

شرح فدا خلیل آفرینی  
۲۳۱۸۸  
۲۰۴۱  
۲۰۴۱

بازدید شد  
۱۳۸۱

- ۱
- ۲
- ۳
- ۴
- ۵
- ۶
- ۷
- ۸
- ۹
- ۱۰
- ۱۱
- ۱۲
- ۱۳
- ۱۴
- ۱۵
- ۱۶
- ۱۷
- ۱۸
- ۱۹
- ۲۰
- ۲۱
- ۲۲
- ۲۳
- ۲۴

کتابخانه مجلس شورای ملی	
نام کتاب	شرح ملا فاضل آفرینی
مؤلف	خلیل آفرینی
موضوع	۲۳۲۳
شماره دفتر	۲۳۱۸۸
تاریخ	۲۰۴۱

کتابخانه مجلس شورای ملی  
۲۰۴۳



75 - 76

[illegible]

درود اوستا ۹۹  
عدد اوستا ۷۴  
عدد اوستا ۷۴  
عدد اوستا ۷۴

الزاد

مستوفى  
حسن محمد

کتابخانه ملی  
کتابخانه ملی

176-24256

خطی فهرست شده  
۱۰۴۳

1	1
2	1
3	1
4	1
5	1
6	1
7	1
8	1
9	1
10	1
11	1
12	1
13	1
14	1
15	1
16	1
17	1
18	1
19	1
20	1
21	1
22	1
23	1
24	1
25	1
26	1
27	1
28	1
29	1
30	1
31	1
32	1
33	1
34	1
35	1
36	1
37	1
38	1
39	1
40	1
41	1
42	1
43	1
44	1
45	1
46	1
47	1
48	1
49	1
50	1
51	1
52	1
53	1
54	1
55	1
56	1
57	1
58	1
59	1
60	1
61	1
62	1
63	1
64	1
65	1
66	1
67	1
68	1
69	1
70	1
71	1
72	1
73	1
74	1
75	1
76	1
77	1
78	1
79	1
80	1
81	1
82	1
83	1
84	1
85	1
86	1
87	1
88	1
89	1
90	1
91	1
92	1
93	1
94	1
95	1
96	1
97	1
98	1
99	1
100	1















که بخورد گوشت را و عمل را جدا نیست که ترک زنا و ترک لذیذ طعام خوب نیست زیرا که مخالف  
رسول الله است **مسئله** عن عبد الله قال قال الله عز وجل لا تأكلوا أموالكم بالباطل ولا تأكلوا أموالكم بالباطل  
**شرح** معنی این موافق با حدیث دوم این باب است **مسئله** عن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه  
ما أحببت من دنياكم إلا النساء والطييب **شرح** احببت بخا بینقطه و دریا بینقطه بصیغه ماضی متکلم  
معلوم باب اول دعایست دنیا که عبادت از جنسها که مقصود در تحصیل آنها غرض لذت دنیا باشد و قصد  
ثواب آخرت در آنها نباشد اصل این است **مسئله** عن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه  
لذت دنیا و ابدی چیز محسوب نیست بلی اینکه باعث کثرت مثل و افعال هر سید اهل خلافت است اما  
ظاهر است اما خوشبختی بر این است که باعث رغبت زنا و مردان میشود و این باعث کثرت جماعت **یعنی**  
روایت است از امام جعفر صادق که گفت که گفت رسول الله که دوست ندارم شتم از جنسهای شما که بر  
عصه دنیا است مگر زنا را خوشبختی **مسئله** عن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه  
والله جود عیون فی الصلوة و الذی فی النساء **شرح** لایعنی فاف و تشدید را بینقطه خنکی دختر چشم عباد  
از خوشحالی بیگنجی و فرعون عباد است از ثواب خیر و ایشا رست مایست شوق مکرر بذا تعلم نفس را  
اخر هم مفره لعین جزا بما کانوا یعملون **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق که گفت که گفت رسول  
صلى الله عليه که در اندیشه شیعیه ثواب آخرت من سبب نماز و عقیقه لذت دنیای من سبب زنا و مردان  
که نماز از فضل اسباب ثواب آخرت است و زنا و اکل اسباب لذت جسم و دنیا اند **مسئله** عن بعض  
اصحابنا قال سألنا ابو عبد الله عن الاشياء الذی قال قلنا غیر شیء فقال هو الذی الاشياء  
بما صنعته النساء **شرح** روایت است از بعضی از ان ماکت که پرسید ما را امام جعفر صادق که کدام  
لذی ترست و او گفت که بپر گفتم که یک چیز نیست بپر امام گفت که نشان اینست که لذیذ چیزها  
جامع زنا نیست **مسئله** عن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه جود عیون فی الصلوة و الذی  
فی الدنيا النساء و یحیی الحسین و الحسن علیهما السلام **شرح** لذت فرح و معطوف بر قره عینی النساء

میسر و معطوف بر ذی القربى است و یحیی یعنی با بقیه راه بینقطه و سکن یا و در نقطه دریا بین و خا بینقطه و الف  
و زین قاف و تحذ و تحفیف یا است که میز مکمل است یا بشدیدا مقتضی است که مرکب است از  
علامت تشبیه و خبر مکمل و بنا بر اول فرج و معطوف بر قره عینی و عباد رست از لذت روح و بنا  
دوم معطوف و معطوف است بر لذت و بر هر قدر بر الحسین معطوف است **یعنی** روایت است از امام جعفر  
علیه السلام گفت که گفت رسول الله که در اندیشه شیعیه ثواب آخرت من سبب نماز و عقیقه لذت جسم و دنیا  
زنا و عقیقه لذت روح و مردان در دنیا خوشحالی علیهم السلام **مسئله** عن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه  
والآخرة بلدة الکفر هم من لذة النساء و هو قوله الله عز وجل ذین للنساء حبت النساء من النساء  
و البین الی آخر الاثر **شرح** قالوا ذین اهل الجنة ما یلذذون به من النساء عندهم من النکاح الا طعام  
و لا شراب **شرح** تمهید است از رسول الله اینست قال قلنا طهر المقطرة من الذهب و الفضة و الخبیل  
المسوق و الاطعم و الحوت ذک ما یباع فی الدنیا و الله عند حشر ما یباع فی الدنیا من غیر منقون است ابو عبد  
و بک شمس است و همین است و لا شراب **یعنی** گفت امام جعفر صادق که صاحب لذت نشدند مردان  
در دنیا و آخرت بلذتی که بیشتر باشد بلی ایشان از لذت زنا و آن مدلول قول الله عز وجل است  
و رسوا لعلن که آراسته کرده شد بلی مردان و ستم و غو بها که زنا است و عیون و هیاهای  
شده از طلا و نقره است و اسباب تجلیت و تشبه و کاف و کوفته است و حاصل درخت و زراعت  
است انها بر ذلک دنیا است و الله نزد او است خوبی بازگشت که ثواب آخرت مراد است  
فنا بر انرا سبب لذت و لذت بر این میکند لذت زنا و اقوی از باقی باشد بعد از ان امام گفت که بلی  
که اهل بهشت حاجب لذت میشوند بخیر از بهشت که مرغوبتر باشد نزد ایشان از اجماع نه خروج  
و نه اشیا **مسئله** عن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه ما رأیت من ضعیفات الذین قاتلوا  
العقول السلب الذی لبس منک **شرح** ما رأیت بصیغه ماضی متکلم ماضی متکلم از روایت بپر است بلی کفوف

الجنة



























یوشا بن ابی بکر او را و بکهار او را از سر ما و زنی سر ما که مدد کند او را بر کار دنیا و آخرت و در حدیث که از آن سرور  
 که آن دختر را با مهر و با شوهر دادن **باب ششم** در بیان فضیلت حضرت علی علیه السلام و در بیان فضیلت حضرت علی علیه السلام  
 با نقله مصداق حضرت علی علیه السلام در بیان ترغیب در زین خواستن است در این باب یک حدیث  
**عز علی علیه السلام** قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله تزوجوا الاقرب حظه من مسيل انفاق فيه  
 ائمة و ما من أحب الى الله عز وجل من بيت يعرف في الاسلام بالانكاح و ما من شيء أفضل الى الله عز وجل  
 من بيت يعرف في الاسلام بالفرقة بين الخلائق ثم قال ابو عبد الله عليه السلام ان الله عز وجل  
 جعل ايمانكم في الخلائق و كرم فيه القولين بقبضه الفرقه **الحظ** بفتح صاد بفتح و خذ  
 ظا بانقله بفتح و نصيب الى انفاق بنون و فاق و فاق مسكيات فاقه اربع دهن و مراد انما بنو  
 استا لقيه بفتح فاق و قد بدیا و و نقله در این مسکو که دو مشربان و او است و تا نایت  
 زنی که در خانه مانده باشد و بکار رفته باشد از او بقیه و و قد بدیا و و نقله در این  
 مسکو تا نایت زنی که شوهر او را بر رخت و همی بر بقیه التو که سخت کرم و مراد انما بنو  
 کرم در قرار دادن شرط بر او چوبت تا بی از آن فاق و فاق نشو و شلا ای که شرط سخت ملاقی و فاق  
 آن در غیر غیر مؤثقه است که زنج را در آن وقت استای جلع و بیاید فاق و ایضا شرط ملاقی  
 حضور عدلی است بر آن حال و آن تا در میان باشد **روایت** از امام جعفر صادق علیه السلام  
 گفت که گفت رسول الله صلى الله عليه وآله که از خواجه و زن و عید کاد با شیعیان از جمله کفر و  
 که سقا باشد و هر دو زن نیست مانده در خانه که بی شوهر باشد و نیست هیچ چیز و عید کفر و  
 الله عز وجل از خانه که آباد شوهر و اسلام نکاح و نیست هیچ چیز کفر و عید کفر و الله عز وجل از خانه  
 که عزیمت شد و اسلام بی عیله و شولاقت بعد از آن گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدو  
 که الله عز وجل از این نیست که سخت کفری کرد و در ملاق و نکاح کرد و در آن سخن را بستم و در آن  
 او جلدی را **باب ششم** در بیان فضیلت حضرت علی علیه السلام و در بیان فضیلت حضرت علی علیه السلام

اسم مصداق حضرت علی علیه السلام این با و بیان فاضل حضرت علی علیه السلام در این باب هفت حدیث است **قال**  
 ابو عبد الله عليه السلام ركنان من ركنيها التزويج افضل من سبعين ركعة يجليها العزيب **الحظ** بفتح و خذ  
 جعفر صادق عليه السلام که در روایت که از او آنکه از خدا فاضل تر است از حق و روایت که از او آنکه از خدا  
**عز علی علیه السلام** قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان الله عز وجل جعل في الدنيا ثلثين الف رجل  
 و في حبيب اخر طيب الله في التقي الاخر و الباقي **روایت** از امام جعفر صادق علیه السلام از امام  
 جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلى الله عليه وآله که هر که که خدا در حصار کرد از ایشان  
 نصف درین خود را و در حدیث دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام این حدیث است که هر یک که  
 هر یک که از ایشان که قال و نصف دیگر از امام گفت در نصف باقی ماند **الحظ** بفتح و خذ  
 علیه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله ان الله عز وجل جعل في الدنيا ثلثين الف رجل  
 و في حبيب اخر طيب الله في التقي الاخر و الباقي **روایت** از امام جعفر صادق علیه السلام از امام  
 گفت که گفت رسول الله صلى الله عليه وآله که بدان مرد که از ایشان که **الحظ** بفتح و خذ  
 قال لا اقر يوسف عليه السلام لفاء قال لا اقر يوسف استعفت ان تزوج النساء بعدى فقال  
 ايها النعماني فقال لا اقر يوسف استعفت ان تزوج النساء بعدى فقال  
 عار نیست از میان من که بر او بد کرد و ما وی یوسف علیه السلام بود و شغل با سه نقله و فاق  
 بصفه شجاع فاقه علیه بابل و قال است خیر مستدر جمع بزرگ است لا اقر ای که آن مرد  
 بر او کفر ایضا استعفا شده برای بر کردن پشت زمین از هیچ که عظیم القدر است **روایت**  
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون بر خورد یوسف علیه السلام بر او زن گفت که ای برادر من  
 چگونه توانستی که جفت خود کبری تا از بعد از من پس بر او زن گفت که بدو منی که بدو منی که بدو منی که  
 مرا گفت که اگر تو فانی که باشد ترا و لادی که بر کنده هست زمین را بشی پس بکن **الحظ** بفتح و خذ

التوبة

نفال







[illegible][illegible]











[illegible]

بزرگ

[illegible]

92



























100

شماره ۱۰۰

البريد

19

به الحبر بن علی بن اخیوط علیه السلام که گفت کن بخبر بیا که کفایت منست و حقیر فلان را



و در مکن اول گفتا بفرمود که پس جیت آمد و نشانها سبب بعام امام عتبات علی سلم  
**امام** فلما انوار الجبل قال ابو جعفر علیه السلام ان رجلا من اهل الکتابه یقال  
 له جویبر القم رسول الله صلی الله علیه و آله سمعنا الاسلام فاسلم و حسن اسلامه کان  
 نبلا فصرنا من اهلنا ما کان من ریح المشرق **ف** ان یفتح حوزة سکون و نه  
 است برافا کیدانسا الخراطی یا مد یفتح یا و نقطه در باین و تحقیقیم است جویبریم  
 جم دفع و او سکون یا و نقطه در باین و کبریا یکنند و با و احکام غیر منقر بود  
 آن و معروفه انه مکرر میشود در شرح بعضی فقرات این حدیث المتعین و جم و عین یفقه  
 اسم و اسم ایضا علی جبراه و ما نفاذ الذی یفتح فایا نقطه بد شکل قبل و کف فاف و عقوبت یا  
 یکنند و صریح است سواد بقمیم یکنند سکون و او را ایضا یکنند جم اسود است **ف** پس  
 و فقی که نایدانست از کفنا ما عتبات علی سلم که بدست می آید از اهل کلام گفته میشود و از  
 آن در سواد الله صلی الله علیه و آله علی السلام پس سلا شد و یکنند اسلام او و در مر  
 کفاه بد شکل نکوست بر حوزا از جلد بد شکل و سلا حان **امام** فصر رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و کفنا ایضا و فقی و کان یجری علیه کفنا ما صاعا من قریب القاع الاول و کاه سلکین  
 و امره ان یلزم الجود و یزید فیما یلزم فکلت یذکر ما شاء الله حتی کثیرا الغیاء من  
 یخلف فی الاسلام من اهل الحاحیه یا کدیمه و صاف بهم **الکسید** **ف** غیره بقم غین یفقه  
 و سکون و یفقه و یا یکنند و تا نایت و صغیر و صغیر یا ب غراست و جم بقم غین یفقه و سکون  
 لا یفقه و یا و نقطه در باین و صغیر و صغیر یا ب غراست و جم بقم غین یفقه و یا یکنند  
 منافع غایب علوه یا ب افعال است ما لصاع الاول اشارت باینکه در زمان رسول الله  
 و صاع معلوم بود و یکی قدیم و دیگری جدید یا باینکه زمان امام عتبات و زمان رسول الله بود و یا  
 و زمان صاع گذشت در کتاب النبیام و در شرح حدیث هم باید نظر کرد یا و مکن و جم است

الکسید فقیه شریف یکنند و مکن میجوئند و خه که بقدر نکاست بر قدره یکنند و فاف و او نقطه  
 و بیضا منافع غایب معلوم باب غراست **ف** پس بقره و یا رسول الله صلی الله علیه و آله و یا رسول الله  
 عربی و در مکن او بود که جاردی ساخت بر او و خدایا صاعی از خراب صاع قدیم و بر نشانها  
 و و شله و مکرر او که پیوسته در مسجد باشد و غراب کند و در مسجد و در مسجد و در مسجد و در مسجد  
 چند تا کفراست الله تعالی انکد بسیار شکستنیان از جلد کفراست الله تعالی و اسلام از جلد نکوست  
 و فقی و مکن شد سبب ایشان مسجد **امام** فایا انوار الجبل قال ابو جعفر علیه السلام ان رجلا من اهل الکتابه یقال  
 له جویبر القم رسول الله صلی الله علیه و آله سمعنا الاسلام فاسلم و حسن اسلامه کان  
 نبلا فصرنا من اهلنا ما کان من ریح المشرق **ف** ان یفتح حوزة سکون و نه  
 است برافا کیدانسا الخراطی یا مد یفتح یا و نقطه در باین و تحقیقیم است جویبریم  
 جم دفع و او سکون یا و نقطه در باین و کبریا یکنند و با و احکام غیر منقر بود  
 آن و معروفه انه مکرر میشود در شرح بعضی فقرات این حدیث المتعین و جم و عین یفقه  
 اسم و اسم ایضا علی جبراه و ما نفاذ الذی یفتح فایا نقطه بد شکل قبل و کف فاف و عقوبت یا  
 یکنند و صریح است سواد بقمیم یکنند سکون و او را ایضا یکنند جم اسود است **ف** پس  
 و فقی که نایدانست از کفنا ما عتبات علی سلم که بدست می آید از اهل کلام گفته میشود و از  
 آن در سواد الله صلی الله علیه و آله علی السلام پس سلا شد و یکنند اسلام او و در مر  
 کفاه بد شکل نکوست بر حوزا از جلد بد شکل و سلا حان **امام** فصر رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و کفنا ایضا و فقی و کان یجری علیه کفنا ما صاعا من قریب القاع الاول و کاه سلکین  
 و امره ان یلزم الجود و یزید فیما یلزم فکلت یذکر ما شاء الله حتی کثیرا الغیاء من  
 یخلف فی الاسلام من اهل الحاحیه یا کدیمه و صاف بهم **الکسید** **ف** غیره بقم غین یفقه  
 و سکون و یفقه و یا یکنند و تا نایت و صغیر و صغیر یا ب غراست و جم بقم غین یفقه و سکون  
 لا یفقه و یا و نقطه در باین و صغیر و صغیر یا ب غراست و جم بقم غین یفقه و یا یکنند  
 منافع غایب علوه یا ب افعال است ما لصاع الاول اشارت باینکه در زمان رسول الله  
 و صاع معلوم بود و یکی قدیم و دیگری جدید یا باینکه زمان امام عتبات و زمان رسول الله بود و یا  
 و زمان صاع گذشت در کتاب النبیام و در شرح حدیث هم باید نظر کرد یا و مکن و جم است















از یک بیگانه و مراد اینجا خلوت خاندان است چنانچه این گفته و نه بیعتی است چنانچه  
معلق باب معلق است در شرح جوهر توفیق است و اینجا و مثلاً اینجا با وجه آنکه  
منفعت بنابر شهور که علیه و وصفت مندی یکدیگرند و لغتاً مندی بر وجهی و  
جایز نیست و شاید که فرق باشد میان وصفیت مصغره غیر مصغره از ذوال علمیت  
آنکه وصفیت مصغره از وصفیت در غیر مصغره و علمیت مصغره عایت جانب  
وصفیت از علمیت باشد علمیت مصغره اندک است و در مقابل اسود باشد که مصغره  
ما رسی است غلاف علمیت غیر مصغره مثل جابر بر علمیت ازین تم تضاد در علم و  
جایز باشد پس احتیاج نیست باز نگارند اسفاً توفیق جوهر از کتابت مر جاب  
شده در شرح خود هم باب نودم **بسم** بر گفت جوهر و او میگفت که خدا هم که بسیار نالند  
قرآن و نمایان ظاهر شد نبوت محمد صلی الله علیه و آله پس شنید سخن را و در آنجا دختر را و او  
خاند حنف بود بر فرستاد پس پرسید که بسیار گفتم به تو و تو ایستاده ای گفت او که حنفیت  
این سخن که شنیدم آنرا از تو که گفتی که با جوهر برادر است گفت او که جوهر مذکور کرد  
برای من اینرا که رسول الله صلی الله علیه و آله فرستاد او را و جوهر گفت که میگویند ترا رسول الله  
صلی الله علیه و آله که گفت که جوهر بر دختر تو را فرستاد گفت او که بخدا قسم که بنده جوهر  
برای اینکه دختر را بر رسول الله صلی الله علیه و آله فرستاد و جوهر برادر کن همین دم فرستاده را که در  
بر تو جوهر برادر کن و در فرستاده را برادران فرستاده و یافت جوهر برادر گفت که جایز  
که ای جوهر برادرانم که با بوسه تو را بگریه و فتنه که بر کردم **سبحان الله** و اقول  
رسول الله صلی الله علیه و آله فقال له که یاکا اشت و ای جوهر برادران تو برادرانم و ما لایه  
رسول الله صلی الله علیه و آله یقول که لیسر جوهر برادرانک الله الله اقم الله الله که فایقه  
و رایت لمانک و کن لا شریح الا انما نؤمن الا انما فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله

یا زید جوهر مؤمن و المؤمن کفر المؤمنة و المؤمنة کفر المؤمنة و المؤمنة کفر المؤمنة و المؤمنة کفر المؤمنة  
عنه **بسم** یا زید است بیان شده در شرح بعضی فقرات این حدیث یا زید برسانت که برای الهام  
و برای تقدیر میشود بود علم آن بکلام و سکون و بیست و هفت منافع متکلم معلق و معتدل  
صوب یا زید است و فوق میا ایما و اسلام بیانش در کتابت یا زید و الکفر و کفایت  
باب یا زید هم که باب ان الایمان بکلام و اسلام و الاسلام لا یشرک الا بایات است و یا زید  
و اینجا میگویم که ای اسلامیت که بایه کیم از کیم روجی بناسد و اسلام صدق است و کیم  
این نیست که اگر کسی من اسلام داشته باشد و خواست که حقش کند بایات او را  
نبا شد **بسم** بعد از آنکه روان شد برادر سکر رسول الله صلی الله علیه و آله برکت او را که  
فرمود در ماه دهم که جوهر برادر تو من با پیغام تو گفت که بدستی که رسول الله صلی  
علیه و آله میگوید ترا که گفت که جوهر برادر تو را فرستاد و او را برادر تو را  
دیوم برادر تو را و اجبت میگویم مکن برادر ما از اجل انصار برکت او را رسول الله صلی  
علیه و آله که ای زید جوهر مؤمن و مؤمن حنف برادر تو و مسلم حنف برادر تو  
جفت کن با او زید را و در کرده عشق او **سبحان الله** قال فرجع زید الی منزله و دخل علی  
ابنته فقال لها ما سئو فی رسول الله صلی الله علیه و آله فقال له انک انصفت  
رسول الله صلی الله علیه و آله و انک لفرقت فریح جوهر برادر تو را و فایقه جوهر برادر تو  
الفریح الی فریح فریح علی الله و سئو رسول الله صلی الله علیه و آله و مؤمن صدق  
**سنة الله** و سنة رسول الله رست از هر باب صد در صد بیست و هفت منافع متکلم  
باب علم است و صدق بکفر صدق صدق صدق صدق صدق صدق صدق صدق صدق صدق صدق  
لازم بر او است **بسم** امام گفت که جوهر برادر تو را سکر من را در داخل شد بر دخترش  
پس گفت دختر را که شنید آنرا از رسول الله صلی الله علیه و آله پس دختر گفت او را







فقال له النبي صلى الله عليه وآله خال الذي انكرتم منه قال لا انا هيتا له بيتا  
 وادخلت بيتي البيت وادخل معهما معما ما كلمها ولا نظرا اليها ولا شيئا بل قام الى  
 البيت فلم يزل نائبا للقران والعارس ليدخل حتى سمع النداء خرج ثم تعلم ذلك  
 في الليلة الثانية ومثله في الليلة الثالثة ولم يزد منها ولم يحكم ان يسكنها  
 ثم يريد النساء فانظر في امرنا **شرح** من كفت سرادق النبي صلى الله عليه وآله في حبيب  
 ليه تاخوش ثم بدا ان جوابي را د گفت که بدست که ما راسته کردیم و بجواب خانه را  
 و متاعی را و طفل که شده دختر من بآن خانه و بچهره داخل کرده شد ما و بر حالی  
 که که اینچه بود فریضه خفتن پس سخن گفت با او و نظر کرد و سزا و و نتردیک شد  
 سبت با و لکه اینچه ده سکاف خانه و پس پشویه تلاوت کشفه مره از او گنج کشفه و  
 کشفه تا آنکه شنید از او پس بر رفت بعد از آن که مثل آنرا در شب دوم و مثل  
 آنرا در شب سوم و و در یک کشفه سبت بدختر و سخن گفت با او تا اینکه آدم نزد  
 و بچشم او را که خواهد از او پس فکر کن در کار ما **اسل** فانظر من نزل و بعث رسول  
 الله صلى الله عليه وآله الى جوبير فقال له اما تقرب اليه فقال له جوبير  
 او ما انا بجهل بل يا رسول الله اني تشيقت اليه فقال له رسول الله صلى  
 الله عليه وآله قد خيرت بخلاف ما تصقت به نفسك قد ذكر لي انهم حينوا لك  
 بيتا و اولئها و ساعا و ادخلت عليك فتاة حناء عطرة و ابنت نفعنا فلم تقم  
 اليها فلم تكلمها و لم تزد منها و هالك اذن **شرح** اما بهر استقام و اما فيه  
 است تقرب از باب علم است او اما بهر استقام انكاري و اما طفه بر مقدرو ما  
 نايه است **سنة** و مقدار نیست که ما انا بنی حسب و نسب و ما لوجال **الصل**  
 بقیه فاه و سکون حاه بینظف تر بقیه تا دور بر جماع البقی بقیه شین با نقطه و کبر

الى

يكتف

يكتف رفاقا بيار شمت النهم بقیه نون و کبر حاصرت بقیه ما فی حکم بقیه بقیه  
 است ذکر بقیه ما فی غایب غیوب باب فرست العلق بقیه عین بینظف و کبر ما بینظف  
 و هاه بقیه زنی که خوشبوی بکار برده باشد ایت بقیه ما فی غایب غایب  
 و هاه بقیه بقیه و عقیقها و الف منقلبها بقیه ما فی غایب معلوم و بقیه است  
 الدی بقیه و ال و سکونها منظر کردن بلا کجی اذن بکبر و زنا یا بقیه و نون غیوب که  
 کتابت آه بقیه الفز باریست فز باریست **شرح** من کفت زیاد و کفرست و رسول  
 صلى الله عليه وآله سوز جوبير گفت جوبير که آیا تری بکسی زنا را می گفت او بجوبير  
 که آری و بستم من نزلی الى رسول الله بدست که من هر اینه بسیار مشهورم و بستم بستم  
 او را رسول الله صلى الله عليه وآله که تحقیق کرده شده بیا فلیفه و صف کردی بان خودت  
 لا یحقیق مذکور شد بر من اینکه ایضا آله است که در ندرای و فغانه را و رفت جوبير را  
 و متاعی را و طفل که شده دختر و دختر و خوشش و سکون بر حالی که کرده بودی  
 حفته را پس نگاه نکردی سکون و سخن گفتی با او و در یک کشفه سبت و بچهره بلا حظه  
 کرد و در این هنگام **اسل** فقال له جوبير يا رسول الله دخلت بيتا و اسعنا و اريت فراشا  
 و متاعا و فتاة حناء عطرة و ذكرت حالي التي كنت عليها و عرفت و عالجني و صيحتني  
 و لم تنو مع الغريبة و المساكين فاحببت اذ اولا في الله و لكان اشكر على ما اعطاني  
 و اتقرب اليه بغير حقبة اشكرت فنهضت الى جاريته لبيت فلم ازل في صلوتي نائبا للقران  
 و العار و سألوا اشكر الله حتى سمعت النداء فخرجت **شرح** الصيغة بقیه خا و اما نقطه و سکون  
 بیه و و نقطه در باین و عین بینظف و صد باب فز باریست باری و آن ضد حلت الی  
 بقیه کاف و سکون یاد و نقطه در باین و غم نون و سکون و او و نون و دم بود و کبر و سکون  
 فاه یا بقیه طرف زنا است و مضاعفست بجل و باری بقلیل است و لانی بقیه اعطانی است

تفصيل











نکند مطلقا نه گذشت و نه از باب سابق که در آنجا مانده است متعلق  
 عبارت است از اینکه بزرگوار و دنیا و آخرت خود را بدادنی دهند که اگر چنانکه دنیا باشند  
 لیستاق از هر دو بین بنقطه مفتوحه بصیغه مضارع غایب معلوم همزه افتاد و فعل الامر  
 باب نفع است لئالی لام که فتنه و کسی را بدیت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت  
 بعد از آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که بمقداد بن اسود ضیاع دختر زبیر بن عبد  
 الرحمن این است که گفت که دبا و آنکه که چنانکه دنیا شوند اما دانه و بری اینکه لام که بر  
 مردمان بزرگ که دختران بزرگوارند بر سبیل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بری و اند  
 اینرا که که متر و متر و الله تعالی هر چه را بخواهد بیاورد با اینی که بزرگوار دنیا هستند و  
 عن ابي عبد الله علیه السلام ان رسول الله صلی الله علیه و آله رجع المقادیر من الاسود ضیاع بنت  
 الزبیر بن عقیل الطایفی قال انما رجعها المقادیر لتفتح التاج و لتساویر رسول  
 الله صلی الله علیه و آله و لتعلم انکم عند الله انکم و انکم التراب و انکم عبد الله و  
 انکم لیس لایس و انما ضیاع قال راجع بامام جعفر صادق علیه السلام است و راجع  
 بصیغه غایب است و در بعضی نسخ راجع بصیغه منکلم است و بنا بر آن ضیاع قال راجع  
 بر رسول الله صلی الله علیه و آله و بر هر قدر و لتساویر لتعلم بصیغه منکلم است و معنی این  
 از شیخ سابق **سابق** عن ابي جعفر علیه السلام قال من رجل من اهل البعثة شیئا فیما  
 له عبد الله بن حزمه علی بن الحسین علیها السلام فقال له علی بن الحسین علیها السلام  
 الا لفت قال نعم قال فتر و جیبا قال نعم قال ففی الرجل و تبعه رجل من  
 اصحاب علی بن الحسین علیها السلام حتى انتهوا الی منزله فساك عند فقید له فلما  
 بن فلان و هو سید قریب **شیخ** شیخ شیخ یا نقطه و سکن یا و نقطه و  
 یا یا نقطه و الف و فیه اسم و قبیله است پدر یکی شیخ یا نقطه است و پدر یکی

شیخ یا و اول است حمله بفتح یا بنقطه و سکن یا بنقطه و فتح می و تحقیق لام است  
 قریب بفتح یا بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعیل و یون و قایر و ضمیر منکم و ضمیر غایبه  
 استقام است **روایت** از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گذشت مردی از اهل بیرو که شیخ  
 بود گفته شد و او عبد الملك بن حزمه بن علی بن الحسین علیها السلام برکت او را علی بن الحسین علیها  
 که آیا تراست خوار می گفت که آری گفت که آیا بر حقیقت می کنی بن و او گفت که آری لام گفت  
 که بر من تراست از بی و رفت مردی از اربابان علی بن الحسین علیها السلام تا آنکه رسیدن منزل او  
 رسیدند و مادر از آنکه نزد او گیت پس گفتند او را که او فلاح بن افلاست و او بر  
 خدمت **سابق** راجع الی علی بن الحسین علیها السلام فقال یا ابا الحسن سلک عن صبر که هذا الشک  
 فاعلم ان سید قریب فقال لعلی بن الحسین علیها السلام انی لا بد لک فلاح عاری و انما اسم  
 حلت الله و الله جعل رجع بالاسلام الحسید و انما قصه ذکره ببر النور فلا توم  
 علی و انما النور لوم الجاهل **سابق** ابوالحسن کنت امام زین العابدین علیه السلام است التبرک  
 ضایع بنقطه و سکن یا و بنقطه و خورشید و ماد و مراد اینجا معنی اول است لئالی لام تا کند  
 و بنم حزمه و یکبار بنقطه و تشدید و بنقطه بصیغه مضارع منکلم معلوم باب نفع است ال  
 فقیه یا بنم حزمه و بنم یا از باب نفع است بهمان معنی و بر هر قدر بقدر آن بعد ما عی  
 تقرین معنی کشف است یکی با حرف جر و ضمیر غایب و با بری سببیت ما اری بفتح همزه و **شیخ**  
 و الله متعلق با بصیغه مضارع منکلم معلوم و همزه العین و فعل الامر باب منع یعنی ما علم  
 ما اسم عیان است از چند مشهور و مذکور می شود و باطلست و مقصود اینست که بوسیله  
 عیان باری می کن و بر می دارم برده خوار از حق معلوم و از ارباب شهر و اولو عیارت و از  
 مذکور است بقول امام که ان الله تآخر و دوم عبارت است از صدق آن که تفاخر با مثال عی  
 و با سزا و اول است جملیده گذشت و نه از باب سابق الحسید بفتح غایب یا نقطه و **سابق**



بینه نقطه و سکون یا در نقطه دریا بین و بین بینه نقطه دوم حالتی که نیست مرتب است و بقیق ریغ  
 بحسب شیعی از برای است و در او نیست که الله تعالی با مسلم صاحب معامله میکند و معامله  
 معامله اشخصی که متعارف باشد و یا آن نظریات سو قیام و مالک بید الله سیتام حسنا و برین  
 قیاست معلق انعام بناحق و معلق اکرام بلایم بقم لایم و سکون جزو بغیر و لغاوی و در ظاهر دنیا  
 گذشت در هیچ چیز اولیاب سابق که جا حلیه رود و معنی مشعل بشود و معنی اولیاب مشعلین  
 معنی دوم خدا سلام است پس بنا بر معنی اولیاب انا قد ولیم الجاهل لایم است و بنا بر معنی دوم  
 انا قد ولیم الجاهل لایم است بعد از آن برکت سکون علی بن الحسین علیه السلام پس گفت  
 او را که لایم الجاهل برسد من ما را از خوشتر بود که این مرد شبیه نیست بهر قدر که خدا بفرماند  
 متر و شبیه خود است پس گفت و لایم بن الحسین علیه السلام که من بهرستی که من هرگز به تفریق و کشت  
 میکنم پس سیده توبه خفا را از لایم میدانم که حقیقت و از آنچه میشنوم از مردمان و باطل است  
 ندانستی این را که الله عزوجل رفعت و او بسبب اسلام و ناکرایی بود اولیاب برینست ناکرایی  
 اسلام مردمانت ناکرایی اولیاب و ناکرایی که بسبب اسلام و ناکرایی بود اولیاب برینست ناکرایی  
 بود که بر مسلم و جز این نیست که اگر لایم بود حقیقی ناکرایی بود اهل الفتلا از تو و غنست  
**حاکم** عن یزید بن حاتم قال کان لعبد الملک من موانع عین یا مدینه و کتب لیه یا حاکم  
 ما یحدث فیها و ابی علی بن الحسین علیه السلام اعتق جارية له ثم تزوجها فکتب لعلی بن عبد  
 الله **فتح** بن یزید یزید یا در نقطه دریا بین و سکون یا بقیق ریغ و در بعضی نسخ بقم یا بقیق ریغ  
 را بینه نقطه است حاتم بجاء بینه نقطه و فتح تا در نقطه دریا است **فتح** بن یزید بن  
 حاتم گفت که یزید بن حاکم مروان را با اسود دیدم که میشت و سوز و خیزهای بی نهایت  
 میشدند و دیدم که علی بن الحسین علیه السلام از او کرد که او را بود بعد از آن جفت خود کرد  
 او را برینست ناکرایی سوز و سوز عبد الملک **فتح** بن یزید بن حاکم علیه السلام

یا یزید

اما بعد فقه لغوی تر و بعد مولا که فقه لغوی تر که انکار که من قریش من تجدید به فی  
 الی و شجبه الی و لایم الجاهل لایم است و لایم الجاهل لایم است و لایم الجاهل لایم است  
 و لایم الجاهل لایم است و لایم الجاهل لایم است و لایم الجاهل لایم است و لایم الجاهل لایم است  
 که هر یک از اینها من بقم و سکون نوبه اسم و معنی و لایم الجاهل لایم است و لایم الجاهل لایم است  
 مخاطب معلوم باید بفهمد است بخلاف لایم الجاهل لایم است که هر یک از اینها من بقم و سکون  
 بینه نقطه و سکون ها خوشتر است و اینها اشارت است که اگر از من دختر میخواستی بهتر بود برای  
 شجبه بنی و در جمیع باینکه بقیق ریغ مخاطب معلوم باید استقامت انتخاب طلبت  
 از کسی که لایم و سکون لایم یا بقیق ریغ و او بقیق ریغ لایم است از فرزندان که موجود بوده اند  
 انوقت و در اول نیست که اگر از من دختر میخواستی و فرزندی بهم میرسد باعث خیرگی فرزندان  
 تو میشد و من بقم و سکون را به بزرگی برای فرزندان و دیگر جزو بای نکذاشتی پس نوشت علی  
 السلام بسکون بنی الحسین علیه السلام که اما بعد بنی حقیق رسید من جفت کرده تو کنز آواز شد  
 خود را محال آنکه بقیق دانستی این را که است که بود در میان از زبان حضرت از جمله و فرشت  
 تو که کسیر فرزند یا بوسیده خوشتر از و طلب فرزند عجب کنی از او برای فرزندان کرد آن  
 پس بنی بای خود فکر کردی و بنی بای فرزند خود را به بزرگی برای تو گذاشتی و السلام **فتح**  
 الی و علی بن الحسین علیه السلام اما بعد فقه لغوی تر و لایم الجاهل لایم است و لایم الجاهل لایم است  
 و لایم الجاهل لایم است و لایم الجاهل لایم است و لایم الجاهل لایم است و لایم الجاهل لایم است  
 علی بن الحسین علیه السلام اما بعد فقه لغوی تر و لایم الجاهل لایم است و لایم الجاهل لایم است  
 مخاطب معلوم باید بفهمد است بخلاف لایم الجاهل لایم است که هر یک از اینها من بقم و سکون  
 معلوم باید بفهمد است و در اول نیست که اگر از من دختر میخواستی و فرزندی بهم میرسد باعث خیرگی فرزندان  
 تو میشد و من بقم و سکون را به بزرگی برای فرزندان و دیگر جزو بای نکذاشتی پس نوشت علی

یا یزید















۲۵ و مراد اینجا خواستگار ام کلثوم است خیر لاجب یا امیر المؤمنین علیه السلام را که با او است  
استراجه و لام مخفی و خیر مستلزم ایضا که با او استراجه و لام مخفی و خیر مستلزم  
یا اینجا یعنی بیست اما بیغیر و مخفی است انوار بیغیر لام تاکید و بین بینة و  
بینة و بیغیر مضارع مستلزم باب تغیل و کذا است بنی تغیل مفتوحه یا بنی مخفیة مفتوحه  
نعم متعلق به اسامی بوده و نعم و بعدا المطلب فرموده چنانچه گذشت و کتاب الحج و  
مستم باب پنجم که باب درود و سجده و احکام القبل البیت و خیر عبد المطلب نعم تا آخر است المکرر  
بیغیر و سرکه کاف نعم و کسر فتح و لام بینة شرف و مراد اینجا علامت شرف است سرق بیغیر  
ماضی غایب معلوم خبر است یعنی در اینست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که وقتی که  
عمر خواستگار کرد بشکام امیر المؤمنین گفت او را امیر المؤمنین صلوات الله علیه که بشکام که او  
که بکست امام گفت که بر سر خود عباس را پس گفت او که چیست مرا یا ابا منست یا عباس  
گفت که چیست این سخن عمر گفت که خواستگاری کردم سکه و سیراد و تو میسر کرد مرا یا ابا من  
بخلافیم که آیه که میگویم التبت و نعم و لا و انیکل و ام برای شایسته عالم علامت شرف را سکه که  
فرد آورده باشم آنرا و هر چه را و امید ام التبت بر میسر آید درود و کلام یا ایها که او زدی که و هر  
میسر از دست راست او را پس اندازد امیر المؤمنین علیه السلام به اسیر بجزر داد او را و طلب  
از او این که اگر اندک را سکه عباس را بر سر امیر المؤمنین علیه السلام کرد است که از سکه عباس را مراد اینست  
که عباس سوزید که ام کلثوم را بهر سبب ظلم و **باب پنجم در بیان فضیلت خیر و خیر**  
خیر و نه در عنوان باب بیست و دوم است پس که باب بیست و سوم در بیان این باب  
و باب بیست و دوم ما تبتله و معنی است و برای دفع لغزش است یعنی این بابی و دیگر  
انجلی باب بیست و یکم یا بیغیر که از اسباب باب دارد و این باب حدیث **باب اول** که  
لَا يَجْعَلُ جَعْفَرٌ عَلَى النَّاسِ أَسْأَلُهُ عَنِ الْمَنَاجِزِ فَكَلَّمَ بِي إِلَى مَنْ خُطِبَ إِلَيْكُمْ فَرَضْتُمْ ذُنُوبَهُ

[illegible]



از کار و خردی تو و این را که نوعی از کبریا که مناسب تر باشد پس از آنکه در اینجه خیار کردی  
کنایه ترا الله تعالی بدستی که رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که چه بخوای سگاری آید نزد  
شما کسی که بپند کند هوا را و در آن کفش او را بر جفت کند با و اگر نکند آنرا میخندند  
در زمین و فساد و بزرگ ریائی این شد و شرح بخند سابق **مسلم** گفت ای ابا جعفر علیه السلام  
فی الترویج فاننا فی کتابنا یخلفه قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذ جاءکم من  
تؤمنون خلقه و دینه فزیجوا الکفر علی کل فتنه فی الارض و فساد کثیر **مسلم** اینها  
از شرح حدیث سابق **باب بیعیم من المکرم** الکفو بفتح کاف و ضم فاء و سکون واد و هم بصیبه  
مباله اسم فاعل باب منع بغایت هم این باب بیایه مؤمن بغایت هم مؤمنه و در فتح  
است در این باب یکدیگر نیست **مسلم** عن ابی عبد الله علیه السلام قال الکفره ان یکره عقیقه  
و عقیقه یارب **مسلم** گفت بفتح کاف و ضم فاء بیان شد و شرح عنوان این باب جملات یکدیگر گفت  
من بر مسله و وضع چیزی در موضع حال نیست **باب بیعیم من المکرم** اسم فاعل  
اسم بالله العقیق بفتح عین بیفقه و کفر و سکون واد و فتنه در بابین و فاکسی که نکاه دارد  
خود را از آن لایق مثل کنایه ایسا بفتح یاء و دو نقطه در بابین و سین بیفقه و الف و لام بیفقه  
منه تنکد **مسلم** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حال مؤمن بغایت هم مؤمنه  
نیست که باشد نکاه از خود از آن لایق و فقه او باشد و معاش **باب بیعیم من المکرم**  
**باب المراهیه** بفتح کاف و تخفیف و بیفقه و الف و کسره و تخفیف یاء و دو نقطه در باب  
ناخوش بودن بیک بیفقه معانی غالبی بهر باب انفعالت الانکاح و ادن کسی از این  
باب بیان ناخوش بودن اینست که زنه داده شود اما منته شراب مست کنند مرادش  
از تو بد است در این باب سه حدیث است **مسلم** قال ابو عبد الله علیه السلام من روج  
کریمه من شارب جر فقد قطع رجوها **مسلم** کوئنه عیال است از آنکه که خوشتر او

باشد و عقیقه باشد خله و خنر و خواه خله غیر آنرا رحم بفرماید بیفقه و کسره و بیفقه  
خبر شیخی گفت امام جعفر صادق علیه السلام که هر که جفت کرد خوش بیفقه خفه را نیست با  
هر تحقیق برید خوشتر او را **مسلم** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی  
الله علیه و آله شارب الخمر لا یزوج اذ خطب **مسلم** روایت از امام جعفر صادق  
علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که اشأ منته خرجت کرده نشود  
خوشتر کند **مسلم** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه  
و آله من شرب الخمر بعد ما حرّمها الله علی لسانه فکفر یا حی ان یزوج اذ خطب **مسلم**  
بعد از هر چه خدا مصلحت بر است و این اشأ منته بیفقه که شد و نکاح لایق و الف و لام  
خندم که باب بیعیم است و پیش از باب ان الایمان مشوش بجواب البذل کلها  
اینکه چند آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله سؤ میزدند نکرده بود نوعی از غیر شرک تشریف بود  
که غیر غیر شرک بود و جدا از غیرت بر سید و اینکه اگر کسی پیش از غیرت شرب کرده بود و بعد  
از غیرت و زوال آن غیرت غیرت بر زبان نکرده بود از اعلیت ترویج خارج نبوده با و جز  
آنکه هر که زنه از فقهی بکند و حکم اینست که آن فعل را مستر میکرده باشد پس این منافع  
عقارب و اینکه شرب خمر در شراب هیچ انبیا و اولوا الامر حرام باشد **مسلم** روایت از امام  
جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که اشأ منته شراب بعد  
حرام کرد آنرا الله تعالی بر زبان من و قرآن من نیست لایق اینکه جفت کرده شود خوشتر  
آنکه **مسلم** **باب بیعیم من المکرم** الکفو بفتح کاف و ضم فاء بیان شد و شرح عنوان این باب جملات یکدیگر گفت  
من بر مسله و وضع چیزی در موضع حال نیست **باب بیعیم من المکرم** اسم فاعل  
اسم بالله العقیق بفتح عین بیفقه و کفر و سکون واد و فتنه در بابین و فاکسی که نکاه دارد  
خود را از آن لایق مثل کنایه ایسا بفتح یاء و دو نقطه در بابین و سین بیفقه و الف و لام بیفقه  
منه تنکد **مسلم** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حال مؤمن بغایت هم مؤمنه  
نیست که باشد نکاه از خود از آن لایق و فقه او باشد و معاش **باب بیعیم من المکرم**  
**باب المراهیه** بفتح کاف و تخفیف و بیفقه و الف و کسره و تخفیف یاء و دو نقطه در باب  
ناخوش بودن بیک بیفقه معانی غالبی بهر باب انفعالت الانکاح و ادن کسی از این  
باب بیان ناخوش بودن اینست که زنه داده شود اما منته شراب مست کنند مرادش  
از تو بد است در این باب سه حدیث است **مسلم** قال ابو عبد الله علیه السلام من روج  
کریمه من شارب جر فقد قطع رجوها **مسلم** کوئنه عیال است از آنکه که خوشتر او



وهم است که نصیب اعدای الله ورسوله و الجور با اینی صلی الله علیه و آله و ما جاز است  
 بضم شیب یا شقه و تشدید کاف جمع شاگخا فان شیخا اما میه از روی غفلت از بهمان  
 محکم قرین **بسم** این باب بیان زنا شوهر کرده با اهل ضرب حل شکاست در این باب  
 حدیث **اول** **اس** عن ابی عبد الله علیه السلام قال تزوجوا فی الشاک و لا تزوجوا  
 لان المرأة تأخذ من ادب زوجها و یفقرها علی ذنبه **شرح** تزوجوا بصیغه امر  
 تفعل است لا تزوجوا بصیغه نوا یا یا تفعل است **بسم** روایت از امام جعفر صادق  
 علیه السلام گفت که زنه خواهرید ریا اهل شک در میده اهل شک با نیز که زنه فرامیگرد و روشن  
 شوهرش را شوهر غالب میشود زنه را بر دین خود با عتبار را با عی که زنه شوهر میدارد و باعث  
 بدکاره زنه میشود بگو شوهر **دوم** **اس** عن زرارة بن عیین قال قلت لابی عبد الله  
 علیه السلام ان زوجی مؤمنة او حر و ربة قال لا علیک بالبله من النساء قال زرارة  
 قلت و انما هی الا مؤمنة او کافرة فقال ابو عبد الله علیه السلام فایة اهل  
 شوی الله عز وجل قول الله صدق من قولک الا المستغفیر من الرجال و النساء  
 و الاولاد لا یستغفرون حيلة و لا یستغفرون سبیة **شرح** استزوج بصیغه مضارع مستم  
 معلوم باب تفعل بتقدیر استقامت مؤخر برآه بنیفته بجم و جزو بصیغه امر فاعل باب  
 افعال منصوب است و در جعفر بن محمد است المرحی که تاخیر اما مشایر علی بن مسلم  
 کند بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله لا یرک دفعه تا بنیفته و منبر راه بنیفته و مسکن  
 و او راه بنیفته مشهور و راه با الف محدود و کاهی مقصود میا شد و آن دهیت از  
 که که جمعی از خوارج از انجا خارج نموده اند و گذشت در کتاب الحجة و رجوع دوم باب  
 ما امر الله صلی الله علیه و آله و آله الصبیح لانه المسلمین تا آخر که باب صد و دوم است که او حر و  
 بر این علی بن ابی طالب باشد علی بن ابی طالب که بنیفته را بر علی است یا در باب اول برای

السبب لله بضم یا بنیفته و مسکن لام جمع یا یا بنیفته یا و مسکن لام و الف محدود و زنا و تعدد  
 الف لام انما برای عهدنا و جیت و مراد زنا نیست که موافقت با یک از آن دو طایفه و در  
 جمیع است بزوج که موقوف است زنا با این مؤمن و بنیفته و غیر ما شاکر الیک است غایتنا غایت  
 شوی بضم تا سده بنیفته و مسکن زنه و او و الف مقصود اسم بعد باب استغفرت یعنی استغفرت  
 و کاهی برای و او و الف بنیفته و در باب این میا شد و بر تقدیر کاهی مستعمل می شود و بضم مستغفرت  
 و مشافه الی است در سبب و جیت است ان الذین تزفون الملائكة الی انفسهم قالوا لهم انتم  
 قالوا انما استغفیر فی الارض قالوا انکم ارضوا و استغفیرا و انما قالوا انکم ما یوم جمعة  
 و استغفیرا الا المستغفیرین من الرجال و النساء و اولادهم لا یستغفرون حيلة و لا یستغفرون  
 سبیة تا و کاهی ان یعفونهم و کاهی الله عفو یعفون و در این چند اخلاص است از انجا که الی  
 عبارت از جمعی که بنیفته رسالت محمد صلی الله علیه و آله کرده اند و فاعل انفسهم حالت از معقول  
 مؤمن و فاعل انفسهم خود شاکر عبارت از عدم عمل بقضای حکم قرآن که در انجا بنیفته از حکم  
 از انجا که صریح شده پس در انجا گفت مذهب شیعه اما میست از خدا عباد است از انجا  
 که آن حکم در آن شاکر نیست مثل مدینه در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و بعد آن عبارت  
 از انجا که بنیفته ان فاعل او در آن و مراد به اجرة مؤمن در غیر مظهر اصلا است فاعل انفسهم انفسهم  
 به اجرة انفسهم و کاهی انفسهم است و الا المستغفیرین استغفیرا مطلق است از الذین با از  
 اولیک حاصل هر و یک است پس این مستغفیرین دلخند در فاعل انفسهم و من الرجال اصفت  
 المستغفیرین است زیرا که الف لام ان برای عهد زنا نیست پس در حکم نکره است و مراد  
 بولدان با فاعل جمعی دوست یا مراد غلامان و کاهی انفسهم حيلة لا یستغفرون حال المستغفیرین  
 است و استغفرت یعنی و استغفرت و در تقدیر است و جیت مستعمل شده بقضای فی حرف جبر  
 مستعمل میشود کاهی و راجع آورده در دفع ان مقول جنانچه میگویند لا استغفیر



زیدای و کاهی و عمل شده یعنی قدر بران مقبول جنبه یکن بند لا استیجاب  
 الدهر و زاد اینجا معنی اولست زیرا که مراد جمل مقوله است از غایتی که داعی و کفر است  
 جنبه گذشت و کتاب الایمان و الکفر و بعد اول باب اعتقاد الناس کباب صد و  
 چهارم است که لا یستطیع جمل الی الکفر و لا یستطیع سبیل الی الایمان یعصم عن منی  
 بر اینست که آن مستحقان نیز گناه کارانند فی الجمله زیرا که هر یک از شواهد بر اینست  
 در آنها زمین و قمار و قمار کاست و رقیقین بعد جواز اختلاف از رکن و بوجود  
 مفترض اهل عالم یحیی احکام در هر دو جنبه گذشت و کتاب الحج و زیاده دوم باب  
 که آن منزه است له یا فقد یمنی له ان یعرف ان لک الکتاب و ما آخر بعد قد  
 بر روی خیمه نقیصه لا مانع یمنی نشود جنبه اگر کسی بجه کند که امر و زشت و ما قد  
 بر دفع آن نه است باشد تفصیلا از اعتقاد خود بر یکدیگر **بعنی** روایت از زیدان  
 بن لیس گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام را که آیا جفت خود کم زنی که از اهل  
 انبیاء است یا نه زنی را که از اهل خروج باشد امام گفت که نیست بر اینی بر خویشان نبیه  
 اهل آن زنان گفت زیدان که من گفتم که خدا هم که نیست زوج مکرم یا کافر بگفت  
 امام جعفر صادق علیه السلام که هر یک است اهل استنا الله عز وجل قول الله تعالی در سوره  
 صادق توست از قول خود که ظالمات تسبیح خود ما ولی ما یسا جهم است مکرم و ضعیف  
 شد که انچه مردان و زنان و هر یک بر حال کتاب نیاید و در مقوله داعیه سکا  
 و ید و دشوند را می رسد و اما که شبهه در آن راه نباشد **اصح** عن ابی عبد الله  
 علیه السلام قال لا یرزق المؤمن الناصیه المعروفه بذکره **صحیح** روایت از امام  
 جعفر صادق علیه السلام گفت که جفت خود میکند مؤمن زن ناجیه را که شناخته شده با  
 بان **اصح** عن ابی عبد الله علیه السلام عن ابی عبد الله علیه السلام

قال لا یزق المؤمن الناصیه قال لا یزق المؤمن الناصیه قال لا یزق المؤمن الناصیه  
 حدیثی که ابی بنیت ملا و درهم ما نعلت **صحیح** روایت از ابی بنی بینه و سکون  
 با یکسکه و بعد بینه و نشدید با از فضیل بن یسار امام جعفر صادق علیه السلام گفت  
 که گفت امام را فضیل که آیا زن و هم بنا صبا ما گفت که نیست ناصیه اعتباری که کم کرد  
 بعد از آن که بگفت که من نیکنم ترا این سخن که فضیل گفت و اگر ناصیه حدیثی از ابی بنی که  
 از ابی بنی که **اصح** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یرزق المؤمن الناصیه المعروفه بذکره  
 المرأة تأخذ من أوب رزقها و یفقر طاعها و یفقر **صحیح** این ظاهرست از حجج اولیین  
**اصح** عن فضیل بن یسار قال قلت لابی عبد الله علیه السلام انی لارقی نسا  
 عاریة علی رأیها و لیس علی رأیها لیس الا لکلی ما و رزقها من لا یری رأیها قال لا  
 ولا تفرق ان الله عز وجل یقول فلا ترجعوهن الی الکفار لانهن حل لکم و لاهن  
 یزکوهن **صحیح** علی رأیها صفت دوم نسا است را یا منیق و مقبول بطلان است یا مقبول  
 است از حجج فقه و سکون عین بینه اسم مصدر بطلان بینه و ناصیه و راجع شود  
 بکونه که مذکور شد و یقینا امام این باب در سوره مؤمنین است ایها الذین آمنوا اذا  
 جاءکم المؤمنات مهاجرات فامتننوا بهن و لا یجوز علیکم ان تملکنهن من مات فلا ترجعوهن  
 الی الکفار لانهن حل لکم و لاهن یزکوهن ما اتوهن ما اتوهن ما اتوهن ما اتوهن ما اتوهن  
 اجزیه و لا تسکرهن کما کفر الکافر و تسکرهن ما اتوهن ما اتوهن ما اتوهن ما اتوهن ما اتوهن  
 و الله اعلم بحکم و رایت خداست از ابی بنی که **اصح** است که خطایان مؤمنان  
 اند که نسا امتحان کرده و لی اینها را بر ایما یا یغفر که تصدیق ام الکتاب کرده اند  
 که با میشد بعد از شهادت و مؤمنان در او ایضا رست از زنی که اقرار به رسالت  
 محمد صلی الله علیه و آله و بر جا آورده کرده اند بعد از در هر یک بر حق گفت ایها الناصیه



ایشان معلوم نشد و الا ایشان نزد ما عبارت است از حضرت ایشان سؤ نکاح می  
و به این عبارت عبارت از اوده که نزد ما عبارت است از اوده نکاح و این عبارت است  
ایشان عبارت است از هر دو ام کتاب و بجز کتابی که برای ایشان و در دوام کتاب است  
که در آنجا نیز می توان یافت از آنکه در این صریح شده و دانست هر دو عبارت وجود امام مقتضی  
الطلاق عالم بجمع احکام و جمیع مشابهات کتاب الهی و هر دو نام ام کتاب در هر کتاب است  
بوده و مستح شده بخارجی گفته و سؤ بعد از این که کتاب بجز کتاب مایه و بیست و بعد  
ام کتاب و در سؤ اول آنکه از آنکه عبارت است از ام کتاب و ام کتاب نام کتاب است  
الکتاب نیز می مانند و این آیت سؤ اولی که از آنکه عبارت است از ام کتاب که لا یقولوا علی الله  
الوالی و آیت سؤ ثانیه و من الذین قالوا انما انما یقولون انما یقولون و می باشد و در  
شرح می شود و در باب سینه و در دوام می باشد و در دوام است که از آنکه عبارت است از  
کنند و ظاهر و غیره بر ما عبارت است از ایشان با ظاهر و بیانات معلوم می باشد و از آنکه عبارت  
که در آنجا عبارت است از آنکه عبارت است از ایشان با ظاهر و بیانات معلوم می باشد و از آنکه عبارت  
که با ما عبارت است از آنکه عبارت است از ایشان با ظاهر و بیانات معلوم می باشد و از آنکه عبارت  
فی احدی و آنست که در دوام است و آنست که در دوام است و آنست که در دوام است و آنست که در دوام است  
آن بعد از آنکه عبارت است از آنکه عبارت است از ایشان با ظاهر و بیانات معلوم می باشد و از آنکه عبارت  
بیست و آنکه عبارت است از آنکه عبارت است از ایشان با ظاهر و بیانات معلوم می باشد و از آنکه عبارت  
ست بیست و آنکه عبارت است از آنکه عبارت است از ایشان با ظاهر و بیانات معلوم می باشد و از آنکه عبارت  
معلوم می باشد و آنست که در دوام است و آنست که در دوام است و آنست که در دوام است و آنست که در دوام است  
الطایفه و باقی که با عبارت است از آنکه عبارت است از ایشان با ظاهر و بیانات معلوم می باشد و از آنکه عبارت  
الا کذا و کذا عبارت است از آنکه عبارت است از ایشان با ظاهر و بیانات معلوم می باشد و از آنکه عبارت

ملفوظات

طایفه ایند باینکه کفار شیعه و ادب کفار مضایب است یا مراد ضد قسم دوم مؤمنان است  
 و این کتابت نظیر کتابت در آیت سوره النور است که ولا تکرهوا فیما کم علی البغاء ان الذین  
 ویرثوا شد در شرح جلد اول باب بیست و یکم جلد لاهت علم استیفاء بیانی است در اصل  
 مستدررین و فرقه اند و قرار گرفته در میان اعتبار است که در حق نداید و احلیل میکنند و لیکن  
 معتدلین و غیر اسم فاعل جمع شواست و مراد اینست که زنی که از شیعه ای میزند در خانه کفار مانند  
 عمارت اند و قرار نگرفته و نکته در تغییر اسلوب بد که مضایح در عیون اشارت باینست که  
 در آخر دین شهر را قبول میکنند خلاف مرعیه گذاشت در جلد اول و پنجم این باب انفقوا  
 سنه اتفاق و ان ما خیر است از اتفاق یعنی نون که معتدل باب فقر است یعنی رواج پس انفقوا  
 عبارت است از کافران زیرا که معتدل اصح کفارند و کفار ایشان را رواج میدهند چنانچه ما  
 انفقوا عبارت است از تزویج کافران بکفار و امر دو نفر برای ابد است و لا جناح علیکم  
 شکر چه اذ اینجهت اجزای اشارت است بهایکم مؤمنات پیش از انقضای و مراد اینست که  
 ای قسم زنان و نکاح منقطع بایر معین که باینکه داده شرح میدواید که بقرین الیکه متنا  
 اجرائت که در نکاح منقطع است و در نکاح دائمی ثبوت نیست و در هر چه جای تعیین آن و نظیر  
 بیا میشود و در شرح ششم باب نکاح الذمیر که باب سی و چهارم است و از آن ظاهر میشود اینکه  
 ضد فاعل عیون مؤمنات نیزه و این حکم و خلقت و لا تسکون بعیم الکو افرقی است از نکاح  
 دائمی اعتبار بیا میشود و در حد هفتم باب نکاح الذمیر که باب سی و چهارم است و این متنا  
 ندارد و اینکه اگر نکاح دائمی مؤمنان میباشد شد نکاح دائمی مستضعفات جایز شود چنانچه  
 گذشت در جلد اول و پنجم این باب و استعلاما انفق امر غایبان است بطریق عواقب  
 مذهب شیعه و این دفع اتفاق بیا شد و لیکن ما اتفاق کتابت است از غیظ طایفان  
 از تزویج و آن که از شیعه است و این اتفاق روایت از فضیل بن یسار گفت که











جاءت انجي که در کمال عبادت و محقق میکنند و چون چنانکه که مشهور است و مستند  
باینکه از عین غیر کاذب باشد یعنی ندان گفت که کفر که جزیه مرا از من قتل تو که مردان  
از اینکه کفر که در و احوال دارد یکی اینکه کفر که نیستیم که بر و اکم از اینکه کلاه کارش  
کارش و نبی که اگر کم تر از وجه صیغه ام ایام که از امسب زمانه تمام گفت که رسول الله  
صلی الله علیه و آله تحقیق جفت گرفت و صادر شد از انشاء و حصولی که خدا کرد الله کرد  
عز وجل بختی گفت الله عز وجل و رسول الخرم که در الله صلی بری جوی که کافر شدند در نوح  
را و نه لوط را بود ندان و در نه جفت و دینده از یکا بندگای ما که در و صلح بودند بر آن  
دو نه صیانت کرد ندان و دینده را **اول** فقلت ان رسول الله صلی الله علیه و آله  
لست فی ذلک بمنزل من لای یجوز تحت بدیه و یقر صلی علیه و آله و یدینه اما و انزل صلی  
بذلک الا فی حال غیر و جعل فی انساها ما یفید فی ذلک الا و قد روج رسول الله صلی  
الله علیه و آله فلاننا **ثانی** فقلت حیث عا طیب است و من کلام امام است بری امر را  
خیال اجل ندان و در این آیت و ان ایست که حیات عانت و محضه محض کفر لایان نیست  
و ایشان افزار داشته اند بدین شوهر خود مثل منزه یعنی مثلاً است و زیاد کرد که لفظ منزه بری  
تعظیم است نظیر مثل حضرت جلاله و الله یفتح خرم و یغنیهم و داوهم بری ایضا ایضا  
است که مذکور شد ما را و اولاً فی الاستغنی عن بینة و توفی و الف منقلب زبانه  
مانی غایب معلوم یاب فریاد است و غیر مستزاجع با الله تعا است بذاکریا سرحت  
و ام اشارت و سالار این کفر است که مذکور است در وصف الله مثلاً لادین کفر و  
و ظان متعلق یعنی است از او را و که بکسر خرم و شد بلام بری استثنای معرفت و جمل  
بعد از آن اسیر الی است بعد و او را بری معنی بذاکریا بعد بری معنی بذاکریا علی حاکم  
و قول الله عز وجل خبر مقدم بر مستند است ما در و دم من موله و مستند است معنی در و دم

[illegible]

10















[illegible]

از صورت که خیزد و اویازد  
بقتد فرزند باشد  
از ایامید

٥٠

July 29

[illegible]



و مرده و علی المرتضی در این آیه چند اقسام است از جمله که موافقت با حدیث این باب  
گذاشت در کتاب لایا و الکفر و تغییر این آیه در حدیث اول باب بی عنوان که پیش از این باب  
فی ان الایام مشوخی و اوج البذلکهاست بیاض شد در شرح آن و اینجا بگویم که مراد از این  
کلمه است که معلق الزنا باشد و بی قر باشد یا منع ماحقه از نکاح یعنی عقد خوانم عقد  
و خوانم عقد منقطع بقر نیز بلکه در این حدیث آمده و فلا تزوجوا و در حدیث دوم این  
باب بقره چنانچه تمام این باب زیرا که دلالت میکند بر جواز زنا به که در حدیث عقد  
معلق الزنا نبوده باشد و بی قر نیز چنانچه دلالت میکند بر اشتداد زنا از اینکه  
منکر زانی شود خواه بعقد دائم و خواه بعقد منقطع با عینا و حمدا و الا زانیه او مشرک  
زیر که آن مبنی بر اینست که اگر آن زن میداند که آن عقد باطلست پس زانیه میشود  
و اگر نداند و از هیچ پندار و خبری بقتول مشرکان کرده و مشرک میشود و راوی  
حال غیر مستفاد است پس این منافات ندارد با اینکه اگر آن زن مستفوعه باشد  
زانیه نباشد و مشرک چنانچه مستفاد میشود از آنچه گذشت در بعضی مآدیت باب  
مناکحه النصاب و الفساک که باب بیعت و عقیق است و در این قیاس است و از این است  
لایتنکما الا زمان او مشرک پس بی استفاد از آن متوجه مرد و دلالت میکند بر اینکه  
جایز نیست که منکح زانیه معلق الزنا پیش از تزوجه خواه بعقد دائم و خواه بعقد  
منقطع و الا زانی با مشرک خواهد بود ع بر سیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول  
الله عز و جل در سوره نور که زانی نکاح نمیکند مکر زانیه را مشرک را امام گفت که ایشان  
که سبب نزول این آیه اند زانی مشهور بزنا و مرد زانی مشهور بزنا اند و زنان و نسوان الله صلی  
علیه السلام و آنکه مشهور باشند بزنا و شناخته شده بزنا و مرد و آنکه امروز تا آخر الزمان در آن مقام  
پس هر که واداشته شد بر او حد زانیان و زنان یا مشهور باشد زنا را و از آنستند

عیسی که عقد نداشت و می کند با او آنکه شناسد از توفیر **اصول** سالت ابا عبد الله  
 علیه السلام عن قول ابی جعفر جعل الزانی لانیة الزانیة او مشركه فقال ان من  
 الزانی و جعل مشهور فی یار و یا قاهر فزاید لا و انما الیوم بتلك المنزلة من اقيم علیه  
 حد زنا او مشهور لم یسبح لحدان ینلکمه حتی یوفیه منه **التوبة** در هیچ کس است  
 مقتضای رفع رجال مشهور و اینست که بگوید آن حد باشد و غیره این موافق است  
**اصول** عن ابی جعفر علیه السلام فی قول ابی جعفر جعل الزانی لانیة الزانیة او مشركه قال  
 قالهم رجال و یسأ کأنوا علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله مشهورین بالزنا  
 ثم اضر و حرک من اولئک الرجال و انما الناس الیوم علی ذلک المنزلة من مشهور  
 شایان و ذلک اوفیم علیه حد فلا یزوجون حتی یخرجوا فیه **الرجال** و انما مشهور  
 جریب و انما است بدی الرجال انما است بالزانی لانیة الزانیة او مشركه و انما انما است  
 بالزانیة لانیة الزانیة او مشركه شهر بعیفه و ما فی غایب معنی یا معنی یا معنی یا معنی  
 یعنی شهر بعیفه و انما است بدی الرجال و انما است بالزانی لانیة الزانیة او مشركه و انما انما است  
 عقد نداشت و مشهور این نیز موافق است **اصول** سالت ابا عبد الله علیه  
 السلام عن جعل الزانیة لانیة الزانیة او مشركه قال ان من  
 انما یلخذ العقد فیه من الذی یفیه و انما العقد با استعمال من فیه و انما است بدی  
**الرجال** و انما مشهور و انما است بدی الرجال و انما است بالزانی لانیة الزانیة او مشركه و انما انما است  
 باج شعبلات و غیره بطل است و مراد بتزویج زنی زوجه خود نه زنی که آن زن است  
 و انما عقد نکاح که در آنست واقع شده آنکه بگوید و سکون تو تا فرست مثل آن است  
 من بعد این موافق مذهب بعضی است که شرط نکرده اند در آن تا یزوج  
 الزانی اما بعد از آن و این خط است آن تعلیم با مقتضای و مقصود و انما است بدی















الحمد لله

مفتی



جمع عموماً و ضم عین رسکون صلا است و آن بخور کردن است و عبارت از سمانی  
 که بکردن آب و عسل باشد تا بکشد و با سار جمع کوافراستان است بری نکاح دانی کوافر  
 مراد بکوفرا صیبات است خواه از اهل کتاب یا مجزاه از مشرکین یا اسلام مؤمنان بکوفراست  
 در شرح حدیث ششم بابت نکاح استماع انکار با بیعت و حقیقت است **روایت** از  
 زید بن اعیان از امام محمد باقر علیه السلام گفت که مقصود عید منبشود نکاح زن بتو  
 مغزیه کنم که قرأت شوم و در بای قرأت عرام کردن امام گفت که در وقت الله تعالی در سوره  
 مؤخر که عید بر سمانی که نه از زنان کافرات **م** **عن** زید بن اعیان قال قال  
 الباقر علیه السلام من قال لا اله الا الله وحده و الحسانات من الذین اوتوا الکتاب من  
 قبلکم فقال هذه مستوحاة بقوله ولا تسکوا بجمع الکوافر **ح** در سوره مائده  
 چنین است اليوم احلکم الطیبا و طعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم و طعامکم حل  
 و الحسان من المؤمنات و الحسان الاثین اوتوا الکتاب من قبلکم اذا اتوهن بجهن  
 محسنین غیر سلفین و لا متخذین عدوان و من یکر یا لیا فقه جط علی ریش المخره منقلا  
 و اینست سوره سیه شده در شرح حدیث سابق و در شرح حدیث ششم باب بیعت و هم  
**در** **روایت** سوره مائده و احاط است اولیکه از التهوره و قد عتاد دوم باشد  
 و مراد بخور نکاح منقطع محض کتابیات باشد بخور سیه شده در شرح حدیث ششم اینست  
 دوم اینکه اذا التیوهن و تدهر کلام از نخست اول دوم باشد مراد با جور مهر باشد  
 خواه در نکاح دانی و خواه در نکاح منقطع و بهر تقدیر آیت سوره و احاط دانی  
 اولیکه از نکاح دانی کوافر باشد دوم اینکه مراد تمام از نکاح دانی و نکاح منقطع  
 باشد پس احاطا لامها است و بنا بر احاطا اولی تناقض نیست میان این روایت پس مراد  
 بنسخ اینها موافق اصطلاح اصولیین نیست بلکه معنی دفع احاطا دوم آیت سوره

مائده است که با اعتقاد جمعی مراد آنست و بنا بر احاطا دوم و سوم و چهارم مراد بنسخ  
 اینها موافق اصطلاح اصولیین است و الله اعلم **روایت** از زید بن اعیان گفت  
 که بر سیدم امام محمد باقر علیه السلام را از قول آنحضرت و جل در سوره مائده که و احاطا کرده شد  
 شما عیفا تا از اجل جمعی که داده شد کتاب پیش از شما پس امام گفت که آنچه مراد شما  
 میکند در این آیت بر طرف کرده شده است بقطر الله تعالی در سوره مؤخر که و عیدید  
 بر سمانی که نه از کافرات **م** **عن** ابو جعفر علیه السلام قال قال اهل الکتاب  
 جمع من لا دینه اذا اسلم احدا من الرقیقین فما عکرا کما کما و لیس له ان یخرج جماعه من دار  
 الاسلام الی غیرها و لا یبیت معها و لکنه یات بها بالکفار **ح** و هیچ من لا دینه بری  
 او حال عیون است زیرا که ایشان کتاب ندارند اگر چه داشته اند چنانچه گذشت در کتاب  
 الزکوة در حدیث چهارم باب حدیث اهل الذمیر که باب جمل و ششم است بلکه منقول است از  
 اشمی علیه السلام که در سوره احاطا کتاب مراد با اول اسلام سیریت که از حدیث سیرا  
 علی است که در آن احاطا اسلام بسیار است از جمله علامه شهریه و مراد بغيرها سیریه و بکرات  
 که احاطا علی است که در آن احاطا مومنین باشند و در سوره مؤخر **روایت** از امام محمد باقر  
 علیه السلام گفت که بدرستی که یهود و نصاری و جمیع انکار است و عکرا غیر سید چون سمانی  
 شود که از وجوه ایشان بر آن دو آیتند بر نکاح ایشان و غیر سید و کافر را اینکه  
 بری بر زن مسلم خود را از برای مسلمانا سکون و شب بماند با آن زن و بیکدیگر  
 آید و در آن وقت در سوره **ما** **المشرکون** مثل مشرک العرب و یحرمهم فم علی نکاح  
 جمیع الی انقضاء العدة فان اسکت المرأة ثم اسلم الرجل قبل انقضاء عدتها  
 ففی المکره و لای تم یسیر الی بعد انقضاء العدة فقد بان انت منه و لا سیکله  
 علیها و لکن جمیع من لا دینه **ح** مراد بیشتر کان اینجا است بر سمانی که مشرکان



صرح نیز هستند و مثل مشرک عرب تفسیر نیست نظر آیت سوره مائده تجدید اشتداد  
 عداوة للذين آمنوا اليهود والذين اشركوا بهن فان نادى يا ايها اهل ملة  
 ايمان مشركان باشند در حقیقت **بهر** ما مشرک صرح مثل مشرک عرب و غیر  
 ایشان پس ایشان بر تقدیر اسلام یکی ای می مانند بر نکاحشان تا بلیط عده پس اگر  
 مسلمان شود زن بعد از آن مسلمان شود مرد پیش از بلیط عده و پس از آن است  
 و اگر مسلمان شود مرد بعد از بلیط عده پس تحقیق بیگانه شدن از او و نیست راه تسلط  
 او بر او زن و چنانست جمیع آنکه نیست عهده ای از او که نباید و خواه غیر نکاح  
**مسلم** ولا یصلح المسلم ان یتزوج یهودیه ولا نصرانیة و هو یحید مسلمة حرة او امته  
 می تواند بود که مرد یا با ایجا توجیه اندیشا بر نکاح او از او نکاح که مذکور شد  
 و در حق چندی سوره این باب **بهر** و مشرک و می شود مسلمان را اینکه حقیقت خود کند یهودیه  
 و نه نظایر هر چند که مستضعف باشد و نکاح منقطع باشد بر حلاله او یا بد مسلم از او  
 یا مسلمة **بهر** عن ابی جعفر قال لا یصلح المسلم ان یتزوج یهودیه ولا  
 نصرانیة و هو یحید مسلمة حرة او امته **بهر** این ظاهرست از شرح پیش سابق  
**و در** **مسلم** عن ابی جعفر عن ابی جعفر علیهم السلام قال سألته عن رجل له امرأة نصرانیة  
 له ان یتزوج علیها یهودیه فقال ان اهل الکتاب ما یبذلک للامام و قد یروی  
 صحیحنا علیهم خاصة فلا بأس ان یتزوج علیها یهودیه ان یتزوج قلت فایده  
 یتزوج امته قال قال لا یصلح له ان یتزوج قلت اما **بهر** و ایست که ایامیر  
 او را اینکه حقیقت خود کند بر مسلم و نیز یهود را پس امام گفت که بدستی که از اهل کتاب  
 خواه ترسایان و خواه جهلان ملوک اما من و ده تریج جایز کرده شده است از کتاب  
 ما بر شما شده اما عید و نیست بر ولی و اینکه حقیقت خود کند یهود بر بر نظر است

از ابی جعفر علیه السلام  
 گفت که یهود و نصرانیان را  
 که دوست ندارند با مسلمانان

۱۱۱  
 بر بستر که او حقیقت خود میکند کبر صرح را امام گفت که خوب نیست و اینکه حقیقت  
 کند کبر و الشا هست با اینکه تریج یک کبر مانند تریج دو حر است پس جایز  
 ناید بر چهار حر جایز نیست تریج زیاد بر دو کبر جایز نیست **مسلم** فان یتزوج علیها  
 حرة مسلمة ولم تعلم ان له امرأة نصرانیة و یهودیه ثم دخل بها فان له ما اخذ  
 من المهر فان شاء ان یقیم بعد معة اقامت و ان طلقها ان تکذب الی اخرها  
 و هی و الا حاکمت ثلث حینا و مرت بها ثلث اشهر حلت للزوج قلت فان  
 طلق علیها یهودیه و نصرانیة قبل ان تنقضي هذه المدة له علیها سبیل ان یتزوج  
 الی اخرها قال نعم **بهر** اگر حقیقت خود کند بر نصرانیة و یهودیه زنی از او مسلمان را  
 بر حلاله که آن زن ندانست باشد ایضا که او راست زنی ترسا و زنی یهود بعد از آن  
 جمیع کند با آن زن مسلمان بر بدستی که از او زن مسلمان است ای گرفته که هر است پس  
 آن زن بعد از آن که در نکاح بعد از آنکه داشتن با آن مرد در نکاح میکند و اگر خواهد ایتر که رود  
 سکه ای خود شوهر رود و در حق دوم جایز نیست خود حقیقت با او سه ماه حلال  
 میشود بر وی شوهران دیگر کنم که پس اگر آن مرد طلاق دهد یا بر او زن مسلمان بود یا  
 و نظایر یا پیش از آنکه بر آن عده زن مسلمان یا آن مرد را هست بر زن مسلمان راه تسلط اینکه  
 بر گردانده او سکه من از خود امام گفت که آری **باب بیع و حرم و اسیر و اهل حرم و غیره**  
**الامة** **بهر** این باب جایز است که حقیقت خود میکند کبر را در این باب **بهر**  
**مسلم** عن ابی جعفر علیهم السلام قال لا بأس ان یتزوج رجل منکم امرأة نصرانیة  
 از امام جعفر صادق علیه السلام و از او که حقیقت خود میکند کبر گفت که نیست بر وی حرم  
 خطرتی و سکه کبر است از دست سکه نشاء و من لم یصلح منکم طولان و سکه  
 الحسنة المؤمنة فما ملکها یما نهم من قبیلتهم المؤمنة تا قول او که ذکر این خشی است

تریج



**مسئله** من ابی عبد الله علیه السلام قال تزوج الحرة في الاميرة ولا تزوج الاميرة على  
 الحرة ومن تزوج امته على حرة فكا حد **جواب** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفته  
 گفتند کرده میشود زن آزاد بر سر زوجه که زن باشد و بخت کرده میشود که زنیش که بر سر زوجه  
 آزاد و هر چه خود کرده که زن بر سر زن آزاد بر نکاح او که زن را یا طلست **مسئله** حوری  
 یعنی قال سالت ابی عبد الله علیه السلام عن نکاح الاميرة قال تزوج الحرة على الاميرة  
 ولا تزوج الحرة في الحرة و نکاح الاميرة على الحرة باطل **جواب** این ظاهر است از شرح سابق  
**مسئله** و اذا البتعت غنمك حرة وامته فليمن يومان وللغنة يوم ولا يصح نکاح الاميرة  
 الا باذن مولیها **جواب** و چون جمع شوند نزد تو زن آزاد و زنی که زن بر سر زن آزاد و بخت  
 دور و زانی نیست و بلی زن که زن نبوت یک روز و نه شب و خوب میشود نکاح که زن بر سر زن  
 صاحبان **مسئله** عن سماعة عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل تزوج بامرأة حرة و  
 المرأة امه ولم تعلم له ان له امرأة امه قال ان شئت الحرة ان یقیم مع الاميرة  
 اثبات و ان شئت ذهبت الى مولیها **جواب** روایت از سماعة از امام جعفر صادق علیه السلام  
 در روایت که بخت کرده زنی آزاد را بر عاقله او راست زنی که زن و زن است زن آزاد که او را  
 زنی که زن نام گفت که اگر خواهر زن آزاد که در نکاح با زن در نکاح میکند و اگر خواهر حریزده  
 اخذ **مسئله** قال قلت له فان لم تر من قبلک و ذهبت الى مولیها اخذ علیها سبیل  
 اذ لم تر من قبلک قال لا سبیل له علیها اذ لم تر من قبلک فقلت قد ذهبت الى مولیها  
 حرطاً قال نعم اذا خرجت من منزله اعتدت ثلثة اشهر و ثلثة قمر و ثم تزوج  
 ان شئت **مسئله** مقام بنیم معده می باید فاعالت لا سبیل له علیها میتواند بود که معنی  
 عدم دخول باشد و میتواند بود که معنی بر فرق میان امه و میا دیقه و نفرین باشد  
 و بر هر تقدیر منافات ندارد با حد آخری باید سابق حین تعلیم بیغیر مضایع عا

الأمم المتحدة

[illegible]

1911











ان علي بن الحسين ليضع شقة وان الله يرفعها **مسلم** امام گفت که نیست چنین خبری نیست  
 که جفت نزد کرد امام زین العابدین بدین علی بن محمد امام حسن و خاصه که بود از علی بن الحسین  
 که می شد نزد شد و در کتب پس نوشته شد آن سید عبد الملک بن مروان پس فرستاد که برای  
 زین العابدین علی بن محمد و سوغا امام زین العابدین در آن باب بر امام زین العابدین علی  
 نوشت سکا و جبار را پس رفتی که خواند مکتوب امام زین العابدین علی را گفت که بگو که علی  
 بن الحسین هر آینه فرستی میکند و بدستی که الله تعالی باند من میکند و او را می کند و او می کند  
 گذاشت و در حدیثش باب بیست و دوم **مسلم** عن عبد بن سنان عن ابي الحسن عليه السلام  
 قال سألت عن الرجل يزني المرأة ويبرئ أم وليد لا ينفقا الا باسديك **مسلم**  
 این ظاهر است از حدیثی که در **مسلم** عن ابي الحسن عليه السلام عن عبد بن سنان عن ابي الحسن عليه السلام  
 يقب لزني ابيه المارية وقد نفقا ابطاها ويقب ابيته قال لا بأس بزوج رواه الشيخ  
 به عا و امام محمد کاظم علیهم السلام گفت که بر سیدم امام را از مر که می شد بدست و دخترش  
 که نزد بر حاکمی که تحقیق جماع کرده آن کثیر را با جماع می کنند آن کثیر را بشود دخترش امام گفت  
 که بیست و هفت **مسلم** كنت عينا ارضا عليكم فما له صفوان عن رجل تزني امرأة ابنته  
 تجل لزوجها أم وليد فأتى المارية ليجل لزوج المارية تزني أم وليد قال  
 لا بأس بزوج **مسلم** مراد با مر که ایجا نیست که ما در آن دختر نیست جای را با جماع دختر است  
 مزوج بهینه اعم منقول باب فعل عبارت از ما و است **مسلم** بعد از نزد امام رضا  
 پس بر سید و لا صفوان بن عقی از مر که که جفت خود کرد دختر مر و بر روی مر و دوم زینت  
 و خاصه است پس مر بدست دختر را حلال می شود بر روی مر و اما در آن او و خاصه مر که از اد  
 امام گفت که نیست بر روی **مسلم** قلت لا يوجبني ابي علي ما تقول في رجل تزني  
 امرأة فاحبها له ابو حليها ربه كان يراها ليجل لزوجها ان يراها قال نعم

قال سألت عن

كفتم امام جعفر صادق عليه السلام لا وجه ميگوي در مر که جفت خود کرد زنی را پس بعد از  
 بر روی مر و بدست زنی که کثیر را که بدو که جماع می کرد آن کثیر را با جماع می شود و برای شهر آن زن  
 اینکه جماع کنند آن کثیر را امام گفت که آن **مسلم** سألت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل  
 تزني أم وليد كانت لرجل فأتى عنها سيدها وليد من غير أم وليد أرايت  
 ان أراد الذي تزني أم وليد ان يزني ابنة سيدها الذي لو جمعها جمع بينهما  
 وبين ابنة سيدها الذي لو جمعها قال لا بأس بذلك **مسلم** مراد با مر که ایجا نیست که ما در آن دختر نیست  
 که فرزند از صاحب خود دارد ظاهر است از حدیثی که صاحب است که صاحب کثیر پیش از مر و او  
 آنکه نگردد بلکه بیست و او را داده پس از حدیثی که صاحب است که صاحب کثیر پیش از  
 مر و او را نگردد **مسلم** اعقبا در و جماعی بر روی از مر که و لا یضم و او و سکا و لام  
 یا جماع و او و جماع و لام است و مر و دختر است از حدیثی که صاحب است که صاحب کثیر پیش از مر و او  
 معلوم باب جماع یعنی اخراج است و در او که کثیر را با جماع می کنند آن کثیر را بشود دخترش امام گفت  
 که بیست و هفت **مسلم** كنت عينا ارضا عليكم فما له صفوان عن رجل تزني امرأة ابنته  
 تجل لزوجها أم وليد فأتى المارية ليجل لزوج المارية تزني أم وليد قال  
 لا بأس بزوج **مسلم** مراد با مر که ایجا نیست که ما در آن دختر نیست که ما در آن دختر نیست  
 مزوج بهینه اعم منقول باب فعل عبارت از ما و است **مسلم** بعد از نزد امام رضا  
 پس بر سید و لا صفوان بن عقی از مر که که جفت خود کرد دختر مر و بر روی مر و دوم زینت  
 و خاصه است پس مر بدست دختر را حلال می شود بر روی مر و اما در آن او و خاصه مر که از اد  
 امام گفت که نیست بر روی **مسلم** قلت لا يوجبني ابي علي ما تقول في رجل تزني  
 امرأة فاحبها له ابو حليها ربه كان يراها ليجل لزوجها ان يراها قال نعم

باب ما اذا تزني

ابن ابنته

مسلم

عن ابي الحسن

عليه السلام



الا تعدلوا فواحدة اليس هذا فخرنا ان يكون في فرض بقاء ربه بنقله وبقاها بنقله  
 ما عايناه من بياضه وخبثه ليس استلزامه فخرنا ان يكون في فرض بقاء ربه بنقله وبقاها بنقله  
 در اين كلام دو قسم است و اولي آنكه بگويد بعد از وفات مذكور است اولي آنكه بگويد بعد از وفات مذكور است  
 ایشان در آن بنا شد اصلاد و اولي آنكه بگويد بعد از وفات مذكور است اولي آنكه بگويد بعد از وفات مذكور است  
 لغت هر کدام گفت كه بر سید این ابی العوا که از زمانه قدس در هاشم بن لایم را بنورش  
 گفت هاشم را كه ايا نيست الله بشفاعة شاكيم هاشم گفت كه بل او حكيم و جاهل است  
 ابی العوا گفت كه پس جزو مرا از قول او عز وجل در سؤساء كه پس شاكيم كند انچه را كه  
 خلا شد بر لای شاكيم از جمله زنان دود و سوسه و جارها و بویاگر تر سید از اینكه عدا  
 نكند پس شاكيم كند بگويا ايا نيست اين كلام كه قسبت كرده شده باشد بدو و قسبت  
 گفت كه بل **فصل** در سؤساء جنه است و اين ختم الا تقسطوا في الدنيا في القلوع  
 ما طاب من النساء مني ثلاث و رابع فان ختم الا تعدلوا فواحدة او ما طاب من النساء  
 ادنى ان لا تقولوا و در اين آيت چند لغات است از جمله اينكه ما را در ذكر كمال ما  
 و قول بخرنا قسبت كند حق كند و جمله ذلك ادنى ان لا تقولوا استينافى تعليل باشد  
 بطرفه ايشان در جمله ان ختم ان لا تقسطوا في الدنيا في القلوع انما كثر و مراد عظيم در  
 فخر باشد ببيان اينكه متروك ظلم بر قوم نميكنند و انچه را كه بخواهند بخرند و انچه را كه بخواهند بخرند  
 در فكر نهند و حق را در سارقان است از ظلم بر قوم بخرند و انچه را كه بخواهند بخرند  
 آيت در سؤساء كه و لعل الذين لو تروا من خلفهم ذرية ضا فانها قول اعلم و مر  
 اينكه ترجيح صاف رحمت از قبيل بسيار باعث حفظ خود و نجات است كه عباد و  
 است و حق را نفي او نميكنند بلكه خلاف عجز بود چنانچه گذشت در احايث يا كرام  
 الغزبه كتاب هم است و لهذا چه خواهند كه نفي شرارت از كسي كنند ميگويند كه فلان

كه خداست **فصل** قال فاحذر في حق قولهم عز وجل ان تعدلوا بين الناس  
 و ان تعدلوا فلا تبيحوا كل الميلاقند رعاها كالمعلقة الى حكمكم بهذا فان يكن عندكم  
 و قول الى المدينة الى ابى عبد الله عليه السلام فقال يا هاشم في غير وقت حج ولا عمر قال  
 ثم جعلت هذا كذا امر احمي معلقة يعني زينت كه آويخته شده باشد در حواوين  
 حبا رقتن انچه كه هدين شوهرش بنا شد پس در خانه شوهرش زود بنامه باشد چنانچه  
 در آيت سؤخنة است كه لا تحل لهم ريبا شد در شرح حديث ششم بآيه فانك انما  
 كتاب بيت و حتم است **فصل** ابی العوا كه گفت پس جزو مرا از قول او عز وجل بعد  
 آيت در سؤساء كه هرگز وسعت در قدرت نخواهيد داشت كه عدالت كند صيا  
 زنان هر چند كه حرم كند و عدالت بر ميل ميكنند از رقي بهي ميل كه گذاريد او را مانند  
 رقي كه آويخته شده باشد در حواوين حكم ميگويد اين سخن متناقص را پس بنور  
 هاشم جوابي در جملت كرده از كوفه سؤمير سؤمير امام جعفر صادق عليه السلام گفت  
 كذا هاشم ايا در وقت حج و عمره هاشم گفت كه كذا ريبات شوم بر لای كذا  
 كه اندوهنا كه مر **فصل** ان ابی العوا سأل عن مسئلة لم يكن عندي فيها  
 شيء قال كذا ما في قال فاحذر يا ايها الناس فقال له ابو عبد الله عليه السلام اما قول عز وجل  
 فانك لو ما طاب لكم من النساء مني ثلث و رابع فان ختم ان لا تقولوا  
 فواحدة يعني في النكاح و اما قوله و ان تعدلوا بين الناس و ان  
 و رجم فلا تبيحوا كل الميلاقند رعاها كالمعلقة يعني في المودة **فصل** در شرح بقره  
 جا بيز مشايخ غايب معلوم است و ظاهر اينست كه بجای آن نفي بقاء و صيغه ماضی  
 غايب معلوم باشد و اما موافقا هر چه ميگويم عايد قوله بعد وقت يتغير رفق  
**فصل** بقره كه ابی العوا بر سید مرا از مسئله كه نبود نزد من در آن مسئله جزئی



















این باب بی اقسام نکاح است و این باب در حدیث **قَالَ رَسُولُ اللَّهِ** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ  
**السَّلَامُ** قَالَ كَيْفَ الْفَرْجُ ثَلَاثٌ بِنِكَاحٍ وَبِنِكَاحٍ بِلَا مِيرَاثٍ وَبِنِكَاحٍ بِلَا مِيرَاثٍ وَبِنِكَاحٍ بِلَا مِيرَاثٍ  
تائید و ثلث بنا بر اینست که عبا رشت از سه حیثیت عقد یا عبا رشت از سه  
نکاح هر سه با هم و بدو ثلث است یا هر قریب و غیر مبتدای عذ و نث بتقدیر همت یا در  
برای مصاحبت و مراد بِنِكَاح بِنِكَاح بِنِكَاح و این می شود که هر کدام از  
زوجین را رشت دیگری تواند شد بخلاف نکاح منقطع و استواء نکاح در صیغه خریدن  
ملکین از قبیل استعان است و میتواند بود که حقیقت باشد **بَعِي** روایت از امام  
جعفر صادق علیه السلام گفت که خلا میشود فرج زن یکی از سه صیغه صیغه نکاحی که بنا  
است دوم صیغه نکاحی که با میراث است سوم صیغه فرجیه که بنا **سَبَقَتْ** یا  
**عَلَيْكُمْ يَقُولُ كَيْفَ الْفَرْجُ ثَلَاثٌ بِنِكَاحٍ وَبِنِكَاحٍ بِلَا مِيرَاثٍ وَبِنِكَاحٍ بِلَا مِيرَاثٍ**  
این موافق سابقست **سَبَقَتْ** یا عبا رشت **عَلَيْكُمْ يَقُولُ كَيْفَ الْفَرْجُ ثَلَاثٌ بِنِكَاحٍ**  
بِنِكَاحٍ وَبِنِكَاحٍ بِلَا مِيرَاثٍ وَبِنِكَاحٍ بِلَا مِيرَاثٍ شرح این نیز موافق سابقست **بَعِي**  
**فَمِنْ أَمْرِ التَّرَاهُ اللَّهُ الشَّرْحُ** این باب بیان نکاح بر زنت بر روی کسلی از کرده  
جفت کردن نفی را بخود و در این باب حدیث **قَالَ رَسُولُ اللَّهِ** سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ  
الرَّجُلِ يُرِيدُ أَنْ يَنْزِلَ إِلَى الْمَرْأَةِ أَفَ يَنْظُرُ إِلَيْهَا قَالَ نَعَمْ إِنْ مَا يَشْرِي بِهَا يَأْتِي عَلَى الْفَرْجِ  
پرسیدم امام عبا را که می خواهد که بخت خود کند زن را آیا نگاه میکند  
آن زن امام گفت که آری بیان این آنکه جز این نیست که چیزی در آن زن را بکند از رویا  
مراد اینست که مانند چیزی بکند از رویا است زیرا که هر چه شود میکند و **وَأَمَّا**  
**عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا بَأْسَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى وَجْهِهَا وَمَعَهَا إِذَا أَرَادَ أَنْ يَنْزِلَ**  
**وَجْهًا** المعاصم بفتح میم و عین بنقطه و کسر هاء بنقطه جمع معصم بکسر میم و سکون عین

صاد التماس نکاح داشتن چیزی و این عبا رشت از دوست و استخوان جمع اینجا عبا  
اینست که هر دو متشابه است انکشاف که هر کدام آن نگاه داشتن است و این اشارت  
باینکه انکشاف را نیز تفصیل میتواند بدین معنی نماید که در حکم دوست است و با جانی بی  
میشود و در شرح چنانچه دوم با جسد و ششم که با بیاضی التماس الزام است **بَعِي** روایت  
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست بر روی باینکه نگاه کند مرد سگ و زن و در ستر  
او و این خواهد که بخت خود کند او را اگر پسند شود **سَبَقَتْ** یا عبا رشت **عَلَيْكُمْ يَقُولُ كَيْفَ الْفَرْجُ**  
**ثَلَاثٌ بِنِكَاحٍ وَبِنِكَاحٍ بِلَا مِيرَاثٍ وَبِنِكَاحٍ بِلَا مِيرَاثٍ** و این می شود که هر کدام از  
زوجین را رشت دیگری تواند شد بخلاف نکاح منقطع و استواء نکاح در صیغه خریدن  
ملکین از قبیل استعان است و میتواند بود که حقیقت باشد **بَعِي** روایت از امام  
جعفر صادق علیه السلام گفت که خلا میشود فرج زن یکی از سه صیغه صیغه نکاحی که بنا  
است دوم صیغه نکاحی که با میراث است سوم صیغه فرجیه که بنا **سَبَقَتْ** یا  
**عَلَيْكُمْ يَقُولُ كَيْفَ الْفَرْجُ ثَلَاثٌ بِنِكَاحٍ وَبِنِكَاحٍ بِلَا مِيرَاثٍ وَبِنِكَاحٍ بِلَا مِيرَاثٍ**  
این موافق سابقست **سَبَقَتْ** یا عبا رشت **عَلَيْكُمْ يَقُولُ كَيْفَ الْفَرْجُ ثَلَاثٌ بِنِكَاحٍ**  
بِنِكَاحٍ وَبِنِكَاحٍ بِلَا مِيرَاثٍ وَبِنِكَاحٍ بِلَا مِيرَاثٍ شرح این نیز موافق سابقست **بَعِي**  
**فَمِنْ أَمْرِ التَّرَاهُ اللَّهُ الشَّرْحُ** این باب بیان نکاح بر زنت بر روی کسلی از کرده  
جفت کردن نفی را بخود و در این باب حدیث **قَالَ رَسُولُ اللَّهِ** سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ  
الرَّجُلِ يُرِيدُ أَنْ يَنْزِلَ إِلَى الْمَرْأَةِ أَفَ يَنْظُرُ إِلَيْهَا قَالَ نَعَمْ إِنْ مَا يَشْرِي بِهَا يَأْتِي عَلَى الْفَرْجِ  
پرسیدم امام عبا را که می خواهد که بخت خود کند زن را آیا نگاه میکند  
آن زن امام گفت که آری بیان این آنکه جز این نیست که چیزی در آن زن را بکند از رویا  
مراد اینست که مانند چیزی بکند از رویا است زیرا که هر چه شود میکند و **وَأَمَّا**  
**عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَا بَأْسَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى وَجْهِهَا وَمَعَهَا إِذَا أَرَادَ أَنْ يَنْزِلَ**  
**وَجْهًا** المعاصم بفتح میم و عین بنقطه و کسر هاء بنقطه جمع معصم بکسر میم و سکون عین



از ابرو و لا منافی میشود با آنچه می آید در چند دویم باب بعد و ششم مکرر از آنکه از آن  
جز وجه او باشد و گفته اعلیٰ الحاسن بفتح هم و حاء بین فقه و کسیر بین فقه جمع و بفتح هم  
و سکون حاء و فتح سین مواضع حسن چشم و بینی و دهان و زنج و دو و کثر است **باب** در  
از مردی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفتیم امام را که آیا نظر میکند مردی که زنی بر حائض  
که بجز احدی است که او را بر نظر میکند کسی را و مواضع حسن او امام گفت که نیست  
بر و لیکن چون نباشد طایفه از آن مراد است که چون نگاه بر او بر او است سلام باشد  
جائز نیست **باب** است **الوقت** که **باب** در وقتی که ایستاد و عقد نکاح و غیره  
نکاح است بقرینه چند ششم این باب یعنی این باب بیان وقتی است که مکرر و حدیث  
جفت کرد و در این باب مستحکم است **باب** در خبری که عبدالله بن علی بن ابی جعفر  
صلوات الله علیه علیه السلام را در سجده در سجده عینا علیه السلام و فقال لا یجوز  
عما را که یقیناً فاقترفا **باب** در وقتی که از فرقی بفرقی می آید و با نطق و غیره و بی فقه  
و سکون یاء و دو نقطه در باین و سین بفتح ابر عبدالله بن علی گفت که رسید با امام محمد  
صلوات الله علیه علیه السلام جفت خود کرد و فیما در ساعه که در نزد او افتاد پس  
گفت امام محمد باقر علیه السلام که می بینم ایشان را که گفت با یکدیگر کنند پس چه باشد از یکدیگر  
بلاق **باب** در آن که حدیثی از ابو جعفر علیه السلام آمده از آنکه میزوج امرأ  
نکرة و انی یقین من زوجها حتی اذا کان بعد ذلك رزقها فقلت فکما ارضا  
یعنی فقلت انصرف فیما در رزق البیعه معها البایع لعل علی فقلت لا تعلقیه  
لک الذی تریدین فلما اوجعت الی الی آخره باینکه لا یرکب کف کان فقال اما انک  
لنرک علیک الا یضف البیعه و قال انک ترزقها فی ساعه حایة **باب** در یکدیگر  
است و این ابتدای کلام امام محمد باقر علیه السلام است پس حدیثی بقیه قال است

الشرع

جنا

و ضمیر آن از ادراج است شخصی که مذکور بوده در سابق و اینجا منقول شده و شاید که  
آن شخص برادر بزرگتر امام محمد باقر علیه السلام باشد چون شایسته بوده و گذشت در کتاب الحجة  
در چند دویم باب یا علی بن علی الناس عند منی الامام که باب هشتم و هشتم است که جن  
برادران امام محمد باقر علیه السلام بزرگتر از او بوده و کراهت امام زین العابدین علیه السلام بر  
او بوده که میل داشته که امام محمد باقر علیه السلام آن را جفت خود کند و بر کاه و لاجع بکارها  
القیه بفتح قاف و شش و یاء و دو نقطه در باین مشا و ان لیس که کار ساز و است  
و آن مردی و فاعلت معها حال البیعه است لبا و منقبض و معقولات لعل یباین فاقطه  
و قاف بفتح فاء غایب مکرر یا یا فاعلا الی یا بخریب است **باب** در وقتی که از زوجه گفت  
که گفت مرا امام محمد باقر علیه السلام که در پیش آن برادر دم داده کرد که جفت خود کند و زنی را پس  
ناخوشه و از او بدو پس بقیه جفت خود کردم او را تا آنکه در شکار جهان در بعد از آن  
نیابت کردم آن زن را پس نگاه کردم پس ندیدم خبری که خوشتر آید مرا پس بر جاستم که برگردم پس  
پیش از من رسید مشا که او او بود بدو را بدو و در بر روی من پس گفتم که بشنود و در بر او است  
پس می آید از او پرسید که بگویم سستی بدو چه کردم او بکار که گفت شد پس بدو گفت که نگاه ما  
بدوستی که شاد است اینست که نیست او را بر تو مکرر صف هر بدو گفت که بدوستی که تو جفت کردی  
او را در رسالت که در بر او است که گفت بهیچ سید **باب** در آنکه ابو عبید الله علیه السلام  
للرجل ان یبعها بامره لیلة الاربعاء **باب** در آنکه بفتح حاء و سکون را و کسیر و فتح هم با  
والف محذوف است **باب** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که نیست بفرموده اینکه از او بفرموده  
او را بر دو رتبه چهار رتبه **باب** در آنکه امام جعفر صادق علیه السلام را بفرموده که بیا باینست و مراد  
و بی قدر و کسر عقد نکاح و زفاف است **باب** در آنکه باینست که مستحب است که جفت  
کردن در شب است و در این باب محدث است **باب** در آنکه باینست که مستحب است که جفت











عین و تقییم بقول محمد صلی الله علیه و آله است و مراد اینست که آن کائنات در اینجا  
 عقد و طلب ترویج کائنات در قول قبول با وجود آنکه مقدم است بر اینجا و از این  
 ظاهر و مشهود که در هر دو عقد شرط نیست **باب** پس بیستم امام جعفر صادق علیه السلام را از  
 تلاح و خطبه بر امام گفت که آیا این نیز نیست که اگر حجت گرفتن جوایز و مادی  
 و قیمت که عاجز میکنم گوشت را از استخوان بر سر سفره بیا این آنکه میگویم که ای فلا  
 حجت کن بفلان فلا را میگوید که خوبست تحقیق کردم **باب** عیسی علیه السلام را از  
 علیه السلام که علی بن الحسین علیه السلام که آن ترویج و هو یعرف عرقا با کما یزید علی  
 ان یقول الحمد لله و علی الله علیه و آله و یستغفر الله و قد رزقناک علی  
 شرط الله ثم قال علی بن الحسین علیه السلام ارفا الحمد لله فقد خطب **باب** ان بکرم  
 انقدر قال ان است العرق بقیع عین بنی خط و مکرور بنی خطه گوشت بر استخوان  
 یا کل بقدر بریا کله است و صفت عرقا است شش فقره بیست و ششم مع الفی است شرط  
 الله عیاری است از و امام تلاح نیز که شرط مواضع و جیش خیر مستور و قال الامام  
 جعفر صادق علیه السلام است علی رقع و مبتدا است حد بیست و ششم با علم است خطبه  
 بیست و ششم **باب** نقل است و مراد اینست که حد تنافس مقام خطبه بیست و ششم  
 اینکه سلق و استغفار نیز آن باشد **باب** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت  
 که یکصد که علی بن الحسین علیه السلام بود که ترویج میکرد و بچالی که او جلا میکرد گوشت را  
 را که میخورد زیاد نمیکرد و بر اینکه گوید که بسیار است و درود کند الله تعالی علیه  
 او و طلب آمرزش میکند از الله و تحقیق ترویج کردیم بنویسند خط الله تعالی از امام  
 جعفر صادق علیه السلام گفت علی بن الحسین علیه السلام اگر خداوند الله تعالی میکند هر تحقیق چنان  
 بود که خطبه کند باشد **باب** **خطبه بیستم** خطبه بیستم در رقع طایع خطبه بیستم

خان سکوت است **باب** این باب خطبه بیست و ششم که از امام علیه السلام منقول است  
 در این باب تجدید است **باب** **خطبه بیست و ششم** **باب** **خطبه بیست و ششم** **باب** **خطبه بیست و ششم**  
 امینه فیما کان عثمان اجتمعوا فی مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله فی یوم جمعه  
 و هم یبذلون ان یزوجهوا رجلا منهم و امیر المؤمنین علیه السلام فریضه منهم **باب** روایت  
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدین سخن که جماعت از بنی امیه در میان یکوشت عثمان  
 فراهم آمد و در مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله در روز جمعه ایشان میباشند که ترویج  
 کنند مردی از ایشان و امیر المؤمنین علیه السلام نزد یکوشت سبیل ایشان **باب** **خطبه بیست و ششم**  
 بعضی حال که ان خیر علیا الثاقله کما ان یخطب بینا و شک ما یجمل و بعضی  
 بالکلام ما یجمل الیه فقال ایا ابا الحسن ایا فرید ان ترویج فلا ترویه  
 یزید ان خطب سبیل فقال هل یسترون لکذا فقال لا الا لام در کلمه ای شفاعت  
 خیر عجا با الله و جمیع بیست و ششم مع الفی معلوم **باب** **خطبه بیست و ششم**  
 شاز و مشهور و بچالی و ترویج با شفاعت بیانی میتواند بود و شک بیست و ششم معلوم  
 برنا الدیر مشهور و ترویج میتواند بود و مرادشان اینست که پیش از شروع او در خطبه  
 در آن خوار نمیکرد و در آنوقت سخن میگویم با یکدیگر تا ذهن او مشغول شود و فکر نتواند  
 کرد و بچالی با نقل جمیع بیست و ششم مع الفی معلوم با علم است بچالی بقیع خا و ترویج  
 حیات مانده و سخن در هر دو شاذ یعنی بعضی بنی خطه و یا در نقطه در پایین و الف  
 منقول از بیست و ششم مع الفی معلوم **باب** علم است **باب** **خطبه بیست و ششم**  
 دیگر که آیا میخواهند اینرا که چنان و غریبا رکن علی در این ساعت سوال کنیم او را  
 که خطبه گوید یا ما سخن کویم چه بدین سخن که او حیران میشود و عاجز میشود در سخن  
 می فرستد سگ او پس گفتند که ای ابا الحسن بدین سخن که ما میخواهیم که ترویج کنیم فلا فلا را



























وَالْقَوْلُ خَالِدٌ أَلَمْ يَسْمَعْ بِالْقُوَّةِ عَلَيْهِمَا وَالْإِقَانُ كُنَا **فَع** وَلَمْ يَجْزِ رِصْنَتِ  
اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَجُزْئُهُ لَعَلَّكَ تَمْتَدُّ بِقُدْرِهِمْ وَيَا مُنْقَبِذِي لَعْنَةِ الْإِمَامِ الْهَرَمِ  
وَالْفَرْزَةِ وَالْفَيْضِ أَلَمْ يَسْمَعْ بِقَوْلِهِمْ فِي الْفَرْزَةِ كَانُوا وَجُزْئُهُ لَعْنَةُ الْإِمَامِ الْهَرَمِ  
غَيْرَ لَعْنَةِ الْإِمَامِ الْهَرَمِ بَانَ أَلَمْ يَسْمَعْ بِقَوْلِهِمْ فِي الْفَرْزَةِ كَانُوا وَجُزْئُهُ لَعْنَةُ الْإِمَامِ الْهَرَمِ  
وَسَلَفَتِ لَعْنَةُ الْإِمَامِ الْهَرَمِ بَانَ أَلَمْ يَسْمَعْ بِقَوْلِهِمْ فِي الْفَرْزَةِ كَانُوا وَجُزْئُهُ لَعْنَةُ الْإِمَامِ الْهَرَمِ  
شَدِيدٌ كَمَا لَمْ يَسْمَعْ بِقَوْلِهِمْ فِي الْفَرْزَةِ كَانُوا وَجُزْئُهُ لَعْنَةُ الْإِمَامِ الْهَرَمِ  
يَتَأَدُّ وَنُظْمُهُ دُونَ الْإِقَانِ وَكَانَ يَسْمَعُ بِقَوْلِهِمْ فِي الْفَرْزَةِ كَانُوا وَجُزْئُهُ لَعْنَةُ الْإِمَامِ الْهَرَمِ  
أَوْ يَأْتِي بِالسَّيِّئَةِ كَمَا لَمْ يَسْمَعْ بِقَوْلِهِمْ فِي الْفَرْزَةِ كَانُوا وَجُزْئُهُ لَعْنَةُ الْإِمَامِ الْهَرَمِ  
وَرَوَى كَمَا أَدَّاهُ بَعْدَ الْإِقَانِ وَكَانَ يَسْمَعُ بِقَوْلِهِمْ فِي الْفَرْزَةِ كَانُوا وَجُزْئُهُ لَعْنَةُ الْإِمَامِ الْهَرَمِ  
يَكُنْ شَرًّا أَوْ يَكُنْ كَلَامًا بِقَوْلِهِمْ فِي الْفَرْزَةِ كَانُوا وَجُزْئُهُ لَعْنَةُ الْإِمَامِ الْهَرَمِ  
وَتَدِيرُ كَيْفَ كَانُوا بَعْدَ الْإِقَانِ أَلَمْ يَسْمَعْ بِقَوْلِهِمْ فِي الْفَرْزَةِ كَانُوا وَجُزْئُهُ لَعْنَةُ الْإِمَامِ الْهَرَمِ  
لَهُ الْخَيْرُ عَزَّ وَجَلَّ وَكَانَ يَسْمَعُ بِقَوْلِهِمْ فِي الْفَرْزَةِ كَانُوا وَجُزْئُهُ لَعْنَةُ الْإِمَامِ الْهَرَمِ  
مَوْثِقَةٌ وَعَلَى الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَوْثِقَةٌ عَزَّ وَجَلَّ وَكَانَ يَسْمَعُ بِقَوْلِهِمْ فِي الْفَرْزَةِ كَانُوا وَجُزْئُهُ لَعْنَةُ الْإِمَامِ الْهَرَمِ  
مَا اسْتَوْعَرَ وَخَسِلَ مَا اسْتَوْعَرَ **فَع** جَلَّ لِلَّهِ مَا اسْتَوْعَرَ مِنْ كَيْفَ تَحْرِيكِ وَمَطْوَعٍ بِرَجَاءِ  
يَا سَمْعُكَ وَخَالِجُهُ اسْتَادِرَ أَوْ لَوْ حُصِّلَتْ تَكُونُ بِصِفَةِ مَا فِي غَايَةِ  
بَابِ تَقْلُاسٍ مَقْرَعٌ يَسْمَعُ مَقْرَعًا مَقْرَعًا مَقْرَعًا مَقْرَعًا مَقْرَعًا مَقْرَعًا  
اسْتَوْعَرَ مَقْرَعًا مَقْرَعًا مَقْرَعًا مَقْرَعًا مَقْرَعًا مَقْرَعًا مَقْرَعًا مَقْرَعًا  
رَجَعَ بَانَ اسْتَوْعَرَ مَقْرَعًا مَقْرَعًا مَقْرَعًا مَقْرَعًا مَقْرَعًا مَقْرَعًا مَقْرَعًا مَقْرَعًا  
مَوْثِقَةٌ وَخَالِجُهُ اسْتَادِرَ أَوْ لَوْ حُصِّلَتْ تَكُونُ بِصِفَةِ مَا فِي غَايَةِ  
خَوْشَاكَ لَعْنَةُ الْإِمَامِ الْهَرَمِ وَكَانَ يَسْمَعُ بِقَوْلِهِمْ فِي الْفَرْزَةِ كَانُوا وَجُزْئُهُ لَعْنَةُ الْإِمَامِ الْهَرَمِ

ایضاً

[illegible]

حقیقت کما جوار



و آنچه بتجارت بوده و همچنین فی غیر النفاذ بهیچ عالم قدیم بالتبع است و هیچکدام از اینها  
عالم بدی و کمال نیست و بیان این شده که کمال التوحید در هیچ جودا و ارباب جوامع  
التوحید که باب بیست و دوم است یوم متعین و عاقل متعین است یا عاقل بدی  
یا عاقل و حاصل هر دو یکست و عاقل است که عاقل بیاید یا عاقله و در این عاقله و عین  
بصیقه ما حی غایب معلوم باید که فعل است و ضمیر مستتر الجمع با الله تعالى است  
لتنقل چیزی که مانند نداشته هرگز و در این کلام اشارت باینکه اول جود  
یک است که ماده سالن جود است و آن این است که بعضی آن آسمان شده و بعضی  
زمین شده و بر این قیاس است سایر اجسام و خان یعنی نار یکست پس پیش از آن  
اقتضا به ماء و سایر کواکب جمیع آب و خان بوده خواه ماده آسمان و خواه ماده  
غیر آسمان امری و از اینها خواص خواص را ما عاقل در عبارت از انکه انقضى  
اراده در اعداد آسمان از بعضی کتب و احداث زمین از بعضی دیگر که ضمیر مقتضی  
راجع است با الساجد باعتبار اینست که مفعول اول مقتضی است وسیع و ستر  
مقتضی دوم است زیرا که مقتضی متعین یعنی جمیع است پس جمع بر این معانیست  
مفعول دوم است وسیع ستر است عاقل است از آنچه در بالای افق حقیقی که است از  
محلی حقیق که کواکب که در مدار و زهره و شمس و مشتری و زحل و مریخ و زهره  
و این اشارت بپرهان اینهاست قادر بر تمام اشیاء عالم و ارباب اشیاء و قدر  
سعه کفا عالم را موجب میشوند و غافلند از اینکه اگر چنین میبود ایجاد او را  
را در یکجا و میبود یا یعنی که متانها در آسمان نبودند زیرا که انحصار هر کدام  
آنها بقدری و موضعی و حرکتی و جهت با وجود ماطت آسمان و فضا و اجزای  
مطاعا است و اینکه فاعل آنها قادر بر تمام اشیاء باشد لا یعول بعین بدیهه و لا یقتضی

بصیقه

بصیقه نفی مضایغ غایب معلوم باید غیر باب تفهیل است المور یعنی عین و سکر او  
گرفتن و انقراض صاحب را که در یابین با نقطه از باب تفهیل است التهور بر کز زانند  
المراجل بزی با نقطه و یا و و نقطه در یابین بصیقه اسم فاعل باب مفاعله جلیلی کننده  
اینجا عاقل و در کدان از درگاه الهی است یوم ظرف لا یعول است ترقی کل فسر در  
بقر و سوره الصافات علت و در سوره غافر است لیکما عاقل است عاقل ما کت  
نشان فلان بن فلان صدر کلامی دیگر است تدریج مقول فشد اینجا و نظر آن و مشق  
بوده و حدیث اولی این باب است او ابتدا کننده و آخر یکجا شد بر حال آنکه او بدی  
ابتدا کرده شده اول بود و وقتی که اختراع کرد آسمان را و آن تا یک بود و گفت آسمان را  
و زمین را که بسیار بود و بعد خواص و خلق اشیاء کنند که آیدم خواهند که میگویند  
از انکه کمال خود را داده آسمانها را هفت آسمان در و با یکبار و اجرام آنها را افرید و با یک  
و با یکبار و با یکبار و بعضی هر چه را با یکبار و با یکبار کرد و عینیک و او را بسیار و قوت و پیش  
نی از انکه او را و یکبار و قوت عیش و از او جلیلی کننده و در روزی که تمام داده میشود  
هر کسی بفرمانده کرده در دنیا و ایشان ظلم خواهند بود بعد از آن بدستی که فلا  
بن فلان تا آخر **سوره** در سوره فیلک در چنین است انکم لتکفرون بالذی خلق  
خلق الارض و یومین بخلق الله انداد و ذکر رب العالمین و جعل فیها رواسی من فوقها  
و بارک فیها و قدر فیها اقواتها فی اربع ايام سواء للساکنین ثم استوی الی السما  
و جعل فیها قلا و الارض بینا طوعا و کرها قالنا اینها طاعتین ففعلن سبح  
فی یومین و در سوره النازعات چنین است که انتم اشد خلقا ام السما و منها هان  
سکما فتنها و لغتلهما و خرج فتنها و الارض بعد از و جیها و خرج فتنها و الارض  
ما فتنها و جیها و لجلال ارشها مناعا لکم و لا تمنعکم و لیتها جند لعلها است انما











مع انچه معلوم بايقظان عطفست بر نوری خیر و بی لجم با موصوله است ضمیر نه راجع باق  
 است هم **لما** بکسرین بینه نقطه و فتح صاد بینه نقطه و ضم ما و ال بینه نقطه و الف عیار است از  
 سائر ناسی که اعلیٰ عالمی بجم احکامند و انما العزیز **لما** و انما است و انما است و انما است  
 سوره بقره قد استقامت بالعرفه الحق و انما قد درو انما العزیز بقره بقره است زیرا که  
 و انما بقره بقره است و انما بقره است و انما بقره است و انما بقره است و انما بقره است  
 است بقره بقره است و انما بقره است و انما بقره است و انما بقره است و انما بقره است  
 نایب و در نقطه و ما بین غرضی که الله تعالی جود و تکلیف با نفا کرده انما بقره است  
 در با و استقبال از او و وقاف و الف مصدر باب ضرب بر سر علی که مراد اینجا باعث ترس  
 بر غلام التوحید است از الله علی بن جم احکام است طعنا و بقره بقره است بقره بقره است  
 بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است  
 العزیز و جود و ما بین و انما بقره است و انما بقره است و انما بقره است و انما بقره است  
 ضلالت **بقره** بسیار میگویم الله را بر جالی که شک نداریم در بقره بقره است و انما بقره است  
 بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است  
 مثلا از جانب او و بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است  
 بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است  
 عندك الله تعالی میگویم انما بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است  
**و انما بقره است** بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است  
 غیره **اجلها** بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است  
 متعرب و حال ضمیر باز در اصطلاح است که مقدم شده و میتوان بود که بقره بقره است  
 بر منتهای نایب و انما بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است

است **بقره** بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است  
 عطف بر عید است وجه بقره و او و سکن خا عیارت از قرآنت **بقره** و کما میگویم بقره  
 بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است  
 بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است  
 است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است  
 او **اما** بعد قد سمعنا مقالتکم و انما **اجلها** بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است  
 شفعکم **بقره** بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است  
 الصداق ما ذکرتم **بقره** بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است  
**لما** بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است  
 بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است  
 و تشبه **بقره** بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است  
 کان المعامره بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است  
 ببب تر وبع الاستعا بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است  
 نفس بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است  
 و بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است  
 مصدر باب مفاعله برادر در دین شفعنا بشین با بقره و انما بقره بقره است بقره بقره است  
 ما حق مکرم مع غیر معلوم با بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است  
 هم و انما بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است  
 که عید بقره الله تعالی است **بقره** اما بعد حمد و شهادت و درود بر پیغمبر شنیدیم  
 سخن شما را و شما عجب بایند نزد بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است بقره بقره است



مندیکنیم شاد و ترویج کردیم خوشنما و شاد و این پنج که باشد حق را از این جهت  
 بعد از آن طلب میکنیم از الله تعالی که استوار کرده کارها را بقدر شایسته که کرد انداخته  
 عجله را است که بخواهد او بدین که او را بخواهد آید و قدرت و قدرت است **اسم**  
 عن عبد العظیم بن عبد الله قال سمعت بالحسن علیه السلام یخطب یوم الجمعة فحمد الله  
 العالم ما هو کان من قبل ان یدین له من خلقه ان فی خلق السموات والارض من  
 الاسباب ما حیرت به العقول وفتت به الاحكام من سابق علیه ومقبل علیه  
**تر** بدین بدل این نقطه و یاد و نقطه در این بینه مضارع غایب معلوم یا غایب  
 است الدین بکمال و سکون یا فرمان بر تازی و مراد این موجود شد بقوله ال  
 فاعلمت و اشاعت بابت سوسین اما امری افکار و شیان ان بقوله له کن  
 و مقصود اینست که او عالم بود و هر چه در آن موجود و از مخلوقات من در من خلق و بیفیه  
 است و خلق اینها باین غایت که طایفه شریک و در مرتبه و شوق و متولد بود الفطر  
 بفتح قاف و سکون طاء و سدر و بفتح فاء و غین و حاء و یاء و قدیمه و بفتح یاء  
 بفتح و فاء و بیفیه اسم فاعلی است الفاعل فاعلم او و چیزها یا رعایت  
 می آید انما الاسباب یفیع سبعین بیفیه و فتح با و بیفیه و سیله یا را چیزی خواهد  
 معترف علی آن چیز را خود خلق نباشد یا دریا برای سبب است و ما من مولا است  
 و عبارت از افعال عباد را هم از دست بجزیم و بیفیه و بیفیه ما ضعیفیه  
 معتل الام با بجز است باد بر برای سبب است و غیر راجع بیاست المذلام جمع  
 بفتح قاف و فتح لام و مرفوعه علت جبران افعالهم ها استعان شده برای علم  
 الله تعالی با هر و فتح حکمت بر او و در وقت برای عطف تغییر است احکام بفتح  
 حاء و سکون حاء بیفیه و یاد و نقطه در این بینه جمیع خا و سکون ثاء است بفتح

اینه و غیره صحت آن نبوده اصل این برای احکام است ضافه و سابقا و ضافه  
 صفت و محمول است غیر راجع باشد تعالی است و مقدر قاف و بیفیه و بیفیه و بیفیه  
 اسم فاعلی یا تغییر عطف است بر عباد یا بر سابقا و ضم خا و سکون کاف و فتح ضافه و مقدر  
 حکم بر تعالی و صفت بهوص **تر** روایت از عبد العظیم بن عبد الله گفت که شنیدم  
 از امام محمد بن عقیلم که خبر کجاست میگفت این خطبه که سیاه الله راست که داناست  
 بجز آن شک است بیش از آنکه زمان بر و را از جمله اقرب شده او فو ان بر و از بجز  
 آسانها و زمین است بهم آورده و سکون برای آنچه جاری شد با آن قلها و گذشت  
 با آن بی تغییرها که علم اوست که ساجت و علق و حکم اوست که انداز و حد  
 غلوقت **اسم** احمد علی بن محمد و عودید من فقیه و استهدی الله الهدی و عود  
 بدین الفلاح و از روی من بیده الله فاعلمت و سکون الفیقه المثلی و فتح الفیقه العظمی  
 و من یضلل الله فقد حارب الله و حوکی لاری **تر** نعمه بکس و فتح عین  
 بیفیه و غیر راجع باقی تعالی است انتم بکس و فتح قاف و بفتح نون و کرفاق  
 جمع نقد بکس و فتح نون و سکون قاف و بفتح نون و کرفاق عذابها که سزای عمل است  
 الله بفتح حاء و بیفیه و الفاعل الله و ان من حیو و مقول درم استهدی است تالیله  
 لهذا القدر المستقیم که بفتح بیفیه و الفاعل مستقیم انما و بیفیه و بیفیه  
 بضم می و سکون طاء و لام طائف و ثا و اشارت باینکه شریعت غم بعین با نقطه و نون  
 بیفیه و ماضی غایب معلوم یا علم است انتم منصوص و مقول غم است غم علی سبب  
 از بهشت و نوعی آن حکما بیفیه و الفاعل منقلب و ایا و ایا و بیفیه و بیفیه  
 ماضی غایب معلوم یا علم است انتم منصوص و سکون و او بر کس و الحی و بفتح حاء  
 و سکون یا مانع **تر** سیاسی میگویم او را بر نعمتهای او و بیفیه میگویم او را بر نعمتهای











[illegible]

الغالب

[illegible]











[illegible]

که علی بن نقی عاقل بنی زور و در شرح جایز باشد بهمانی که مشقت آن بغایت واضح باشد موافق آنست  
سورة اعراف و امر ابو ذر با عالم **اس** و فلان بن فلان من تدبرتم حاله و جلاله دعا رضا فیه  
و لایم ایثارا لکم و انجینا لکم من النار و ثبت فلان کریمکم و بذلک اهل بیت فی کذا و کذا  
فقلوه یا ایاة و یحیی و یمریة و انجینا و الله فی امورکم یعزکم لکم علی رشدکم  
ان شاء الله قال الله ان یلم ما بینکم بالبر و التقوی و یؤلف بالحب و المحوی و یخیر  
بالیقین و الرضا ان یسبح الدعاء لعلکم لایضام **مر** فلان در این مرقع و مبتلاست من  
بفتحیم و مسکن و من موصوله و غیر مبتلاست یا بدله مبتلاست رضا بیکر بنیقظه و ما بانقظه  
و الله قصه معلوله است انما هم و ما و بانقظه و یا الالف بصیر و ما غایب معلوم باب  
خبر است ایضا و ما معلوله است خلفه بکسر یا بانقظه و خبر رایج بقلان است کریمکم مقبول  
یا مقت فلان است قتلان بفتح و قاف و مقصور بصیر و مرصع اللام باب نفع است بجز  
بعین بنیقظه و لی بانقظه بصیر و ما راجع غایب معلوم باب خبر و مست و خبر  
رایج با الله تعالى است یلم یا بانقظه بصیر و ما راجع غایب معلوم باب فاعل است **مر** و فلان  
فلان کلمت کجی شایسته عال و او بر کما و او اهل کبر و از وی خوشی و از وی نامد و  
شما از وی بر جی بر شما و او کزین کردی و مرخواستکاری او فلان بنیت فلان را که کرای شماست و او  
برای او از هر چنین چیست و این خبر پیدا و این قبول طلب و قبول کند او را بر غایت و طلب خبر  
از الله تعالى و مرخواستکاری او خبری شما را می شما اگر خواهد الله تعالى طلب حکم از الله تعالى  
اینرا که در هم بافته کنی و اگر در میان شماست بینکاو و در هر خبری و الفت و هدایت را بدو  
و مرخواستکاری او و هم کند او را با وقت و خوشی و بدستی که او شنوی دعای بندگانش که  
کار است بر این حدیث **مر** عن بعض اصحابنا قال کان الرضا یخطب فی المنابر الخ  
لجلال قدرته لا اله الا الله فحصل الخبر و صلى الله علی محمد و آله ان الله خلق من







































کجه ميگه از پس آنکه گفت که نيت من چيزي جز شوق است که حفت نيکمي بتوا و **اصل**  
قال قلنا قد كنا نعلم ان الله عز وجل له الحكم فاقم احكامه لعلنا نعرف حقا  
رسول الله صلى الله عليه واله في الامور النازلة الخ من القرآن شيئا قال نعم فقال له قد وجدنا  
عليها ما نحن تعلمها اياها **خبر** عيا بن يقطين وسير بن يقطين وبنو بصيص مضافين عن جابر بن عبد الله  
باب فضائل فعله ابي عبد الله باب تفصيل بصيص مضافين عن جابر بن عبد الله  
وغيره واوله كلام في صلى الله عليه وآله است وباردوم كلام ابي جعفر عليه السلام است وباردوم  
تقديم خبر اياه راجع خبر من القرآن است **خبر** امام گفت که خبر آن زن بازگفت پس باز  
گفت رسول الله صلى الله عليه وآله آن سخن را پس برخاست همچو عير آن مرد بعد از آن زن  
بازگفت بقصد اظهار توبه و بگويد رسول الله صلى الله عليه وآله در باب دوم آنکه  
که ايا خبري است از جمله آن خبري که آنکه گفت که آنکه فلا سئل الخ خبر ميدهم پس رسول الله صلى  
عليه وآله گفت که تحقيق فرمايد که در اين خبر چه ميدهد پس آنکه در اين خبر چه ميدهد  
آنکه **خبر** سالت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل تزوج امرأة يات في درهم فاعطاها عبدا له  
ايضا وبرد اجرة بالثمن درهم الكي اصلها قال اذا رخصت بالعبد وكان ثمنه قد مضى  
فلما سارا في طريق القوم ورجعت بالعبد قلت فان طلقها قبل ان يدخل  
بها قال لا مهر لها وترد علي خصاله درهم ويكف العبد لها **خبر** برد جرح بياشت  
شرح چنينچه بجهل و شتم لامر لها يا نفعي است که مر جرح و لامر لها که مر جرح و طلب جرح از  
درام نيکند زیرا که در جرح برکات از انما شانه و فرود حقن عبيد و جرح **خبر** پرسيدم اما  
جعفر صادق عليه السلام را از مر که گفت خود کرد زيرا بهر هزار درهم ببرد و بانه زن غلاميرا  
از او که اگر خبر بود و ببرد که جرح بود بوقت هزار درهم که مهر آن زن کرد امام گفت  
که خبر آن زن را ضيقتان غلام و بود آن که تحقيق مشتاخته بود آن غلام را بياين

که مر جرح است پس نيت من چيزي جز شوق است که حفت نيکمي بتوا و **اصل**  
قال قلنا قد كنا نعلم ان الله عز وجل له الحكم فاقم احكامه لعلنا نعرف حقا  
رسول الله صلى الله عليه واله في الامور النازلة الخ من القرآن شيئا قال نعم فقال له قد وجدنا  
عليها ما نحن تعلمها اياها **خبر** عيا بن يقطين وسير بن يقطين وبنو بصيص مضافين عن جابر بن عبد الله  
باب فضائل فعله ابي عبد الله باب تفصيل بصيص مضافين عن جابر بن عبد الله  
وغيره واوله كلام في صلى الله عليه وآله است وباردوم كلام ابي جعفر عليه السلام است وباردوم  
تقديم خبر اياه راجع خبر من القرآن است **خبر** امام گفت که خبر آن زن بازگفت پس باز  
گفت رسول الله صلى الله عليه وآله آن سخن را پس برخاست همچو عير آن مرد بعد از آن زن  
بازگفت بقصد اظهار توبه و بگويد رسول الله صلى الله عليه وآله در باب دوم آنکه  
که ايا خبري است از جمله آن خبري که آنکه گفت که آنکه فلا سئل الخ خبر ميدهم پس رسول الله صلى  
عليه وآله گفت که تحقيق فرمايد که در اين خبر چه ميدهد پس آنکه در اين خبر چه ميدهد  
آنکه **خبر** سالت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل تزوج امرأة يات في درهم فاعطاها عبدا له  
ايضا وبرد اجرة بالثمن درهم الكي اصلها قال اذا رخصت بالعبد وكان ثمنه قد مضى  
فلما سارا في طريق القوم ورجعت بالعبد قلت فان طلقها قبل ان يدخل  
بها قال لا مهر لها وترد علي خصاله درهم ويكف العبد لها **خبر** برد جرح بياشت  
شرح چنينچه بجهل و شتم لامر لها يا نفعي است که مر جرح و لامر لها که مر جرح و طلب جرح از  
درام نيکند زیرا که در جرح برکات از انما شانه و فرود حقن عبيد و جرح **خبر** پرسيدم اما  
جعفر صادق عليه السلام را از مر که گفت خود کرد زيرا بهر هزار درهم ببرد و بانه زن غلاميرا  
از او که اگر خبر بود و ببرد که جرح بود بوقت هزار درهم که مهر آن زن کرد امام گفت  
که خبر آن زن را ضيقتان غلام و بود آن که تحقيق مشتاخته بود آن غلام را بياين

خبر



الغيا است بر کف کف و سطحا لا ویت بلکه سطحا لا ویت که گفتند مشا و  
از تو ضا است که بعد از آنکه درین بین تقدیر است و سببش مانع از فرج و میت است و  
مانع از است و فرج میت است و ملا اینست که ای غیبت که میباید که مانع از فرج  
خاندن میت است و ملا اینست که ای غیبت که میباید که مانع از فرج  
امام است که عظم علیه السلام را از مرگ که فرج کرد و مقتدر بود و ملا اینست که ای غیبت که میباید که مانع از فرج  
آن دختر را که غیر من و کنیز غیر من و بعد از آن وفات یافت از مرگ امام گفت که فرج  
میشود هر زمانه که آن مرد را که گفت که گفت که بگریختن خانه و ملا اینست که ای غیبت که میباید که مانع از فرج  
میتا است از غیبت خانه و ملا اینست که ای غیبت که میباید که مانع از فرج  
وفات نماید و ملا اینست که ای غیبت که میباید که مانع از فرج  
دینا و صدقین را از مرگ خانه و ملا اینست که ای غیبت که میباید که مانع از فرج  
الحق و قالت سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل تزوج امرأة وستر لها أن لا يفرج  
عليها وحيث أنه ذلك مهرها قالت فقال أبو عبد الله عليه السلام هذا طلاق لا يكون  
الرجاح إلا على درهم أو درهمين **شرح** حرامه بفتح خاء ينقله وشدنیم و قال ينقله  
و کردیم و در همین معنی است و ملا اینست که ای غیبت که میباید که مانع از فرج  
بر مناقات نماید و ملا اینست که ای غیبت که میباید که مانع از فرج  
خرد و ملا اینست که ای غیبت که میباید که مانع از فرج  
عظیم را از مرگ که گفت خود کرد و ملا اینست که ای غیبت که میباید که مانع از فرج  
زن را بشدایت که آن مرد را باشد حرامه گفت که میباید که ای غیبت که میباید که مانع از فرج  
این شرط است بینه میباید که ملا اینست که ای غیبت که میباید که مانع از فرج  
**هم** قال أبو عبد الله عليه السلام في رجل تزوج امرأة وستر لها صداقها ثم

بها قال فما صداقها؟ قال **شرح** لم يفرجها و ملا اینست که ای غیبت که میباید که مانع از فرج  
ملا اینست که ای غیبت که میباید که مانع از فرج  
نباشد بطلان میت و ملا اینست که ای غیبت که میباید که مانع از فرج  
خود کرد و ملا اینست که ای غیبت که میباید که مانع از فرج  
مهر است که ملا اینست که ای غیبت که میباید که مانع از فرج  
الاولی و فرج **شرح** روايت از امام جعفر صادق علیه السلام در مرگ که گفت خود میکند  
بهی که بعثت بی تغیر است بعضی با تاخیر است گفت علیه السلام و مرگ که گفت خود کرد و ملا اینست که ای غیبت که میباید که مانع از فرج  
تا مرگ احد از زوجین یا طلاق **روایت** عن أبي جعفر عليه السلام في رجل تزوج امرأة وستر لها  
شدة فقال هو الذي ستر وكان عليه الرجاس **شرح** روايت از امام جعفر صادق علیه السلام در مرگ که گفت خود کرد و ملا اینست که ای غیبت که میباید که مانع از فرج  
قرا و ملا اینست که ای غیبت که میباید که مانع از فرج  
شد برون **شرح** روايت از امام جعفر صادق علیه السلام در مرگ که گفت خود کرد و ملا اینست که ای غیبت که میباید که مانع از فرج  
اربعه الا في ذلك لا قال ان أم حبيبة بنت أبي سفيان كانت بالمدينة فخيرها النبي  
عليه السلام و ساق إليها عتة النخاع وبعو الأوف من يأخذن من فاما للمنفقة فتأخذ  
أوقية وكن **شرح** القلام التنا بلى عتة رجيت و اشانت بركة اكا بر بنی امیه  
یاخذن الرجح با کا بر بنی امیه است و ملا اینست که ای غیبت که میباید که مانع از فرج  
مهر است خود کرده اند بقیه و ملا اینست که ای غیبت که میباید که مانع از فرج  
باب و ملا اینست که ای غیبت که میباید که مانع از فرج  
داد و ملا اینست که ای غیبت که میباید که مانع از فرج  
جید و ملا اینست که ای غیبت که میباید که مانع از فرج  
و ملا اینست که ای غیبت که میباید که مانع از فرج

بشرع































جامعات

کے مکمل

که حلال نیست و بدلی تو زن بعد از آن توسیع الجان زنائی که حرام کرد ایشان را بر تو قول  
الله تعالی حرام کرده شد بر شما و دختران شما و دختران تا آخر آیت **مرد** **اصل** عن جابر بن یحیی  
و محمد بن یحیی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألنا أبا عبد الله علیه السلام لم أحل رسول الله صلى الله عليه  
وآله من النساء ما شاء، يقول **سید** هذا و هو حلال یحیی یضرب **ع** یقول یضرب ضارب  
علیه علی باب یضرب کلام امام است و ضمیر مستتر راجع بر رسول الله صلى الله علیه و آله است یعنی  
تا آخر کلام را و یا دلت و ضمیر مستتر راجع با امام است و مراد اینست که یقول یضرب یضرب مقدر  
امام اینست که رسول الله علیه و آله که میخواست از زنان استوار نگاه میداشت و ترک میکرد اصلا  
چنانکه در کتب معتبره بخاطر دهر و شست خود میگوید و حکم و باقی ظاهر است شرح سابق **باب** **اصل**  
عن ابی جعفر علیه السلام فی قول الله عز وجل لیسب علیکم الذین یؤمنون بالباطل ما یألفوا الا بالحق و لا یألف  
کم احل له من النساء ما شاء الله من شیء قلت و لمرأة مؤمنة ان هی هبت نفسها لیسب  
فقال لیحل لیسب الا لیسب رسول الله علیه و آله و لیسب رسول الله علیه و آله و لیسب  
یسب نکاح الا لیسب قلت و رأیت قول الله عز وجل لیحل لیسب ما یألف الا بالحق و لا یألف  
عنه لیسب لیسب النساء لیسب رسول الله علیه و آله فی هذه الاية حرمت علیهم اما تم و یا نتم و لیحل  
معانهم و ما لا یألف الا بالحق و لیسب ما یألف الا بالحق و لیسب ما یألف الا بالحق و لیسب ما یألف  
احکم مستبدل کما اراد و لیسب الامر کما تقولون کما حدسکم ما لم یحل له ان  
صلی الله علیه و آله ان ینکح من النساء ما اراد الا ما حرّم علیه فی هذه الاية فی سورة  
النساء **فصل** ابن ظاهر است ان شج یحکم و الا یح باب **فصل** **اصل** عن ابی جعفر و غیره  
فی حجة من الله علیه و آله و مبهر و صفیه و عاقبة و حفصة و ام حبیبة  
الوفیة ان حرم و ینکح بنت محیش و سودة بنت زکوة و سمرة و سمرة بنت الحارث  
و سمرة بنت حرم لعل و ام سلمة بنت ابی امیة و جویرة بنت الحارث و کما

1



عائشة بنت تم وحفصة بنت عبدی وام سلمة من بنی مخزوم وسودة من بنی اسد  
عبد الغزی وزینب بنت جحش من بنی اسد وعدا دها من بنی امیة وام  
جعیب بنت ابی سفیان من بنی امیة ومیسرة بنت الحارث من بنی هلال  
وصفیه بنت حی بن اخطب من بنی اسد ومات صلی الله علیه  
والله عن شیع في فیهن عبارات از بیان پدران ایشان وصفه بن عیا  
است از بیان اینکه کدام ایشان در وقت وفات بنی صلی الله علیه واله  
برنجیت باقی بوده اند و کدام ایشان باقی نبوده اند عائشة بکر هجره  
دختر ابوبکر است حفصة بفتح حا بنی فقه و سکون فا و صا د بنی فقه دختر عمر  
حجر بفتح حا بنی فقه و سکون راه بنی فقه و یا یکنقله است جحش بفتح جیم و سکون حا  
بنی فقه و شین یا بنی فقه است سودة بفتح سین بنی فقه و سکون وا و و دال بنی فقه  
است زهیر بفتح زای بنی فقه و سکون میم و عین بنی فقه است حارث هر دو جا  
بحای بنی فقه و الف و کمره بنی فقه و ثاء سه نقطه است صفیه بفتح صا و بنی فقه  
و کمره و تشدید یا و و فقه در یابین است حی بفتح حا بنی فقه و فتح یا و و فقه  
در یابین و تشدید یا و و فقه در یابین است اخطب بفتح هـ و سکون حا یا بنی فقه  
و فتح طاء بنی فقه و یا یکنقله است جوی بریم و راه بنی فقه بلفظه صغیر جاز  
است تم بفتح تاء و و فقه در یابین و سکون یا و و فقه در یابین است عی بنی فقه  
عین بنی فقه و کمره دال بنی فقه و تشدید یا و و فقه در یابین است مخزوم بفتح میم  
و سکون حا یا بنی فقه و ضم زای بنی فقه است عزی بفتح عین بنی فقه و تشدید زای  
یا بنی فقه و الف مقصوره است العداد بکر عین بنی فقه و و دال بنی فقه اسم مقصور  
باب مفرشار بدانکه قبیل جوی بریم را بیان فتنه و این جزئی در تفسیر گفته که

جوی بریم بنت الحارث بن ابی ضرار صابها فی غزوة بنی المصطلق کانت قبله عندها  
بن صفوان و قبل صفوان بن مالک فو قعت فی سهم ثابت بن قیس بن شماس فکانها  
فقضی رسول الله صلی الله علیه وسلم کتابها و تزوجها و ذکره شعیان سند است و کان  
اسمها برة فاما رسول الله جوی بریم فلما سمع الناس بذلك ارسلوا ما فی ایدیهم من  
سبایا بنی المصطلق فاعتق بنو عبدة و تزوجها یاها ما تراه بیت و توفیت فی ربيع الاول  
سنة ست و خمین و قبل و عی اینه خرو سین و ایضا گفته که قال قتادة مات رسول  
الله صلی الله علیه وسلم عن سبع خنوع فقیه عائشة و حفصة و ام حبیب و سودة و ام  
سلمة و ثلاث من سائر المومنین و زینب بنت جحش و عیو برة و واحدة من بنی هروی  
صفیه و از اینجا ظاهر میشود که جوی بریم از قبیل بنی المصطلق بوده و ایشان طائفه از  
و بیان شده در کتابها و در شرح ایشان اول بابا شاعر که یاب بستم است في روا  
از ابی بصیر میگوید و در نام برادر زن بنی صلی الله علیه واله و بیان نبیل ایشان و بیان حا  
ایشان اول عائشه و دوم حفصة و سوم ام حبیب بنت ابی سفیان بن حرب و چهارم  
زینب بنت جحش و پنجم سودة بنت زهیر و ششم میسرة بنت الحارث و هفتم صفیه  
بنت حی بن اخطب و هشتم ام سلمة بنت ابی میه و نهم جوی بریم بنت الحارث و بود عائشه  
از قبیل تم و حفصة از قبیل عدی و ام سلمة از قبیل بنی مخزوم و سودة از قبیل بنی اسد  
عبد الغزی و زینب بنت جحش از قبیل بنی اسد و ثمار زینب از قبیل بنی امیه بود و عی  
در عیاه ایشان میبوده و ام حبیب بنت ابی سفیان از قبیل بنی امیه و میسرة بنت  
حارث از قبیل بنی هلال و صفیه بنت حی بن اخطب از قبیل بنی اسد و وفات یافت  
صلی الله علیه واله از مرگ کمزور شد في و کان له سواهن التي وهبت فنها  
لانی و خدیجة بنت خویلد و ام ولد و زینب بنت ابی الجحی التي خدیجت و الکلبی







ایست که با لواط و الفنا برت یا خدایسته نهها مشهور است و این خبر در بعضی نسخ  
 و بر تقدیر صفت و ماله است المولی علیها بفرم و سکن و او و خفیف لام و الفیضه  
 اسم مفعول یا جمل فعال که حاکی بر مقرر شده باشد و آن مجرور است تقدیر ابی طلق بر  
 السهته و علیها نایط طعلت و مراد بالمر علیها ایضا زینت که شوهر دارد آن بقیه هر  
 نون میسر است مصدر است و تزوجها بصیغ مضارع غایب معلوم باب تعلل  
 بخلاف یکتا جازم خبر است **یعنی** روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که زنی بختی  
 کرد و زن ثوابی بر سبک عقل و غیر شوهر داشت اینک جفت خود کنی او را ای زن سگ  
 که حسا الفنا را و باشد جازم **و** **اصول** عن ابی عبد الله علیه السلام قال العا دینه الیک الیها  
 أب لا تریح إلا بدین ابیها فقال إذا كانت ما لک لا یجوز تریح منی شأ  
**یعنی** مراد با جلیخا اعم از پدر و پسر است و بعد پدریت تفریح بصیغ مضارع غایب  
 معلوم باب تفعیل است مراد با لکه لامها اینست که بیگانه با بی پدر باشد بقرین مقابل  
**یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که دختر بگریه و اوست بگریه جفت  
 نمیشود مگر بدستوری پدرش گفت که چون باشد جلیخا را که خود با بیغی که بگریه  
 یا پدر نداشته باشد جفت میشود هر وقت که خواهد **و** **اصول** عن ابی عبد الله علیه السلام  
 قال تریح المرأة من شأنت إذا كانت ما لک لا یجوز تریح منی شأ جلیخا  
 روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که جفت میشود زن هرگاه که خواست باشد  
 باشد جلیخا باشد جلیخا را که خود با بیغی که بگریه باشد یا پدر نداشته باشد بگریه  
 اگر خواست باشد تعیین میکند و یکبار **و** **اصول** قلت لابی عبد الله علیه السلام العی المرأة  
 بالقلادة التي لیس فیها أحد فأقول لها لک تریح فقول لا تریحها قال نعم حی  
 المصدق یا بقا و و فتنه و باین مثل اللام و اوای باج و فالت و حاصل و

علی نفسها فی الثوب فان و لیس فیها أحد فقول لها لک تریح فقول لا تریحها قال نعم حی  
 مثل اللام یا بای علم است

یکت نعم بقیه و فی بعض نسخ است یا لک فی بعض نسخ و فی بعض نسخ است و یا لک فی بعض نسخ  
 تقدیر استقامت **یعنی** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بر خود زینت و یا لک کتبت  
 در آن کسی بر سبک و او را که تراست شوهری پس بگریه که آیا جفت خود میکنی او را  
 گفت که آری و استکثر شده شده است بر خود **و** **اصول** عن ابی عبد الله علیه السلام انک  
 فی المرأة التي تحب نفسها قال لی لک بنفسها تریحها من شأنت إذا کان کفها  
 بعدان کن قد کنی تریحها قبل **یعنی** تریحها مضارع غایب معلوم یا بقیه فعل استیاق بیانی  
 است و غیر مترشح بالمرأة الشیثیات یا راجع بالمرأة است نکت بصیغ ماضی غایب  
 یا بضع و بضع است و ذکر بعدان نکوت تا آخر اشارت باینکه کارها بکارت زن بچین  
 و مانند آن بر طرف میشود و آن زن در حکم بکرت یا اشارت باینکه اگر شوهر کرده باشد  
 و شوهر پیش از آنکه مرده باشد یا طلاق داده باشد آن زن حکم بیله رد **یعنی** روایت از امام  
 صادق علیه السلام اینک او گفت که زن غیر بگریه که خواست که کرده میشود شوهرش امام گفت که آن  
 که آن زن را بکرت بخود میبندد که اختیار خود دارد بیایه اند و میکند و کار خود را بگریه  
 خواست باشد آن خواستگار مناسب زن بعد از آنکه باشد زن کار خود که بختی شوهر کرد  
 باشد مرده باشد زن خواستگار **و** **اصول** قلت لابی عبد الله علیه السلام المرأة التي تحب  
 الخیفا قال لی لک بنفسها تریحها من شأنت إذا کان لا یسیر بعدان کنی قد کنی  
 زینا قبله **و** **اصول** عن ابی عبد الله علیه السلام انک تریحها من شأنت إذا کان لا یسیر بعدان کنی قد کنی  
 الله علیه السلام قال سألته عن مملوكة كانت یفوی بین واریت معی فاعقرها فلما أح غایب  
 و یکر ایکی لی ان تریحها أو لا یجوز إلا بتریحها قال لی ایکی و لک ان تریحها  
 قلت فافترجها ان أردت ذلك قال نعم **یعنی** ان تریحها بقیه هر و سکن نوبه  
 مضارع غایب معلوم یا بقیه فعل است **یعنی** روایت از عید بضم

بسیوط



























وناگفته بهتر است زیرا که خبر ایشان وقت و تقدیر و زمانیت موافق سند ابرو و جلاله  
 میباشد و نظایر این بیانش در شرح بعد سابق ترویج بعینه مضاعف غامض است  
 بقول کلام راویست و خبر مستر علیج با امام است منافات نیست میان این حدیث  
 حدیث و حدیث سابق زیرا که سابق بعینه بر اصل خبر از ترویج فرزند بعد از آن است و این حدیث  
 بعینه بر کاهت ترویج فرزند بعد از آنست **برسیدم** امام **علیه السلام** را از این مسئله  
 که منکر میشود پس گفت که کنگر کن آنرا برون گفت او که گفت که گشت اینست که بود مرا  
 گزینی پس و نگذره نشد از من فرزند پس فرختم او را پس بپیدا فرم و مراست فرزند  
 انقبوا یا میر ترویج میکند فرزند خود را از پدر و فرزند امام گفت که ترویج میکند آنرا که باشد  
 از علم فرزند پس از امام میگوید که پیش از آنکه ایشان گزیند از ترویج **سألت** ابا عبد الله  
 علیه السلام عن الرجل يزوج المرأة ويزوج ابنته انهما فقال ان كانت الابنة لها قبل  
 ان يتزوج بها فلا بأس **برسیدم** امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که گفت  
 خود میکند و غیر او جفت میکند خود را بیدختران زن بر امام گفت که اگر باشند آن  
 دختر بیگانه نه پیش از آنکه از جفت خود کنند زن را پس بیست بر وی **جاءت**  
**سألت** ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل يزوج ابنته و هو صغير قال لا بأس قلت  
 يحسب زكلا قال لا قلت علي من الصداق قال على الابنة و كان خبيث  
 لم وان لم يكن محمد فهو على الفلام الا ان لا يكون للفلام مال فهو ضامن له وان  
 لم يكن فهو وقال اذا زوج الرجل ابنته فذلك الى ابنته و اذا زوج الابنة جاز  
**برسیدم** امام جعفر صادق علیه السلام را از این مسئله که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را  
 اینست که اگر مرد ترویج در طرح خود کند آن چه میتواند که قبول نکند بخلاف آنکه ترویج

القبای

دختر نکاح خود کند **برسیدم** امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که ترویج میکند پس  
 خود را زن را نامش است امام گفت که بیست بر وی گفت که او اگر باشد که طلاق آن  
 پس امام گفت که بیست بر وی گفت که بیست بر وی گفت که بیست بر وی گفت که بیست بر وی  
 بیست بر وی گفت که بیست بر وی گفت که بیست بر وی گفت که بیست بر وی گفت که بیست بر وی  
 آن بیست بر وی بیست بر وی بیست بر وی بیست بر وی بیست بر وی بیست بر وی بیست بر وی  
 که مرد در این خود را در اختیار آن ترویج مفوض میکند پس بیست بر وی ترویج کرد و خبر  
 که را از خود را از آنکه ایشان ترویج مراد اینست که آن دختر اختیار روان ترویج ندارد  
 بگوید گشت در لعا و بیست یا بیست یا بیست یا بیست یا بیست یا بیست یا بیست یا بیست یا بیست  
 ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل يزوج ابنته و هو صغير قال ان كان له مال فليعبر الف  
 وكنه يملك الا ان قال قال ابن عباس من المخرجين او لم يخرج **برسیدم** امام جعفر صادق علیه السلام را  
 سابق **برسیدم** امام جعفر صادق علیه السلام را از این مسئله که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را  
 فرختم **برسیدم** امام جعفر صادق علیه السلام را از این مسئله که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را  
 حتمها قال من جيع المالا بما هو يملك من الدين ولد بضم و لا سكنه لام است فرختم **برسیدم**  
 و لا ينفقه و لا ينفقه بعينه ما في ثيابهم با بخراب است و مراد اینست که ایشان  
**برسیدم** امام جعفر صادق علیه السلام را از این مسئله که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را  
 امام را از مردی که پرسید امام را از این مسئله که پرسید امام را از این مسئله که پرسید امام را  
 بعد از آن صحیح آنکه گشت که بیست بر وی بیست بر وی بیست بر وی بیست بر وی بیست بر وی  
 از بیست بر وی بیست بر وی بیست بر وی بیست بر وی بیست بر وی بیست بر وی بیست بر وی  
 عن غلام و جاز و بیست بر وی بیست بر وی بیست بر وی بیست بر وی بیست بر وی بیست بر وی  
 كان على الخیار و قال ما قبل ان يدركا فلا ميراث بينهما ولا ميراث لهما ان يكونا قد

شرح



انكاد وضايقه مراد برهان انجام و صاحب اختیار است که بفرماید چه چیز است  
الاولی استثنای منقطع است **بجای** برسد امام محمد باقر علیه السلام از خبری و بفرمود  
که تزویج کردن ایشان را دو صاحب اختیار برای ایشان دان و پدر دختر تا بالغانند پس امام  
گفت که آن تزویج صحیح است و هر کدام پدر دختر که بالغ میشود میباشد بر اختیار و اگر آن  
دختر بالغ نشود و پدر آنکه بالغ نشود پس پدر دختر میباشد و دو مرتبه که بالغ میشوند و هر یک است  
که آن پدر دختر تحقیق بالغ شده باشد و یا نه باشد **مس** قلت فان اذرت لکهما  
قبل الاقرار بحکم الی غیره ان هو یفنی قلت فان کان الرجل الذی اذرت قبل الحیاة  
مفقودا یا نه **مس** مات قبل ان تدرك الحیاة اثره قال نعم یغیر ایضا فاما من حیث  
تدرك فمات باقیه ما عاها الی الخ لایراد الا بصاحبها بالقرینة ثم یدفع الیها  
المهر فی نصف المهر **مس** گفت که پس اگر بالغ شد یکی از آن دو و دیگری بچگی بمیرد  
امام گفت که اگر بمیرد آن تزویج بر آنکه بالغ شده اگر و یا نه شود و تزویج که اگر  
باشند و آنکه بالغ شد پیش از دختر و یا نه تزویج جدا از آن پدر و مادر آنکه بالغ شود  
فخر یا دختر بالغ میشود مرد امام گفت که آنکه بپای این آنکه جدا از آن میشود و میرفت  
از مرد تا آنکه دختر بالغ شود پس هم خود باقیه که آنکه دختر است که فوت میرفت هیچ چیز  
بضایع تزویج بعد از آن دله میشود و سزاوارتر آن است و تحقیق هر  
بلکه این دلالت میکند بر آنکه تزویج پیش از آنکه بالغ شوند و یا نه تزویج است  
**مس** قلت فان ماتت الحیاة و لم تکن اذرتک ایضا ان تزویج الله و کذا  
لا نه فان الحیاة اذا اذرتک قلت فان کانت ابوها من الذی رقیها فیکان  
تدرك قال یحیی علیها تزویج الاب و یحیی علی الغلام و المهر علی الاب الحیاة  
**مس** گفت که پس اگر مرد آن دختر نبوده باشد که تحقیق بالغ شده باشد و سزاوارتر که

پیش از دختر بالغ و یا نه شده باشد یا نه وارث دختر میشود آن شوهر بالغ شده و یا نه  
و امام گفت که نه زیرا که برای دختر خود اختیار چنانچه بالغ میشود گفت که پس اگر باشد پدر  
آنکه تزویج کرد دختر پیش از بالغ و دختر بچگی میشود امام گفت که اگر بالغ میشود بر آن  
دختر تزویج پدرش و اگر بالغ میشود بر پدرش اگر پدرش تزویج پدر کرده باشد در وقتی  
که بالغ است و هر پدری که است در وقتی که بالغ است برای دختر تحقیق که اگر  
در پیدا و این باب **مس** گفت که اگر آنکه بالغ شود و یا نه **مس** گفت که اگر  
بیمه بضایع غایب معلوم یا جاز است **مس** این باب جاز مریت که میسر دارد  
تزویج نفقه و بعد از آنکه پدر و مادر را تزویج غرض از آن در این باب و وحدتیت  
**اول** عن ابن ابی یعقوب عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له انی ارید ان اتزوج  
امرأة ولیة ابی اذ اذرتک قال تزویج الی هویت وقع الذی یضری الی  
**مس** روایت از محمد بن ابی یعقوب از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت که امام را  
که پدرش که من میخوام که بخت خود کنم زنی بعد از آنکه پدرش که بعد از آنکه پدرش  
غیر او امام گفت که بخت خود کنم زنی را که میسر کردی و اگر از آنچه را که میسر میکند  
بجز و مادر تو **مس** عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام انه سأل رجل رجلا رجلا  
امه و هو غایب قال انکاح حیاة ان شاء المتزوج قبل و ان شاء فکان  
فان تزک المتزوج تزویج کما لم یلزم الیه **مس** روایت از محمد بن مسلم  
از امام محمد باقر علیه السلام اینکه او پدر سید امام را که مرگ تزویج کرد او را مادرش بر حالی  
که او غایب بود امام گفت که آن تزویج صحیح است این آنکه اگر خواهد آمد قبول  
میکند تزویج را و اگر خواهد رو میکند قبول کرده کند آمد تزویج خود را پس هرگز  
میشود مادرش را بداند که ظاهر این است که رد تزویج فضولی اسقاط کل هر میکند



بعضی بر این لازم می شود بلکه فضولی کرده و بعد از آن **باب بیست و هشتم در بیان شرط**  
**در انعقاد نکاح** این باب بیان کلی شرطیت که مذکور شد در ترتیب  
 اشیاء آنچه گذشت میشود از حیث آن شرط و آنچه گذشت میشود در این باب حدیث  
**اول** **عن ابی جعفر علیه السلام** فی رجل یتزوج المرأة إلى أجل مسمى فأنها بعد  
 و قال إلى أجل مسمى فأنها بعد و قال لم یأت بعد و قال إلى أجل مسمى فأنها بعد  
 سئل و قد شرط لهم حیة انکی اوفقنا للرجل ان یتبع بیع امرأته و لکن  
 شرط **شرح** اجل یعنی جزئی و بیع یعنی ایجابی آخر مذکور است فادان بلی بیاعت  
 و مقصود اینست که آن اجل برلی تسلیم هرست پس آن نکاح دائمی است و نکاح  
 متعینست بلکه لکن شرط بشرطیت البیع بضم یا بکس و سکا و یا فاعضا و یا فکس و  
 بقیه جمیع و بیع **شرح** و بیعت از امام محرمی قرطبی در مرده که جفت خود میکند  
 زن را آخر مذکور مقرر می شود که اگر او به هر آن زن را آخر مذکور مقرر می شود زن  
 دائمی است و اگر بنا بر مرد مطلقا تا آن آخر مذکور بیعت او را بران زن واد کفایت  
 و آنچه مذکور شد بشرط ایشانست در میان ایشان و بیعتی که در اول او با بیعتی که  
 آن شرط در عقد ذکر کرد پس امام حکم کرد برلی امری اینک بیعت اوست جمیع زن  
 اقلع باطل که شرط ایشانست بر امری اینست که بعضی اینک آن مرد تا آن اجل تسلیم نکند  
 تزویج باطل میشود اگر چه مهر عاقل شود و پیش از تسلیم مهر خود نتواند کرد مگر چنانکه  
 زن گذشت در کتاب المعیشت در حد و احوال شرط الحیة البیع که با ج هفتادم  
 که هر شرط که موافق کتاب الله است بقولت موافق المصلی عند شرط علم و هر شرطی که  
 مخالف کتاب الله است مرد و زن مستفاد میشود که این شرط مخالف کتاب  
 الله است **و** **عن ابی عبد الله علیه السلام** فی رجل یتزوج المرأة و یشرط ان

لا یخرجها من بکرها فی بیکرک او قال لکن مد ذلک **شرح** روایت از امام جعفر  
 علیه السلام در مرده که جفت خود میکند زن را و شرط میکند که بیرون نبرد آن زن را از شهر آن زن  
 گفت که امر و وفا میکند برلی آن زن با آن شرط یا امام گفت که لازم میشود آن زن را آن  
 شرط **شرح** **عن ابی عبد الرحمن بن ابی عبد الله علیه السلام** قال سألته عن رجل  
 تزوج امرأة و بشرط علیها ان یاثرها اذا شاء و یفین علیها فینا مسمى کل شهر قال  
 لا بأس **شرح** ان یاثرها اذا شاء مثلت بشرط اسقاط و بیع مضاجع یاثر و در  
 چهار شب یک بار جمیع و هر چهار ماه یکبار و بیعت علیها تا آخر مثلت بشرط اسقاط  
 و بیعت اتفاق بقدر حاجت بدانکه مراد اینجا اشراط بعد از انقضاء حیة نکاح است  
 بقرینه حدیث **شرح** روایت از عبد الرحمن بن ابی عبد الله امام جعفر صادق علیه السلام  
 گفت که پرسیدم امام را از مردی که جفت خود کرد زنی را و شرط کرد بران زن  
 اینرا که اگر نزد آن زن چه خواست باشد و خرج کند بران زن چیزی مقرر برادر هر ماه  
 گفت که نیست برلی آن شرط مراد اینست که آن شرط صحیح است و لازم میشود **شرح**  
 سئل ابو جعفر علیه السلام عن الثانیة بشرط علیها عند عقد النکاح ان یاثرها فی شهر  
 کل شهر او کل جمیع نوما و من الثقیة لکن قال لیس ذلک الشرط فی بیع و من تزوج  
 امرأة فلها ما للمرأة من الثقیة و العسرة و لکن اذا تزوج امرأة فمأنت  
 منه فثمن او حاقه ان یفین علیها او یطلقها فمأنت من حقها علی شی  
 من نفقتها او نفقتها فان ذلک جائز لا بأس به **شرح** الثانیة یعنی نوب و در بیعت  
 نفقة و اگر مشبست بخار بیع روز اعتبار و اینکه مقصود از آن محض اشباع در شب جمیع  
 نیست بلکه او کتابت و شوق احوال خانه و روزی اوست بخلاف متو یا بیعت  
 موافق هر بیعتی نوب دفعی ها که معصی بلی علم است صاحب قاضی گفته اند که التور و



و در وقتیکه از امارت اسامه و کثرت من القهر و الجوی الماسع و گفته که بعد از آنکه  
اسم از ماسع ممد من طلوع الشمس المشرقی و می تواند بود که غار نه بخند و آنچه  
که در آن برای او مقرر شود باشد بشرط بصیرت مجرول و معلوم می تواند بود العقده بضم  
عین بنقطه و سکون قاف و دال بنقطه که در و ریشما بیکی که می شود یا در اینجا  
استعان شده برلی صیغه نکل مثل زوجه فلا نه کل منطبق بظرفیت است بنقل  
نه کل ظرف صفت بر است که مقدم شده بر موصوفه مثل غریب سود و بر ما منطبق  
بظرفیت است و بدل شهر است و من النفق لکن عطف است بران بابتها و گفته  
تا آخر اشارت بتفسیر است سرفه و ان امری خافتم من علیها فقلنا و اعراضا فلا  
جناح علیها ان یصلی بینهما سلم الشریه مصدر یاب نفر و قرب تا هماری کردن **بجای**  
بر سینه شد امام محمد باقر علیه السلام از زوجه و آنچه که شرط کرده میشود بران نیز صیغه نکل  
اینکه زوج آید نزد او هرگاه که خواست باشد در هر ماه یا هر هفته و در هر روز و شرط میکند  
بر او ان خرج جنین و جنین را امام گفت که نیست آن شرط چیزی و هر که جفت خود  
کرد نهی بران شرط بر برای آن زن است آنچه بر این زن در شرط می باشد از جمله نفقه  
و انچه قیمت که از هر چهار شب یک شب است و لیکن زوج چون جفت خود کند نفی  
را و آن زن ترسد از زوج تا هماری را یا ترسد که دیگر بر او جفت خود کند بر آن  
زن باطلاتی دهد آن زن را بر آن زن مصالحه کند از حق خود بر چیزی از نفقه برای  
خود یا قیمت برلی خود پس بدست که آن گذارست نیست بر این بان **بجای اسلم علی**  
**علیها فی الجرح** یقول لعلی اعترف علی ان ازوجک ببنی قریه تزوجت او و تربیت  
علیها فعلیکما نه درینا رفا عطف علی اذ لک و شری او تزوج قال علی شرطه  
**شرح** روایت از امام محمد باقر امام جعفر صادق علیه السلام در هر دو که میگوید امام

خود را  
که اندامیکم ترا بر شرط این که جفت کم بنود ختر خود را و اگر جفت خود کند یا کنیز خاصه  
بر سر او پس بر تو باشد صد دینار طلا و غلام راضی میشود پس زاد کرد غلام را بر  
شرط بر آن غلام کنیز خاصه گرفت یا جفت خود کرد امام گفت که بران غلام **شرط**  
آنرا باینکه که لازم میشود بر غلام دادن صد دینار طلا **شرح** اسلم علی نهی  
ان صریحا کانت تحت بنت حمران جعل لها ان لا یزوج علیها و لا یتزوی  
ابدا فی حیاتها و لا یبعد موافقا ان جعلت له حی ان لا تزوج بعد  
و جعل علیها من الهدی الحج و البذل و کل ما لها فی الماکین ان لم یتزوی  
و لجمیع ما لصاحبهم انه انی ابا عبد الله علیه السلام قد کرد که فقال ان  
لا یتزوی حمران لحقا و کن یحلیها ذلك علی ان لا تقول لك الحق اذهب  
زوج و نهی فان ذلك لیس بشی و لیس شی علیک و لا علیها و لیس ذلك الا  
صنعنا فی فناء ففسر و ولد که بعد ذلك اولاد **شرح** ضربیم ضا د با  
و فتح را بنقطه و سکون یاء و دو نقطه در یابین و سین بنقطه پس عبد الملك برادر زاده  
زوان است حمران بضم حاء بنقطه و سکون یاء برادر زوان است من اسم است  
بعضی که بفتح هاء و سکون دال بنقطه لای برای کعبه هدیه کند الحج بکسر  
کعبه الحج بفتح حاء یا برای عمر البقیع یا بنقطه و سکون دال بنقطه جمع بنبر بفتح  
شتران قربانی و کل مضبوط و عطف بر است ما لها بکسر فتح لام می تواند بود **شرح** زوان  
از ان اینکه خبر بعد در نکل او و ختر حمران پس که آیند برای او این که جفت  
برسد و کنیز خاصه بگوید هرگز نه که دختر حمران و نه بعد از مردن او بر شرط اینکه کرد  
برای او آن دختر حمران این را که شوهر نکند بعد از او کرد این که بر خود نشان بقیع  
هک و ح و شتران قربانی را و جمیع خود نشان داد و مسکینان اگر وفا نکند هر که



دو کس برای ما خبر بعد از آن بدید که خبر آمدند از امام جعفر صادق علیه السلام پس مذکور  
 کرد از ابروی امام گفت که بسم الله که دختر جوان راست هر چند حق بیاید اینک از شوهر  
 اما میست و هرگز و اینداده ما را آن حق بر اینک نگویم ترا این حقست در این مسئله  
 پس جفت خود کن هرگز که خواجه و کز خا هم بکیر چه بدی که آن شرط باطلست و نیست  
 چه بر تو نه بد و نیست آنچه ختید چندی که اعتباری داشته باشد بر خبر آمدی  
 خا که گفت نداده شد بر خبر بعد از آن فرزندانی **مسئله اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام في  
 امرأة نكحتا رجل فاصدقته المرأة واشترطت عليه ان يبيها الجماع والطلاق فقال  
 خالفنا السنة ووفق الحق من ليس له ففحقن ان على الرجل الصداق وان يبيها الجماع  
 والطلاق **مسئله شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در زنی که جفت  
 خود کرد و از مردی بایز و شوهر داد و او را آن زن شرط کرد بر آن مرد این که با اختیار  
 باشد جماع و طلاق پس علم گفت که آن مرد مخالفت کرد طریقت رسول و اصل اختیار  
 حق کرد که اگر اهل آن حق نیست و پیام حکم کرد که بر آن مرد شرط نشد و اینک با اختیار از شوهر  
 جماع و طلاق و آنست طریقت رسول <sup>و اینست</sup> و آنست در است او و منافات  
 ندارد با آنچه گذشت در اخباری که با جمل و جماعت که خدیجه بر رسول <sup>داد</sup>  
 و اینست استفاد میشود از این اینکه اگر زن بخت خود را بشوهر که از امت میتواند بود  
 که اصل آن نکاح باطل نباشد و هر چند ثابت شود بنا بر اینک بخشد عیسی رسول  
 چنانچه گذشت در حدیث او یا یا اهل البیت علیهم السلام و الامام الشاه که با اختیار  
 است **مسئله اصل** قلت لابي الحسن موسى عليه السلام وانا قائم جعلني الله فداك ان  
 شريكاً كان تحت امره فطلقها فبانت منه فادام مراجعتها فبانت المرأة  
 لا والله لا اتزوجت ابداً حتى يجعل الله لي عليك ان لا تطلقني ولا تنزع علي

قال وفعلاً قلت ثم قد فعل جعلني الله فداك قال بئس صنع وما كان يدريه ما وقع في  
 قلبه **شرح** قوله الليل والنهار **شرح** يجعل يصنع مضارع غایب معلوم باب صنع است و مراد  
 اینست که تم خوری بروشی که لازم شود بر تو انجا نباشد تعالی لا ترجع بیصنع  
 غایب معلوم باب فعل است بخند یکتا و فعل یقید است فراهم است و ضمیر مستتر **شرح**  
 است ما در این موصول است و در ما کان استقامت یبیر بدال یبیطه و لا یبیطه  
 و یاد و یبیطه و یابین و ضمیر راجع و ضمیر یبیطه مضارع غایب معلوم باب انما الاست و  
 یبیطه یعنی ما در راه است که فعل یبیطه است فرق اینست که ما کان بدیه دلالت بر استمرار میکند  
 بخلاف ما در راه ما در واقع موصول است و مفعول دوم یبیطه است و عبارت است از  
 و یبیطه و یبیطه که در رد امریک افتاده در شب و در وقت مقصود اینست که شریک در وقتی که آن  
 شرط کرد میدادست میخواست که بشما خواهد شد و این بنوعی از مجاز است و مراد اینست که از آنکه  
 علامه این ظاهر بود که او نیز میدادست **شرح** کتم امام موسی کاظم علیه السلام را بر او که من است  
 بودم که کرد اناد مرا الله تعالی سر برای تو بدی که شریک بود در نکاح او و زن پس طلاق داد  
 آن زن را پس بعد از آنکه سر بر او نه کرده که باز نکاح کند آن زن را پس گفت آن زن که نه بخدا  
 که جفت خود نکند ترا هرگز تا آنکه خداوند تعالی من بر تو اینرا که طلاق ندی مرا و جفت  
 بر من امام گفت که آیا و آن شریک کرد ان التزام را گفت که اگر تحقیق کرد اناد مرا الله تعالی  
 بر طاعتی تعلیم گفت که بدست آنکه کرد چنانکه میباید آن شریک را که افتاد در راه و در راه  
 و در روز و شب و شبانی **مسئله اصل** ثم قال له اما الا ان فعل له فليتم المرأة ثم طلقها فان رسول  
 الله صلى الله عليه وآله قال ليلتي عند شريكهم قلت جعلت فداك اني اشك فخرني فقال  
 هو عمره ثم بكى البس هو معك بالمدينة فقلت بلى قال فقل له فليكتبها وليبعث بها  
 الى فجاء ناعلاً بعد ذلك فكتبها ما له ولم يكن فيها زيادة ولا نقصان رجع بعد



فَلْيَقْرَأُوا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنَ الْمَسْجِدِ وَقَالُوا لَا تَقْرَأُوا الْقُرْآنَ وَلَا تَسَلِّطُوا عَلَيْهِ وَلَكِنْ سَلِّطُوا عَلَى الْقُرْآنِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ  
فَلْيَقْرَأُوا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنَ الْمَسْجِدِ وَقَالُوا لَا تَقْرَأُوا الْقُرْآنَ وَلَا تَسَلِّطُوا عَلَيْهِ وَلَكِنْ سَلِّطُوا عَلَى الْقُرْآنِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ  
فَلْيَقْرَأُوا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنَ الْمَسْجِدِ وَقَالُوا لَا تَقْرَأُوا الْقُرْآنَ وَلَا تَسَلِّطُوا عَلَيْهِ وَلَكِنْ سَلِّطُوا عَلَى الْقُرْآنِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ  
فَلْيَقْرَأُوا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنَ الْمَسْجِدِ وَقَالُوا لَا تَقْرَأُوا الْقُرْآنَ وَلَا تَسَلِّطُوا عَلَيْهِ وَلَكِنْ سَلِّطُوا عَلَى الْقُرْآنِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ  
فَلْيَقْرَأُوا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنَ الْمَسْجِدِ وَقَالُوا لَا تَقْرَأُوا الْقُرْآنَ وَلَا تَسَلِّطُوا عَلَيْهِ وَلَكِنْ سَلِّطُوا عَلَى الْقُرْآنِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ  
فَلْيَقْرَأُوا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنَ الْمَسْجِدِ وَقَالُوا لَا تَقْرَأُوا الْقُرْآنَ وَلَا تَسَلِّطُوا عَلَيْهِ وَلَكِنْ سَلِّطُوا عَلَى الْقُرْآنِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ  
فَلْيَقْرَأُوا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنَ الْمَسْجِدِ وَقَالُوا لَا تَقْرَأُوا الْقُرْآنَ وَلَا تَسَلِّطُوا عَلَيْهِ وَلَكِنْ سَلِّطُوا عَلَى الْقُرْآنِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ  
فَلْيَقْرَأُوا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنَ الْمَسْجِدِ وَقَالُوا لَا تَقْرَأُوا الْقُرْآنَ وَلَا تَسَلِّطُوا عَلَيْهِ وَلَكِنْ سَلِّطُوا عَلَى الْقُرْآنِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ  
فَلْيَقْرَأُوا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنَ الْمَسْجِدِ وَقَالُوا لَا تَقْرَأُوا الْقُرْآنَ وَلَا تَسَلِّطُوا عَلَيْهِ وَلَكِنْ سَلِّطُوا عَلَى الْقُرْآنِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ  
فَلْيَقْرَأُوا حَتَّى يَخْرُجُوا مِنَ الْمَسْجِدِ وَقَالُوا لَا تَقْرَأُوا الْقُرْآنَ وَلَا تَسَلِّطُوا عَلَيْهِ وَلَكِنْ سَلِّطُوا عَلَى الْقُرْآنِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

بعذاران پس بنشینم آن خبر را برای امام و نیز بود و آن خبر را در حق بلخ در الحاکم کرده بودم و نه نقصا بر آن برگشت بعد از آن پس خود مراد را باز از کتبم فرستاد پس بلخ رسید خود را بپوشیدن بر گفت که امام میرا از اسلام و میگوید ترا که بگویند مرد شریک را که وفای کند بفرموده **نم اصل** عن علی بن رباح عن ابی الحسن مرسى علیه السلام قال سئل ولنا حاضر عن رجل من أصحابنا عن امرأة علی مائة دینار علی ان یمشی معه الی بلادهم لم یخرج معه فان مر بها حشوت دینار علی ان یمشی معه الی بلادهم قال فقال ان اراد ان یخرج بها الی بلادهم فلا شرط له علیها فی ذلك ولها مائة دینار الی اصدقها یاها وان اراد ان یمشی بها الی بلاد المسلمين ودار الاسلام فله ما اشتهر علیها والمسلمون عند شرطهم وليس له ان یمشی بها الی بلادهم حتی یؤدی الیها مائة دینار فی مائة من ذلك بما رخصت وهو جائز له **شرح** ذکر آن است برای احترام از دو حدیث است اول اینکه مرد تکلیف بخروج نکند دوم اینکه تکلیف نکند و زن عذوبه را و مانند آن داشته باشد الی بدل مائة دینار است وصفت نیست زیرا که مائة دینار نکره است ضمیر اصدقها لرجل مجزاة است و یاهاها لرجل بالی است ذکر و در اسلام بیعتا کید است و شایسته است باینکه مراد بدار المسلمین موضع است که از بلاد شیعه امامیه باشد زیرا که بلاد غیر اینها بلاد شرک است در حقیقت اگر چه بلاد اسلام نما در ظاهر و المسلمون عند شرطهم شده شرح شد سابق ضمیر من راجع بجملاست در من ذکر برای تعیین است و مشار الیه ذکر صدقها است و او در هر حال است و ضمیر راجع بجملاست و این احترام است از اخراج او از بلاد شیعه اما سؤالا غیر اینها **یعنی** روایت از علی بن رباح بکسر بی نقطه و غیره و الف با یکفظة از امام محمد کاظم علیه السلام که گفت که امام بر سیده شد بر حاکم که من حاضر بودم



از مرد که جفت خورده که زنی را برهنه در طلب برده است آن زن بیرون رود با او و سوار شود  
و اگر بیرون نرود با او پس مرد را بجا دینار طلا باشد اگر زن بعد از تکلیف مرد برآید و زن را از  
بیرون رود با او و سوار شود و او می گفت که من امام گفتم که اگر مرد اراده کند که بیرون  
او را سوار کند و اگر بیرون نرود و اگر بیرون نرود و اگر بیرون نرود و اگر بیرون نرود و اگر بیرون نرود  
مرد که از زن را با آن و اگر مرد خواهد که بیرون نرود آن زن را سوار کند و اگر مرد اسلام  
پس با آن مرد که بیرون نرود و اگر مرد اسلام حفظ می کند و اگر مرد اسلام با آن و بیرون نرود  
آن مرد اسلام بیرون نرود و اگر مرد اسلام خود تا آنکه مرد اسلام بیرون نرود و اگر مرد اسلام  
زن را بیرون نرود و اگر مرد اسلام بیرون نرود و اگر مرد اسلام بیرون نرود و اگر مرد اسلام  
برای آن مرد که بیرون نرود و اگر مرد اسلام بیرون نرود و اگر مرد اسلام بیرون نرود و اگر مرد اسلام  
**و عاقره منه المرأة شرح** الما لای بدایه و منقظه و من یمنقظه و من یمنقظه و من یمنقظه و من یمنقظه  
عیب بیابن باب بیابان کردن عیبت نکاح است و بیان آن مرد کرده میشود و بی  
زن در این با نوزده حدیث **الاصول** عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل تزوج امرأة  
حر فوجدها امته قد دلت بغیرها له قال ان كان الذي دفن بها اياه من غیر  
مولا لها قال النکاح فاستشعر دلت بصیغه ما خرج مما یعلم بالیقین و لایت  
از امام جعفر صادق علیه السلام در مرد که جفت خورده که زنی را از او بیرون آید و اگر زن  
بجفتی بیابان کرد عیب خود را برای آن مرد امام گفت که اگر باشد آنکه تزویج کرد  
آن زن را با آن مرد از جمل صاحبان کثیر بران نکاح باطل است **اصل** قلت فیکف یضیع  
بالمرا لای اخذت منه قال ان وجدتم اعطاهما سیتا فلیأخذن و ان لم یجدتا  
فلا یسکر لعلیها فان كان تزوجها اياه ولی لها ان یتجمع علیها و لیها ما اخذت منه  
و لیها علیها عشر غنما ان كانت بکر و ان كانت غیر بکر فیکف غیر فیکف غیر فیکف غیر

بما استحل من فرجها قال و قد دلت منه عذرة الامه **شرح** گفت که بیرون نرود و اگر زن  
گرفت از او امام گفت که اگر باشد آنکه از او کثیر از چیزی بیاید که کثیر از او و اگر زن از او کثیر  
پس بیرون نرود و اگر بیرون نرود و اگر بیرون نرود و اگر بیرون نرود و اگر بیرون نرود و اگر بیرون نرود  
برای آن مرد که بیرون نرود و اگر مرد اسلام بیرون نرود و اگر مرد اسلام بیرون نرود و اگر مرد اسلام  
حالا از مرد بیرون نرود و اگر مرد اسلام بیرون نرود و اگر مرد اسلام بیرون نرود و اگر مرد اسلام  
کثیر مرد اسلام بیرون نرود و اگر مرد اسلام بیرون نرود و اگر مرد اسلام بیرون نرود و اگر مرد اسلام  
**قلت** فان جات بولد قال اولادها منه اجزا اذا كان النکاح یغیر اذن المراه **شرح**  
اذا كان النکاح و احتمل اذ **آ** آنکه متعلق می شود کثیر از آن زن که بیرون نرود و اگر مرد اسلام  
غیر از آن لازم نیست و بیابان سالک بیرون نرود و اگر مرد اسلام بیرون نرود و اگر مرد اسلام  
و اگر بیابان و امام جعفر صادق و بعد از آن که بیرون نرود و اگر مرد اسلام بیرون نرود و اگر مرد اسلام  
متعلق می شود و اگر بیرون نرود و اگر بیرون نرود و اگر بیرون نرود و اگر بیرون نرود و اگر بیرون نرود  
احتمال باشد آنکه کثیر از او و اگر بیرون نرود و اگر بیرون نرود و اگر بیرون نرود و اگر بیرون نرود  
و از آن مرد که بیرون نرود و اگر مرد اسلام بیرون نرود و اگر مرد اسلام بیرون نرود و اگر مرد اسلام  
کثیر مرد که بیرون نرود و اگر مرد اسلام بیرون نرود و اگر مرد اسلام بیرون نرود و اگر مرد اسلام  
امام گفت که کثیر از آن مرد از او اندکی باشد و اگر بیرون نرود و اگر مرد اسلام بیرون نرود و اگر مرد اسلام  
**عن سماعة** قال سألت عن مملوکه فیم انت قبيلة غیر قبیلتها و آخرهم انما حرة  
فترجها لعلهم من ولدك قال و لک مملوکه الا ان یقیم البینه انه شهید  
لها شاهد انما حرة فلا یسکر و لک فیکفون احرا **شرح** روایت از سماعه که از  
راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیه السلام است گفت که پرسیدم امام را از کثیر  
جمع که آمد قبیل کثیر قبیل و است و خبر داد ایشان را که او از دست بیرون نرود و اگر مرد اسلام







جای دایه و براق باشد و چشمش در آن فرو برند خون یا خونی ظاهر نشود و این علامت است  
 میشود از بوق سفید و شیخ زین الدین رحمه الله در شرح شرایع گفت که سیاهی فروخته  
 نیز برص می نامند و این خلل کلام لغت واجب است العقل بفتح عین بی نقطه و فتح فاعله  
 بوجه علم برآمد در دفع فرج زن که مانع جماع یا زاییدن میشود **یعنی** روایت از جلی ز اما  
 جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از آن مرد که زن گرفت سگی چوینا کاه زن  
 یکم است و بیانا کرده بود نداری او امام گفت که بر طرف کرده میشود نکاح از برص و زخم  
 و در آنکه برآمد که دفع فرج مرد است که بخت یا عذر نکاح نمیشود اگر چه در این چهار  
 بعنوان من است بقرینه آنچه می آید در حد چهاردهم این باب باقی افضا باعث رد میشود  
**بسم الله** سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ الرَّجُلِ يَرْجُو الْمَرْأَةَ بِمَا الْجَنُونُ وَالْبُصْرُ وَشَبَّهَ  
 وَأَقَالَ حُصَيْنًا لِلْمَرْجُو **شرح** بزوجه بصیرت مضایع غایب معلوم باب تقبیل است و مراد  
 بزوجه اینست که کسی را جفت دیگر کند **یعنی** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام  
 که اگر کسی بخت دیگری را بخواهد که بماند زنیست که اگر دیوانگی یا برص یا مانع  
 آن امام گفت که اگر در ضامنست مهر مراد اینست که اگر تدلیس کرده باشد و شیخ نکاح  
 شود ضامن است بقرینه آنچه می آید در حد چهاردهم این باب **بسم الله** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ  
 عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يُرَدُّ الْبَرِّصَاءُ وَالْجَنُونَةُ وَالْجَذْوَةُ قُلْتُ الْعَوْدَةُ قَالَ لَا **شرح**  
 ترک کرد که علقه اینجا برای اینست که عقل نادرست از قسم دیگر و معصوم باقی نماند  
 از شرح حد ششم این باب **بسم الله** عَنْ رِفَاعَةَ بْنِ مَرْثَدٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ  
 عَلَيْهِ السَّلَامَ عَنْ الْمَحْدُودَةِ هَلْ يَرُدُّ مِنَ النِّكَاحِ قَالَ رِفَاعَةُ قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ  
 الْبَرِّصَاءِ فَقَالَ لِي حُضْرِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَمْرًا زَوْجًا وَبَنًا  
 وَبَنِي بَرِّصَاءٍ أَوْ لَهَا الْمَهْرُ بِمَا اسْتَحْلَ مِنْ فَرْجِهَا وَإِنَّ الْمَهْرَ عَلَى الَّذِي زَوَّجَهَا

فَأَنَّهَا صَالِحَةٌ عَلَيْهِ لَأَنَّهُ دَسَّهَا وَلَوْ أَنَّ رَجُلًا زَوَّجَ امْرَأَةً وَزَوْجَهَا رَجُلٌ لَا يَعْرِفُ دَخِيلَةً  
 امْرَأَةً لَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ شَيْءٌ وَكَانَ الْمَهْرُ بِأَخْتِهَا **شرح** رفاعه بکلام بی نقطه و تخفیف فاعله عین  
 بی نقطه است الحد و در اینجا بی نقطه و در آن بی نقطه مردی که حد یا برآورده شده باشد و مراد  
 اینجا اینست که بر بصر کرده باشد بقرینه آنچه می آید در حد چهاردهم این باب و این قیاس است  
 محدود و مرد بر بی نقطه و نشانی بی نقطه بصیرت مضایع بجهل غایب یا بیان فطرت و هر  
 تقدیر ترک دیگری بنا بر ظاهر نیست من برای ابتداء است و طرف عقلی بیست و مقصود  
 اینست که آیا آن عیب اوج است این میشود که او بر وزن کرده شود از زوجیت استحل بصیرت  
 بجهل است و اما سائر آن کلام امام جعفر صادق علیه السلام است و حاصل اینست که اگر آن مرد و زن  
 شرکینند و تدلیس مرد او را است بغرامت و اگر تدلیس مخصوص بر من است نیز مخصوص بر من  
 الدخيلة بفتح دال بی نقطه و کسبه یا با فقه و سکون یا دو نقطه و یا بیان **یعنی** روایت  
 از رفاعه بن موی گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که حد نکرده شده  
 و از زنی که حد نکرده شده که اگر با هم زانیه میشوند از نکاح امام گفت که نه گفت رفاعه که پرسیدم  
 سیدم امام را از زنی که برص دارد و با هم گفت که حکم کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه  
 در آنکه که شوهر داد او و صلحا بختیار او و حلالی که آن زن بر من داشت اینک برای آن زنست  
 هر یک که بخت حلال شده شد از فرج او و اینکه هر یک است که بشود داد او و جز این نیست  
 که کردید بهر آنکه برای اینکه با هم زانیه اند که آن زن را و اگر میبایست که جفت خود کرده باشد که  
 را و بشود داده باشد آن زن را که گنیدند با هم کار آن زن را بر آن مرد که بشود داده و جز این نیست  
 هر یک و شرک شوهر را کرد از آن زن **بسم الله** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي رَجُلٍ وَلَتْهُ امْرَأَةٌ  
 امْرَأَةً أَوْ ذَاتَ قَرَابَةٍ أَوْ جَارِيَةً لَا يَعْلَمُ دَخِيلَةً امْرَأَةً فَوَجَدَهَا قَدْ لَسَتْ عِيَانًا مَهْرًا  
 بِمَا قَالَ يَتَّخِذُ الْمَهْرَ مِنْهَا وَلَا يَكُنْ عَلَى الدَّيْنِ وَجْهًا **شرح** ذات بخور و بی نقطه بر الرجل







قسم دیگر از کبریا است مستند است و مستند برین مانت و اشتراط عدم دخول بر این علم  
نظا هر نیز که در خارج برین بعد از اطلاع بر عین است بر این که معلوم باشد از خارج که رسول  
در آن در خارج بر عیب نبوده و در آن نیست بنا بر این که در خارج چهارم این باب  
**بنی** روایت از عبد الرحمن بن ابی عیسی از امام جعفر صادق علیه السلام راوی گفت که امام  
در سر که در جفت خود کند زنا بر این آیت آن زن قرن را و آن نوعی که چنان عفت است  
یا بر این با حق باید سق که او در میکند آن زن از خود که در آن باشد و **سید و هم**  
سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل نظر إلى امرأة فاعتقه فقال عنها فقل لي أيتها  
فلان فأتى أباها فقال له قد فحشيتك فزوجها غيرها فولدت منه فقل لي أيتها  
أما خير أئمة و أئمة **سید** بعد من بر هم است انها بقیع هم بدلائل اختیار با  
**سید** بر سید امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که نگاه کرد سگ زنی بر خوض آمد  
پس رسید از حال آن زن پرسیدند که او دختر فلانست پس آمدند پدر دختر و گفت  
که جفت من کن دختر را بر جفت او که در غیر خضر این را پیدا از آن مرد پس آن مرد داناشد  
بأن زن بعد از آن اینکه آن زن غیر خضر است و آنکه او نیز دیگر است **اصل** فقال ليرد الله  
علا ما لها والولد للرجل على الذي وجدته من الولد يعطيه مولى الولد  
كأعز الرجل وخذ **سید** بر بعض مضاف غایب مجهول و معلوم میشود قدی  
الولیه بفتح و او و کلام کثیر الذی عا رشت از پدر دختر و این بقرینا رشت باینکه  
اگر پدر دختر نیز این کار میکرد حیر حکم میداشت قیمة بکفراف و فتح یا و فقط در این  
والفهم نیز راجع بمصلحتی است و الفهم لخط افتاده نظیر هم القیمة و قیام  
در اصل بفتح نظام است مانند قرام بکفراف و مراد قیام قریب از ثبات است که زوج  
لا واقع شده جیب قریب مثل هر هدایا و مقصود اینست که بر پدر دختر واجب است

بفتح کشف آنرا بفتح ثناء بفتح و فتح میم مقبول و امر عامه علی شرط التقریر و این  
استیاضه نیست اولی بفتح و ثانی الیست مولى مقبول و مقبول و م بفتح کاشف  
و الکاف که بر این قبیل بر این نیست و اما مقصود است این هشام در فتح الیست  
کاف گفت که ثانی التعلیل اینست و لکن و نقاه اکثری و قید بعضی جوانان یا ن یکم الکاف  
مکفره با حکایت سید کا اذ لا یعلم فیها و ذاهق و لکن جوانان از الحرفه من مانی و  
لا یعلم الکاف فی ای عجز یعدم فلا هم فی المقرونه با الکاف از آنکه کافى المثال و با المصلد  
فی کما ارسلنا نیکم الیه قال الا فضل لی لاجل رسالی فیکم رسولکم فاذ کونوا بظاهر  
قرآن و اذ کرمه کاهدا کم و ترجیح کاف در مثال این بر قبیل نیست که تشریح  
باعتبار مقادیر مقصود میباشد در مقام مرسی استحقاق و مراد اینست که این مقبول و  
نیست پس لایق و بجا خود است **سید** بر امام گفت که بر کج اینده میشود کفر صاحبش و  
انفسه از ارباب صاحبان کفر چنانچه که گفته اند را و فریب داد اولی عجز یا مقصود  
قیمة کیز که مذکور شد و رجحان این باب بجا صحیح فشد و شاید که بنا بر ظهور این  
باشد که آنرا شایسته میباشد از آنکه بولی کیز و اقامه علم **سید و هم اصل** عن أبي عبد الله عليه السلام  
أبي جعفر عليه السلام قال لا رجل من زوج امرأة من ولدها فوجد بها عبدا بعد ما دخل  
فيها قال فقال إذا كنت العفلاء فالبرصاء والمجنونة والمفوضة ومن كان  
بها رما نة ظاهرة فاقبها ترد على أهلها من غير ظلال **سید** دلست بعضی ماضی  
غایب مجهول یا بفتح فیل است لیس بفتح برهان که در عیبه المفضاة بقارضا بانفقه  
والفهم نیز اسم مقبول با افتادنی که راه جف و راه بولای یک شده الزمانه بفتح زای  
با نفقه و زنی آفت لازم مثل **سید** روایت از ابی حمزه از امام محمد باقر علیه السلام گفت  
در سر که جفت خود زنی را صاحب اختیار آن زن بر این آیت آن زن مجبیه بود از آنکه



کرد بان زن را گفت که بر امام گفت که اگر تلبیس کرده شود زن که عقلا و دینا باشد که  
جنون دارد یا زنی که دوداره او یکست یا زنی که باشد یا آفتی که اشک راست بر چشمش که آن  
زن بر برگردانیده میشود بر خاندان او بی حلیت بطلاق مراد اینست که فسخ نکاح کافیست  
**اصل** و یاخذ الزوج المهر من ولها الذي كان دليها فان لم يكن وليها علم بشي من  
ذلك فلا شيء عليه و ترد الى أهلها قال وإن أصاب الزوج شيئا مما أخذت منه فهو  
له وإن لم يصب شيئا فلا شيء له قال و غنمته منه علة المطلقه ان كان دخل  
بها وإن لم يكن دخل بها فلا عده لها ولا مهر لها **شرح** و میگوید شوهر هرگاه که داده زن  
صاحب اختیار آن زن که تلبیس کرده آن زن را پس اگر نبوده باشد صاحب اختیار آن زن  
که دانسته باشد چیزی از آن عیب پس بیست چیزی بران صاحب اختیار و اگر زن برگردان  
میشود بر خاندان او امام گفت که و اگر در شقی دوم بر خرد آن شوهر چیزی از مهر گرفته  
گفته از او چون از آن است و اگر بخرد چیزی بیست چیزی بر او امام گفت که و آن زن  
عده میلاد از آن شوهر و اندوه زنی که مطلق باشد اگر باشد که دخول کرده باشد بان  
و اگر نباشد که دخول کرده باشد بان زن بیست عده بر او آن زن و بیست مهر بر او آن  
**باب دوم** **اصل** عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألت عن المرأة تكد من الزنا ولا تعلم  
بذلك أحد إلا وليها أبلغ له أنه يزوجهما و هيكت على ذلك إذا كان قد رآها  
قربة أو موقعا **شرح** روایت انجلی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام  
را از زنی که میرا بداند زنا و دانای شوهریان و هیچکس صاحب اختیار آن زن آبا خویش  
بر او آن صاحب اختیار را بیک شوهر صد آن زن را نکاح شود بران عمل چنان باشد که تحقیق  
نیده باشند آن زن بر شوهر را با علم پسندیده و اگر دلیل قریب او باشد **اصل** فقال ان لم  
يدكر ذلك لم يزوجهما ثم علم بعد ذلك فشاء ان ياخذ صيدا فقامت ولها ما دلسا

عنه

عليه كانه ذلك على وليها وكان العقد الذي أخذت لها لا يسئل عليها فيه بما  
من فرجها وإن شاء زوجها ان يسئلها فلا بأس **شرح** بر امام گفت که اگر زن کند آن عمل  
را برای شوهرش بعد از آن شوهر را ندیده از آن شوهر اهدا فسخ نکاح کند و اگر مهر آن  
زنا از صاحب اختیار آن زن پسندیده که کرده بر او میرسد و او آن گرفتن مهر صاحب اختیار  
آن زن و میباید که آن زن گرفت از آن زن نیست بر او گفت که زن شوهر را بران  
در آن مهر بیخ حلال شد از فرج آن زن و اگر خواهر شوهر آن زن را بداند که نگاه دارد آن  
زن را با بیعتی که فسخ نکاح او کند بیست چیزی بر او بر برگردانده **باب دوم** **اصل** عن أبي عبد الله  
عليه السلام عن أبي عبد الله عليه السلام قال المرأة تكد من أسياء من البرص والجذام  
و الجرب و القرح و نحوها فقل ما يقع عليها فإذا وقع عليها فلا شيء من يقع قاف و كذا  
و ما ينقسط و هو لعقلها شد و شرح شد و از دم این باب **شرح** روایت از  
ابو عبد الله محمد بن ابي عبد الله از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که زن رد کرده میشود از خا  
چیز از برص و خزه و دینگی و قرح و آن زنی که چنانچه از جمله عقل است چند آنکه شوهر جماع کرده  
باشد با او و هیچ جماع کرده با او پس رد کرده میشود بیا این شد و شرح شد و از دم  
این باب **باب** **شرح** **اصل** سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل تزوج امرأة فزنا فوجد  
بها قرنا قال فبني لا تجل ترد على أهلها و بتقيض زوجها عن مجامعتها ترد على أهلها  
قلت فان كان دخل بها قال ان كان علم قبل ان يجامعها فمجامعتها فقد رضي بها  
و ان لم يعلم الا بعد مجامعتها فان شاء بعد أسكتها وإن شاء سرحها الى أهلها  
و هكذا ما أخذت منه بما استحل من فرجها **شرح** لا تجل بي بانقطة و بانقطة بصيغة  
مضارع يعبر عن الجلب افعلا افعلا باجلم استلاحا لا آتسك كره و الجبل بفتح حاء فتح  
باء آتسك شد و بنا بر اول مراد اینست که آتسك کرده او میشود بوجاهت نیست











يُفَرِّقُ بَيْنَهُمَا وَالْكُلُّ لَا يُرَدُّ مِنْ عَيْنٍ **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود  
 که چنانچه دانست شود که او عینی است که جماع بشود و اگر چه زن را تفریق کرده میشود میان  
 او و زنی که جماع کند از زنان را یک جماع تفریق کرده میشود میان آن دو و چنانچه کرده  
 میشود بسبب عینی را دانست که اگر چه جماع در زنی باعث رجعت در مرد باعث رجعت  
**نسخه** **اصل** عن ابن مسكان عن أبي بصير قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن امرأة ابتلى زوجها  
 فلا يقدر على جماعها فقال نعم إن شاء الله تعالى قال ثم سألت عن رجل حُبِبَتْ أخته فزوّجها  
 فأبى أن يجمعا فقال نعم إن شاء الله تعالى قال ثم سألت عن رجل تزوّج امرأة فبطلت  
 وهاهنا بعض ما جازى غير ذلك فقال لا ابتلاء أن يزوج من زوجة من غير أن يجمعا  
 وقال لا يخلو من امرأة استفرقها من رجل وروایت اخری اینست که در اولی تعیین  
 زمان ابتلا شده و در اخری شده **یعنی** روایت از عبدالله بن مسعود بن مسعود بن مسعود  
 بنی فطمة از ابو بکر گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از آنکه اگر مردی  
 پس از آنکه زن را بداند بر جماع آید اجلا میشود از آن شوهر امام گفت که اگر آن زن خراش  
 این مسک که در روایتی دیگر از غیر ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام اینست که آن زن بر  
 آن مرد استقامت میکند یکبار جماع کرده او را زن او است و اجلا میشود از او پس  
 آن زن خراش کند زن کند یا او پس باید زن کند **نسخه** **اصل** **شرح** عن أبي بصير قال سألت أبا عبد الله عليه السلام  
 عن رجل تزوّج امرأة فبطلت فقال نعم إن شاء الله تعالى قال ثم سألت عن رجل تزوّج امرأة فبطلت  
 فقال نعم إن شاء الله تعالى قال ثم سألت عن رجل تزوّج امرأة فبطلت فقال نعم إن شاء الله تعالى  
**یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام اینست که اگر چه جماع در زنی باعث رجعت در مرد باعث رجعت  
 امام گفت که تفریق کرده میشود میان آن دو و آن زن میگوید اندامش را بدیده او و  
 میشود چنانچه او را بداند خود را بداند **نسخه** **اصل** **شرح** عن أبي بصير قال سألت أبا عبد الله عليه السلام  
 عن رجل تزوّج امرأة فبطلت فقال نعم إن شاء الله تعالى قال ثم سألت عن رجل تزوّج امرأة فبطلت  
 فقال نعم إن شاء الله تعالى قال ثم سألت عن رجل تزوّج امرأة فبطلت فقال نعم إن شاء الله تعالى

إذا فرّق الرجل المرأة الشبّان قد تزوّجت زوجها جارية فرّقها الله لم يفرقها الله  
 وكلها فان الله لا يفرّق الرجل من رجله عليه ان يكلف باهله لئلا يجمعا ولا يجمعا  
**نسخه** **اصل** از امام جعفر صادق علیه السلام میگوید که چنانچه جماع در زنی باعث رجعت در مرد باعث رجعت  
 کرده بود شوهری را که غیر او است چنان زن و شوهر کند که او جماع نکرده او را از وقتی که داخل  
 شد زن مقصود زن اینست که این شوهر دوم عینی است و من فرج نکاح او میگویم **نسخه**  
 که فرموده آن که مردی که زن را بداند بر جماع آید اجلا میشود از آن شوهر امام گفت که اگر آن زن خراش  
 به تحقیق جماع کرده آن زن را زنی که آن زن مدعی است **نسخه** **اصل** **شرح** ظاهر این اینست که مدعی است  
 که خلاف آن ظاهر که بداند بر جماع آید و موافق اصل باشد و منکر کسی است که موافق ظاهر  
 گوید چنانکه سخن او را القی باشد **اصل** **شرح** قال فان تزوّجها وجمعا فرّقها الله لم يفرقها الله  
 يَصِلُ إِلَيْهَا فَإِنْ جُمِعَ هَذَا نَوَيْتُ الْقِسَاءَ فَلَيْسَ بِهَا مِنْ بَوَاقِهَا فَإِنْ دُرِيَ  
 أَنَّهَا عَذْلَاءُ فَقُلِيَ الْإِيَّامُ أَنْ يُوجَلَّ سَنَةً فَإِنْ وَصَلَ إِلَيْهَا وَالْأَفْرَقَ بَيْنَهُمَا وَغُطِبَ  
 بِنَفْسِ الْعَدْلِ وَالْأَعْدَةِ عَلَيْهِمَا **نسخه** **اصل** **شرح** امام گفت که چنانچه مردی جماع در زنی بداند چنانچه  
 بداند چنان زن و شوهر کند که مرد جماع نکرده او را پس بداند چنانچه مثل این میشود آنرا  
 زن را بداند چنانچه نظر کند سکن فرج آن زن که که خاطر جماع کرده میشود با و اجلا میشود از او پس  
 مذکور کند که آن زن بداند چنانچه بر امام است اینست که همت دهان مرد او را بداند چنانچه  
 کند آن زن را نکاح صحیح است و الا تفریق میکند میان آن دو داده میشود آن زن نصفه **نسخه**  
 عده بران زن میشود بداند که ابتدای سال همت وقت دخول آن زن در خانه آن زن  
 باشد چنان که این گفتار بعد از انقضای یک سال از آن وقت باشد احتیاج همت داده **نسخه**  
 و بر این قیاس است اگر در انشای سال باشد و الله اعلم **نسخه** **اصل** **شرح** قال قلت امرأة لأبي عبد الله عليه السلام  
 وسأله رجل عن رجل تزوّج امرأة فبطلت فقال نعم إن شاء الله تعالى قال ثم سألت عن رجل تزوّج امرأة فبطلت  
 فقال نعم إن شاء الله تعالى قال ثم سألت عن رجل تزوّج امرأة فبطلت فقال نعم إن شاء الله تعالى







[illegible]

بود که اگر شیخی یکی از آن دختران را دید باشد و باقی را ندید باشد و یکی که تزویج کرد از آن دختر  
که دید ام قولش بر او باشد و آنکه علم **باب هفتم** در استیفاء از بی تزویج با المرأة علی انفاک  
**مجدد طایفه شرح** باور با المرأة زانکه بر او نفقت نفع است مثل اخذت بالتوب این بابیان  
مردیت که جفت خرد میکند زن را بنا بر اینکه آن زن بکرت بر می آید آن زن را غیر بکر و این باب  
و حدیث **اول** عن محمد بن القاسم بن الفضل عن ابي الحسن علیه السلام فی الرجل یتزوج  
المرأة علی انها بکر فجددھا شیئا لیکرھه ان ینفم علیھا قال فقال قد نفقت البکر من  
المرکب ومن التزویج **شرح** سزاوارد از بی تزویج بر اینست که نکاح زانی حرامست چنانچه  
گذاشت در احادیث از آنکه با الزانیة که با بیعی بیک است نفقت بفاوت و نفقه در آن اوقات  
مضاع خانه معلوم یا نفقه بعد نکاح یا بعد از آن غیر این نفقات الشقاق شکار شد الفسق  
و الفسق شکار است از المرکب یعنی هم و سکن را بینه نفقه و نفق و یا بیک نفقه مسدود هم مکان با علم  
مسدود بیکل سواک مثل اثر الزویج نفقه و نفق و سکن زانی با نفقه مسدود یا بفرجه بی **مینی**  
روایتست از محمد بن قاسم بن فضال یعنی فافتح منا و با نفقه از امام رضا علیه السلام در رد که جفت  
خرد میکند زن را بنا بر اینکه آن زن بکرت بر می آید آن زن را غیر بکر یا جازا ترست از مرد این که  
در نزد گذران زن را و گفت که پس امام گفت که گاهی شکاف میشود بکر از سواد شود و شرف  
مرد اینست که جازا ترست و آن زن زانی نیست **و دوم** کتبت الی ابي الحسن علیه السلام اسأله  
عن رجل تزوج جاریة بکر فجددھا شیئا هل یجب لها القضاة و اقیة او یتفق  
قال یتفق **شرح** نوشتم سزاوارد علم میسر رسیدم اول از آنکه که جفت خرد و غیر  
بکر یا بی باقت او را غیر بکر یا ثابت میشود بر او آن دختر مهر البتام یا کم میشود امام گفت که کم  
میشود مراد کم شد بقدر تفاوت میسر بکر مهر بیست است و آن نصف است بنا بر وفا هر عشر  
و نصف عشر که گذاشت در حد و آیات لدالسة النکاح تا آخر که با بی شصت و هفت است







دهر که در آن دختر پیش از آنکه خرد شود مذکر شرط می آید ایشان بود که هشت سال است یا بعد از  
 آن خرد شد اما گفت که پیش از آنکه خرد شد **اصل** قلت له قال الرجل يتزوج المرأة و  
 يتبرط لأبيها إجابة شهرين بعد ذلك فقال لا أن موسى صلوات الله عليه قد علم سيتم له  
 شرط فكيف هذا بأن يعلم أنه سيبقى حتى يفي وقد كان الرجل على عهد رسول الله صلى  
 الله عليه وآله يتزوج المرأة على المهر من القرآن وعلى المهر وعلى العاقبة من الخلق  
**شرح** یعنی بتقدیر استقام است آن مصلحتی که علی علیه السلام تا آخر اشارت بتفسیر  
 قرآن و ذلک یعنی پسندید که در آن اشارت است باینکه این قسم تزویج محکم است بدو کسی  
 که بی عیبه و آلتی عالمی باشد بعاقدت که رستم بعینه معناه غایب معلوم با بعاقد  
**یعنی** گفتیم امام را که بر مرد جفت خود میکند و شرط میکند برای پدر زن اجازت دعای  
 را ایضا یعنی خود آن تزویج بیو امام گفت که بگویم که منی صلوات الله علیه تحقیق دانست  
 که البته ایام میکند برای شعیب شرط او را پس چگونه آن تزویج میباشد باین مرد یا اینکه  
 دانایان را که از این باقی میماند الله و مانند تحقیق بود مرد در زمان رسول الله علیه السلام  
 که جفت خود میکرد و پدر بر قلم سوار از قرآن و بر مرد و بر هر یک است از کدام مراد است  
 که رسول الله تزویج آنها را موقوف میداشت بر اینها که گفتا نمیکرد با جان و در مدینه  
**دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یحل النکاح الیوم فی الاسلام باجازه  
 انما یقول العمل عندک لکن انما کذا استحل ان تزویج ابنتک او فکذا قال عرازم لا یزعم  
 تقریرا و معنی آخری نیز **شرح** اجازة یا تنویح است آن یقول بعد اجازة است لا ید  
 من تقریرا و معنی آخری نیز **شرح** اجازة یا تنویح است آن یقول بعد اجازة است لا ید  
 اولی آنکه هر اجازت بود دوم اینکه برای پدر دختر بود و اول منسوخ شده و در این شرطی که  
 شرط آن در بیان این حدیث وجه اکثر مردمان مفسر است و دوم منسوخ شده و در این

نیز

شریعت نیست تا نیت می آید و چنانکه سابق **یعنی** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت  
 حلاله و بنده نکاح امروز و شریعتا سلام با جان یا بیرونش که نزع کوید یکی که عمل میکند  
 جنین و جنین سالینا بر اینکه نزع یعنی من دختر قریبا خواهر را امام گفت که این نکاح حرام است  
 که هر یک از آن زنست و شریعتا سلام و آن زن سر او رقت هر خود مراد است که پدر و مادر  
 در آن تغییر نیت در این شریعتا **دوم اصل** **شرح** **نوع** **شرح**  
 تزویج بی عیبه و آلتی عالمی باشد بعاقدت که رستم بعینه معناه غایب معلوم با بعاقد  
**یعنی** گفتیم امام را که بر مرد جفت خود میکند و شرط میکند برای پدر زن اجازت دعای  
 را ایضا یعنی خود آن تزویج بیو امام گفت که بگویم که منی صلوات الله علیه تحقیق دانست  
 که البته ایام میکند برای شعیب شرط او را پس چگونه آن تزویج میباشد باین مرد یا اینکه  
 دانایان را که از این باقی میماند الله و مانند تحقیق بود مرد در زمان رسول الله علیه السلام  
 که جفت خود میکرد و پدر بر قلم سوار از قرآن و بر مرد و بر هر یک است از کدام مراد است  
 که رسول الله تزویج آنها را موقوف میداشت بر اینها که گفتا نمیکرد با جان و در مدینه  
**دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یحل النکاح الیوم فی الاسلام باجازه  
 انما یقول العمل عندک لکن انما کذا استحل ان تزویج ابنتک او فکذا قال عرازم لا یزعم  
 تقریرا و معنی آخری نیز **شرح** اجازة یا تنویح است آن یقول بعد اجازة است لا ید  
 من تقریرا و معنی آخری نیز **شرح** اجازة یا تنویح است آن یقول بعد اجازة است لا ید  
 اولی آنکه هر اجازت بود دوم اینکه برای پدر دختر بود و اول منسوخ شده و در این شرطی که  
 شرط آن در بیان این حدیث وجه اکثر مردمان مفسر است و دوم منسوخ شده و در این



یافت بر روی زنت مضطرب و آن زن از جلال و شایسته و برکت زنت عده وفات که چنانچه  
وده روزست **باب بیست و چهارم** **اصحاب النبی** **فمن نزع امرها او بنتها او بنی**  
**بیم امره او بنتها** این باب بیان مردیست که زنا میکند بن عفت خود میکند و در آن  
یا دختر آن زن یا زنا میکند یا در زن خود یا دختر زن خود و این باب دو حدیث **اول** **عن**  
**احدهما علیهما** **انه سئل عن الرجل یفجر المرأة ینزع امرها او بنتها قال لا یفکر ان کان عتقا**  
**امراة ثم یفجرها او بنتها او اخبرها ثم یفجرها** **علیه السلام** **انه الحرام لا یفکر الحلال**  
**شرح** روایت از امام محمد باقر امام جعفر صادق علیهما السلام که پرسیدند شد از فرزند زنا میکند  
بنه آیا جفت خود میکند دختر آن زن را امام گفت که نه ولی اگر باشد نزد آن مرد و بعد از آن زن  
با و در آن زن یا دختر آن زن یا خواجه آن زن حرام میشود بر او زن او یا این که بگوید که حرام  
بنده میکند حلال سابق **ثانی** **سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل ینزع امره او بنته او**  
**لم یفجرها ثم یفجرها او بنتها فقال اذا لم یکن افقوا فی الام فلا بأس فان کان افقوا**  
**فلا یفجرها** **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که ملاحت کرد زن را و بعد  
سگ اینک جماع نکند او را بعد از آن جفت خود کرد دختر آن زن را بر امام گفت که اگر نباشد که  
جماع کرده باشند ما در این نیست بر روی او اگر باشد که جماع کرده باشد و بگوید که جفت  
خود نکند دختر او **ثالث** **عن ابي عبد الله علیه السلام فی رجل تزوج جارية فدخل بها**  
**ثم انشأ ففجر بها اخرم علی امراته فقال لا اینه لا یفجر الحلال الحرام** **شرح** روایت  
از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که جفت خود کرد و دختر برادر خود کرد و بعد از آن  
شد پس زن او را یا دختر او را حرام میشود بر او و فرقی بین امام گفت که نه بدیهی  
که زنان اینست که حرام میکند حلال را حرام **لاحق** **باب چهارم** **اصل** **عن ابي جعفر علیه السلام**  
**انه قال فی رجل زنی بام امراته او بنتها او اخبرها فقال لا یفجر الحرام** **شرح** **وذلك علی امراته**

ثم قال ما حرم حرم قط خلا **الشرح** معنی این ظاهرست از شرح سابق **بیم اصل** **عن**  
**عبد الله علیه السلام فی رجل کان یبینه و بین امراته ففجرها ففجرها ففجرها** **قال ان کان من امته**  
**او بنتها فلیتزوج ابنتها او لیترکها فی ان شاء الله** **شرح** غیر مستحب در وقت رجوع با مرد  
است همگی که آن غیرست آن شامعان بهره و فعلات بعنوان بدلیت **بیم** روایت از امام  
جعفر صادق علیه السلام در مردی که بر میا او و میا زنی را مشرعی از بر سر و ما نشان بدید که جفت خود کند  
دختر آن زن را باید که جفت خود کند آن زن خود را اگر خلع **ثانی** **سألت ابا جعفر علیه السلام**  
**عن رجل زنی بام امراته او بنتها او اخبرها فقال لا یفجر الحرام** **شرح** **وذلك علی امراته ان الحرام لا یفکر الحلال**  
**شرح** این ظاهرست از شرح **باب بیست و چهارم** **اصحاب النبی** **فمن نزع امرها او بنتها او بنی**  
**بیم امره او بنتها** **علیه السلام** **قال سأل عن رجل کان یبینه و بین امراته ففجرها ففجرها ففجرها**  
**قال ان کان من امته او بنتها فلیتزوج ابنتها او لیترکها فی ان شاء الله** **شرح** این ظاهرست از  
**باب بیست و چهارم** **اصحاب النبی** **فمن نزع امرها او بنتها او بنی** **بیم امره او بنتها**  
**شرح** این باب **ثانی** **عن ابي عبد الله علیه السلام** **عن رجل ینزع امره او بنته او**  
**لم یفجرها ثم یفجرها او بنتها فقال اذا لم یکن افقوا فی الام فلا بأس فان کان افقوا**  
**فلا یفجرها** **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که ملاحت کرد زن را و بعد  
سگ اینک جماع نکند او را بعد از آن جفت خود کرد دختر آن زن را بر امام گفت که اگر نباشد که  
جماع کرده باشند ما در این نیست بر روی او اگر باشد که جماع کرده باشد و بگوید که جفت  
خود نکند دختر او **ثالث** **عن ابي عبد الله علیه السلام فی رجل تزوج جارية فدخل بها**  
**ثم انشأ ففجر بها اخرم علی امراته فقال لا اینه لا یفجر الحلال الحرام** **شرح** روایت  
از امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که جفت خود کرد و دختر برادر خود کرد و بعد از آن  
شد پس زن او را یا دختر او را حرام میشود بر او و فرقی بین امام گفت که نه بدیهی  
که زنان اینست که حرام میکند حلال را حرام **لاحق** **باب چهارم** **اصل** **عن ابي جعفر علیه السلام**  
**انه قال فی رجل زنی بام امراته او بنتها او اخبرها فقال لا یفجر الحرام** **شرح** **وذلك علی امراته**



نزد و بین بنی قریظه مضی است در کوفه یعنی روایت از برید کناسی گفت که یکمرتبه که مرده  
 از بایان ما جفت خرد کرد زنی را در کوفه پس گفت مراد و وقتی بایان ما جفت خرد کرد و زنی را  
 که جفتی در کوفه که او برد که دست بانی میکرد با مادر زن و میوس سیدما و زنی را  
 بانی کجای که با او باشد و برید گفت که پس سوال کردم امام جعفر صادق علیه السلام را پس گفت مرا که  
 آن مرد دروغ گفت و در کوفه اینک جمل نکرده اگر کن او را پس باید که چرا کند آن زنی را برید گفت که پس  
 برکتی سگ کوفه از سفر بیخیز و آدم آن مرد را با اینده گفت امام جعفر صادق علیه السلام را پس گفت خدایم  
 که دفع نکرد آن دروغ را از خرد و چرا که آن مرد **اصل** عن محمد بن مسلم قال سأل أبا عبد الله  
 أباعبده الله عليه السلام وأنا جالس عن رجل من خالتي في ثيابهم أردت أن يترجأني  
 فقال لا فقال له لم يكن أفتي إليها لما كان شيء دون شيء فقال لا يتصدق ولا لا  
**شرح** نالینون و الف بصفت ما ضی غایب معلوم بای علم است شایب بفتح سین است از تبع  
 بر بنی قریظه و الف بصفت ما ضی غایب معلوم بای علم است فقال انت یصلد بصفت من  
 غایب معلوم باب سراسر است لا برای نفی جنس است الا که امر بفتح کاف مصدر یا حسن که امری بودن  
**یعنی** روایت از محمد بن مسلم گفت که بر سیدم مرده امام جعفر صادق علیه السلام را بر حال کن  
 نشسته بودم از مرده که روایت از خاله خرد و خاله خرد و نیا از آن منبر شد با جفت خرد میکند  
 و خردن خاله را بر امام گفت که نه پس نزد گفت که بدستی که او جماع نکرد خاله را جز این نیست که بد  
 چیزی که فحش شد چیزی که جماعت پس امام گفت که دروغ میگوید و نیست عرف او را با  
**مقتاد و نیم اصل** بای علم بقیق با الفلام فیترجی ابنته او اخته **شرح** الترجیع  
 مصدر یا بقیق جفت خرد کرد و مراد اینجا خواستن است که علم است از جفت خرد کرد و جفت  
 و زنی خرد کرد پس سیدم این باب موافق غرض است بقیق بقیق بقیق بقیق بقیق  
 غایب معلوم باب سراسر و حسن **یعنی** این باب میا مراد است که خرد میکند یا

چون می آید و خردن را با خردن را در این باب چهار جفت است **اصل** عن حماد بن عثمان قال  
 قلت لأبي عبد الله عليه السلام رجل أتی غلاماً له اخته قال فقال إن كان فقی فلا **شرح** فقی بقیق  
 سلفه یا بنو و قال و یا بقیق بصفت ما ضی غایب معلوم بای علم است **یعنی** روایت از حماد بن  
 گفت که گفت که امام جعفر صادق علیه السلام را که مرده ایان که در بیدار یا احلا میشد برای او خرد  
 را می گفت که پس امام گفت که اگر باشد که فروریزه باشد بقیق لا میشود **و هم اصل** عن أبي عبد  
 الله عليه السلام في رجل يعقب بالفلان قال أوفى حرمت علي ابنته واخته **شرح** يعقب يعقب  
 بای بقیق و یا بقیق بصفت ما ضی غایب معلوم بای علم است او بقیق بقیق و یا بقیق  
 بصفت ما ضی غایب معلوم بای علم است **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام  
 در مرده که مرده را که میکند سر امام گفت که چون فروریزه حرام شد بر او خردن **اصل**  
 عن محمد بن سعد عن بعض رجاله قال كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فأتاه رجل فقال له  
 جعلت فداك ما ترى في شأني كأننا مصطفيين فوالله لعلنا غلام ولله عز وجل بغيره **شرح**  
 این هذا ابنته هذا قال نعم سبحان الله لم لا يحل **شرح** روایت از محمد بن سعد بن بقیق  
 سین بنی قریظه و سگ عین بنی قریظه از جعفر شایخ او گفت که بودم نزد امام جعفر صادق  
 علیه السلام پس ملازمه او مرده پس گفت امام را که قرأت شوم چه میبینی در و جوان که بودند  
 خواب یکدیگر خرد کرده شد بر این پسری و برای دیگری خردی آیا جفت خرد میکند  
 این دختر این را امام گفت که اگر سحاح الله را خرد **اصل** فقال له كان صديقاً قال  
 فقال و إن كان فلا بأس قال فقال فانه كان يفعل به قال فأعرض بر جدهم كما  
 وهو مشرب بغيره فقال له كان الذي كان منه دون الأيقاب فلا بأس أن يترجأ  
 وإن كان فداك فبلاييل له أن يترجأ **شرح** صديق بفتح صاد و كسر الهمزة بفتح عا  
 وان صديقاً استفا و فلا برای تقریبت التراج بکسر الهمزة بفتح عا و بنود



پس از آنکه گفت که بدین سبب که یکدیگر عاشق و عاشره بگری روی گفت که پس امام گفت که حلال است چندی که با  
 عاشق و عاشره بی روی روی گفت که پس امام گفت که بدین سبب که عاشق و عاشره بگری روی که با یکدیگر با یکدیگر  
 روی گفت که پس امام کرد ایندنگ خرد را بعد از آن جواب داد او را بحالی که امام پیش روی  
 خرد گرفت و برد زان خرد را پس گفت که اگر باشد بگوشت از عاشق و عاشره فرو بردن برینست بر روی  
 پس یکی جفت خود کند و خرد دیگر را اگر باشد که تحقیق فرو برده باشد بر حلال عاشره و بر روی  
 که جفت خود کند و خرد دیگر را **باب چهارم** **اصول** **عن ابی عبد الله علیه السلام** فی الخمر انما  
 فقال اذا وقع فقد حرمت علی المرأة **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام و روایت  
 که ایشان کرد برادر زن خود را پس امام گفت که چون فرو برد آنرا پس تحقیق حرام شد بر زن  
 زن بدانکه این تخمین میکند که اگر گذشت در بعضی احادیث باب سابق که آن را  
 لایستد الحلال و میتوان بود که تخمین نکند بنا بر این که اگر گذشت در صورتی باشد که کفرینا  
 و این عمل که باشد و اعلم **باب پنجم** **در شتم اسوار** **باب ششم** **در الزنا** **باب هفتم**  
**و باطل** **شرح** این باب بیان آنست که حرام میشود بر مرد از جمله الزنا که مرد بر زن مرد یا بد  
 انرد و بی حلال میشود برای مرد از جمله آن در این باب نه حدیث است **و اما اصل**  
 سألت ابی عبد الله علیه السلام عن رجل تزوج امرأة فلا مسأ قال مهرها واجب و حی  
 حرام علیها و اینیه و اینیه **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که حجت  
 خود کرد و نفی و اینست و دانست آن زن را امام گفت که مهر زن واجب شد بر آن مرد و از آن  
 حرام است بریدن آن مرد و برین **و اما اصل** سألت ابی عبد الله علیه السلام عن رجل تزوج امرأة  
 لا ربة فیقبلها هل یحل لولیه فقال لا یحل قلت نعم قال ما ترکت شیئا اذا قبلها  
 ربة ثم قال ابتداء منه ان جردتها و نظر الیها مشهور حرمت علی ابیه و اینیه  
 قلت اذا نظر الرجل فیها قال اذا نظر الى فرجها و جملتها مشهور حرمت علی ابیها

مستور و یا به غیظ و غضب قال استباحا از ضمیر قال است و مصدر یعنی هم فاعل است اذا نظر  
 بتقدیر استقام است و خبر از تقدیر بتقدیر و مفعول دوم **شرح** پرسیدم امام رضا علیه السلام را از مردی که  
 می باشد و از آنکه می بیند آن زن را یا حلال میشود برای پدرش پس امام گفت که آیا آن پسر بشهر  
 گفتم که اگر ای امام گفت که اگر و انکذا است خبر بر این پسر و رسیدا و اینست که حرام است **باب**  
 اینکه بوسه بپوشد و اینها مانند جماعت بعد از آن امام گفت بدانکه من سئو کنم که اگر این  
 کند که با و نظر کند سوار بر پدرش میشود بر پدرش و پدرش هر چند که بوسه نکند باشد که گفتم آیا  
 چون نظر کند سوار بر پدرش میشود پس امام گفت که این نظر کند سوار بر پدرش و پدرش هر چند که بوسه نکند  
 بر پدرش و پدرش **باب** **قلت** **عن ابی عبد الله علیه السلام** الرجل یظفر الى الحائض ینزل من  
 النمل لاینبه فقال نعم الا ان یکون نظره لغيرها **شرح** گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که اگر  
 نگاه میکند سوار بر پدرش و اینها حلال میشود برای پدرش پس امام گفت که اگر سوار  
 باشد که نظر کند باشد سوار بر پدرش **باب** **عن ابی عبد الله علیه السلام** الرجل یظفر الى الحائض ینزل من  
 علیه علیه السلام و انما عنده عن رجل اعتری جارية فمسیها فارت ارضا ترابیه و هو ابن غیره  
 سبیه ان یتبع علیها فارت علیها فارتی فیها فقال انتم الفلام انتم امه و لا انک لایا  
 فیرا الیون ان یتبع علیها **شرح** کاهل یکدیگر بدین سبب است که می بیند سوار بر پدرش  
 مقتوح از این است که بناء بر نفقه بصفتها غایب معلوم با علم است و انتم بدین سبب  
 شلاق و انند آنست که بر باقیان و نه بقیقه و با بقیقه از این علم است **شرح** روایت از  
 الله بن یحیی کاهل گفت که پرسیدم شما امام جعفر صادق علیه السلام را که اگر مرد از او بودم از مردی  
 که خبر کند بر او دست ترسانید او را پس هر که زنی پدرش را بر حالی که آن پدر سوار بر پدرش  
 جماعت کند آن زن را پس هر چه کرد آن زن را پس هر چه می بیند و از مرد حرام گفت که کناه کار شد  
 ما در پدرش نیست برای پدرش جماعت کرد که زن را از پدرش که بدین جماعت کند که از او مراد کراهت است















کرده زان شوهر که در دین خون هم رسانید یکی زان دو شوهر بود باز شد آن دو که **اسم** قال  
 عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ حَدَّثَنَا هَذَا الْخَدِيثُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنِ ابْنِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ مَا  
 نَزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْ شَيْءٍ إِلَّا وَقَدْ عَصَى فِيهِ حَتَّى لَقَدْ كُنَّا الْأَرْوَاحُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ  
 وَآلِهِ مِنْ بَعْدِهِمْ وَذَكَرَ هَاتَيْنِ الْعَامِرِيَّةَ وَالْكَنْدِيَّةَ **شرح** گفت عمر بن اذیه که در خبر فرما  
 یابن خنیزه را و فضیل را پس روایت کردند از امام محمد باقر علیه السلام و گفت که بنی نکره الله عزوجل  
 از خبری مگر آنکه تحقیق عصبی کرده شدند در زمان حکومت ابوبکر و عمر و عثمان حتی اینکه هر انچه  
 تحقیق نکاح کردند جنقه ی رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از او امام مذکور کرد نکاح این دو  
 زن را که عامره و کنده بودند **اسم** ثم قال أبو جعفر عليه السلام لو سألتهم عن رجل تزوج امرأة  
 فظن أنها طاهرة فدخل بها فوجد أنها لا تملك لنفسها ولا لغيرها فأنزل الله عليه وألّا نعظم  
 حرمته من آبائهم **شرح** بعد از آن گفت امام محمد باقر علیه السلام در احتجاج بر آن عاقلان که اگر کسی  
 آن عاقلان را از حرکت که جفت خرد کرده زان پس طلاق داد و او را پیش از آنکه دخول کند با او کیا  
 حلال میشود بر آن مرد هر آنکه میگفتند که نه بیان این و آن او را پیش از آنکه دخول کند  
 با او کیا حلال میشود بر آن مرد هر آنکه میگفتند احتجاج آنکه رسول الله صلی الله علیه و آله  
 بزرگتر است باعتبار حرمت از پدر این ایشان اشارت میدهد بر آنست که اگر آنرا طلاق داد  
 لمؤمن من انفسهم و از واجد امرها هم زیرا که اوست بر اینکه او عظم پدر است باعتبار حرمت  
**چهارم اصل** عن زرارة بن أعين عن أبي جعفر عليه السلام نحوه وقال في حديثه فم يتحلون  
 أن يتزوجوا أمهاتهم إن كانوا مؤمنين وإن أزوج رسول الله صلى الله عليه وآله وآله ولو  
 من قبل أمهاتهم **شرح** در فضیله مستحل است بشهید لام است و ظاهر اینست که از کاتبان کافی  
 سرگشته باشد باینکه لام اولیاء در نقطه در میان باید و مقصود این که از بسکه حرام  
 مطلق میدانند از محال شیرین که از اجتناب صادر شود و بنا بر فضیله استقامت الکافی مقد

۱۸۴ خواهر بود و عطف و ان بکسر خه و قشید نون مفتوحه ان قبل عطف خبر است و خواهی شد  
 و ما موافق ظاهر **شرح** میگویم **معنی** روایت از زرارة بن اعین از امام محمد باقر علیه السلام ما تنفذ  
 در سابق منکر شد زرارة گفت این زیاده را در حد خود که عاقلان عاقل میشدند و اینرا که جفت  
 خود کنند ما در حد خود را که آن عاقلان باشند و منان و بدین معنی که جفت های رسول الله صلی الله علیه و آله  
 و عمر بن خطاب و آن ایشانند احتجاج است بوجهی دیگر بر عاقلان باینست که اگر آنرا  
 در خرج چند سابقه **باب عفا و ختم اصول** **باب تزویج المرأة بغير طهر** **و قول جلاله**  
**یما اوجده تزویج امها و ابنتها** **شرح** این باب بیان مردیست که جفت خود میکند از اجنبی  
 میگوید آن زن را از آن سیرد پیش از آنکه دخول کند با او یا بعد از دخول جفت خود میکند  
 زانرا دختر آن زن را و اینست حدیث **اول اصل** عن حماد بن دراج عن حماد بن عثمان  
 عن أبي جعفر عليه السلام قال لا بأس بالزنا و لا بأس بالزنا و لا بأس بالزنا و لا بأس بالزنا  
 قبل أن يدخل بها فإنه إن شاء تزوج أمها وإن شاء تزوج ابنتها **شرح** روایت از  
 حماد بن دراج بضم و ال بیقطة و تشدید ال بیقطة بضم و حماد بن عثمان از امام جعفر صریح  
 علیه السلام گفت که ما در زنا و زنا بر این چون شو دخول نکرده باشد زن مراد اینست که چون مرد جفت  
 زنا بعد از آن طلاق داد و او را پیش از آنکه دخول کند با او پس بر شوهر که اگر خواهد جفت خود میکند  
 مادران و او را خواهد جفت خود میکند دختران زنا **دوم اصل** سألت أبا جعفر الحسن  
 عليه السلام عن الرجل يتزوج المرأة متعة المحل له أن يتزوج أمها قال لا **شرح** پرسیدم امام  
 رضا علیه السلام را از مردی که جفت خود میکند زنا بعنوان متعه دخول میکند یا حلال میشود بر او  
 او بعد از آنکه متعه جفت خود کند دختر آن متعه را امام گفت که نه **سوم اصل** عن حماد  
 بن عثمان عن أبي جعفر عليه السلام قال سألت عن رجل تزوج امرأة فظن أنها طاهرة فدخل بها فوجد أنها لا تملك  
 نفسها فقال لا إذا رأى أمها ما يحرمه على غيره فليس له أن يتزوج أمها فقال نعم



از حدیث مسلم از امام محمد باقر امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که  
 خرد کرد زنی را پس نظر کرد و سگب آن زن آیا بعد از طلاق او است و جفت خود میکند  
 شریک با او گفت که چنانچه دیده باشد از آن زن چیزی را که حرام است نگاهداری بر غیر خود  
 از جمله خرمش از آن مرد فرج چنانچه نیست شوهر را اینکه جفت خود کند و خرد آن زن را و است  
 که آن نگاه در حکم خود خواست در این مسئله جای می آید و در شرح در شرح حدیث آمده و این مناسبت  
 ندارد با اینکه در حکم خود نباشد و مسئله دیگر مثل آنکه میگوید در بعضی حدیث با ب هشتاد  
 و یک **جامد اصل** عن مصعب بن حازم قال كنت عند أبي عبد الله عليه السلام فأتاه رجل خا العن  
 رجل تزوج امرأة فأتته فبأن يدخل بها ألتزوج يا أبا عبد الله فقال له أبو عبد الله عليه السلام قد فعله  
 فجعلت يام قريبا **شرح** حازم بما ينقطة و كذا ما ينقطة است ظاهر رجل متا اینست  
 که مردی یکی از اهل البیت علیهم السلام باشد و بر او نفیس باشد لم تزوج و با و بنقطة در باب  
**بیض** روایت از مصعب بن حازم گفت که پرسیدم نزد امام جعفر صادق علیه السلام پس مردی که  
 سید امام را از مردی که جفت خود کرد زنی را پس نظر کرد و سگب آن زن آیا بعد از طلاق او  
 میگوید بعد از آن زن چه کرد امام جعفر صادق علیه السلام که تحقیق کرد از امر او از ائمه اهل البیت  
 ما اهل البيت ندبه ايم با جعفر علی و علی **اصل** فقلت جعلت فداك ما نكح الشيخة ابنة  
 و علی علیهم السلام في هذه في التمهيد افتتاهما این مسعوده انه لا بأس بذلك ثم اتى عليا عليه السلام  
 فقال افتتاهما من مسعوده اعمى علي عليه السلام من أين اخذتها فقال من قبل اخبر و رجل و ربا  
 بنك اللاتي في حوزكم من جناتكم اللاتي دخلن بهن فانه لم نكحنا دخلن بهن فلا  
 جناح عليكم فقال علي عليه السلام ان حبه مستثناة و حبه مرسلة و امرنا بآب فبنا **شرح** و **شرح**  
 ما نكح بقاء افتتاهما یا بنقطة و با بنقطة بسببه متابع عايب معلوم با بینه است و شاید که  
 بعین بنقطة و بجم و زلی یا بنقطة از بابی ضرب و بجم باشد و مقصود از این باشد که سببه

الشیخ

عازم از آن قبیل این فتوی بود که اسم ایشان است و مرد این مسئله با این قضیه مانند است  
 شریعتی که تکرار داشته باشد و این اسم زینت و در بعضی نسخ و التمهید و است بجا می آید  
 و بنا بر آن ظاهر اینست که هغه اسم ایشان بنا شد بلکه بنقضاء و قد شد بدو ابانقضاء و بنا  
 تا اینست اسم مردی باشد که خرد کرد زنی را جفت خود کرده باشد و بنظر از دخول و نفیس خود شد  
 با طلاق گرفته باشد و شمیله را که کرده باشد که جفت او شود و بنظر اولی و فقر سابق  
 می آید و بنقضاء اینست که بنقضاء اینست که بنقضاء اینست که بنقضاء اینست که بنقضاء اینست  
 با این مسعوده است و دخول از عاید و رجله معطوف بر جمل که ناچار است از آن عاید  
 اگر عطف بر او باشد و این عطف بنقضاء شده بر او شایسته این آمد بعد از رسیدن فتوی او  
 بعد علیهم و علیهم علیهم و اول بود و بنظر مستدرضا الدراج علیهم السلام است و بنظر باز  
 با این مسعوده است و میتوان بود که عکس باشد بنا بر اولی و در فقال بر او بیست و یک  
 دوم بر مقتضایست ضمیر الدراج با این مسعوده است ضمیر اخذت الدراج بنقضاء است که مقصود  
 است از افتتاهما و در بنقضاء اینست که علیهم السلام افتتاهما و بنا نام و اخراکم و عاقرکم و خا  
 و بنا الاخ و بنات الاخ و امهاتکم الا ارضعنكم و اخراکم من الرضاة و امهاتکم و بناکم و بناکم  
 الا فی حوزکم من فاکم الا دخلن بهن فان لم تکنوا دخلن بهن فلا جناح علیکم و حللنا اینا  
 الذین من اصحابکم و بان جمیع الاخین اما قد سلف ان الله کان غفورا رحیما مشارا  
 هذه و را و فقر و با بقات و در دم فقر لاحقه است **شرح** یسر کهم که بقات شوم میاها  
 بنکند شیخه اما بید و بنظر این علی علیهم السلام این مسئله در شیخه که فتوی و اولی و علیهم السلام  
 مسعوده اینکشان اینست که نیست بر رویان عمل بعد از آن این مسعوده آمد نزد علی علیهم السلام  
 علی علیهم السلام سوال کرد او را باین روش که گفت او را علی علیهم السلام که ناچار از آن فتوی را پس این مسعوده  
 گفت که از قول الله عز وجل در سوره که حرام کرده شد بر شما دختران زنان شما آنکس که در



شما اندازن ان شاء الله که در اول کرده و بدایان بفرمایید که در اول کرده باشد بان زبان پس  
 نیست صبیح بر شما پس گفت علیکم که بهر که این فقره استنا کرده شده است و این فقره  
 بی عید است که و مردم کرده شد بر شما ما در آن زمان شما **اصل** فقال لا یوحید فی علیکم للرحل  
 اما سمع ما یروی هذا عن علی علیکم فلما تممت نذمت وقلت انی شیء صنعت یقول  
 من قد فعله یحل منکم ثم یریا سا واولا نا ففی علی علیکم فیها فلیقیه بعد ذلك  
 فقلت جعلت فداک مسئله الرجل یما کان الذی قلت یقول کان ذلک منی فاما  
 نقول فیها فقال یا شیء یخبر ان علیا علیکم ففیها وکلی ما نقول فیها **نحو** اما  
 یخبر عن استغرام وخریفی وشار الیه هذا منصرف من حازم است و مقصود باین کلام تعجب  
 اواز علی علیکم است بنا بر اینکه در فیه و کاکت و سخاوت دارد او را بعبثا و معنی زیرک و لا  
 بر این میکند که الله تعالی جویم صفت بر اینکم باشد و این باعث نکات نظم این آیت است  
 زیرا که بنا بر این اظهار این بود که گوید که و بر اینکم من الله دخلتم بین و حال اینانکم تا آخر  
 زیرا که در کتاب بود و بهر بلکه در یک او نیز منصرف است باین اتفاق را که مراد این باشد که  
 ان زمان در عرض اینند که در کتاب باشد و وضع بر اینکم در موضع بنا حقن کاهیت و دقا  
 آن یغیر پس میتواند که الله تعالی جویم مبتدا باشد و خبرش الله دخلتم یقین باشد نظیر آیت  
 بقره ثم انتم هؤلاء یا خیر من ضامنکم باشد و خبر که کنایه باشد از یوسف و خبر و خبر  
 آنها را این استنا بیانی و احوال است ضامنکم و بر اینکم باشد و مراد این باشد که در کنار  
 بود و خبر در حکم دخرا و است در عزم مادرش و دخترش مثل نظر الیه یا بخبر است  
 غیر شوه که مذکور شد در حد سابق و می آید در حد آینده و مناسب است گذشت در حد  
 دوم باب هفتاد و ششم که ما ترک شیا اذا اقبلنا بشیء دوم باعتبار لفظ زیر که در  
 مستثناء در مقابل جمله و مقابل جمله مقیده و ايضا با وجود این محالی

مستثنی فیها بیایست مخفی نماید که در روی از این مسعود نیز در نوع علامت افترا هیت  
 اینکه این مسعود مرضی و از شیوه امامیه است پس فتوی و از روی ظن و تفسیر این بر این  
 مستند است دوم اینکه اگر من قول الله عزوجل تا آخر کلام این مسعود میسود میسود بیایست  
 که این مسعود و اعتراضاتکم را نیز نمی کند یا و بر اینکم را نیز امضا کند و لا کلام او با  
 رکیک میشود و مناسب حال او نیست بلکه شیخ طوسی در استنباط این حد و اول این باب  
 را محال قاطعاً هرگز سؤنا نکرده و ايضا شاذ نکرده و حال آنکه مصنف رحمه الله تعالی در  
 کلام گفته که ما را انما القیروا السن الفاء علیها الی اخرها و الله اعلم نذمت بهینه ما فی  
 منک معایر و بر این علم است مسئله منقبو بقول عزوجل بتقدیر این لفظ الام الرجل یلی عهدنا حیث  
 جلافا کاستنا بیانی است لذلک اسم کاست و عبارت از معنی قول منقبو که ما تقیر الشیء  
 تا آخر قلت میسود حکم است و بتقدیر کاست بقولنا حرف جزو تنوین حرف کان است یا برای  
 انما است جلافا کاست میسود قول است از یقین نایب انظر و نشود بلام اسم مصدر یا خبر  
 لغیر یا شیخ تعرض است خبره بصیغ مضارع یا طبع معلوم یا جی فال است و این کلام بر این لفظ  
 و کاد فی از مشربو است **اول** اخبار بقولی که محال بقول امام است و این تمیز جفا  
 گذشت در کتاب لفظ در اجتهاد العالم که یا یختم است **دوم** بخبر اینکه امام رجوع کند از  
 سابقا کفر و این قبیل ترازا و است زیرا که اختلاف در فتوی مخصوص اهل اجتهاد و ظن است  
**نحو** خبر گفت امام جعفر صادق علیه السلام انما سألنا انما یستثنی بخبر را که روایت میکند  
 این مرد از علی علیه السلام مراد اینست که بر اینکذیب او در این قسم نامعقولی نمیکند پس وقتی که بر خاتم  
 پیشان شدیم از سخن که گفته بودم و با خبره گفتیم که چه کار کردیم میگوید امام که بحقیق کرد آن  
 عمل را امره از ما پس ندیده ایم یا آن علم بر روی و میگویم من که حکم کرده علی علیه السلام در آن مسئله پس  
 بر خودم امام را بعد از آن پس گفتیم که چرا است شوم میگوید مسئله امره را جز این نیست که بر



آنچه گفتیم آنرا بختی بود که در آن مردی و زن مسلمانان مام گفت که ای بزرگوار  
 میسر که علی بن ابی طالب که در آن مسلمانان و هر یک که در آن مسلمانان **باید** منصورین  
 حاتم و بنی نضیر که در آن مسلمانان شده بود از سوال و بعد از آن هر یک که در آن مسلمانان  
 رجال گفته اند که امام جعفر صادق علیه السلام با و گفت که مسئله عیاشیست فلا تکر بعد الیوم ابد  
**بسم الله** سئل ابو عبد الله علیه السلام عن رجل تزوج امرأة فقلت ایما ما معها لا یطعمها  
 غلظة قد نذرت منھا الحرام علی غیرهم یطعمها ایسکله ان یزوجه انما یطعمها الا یطعم له  
 وقد رأی من امرها ما لک **شیخ** پرسیده شد امام جعفر صادق علیه السلام از مردی که جفت خود کرد  
 زنی را و مردی که چند روزی زن بر حال او استعانت نداشت جماع آن زن را سزاوارت  
 تحقیق و دیدن آن زن آنچه را که راست بر غرض بعد از طلاق میداد آن زن را با حق میشد و او را  
 اینکه جفت خود کند دختران زن را بر امام گفت که آیا خوب میشد بر او و در حال آنکه تحقیق  
 دیدن آن زن آنچه را که دیدم را دانست که آن زنیت و بیان این شد و در آن وقت  
**باب خداوند مصلحتی از این طلاق و از آنکه طلاق** این باب است که جفت  
 کردن زنیت که طلاق داده میشد بر غیر طریقت رسول الله صلی الله علیه و آله در این باب  
**اول** عن بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال ایما کم و ذلک ازواج المطلقات علی  
 غیر السنة قال قلت له فیرجل طلق امرأته من هؤلاء ولی بها حاجة قال قلت له بعد  
 ما طلقها و انقضت عدتها عند صاحبها فتقول له طلقته فلا تفرأ قال نعم فقد  
 صار تطلیقه علی ظهره فدعها من حین طلقها تلك التکلیف حتی تنقض عدتها  
 ثم تزوجها فقد صار ذل تطلیقه **ثانی** **شیخ** گفتا که بقای بعضی مضایع و مضایع  
 معلوم مقل الامم با علم و خبر مستور و رجوع بر حال است و مضایع اینجا یعنی امریست که  
 بکلام و الف مدوده و خورده و مراد اینجا بر خورده با اجتماع شاهدین عدلین است

انما

استماع صیغه طلاق موقوف شد سوم این باب است که در آن وقت عدتها عند صاحبها انقضت  
 باینکه طلاق آنرا که رجوعی باشد و آن زن در خانه آن مرد باشد معلوم دیگران نمیشود که او را از حین  
 باز بر طلاق واقع نمیشود و این منبر بر غایت است بفرموده آنچه می آید در حد سوم این باب  
 از آنجا که می آید معلوم میشود که در بای او را از حین انقضت باینکه بعد از بری آمدن  
 زن از خانه و طلاق او است طلاق مسافرت زیرا که مطلع نمیشود بر احوال آن زن پس  
 از حین طلاق و اینست جایزه می آید در کمال طلاق در احادیث باید انشاء الا ان  
 یطلق علی حال که با وجودیست است طلاق بصیغه بخاطر یا ب تقبیل بقدر استقامت  
 خبر مستور در صادر رجوع بمصره قال است تطلیقه بقاء و تجد منقب و خبر صارت الیهم  
 بکلامه بانقضه و سکون ها و در آن نقطه و آن است مدد کار و مراد اینجا اینست که اگر چه در حد  
 و خبر در صیغه طلاق کافی نیست باینکه رجوع مستلزم است بقاء طلاق در حد انشاء میشود پس طلاق  
 اگر چه غیر صحیح است مدد میکند طلاق لاحق و آنرا در حد انشاء میکند و در حد دوم برای  
 خبر مستور در صادر رجوع تطلیقه است تطلیقه منقب و خبر صارت است ثانی بقاء و بقاء  
 بکلمه و تا دونه و بایستی یعنی منفرد است در آن است که معلوم شد که زوج در عده دوم  
 نکرده و زنا که زوج اعتقاد عده دوم ندارد **بسی** روایت از بعضی از آن مام جعفر صادق  
 علیه السلام گفت که در روزی که در آن روزی که شوهر زن را که طلاق داده شد که  
 بر غیر طریقت رسول الله صلی الله علیه و آله را می گفت که گفت که ای امام را که پس از طلاق و از خورده  
 مخالف و امر است بان زن میل خاطر می حکم امام گفت که پس بر خبری از بعد از آنکه طلاق  
 آن زن را و منقضی شده آن زن در آن شوهر بر می گوی آنرا که با طلاق دادی فلا تفرأ را چه  
 گفت که آنرا منقضی شد باینکه بر سر او گذاردن زن را و وقتی که طلاق داد آن زن را و طلاق  
 صحیح تا آنکه منقضی شده آن زن بعد از آن جفت خود کند آن زن را و تحقیق آن طلاق که در حد طلاق



که رجوع از آن در عهده واقع نشد **دوم اصل** قلت لا یجوز ان یتزوج علیکم رجلین موائیکه  
 الکلم وقد اراد ان یتزوج امرأة قد وافتقته ولجبه بعضا منها وقد كان لها  
 زوج ظلمها ثلثا على غير السنة وقد كره ان يقدم على تزويجها حتى يترك تلكه انت  
 ثامره فقال ابو عبد الله عليه السلام هو الفرج والمر الفرج شديد ومنه يكون الرلد ومن  
 غشاه فلا يترجى **ثالث** كتم امام جعفر صادق عليه السلام را که مرگ از غلصا فرموده است  
 سلام و تحقیق اراده که حجت خود کند در حق هر استان شد او را و خوش آمد او را بعضی  
 آن زن و تحقیق بود آن زرا شوهری و طلاق داد آن زن را به طلاق بغیر طریقت رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و تحقیق آنرا در آخر عمر خود که اقدام کند بر تزویج آن زن تا آنکه طلب و  
 کند از تو برایشی که در خانه و هم او را بر کنست امام جعفر صادق علیه السلام که آن فرج است  
 فرج محض است و از آن بسیار فزاید و احتیاط میکنم پس باید که حجت خود نکند آن  
 مراد نیست که ندیری که در رجوع سابق و اینکه است اشکالی دارد و ما را و آنرا را نیست  
 در زمان قدس جبرائیل معنای فات ندارد و با حدیث سابق و جدا آئینه **سوم اصل** عن ابی  
 عبد الله علیه السلام فی رجل طلق امراته ثلثا فارد رجل ان یتزوجها کیف یفتح  
 قال یفتحها حتى یخبر و یظهر ثم یأتی به و معه رجلا من شاهدين فیقول اطلقت فلانا  
 فادخله ثم ترکها لک الله اشهر ثم حکمها الى غیرها **شرح** فی رجل بقدر السوال عن رجل  
 است بر کیف یفتح معنی آن سوال مقدم است تخیر بصیغه مضارع غایب معلوم بآیه  
 است نظر انرا بر حرکت و این برای عدم صحت طلاق در هر مواقفاست و مخالفان  
 آنرا صحیح میدانند ثلثا اشهر منی بقالی است زیرا که کاهی عدت طلاق منقضی میشود در کمتر از  
 ماه و کاهی زیاده از سه ماه میباشد چنانچه می آید در کتاب طلاق در رجوع اولیا است  
 المستبرک که باب می و سوم است **تحریر** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در

از نزد انجالتا که طلاق داد و خود را طلاق در یک مجلس بگوید که مرگ از شفا امامیه حجت  
 کند آن زن را که در دوم چنان میکند امام گفت که باید که از آن زن تا آنکه حاضر شود و باید که شرف  
 محکم از طلاق دهند بر جای که با او است و در کشا شدن باشند پس بگوید که آیا طلاق دادی  
 پس چون گوید که آری بگوید که آن زن را در سه ماه بعد از آن خنثی می کند آن زن را سحر خود **اصل**  
 عن ابی عبد الله علیه السلام قال ایماک والمطقات ثلثا فی مجلس یفتح و اکت الازواج **شرح** روا  
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که در روز اریا نیکو که خود را از زانی که طلاق داده شد  
 سه طلاق در یک مجلس بگوید برستی که ایشان شهران دارند و این ظاهر است از شرح بخند  
**باب پنجم اصل اول المرأة تزوج علیها او خالها** **شرح** این باب بیان است  
 که خصمه کرده میشود بر غیر او یا خال او و در این باب بعد نیست **اول اصل** عن ابی جعفر علیه السلام  
 قال لا تزوج ابنته الا مع ولائتها الاخت علی العدة ولا علی الخالة الا باذن العدة و تزوج العدة  
 و الخالة علی ابنته الا مع ولائتها الاخت بغیر اذنها **شرح** و روایت از امام علیه السلام گفت  
 که حجت کرده میشود دختر برادر زن و دختر خواهر زن بر غیره بر خال و بر خال بر غیره  
 و حجت کرده میشود بر خال بر غیره بر خال برادر و دختر خواهر برادر و دختر خواهر برادر  
 ابی جعفر علیه السلام قال لا تزوج المرأة علی غیرها ولا خالها الا باذن العدة و الخالة **شرح** لا شک بصیغه  
 مضارع غایب بر این باب ضرب و منه است باقی ظاهر است از شرح بخند سابق **باب پنجم و بیستم**  
**اصل اول علی المطلق ان یتزوج** **شرح** بعد بدال بیفقه بصیغه مضارع  
 غایب معلوم باب نفر یا باب تعقیب است **تحریر** این باب بیان حلال کردن زن طلاق داده  
 شده است برای هم شوهرش و بیان این بر طریق میکند طلاق سابق را در این باب شرح  
**اول** عن محمد بن مسلم عن رجل عن ابي عبد الله علیه السلام قال سألته عن رجل طلق امراته ثلثا  
 ثم طبع فیها رجل اخر هل یحل له الاول قال لا **شرح** روایت از محمد بن مسلم از امام

ابنه



محمد باقر امام جعفر علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که طلاق داد زن خود را سه بار بعد از آن  
 منع کرد و در آن زن مردی دیگر آید آن زن حلال میشود بر او شوهر اول امام گفت که **دوم اصل** سالت  
 ابا عبد الله علیه السلام عن رجل طلق امرأته طلاقاً لا يحل له حتى تنكح زوجاً غيره وتزوجها رجلاً ثم  
 لم يزل أن ينكحها قال لا حتى تدخل في مثل ما خرجت منه **شرح** لا تحل بعينه ومضارع غا  
 معلوم با ضرب است و غیر مترجم بام از است لام در بولی است و ضمیر راجع بطلاق  
 است و ظرف متعلق به بنفی است و میتواند بود که لام اصل لا محال باشد و ضمیر راجع جل  
 باشد و عاید طلاق مقدر باشد بتفویض و یا بتدبیر بعد از آنکه در جایزه اشارت است بآن  
 سو فیه و مثل ما خرجت من اشارت بتفصیل است باینکه مراد بعینه زوجیت که مثل  
 زوج اول باشد در اینکه نکاح او دائمی است بر منافات ندارد با اینکه استعمال او در متح  
 بها بعنوان حقیقت باشد و آیت شو معاج و سو قوم سو الاصلی از وجوب او مملکت آنها  
 اگر چه در دفعه بعد و دوم نیز محتملست چنانکه در بابیه ان بنی الاما که باب نود و نهم  
 است **بج** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که طلاق داد زن خود و اطلاق که آن زن  
 حلال میشود باین طلاق تا آنکه نکاح کند شوهر دیگر آن شوهر را محقق خود کرد آن زن را  
 مرد بعنوان منع یا حلال میشود بر او اطلاق نکاح کند آن زن را امام گفت که حلال  
 میشود تا آنکه آن زن داخل شود در مثل آنچه بر او امدان **سوم اصل** سالت ابا عبد الله علیه السلام  
 عن رجل طلق امرأته طلاقاً لا يحل له حتى تنكح زوجاً غيره وتزوجها عبداً ثم طلقها حلاً بعد  
 الطلاق قال نعم يقول الله عز وجل في كتابه حتى تنكح زوجاً غيره وادون خود را طلاق که حلال  
 میشود باین طلاق تا آنکه نکاح کند شوهری غیر او و این جفت خود کرد آن زن را علانی بعد از آن  
 طلاق داد او را باینکه طلاق اول امام گفت که اگر بگوید خدا عز وجل در کتابش خود  
 بقره که تا آنکه نکاح کند شوهری غیر او و امام گفت که غلام از جمله شوهرانست **چهارم اصل** عن ابی

۱۸۵  
 حاتم عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالت عن الرجل يطلق امرأته الطلاق الذي لا يحل له حتى  
 تنكح زوجاً غيره ثم تزوج رجلاً ولا يدخل بها قال لا حتى يذوق عسلها **شرح** تزوج  
 بعینه مضارع غا معلوم با ی فعیل است بخود یکبار و ذوق بذال با نطقه و قاف بعینه  
 غا معلوم با ی غمر است عسل بضم عین بنقطه و قح بین بنقطه و غیره است و عبارت از آن  
 جماع و احتراز است از آنچه در حکم دخول است و زیاده مضارع مذکر بر مجرای گذشت و در حق خود  
 باید اعتقاد داشت که باید از هر یک از این دو امر تا آخر است **بج** روایت از ابو حاتم از امام جعفر  
 صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که طلاق میدهد زن خود را طلاق که حلال میشود باین  
 تا آنکه نکاح کند شوهری غیر او بعد از آن زن جفت خود میکند مردی را و آن مرد داخل نمیکند  
 بآن زن امام گفت که حلال میشود بر او شوهر اول تا آنکه شوهر دوم چشیده عسل آن زن را  
**نهم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالت عن رجل طلق امرأته طلاقاً لا يحل له حتى تنكح  
 حتى تستعد لها ثم تزوجها رجلاً ثم أن الرجل مات أو طلقها فزوجها الا قال لا  
 عندنا على طلقين تأمین **شرح** روایت از جعفر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم  
 امام را از مردی که طلاق داد زن خود را بطلاق بعد از آن و گذاشت تا آنکه آن زن آخر کرده خود را  
 بعد از آن جفت خود کرد آن زن را شوهری غیر او بعد از آن بدینکه مردم مرد با طلاق داد آن زن را  
 پس باز آن جفت کرد او را مرد اول امام گفت که آن زن نزد او بود و طلاق کاملست مراد اینست که  
 اگر بعد از آن او را و طلاق دهد بر او حرام میشود تا وقتی که شوهری دیگر نکند پس آن طلاق  
 محسوب میشود با وجهی که بعد از آن نکاح کرده شوهری دیگر را **اشتم اصل** عن ابن مهزيار  
 كتب عبد الله بن محمد بن أبي الحسن عليه السلام روى بعض اصحابنا عن ابی عبد الله علیه السلام  
 الرجل يطلق امرأته على الفلأب و لم يذوق عسلها بعد منزوج زوجها غيره فيموت  
 عنها أو يلقها فترجع إلى زوجها أو لا فها تكون عبداً على طلقين و واحد















زنت بخانی ظاهر شد شرح جدهم این باب را وی گفت که بر سیدم امام را از آنکه  
طلاق میگوید آن رجوع میکند خواه در عده و خواه بعقدی تا نه بعد از آن طلاق  
میگوید آن رجوع میکند بعد از آن طلاق میگوید امام گفت که آن زن حلال میشود برای او تا  
آنکه نکاح کند شوهر غیر او را و اگر کسی جفت خود میکند آن زن را مرد دیگر پس طلاق میدهد و اگر بگوید  
میگوید آن بر سر کرده شوهر او را و اگر بگوید طلاق میدهد و اگر بگوید بر طریقه صحیح پس آن زن نکاح میکند  
شوهری غیر او را و اگر طلاق میدهد او را بعد از آن داده میشود شوهر او را و اگر بگوید طلاق میدهد او را پس  
بر طریقه صحیح بعد از آن زن نکاح میکند شوهر را بر آن زن نیست که حلال میشود برای آن  
شوهر هر که **در سیدم** گفت لا یبرأهم علیهم بلفظ عن ایمنه ان الرجل اذا تزوج المرأة فی  
عدها لم یحل له ابدا فقال هذا اذا كان عالما فاذا كان جاهلا فادعها فادعها واعدت ثم  
یبرأها بکما جحدت **در سیدم** گفت امام موسی کاظم علیه السلام را که سید ما از بدو است اینکه مرد چون  
جفت خود کند در عده آن زن از شوهری دیگر و دخول با او کند حلال میشود برای او هرگز  
پس امام گفت که این وقتی است که باشد تا نبوده و هرگز پس اگر باشد تا نباشد و آن بیکی از آن دو جدا  
میشود از آن زن و آن زن عده میدارد بعد از آن جفت خود میکند آن زن را بعقدی تا نه یا **در سیدم**  
عن ایمنه عن محمد بن قنبر عن الرجل اذا تزوج المرأة وعلیم ان لها زوجا فیرقی بینهما ولم یحل له ابدا  
**در سیدم** روایت است از محمد بن ابی ابراهیم مستدر روایت را تا امامی که روایت از او است اینکه مرد  
جفت خود کند زن را بر حاکمی داد که آن زن را شوهریت تفریق کرده میشود میان آن دو  
و آن زن حلال میشود برای او هرگز **در سیدم** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا خلب  
الرجل المرأة فدخل بها قبل ان یتبع بیعتی فیرقی بینهما ولم یحل له ابدا **در سیدم**  
روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون خواستگاری کند مرد زن را پس دخول  
با آن زن پیش از آنکه آن زن سه بند سالی تفریق کرده میشود میان آن دو و حلال

برای او هر که **در سیدم** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا طلق الرجل المرأة فزوجت رجلا  
ثم طلقها فزوجها الاول ثم طلقها فزوجت رجلا ثم طلقها فزوجها الاول ثم طلقها  
لم یحل له ابدا **در سیدم** معنی این موافق جدهم این باب است یا **در سیدم** **در سیدم**  
باب الله ان رجلا یطلق امرأته ویرجع قبل ان یتبع بیعتی حرم **در سیدم**  
**در سیدم** **در سیدم** **در سیدم** عده بیعت صحیح سلوک قاضی است این  
بیان است که نزد او چهار زن بر طلاق رجوع میکند یکی را و جفت خود میکند نزد دیگرانش  
آن مرد عده آن زن را جفت خود میکند نزد دیگران و این باب پنج حد **در سیدم**  
عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا جمیع الرجل اربعاً فطلق اجداهن فلا یرفع الحائض  
حتى تنقضي عده المرأة ای طلق وقال لا یجوز الرجل ماؤه فی حیضه لا یجوز یجمعون  
بینهن بینهن مضاعف غایب حلو یا یا فقال برای تعویض است مثل باع البعیر الجماع  
اما ده اجتماع کرده متفرق مثل این که بعضی مرد در جماع متفرق بیرون می آید و در عده آن  
زن جمع میشود و این اشارت باینکه مطلق رجوع کرده است برای دخول چند اند و عده  
است و باینکه کثیره و متوکل حکم ندارد زیرا که مقصود از ایشان فرزند یا بشد غایب  
**در سیدم** روایت است از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون جمعی کند مرد چهار زن را پس طلاق  
رجوع دهد یکی از آنها را پس جفت خود میکند زن پنجم را تا آنکه آخر شود عده زنی که طلاق  
داد و امام گفت که در عده فراموش کند مرد اجتناب از دخول در پنج زن دائمی **در سیدم**  
سألت ابی عبد الله علیه السلام عن الرجل یكون له أربع نسوة ویطلق اجدیهن یتزوج  
مکانا اخرى قال لا یجوز حتى تنقضي عدها **در سیدم** این ظاهر است از شرح سابق **در سیدم**  
سمعت ابی جعفر علیه السلام یقول فی رجل کان له أربع نسوة فطلق واحدة ثم نکح اخرى  
قبل ان تنقضي عدها قال فلیفترقها باهلها حتى تنقضي المدة لاجلها ویتفرق



الآخرى عنة فها صدقها ان كان دخل بها وان لم يكن دخل بها فله ماله ولا عنة  
عليها ثم ان شاء اهلها بعد انقضاء العنة زوجة كان شاولا لم يزوجها **شرح**  
شديد از امام محمد باقر عليه السلام ميگفت در مرکه که بود در عرف او چهار زن داشت پس ملا  
رجی داد یکی را بعد از آن نکاح کرد و دیگری را بشیر از آنکه با جرس اندازن مطلقه را  
امام گفت که چه باید کرد و رساند آن زن تا که با آن زن تا آنکه با جرس اندازد مطلقه  
مطلقه خود را و در این صورت آن زن تا که از سر دیگر عنة دیگر را و آن زن تا که است  
اگر باشد که دخول کرده باشد بآن زن تا که با آن زن تا که با آن زن تا که با آن زن  
تا که پس برای آنکه دست مال او وینست عده بر آن زن تا که بعد از آن در هر دو شق  
اگر خواهند تا آن زن بعد از آنکه عنة جفت میکنند زن را با او اگر خواهند جفت  
نکنند با او **باب چهارم** **اصل** سالت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل كان ثلث خوة فزوج  
عليه امرأتين في عنة ودخل على واحدة منهما ثم مات قال ان كان دخل بالمرأة  
التي قبلها غيرها وذكرها عند عدة النكاح فان نكحها جاز ونكحها الميراث عليها  
العنة وان كان دخل بالمرأة التي سميت وذكرها بعد ذلك المرأة الاولى فان نكحها  
باطل ولا ميراث لها وعليها العنة **شرح** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از  
مرکه که بود او را من زن بیعت خود کرده بر مرغان و دوزخ را و یک صیغه دخول کرد بر یکی  
از آن دوزخ بعد از آن مرد امام گفت که اگر باشد که دخول کرده باشد بر یکی که ابتدا کرد  
بنام او و یا دوزخ صیغه نکاح پس بدستی که نکاح آن زن صحیح است و بر آن زن عنة حق  
میراث بر آن زن عنة وفات را اگر باشد که دخول کرده باشد بر یکی که نام برده شد  
و یا د کرده شد بعد از آن یا د زن سابق بدستی که نکاح آن زن باطل است و عنة  
میراث برای آن زن بر آن زن عنة دخول که ما ننده طلاق این دو شق

در صورتی که تریبی در اسم آن دوزخ و یا د آن دوزخ باشد مثل اینکه گوید که تریبی است  
و خدیجه یا گوید که تریبی است و تریبی است و تریبی است و تریبی است و تریبی است  
هاتین یا گوید که تریبی است و تریبی است و تریبی است و تریبی است و تریبی است  
آینده در خرابی از آن دوزخ ملزم او باشد پس در حکم شق اول داخل باشد و الله اعلم **باب**  
**عن ابی عبد الله عليه السلام** فی رجل تزوج خسا فی عنة قال یسئل ابنته شاء ونکح الا  
**شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در مرکه که جفت خود کرد و نیز از او پرسید امام گفت  
غالی میکند راه هر کدام آن نیز را که خواسته باشد و یا میدارد و یا بعد از آنکه ظاهر شد  
است که این در صورتی باشد که تریبی در نام و یا د آن نیز زن بنا شد پس اگر تریبی باشد  
باطل باشد **باب عنة و چهارم** **اصل** یسئل ابنته فی عنة و لا ما  
عظمت بر الجعیرة که اگر عنة باشد بر الجعیرة و یا دیم و دوزخ و نیز در هر دو شق  
عنوان این باب میشود **شرح** این باب بیان جمع میآورد و خواهر است از بعد از آن و یا تریبی  
آن است در این باب چهارده حدیث **اول** **اصل** عن ابی جعفر علیه السلام قال قال فی ابی  
المؤمنین علیه السلام فی خاتین تلح احداهما یجوز ثم خلفها فی جلی ثم خلب اخبرنا محمد بن  
قیس ان یسئل اخوها المطلقه ولدها فامر ان یفارق الأخيرة حتى یفارق اخوها المطلقه  
ولدها ثم یخلفها و یفقد بها صدق تریبی **شرح** قادر فامر برای بیان تنفی است هر یک از  
تخطیان صدق با صوبت و مرفوع میشود بود **شرح** روایت از امام محمد باقر علیه السلام  
که حکم را امیر المؤمنین علیه السلام در دو خواهر که نکاح کرد یکی از آن دو را مرکه بعد از آن طلاق  
داد او را و او آستان بود بعد از آن خواستگار کرد و خواهرش را بر جمع کرد آن دو خواهر را  
پیش از آنکه از دو خواهرش که مطلقه است فرزندش را بیاورد و او را که جدا شود  
از خواهر دوم تا آنکه از دو خواهرش که مطلقه است فرزندش را بعد از آن خواستگار کرد



که جدا شود از خواهر دوم تا آنکه در این خواهر ششم مطلق است و فرزندش را بعد از آن خواستگار  
کند خواهر دوم را و بعد از خواهر دوم را و بعد از اینها بگوید که خواهر را و بگوید **اصول** قلت  
لجعفر علیه السلام جعلت لک امرأة ثم اتى انسا منک اختها وهو لا یعلم قال عیسا انی  
شاء فی سبیل الاخری **شرح** گفت امام محمد باقر علیه السلام که مرد نکاح کرد زنی را بعد از آن  
آمد بر منی دیگر و نکاح کرد خواهر او را و از وی بپایانست امام گفت که نگاه میدارد کدام  
را که فرستاده باشد و بهای میکند و دیگر را مرد نیست که یا اولیطلاق میدیادوم را رفع میکند  
**سوم اصل** عن احمد بن محمد بن ابراهیم قال فی رجل تزوج اخیة فی عقد و ولدت له  
مولا یزید بن محمد بن ابراهیم الاخری قال فی رجل کانت له جلیة فوطا  
ثم اشترى امها و ابنتها قال لا یحل له **شرح** روایت از امام محمد باقر امام جعفر  
علیهما السلام که اولگت در مرد که حجت خرد کرد و خواهر را در یکسوی گفت که آن مرد و خواهر است  
نگاه میدارد کدام را که خواسته باشد و بهای میکند و دیگر را امام گفت در مرد که بگوید اولیة  
بر جماع کرد اول بعد از آن خرید و درش را و دخترش را گفت که آن مادر و دختر حلال نیست  
برای او یا یعنی که جماع هیچکدام از آن دو را حلال نیست **چهارم اصل** سالت ابا جعفر  
علیه السلام عن رجل تزوج بال عراق امرأة ثم تزوج الخ الشام فترجى امرأة اخرى  
فاذا بها اخت امرأته التي بالعراق قال یفرق بینة و بین التي تزوجها بالشام ولا  
یقرب المرأة حتى تنفق علیها الشامیة **شرح** پرسیدم امام محمد باقر را از مرد که حجت خرد  
کرد و عراق زنی را بعد از آن بیرون رفت و شکو شام بر حجت خرد کرد زنی دیگر را پس  
تاگاه او خواهر زن او است که در مراقت امام گفت که تقریر کرده میشود میان او و آن  
زنی که حجت خرد کرد او را در شام و جماع میکند زن عراقی را تا آنکه آخر شود عده نشاء  
اگر در خواب کرده باشد **اصل** قلت فان تزوج امرأة تزوج امها وهو لا یعلم

انها امها قال قد وضع الله عنها عند جملة یذکر لکم قال اذ اتمها انما قال یفرقها ولا  
یقربها لانه حتى تنفق عده الام منه فاذا انقضت عده الام حل له نکاح امه قلت  
فان جات الام بولد قال هو ولد یلکون ابنة لها امرأته **شرح** ظرف در بدستعلق  
بیمانه است و بفرموده و جازا جامع مرفوع و مجزوم میتواند بود **شرح** گفت که پس اگر حجت  
کند زنی را بعد از آن حجت خرد کند مادر زنی را حلالی که او نمیداند که او مادر زن است امام  
که تحقیق گذاشته و مورد کرده است او را و حلالی و آن بعد از آن امام گفت که حجت خواند  
که او مادر زن است پس باید که جماع نکند مادر زنی را و جماع میکند آن دختر را تا آنکه آخر شود عده  
مادر از او و پس از آن آخر شود عده حلالی شود بلکه و جماع آن دختر گفت که پس اگر مادر زن  
را حاکم میشود و امام گفت که آن فرزند او است میباید و برادرش **پنجم اصل** قرأت  
فی کتاب رجل یزید بن الحارث بن العاص علیه السلام جعلت فداک الرجل یزوجه المرأة متعة الى الجلیة  
فینفق علیها لاجل نفسها حل له ان ینکح اختها من قبل ان تنفق علیها قلت لا یحل له ان  
یزوجهما حتى تنفق علیها **شرح** خواندم در مکتوب مرد سوگامام رضا علیه السلام که فریاد است  
مرد حجت خرد میکند زن را بعنوان متو یا آخر مدتی معین پس آخر میشود آن مدتیان دوا یا  
جایز است او را اینک نکاح کند خواهر آن زن را پیش از آنکه آخر شود عده آن زن پس امام نوشت  
که حلال نیست برای او اینک حجت خرد کند خواهرش را تا آنکه آخر شود عده او **ششم اصل**  
عن ابی الصباح النعمانی عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالت عن رجل اختلعت منه امرأته  
اعلم انه یطلب اختها قبل ان تنفق علیها فقال اذا برأت عفتها لم یکن له رجعة  
فقد حل له ان یطلبها **شرح** اختتام بجاء بانقض و عین بنیقله بمینو ما فی غیر معلوم  
با و افعال اختلاله گفته شده است پس اینجا حیا رست از طلاق گرفتن و در عرض هر یک  
روایت از ابوالصباح کنایه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مرد







كَانَتْ لَهَا جَارِيَةٌ فَفَعَقَتْ فَتَرَقَّجَتْ فَوَلَدَتْ أَبْصَحَ لَهَا الْأَقْلَابُ يَرْقُجُ ابْنَهَا  
فَالْحَرْمُ حَرَامٌ وَبِهَا بَنُو الْمَلِكِ فِي هَذَا سَوَاءٌ ثُمَّ قَرَأَ آيَةَ الْآيَةِ وَبَيَّنَّا لَكُمْ  
الَّتِي فِي جُورِكُمْ مِنْ جُنَابِكُمْ **شرح** عتقت بهينه ماضی نماید معلوم باب ضرب است قرائت  
این آیت در این مقام برای اینست که شرط در تحريم آن دختر اینست که در زمان  
باشد ببلالت نتم آیت جاری می باشد شرح حدیث چهارم باب هفتاد و هشتم که با جبر  
بترجیح المرأة تا آخر است پس اگر عفو مالک باشد آن دختر حرام میشود **بیان** برسدیم اما هم  
صادق علیه السلام را از ترک کرده او را نیز می بردند شد بر شوهر کرده پس باید یا خوب میشود برای  
مالک سابق او را بیک جفت خود کند دختر آن نیز را امام گفت که آن دختر بر او حرامست و او هم  
دختر است وزن آزاد و نیز در این حکم برابرند بعد از آن امام فرمود این آیت را از سوره نسا  
که حرام کرده شد بر شما دختران زمان شما آنانی که در کنار شما بنده و بنده زن شما **بیان**  
**اصل** سَأَلْنَا أَوْلَادَكُمْ عَنْ أَرْبَعِ نَوَاحٍ لَهَا آيَةُ فَهِيَ آيَةُ فَتُحَرِّمُ عَلَيْهَا أَنْ يَبْتَاعَ لَهَا أَنْ  
يَبْتَاعَ عَلَيْهَا فَتَقَالَ أَيْتُهَا الرَّجُلُ الصَّاحِبُ آيَةُ **شرح** بیعت از با بخرید و منع است از بیعت  
قبل استعانت **بیان** برسدیم امام رضا علیه السلام را از ترک کرده می باشد او را نیز و آن نیز را دختر  
در جماعت میکنند آن نیز را یا خوب میشود برای او اینک جماعت کند دختر خود را بر امام گفت که این جماعت  
میکند مرد صالح دختر در امر است که جاز نیست **و اینهمه اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ  
الْحَمْدُ لَوْلَا لَهَا جَارِيَةٌ فَفَعَقَتْ فَتَرَقَّجَتْ فَوَلَدَتْ أَبْصَحَ لَهَا الْأَقْلَابُ يَرْقُجُ ابْنَهَا  
وَبِهَا بَنُو الْمَلِكِ فِي هَذَا سَوَاءٌ ثُمَّ قَرَأَ آيَةَ الْآيَةِ وَبَيَّنَّا لَكُمْ  
**اصل** عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَوْلَا لَهَا جَارِيَةٌ فَفَعَقَتْ فَتَرَقَّجَتْ فَوَلَدَتْ أَبْصَحَ لَهَا الْأَقْلَابُ يَرْقُجُ ابْنَهَا  
مَلَائِكَةٌ فَاشْتَرَاهَا بِعَلٍّ لَهَا أَنْ يَبْتَاعَ لَهَا أَنْ يَبْتَاعَ عَلَيْهَا فَتَقَالَ أَيْتُهَا الرَّجُلُ الصَّاحِبُ آيَةُ **شرح** و اینها بیعت  
اجدینها مقرر و بقی از آن آیه است که آن بیعتها قال لا شیخ معلیت از آن آیه

امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امام را که مرد طلاق داد و زنش را بچند بار زنا و با بیعتی کرده او  
بگوید آن زن را زناست و دختر نیز بچند بار زنا و با بیعتی کرده او را اینک جماعت کند دختر را امام گفت  
که نه و برسدیم از آن که می باشد نزد او نیز و دخترش بر جماعت میکند کی از آن دورا پس میرود و باقی  
می ماند دیگری که جماعت نکند آیا بخیر میشود اینک جماعت کند و امام گفت که **در چهارم اصل** **شرح**  
عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَوْلَا لَهَا جَارِيَةٌ فَفَعَقَتْ فَتَرَقَّجَتْ فَوَلَدَتْ أَبْصَحَ لَهَا الْأَقْلَابُ يَرْقُجُ ابْنَهَا  
وَبِهَا بَنُو الْمَلِكِ فِي هَذَا سَوَاءٌ ثُمَّ قَرَأَ آيَةَ الْآيَةِ وَبَيَّنَّا لَكُمْ  
قَالَ إِذَا وَجَّهْتَ الْأَخْرَى بِهَا لَمْ تَحْرُمْ عَلَيْهَا الْأَوَّلَى وَأَنْ وَجَّهْتَ الْأَخْرَى وَهِيَ عِلْمُ أَنَّهَا حُرْمٌ عَلَيْهِ  
حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهَا جَمْعًا **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امام را  
که اگر بخورد و در او را بر جماعت میکند کی از آن دورا بعد از آن جماعت میکند و دیگر بر اینا دانی امام  
که اگر جماعت کند و دیگر بر اینا دانی حرام میشود و او را و او را جماعت کند و دیگر بر اینا دانی که او را نیز را که او  
حرامست بر او حرام میشود بر او بیعتی مراد اینست که چنانکه در روز زنا است یا متصدق با و شده او  
بترجمه آن بقرینه آنرا گذشت و بعد از آن این باب **باب هفتاد و بیست و یکم آیه قوله الله عز وجل**  
**ولكن لا قواعد و من مثل الآية شرح** الایه مشهور است بفعل محذوف بعد بر مرقف یا  
بتقدیر تقدیر در سوره بقره چنین است ولا جناح علیکم فیما عظم بین خطبة الله او انتم فی انفسکم  
علم انکم تشکر و تفتون و لكن لا قواعد و من مثل الا ان تقولوا قول لا تعرفوا عقدة الفاح  
حتى یصل الکتاب اجماع و اعلم ان الله عفو عما یصلح علیها کفر الایه فی الکفر و انما ان غیرهم  
قول لا تعرفوا سالیح و یتیان با جزیست که انما و انفس عیارت با شد از اینک انما را کند  
نزد خاندان خویش که خواست که خواست که در فلان روزی که نزد خاندان زن انما را کند و علم الله  
بر اینک فاح جناح است حراد اینست که تکلیف بر کرده که آن زن یا با جزیست بمرح و تکلیف  
ما را طاق و در صورتی که ظاهر در سکران زن **بیان** این باب است در بیان قول الله عز وجل  
بقوله و لكن لا قواعد و من مثل الآية **و اینهمه اصل**











دیگر شیوه امام گفت که نگاه میدارد اول و آخر است مراد اینست که احتیاج بجدید نکاح نیست  
**دوم اصل** عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله عليه السلام قال اذا اسلمت امرأة زنتها  
 على غير الاسلام فزوجها **شرح** روایت از عبد بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام اما  
 گفت که چون مسلمان شود زوجه و شوهرش بر غیر اسلام باقی باشد تفريق کرده میشود میان آن دو آنچه  
 که در پیش آن زن میباشد پس متافانند و با حدیث هتم این **اصل** و سالت عن رجل  
 هاجر وترك امراته فالتحق بها ثم طقت بعد ذلك ايسرها بالفتح الاول وتسقط عنه  
 عتقها قال لا يملكها وهي امراته **شرح** این ظاهرست از **شرح** حد سابق **سوم اصل**  
 سالت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل عرجي او مشرك من غير اهل الكتاب كان تحت امره امرأة  
 فاسلم او اسلمت قال لا ينكحها الا بعد ان تهاجرا فان هواسلم او اسلمت قبل ان تنفخ  
 عتقها فها على ما جازها الاول وان هوم لم يملك حتى تنفخ العتق فقد بان منه **شرح** که  
 در کتاب و از آنکه در شرح جدید حارم با بطلان اهل الحرب که با بطلان و شتم است و در کتاب الهاد  
 شرح جدا و لایحاجت به حدیث معتبر علی بن عبد الله علیه السلام که با بطلان هتم است اینک مجموع دو  
 یکی اهل کتاب است مثل یهودی و دیگری اهل کتاب نیست **بیان** بر رسیدم امام جعفر صادق علیه السلام  
 از مرده که اگر شرک کنی یا غیر اهل کتاب است بود در وقت وفات و غیر مسلم مسلمان شد یا مسلمان  
 امام گفت که اشفاق میکند میشود با آن اسلام آخر مسلمان زن که مانند عتق ملاقات پس  
 او مسلمان شد یا نه زن مسلمان شد پیش از آنکه با آخر رسیده زن بگویند و در نکاح او باشند  
 و اگر مسلمان شد با وجود اسلام زن تا آنکه با آخر رسیده پس تحقیق آن جدا شدن از شوهر  
 که اگر زن مسلمان شود و بعد از آنکه او مرد مسلمان شود احتیاج بجدید نکاح میشود بخلاف  
 جناحی گذشت در حدیث سابق **چهارم اصل** عن ابي الحسن عليه السلام في طلاق في تركه نظر  
 فاسلمت قبل ان يدخلها قال قد انقضت عتقها منه ولا مهر لها ولا عدة عليها

**منه** **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که جفت خود زنی را پس مسلمان شد  
 از آنکه مرد و دخل کند با او امام گفت که تحقیق بریده شد نکاح آن زن از او نیست مگر آن زن  
 بر او نیست عده بر آن زن از او **خمس اصل** عن طلحة بن زيد عن ابي عبد الله عليه السلام قال  
 نكح من رجلين من اهل الذمة او من اهل الحرب تزوج كل واحد منهما امرأة او امرأه  
 حراً وحرّاً زرعاً اسماً فقال الفاح جاز رجلان لا يجزى من قبل الحرة ولا من قبل  
 الحرة فزفان اسماً قبل ان يدفع اليها الحرة والى زرعاً فقال اذا اسلم حراً عليه  
 يدفع اليها ثمنه من ذلك ولكن يعطها صداقاً **شرح** از مردن اهل الحرب برای اشعار سزا  
 از صورت است و لا بد از هر دو زن باشند دوم اینکه هر دو حری باشند سیم اینکه یکی زن باشد  
 و دیگری حری و مقصود اصلی سوال از صورت سیم است صیغه اسما راجع به زوج است  
 هر صیغه که باشد **بیان** روایت از طلح بن زید از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بر رسیدم امام  
 مرده از مرد و یکی از اهل ذمه از اهل حرب که جفت خود کرده کلام آن دو زن را و مرد را و  
 آن زن را شراب خرکها بعد از آن هر دو زن مسلمان شدند پس امام گفت که آن نکاح گذشت  
 حلالست حرام نمیشود از جنابت فرای نه از جنابت خرکها گفت که پس اگر مرد و زن مسلمان  
 پیش از آنکه مرد دهد سوا آن زن شراب و خرکها را بگوید میشود بر امام گفت که چون مسلمان  
 شوند مرد میشود بر مرد اینکه دهد سوا آن زن را و از آنرا ولیک میگردد زن را هر که موافق آنها  
 باشد در وقت **خمس اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام قال قال امير المؤمنين عليه السلام في عتق  
 اسلمت قبل ان يدخلها زوجاً فقال امير المؤمنين عليه السلام لزوجها اسلم قال في زوجه  
 ان يملك فقتلها على نفسها العتاق فقال لم يرد ما الاسلام الا عتق **شرح** فقالت  
 بر اسلمت فقتلها عتاق است بر فقال و قال عتقت بر قال دوم که مفعولش عتق و مراد  
 اینست که منی دیگر گفت و این معنی را نیز گفت متافان نیست میان این حد و چهارم از این



و منتهی از بود که بطریق ارباب  
تجربین است

[illegible]























حالا انصفت بر این فعل یعنی بر ما است و برای بعضی است و اگر این ولد برای  
از این وقت است که زید را بچه و شکم است و هنوز متولد نشده و بدینت حقیقه  
و بنویسد این می آید و زید و زوجه با جود در رضاع ضمیمه می آید است بر ولد امره  
اخری امام بن عقیل بر امام علی اولاد است **در** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام  
را که اگر کسی که با جعفر امام بن شیر خوار بر ولد شیر خوار شود و شکم است امام  
گفت که آن شیر نیست که شیر را در زن توان جای شیر بود و شیر زن را بدهد از نو فرزندانی دیگر  
لا این شیر اصل است بر فرزندان دیگر و خواه از آن باشند و خواه نه و خواه فرزندان  
شیر نباشند و خواه فرزندان رضاعی نباشند برین دستور **در** سماعه  
قال سألته عن رجل كان له امرأة فولدت له ولدا فأنفقت له  
المرأة فولدت له ولدا فأنفقت له المرأة فولدت له ولدا فأنفقت له  
قال لا لأنها أرضعت بلبن التي **در** عرض فرمود بنیفته و سکن راه بنیفته  
و ضلوا بافته است بیا رفت از سبک ای کجا بنیافته بنیفته و سکن راه و بنیفته  
و بر این و بیا با بنیفته عبا رفت از آن شوهر و این از قبل تفرق است نیز از گذشت و در  
جایم بایست گفت که با جعفر بر زوج المرأة تا آخر است زیرا که در خبر جعفر و در  
شود و مرد و بیا که از خبر جعفر بیا شد **در** روایت از سماعه که از روایت امام  
جعفر صادق و امام محمد کاظم علیه السلام است گفت که پرسیدم امام را از مردی که برود او را  
دو زن بر سر بیاورد از آن دو زن بیک را بر سر بیاورد و بیک را از دو زن او بر سر بیاورد  
از میان مردمان آیا سزاوارد میشود بر او مرد خواه از زن بفرود و خواه از غیر او اینکه  
جفت خود کیر و باین دختر امام گفت که نه زیرا که آن شیر را در شیران بزرگوار **در**  
سألت أبا عبد الله عليه السلام عن رجل قال ما أرضعت من لبن و ولد و ولد

امراه اخرى و حرام **در** مضمون این موقوف حدیث اول این باب است **در** سأل  
أبا الحسن عليه السلام عن امرأة أرضعت جارية فولدت لها ابن من غيرها فجعلت للولد  
ابن زوجها أن يترجى الجارية التي أرضعت فقال اللبن للرجل **در** پرسیدم امام  
رضا علیه السلام را از زنی که شیر داد دختر بر او و بر او شوهر من است پس از عید زن آیا احلا  
میشود بر او آن بچه که فرزند شوهر او است اینک جفت خود کند آن دختر را که آن زن  
شیر داد و بلام گفت که آن شیر از آن شوهر است مرد اینست که حلال نیست زیرا که آن  
دختر جانی دختر آن زن است دختر شوهرش بر شوهر است پس بر او این دختر بر او  
بیکدیگر **در** **در** عن أبي عبد الله عليه السلام رجل تزوج امرأة فولدت منه جارية  
ثم ماتت المرأة فترجى أخرى فولدت منه ولدا ثم أتتها وصغرت من لبنها غلاما فجعلت  
لذلك الغلام الذي أرضعته أن يترجى ابنه المرأة التي كانت تحت الرجل فقبول  
المرأة المصغرة فقالوا اجب أن يترجى ابنه الرجل قد مضى من لبنه **در** روایت امام  
جعفر صادق علیه السلام در مردی که جفت خود کرد و نیز بر او سزاوارد مرد و دختر بر او از آن  
و قاتل جفت آن زن پس در جفت خود کرد و نیز بر او سزاوارد مرد و دختر بر او از آن  
بعد از آن زن دوم شیر داد از خبر جعفر و بر او آیا احلا میشود بر او آن بچه که شیر داد او را  
اینک جفت خود کند دختر بر او را که بر او و در تحت تفرق آمد و چنان زن دوم پس امام  
گفت که دوست میدارم اینرا که آن بچه جفت خود کند دختر بر او را که تحقیق آن  
خبر خود را از زنی **در** قلت لأبي عبد الله عليه السلام إن لرجلا أرضعت صبيا و له  
ابنة من غيرها فجعلت لذلك الصبي غلاما الآية فقال ما اجب أن يترجى ابنه الرجل  
قد أرضعت من لبن و ولد **در** ما لعن بر او سزاوار است در صورتی  
که خبر جعفر رضاع محقق نشده باشد از ترجیح بنیفته رضاع مستکمل معلوم باقتضای















چیزی و برادر در سبیل من است و آن عبادت است از غیر برادر و خواه از جبار و سلطان  
یا کسی که فرزند و برادر و خاله و عمه و برادرزاده و در سبیل من و در سبیل جبار و  
معنی دوم است که سبیل من یعنی سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من  
مستعمل میشود و سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من  
بالکلیه و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من  
معنی خورشید و سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من  
علیه السلام را از قول الله عز وجل در سوره فرقان و او کسی است که از پدر از انبیا و از انبیا  
او را با عفت و بی باطنی و بر سر امام گفت که پدری که از پدر و جل و آفر آدم را از انبیا  
شمارد و از پدر و جفا و خوار و از انبیا و از انبیا و از انبیا و از انبیا و از انبیا و از انبیا  
مقام پدر آدم و بر سر سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من  
است بعد از آن ترویج کرد و از آدام و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من  
خورشید و انبیا و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من  
مستعمل قول الله عز وجل است که سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من  
بر سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من  
در هر راهی عطف اخلاقی است و بر او است که انبیا و انبیا و انبیا و انبیا و انبیا و انبیا و انبیا و انبیا  
بنشد و آن آدم است و حضرت دیگر و انبیا و انبیا و انبیا و انبیا و انبیا و انبیا و انبیا و انبیا  
قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من الرضا ما یحرم من الشیء حرامی  
ذلک فقال کل امرأه انصت من لیکن علیها و قد امرت من جارية اقا  
غلام فذلک الرضا الذي قاله رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انبیا و انبیا و انبیا و انبیا  
و معنی ما ضعیف ما ضعیف ما ضعیف ما ضعیف ما ضعیف ما ضعیف ما ضعیف ما ضعیف ما ضعیف ما ضعیف

مستعمل

تجربین معنی ما ضعیف ما ضعیف ما ضعیف ما ضعیف ما ضعیف ما ضعیف ما ضعیف ما ضعیف ما ضعیف ما ضعیف  
بحر من الرضا ما ضعیف ما ضعیف ما ضعیف ما ضعیف ما ضعیف ما ضعیف ما ضعیف ما ضعیف ما ضعیف ما ضعیف  
اینست که ایاد و این حدیث رسول الله عز وجل است که سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من  
یعنی قرابت مطلق است و حاصل جبار امام اینست که میتوان کرد و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من  
ظهور است و دیگر بعضی این قول رسول الله عز وجل است که سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من  
این قول رسول الله عز وجل است که سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من  
باب الرضا و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من  
مستعمل و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من  
انبیا و انبیا و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من  
محلا و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من  
مرفوع و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من  
خبر هر راهی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من  
بی بیعت تفسیر کن بر ائمه و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من  
فرموده و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من  
صلی الله علیه و آله و سلم و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من  
این حدیث و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من  
تخلین کما لها و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من  
الذي قاله رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم من الرضا ما یحرم من الشیء حرامی  
و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من  
و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من  
و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من و یا سبیل من

است











































23

که در مشهور و اتفاقا هر چه که باشد حلال و برای همه ائمه است و با نیات بلند میسکت انداختن و  
**مسئله** و گفتار باب الحنفیه فی البیضا ترجمه آن حلال و قائلیم قالوا فیضان تعبدی  
 فی المویست بنادون فیکتیر علیک فقالوا الحنفیه و لینه و حاجیه و منک انقضت بنید  
 بیغ نون و کما یکفقه و سکت باد و نقطه در پایین و ذالیا نقطه شریعت از غیر خود موثر  
 و مانند آنها که مست کننده است و گذشت در کتاب الحنفیه در چند ششم بابی فیض برین و گفتار  
 الحق بالمطل فی امر الامام که باب شتام است که آن حرام است و مخالف آنرا حلال است  
 نقض بید مضاع علی بابی هاتک المویست بیغ حاجیه و کفقه و کفقه و سکت  
 و نقطه در پایین و ذالیا نقطه در بالا و جمع نون و کافهای شریعت فرشی و دکانها مطلقا  
 بنا ذات بیغ نون و کفقه در بالا یک نقطه و ذالیا نقطه حال آنکه است انقضت و قوا و قال  
 بالنقطه فعل النقطه است بخبر گذشت و این اشعار است که استدلال بوجیه منفع شد  
 بجمله اول خود و تم نقض جمالی و معلومست در هر چه و آن است که اگر دلیل بر نام باشد  
 بوجیه اول و از اینید و در هر دو معاندان یکسوم معارضه بمنزل و هیچکدام آنها منفع نیست  
 استدلال و لیکن سکتی بوجیه در چند بابا و قوی سکتی که آن حلال است گفت که اینها  
 گفته که چیزی مانع میشود از این که ثانی زمان بید خود را در دکانهای شریعت و سکتی جمالی  
 بنیاد و نیست باشد پس یک که اگر آرد و خبر شریعت بید که ضعیفی و بیخاست و تیرغ  
 که اگر ترست **مسئله** قالوا بابا جعفران الیه فی سائر سائر نطق بحرم المع و قالوا و  
 عن النبی صلی الله علیه و آله قد جاءته بنحوها فقال له ابوجعفر یا با حنفیه ان سکتی  
 سائر سکتی و ابی المع و مدینه و در اینک شاذه و مدینه ان سکتی سائر سائر سکتی و ابی المع و مدینه  
 و در اینک شاذه و مدینه **شرح** ابی سائر سائر است که و الذین هم لغیرهم حافظین و ایضا از آن  
 احوال است و یا هم فامیم غیر ملین فزایع و ذلک فاما و لکلام الحاد و این در سکتی خدا علی















REV

[illegible]



















بگو که تر جعفر و ایاام بعثت و رام بلر زنه که از او آنرا بعد از پیروی حق که از اندوخته اند که  
آنرا بر کف نشاند و بر آن زلفه باشد از شرط پیش از این که **باب** است که جعفر  
بفرستد الرجل یخرج المرأة متعة انها تار تار او ام جعفر و اما الشرط بعد النکاح  
مطلوبه در شرط بعد وقت تقدیر بل جعفر اجماعی و مراد است که اگر پیش از این که از رجل  
مستحق باشد که نیست بلکه اعاده آن بعد از این که بیاید و اگر نکاح و اعی می شود و اگر  
ثابت می شود و در وقت بیعت گذشت در جعفر سوم باید بق که وقتا و لکن اما الشرط بعد النکاح  
اشاره است باینکه اگر پیش از این که بیعت می شود شرط اجل مستحق باشد اعتبار آن از و مگر آنکه  
بعد از این که با عاده آن شرط شود پس از انقطاع کلام **باب** شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام  
در مکه که جعفر خود می گفت که بعد از آنکه شعله که بگویم که آن وقت و در میان آن از یکدیگر می  
و در شرط خود باشد اجل مستحق که در شرط بیعت است که شرط که جعفر بعد از این که نکاح است  
باید **باب** قال ابو عبد الله علیه السلام ان الشرط علی زوال النکاح و جعفر و اما جعفر  
الترویح فاراد و در شرط اول آنکه بعد النکاح فان لجان التراج و ان لم یخرج فلا یجد  
فلا یماک شرط اولی الا فی الشرط قبل النکاح **باب** این مذهب جعفر است **باب**  
**باب** ما ذکره ابو عبد الله علیه السلام و زنی را بقتله و بعد از آنکه می شود بیعت و جعفر  
فان بعد از آنکه اقامت **باب** این بیعت بیعت جعفر است که می شود از بعد از آنکه جعفر و این  
بیعت است **باب** من جامع بن حیدر بن محمد بن مسلم قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل  
یخرج فی النکاح قال ما کان علیها و اما شاء من الاجل **باب** جعفر و النکاح کلام عام است  
مستخرج **باب** روایت از امام بن حیدر بن محمد بن مسلم که از جعفر علیه السلام پرسیدم  
جعفر صادق علیه السلام را که چند نفر در میان خود بیعت می کردند و جعفر علیه السلام گفت که جعفر و این که می شود  
برای تا آخر و خواستند از آخر متذکر **باب** قلت لا یجوز بعد النکاح فی ما یخرج من بیعت جعفر و اما

کتاب من یخرج **باب** کلام امام جعفر صادق علیه السلام که می گفت که هر که در بیعت امام گفت که جعفر  
آنرا بگویند که بعد از آنکه خواستند از آخر متذکر **باب** قلت لا یجوز بعد النکاح فی ما یخرج من بیعت جعفر و اما  
بفرستد الرجل یخرج المرأة متعة انها تار تار او ام جعفر و اما الشرط بعد النکاح  
مطلوبه در شرط بعد وقت تقدیر بل جعفر اجماعی و مراد است که اگر پیش از این که از رجل  
مستحق باشد که نیست بلکه اعاده آن بعد از این که بیاید و اگر نکاح و اعی می شود و اگر  
ثابت می شود و در وقت بیعت گذشت در جعفر سوم باید بق که وقتا و لکن اما الشرط بعد النکاح  
اشاره است باینکه اگر پیش از این که بیعت می شود شرط اجل مستحق باشد اعتبار آن از و مگر آنکه  
بعد از این که با عاده آن شرط شود پس از انقطاع کلام **باب** شنیدم از امام محمد باقر علیه السلام  
در مکه که جعفر خود می گفت که بعد از آنکه شعله که بگویم که آن وقت و در میان آن از یکدیگر می  
و در شرط خود باشد اجل مستحق که در شرط بیعت است که شرط که جعفر بعد از این که نکاح است  
باید **باب** قال ابو عبد الله علیه السلام ان الشرط علی زوال النکاح و جعفر و اما جعفر  
الترویح فاراد و در شرط اول آنکه بعد النکاح فان لجان التراج و ان لم یخرج فلا یجد  
فلا یماک شرط اولی الا فی الشرط قبل النکاح **باب** این مذهب جعفر است **باب**  
**باب** ما ذکره ابو عبد الله علیه السلام و زنی را بقتله و بعد از آنکه می شود بیعت و جعفر  
فان بعد از آنکه اقامت **باب** این بیعت بیعت جعفر است که می شود از بعد از آنکه جعفر و این  
بیعت است **باب** من جامع بن حیدر بن محمد بن مسلم قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل  
یخرج فی النکاح قال ما کان علیها و اما شاء من الاجل **باب** جعفر و النکاح کلام عام است  
مستخرج **باب** روایت از امام بن حیدر بن محمد بن مسلم که از جعفر علیه السلام پرسیدم  
جعفر صادق علیه السلام را که چند نفر در میان خود بیعت می کردند و جعفر علیه السلام گفت که جعفر و این که می شود  
برای تا آخر و خواستند از آخر متذکر **باب** قلت لا یجوز بعد النکاح فی ما یخرج من بیعت جعفر و اما











[illegible]

4

**باب صد و چهارم در بیان حلاله و حرامه و شرح** این باب بیان مردیت که متع میکند زن  
 زن با آنکه جاری در این باب و حدیث **اول** **صل** عن زکاة عن ابی جعفر علیه السلام قال قل  
 له جعلت فداک انی یکن فوج المرأة النعوة ویقفون شرها ثم یترجونها رجل آخر حتی یأب  
 ستم یترجونها الاول حتی یأبس ثلثا و تزوجت ثلثه ازواج یحل الاول ان یترجونها  
 قال نعم کم شاء ایس هیزه مثل المرأة هیله متاجر و یحیی یثکر الا انما **شرح** لغو بضم حائضه  
 و تشدید باء بیفعله خاله و مراد اینجا از آن دلی است که چون سیار مطلقه شود از یک مرد بقاصلة  
 شوهر دیگر حلال میشود برای شوهر اول و هر یک که شوهر دیگر کند موافق آیت سوره بقره حتی یحل  
 نوعا غیره بیاید شده و بعضا حاد با ب تحلیل المطلقه از بها تا آنکه باجه شتا و دیگر است  
 متاجر یعنی چلیم **حج** روایت از آن امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفت امام را که فریادت  
 شوم مرد جفت خود میکند ستم و آخر میشود و از او جدا آن جفت خود میکند آن زن را مردی  
 تا آنکه جدا میشود از او و بعد از آن جفت خود میکند آن زن را مردی تا آنکه جدا میشود از او  
 اولیاء و آن زن جفت خود کرده سر جفت را مردی است که مرد اول و او را بر ستم کرده بعد  
 ستم کرده و دوم و دیگر و از مرد اول و بر سوم یترجدا شده یا حلال میشود برای مرد اول  
 جفت خود کند آن زن امام گفت که آنی چند بار که خواست یا بشدیان این آنکه نیست ستم  
 زن دلی که بی طلا و جدا میشود شوهر او را گرفته شده است و او مانند کنیز است **باب** **حج** عن  
 ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یتبع من المرأة المرافة قال لا ایس یتبع منها ما شاء **شرح** المرأة  
 بکثره متبع و نایب مقول مطلق است **حج** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در ردی  
 که گفت میکند از زن جدا امام گفت که نیست بر وی متع میکند از او هر چند بار که خواست  
**باب صد و پنجم در بیان حلاله و حرامه** **شرح** حیم یعنی حوا و بیفعله و سکون باء بیفعله و  
 بیفعله مصدر با ج غیر است خلقت بها یا افطه و یا بیفعله ماضی غایب معلوم **باب** **الفتا**

22.











[illegible]

آبایش سالها رفت سال بهیلام گفت که شش ساله و نه هفت ساله این آنکه ساله که کفر  
نشد و رجوع کردن و فقرا بهیلام را باینکه بزرگه دختر نه ساله که کفره نشود مگر آنکه باشد در  
او سستی و اگر در او سستی باشد پس چون او رسد سنه این باب عیبا دانست که ضعف  
مقلوب است و گفته کرد که دختر است و مانع نکاح و اخی و بیست و هفت و هشت و نهم و عیبا  
**شرح** این باب عیبا گفته کردن که زن است در این باب چهار حدیث است **اول** **ع**  
الحسن الرضا علیه السلام قال لا یتبع بالامه الا ابی اذن اجلی **شرح** و اینست از امام رضا علیه السلام  
گفت که متع کرده نشود بکثیر بکر بخت صاحبان **ثانی** **ع** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا  
تأبوا بان یترجی الامه متعه یا ذی مؤلف **شرح** و اینست از امام جعفر صادق علیه السلام گفت  
که نیست بر وی باینکه بخت کرده شود بکثیر بخت صاحبان **سوم** **ع** عن محمد بن  
ابن یسیر قال سالت ابی الحسن علیه السلام عن الرجل یتبع من المملوکه یا ذی مؤلف او که  
امرأة حرة قال نعم اذا یضرب بکفر قلت فان یضرب لکریه یتبع منها قال نعم و روی  
ایضا انه لا یخیر ان یتبع بالامه علی الحرة **شرح** و روی تا آخر کلام را وی است باقیه  
کلام امام است و در هر تفسیر مراد اینست که منافات نیست زیرا که مراد عدم جواز در وقت  
عدم اذن است **و** و اینست از محمد بن اسماعیل گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلام را که آیا  
آنها که ترست مرد را باینکه متع کند از کثیر بخت صاحبان بکر بختی که آن مرد است نفی آزاد  
امام گفت که آری چون راضی شده آنرا از آنکه گفت که متع میکند از کثیر امام گفت که آری و روایت  
شده باینکه شان اینست که جایز نیست اینکه آن مرد متع کند بکثیر بکر بخت **آورد** **و** **ع**  
عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا بأس بان یتبع الرجل یا مئة المرأة فاما امه الزجل فلا یتبع بها  
الا اذا ذی **شرح** مرد را بآوردن مرد از صریح است پس مقصود اینست که در کثیر زن اذن نفی  
و متع کثیر از نر کافیت بآوردن مرد بچند منافات نیست میان این حدیث و آنچه می آید در حدیث



五

[illegible]







[illegible]

تس کذا و بعد از آن فرمود که اگر کرده شد که عقد کند تا آنکه جامع کرده او را یا واجب شود بر او  
فان لم یکن گفت که در وی که عقد میکند و دختر بعد از آن جامع که نداشتند شده و استغفار میکند  
اللیعنه انما **جامع** عن بکارت کرم قال قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل یطعن المرأة یطعن  
لها زینتی فیکسر شکره و لا یطعن فی غیره فیکسر فیما حاکم یطعن فین قال فقال له شهر  
این کار آن ماه و آن که بکسر ماه فلا سبیل له علیها **جامع** بکارت بقیع یا یطعن و فشدتک و الف  
بیتقه است کرم بیع کاف و مسلم را بیفقه و فتح و الی بیفقه و متقیف جم است ثم برای عمر  
است مروایت که بعد از عقد گرفتن از زن می رود و شهر یا بیعتی است که دیگر آن زن را  
بیتواند کرد و ماه و این منافات ندارد با اینکه عقد بعد از آن واقع نشده باشد چنانچه  
شهر درج شده دوم باید از آنکه در آنجا یکبار صد و دوم است **جامع** روایت از ابی  
کرم گفت که گفتیم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی بر می خورد و زنی را بر می زند که تفریق کین  
مرد و زنیکه و نام ازین ماه را جعفر و بعد از آنکه ازین مرد و پس بر می خورد و زنی را بعد  
چهار ماه گفت که کرم امام گفت که بی آنکه دست ماه اول را باشد که نام برده باشد آن ماه  
و آن ماه و آنکه شش ماه و آنکه آنکه نام برده باشد آن ماه را پس بیعت ده گفت که آنرا و آنرا  
**جامع** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا بأس بالرجل ان یطعن فی امرأه علی شکم و لا یکن لا یکن  
یطعن فیها الا فی شکم و حدیثی لم یکن لها میراث **جامع** بیعت با امرأه علی شکم یا دست  
از این حدیث کلمی و کلمی کند و بداند که مراست و آن مرد که یکبار بر می خورد که راضی شود پس نزد  
شخص میفتد آن نه بر می خورد که حکم کند که یکبار یا دو خانی از هر یک نباشد هر چند که نام باشد و آن  
کلمت از قبل استیجاب است بدلیل اینکه بعد از غیر جماع و زوجه و آن **جامع** روایت از امام  
جعفر صادق علیه السلام گفت که بیعت بر او می رود که بیعت کند زن بر هر که حکم کرده باشد و یکبار یا  
اللیعنه یعنی کسی که بیعت آن زن بر هر ازین کار است که اگر واقع شود یا نه و مردی عیسی است







































الصغير

الحمد لله











مجلس

[illegible]











































































میکنم و در جوع میگویم مؤمنان عیدام و در جوع میگویم مؤمنان  
 الا و انظر رجلا و اباب یعقوب که بایب جوعام است و بعد از اباب است  
 که اما فی الامی و نام و اسم و انظر تا آخر الام یعقوب مضایع مشکلم معلوم باب تفریح  
 است انظر بکفر و سکون و لا یبقی و لا یبقی کفر و روایت از امام جعفر صادق  
 علیه السلام گفت که گندون عثمان بن ملوک سکون می داد پس گفت ای رسول الله بفرستی که  
 عثمان روزی صد بار هر روز بر میخیزد هر شب مراد است که اتفاق سکون میکند  
 پس بیرون آمد رسول الله ص و آن عقیبات بر میداشت مقلین خود را و پای خود را تا آنکه  
 آمد سکون عثمان پس او را گفتا ز میکنم پس زود کردان از خانه شد عثمان  
 در خانه که دید رسول الله ص پس گفت اولی که عثمان نفرستاد مرا الله شایکشی و عیال  
 و لیکن فرستاد مرا یکیشی که است آسان باشند است روزی میدارم و فان میکنم و جاع  
 میگویم اهل خود را و جوع که دست داشت کیش مرا بدید که کمال کند بطریق من و از جمله  
 طریقت مشت جوع **دوم** **ع** عن ابی عبد الله ع قال قال رسول الله ص لا یجوز اجیت  
 صا غا قال لا قال فاصطوت سکینا قال لا قال فارجع الی اهلک فانه منک علیهم  
**ث** مراد باهل انجایا است غله زن و کفر و خواه عیالشان و مراد بر جوع سکون اهل  
 مراد با ایشان خواه بفق و دود و جوعام باز زن و کفر و خواه بفر اهل و بقی  
 بود که مراد باهل زنان باشد و رجوع ضمیر جمع مذکر باهل یا بقیه جانی است من  
 حدیث آئینه **ج** روایت از امام جعفر صادق ع گفت که گفت رسول الله ص  
 مرکب لا یس بر یکم سکونیا اخوه چه بدتر است که آن از تو بایشان تفاوت صدقه  
 دارد **ح** **ع** عن اخی عمار قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یکن من  
 اهل فی النفر لا یجد اهل یا کیا فاهله قال لا یحب ان یتفعل الا ان یجانی

عزیز

عن عبد الله قال قلت لعلی بن ابی حمزة شیقا الی انشاء قال ان الشیق  
 یخاف علی نفسه فیکت بطلب بذلک علی الله قال هو خلدک **ج** ما احب الی  
 ینفقه و تشدیدیه یکنفد بقیه مضایع مشکلم معلوم باب تفریح  
 است در نسخ او بقیه بزم و سکون و است و ظاهر او بکسر و سکون ذال یا بفتحه  
 الشیق بفتح شین یا بفتحه و کلام یکنفد و قاف و حیر جوع **ج** روایت از امام  
 عمار گفت که پرسیدم امام گفت جعفر صادق ع را از حرکت میباید شد او زن  
 یا کفر او در سفر میباید یا جوع یا جوع میگذرد یا کفر خود را امام گفت که در وقت  
 نیت دارم که کعبه را بنده بر سر خود قرار دهم و ای گفت که گفت که طلب کرد  
 بان لذت را و وقتی که میباید شد جوع سکون زن امام گفت که بدتر است که  
 جوع بر سر خود قرار دهم و خواه مرد و خواه زن و خواه در فریب شیطان گفت که طلب  
 بان لذت را امام گفت که آن طلب لذت حلال است مراد اینست که آن متاعی بخت  
 نیست **ح** **ع** قلت قال رسول الله ص ان ابا ذر رجلا الله سأل عن هذا  
 فقال لا أنت اهلک جوع فقال لا رسول الله ص و اجبر فقال رسول الله ص  
 اذا انت الحرام ازدک و کذا اذا انت الحلال لاجرت فقال ابو عبد الله  
 ع الا ترى انه اذا حاک علی نصیبه فانی الحلال لاجر **ج** من اهل جوع  
 مسافر شیق و در جوع و جوعان آید علی است انت بکسر و سکون یا و در بقیه  
 در باین و کفر و در بقیه و لا یبقی امرایب مهموز الفاء و معتل اللام یا جوع  
 و در و در بزم و تشدیه بر میگرد و بزم و جوع بول و مستقبل از بزم و جوع و در بقیه  
 بقیه مضایع عیال بزم یا جعفر و قرب و افعال بزم است اینهم بزم و لغو  
 و کفر و در بزم و باین بقیه بر استقامت بقیه است کا انک بفتح بزم و بزم و بزم

الک



تقدیر خدا که آنرا از دست بفرم منقلب و او برای مناسبت اجرت و نایاب نقطه  
 بصیرت ماضی غایب و باطنی است و لکن آنرا برای فهم است و مراد اینست  
 که این توبه معصوم جماع ماضی شوق نیست بلکه هر جلاله در وقت کمال اشتیاق  
 و حق ضرر این حکم دارد ماضی خیر خواند در وقت کمال که منگی لا اترقی ماضی شوق  
 روایت و مراد اینست که مستند میشود از آن روایت اینکه آن شوق و اشتیاق  
 او چون بر خود ترسد ماضی میشود و کمال جلاله **خ** گفت که پس بدینستی که نشان  
 اینست که روایت کرده میشود از بنی و آنکه ابوذر را بر سر پدید آورد از اینکه  
 من رسیدم پس گفت که جماع کن اهل خود را تا مرده و ده شوی پس برون رفت  
 که ای رسول الله ای جماع میکنم ایشان را با کمال اشتیاق و مرده و ده رسیدم پس گفت  
 رسول الله که این جانت که تو در وقت کمال اشتیاق جماع کنی فانی که مرده  
 است و تو عذاب کرده میشوی و همچنان چون کنی هر کار را که جلاله باشد و وقت  
 کمال اشتیاق ماضی میشود پس گفت امام جعفر صادق که ای غی بنی در این کلام  
 الله **اما** اینرا که او چون ترسد بر خود تراشید و بر سر کند کار را که جلاله است ماضی  
 میشود **اما** اینرا که با عبد الله عم یقول ان رسول الله **اما** دخل بیت ام  
 سلمه فتم ریحاً صریحاً فقال انکم الخلاء فقال له هو ذا هو فثکوز و بها  
 خرجت علی الخلاء فقال له یای فکی ان زوی عی غرض فقال له زید و یای  
 قالت ما ازلک شیا طیباً اما انک یب که یب و فکی غرض **اما** انکم یقولون انما  
 استحوط به طاهره بی نقطه مؤید احوال است و عبارت از زنی که خوشبخت  
 میفرم و نام او زینب است چنانچه گذشت در کتاب المعیشت و یحیی بن یحیی  
 ادب التجاری که باب پنجاه و چهارم است مرجع هو شانه است مثلاً **اما**

حواله است زید و یحیی بن یحیی با نقطه و سکون یا و دو نقطه در این و کمال بی نقطه بصیرت ماضی  
 باب و جبر است و ضمیر غایب جماع بزوح است و معنی اولست و معنی دوم می دوست  
 طیباً و مراد اینست که سخن بگویند برای او زیاد کن نظیر بنی زنی علما الطیب یحیی طاهره  
 و تشدید یا و دو نقطه در این ماضی و یا و بی نقطه سخن بگویند مثلاً یحیی بعد الحکم الطیب  
 انطیب بصیرت مضاعف تکلم معلوم باب تفعل است **خ** شنیدم از امام جعفر صادق  
 علیه السلام میگفت که بدینستی که رسول الله **اما** داخل شد خانه ام سلمه پس شنید بگو خورشید را  
 پس گفت که آیا آمدن در شما حوله پس ام سلمه گفت که نشان اینست که گفتی حوله شکایت  
 از شهر برون پس برده بر آمد بر او حوله پس گفت که فدای تو باشم و مادرم  
 بدینکه که شهر را از من روگردانست پس رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که زیاد ده ای  
 سخن بگو حوله گفت که وای که اندام جزئی بگویند از جماع بگویند شوم برای او بسبب آن  
 و او از من روگردانست **اما** فقال اما که بدینستی ماله یا قیله علیه قالت نعم  
 یا قیله علی فقال اما انه اذا قبل الکشفه ملک ان و کان کاناً لثا بر یحیی بن یحیی  
 الله فاذا هو جامع تحت عینه الذنوب کما یحاک و رقی الخرقا و اذ هو اغتسل  
 انک من الذنوب **اما** یحیی بن یحیی و تحقیق میم حرف فیه است لولیک یحیی است  
 اول استغفار میم موصوفی میقول بدیده و در دوم استغفار میست قاتلها بی نقطه و تشدید  
 ناه و دو نقطه در بابا بصیرت ماضی معلوم غایب مضاعف غایب یحذف بدینا از باب **اما**  
**اما** پس رسول الله **اما** گفت که آگاه باش دانند که چیست برای او بسبب رو آوردن او  
 بر حوله گفت که چیست برای او بسبب آوردن او بر من پس رسول الله **اما** علیه و آله  
 گفت که آگاه باش بدینستی که او چون رو آورد فرمود که بگویند و او فرشته و میشود مانند  
 کسی که کشیده باشد شمشیر خود را در راه الله تعالی که جفاوست بر چون با و جماع کند و



170

[illegible]











— 10 —

وفد سید بنیاد

4

[illegible]

21







بفرستد فرزند و سکون لام و فاما بعد از این علم و موافقت از بعضی از معنای لام با این معانی است  
 بفرستد و سکون با و در نقطه بر این فرستادن بنقشه و راه بنقشه است و در بعضی از معانی  
 آتش بر و الف و فرستادن و معنی بنقشه است از آنکه بفرستد و سکون را بنقشه معنی است  
 مخالفت با معنی معانی غایب چون با علم یا معلوم یا بنقشه معنی است و بدان و علم  
 بگو که خداوند است که مرا موقت بفرستد که در دست میدارد جلالت را در غیر این حرام  
 بعد از آن امام گفت که بدانکه موقت زن شهر از آنکه است مخالفت زن و شهر و  
 شیطان است خواهش فرستد که جلالت که الله عز وجل **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال  
 اذا دخلت باهلك فدايها فاستقبلها فقل اللهم يا ما تك لغدتها و بعلها  
 استقبلها فان فقت لي خيرا ولدا فاجعل مناركا فبها من شجرة لا تجعل  
 لشيطان فيه شرا ولا نجسا الا ما تفرج به من مضجعات و مراد اینجا برادر است  
 عبارت است از آنکه در آنجا از غیب در خارج است تفرج که شیطان میگوید و خداوند و اینجا  
 میگویم که اگر بفرستد با نقطه و سکون را بنقشه معنی است این را نشد و مراد اینست  
 که جان من که شیطان در یکون شود در بفرستد او **یمن** روایت از امام جعفر صادق  
 گفت که چون از خانه خود رفتی بر بفرستی و او را بر خود کن بفرستد و بگو که خداوند با  
 بخوان بر کار تو کنم او را و بخوان توحید برای خود دوم اصل بر این قرار می باشد از آن  
 پس بگو آن آیه فرزند صاحب است که بر هر کار از جمله شوق ال محمد و مکران برای شیطان و  
 فرزندانی را و در بنقشه **سوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا تزوجت  
 اعدك كيف تصنع قلت لا ادري قال اذا هم بد لك فليصل الثمين و الحمد لله ثم  
 يقول اللهم اني اريد ان اترج فقتل من الدنيا اقل من رجاء و احفظ من  
 في نفسي و مالي و ارحمني رزقا و اعطني بركة و قدر لي و لا طيبا تجعل خلف

بنقشه

صالحا و جود و بعد موافقت **نصف** من این گذشت در کتاب الفقه در چند و هم با جملاتی  
 من از او و بدو با سبب و من از او و آن بنقشه **یمن** روایت از ابی عبد الله گفت که گفت  
 امام جعفر صادق که چون اراده جفت کردن کنی از شما جملگی میگویند که بفرستد که گفت  
 که چون خاطر قرار دهی آن بفرستد که اگر اراده و برکت و باید که بسیار کند آنکه بفرستد  
 میگوید که خداوند بدست خود من اراده دارم که جفت کنم پس عیبی که برای من از جمله  
 عیبه قریش است را باعتبار فرج و نجات و اراده قریش را برای من در خودش و حال من  
 و فرزندانش را باعتبار رزق و بدو بنقشه این را باعتبار برکت و قرار ده برای من فرزند  
 با گوید که در طایفه او را جانشین صالح در نزد من و بعد از مرگ من **اصل** قال فاذا  
 دخلت الى فليصنع يدك على راسها و يقول اللهم على يدك تزوجتها و في ما تك لغدتها  
 و بعلها انك جعلت فرجها فان فقت لي خيرا فان فقت لي خيرا فاجعل مناركا فبها من شجرة لا تجعل  
 لشيطان فيه شرا و كيف يكون تركك شيئا فان اريد ذكر اسم الله تعالى اثنان فان  
 تقول قل اللهم ادخله كرم و كان العمل بها جعلا و النكاح واجبه **نصف** السوفی بن سبط  
 و کمر و وقتند بیدار دست برقرار مثل آیت سوره الملام من یمنه سوا و در بنقشه  
 سواقی از آنکه در کتاب الفقه و بر این معنی الفقه که با یمن از هم است و یمن اول است  
 تقدم مسلما بر سوا و شیطان بفرستد و سکون را یمنه علی فرستادن است بفرستد سوا  
 و النکاح و الحاق یمنه اینست که و فرزند هم بفرستد که بگو از او باشد و یکی از شیطان بلکه دو  
 نطقه میگوید که مزاج میشود و بفرزند هم میرسد بدانکه این چند و چند دوم و پنجم و ششم تا  
 باب آید و اما از آنکه میتوان بود که بفرستد و مراد این باشد که اگر جسم میگوید  
 فرزند و مانند فرزند مشرک است او و شیطان میشود و بدو که در میشود **یمن** امام گفت  
 که هر چه زن داخل شود سوا و بفرستد که اگر اراده خود را بر پیشانی زن و با یمن



























[illegible]

٤٩

طُحُّوا لِقَائِهِ قَالُوا وَالَّذِي يُحْيِيهِمْ إِلَّا غُلَّتْ أَعْيُنُنَا وَبَدَلُوا إِيَّانَا أَشْيَاءَ **مسئله** پس زن گفت که ای  
 رسول الله کیست نزد کرم مردمان باعتبار حق برده گفت که بد شو زن گفت که کیست نزد کتر  
 مردمان باعتبار حق برده گفت که شوهر زن گفت که آیا پس نیست مرد بر شوهر از جهت حق  
 مثل آنچه اول است بر من پس رسول الله گفت که نه و ترا انچه در چند حق یک حق امام گفت که پس  
 آن زن گفت که قسم بالله که ترا نکند ترا بجز برائی که بشی یا که مالک نیستد که زن را مردی نکند  
 مرد اینست که شوهر نمی آید از ترس عقیده بر حق او و مثل این قسم وضع از ان می آید  
 و بگوید و هم باید مدینه و دوم که با ماضی انچه المراهیه از روح است **مسئله** قال  
 ابو عبد الله ایما امرأه ماتت و زوجها علیها ساجده حتى تم تسبیحها صلوته حتى  
 یرضی عنها و ایما امرأه قضیت لغير زوجها لم یقبل منها صلح حتى تغسل من طهرها کفرها  
 من حیاتها **مسئله** گفت امام جعفر صادق که هر کدام زنی که شب برود از برائی  
 که شوهرش را و خشناکست بجهتی مقبول نیستد از ان زن مانعی تا آنکه شوهر را  
 شود از او هر کدام زنی که خوشبو کند خود را برای غیر شوهرش و یا عیوض از ان زن  
 ناز نکند تا آنکه شوهر خود را از خوشبویی خود مانند شستن و از جنابت او مرد اینست که  
 خانه جنابت مانع صحت زناست آن حق شوهر مانع است **مسئله** عن ابی عبد الله  
 علیه السلام قال لا یرفع لهم عمل عبد أبی و امرأة زوجها علیها ساجده و المیل الزنا  
 خیلا **مسئله** المسبل حسین بینقطه و یا یقطعه نصفه اسم قاع و یا یا قتل فرو  
 اندازنده الا زنا بکرمه و زانی نقطه و الف و لام بینقطه که نهند و گنگ خیلای بضم خاء  
 با نقطه و فتح یاء و نقطه و پرایه و الف معدوده منصوب و مقول است  
 روایت از امام جعفر صادق که هر کس که سرش را برده و نشود بر روی ایشان علی غلامی  
 که کرمی باشد و زنی که شوهر او را و خشناک شد و کسی که قزو انداخته باشد هر کس

20.















































صلى الله عليه وآله که هر که فرمان برداری کند از خود را بر میگرداند و او را الله تعالی بر وی ای  
در آنست که گفته شد که وجوب این فرمان برداری گفت که کانی بر طلب میکند از مردی  
سگها را و بر ویها و بچه ها و عذر ها و طلب میکند جامه های بار بار را و اینست که فرمان برداری  
مرد در اینها با عتق آن عدا است که مذکور شد **باب ششم** قال رسول الله صلی الله علیه و آله طاعة المؤمن  
ندامة **نعم** گفت ای شما که کفر مان برداری مرد نیز با عتق شما نیست **باب هفتم** عن ابي  
عبد الله قال قال امير المؤمنين ع السلام لا تقوا نساء النساء وكنوا من خياريهن  
على خذلان امرئكم بالمعروف في غير الله وكنوا بطعن منكم في المنكر **باب هشتم** انما  
ان شرجی چند و دو این **باب نهم** ذكر عن ابي جعفر ع النبا فقال لا تشا و قد روي  
في الخبر لا تليعنوهن في غير الله **باب دهم** الخ في بفتح نون و سكون بفتح و و كسوف  
جمع در بفتح و بفتح و دید و بفتح و کاف گفتگو میکند **نعم** مذکور شد نزد امام محمد  
باقر و زنان بر گفت که شما و بر میگردانید از او گفتگوی نهان و فرمان برداری میکند  
ایشان را در صاحب خویشا وندی مراد اینست که اگر بدی خویشان شما را با شما گویند  
آنرا دفع کنید و اتفاق میکند **باب یازدهم** عن ابي عبد الله ع قال تعوذوا بالله من  
طلحات نساءكم وكونوا من خياريهن على حدی و لا تليعنوهن في المعروف **باب بیستم**  
باب نهم **نعم** العا طه لا ينقطع وعا بفتح و ص و طه و باقی ظاهرست از حدیث  
دوم این **باب بیست و یکم** سمعت ابا عبد الله ع يقول اياكم و مشا و نساء النساء فان  
بينهن الشقاق والوهن والخبر **باب بیست و دو** الامم بفتح و و سكون و فتح عا مسدود  
ضرب و حبس است شد در کانی بعد از جدلان **نعم** شنیدم از امام جعفر  
صادق ع می گفت که در و در اید از یکدیگر خودتان را و مشا و نساء نرا نراجه بفرست  
که در زنانت سستی عقل و سستی در کار و نفاق در بد **باب بیست و سه** قال امير المؤمنين

صلى الله عليه وآله خلافا للنساء البر **نعم** گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که  
در آنست که زنان بر گناست **باب بیست و چهارم** قال امير المؤمنين ع كل امرئ قد بارأه فهو  
مكفوف **نعم** گفت امیر المؤمنین ع که هر مرد که تادیب را و کند در حق پسر و ملعونت زن را  
که چنین صاحب اختیار مرد شود امر میکند او را بر کتک و صلوات و ندادن عا **باب بیست و پنجم**  
عن ابي بصير ع قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا اراد المؤمن  
دعائها فاشا و هن ثم خالفهن **نعم** روایت از ابا بصیر ع که اگر مرد  
امام جعفر صادق و دو امام معنی کاظم علیه السلام است بالا بر چند را بسوی امامی بیا گفت  
که بود رسول الله ص که چنین اراده میکند چهار را بسوی زنانه خود را پس صلوات و میکند  
از ایشان بعد از آن مخالفت میکند سخن ایشان را **باب بیست و ششم** عن ابي عبد الله  
ع قال لا تستعبدوا بائنه من خياريكم وكونوا من خياريهن على حدی و لا  
تليعنوهن في المعروف فيكم وكنوا الى المنكر و قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله  
عليكم و آله النساء لا يشا ورن في الجور و لا يطعن ذوقا لقربي **باب بیست و هفتم**  
بفتح و و سكون و بفتح نون نفعی بفتح نون است لا يطعن بفتح و و سكون عین  
و فتح نون است مراد بذوق لقرنی خویشان مرد است و این اشارت باینکه بدی  
خویشان شوهر نزد شوهر میکند و اتفاقا بآن نماید که در باقی ظاهرست از حدیث  
چند **باب بیست و هشتم** ان المرأة اذا استت ذهاب شعرها  
و كفى شرها و ذلك انه يعقم رجلا و يسوء خلقا و يحسد لسا فلما **نعم**  
معنی این گذشت در چند ششم باب حد و نجا و نجوم و مناسک اینست که خلقها  
بفتح خا و با فظ و سکون لام باشد بجهت صورتها **باب بیست و نهم** قال الرجل اذا سن  
ذهب شره و كفى خيرا و ذلك انه يوق عقله و يحكم رأيه























والباب ثلث كلفه كآبش بر که باشد پس امام گفت که پیش هر که باشد بر جای کفها  
 نکند و پشت بر پس که نکند بقوه و ترک شهر را پس بقرات بر او بفرستی که ترا از این  
 میکند از آن نزد خویشکاران برای آن قواعد کرده است مذکور است در باب دیگر از سوره  
 نور **دوم** **عنه** عن ابی عبد الله قال القواعد من النساء ليس عليهن جناح ان  
 يضعن ثيابهن قال نعم الجلباب وحده **شرح** این ظاهر است از شرح پیشین  
**سوم** **عنه** عن ابی عبد الله قال في قواعد رجل والقواعد من النساء اللاتي  
 لا ينجون جكاهما الذي يصنع هن ان يضعن من ثيابهن قال الجلباب **شرح** این  
 ظاهر است **چهارم** **عنه** عن ابی عبد الله قال ان يضعن من ثيابهن قال الجلباب  
 والخ اذا كانت المرأة **شرح** من در شهر و در آن سوی نوریت و شباید  
 که از قبیل نقل یافته باشد چنانچه ظاهر شد در شرح خدا و این باب ذاکات است  
 برای بیان جزو بعضی بقوه و ترک شهرت و آن صورتی که کسی عفت در کمال  
 نه نکند بیکبار و پس آن استعقب خیرین و غیر آن صورت است و باقی ظاهر  
 از شرح خدا و این باب **باب صد و شصت و دوم اصولی و اولی از سوره نور**  
 این باب بیان معنی اولی از این من الرجال است که مذکور است در باب سوره نوره که اولی  
 غیر اولی از این من الرجال در این باب سجدیست **اولی** **عنه** عن ابی جعفر **عنه**  
 قال لا یجوز رجل ان لا یغین غیره فی الاربعه من الرجال فی الاربعه قال لا  
 الذی لا یأخو فی النساء **شرح** مقصود تفسیر این با حق و تفسیر غیره از این با ذی  
 برای آنکه لایق است بنا بر این که ساند و حق جبهه اشتباه نداشته بلکه او در حق و  
 حاصل اینست که مراد بتابع کسی است که مانند حیوانست در عدم تمیز میان نعم و ضرر  
 پس چرا که میکشدش و مرد و ذایق شکل ترا نمی بیند تا در جای دیگر حکایت

و مراد غیره از این است که میل نلذ از زنان نکند و نکند اصلا پیشه و زنان غیر  
 بقصد نگاه چمنی **کجای** **عنه** عن ابی عبد الله قال لا یجوز رجل ان لا یغین غیره فی الاربعه من الرجال فی الاربعه  
 تابعی که غیر حاجتا حاجتند از جمله آن تا آخر است امام گفت که مراد این است که غی  
 نور زنان بقصد نلذ **دوم** **عنه** عن ابی عبد الله **عنه** عن ابی عبد الله **عنه** عن ابی عبد الله  
 قال سألته عن غیره و فی الاربعه من الرجال قال لا یجوز للموکل الذی لا یأخو فی النساء  
**شرح** این بفرم و سکن و او تحقیق لام بصیغه اسم مفعول الجلباب فعلت یا یقع و او  
 و تشدید لام از باب تفعیل است علیه یا فعلت و مراد کیست که میاید که دیگر کسی  
 مکه باشد چنانچه از ضرر بخشناسد و این برای تفسیر حجت است و هر دو برای تفسیر  
 تابع است بعنوان تبرع زیرا که سائل در این سوال از آن پرسیده **یعنی** رعایت  
 از عیال و این من الرجال از امام جعفر صادق **عنه** گفت که پرسیدم امام را از معنی  
 غیر اولی از این من الرجال که در حق نور است امام گفت که مراد با لایق بعض غیر اولی  
 من الرجال مردیست که دیگر کسی کاشته شده بر او کیست که غی او نور زنان  
 بقصد نلذ **سوم** **عنه** عن ابی عبد الله **عنه** عن ابی عبد الله **عنه** عن ابی عبد الله  
 یجوز ان یغین احدھا هیت و الاخر ما یغ فقال لا یجوز رسول الله **عنه** مع  
 اذا فقم الطائف ان شاء الله فقلک انتم یحیلون الله الثقیة فایضا  
**شرح** بخلافه مبتدئه هیفاء تنبأ اذا جلت تنبت و اذا نکلت عنت **شرح**  
 هیئت بفتح و کما و سکن یا و وقفه در این و یا و وقفه در این است و بعضی  
 بنویس و یا یکفقه گفته اند و بهر تقدیر رفع آن بنا بر معنی است زیرا که بعضی  
 احدهما بمعنی قال احدهما است مانع بکس و وقفه در این و معنی بنقطة آ  
 و در بعضی فتح بنویس است علیه اسم فعل است یعنی الزم یا در باب تنبأ و ان شاء



برای تقویت عینا بفتح عین با نقطه و سکون یا دو نقطه و پیرایین غیر منفرد است ثقیف  
 بفتح ثاء سقطة و فتح قاف و اوست الشیخ بفتح شین با نقطه و تحقیق هم معنی و سکون  
 و او عین بینقطه زنه که شیخ و بانیکرا شد اجمالا بفتح نون و سکون و هم و الف  
 مدوده زن فراخ چشم المبتلیا بیک نقطه و ثاء و دو نقطه و پیرایین بعد از هم معقول است  
 تفصیل زن حیل خوش اندام جوهر گفته که بقا له المرأة مبتدئ بشد الا انما مفتوح  
 ای تامة الخلق لم یرکب لها بعض اعضا ولا یوصف له الرجل و صاحبها من گفته  
 که و اعطته الجیل کافها بفتح حاء اعضا لها ای قطع و لقی لم یرکب بعض لحما  
 او اعضا لها استرسا و جمل مبتدل کذا لا یوصف به الرجل الحق بفتح  
 هاء و سکون یا دو نقطه و پیرایین و قاف و الف مدوده زن کر یا بیک الشیاء بفتح  
 شین با نقطه و سکون نون و یا و یک نقطه و الف مدوده زنی که در دانهای آبی  
 و در کمال صفایا باشند ثقیف بفتح ثاء سقطة و نون بصیقة ما ضعیف معلوم  
 معتل الاثم بفتح لام ثقیف است الثقی بفتح ثاء شد مراد اینست که از کمال شیخ  
 آرام ندارد و در وقت نشستن در چرخ و خم است صاحبها من این لفظ را در  
 یاه یک نقطه و نون ایراد کرده و گفته که و فی حیل بنت عیلات و ان حیلت  
 ای صاحبها کالیثا بمنی عنت بعین بینقطه و نون بصیقة ما ضعیف معلوم  
 معتل الاثم بفتح لام ثقیف است الثقیه میر کردن و مراد اینجا دل برده است  
 بفتح ثاء و اوست از امام جعفر صادق از پدرش علیه السلام امام گفته که  
 بودند درینکه دو مرد گفته میشد یکی لاهیت و دیگری براماتع پس گفتند مردی  
 مردی که رسوا شده می شنید که چون کشاید طاف را نشاء الله چسب و راب  
 دختر عیلات ترا که زبیل ثقیف است چدید بگردد که او بانیکراست و فراخ چشم است

حیل خوش اندام است لافریا است خوش دندانست چو ششید هم و هم میکند و چو  
 سخن گوید و لاهیت را بداند **سوق** ثقیل یا ریح و تدبر ثقیان بین و جلیک مثل الفح  
 فقال لایحهم الا کما من اولی الاربع من الرجال کما مر بها رسول الله افرح  
 بها الا کما یقاله الرجال و کما نایسوقان فی کل حوض **شیخ** ثقیل یقار و یا  
 یک نقطه بعین مضارع غایب معلوم با ج فاعل الایضا امرها و مراد اینجا تکیه  
 شمر انجم و در حدیث است اربع عیلات از چهار دینار اعتبار میکنند و نیک  
 جان زنینا بر قیاس بشن و شید درهم بقدر بدلی بینقطه و یا یک نقطه و لا بینقطه  
 مضارع غایب معلوم با ج فاعل الاست لا و بار پشت کردن ایند و مراد اینجا تکیه مضارع  
 در درست حاصل است که آن زن نایس است و نوح مضارع خود را چنین قرار داده و کما  
 در شرح کتاب بخاندی و بر این غرضه الطاف شرح این فقره را از نووی نقل کرده و گفته که  
 اربع عیلات البیض من قدامها فاذا قبلت رایت مواضعها شاحق منکسر العنق و اراد  
 بالقران اطراف هذه العنق من ولانها عند منقطع الحیین اقول ما مله ان السیة يحصل  
 فی بعضها حکم اربع و بیسم الزهر الکلی عکس طرفان و میتوان بود که مراد اربع و ثقیان  
 قنایع باشد که زنان در سر و جداشته اند چنانچه گذشت در شرح جدا و الی جلد  
 و پنجاهم و هم الفح بفتح قاف و فتح دال بینقطه و حاء بینقطه کاسی چون لارا کما  
 لام و بیض مضارع مشک معلوم یا و مضارع است من اولی الاربع من الرجال معقول و  
 اراکاست و من در اول بلی تعین است و در دوم برای تبصیر یا برای ابتداء است  
 و بنا بر اول این دو مرد خودشانرا از غیر اولی الاربع ناموده بوده اند و زنان از  
 روئیکر قنایع و بنا بر دوم مراد اینست که شما را همسان مردان طالبان زانی بینم  
 اگر کسی که بنا بر دوم این حدیث منافی و حدیثی که بقت گویم که منافی ندارد











عبدالكلام

[illegible]







نهی از آن است که در جمعی نهند که با فیروسی نزنند و جزو نخوانند که اگر  
و این فاشند که وی سیاه نکند جامه و بر کند نکند و **باب** من عرس ابی  
المقدام قال سمعت ابا جعفر علیه السلام يقول لکون ما قوله تعا ولا یحییٰک فی مرقی  
قلت لا قال ان رسول الله ص قال لیس فیکم اذا انا میت کلا تخش علی ویا  
ولا تخش علی شرا ولا تشا ربنا لولیک لا یقیس علی ثاجه قال ثم قال هذا  
المعروف الذی قال الله عز وجل لا تخش علیا ما یفقه وین با نظر میزد  
نهی نماز بایب نه و خوار است الخشیش و سیل زدن لا ترسمی بر بینه قطعه و غای  
با نظر میزد نهی نماز مثل اللام بایب فعال است لا یقیس بقیص نهی نماز مثل مقتل العی  
و **باب** افعال الت اقامه در رکعت و کلمات برای داشتن و بنا بر او و یا نه جا  
و عزا نیست که بر سر قیوم در رکعت بر جای که نوحه کردی کنی موافق آنچه گذشت و خبر  
سابق که در لا تخلف عند قبر و بنا بر دوم نایب منقطع بر است و این مناسبت با آنچه  
گذشت در رکعت اولی در احادیث **باب** کتب التاء که با یس و یس است مگر آنکه  
بسی برین باشند که شان رسول الله ص ارفع واجبی از امانت که نه ناسخ بیان کند بقی  
دیگر **باب** روایت از عمر بن ابی المقدام بکسیم و سکف قاف گفت که شنیدم  
از امام عیسیٰ علیه السلام می گفت که آیا میدانید که صحت چیست میفرمود که لا تفتاد و سر  
ممن که مخالفت نکند ترا بسبب تعاف و حیاه زنان گفت که نه امام گفت که  
بدتر منی که رسول الله ص گفت فاطمه علیها السلام را که چون من صدمه پس عزا ش بر من رو  
افغان بر من میوز را و ندا مکن بجای و در رکعت بر سر قیوم بر جای که نوحه کردی  
کنی را وی گفت که بعد از آن امام گفت که آنچه مذکور شد از عملها زنان و افعال  
آن چیز است که گفت الله عز وجل مرا و اینست که معرف در این است بخی متعارف است

که رسول الله ص نهی از آن کرده **باب** من الخشیش و سیل زدن که با فیروسی نزنند و جزو نخوانند که اگر  
و این فاشند که وی سیاه نکند جامه و بر کند نکند و **باب** من عرس ابی  
المقدام قال سمعت ابا جعفر علیه السلام يقول لکون ما قوله تعا ولا یحییٰک فی مرقی  
قلت لا قال ان رسول الله ص قال لیس فیکم اذا انا میت کلا تخش علی ویا  
ولا تخش علی شرا ولا تشا ربنا لولیک لا یقیس علی ثاجه قال ثم قال هذا  
المعروف الذی قال الله عز وجل لا تخش علیا ما یفقه وین با نظر میزد  
نهی نماز بایب نه و خوار است الخشیش و سیل زدن لا ترسمی بر بینه قطعه و غای  
با نظر میزد نهی نماز مثل اللام بایب فعال است لا یقیس بقیص نهی نماز مثل مقتل العی  
و **باب** افعال الت اقامه در رکعت و کلمات برای داشتن و بنا بر او و یا نه جا  
و عزا نیست که بر سر قیوم در رکعت بر جای که نوحه کردی کنی موافق آنچه گذشت و خبر  
سابق که در لا تخلف عند قبر و بنا بر دوم نایب منقطع بر است و این مناسبت با آنچه  
گذشت در رکعت اولی در احادیث **باب** کتب التاء که با یس و یس است مگر آنکه  
بسی برین باشند که شان رسول الله ص ارفع واجبی از امانت که نه ناسخ بیان کند بقی  
دیگر **باب** روایت از عمر بن ابی المقدام بکسیم و سکف قاف گفت که شنیدم  
از امام عیسیٰ علیه السلام می گفت که آیا میدانید که صحت چیست میفرمود که لا تفتاد و سر  
ممن که مخالفت نکند ترا بسبب تعاف و حیاه زنان گفت که نه امام گفت که  
بدتر منی که رسول الله ص گفت فاطمه علیها السلام را که چون من صدمه پس عزا ش بر من رو  
افغان بر من میوز را و ندا مکن بجای و در رکعت بر سر قیوم بر جای که نوحه کردی  
کنی را وی گفت که بعد از آن امام گفت که آنچه مذکور شد از عملها زنان و افعال  
آن چیز است که گفت الله عز وجل مرا و اینست که معرف در این است بخی متعارف است

تفتق







ان انما هاهنا ولا يجان ذلك في السلام الحسن واصوب **عنه** توفيت بها  
ووقفه در باین بیست و هفت و این مجرای باب نقل است غلام بخیر پس می رفت  
انما هاهنا و جم و نیز بیست و هفت و این مجرای باب نقل است غلام بخیر پس می رفت  
جعفر صادق را که آید و طلب خدمت خود می نمود بر پیش رو بعالی که بنده می گفت  
که آنکه بقیه بودم که طلب خدمت خود می نمودم بر پیش رو بعالی که بنده می گفت  
نزد او و جز این نیست که نرفتم و او بود و نه بدیدم بود و رفت یافت ما درم برجا  
که من بر بودم و گاهی میبود از خلق ایشان طایفه که دوست عبد شمس که ناکاه بودم  
نزد ایشان بر آن حالت و ایشان دوست پیدا شدند آن ناکاه رفتن را از من و سلام  
کرد و مقام حضرت علی را بهر دو سر است موافق آنچه در حدیث آمده است **عنه**  
**عنه** که جعفر بن محمد بن جابر بن عبد الله الانصاری قال خرج رسول الله من المدينة  
فاطمة عليها السلام وانا معه فلما انقضا الى الباب مسح يده عليه فدخل ثم قال  
السلام عليكم فقال فاطمة عليها السلام وعلیک السلام یا رسول الله قال ادخل فان  
ادخل یا رسول الله **عنه** روایت امام از جابر بن عبد الله دفعه طعن اهل بیت است  
گذشت در کتاب الحجة در حدیث دوم مولد جعفر بن محمد بن جعفر که با برادرش  
**عنه** روایت از امام محمد باقر از جابر بن عبد الله انصاری که گفت که بر من آمد  
آمد رسول الله منجات فاطمه علیها السلام را و من با او بودم پس وقتی که رسیدم  
در خانه فاطمه گذاشت دست خود را بر آن و در پیش باز کرد آنرا بعد از آن گفت  
که سلام بر شما باد پس گفت فاطمه علیها السلام که و بر تو باد سلام ای رسول الله گفت  
که آید داخل شوم فاطمه گفت که داخل شوای رسول الله **عنه** قال ادخل انا  
ومن معي فقال یا رسول الله ليس علي قناع فقال یا فاطمة خذني فدخل

بفضل فخری را **عنه** فعلت ثم قال السلام عليكم فقال وعلیک السلام یا رسول الله  
قال ادخل فانتم یا رسول الله قال انا ومن معي قالت ومن معك قال  
جابر فدخل رسول الله صلى الله عليه وآله ودخلت فناء بکس فاست  
لیس علی قناع منی برایت که در حدیث اسلام دید و در دست و در بای از زن  
یکجا در جات بوده و نیز ازها جابز بوده و اشارت باین گذاشت در شرح عنوان  
حدیث من خذنی بهم خابا بفقده و تحقیق و الی الله بفقده بصف امر خابا بفقده  
باب فقر است فضل بفتح فاء و سکون ساد با نقظه است المخفض بکسر میم و سکون  
و فتح حاء بفقده و فاء بالیونش و مراد اینجا جابز بان است که در وقت پیش  
آمد سر و پند خود را بآن میبوشا نند ملحقه منی برایت که رسول الله  
که فاطمه چاکر برای خود و دختر و از آن پا را بر نراند مانده بقدری که سر و گردن  
پوشیده میبندند شد قنق بصف امر خابا بفقده است **عنه** گفت که آید  
داخل شوم با انکه با منست فاطمه گفت که ای رسول الله نیست بر من سر و پند  
که ای فاطمه برادر ازادی چادر خود را بر این بپوشان سر را بفاطمه کرد بعد از آن گفت  
که سلام بر شما باد فاطمه گفت که بر تو باد سلام ای رسول الله گفت که آید داخل  
شوم فاطمه گفت که ای رسول الله گفت که آید من و انکه با منست فاطمه گفت که  
با تو گفت که جابر بر این داخل شد رسول الله و داخل شدم **عنه** قال واخذه فاطمة  
عليها السلام اصغر كان يظن جارية فقال رسول الله صلى الله عليه وآله مالي  
ارني وبعها صغر قالت یا رسول الله الجوع فقال صلى الله عليه وآله اللهم شبع  
الجوع ووافع القصور اشبع فاطمة بنت محمد فقال جابر فقال الله لفقرت  
الی الذم خذ مني فضا صاعا و جعها اخر فاجاعت بعد ذلك البی







که از امامان عزیمت نمودند و در وقتی که بطریق غیر رسید پیش از شروع در نماز غرور و روقی که  
میکنند و بعد از آنکه از بیست و یک کرای میان روز و این نیست که هر کس از غرور و روقی  
بآن طلب حضرت علی علیه السلام چه بدست می آید که از امامان آن ساعت غفلت و خلوت  
**روایت** عن زید عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول الله عز وجل الذین ملکت ايمانهم  
قال علی خاضعوا فی الرجال و فی النساء قلت قال لیس فیما ذن فی هذه الثلث سائبا  
قال لا و لکن بدخل و یخرجون و الذین لم یسلطوا علیکم منکم قال من انفسکم قال  
علیکم استیذان کاستیذان من قد یمنع فی هذه الثلث ساعات **صبری** راجع است  
است یا راجع بفقیر است یا راجع بالذین است یا راجع بضمیر راجع است یا راجع  
بمستأذن الرجال و فی النساء خبر دوم مبتداست میانه بینش و بدینون مقصوره  
جمع متفرقا بینه معلوم باملا مستفاد است و الذین بتقدیر قلت و الذین است در بعض  
علیم بلفظ خطا جمع مذکر است و در بعضی علیهم بلفظ غیب جمع مؤنث است بعض  
و ظاهرا علیهم بلفظ غیب جمع مذکر است و هذه متعلق باستیذان اول است و مراد اینست  
که چنانچه بآن استیذان میکند در هر ساعت که داخل شود تا بآن استیذان میکند  
در این ساعات و شاید که در این تنبیه اشارت باشد باینکه تنبیه برایت و از این  
الاطفال منکم العلم فلیست از نواکح استاذن الذین من قبلکم عکس این تنبیه است پس  
مراد اینست که چنانچه تا بآن استیذان میکند در این ساعات بآن استیذان میکند  
در هر ساعت که اراده دخول کنند و بعضی میگویند که الذین من قبلکم عبارت  
از کلمه بآن است و این جوابی است که در حکم کلمه بآن است بیشتر مذکور نشد  
و الله اعلم **روایت** از زید از امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله عز وجل  
در روزی که جمعی که مالکشان را از دستهای راست شما امام گفت که آن خاص

در روزی که جمعی که مالکشان را از دستهای راست شما امام گفت که آن خاص  
که نه علیه داخل میشوند و میروند گفت که جمعی که نرسیدند با حلال از جمله شما امام  
گفت که مراد اینست که از خود تا نرسید باینکه خودشان را امام گفت که بران تا بآن  
استیذان هست در این ساعات مانند استیذان که که تحقیق یا نه شد در هر ساعت  
که اراده دخول کند **صبری** عن ابی جعفر قال لیس استاذن الذین ملکت ايمانهم  
و الذین لم یسلطوا علیکم منکم ثلاث مراتب من قبل صلوة الفجر و من تسعون  
سائبا من الفجر و من بعد صلوة الفجر ثلاث عواید لکم لیس علیکم و لا علیهم  
جناح بعد من طوافون علیکم و من یمنع العلم منکم فلا یمنع علی امیه و لا علی اختیه  
و لا علی امیه و لا علی من سوا ذلک الا باذن و لا یأذن الا حی حتى یصل فان التمس  
طاعة الرجل **صبری** لایا ذن تنبیه نون مفتوحه بصیغه تنوین متعارف معلوم جمع  
تثنی یا راجع است و غیر راجع بام و اخت و ابند و سوز که است **صبری** روایت  
از امام محمد باقر علیه السلام گفت موافقت آیت سوره که باید که طلب حضرت دخول کنند  
از شما جمعی که صاحبید ایشان را دستهای راست شما جمعی که نرسیدند با حلال از  
شما سید در پیش از نماز صبح و در وقتی که میگذارد جاها را خود را بیست و یک کرای  
میان روز و در هر مرتبه از خفتن آنجا سه پوشانید فی است برای شما نیست بر شما و نه بر  
ایشان هر چه بعد از آن ساعات بیا این اندک ایشان کرد بر اینند که نرسیدند بر شما و نه بر  
رسید با حلال از جمله شما باید که داخل شود بر مادرش و نه بر خواهرش از رویه  
و دخترش و نه بر عذر مذکور است مگر بیخسته در هر ساعت که باشد و باید که آن زن  
رعقت نهند بیکس لایا که سلام کند بدستهای راست که سلام کرد و در وقت اراده دخول  
برادر امر عزیمت است و در آیت سوره یا ایها الذین امنوا لا تدخلوا بیوت غیرکم حتی















**باب في حقها علة** **نفس** روايت از امام رضا ع كه بعضي ها شمع خانه  
 خورند و با چراغ از خريشان او ميروند و دختر كوچكي را از حق پس نيزد كند  
 آن دختر را اهل مجلس بهيكي سوخته شان پس وقتي كه نيزد كند شدت با امام عليهم  
 برسد از من دختر نيزد كند كه چنانست پس وقتي كه نيزد كند شدت با امام  
 و دو در آن دختر را از خود بر مي مكد بود **باب حدود و بنات و پيام**  
**اسماء بنات خود** اين بابيت در بيان مثل آنكه مذكور شد در بابيت سابق در اين باب  
 در حد **اولا** **عنه** عن ابي عبد الله ع قال سئل ابي المفضل ع عن الصبي يحج الم  
 قال ان كان كافرا يحسن بغيره فلا **نفس** در نه حجها بنقطه و حج بغيره مضاعف عايب  
 معلوم با بغيره روايت نشايد كه در حج از باب بفرمان بستر باشد و حج  
 بنقض ميشود اگر چه بجز با زافت حج آن در خريست باشد مثل بختا لفرعي  
 جلت حج ما ز من الدين و ولد اينجا نظر مستر است چنانچه نظر و حج لفرعي  
 منقول است معتقلا و يكون مستحبا بغيره و اگر بغيره املا تاگاه باشد چنانچه  
 بنقض و دين بنقطه و قون بغيره مضاعف عايب معلوم باب افعال و بغيره  
 بنقض و دين بغيره است پس بنقض و قون ميتواند بود و نشايد كه اين اشارت  
 باشد بغيره است سق و اول الفل الذين لم ينظروا في عيوب النساء **نفس**  
 از امام جعفر صادق ع كه گفت كه بريدند شد لير المؤمنين م از طفل كه حج است  
 يا نظر مستر ميكنند و زانكه كه او را شد كه بخواند كه بيان كنند يك دين را پس جا  
 بليت **نفس** عه من اصحابنا عن ابي عبد الله ع قال ان كان  
 انما ام كنكم عكاليه ۳۴ و سلم و عنده عايشة و حفصة فقالا لهما  
 فادخلا البيت فقالا ان الله اعلم ان لم يكنا فاكنا و ان الله اعلم

نفس

**باب في حقها علة** **نفس** روايت از امام رضا ع كه بعضي ها شمع خانه  
 خورند و با چراغ از خريشان او ميروند و دختر كوچكي را از حق پس نيزد كند  
 آن دختر را اهل مجلس بهيكي سوخته شان پس وقتي كه نيزد كند شدت با امام عليهم  
 برسد از من دختر نيزد كند كه چنانست پس وقتي كه نيزد كند شدت با امام  
 و دو در آن دختر را از خود بر مي مكد بود **باب حدود و بنات و پيام**  
**اسماء بنات خود** اين بابيت در بيان مثل آنكه مذكور شد در بابيت سابق در اين باب  
 در حد **اولا** **عنه** عن ابي عبد الله ع قال سئل ابي المفضل ع عن الصبي يحج الم  
 قال ان كان كافرا يحسن بغيره فلا **نفس** در نه حجها بنقطه و حج بغيره مضاعف عايب  
 معلوم با بغيره روايت نشايد كه در حج از باب بفرمان بستر باشد و حج  
 بنقض ميشود اگر چه بجز با زافت حج آن در خريست باشد مثل بختا لفرعي  
 جلت حج ما ز من الدين و ولد اينجا نظر مستر است چنانچه نظر و حج لفرعي  
 منقول است معتقلا و يكون مستحبا بغيره و اگر بغيره املا تاگاه باشد چنانچه  
 بنقض و دين بنقطه و قون بغيره مضاعف عايب معلوم باب افعال و بغيره  
 بنقض و دين بغيره است پس بنقض و قون ميتواند بود و نشايد كه اين اشارت  
 باشد بغيره است سق و اول الفل الذين لم ينظروا في عيوب النساء **نفس**  
 از امام جعفر صادق ع كه گفت كه بريدند شد لير المؤمنين م از طفل كه حج است  
 يا نظر مستر ميكنند و زانكه كه او را شد كه بخواند كه بيان كنند يك دين را پس جا  
 بليت **نفس** عه من اصحابنا عن ابي عبد الله ع قال ان كان  
 انما ام كنكم عكاليه ۳۴ و سلم و عنده عايشة و حفصة فقالا لهما  
 فادخلا البيت فقالا ان الله اعلم ان لم يكنا فاكنا و ان الله اعلم

نفس















مراد از راه آبرو نمیکند و در واقع دیگر نیست که امیر المؤمنین ۳ گفت که اگر شما شنیدید  
 غیرت بنویسید این انگشتان شما بر سر سگ یا راه و تیره و غیره نزنند و خرازا  
**همین** عن ابی عبد الله ۳ قال قلت لعلهم یوم القیة و لا یرکبکم و لعلهم یوم  
 الیم الشیخ اللفی لا الذی یوم کالماء یوم فی فیض و جیبا **روایت** از امام جعفر  
 صادق ۳ گفت که سگها سخن نگویند با ایشان الله تعالی با کتب نمیکند ایشان را و از  
 ان برای ایشانست عذاب و در ناک بر ناک و در صفاق و در حوض و در کایا و الی بیک  
 میکند خوابگاه شورش **ششم** **مسئله** عن ابی عبد الله ۳ قال حرمت الجنة علی الذین  
**نقض** بصیغه معلوم با وجهی باب تفعل می تواند بود **نقض** روایت از  
 امام جعفر صادق ۳ گفت که حرام شد هشت بر قضا **همین** **مسئله** عن ابی عبد الله ۳  
 علیه السلام ان امیر المؤمنین صلوات الله ۳ قال یومها کتبه الی الحسن ۳ ایاک و  
 التقایز و غیره موضح القیة قال ذلک یعلم النبی منهن الی التیم و لکن انما  
 امرهن فان لایت عیبا فعمل الذکر علی الصغیر و الذکر فان تعالی منهن البریه  
 فیهن الذنب و یومون العیب **نقض** معنی صدر این جمله مذکور است در نهج الهدی  
 در معنی وجه الحسن علی علیه السلام کتبها الیوا ضرب من ضرب من صفین التقایز یعنی با  
 و یا و بنقطه در این راه بنقطه مصدر باب تفاعل خود را بر عزت و داشتن  
 انتم یعنی سین بنقطه و فیه قاف مصدر با جمع و بضم سین و سکون قاف مصدر  
 باب حسن مرضا حکم بصیغه امر باب افعال است فعمل بصیغه امر باب تفعل النکیر  
 بفتح نون و کسر قاف اسم مصدر یا یا فقال سرزنش الصغیر و الذکر عبارت از عیب کوچک  
 و عیب بزرگ و اشارت باینکه تفاضل از کوچک بافت عیب بزرگ میشود فان بقا

عاطف

عاطف و فیه همز و سکون نه است تعاقب سین بنقطه و تاء و بنقطه در آ و یا و بنقطه  
 بصیغه مضارع فاعل معلوم باب تفاعل مضارع بان مصدر و مصدر مضارع است مطلقا  
 برانها بر تقدیر فاعل و ان عا صاعظ بصیغه مضارع غایب معلوم با وجهی  
 الذنب مرفوع و فاعلت و عبا ربت از کنه عبا نحا که ظلت یوم بصیغه مضارع  
 مضارع غایب معلوم باب فاعل مضارع العیب مرفوع و فاعلت و عبا ربت از آلودگی  
 زن با بی بافت تنگ است **نقض** روایت از امام جعفر صادق ۳ که امیر المؤمنین  
 صلوات ۳ گفت در مکتوبی و سوا امام حسن ۳ که در روزی از یکدیگر خود را و غیره  
 لا در جای غیرت چه بگویند که آن مجزای بلعید از جمله ناسو عیب یکا استوار کن  
 کار نرا پس اگر بنویسی بر سرش کن سرزنش را بر عیب کوچک و بزرگ پس و در آن  
 یکدیگر خود را و این اگر سرزنش کنی از جمله نرا نه عیب پس بزرگ شود کتا و تو و سهل  
 شود در نظر آن زن عیب **باب صدور فتاوی و شتم باب نه لا یوم فی الحلال شتم**  
 این باب بیان اینست که شان اینست که جایز نیست عیب و سرزنش و جلاله و غلظت آنکه در  
 کتب شتم داشته باشند ایشان در یک خوابگاه مهای جمع باشند و انکسند در این باب  
 یکجاست **مسئله** **مسئله** عن ابی عبد الله ۳ قال لا یوم فی الحلال بعد قول رسول الله ۳  
 لا یحسدن شیئا حتی یرجع الیک فلما اتاهما ادخل جلیبهما فی القراش **نقض** لا یحسدن  
 یا یا بنقطه و لا بنقطه و تاء و بنقطه بصیغه ای یا یا فاعلت و خط یا یا امیر المؤمنین  
 و فاعل علیهم است که در یک خوابگاه بوده اند و رسول الله ۳ ایشان را دیده و یکی  
 کا که کشته و این گفته **نقض** روایت از امام جعفر صادق ۳ گفت که نیست عزت  
 و سرزنش در جلال بعد از گفتن رسول الله ۳ علی و فاعل علیهم لا که شروع در کار  
 میکند تا آنکه برگردم سوا شما پس وقتی که آمدند و ایشان داخل کرد و وای خود



وحدثنا عن ابائنا ورجالنا مراد انيت كد بعد ان بايشان گفتند وروایتی که داشت  
که مؤلف این کتاب و آنکه لا ینفخ من النخی **باب سید و بنتا و دم اسیر با یحیی**  
**الاصغر** این باب بیان میفرماید زن زانیست که نماز عید و صیام و عقیقه را نکرده  
باب و حدیث **اول** **اس** عن عیین شرح قال سألت اباعبد الله عن خروج  
النساء فی العید فقال لا یخرجن علیها منکلهن یخرجن لخلق یم و سکون فقی  
و فی قافیا یوشی من و مثل یقول کلام را و است **شرح** روایت از عیین نیز  
گفت که پرسیدم امام جعفر صادق را از برگردن رفتن زنان بری نماز و عید پس  
امام گفت که خوب نیست مگر بپوشد که او باشد یا پوشد و میگوید **و دم اسیر** سالت  
اباعبد الله عن خروج النساء فی العیدین و النخی فقال لا الا امرأة مسنة  
پرسیدم امام جعفر صادق را از برگردن رفتن زنان بری نماز و عید و نماز حج و عمره  
گفت که بخیر نیست مگر آنکه سالار باشد **باب سید و بنتا و دم اسیر با یحیی**  
**من امران و هر دو** این باب بیان میفرماید که حلال میشود برای مرد از زنی بر حلی که  
آن زن حاضر باشد در این باب یحیی حدیث **اول** **اس** سالت اباعبد الله ما لیس  
المراة الا یضربها فقال کل شیء ما عدا القبل بعینه **و دم اسیر** پرسیدم امام جعفر  
صادق را که چیست جایز برای صاحب خانه تا زن را بزند گفت که هر که چیز مگر  
فروج عقیقه مرد و جماع و فرج است **و دم اسیر** عن یحیی بن عمار عن ابی عبد الله  
سأله عن المانیض ما یجوز لزوجها منها قال ما دون الفرج **شرح** این ظاهر است  
سابق **سوم** **اس** قلت لابی عبد الله علیه السلام ما یجوز للرجل من امرأته و هی حائض  
فقال ما دون الفرج **شرح** این نیز ظاهر است **و دم اسیر** عن عبد الله بن عمر قال سألت  
اباعبد الله ما یجوز للرجل من المرأة و هی حائض قال کل شیء غیر الفرج

مؤلف

قال قال المرأة لعل الرجل **شرح** الا یضربها لام و سکون عین بنیفا و یاب و یکنفخ  
بان بکر کند و سکون که در میان میاندازد و شاید که از این اشعار بکن  
و خود در بر زن باشد و فاجده میاندازد و او را با عید و صیام و عقیقه و باقی  
**و دم اسیر** عن عیین فی الفرج قال قال ابی عبد الله عن عیین فی الفرج  
قال قلت لکم قال هو لای الذی آبا و هم یأبون و ساء لهم فی الفرج **شرح**  
عذری بن عیین بنیفا و یاب و یکنفخ و کفار و را بنیفا و یاب و یکنفخ  
بسیار اسم منقول باب تعقیب حج من و بد شکلا خلقم بکفار بانفک و فی لام و یاب  
تنبس بعد المشی من المانیض و خلق بکفار و سکون لام شکلا که آدمیان بر آن  
خلق میشود **و دم اسیر** روایت از عذری بن عیین که گفت که امام جعفر صادق  
که ای یحیی این چه بد شکلا را شکلا ایضا را گفت که گفت که آری امام گفت که اینها  
جمله کبیران ایشان میکنند زنان خود را در وقت حیض **باب سید و بنتا و دم**  
**اسیر با یحیی** این باب بیان جماع زن حاضر است بعد از پاک  
شدن و یحیی از عیین در این باب و حدیث **اول** **اس** عن ابی جعفر علیه السلام  
یتفح عنهما دم الحیض فلیزناهما قال اذا اصاب زوجا شیئ فلیا فاما  
فلتضربها ثم یسها ان شاء فقل ان تغسل **شرح** الشیء یقی شین بانفک  
و فی با و یکنفک و فاف و سید با و یکنفک جماع منافقنا بیت میان این حد  
و آنچه گذشت در کتاب الحیض و حیض سوم باب غسل المانیض و یحیی بن عیین  
که این قسم است که اگر غسلت در جماع و یحیی فلا بأس بکلام آن و هر چه عدم  
آب غسل است با و یحیی بن عیین و یحیی بن عیین و یحیی بن عیین و یحیی بن عیین  
از امام علیه السلام در آنکه بگوید میشود از او و یحیی بن عیین و یحیی بن عیین















از امام محمد باقر علیه السلام گفت که گفتی منی که در زمان خصلت اولی که میرود کبریا  
 و در اینک باعث تنگدستی بشود و سوم اینکه کم میکند عمر را چهارم اینکه غضبناک  
 میکند و از اینها بپوشد و پنجم اینکه بپوشد و در آخرش چشم پناه میکند به الله  
 بعد از آنکه چشم **بپوشد و چشم را از این بپوشد** این باب بیان زن  
 زنا کا است و در این باب حدیث **اول** **عنه** عن ابی عبد الله علیه السلام  
 قال ثلثة لا یحکم الله ولا یرکبکم و لم یعدا ینکم منهم المرأة یوطی  
 فرأش زوجها **شرح** هر مضمون این ظاهر است از آنکه گذشت در شرح حدیث  
 بقم باب نفقه کباب صدق و قضاء و نفقه است **دوم** **عنه** عن ابی عبد الله علیه السلام  
 قال قال المیر المؤمن صلوات الله علیه الا اخرکم یکره لنا قالوا بلی قال  
 المرأة یوطی فرأش زوجها فتاتی بولکم من غیره فتلزمه فجاءتک الله لا یحکم  
 الله ولا ینظر الیهما یوم الیقین ولا یرکبهما و کما عذابکم **شرح** که بفرم کاف و یغیب  
 باء بیک نقطه مفتوحه وراء بنقطه جمع بفرم کاف و سکون باء و الفاست و آن ثواب  
 اکبر است که بعضی نیز گفته است از مضاف الیه است و اضافه اینجا مثلا مضافه حی  
 الیه **تفسیر** از این حدیث که است از آنکه استلزمه بصیغه مضارع غایبه معلوم باب نفقه  
 و غیره از مضمون دوم است که مقدم شده بسبب این که زوجها مقبول و مقبول است  
 که مخرج شده **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت میگویند  
 صلوات الله علیه اما اخرکم شما را بنی که برتر است از شما اعتبارا زنا گفتند که بلی خبر  
 گفت که او نیست که با ما بیکانه میکند خوابگاه شوهرش را پس میرسد فرزندش  
 از غیر شوهرش پس میگوید اندان فرزند را بنشوهرش پس آن زن نیست که سخن  
 نگوید با او الله تعالی و نظر الثقات نمیکند سکا و در روز قیامت و یا اگر نمیکند

اولا و بر این است حدیثی که **سوم** **عنه** عن ابی عبد الله علیه السلام  
 قال اشد غضب الله علیه على امرأة ادخلت على اهل بیتها من غیرهم قال کل  
 حریمهم و نظر الی عوا **شرح** اشد غضب الله علیه غایب معلوم مضارع غایب  
 انما از خبر است یا نفر بیست او خلت بیک بنقطه و خا و با نقطه بصیغه مضارع  
 غایبه معلوم باب نفقه است من بکم میم است بقیه بعضی باقی میم بقیه الی است  
 و بنا بر این غیر مجرب و بنا بر دوم مرفوع و خبر مبتدای بعد وقت بتقدیر و بعد  
 تقدیر من مفعول او خلت است و بعد از رفتن زن از اهل بیت بقیه کار بنقطه  
 و بنقطه و الف و کسر غیر و باء بیک نقطه تا باء بنقطه جمع بفرم کاف و کسر باء  
 که بر سر آنجا است یا کس کرده میشود عوا تم بقیه عین و سکون و او است  
**روایت** از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه بنی علی علیه السلام گفت که سختند  
 غضب الله علیه بنی که در بیست داخل کرد برخانه واده خود بعضی بیکانه از ایشان  
 پس خود داخلای ایشان را و نگاه کرد سکا یوشا ایندهای ایشان **باب** **شرح**  
**دوم** **عنه** عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعت رسول الله علیه و آله یقول احرمت  
 الذی اعظم من حرمة الفرج ان الله اهلك امته حرمة الذی و لم یحکم الله  
**شرح** **روایت** از بعضی یاران ما از امام جعفر صادق علیه السلام گفت  
 که شنیدم از امام می گفت که حرام بود پس برتر است از حرام بود فرج  
 زن در زنا بیان این آنکه بدین معنی که الله تعالی فنا کرد و کوهی را که قوم لغو  
 بودند بسبب حرام بود پس مرد و فنا نکرد هیچیک را بسبب حرام بود فرج زن



**عنه** عن ابي عبد الله **قال** قال رسول الله **من** جاء من غلاما **جاء**  
**جنا** يوم القيمة لا يقبل الدنيا ونفسه عليه ولعنه واعدا **جهم** و  
**سائر** **مجرم** **ثم** **قال** **ان** **الذكر** **ليركب** **الذكر** **في** **العرش** **لذلك** **و**  
**ان** **الرجل** **ليؤتي** **في** **حقيقة** **فجسده** **على** **جهم** **حتى** **يضيغ** **الله** **من**  
**جاء** **بخل** **يق** **ثم** **يؤمر** **الي** **جهم** **في** **عذب** **بطبق** **بها** **طبقه** **طبقه**  
**حتى** **يرد** **الي** **اسفل** **ولا** **يخرج** **منها** **شرح** **لا** **يقدر** **يق** **وقاف** **وبان** **نقطه**  
**در** **بين** **بصير** **مضارع** **غائب** **معلوم** **باب** **فقال** **ايا** **باب** **تفصيل** **است** **ليركب**  
**بفتح** **لام** **وصير** **مضارع** **غائب** **معلوم** **باب** **علم** **است** **بهر** **تشد** **يد** **راي** **بانظر**  
**بصير** **مضارع** **غائب** **معلوم** **لن** **مضارع** **شيان** **شدد** **ركنا** **الوجيد** **شرح**  
**عنوان** **باب** **العرش** **والكرسي** **باب** **يست** **است** **ليجاء** **ميكوم** **كمراد** **بعرش** **تخت**  
**كچهار** **كس** **زا** **وكن** **چهار** **كس** **لآخرين** **بران** **نشينند** **لخر** **باب** **مراد** **جميع** **معلوم**  
**وهر** **تقدیر** **لن** **مضارع** **شيان** **تخت** **از** **غایت** **قباحتين** **عل** **نظير** **كاد** **السلوات**  
**بفطر** **ليؤ** **فتح** **لام** **وصير** **مضارع** **غائب** **معلوم** **باب** **معلوم** **اللام** **باب**  
**ضربا** **ست** **الحق** **بضم** **حاء** **بفتح** **هاء** **بفتح** **قاف** **وبان** **يكلفه** **قنا** **ضعف** **حال**  
**و** **كلمه** **اذا** **ك** **راي** **وبان** **راي** **بفتح** **مع** **است** **مراد** **ايست** **كدر** **دنيا** **باعث**  
**تنكي** **عظيم** **و** **لخر** **باعت** **عبد** **عظيم** **است** **وبان** **روم** **براي** **ظرفيت** **است** **مراد**  
**ايست** **كمراد** **آن** **در** **مباد** **در** **انك** **راي** **ميت** **وعذاب** **آن** **در** **آخر** **است**  
**واعيت** **صاحبا** **موق** **كفه** **والحق** **بالكرسي** **الهمزة** **لا** **وقت** **لها** **والسنة**  
**الجمع** **كعبه** **وسج** **وبان** **معلوم** **الرج** **طبقه** **و** **بها** **معلوم** **مقوات** **بر** **بكره**  
**بفتح** **لام** **وصير** **مضارع** **غائب** **معلوم** **باب** **معلوم** **اللام** **واوي**

**باب** **بصير** **مضارع** **غائب** **معلوم** **باب** **علم** **است** **بهر** **تشد** **يد** **راي** **بانظر**  
**بفتح** **لام** **وصير** **مضارع** **غائب** **معلوم** **باب** **علم** **است** **بهر** **تشد** **يد** **راي** **بانظر**  
**بصير** **مضارع** **غائب** **معلوم** **لن** **مضارع** **شيان** **شدد** **ركنا** **الوجيد** **شرح**  
**عنوان** **باب** **العرش** **والكرسي** **باب** **يست** **است** **ليجاء** **ميكوم** **كمراد** **بعرش** **تخت**  
**كچهار** **كس** **زا** **وكن** **چهار** **كس** **لآخرين** **بران** **نشينند** **لخر** **باب** **مراد** **جميع** **معلوم**  
**وهر** **تقدیر** **لن** **مضارع** **شيان** **تخت** **از** **غایت** **قباحتين** **عل** **نظير** **كاد** **السلوات**  
**بفطر** **ليؤ** **فتح** **لام** **وصير** **مضارع** **غائب** **معلوم** **باب** **معلوم** **اللام** **باب**  
**ضربا** **ست** **الحق** **بضم** **حاء** **بفتح** **هاء** **بفتح** **قاف** **وبان** **يكلفه** **قنا** **ضعف** **حال**  
**و** **كلمه** **اذا** **ك** **راي** **وبان** **راي** **بفتح** **مع** **است** **مراد** **ايست** **كدر** **دنيا** **باعث**  
**تنكي** **عظيم** **و** **لخر** **باعت** **عبد** **عظيم** **است** **وبان** **روم** **براي** **ظرفيت** **است** **مراد**  
**ايست** **كمراد** **آن** **در** **مباد** **در** **انك** **راي** **ميت** **وعذاب** **آن** **در** **آخر** **است**  
**واعيت** **صاحبا** **موق** **كفه** **والحق** **بالكرسي** **الهمزة** **لا** **وقت** **لها** **والسنة**  
**الجمع** **كعبه** **وسج** **وبان** **معلوم** **الرج** **طبقه** **و** **بها** **معلوم** **مقوات** **بر** **بكره**  
**بفتح** **لام** **وصير** **مضارع** **غائب** **معلوم** **باب** **معلوم** **اللام** **واوي**

**باب** **بصير** **مضارع** **غائب** **معلوم** **باب** **علم** **است** **بهر** **تشد** **يد** **راي** **بانظر**  
**بفتح** **لام** **وصير** **مضارع** **غائب** **معلوم** **باب** **علم** **است** **بهر** **تشد** **يد** **راي** **بانظر**  
**بصير** **مضارع** **غائب** **معلوم** **لن** **مضارع** **شيان** **شدد** **ركنا** **الوجيد** **شرح**  
**عنوان** **باب** **العرش** **والكرسي** **باب** **يست** **است** **ليجاء** **ميكوم** **كمراد** **بعرش** **تخت**  
**كچهار** **كس** **زا** **وكن** **چهار** **كس** **لآخرين** **بران** **نشينند** **لخر** **باب** **مراد** **جميع** **معلوم**  
**وهر** **تقدیر** **لن** **مضارع** **شيان** **تخت** **از** **غایت** **قباحتين** **عل** **نظير** **كاد** **السلوات**  
**بفطر** **ليؤ** **فتح** **لام** **وصير** **مضارع** **غائب** **معلوم** **باب** **معلوم** **اللام** **باب**  
**ضربا** **ست** **الحق** **بضم** **حاء** **بفتح** **هاء** **بفتح** **قاف** **وبان** **يكلفه** **قنا** **ضعف** **حال**  
**و** **كلمه** **اذا** **ك** **راي** **وبان** **راي** **بفتح** **مع** **است** **مراد** **ايست** **كدر** **دنيا** **باعث**  
**تنكي** **عظيم** **و** **لخر** **باعت** **عبد** **عظيم** **است** **وبان** **روم** **براي** **ظرفيت** **است** **مراد**  
**ايست** **كمراد** **آن** **در** **مباد** **در** **انك** **راي** **ميت** **وعذاب** **آن** **در** **آخر** **است**  
**واعيت** **صاحبا** **موق** **كفه** **والحق** **بالكرسي** **الهمزة** **لا** **وقت** **لها** **والسنة**  
**الجمع** **كعبه** **وسج** **وبان** **معلوم** **الرج** **طبقه** **و** **بها** **معلوم** **مقوات** **بر** **بكره**  
**بفتح** **لام** **وصير** **مضارع** **غائب** **معلوم** **باب** **معلوم** **اللام** **واوي**



محبایا امام جعفر صادق علیه السلام در قول لوط در حق عینیت که بدست می کشی  
 میگوید این بغایت رسوا را بیان این انگه پیش نکرده شایان آن رسوا هیچیک از  
 آورندگان برکت که بدست می کشی که ابله میزند ایشان با خود زیبا که در او بود و عین  
 ترانه بر او بود جاها زیبا پس آمد سگوانانی از ایشان پس امر کرد ایشان را  
 که جماع کنند او را و اگر طلب میکرد سگوانان که جماع کنند ایشان را بر آنکه امتناع  
 میکردند بر او چنان میدادند که تنگی عظیم است و لیکن طلب کرده سگوانان که  
 جماع کنند او را پس وقتی که جماع کردند او را لذت بسیار یافتند از اجساد آن ابله  
 از میان ایشان دو کذاشت ایشان را پس حواله کرد بعضی ایشان را بر بعضی مراد  
 اینست که قول لوط دلالت بر این میکند که این عمل از سر که رسواست و تنگ  
 هیچیک از اهل نهای دهر و در آن نکرده پس قوم لوط که با یکدیگر کردند پس  
 این قصه عظیم از ابله پس بود **بسم الله الرحمن الرحیم** **عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ كَانَ قَوْمٌ لُوطِي**  
**مِنْ أَفْضَلِ قَوْمِ خَلْقِهِمُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِمُ الْبَلَاءُ لَطْلَبُوا لَشَدِيدَ وَكَانَ مِنْهُمْ فَتْلِيْمٌ فَخَرَّامٌ**  
**أَتَمَّ إِذْ أَخْرَجُوا إِلَى الْعِلِّ خَرَجُوا بِأَجْعَمٍ وَبَقِيَ الْبَيْتُ خَلْقَهُمْ فَلَمْ يَزَلِ الْبَلَاءُ يَنْتَابُهُمْ**  
**وَكَانُوا إِذَا رَجَعُوا خَرَّبَ الْبَلَاءُ مَا يَعْلَمُونَ** **شعر** **اَللّٰهُمَّ اِنِّ لَامُ الْطَّلَبِ لَيْسَ يَهْدِي**  
**خَارِجِيَّتَ وَاَنْ مَنَّبِقُ وَمَقْلُوطُ مَطْلُوقُ اسْتَحْزَمَ الْحَزْمَ بِكُفْرٍ بِمَا نَقَطَ وَسُكُونُ**  
**دَوْنَهُ دِرْبَانِيْنَ وَاِنْ يَنْقَطُ نَوْعُ خَوْفِ الْفَلَامِ الْعِلُّ بَرَى عَهْدَ خَارِجِيَّتِ**  
**وَاِنْ عِبَارَتِ اَنْ سَاخَنَ بَنَكُ كَمَا نَحَ سَيَلَا شَوْءُ اَنْ خَرَابَ كَرْدُ شَرْزِيْرَا**  
**كُشَرَايَشَانِ مَسْمُومِ بَقِيْعِ سِيْنِ بَنِيْقَطُ وَضَمَّ وَآلِ بَنِيْقَطُ بُوْدَ وَآنِ**  
**مَآخِزِدَسْتِ اَنْ سَدَمِ بَقِيْعِ سِيْنِ وَنَحَ وَكُفْرَا لَآ وَبَقِيْعِ سِيْنِ وَضَمَّ وَآلِ**  
**آلِي كُشَرَايَشَانِ شَوْءُ خَلْقِهِمْ بَقِيْعِ خَا بِا نَقَطُ وَنَحَ لَامُ وَفَا مَنَّبِقُ خَرَّبَ بَقِيْعِ اَشْتِ**

مطهر با فعالان قصد است خلف جانشینی که خوب باشد و میتواند بود که  
 خلقهم بسکون لام منقبو بظرفیت باشد یعنی بعد از عمل و بقاء زن آن بعد  
 ایشان ماندن زن بر صلاح باشد بعد از دهم بیایا حرف جرح و کسر عین بنیقله  
 و نوح و الف و ذال بنیقله است و برای ملائمت و ظرف خیرم تر است جز  
 از باب تعقیل است **بسم الله الرحمن الرحیم** **وَلَيْتَ اِنْ اَمَامَ مَحْبُوْرَةٍ كَفَتْ كَيْدُ قَوْمِ لُوطٍ**  
**اَنْ جَلَّ بِعَرَفِيْهِمْ كَيْدُ اَقْرَبِيْهِمْ اِنْ اَللّٰهُ تَعَالٰى يَسْجُدُ خَوْفًا وَاِيْشَانِ اَنْ اَبْلَسَ**  
**خَوَانِ سَخْتِ كَيْدُ مَشْهُوْرَتِ وَبُوْدِ اَنْ جَلَّ فَضِيْلَتِ اِيْشَانِ وَنَوْعِ خَوْفِ اِيْشَانِ اِنْ**  
**اِيْشَانِ خَوْفِ اَنْ مَشْهُوْرَتِ مِيْزَانِ سُوْكَاسِي كَيْدُ مَقْرَرِ اِيْشَانِ بُوْدِ بَرِيْعِ مَقْرَرِ**  
**بِرُكِيْ اِيْشَانِ وِيْمَا اَنْ اَشْرَانِ جَانِيْنِ خَوْفِ اِيْشَانِ پَسِ بُوْسَتِ اَبْلَسِيْ اَشْرَانِ اِيْشَانِ**  
**بُوْدِ وَبُوْدِ كَيْدِ بَرِيْعِ مَشْهُوْرَتِ سُوْكَاسِيْ خَرَابِ مِيْكَرِ اَبْلَسِيْ لَاحِ اَكْشِيْ**  
**اَزْبَدِ اسل** **فَقَالَ يَعْزِمُ اَبْعَضُ عَالُوْ اَنْ صَدَّ هَذَا الَّذِيْ خَرَّبَ مَنَاعَنَا**  
**وَصَدَّهٖ فَاِذَا هُوَ غَدَامٌ اَحْسَنُ مَا يَكُوْنُ مِنَ الْعِلْمِ اَنْ فَقَالُوْا اَلَا اِنَّكَ الَّذِيْ**  
**مَنَاعَنَا مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ فَاجْتَمَعُوا عَلَيْهِمْ عَلٰٓى اَنْ يَقْتُلُوْا قَبِيْلَتَهُ عِنْدَ لَحْلٍ** **شعر**  
**عَالُوْ بَقِيْعِ لَامِ بَصُوْدِ مَرِ مَعْلُومِ اَلَلَامِ بَابِ تَقَاعُلِ اسْتَحْزَمَ لَآ وَصَدَّ بَرَا بَنِيْقَطُ**  
**بَنِيْقَطُ وَاِنْ يَنْقَطُ بَصِيْقُ مَنَابِقِ مَعْلُومِ سَكَمُ مَحِ الْبَرَابِ مَفْرَجِ رُومِ اسْتِ**  
**الْمَنَابِقِ بَقِيْعِ سِيْمِ وَتَشْدِيْدِ نَوْعِ بَنِيْقَطُ بَنِيْقَطُ كَيْدِ مَحِ كَيْفَايَتِ مَانِعِ سِيْلَايَتِ**  
**بِيَا يَكْنَقَطُ وِيَا دَوْنَقَطُ دِرْبَانِيْنَ وَاِنْ دَوْنَقَطُ دِرْبَانِيْنَ اَلَا مَيِّتُوْا مَاضِيْ مَعْلُومِ**  
**بَابِ تَقْعِيْلِ اسْتِ** **بسم الله الرحمن الرحیم** **بَقِيْعِ اِيْشَانِ بَقِيْعِ اَكْشِيْ كَيْدِ اَكْشِيْ كَيْدِ اَكْشِيْ**  
**كُشَرَابِ مِيْكَرِ بَنِيْقَطُ مَالِ اَسْرِكِيْنِ كُشَرَايَشَانِ اَوَسْرِكِيْنِ بُوْدِ زِيْبَا**  
**اَكْشِيْ سِيْلَا شَدَّ اَنْ جَلَّ بَرَا پَسِ كَشْتَدَا وَاَكْشِيْ اَكْشِيْ اَكْشِيْ بَنِيْقَطُ مَالِ اَكْشِيْ**



با بعد از بار بار پرسش یافت را می باشد بر این که کشند و او پس در شب بر سر دروازه  
نزد مرگ **اصل** فلما كان الليل صاح فقال له ما لك فقال كان ابي يتوكل على  
يكنه فقال له تعالى فتم على يدي فلكم ذلك بذلك الرجل حتى علم انه يفعل بغير  
قان لا علم اليك والناظر على خوفه انفسه ففهمهم را صبحوا فجعل الرجل يخبر بها فقد  
بالعلم وجميعهم منه وهم لا يعرفون فوصفوا اليهم فيه حتى اتى الرجل بالرجال  
بعضهم ببعض **نقص** كان تاملت ما كنت في الامم والامم كانت يتوكلون ان باب تعيد  
تعاليم الامم است فتم فتح نور وسكونهم بعينهم من عقل العين بالعلم است بدلك بالعلم  
ببعضه بغيره مضاعف غايه معلوم با بر سر است علم را اوله شمل بر خير مستر راجع بالعلم  
وغيره بالراجح بالرجل است ومعلوم اوله است ان يقول مطلق دوم است وجه  
مستر راجح بالرجل است غير بغيره راجح بالعلم است غير علم دوم وسوم راجح بالعلم  
يقول است ومعلوم دوم است ومعلوم اوله عنده است ومبراهه در اوله بالعلم تعليم  
کردن را در زمان شب بعد از آن امر تعليم کرد آن علم را در زمان ويكدره فردي  
آن غير بغيره راجح بالرجل است اوله بين بنفقه وشنيد لام بغيره ماضي  
غايه معلوم با بر سر است وجه مستر راجح بالعلم است جعل بغيره شرع است  
الرجل مرفوع وفعال است بغيره مضاعف غايه معلوم با بر سر است  
بغيره مضاعف غايه معلوم با بر سر است وجه مستر راجح بالرجل است  
اينست که ميگفت که لذت خيرونه وخيرونه دوم لا يرفقه راجح بالعلم است  
غير بغيره راجح بالرجل است **بعض** پس وقتي که شد شب فراوان پس پرسش  
گفت او که چيست ترا پرس گفت که بوعده بدم که میخواي ايند را بر شكني پس گفت  
او را بيا پس بخواب بر شكم مرا مام گفت که پس بپوشه آن و بپوشايد آن را در وقت

مقدمه

تعليم کرد آنرا را اينکه جماع کند با آن پس در بار اول تعليم کرد آن جماع را بالعلم با  
دوم تعليم کرد آن جماع را آنرا بعد از آن بالعلم شنيد شد پس که تحت از ايشان  
و آن مقدمه بغيره رسيد پس شروع کرد آنرا خبر ميداد آنچه کرد با آن پس و بنفقت  
پس آمد ايشان را از آن علم و ايشان نشناختند آن علم را پس گذاشتند در سراي  
خود را در آن علم را با بختي که با اين مردان علم کردند و او تعليم ايشان کرد تا آنکه  
اتفا کرد در زمان برهان بعضي بعضي و بغيره زنان نشند **اصل** ثم جعلوا  
يصدعون ما في الطريق فيفعلون بهم حتى تنكب مدنتهم الناس ثم تركوا  
بناهم و اقبلوا على الفدان فلما رأى امره قد احكم امره في الرجال اجاب الى النساء  
فصيرت امراة فقال اني بجالسك يفعل بعضهم بعضا قال نعم قد راينا  
ذلك و هذه لك بعظمه لولا علمهم و بغيره و بالعلم بغيره حتى استغنى النساء بالعلم  
**نقص** خيرونه راجح بالرجل است و اين مبنی بر اينست که بالعلم بغيره بغيره زنان  
در حضور مردان ايشان و مردان ايشان تصديق بالعلم کرده اند در حضور زنان  
و گفته اند که ما آن علم را بهتر از جماع با زنان ميشويم و ميتواند بود که در عايشا  
مردان گفته باشند و زنان برهان رسانيده باشند و ايشان اين راجح جواب گفته  
باشند و بغيره تقدير را بيا بغيره آخر است و بغيره بغيره بغيره و در نظير غير آن  
بر حاضرت که اين سخن گفتند در حضور زنان **بعض** بعد از آن شروع کردند  
کين ميگردد راه گذاشتن را پس جماع ميگردد با ايشان تا آنکه راه کرده اينست که بغيره  
ايشان مردان بعد از آن و گذاشتند زنان خود را و رواي در بغيره بغيره  
که بالعلم بياينکه او استوار کرد فرمان خود را در مردان آمدن بغيره بغيره  
که در ايند خود غراي بغيره گفت که بغيره بغيره که مردان شما جماع ميکنند بغيره







کینیا تا آنکه شد تا یکی بروی امام گفت که من خستند امام گفت که من  
 خستادم و دختر خود را پس گفت که بسیار بوی ایشان نافی راویا بر بوی ایشان  
 که در کدوست و جگر کن بوی ایشان عبا را که پوشیده شوند با آنها از سرها  
 پس همانوقت که رفت آن دختر رو آورد و باران و رود خانه پس گفت لوط  
 که در این ساعت صبح و در آن زمان که لوط گفت که بر خیز تا من شوم بشن  
 و شرح کرد لوط صفت در آن دیوار که شهر و شهر و کرد و خبری و بسیار و آن  
 میزند و بسیار راه پس لوط گفت که ای فرزندان من راه روید اینجا پس گفتند که امر  
 ما را بر کارا با یکدیگر در میان شهر و از آن که کنیم بپوشد لوط که قیمت بیشتر تا یکی  
 کنار راه و اینست بیست و نه راه محقق ماند که لوط از کار اضطراب خاطر را در  
 فکر این جواب نفیید که در این کار است **اصول** و من ایستادند و آن  
 امر که حیثا نظر خیر فی البیوت ففعلوا اهل المدينة کلام علی باب لوط قال ان نظروا  
 الی القلین فی منزل لوط قالوا لوط قد خلعت فی عسلنا فقال هتلا حین  
 فلا تفصح فی ضیفی قالوا هم تلذذوا و اعطوا ایشین قال و اذ کلهم  
 الحرجة فقال لوط لوان فی اهل بیت یعقوب نیکم قال و کذا تفعلوا علی الباب  
 و کسر باب لوط و طرخوا لوط **شرح** و کذا کرد و ایستاد گفت که آن کار  
 بود که این نداخت او را در جبهه پس فریاد بر آوردند اهل آن شهر بهی این  
 بر و هر لوط بخیا لکن لوط ان که در کار در جبهه انداخته یا از جانب او شد  
 پس همانوقت که گاه کرد و کسی پس در وقت لوط گفت که ای لوط بجهت  
 شد و کارها پس لوط گفت که ایشان میمانند پس رسول حکمتد مراد و میمان  
 من گفتند که ایشان سرگشتند بیکدیگر و بپوشید با و در امام گفت که و در آن حال

آن سرگشت و در جبهه از جبهه سر خود و گفت لوط که گاش میسود اینک بوی من در خانه  
 باشد کنگاه و از پدر از سرها امام گفت که و بپوشد او و در سر لوط و شکستند  
 در لوط و انداختند لوط را **اصل** فقال له جبریل انما ارسلتک لکن یصلی الیک  
 فاخذ کل من یطاع ففرج بها فجوهم و قال شاکت الوجع فحی اهل المدة  
 کلهم و قال لهم لوط لا ارسل ربی فامرکم فیهم قالوا امرنا ان نأخذهم  
 السحر قال فلی الیک حاجتة قالوا و ما حاجتک و قال نأخذوهم الساعة فانی  
 اخاف ان ینذروا ربی فیهم قالوا لوط ان موعدهم الصبح فلی الصبح بقرب  
 لمن یرید ان یأخذ فخذ انت بنا و کذا فامض و مع امرک **شرح** در آن موقع  
 چنین است قالوا لوط انما ارسلتک لکن یصلی الیک فاسیرا هکذا یصلی من الیل  
 و لا یلتفت منک احد الا امرک ان یرعبها ما احلایم ان موعدهم الصبح الیل فلی  
 الیل یا یا یأخذ و سکون یا ینقذ و حاء ینقذ و الف مدود و رود خانه  
 خارج که سنگین دارد و مراد اینجا سنگین است امر بر و جاب و بقیه هم و سکون هم  
 مرفوع و مبتدات است و بقیه بین ینقذ و بقیه حاء ینقذ جبریل از شب مثل  
 نصف دوم از شب و در این اشارت تفسیر است سوره القم که دیت قوم لوط  
 بالذات انما ارسلنا علیهم خضا ایا لوط بخیا هم صحرایین و شر که سحر عبارت  
 از صحر باشد و بخیا لوط در سحر عبارت باشد از اهل آن خان ایشان در  
 صحر نزل که آن متعین نفع و راحت عظیم است و از این ظاهر میشود که صحر تاریک  
 مرکز آفتاب با فقه حقیقه جبریل است بقرینه آن موعدهم الصبح و کلام این است  
 جبریل و شمره میشود موافق آنچه گذشت و در کتاب الصلوة در شرح خیر اول باب  
 فرفوا الصلوة کباب سوم است نأخذوهم بتقدیر ان و بها آتت الساعة و بقیه



ان بیلدیا، بیکظه و دایم بقیطه و فتح و اویسیف منافع غایب معلوم باب بفرست و غیر  
 مستراح بعد از این فعل است نظیر اینهم الی و التزوان معابد گذشت در کتاب  
 التجدید و شرح غزالی باب لیا که بکلیت و چهارم است لوط علیه السلام از یک معطر  
 و آنرا به بوه ترسیله که حاصله قوم او را نند حاصله قوم یونس علیه السلام شود پس بیدید  
 ان یا خلع باریست از لوط علیه السلام و مراد با خلع یا براق گیری است بلکه بر رفعت  
 ان نیز چنانچه گفته شد است بیکظه **بکظه** بر کف او یا بیکظه که بدستی که ما فرستادگان  
 صاحب کلاخیا را بفرستادیم قدم نخواستند رسیدن تو پس بیکظه بفرستادیم گفت مشی از من  
 پس زبان و دهان قوم را و گفت که زشت باد این و دهان پس کوه شدند اهل آن شهر  
 به کی ایشان و گفت فرشتگان را لوط که او فرستاد صاحب کلاخیا را من پس بیت کا  
 شما در این قوم گفتند که کار ما اینست که بیکظه ایشان را در محراب گفت که پس مراست  
 شما حاجتی گفتند که و بیت حاجت لوط گفت اینک بیکظه ایشان را در محراب  
 دوم چه بدستی که من میترسم که بدلا شود برای صاحب کلاخیا را من در ایشان بیکظه  
 که تا خیر عذاب ایشان گذارد و فوق که شما را در و اید فرشتگان گفتند که بدستی که  
 و عذاب ایشان صحیح است آیا بیت جمیع نزد یکدیگر که که میخواست که براق گیری کنند پس  
 بیکظه خیر خود را و در محراب خود را و از آن **مسئل** فقال ابو جعفر  
 علیه السلام رحم الله لوطا لو تدبر من معنی فی الحجۃ لعلم الله من صور حجت یقول لوان  
 لیکم قدوة او فذلک من شرب الی من استن من جبریل علیه السلام و من استن من جبریل علیه السلام  
 الحجۃ فقال الله عز وجل لمحمد صلی الله علیه و آله و ما من من القالین بیکظه  
 من ظالمی امینکم ان علیما ما علی قوم لوط قال فقال رسول الله صلی الله علیه  
 من الحجۃ فی وطنی الرجال لم یبت حتی یدعی الرجال فی فیضیه **بکظه** تدعی الی

بنطقه و الف منقلب لیا، بصیقه ما فی غایب معلوم باب بفعالات التدریج شانه  
 کردن مکرر مراد اینجا موشکافی و دقیقه نیست و این اشارت است بآنچه گفتیم که  
 بکرم مذکور که لالت میگرد بیکظه و این کار سری هست و لوط از یک معطر پس و  
 تفهید من معصومه و معقودند ریاست یا استقامت است و مبتداست لوط و فی  
 است ان بفتح همزة و تشدید خوات و با مدح او و حکم مفرد است و فاعل  
 فعل و بدست بیکظه بیکظه ان با هر یک برای بیت مراد بیکظه است او ی بیکظه  
 ان مصیبه است که بیکظه فرستاد و مصد و معطوفت بر فاعل و فعل و بدست  
 شدیدا شایسته است بیکظه در شوال و قوت حاصل میشود و بیکظه شدیدا بیکظه که  
 بعضی از قوم منضم بلوط میشوند باقی ضعیف میشوند **بکظه** بر کف امام محمد علیه  
 علیه السلام که رحمت کند و الله تعالی لوط را اگر تا مل میگرداند که اگر او است و در حج  
 میادت که او منظرست در جایی که میگفت که کار میبود اینک مرا باشد بیکظه  
 مدد کار بیکظه قوتی بر دفع باقی شما میبود بیکظه برون من که معتقدی  
 کلام معتقد بیکظه ترست از جبریل او و در حج بر کف الله عز وجل علیه السلام  
 که بدست بیکظه بر سر قوم لوط آمد از ظالمان و در مراد اینست که از ظالمان است  
 اگر کند آنچه را که کردند قوم لوط امام گفت که و گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که هر که بیکظه  
 شود در جمیع مردان نیکو تا آنکه خواهند مراد از آنست که خود شرع را و اینست که صاحب  
 میشود غالب **مسئل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال الله عز وجل بعث  
 الیهم لیلان فی اهلک قوم لوط جبریل و میکائیل و اسرافیل و کزبیل  
 ثم و ابابرهیم و هم معتقون صلی علیهم و آله و سلم و رای هر چستة فقال لا  
 یخدم هؤلاء الا انا فی فیضیه و کان صاحب ضیاء فتشوی لهم عجلا سمی







عشکات و این اشعار است باینکه سائر اهل لوط داخل در برادر نیستند پس اهل  
عاریع نیستند باینکه عام محض تخصیص منقول مستعمل در عاریع نیست مثل  
انما منزل علی اهل هذه القرية و غیره من السماء یا کافرا یضیق ذیلا کجی معلوم است  
از خارج که بعضی اهل آن فریاد می کردند و اندر او با اهل هذه القرية و غیره بعضی خود  
بود پس باینکه اهل هذه القرية و غیره محض تخصیص منقول و اهل لوط امرات و بنات  
روم مراد است که آن زن از جلیبا قیام نکند و در آن موضع است و عذابا و در آن  
و لفظ کانت متبدا احتمالا و است **پس** ابراهیم گفت ایشانرا که اگر باشد در آن شهر  
صد کنند و متبدا آیا اصلا که میکنند ایشانرا پس گفت جبرئیل که ابراهیم گفت که در آن  
در آن شهر بخواب که در میان جبرئیل و ابراهیم گفت که ابراهیم گفت که اگر باشد در آن شهر  
جبرئیل گفت که ابراهیم گفت که پس اگر باشد در آن بیت که جبرئیل گفت که ابراهیم گفت  
که پس اگر باشد در آن ده که جبرئیل گفت که ابراهیم گفت که پس اگر باشد در آن ده که جبرئیل  
گفت که ابراهیم گفت که پس اگر باشد در آن ده که جبرئیل گفت که ابراهیم گفت که پس اگر  
که در آن شهر لوط گفت که و انما قریم بانکه در آنست بر این بخت میدهم او را و اهل آن  
مکن و نشو بیا و این آنکه بود آن زن از جمله که شنید **اصول** قال الحق علی قال  
لا اعلم هذه القبل الا ان یستقیم و هو قول الله عز وجل یجاء لنا فی قوم  
لوط **ششم** قال اول کلام راوی است و غیر مستند در آن را هیچ بابام جعفر صادق  
ع است الحق بن عیسی است قال در دوم از کلام امام جعفر صادق ع است  
و غیر متبداست و غیر مستند در آن را هیچ بابام حسن ع است ان بتقدیر آن است  
و مستثنای مفرغ است **پس** امام گفت که امام حسن ع علیه السلام گفت که خدا  
این سخن ابراهیم را بلی جزو مکرری اینک که کند باقی ماندن قوم لوط را و آن

مفرد قول الله عز وجل است در سوره که ابراهیم جلیا میکند بابا برای قوم لوط  
**پس** قال لوطا و هو فی نزاعیه قریب القرية قال الله عز وجل یجاء لنا فی قوم  
لوط **ششم** قال اول کلام راوی است و غیر مستند در آن را هیچ بابام جعفر صادق  
ع است الحق بن عیسی است قال در دوم از کلام امام جعفر صادق ع است  
و غیر متبداست و غیر مستند در آن را هیچ بابام حسن ع است ان بتقدیر آن است  
و مستثنای مفرغ است **پس** امام گفت که امام حسن ع علیه السلام گفت که خدا  
این سخن ابراهیم را بلی جزو مکرری اینک که کند باقی ماندن قوم لوط را و آن



قدم خود را پس بر کمر آیند سگ ایشان پس گفت که بدرستی که شما هر آنی می آید نزد  
 بدای انجیل خلق خدا گفت جبرئیل رفیقان خود را که شتابان بنمایم عذاب  
 را بر قوم لوط تا آنکه لوط که بود مدبر قوم خود بسیار پس گفت جبرئیل که این  
 یک گواهی است **اسل** ثم مضى ساعة ثم انقضت اليهم فقال انكم لتأتون  
 شرار من خلق الله قالوا جبرئيل هذه نبتان ثم مضى فلا يطلع باب المدينة  
 انقضت اليهم فقال انكم لتأتون شرار من خلق الله فقال جبرئيل حين  
 انزلتم ثم دخلوا و دخلوا موحى و دخل منزله **شع** بعد از آن روانه شد  
 در اندک وقتی بعد از آن دو کمر آیند سگ ایشان پس گفت که بدرستی که شما هر  
 می آید نزد بدای انجیل خلق خدا گفت جبرئیل که این دو گواهیست بعد از آن روانه  
 شد پس در وقتی که رسید بدای شهر را که دایند سگ ایشان پس گفت که بدرستی  
 که شما هر آنی می آید نزد بدای انجیل خلق خدا پس گفت جبرئیل که این گواهی  
 سوم است بعد از آن لوط داخل شهر شد و ملائکه داخل شدند و او را آنکه  
 داخل شدند نزد خود را **اعمل** فلما لانتم امر الله سراً ثم هيئت حسنة فوجد  
 فرعون السيف فصققت فلم يسعوا فدخلت فلما راوا اللذان اقبلوا  
 يفرعون حتى جاءوا الى ابواب قنبرك اليهم فقالت عترة قوم ما  
 و انت قوما فط احسن منهم هيئت **شع** هتة در او را بگو یا و خندید  
 مکه می تواند بود و در دوم بگو یا ۱۰ است معتدا از ما علم اصطلحت  
 از باب غلظت دخت از باب تفخيل است بر عروق بصيف مضارع مجول  
 بابا نهال است الا هرا حمر کسی شتاب کرده در کاک و فاعل محذوف  
 اینجا دو کس می تواند بود اوله شرفی که ابله می زند او را از کتارش گرفته

درجه انداخته و او خال کرده که آن با لوط شده چنانچه گذشت در حیل  
 سابق دوم زن لوط بنا بر اینکه قوم چو دو را دیدند متوجه شدند و درگاه  
 زن لوط بدست اشارت سگ ایشان که زنه بیاید و بدوید **شع** پس  
 وقتی که دید ایشان زن لوط دید سگ تکیا را بر لافقت بالا ایام پس دست  
 بردست زد و بر قوم لوط نشینند و چو جمع ایشان دوید و پس دوید و چو  
 که قوم دیدند و در لاف روان شدند معالی که مامور میشدند شتاب کردن تا آنکه  
 آمدند سگ در در منزل لوط پس آن زن از باب باین آمد سگ ایشان پس گفت  
 که نزد لوط جمع هستند که ندیدم چو را هر که بهتر از ایشان باعتبار صورت  
**شع** و الى ابواب ليدخلوا فلما راهم لوط قام اليهم فقال لهم يا قوم  
 انقول الله ولا تحزبوا في صيغتي اني منكم رجل سرشيد وقال هو لا يبنائي  
 حنة اكلهم قد عاصم الى الحلاله فلما راها لنا في بنايك من حق وانك لعلم  
 ما تريد فقال جبرئيل لو لم يعلم اي شقة له **شع** ان تا آخر بیان شد در  
 حدیث سابق **شع** پس قوم آمدند سگ در را داخل شوند پس در وقتی که دیدند  
 که درگاه ایشان را لوط بخاست و رفت سگ آن سر کرده کان پس گفت ایشانرا که  
 ای قوم من بهتر کنید از عذاب الله تا فرجا میکند مرا در میان من آیات  
 انجیل شما مر که راست و عباد شد و لوط گفت که اینان دختران منند ایشان  
 پاکیزه ترند برای شما پس لوط خواند آن سر کرده را تا سگ تنه حلال پس آن  
 سر کرده کان گفتند که نیت ما را و دختران تو هیچ رغبتی و بدرستی که تو هرگز نباشی  
 آنچه که میخواهی پس لوط گفت ایشانرا که کاش میبود اینکه مرا باشد و میبود کار  
 بعضی شما وقتی بر وجه باقی شما یا میبود پناه بزدن من سگ معتدی سخت پس

فقا

سر کرده را



گفتند چنانچه که کاش و اند که کدام قوت است برای او **اصول** قال و کافر و  
 حق و خل البيت فلاح به جبرئیل و قال یا لوط و هم یدخلون قال و دخلوا  
 جبرئیل علیهم با صیغہ نحوهم قد هبت اعینهم و هو قول الله عز وجل ظننت  
 علی اعینهم ثم ناداه جبرئیل فقال له انما نرسل ربک ان یصلی الیک فایضاً علیک  
 یصلی من الیک **شرح** کاش و بناء سد نقطه است و در حکایت قوم لوط و  
 سو قمر طسنا اعینهم است و در غیر آن در سو قمر طسنا علی اعینهم است **نکته**  
 این اشارت است باینکه اذهاب اعین ایشان بقول جبرئیل نیست زیرا که آن از  
 علی جبرئیل نیست بفرمانه که قادر بر فعل بفرمانه کن نیل شد نظیر است سوره انفال  
 و ما یعیت افریت و لکن الله یرى و یرایه قیاس است سائر خوارق عادت  
 که مستوی میشود و نظایر علی که دنیا و وصیای علیهم **نکته** امام گفت که قوم  
 تبه دادند بکفر لوط را تا آنکه لوط داخل خانه شد و ایشان هنوز داخل  
 نشده بود ندید و فریاد زد بلو جبرئیل و گفت کدای لوط بلو را و ایشان ترا داخل  
 شوند پس در وقتی که داخل شدند فرمود جبرئیل با نکشت خود را با ایشان  
 مراد اینست که با نکشت خود را بیک بر داشت و بجانب ایشان با شد موافق آن  
 گذشت در حدیث سابق پس رفت چهره ایشان و آن مضمون قول الله عز وجل  
 است در سو قمر که پس محو کردیم چهرهای ایشان را بعد از آن مذاکره نمودند و جبرئیل  
 پس گفت ایها موافق آیت سو قمر که بدین سنی که مافرنمودیم که آن صاحب کلی  
 اختیار توایم اصلاً نحو اهلنا را ایها سنی که بدین سنی که مافرنمودیم که آن صاحب کلی  
 خود در چند قطعه مالت که از شب گذشته باشد **اصول** و قال که جبرئیل  
 انما بعثنا فی اهلکم فقال یا جبرئیل عجل فقال ان موعدهم الصبح

الصبح یقرینا حره یجمل و من بعد الا امر اتم ثم اقتلوا فی المذنبه  
 جبرئیل چنانچه بین سبعة اربعین ثم رفقوا حتی سمع اهل النساء الدنیا  
 شجاع الکلاخ و فراح الذی یولکم قلبها و امطر علیها و علی من حولک  
 المذنبه حجازة من یجمل **شرح** بعثنا بصیغہ مجهول باب منع است و برای  
 یجمل بصیغہ مناصح غایب معلوم باب فعل بتقدیر یا بن یجمل است پس مرفوع  
 و منصوب میتواند بود و او یجی مع است اقتلاع جبرئیل مدینه را از پشت زمین  
 یجناحین خود از قبیل اینست که منقول شده که رسالت الله اشارت کرد بآنست  
 خود یجناحین و منقسم بدو نصف شد و بیان حقیقت اشکال این شد در **نکته**  
 سابقه و نقل میشود در حدیث دوم باینکه یجناحین المذنبه کلام را ویت در فتح  
 است و نقل بر سبع است و نظیر این فقره گذشت در کتاب التلویق در حدیث چهارم  
 و نود و هم باب سبع التلویق که باب دوم است اسماء الدنیا انما عیارت است از آسمان  
 نزد یکدیگر باینکه مدار قمر است و کای در قمر یعنی مستعمل میشود النباخ بهم و کسریه  
 و شقیف یا بیک نقطه و یا بیک نقطه مدینه را به سبع و قمر یا و از سلاک الفرائض بهم  
 بیک نقطه و کثیفه را بیک نقطه و یا بیک نقطه فریاد قلبها با قاف و یا بیک نقطه بصیغہ  
 ماضی غایب معلوم باب خبری است امطر بصیغہ معلوم و مجهول میتواند بود و نقل  
 اینست که جبرئیل از حره رفت طبقاً از من نفوذ کرده باشد و بایده آن فاسقان  
 رسید باشد زیرا که بعد از قلبه که درست و از جانب آسمانست **نکته** گفت او  
 جبرئیل که بدین سنی که مافرنمودیم برای اهلک ایشان پس لوط گفت کدای  
 جبرئیل یجمل کن پس جبرئیل گفت موافق آیت سو قمر که بدین سنی که وقت بعد ایشان  
 صحیح است ایماست صحیح نبرد یکدیگر که لوط را که بار بردارد و همسان می کند



او بر که با او است مکن ترش بعد از آن که از این خبر خبر را جبرئیل بدو می آید از خود از  
 ضیق و بعد از آن بالا بر آید تا آنکه شش اهل آسمان را بین ترا و از سکان او را  
 خروسان ترا بعد از آنکه سرنگون کرد آنرا می آید بران و بعد که در دوزان شهر بوی  
 سنگی از سنگ کل **نهم** **عنه** عن ابی عبد الله علیه السلام فی قول لوط علیه السلام فی حق  
 اهلکم قال عمن علیهم التزویج **شرح** روایت از امام جعفر صادق  
 در قول لوط علیه السلام که ایشان دختران منند ایشان را با کیم تزویج  
 شما امام گفت که عرض کرد بر سر هر که کان ایشان تزویج حلال را نما تذکره  
 دختران بفرمایند و اینها را بنام المهر و عقیقه و عقیقه که در وقت حلالی  
**نهم** **عنه** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله ایکم و اولادکم و اولادکم و اولادکم  
 المذکاة فیتم استاذ من فتمت العذای فی حد و برین **شرح** ذکر اینها باعتبار  
 اینست که ایشان زن صاحب حسن میخوانند پس قایما اولاد ایشان صاحب  
 میباشند و قایما سر ایشان را با کیم میباشند و المهر و عقیقه است بعطف بر او  
 و در بعضی نسخ المهر است و بنا بران نیز عقیقه بعطف بر او است بعطف بر  
 چنانچه در بعضی بلاد بجم در صاحب حسن را خواجده زاده مینامند و بنا بران نیز میباشند  
 المهر بضم م و سکون را بینه و اول بینه قطعه سر مرد پیران ساده **نهم** **عنه** روایت  
 از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که رسول الله ص که در دنیا بود از یکدیگر خوش  
 و پسران مالداران و غلام را که سادگان باشند چه پدری که فریبندگی  
 بران ساده بخت ترست از فریبندگی دختران بکر که در هر پاره های خود  
 باشند و کسی نظر را ایشان کند **نهم** **عنه** عن یونس البانی قال کتبت عن  
 ابی عبد الله علیه السلام ففری عینده آیات من هو و قلی یبلغ و امطرنا علیهم حیا

والمهر

من محرم

بخیل منقود موقوع عند ربک و ما فی من القائلین یعید قال قال  
 من مات یوم علی التراب لم یبق حتی یرمی الله یحیی من تلك النجاة یكون  
 ویند منینة و لا یراه احد **شرح** بان بقیع باه بکفله و لف و تحفیف  
 نون در خیت که روغن خوشبواز و اندامیوه آن هم میرسد و اینجا لقب یونس  
 است **نهم** **عنه** روایت از یونس بن انبیه که بودم نزد امام جعفر صادق  
 ع پس خواندند شدن نزد او چند بیت از سوره هود پس رفتی که رسید با سینه  
 و با اینندم بر قوم لوط سنگی از سنگ کل نشسته بر سر کیم نشان کرده شد  
 نزد صاحب اختیار تو هر کدام برای شخصی نیست آن سنگ را ظمان دور را  
 گفت که پسر امام گفت که هر که مرده بر جالی که مصری باشد بر لوط نمر تا آنکه اندازد  
 اولاد الله تعالی از آن سنگ میباشند بسبب انداختن مرگ او و می بیند آنرا  
 همی که از جاذبه **نهم** **عنه** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله ص  
 من قتل غلاما من شقی لجه الله یوم القیمة یلجأ من ثار **شرح**  
 روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که گفت رسول الله ص که هر که  
 بوسید پسر را از روی شقی انجام کرد اولاد الله تعالی در روز قیامت بلجای از  
**باب صد و شصت و نهم** **اصواب** این باب بیان میکند که مانع نشد از خود  
 اهل بیت اود را در این باب حدیث **اول** **عنه** عن ابی عبد الله علیه السلام قال  
 قال رسول الله ص من اکل من نعیم طعنا یلعب به الله علیه شقی  
**شرح** یلعب بصیغه مضارع غایب مجزول یا بی هم است به نائب فاعلت  
 و این کنایت از لواط باو **نهم** **عنه** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت  
 که گفت رسول الله ص که هر که بیایع کرد از خود شرا را که لواط کرده شود

من اکل من نعیم















منع و غیرت **نسخه** شکر کرد که سواد امام جعفر صادق علیه السلام از حکم پیران علی امام جعفر صادق علیه السلام  
صادق علیه السلام بر پشت او بر افتاد از او گری می رخ بر خاست **نسخه** اصل **نسخه** عن عمر بن  
الکوفی جعفر قال قال الله علی نفسه ان لا یفعل علی ما یرق الخیر من یوفی فی ذلک  
قال فقلت لا یفعل الله ما قالان عاقل لیبیب یدعی اننا سر الی نفسه قد انزل  
الله قال فقال فی فعل ذلک فی سجود الجاهل قلت لا قال فی فعل علی باب وای  
قلت لا قال فایتن یفعل قلت اذ اخلا قال قال الله لم یکن هذا مستلزما لا یفعل  
علی ما یرق الخیر **نسخه** اقم بصیرت و اضحی غایب معلوم باب افعال است بقدر در  
بصیرت مضاعف غایب معلوم باب افعال با بعضی است و در دوم بصیرت و اضحی  
افعال با معلوم باب بعضی است التاریق بفتح نون و تحقیر میم و کسره بین نقطه و کاف  
جمع نون و میم و فتح و کسره و سکون میم و ضم را و قالها و ان نوحی از فرشتا است که بر سر  
و بر سر الانبیا گرفتار کردن بفرشتان اضطرار و گرفتار کردن بفرشتان اضطرار  
و در اینجا معنی اول است و معانی نیست میان فقر معنی اول و ثلثیات معنی دوم  
**نسخه** روایت از مورخین شمر از امام محمد باقر علیه السلام گفت که معنی لازم کرد الله تعالی  
بر خود نشاند بر قائمهای بهشت کسی که آمده میشود در برش را وی گفت  
که پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که فلا تخرج من مدین و شندست بجز اندر مدینا  
نکند خود را بخرج مضر کرده او را الله تعالی را وی گفت که پس ایما می کند آنرا  
در معنی مثل حاجت گفت که نه گفت که آیا پس می کند آنرا بر سرای خود گفت که نه  
گفت که پس در اینجا می کند آنرا گفت که چی در خلقت شیخ امام گفت که پس بهرستی که  
بهرستی که الله تعالی مضر نکرده او را این مرد را لذت است نیست بعد بر قائمها  
بهشت **نسخه** اصل **نسخه** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ما کان فی شیعتنا فکرم یکن منهم نکره

البراه

اشیاء من قبل ان یفرغ فکرم یکن منهم انزاع اخضر فکرم یکن منهم من یوفی فی ذلک  
که یکم منهم در پنج درجات و مقام بسیار است که در چهار جهانباشد یا غیر  
اولیا شد و شاید که تغییر از سر کاتبان کاغذ باشد و بهر تقدیر مراد است که اشیا  
در میان شیعیان سواد نفیسیا شدند پس تغییر از این سواد نفیسیا اسباب بر وی  
و می تواند بود که مراد این باشد که ضعف در شیعیان شد پس وضع من مصل  
و مانند آن در موضع بعد از اشیا بنی بر سواد و وضع محل و موضع حالت **نسخه**  
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر چه شده باشد در شیعه یا پس نشد در  
سجده نشد در ایشان که که کذا فی کند در ست خود و نشد در ایشان که که ختم  
بر ختم و نشد در ایشان که که آمد شود در برش **نسخه** اصل **نسخه** عن ابی جعفر علیه السلام  
قال قلت لابی عبد الله علیه السلام هوذا المؤمن یسئلون فی هذا الالباب و یسئلون المؤمن  
یسئلا و الناس یسئلون ان لا یسئل فی احد الله فی حاجه فقال نعم قد یسئلون  
یسئلا یسئلونهم قائم یجیبون الیهم لکم راحة قلت جعلت فداک قائم  
یسئلونهم قال هم یسئلون و لکن یطلبون بذلك الله **نسخه** سئلون یسئلونهم  
استیاریه هذا البلا و افعال دارد او را باشد با شایسته قطع نظر از عمل بقضای آن  
دوم اینکه خنثی باشد یعنی عمل بقضای آن و بهر تقدیر میسئلون بتقدیر استقام  
و یسئلون بتقدیر مبتلی بعد الالباب است و او را و در و ان سجال است قد بری قلیل  
و بنا بر او مراد است که من کای مبتلی باشد میشود و عمل بقضای آن میسئلون  
و بنا بر دوم اشارت باینکه کبریا فی امر موجب کفر نیست پس منافات نیست  
میان این حد و حد سابق باینکه فعل مضارع در یوفی فی در و لا یتراست  
و امر میسئلون اسم بضم یاء و شاد مستمر در است **نسخه** روایت از اسحق بن عمار

الکتاب



گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که اگر جماعت چیزی را گرفتار شدند باین بگویند  
ایا میباشند منزه گرفتار باین بلا یعنی عمل بقتل آن و حال آنکه مردمان و معنی  
میکنند که نشان اینست که گرفتار میشوند باین بلا که گرفتار را در خواسته باشند  
پس امام گفت که آری من گاهی میباشم مبتلا باین بلا که از عمل بقتل میباشم  
آن پس سخن میگوید با غنایان چه بدستی که ایشان میباشند از سخن شما از آنکه گفت  
قرابت شوم پس بدستی که آن غنایان نیست نشان اینست که هر چه بگویند که امام  
که ایشان صبر میخوانند کرد و بیکدیگر میکنند باین عمل از آنکه گفتی بماند که از این  
جواب مستند میشود که مراد بقتل البلاء در بنوعی از لا یشک به احد الله و  
حاجه تجدید است و میتواند بود که شامل آنرا نیز باشد و کلام منی بر غایت  
**باب ششم و بیستم من السحق شرح** السحق بفتح سین بدینقطه و سکون حاء  
بدینقطه و قاف مصدر باب منع ساینده که آن اندک کوفتن باشد و در اینجا  
نزد زناخت **یعنی** این باب بیان طبق زدنست در این باب چهار حد  
**اول** عن هشام بن العبدین عن ابي عبد الله ع قال سألت رسول الله ع عن رجل  
الایة کذب قبلهم ثم نوح و اصحاب الرس فقال لیسید هذا قبح انک لا  
بالاخری فقال هن اللواتی بالقرآن یعنی النساء **یعنی** حیدنا فی بیع صادق  
و سکون یاء و فقطه در پراین و فتح و الینقطه و نون و الف و نون و میسود  
که اسم شوریست یا موصیعت و کلام در نسبت متقلب بوده شده یا بمعنی عطا  
صاحب مقام در جاد بدینقطه و الینقطه و کلام گفت که حیدلان ببلای موضع  
و البته حیدلان و صدنا فی الحج صیاد و تمهید و او الفقه الفیله و حیدلان  
سلیما منسوب الی بیع العطر و هو الصید و در باب نون گفته که و الصید و الصید

الصیدان

فقال و لعل یعقوب فاشارات و مقصود تفسیر اصحاب است و استیلا بر حاکم که راضی شد  
باین نظریه نشان باینکه بگویند باین بافت فادزان و طبق زدن شد و باین  
که آن عمل کرد و درین سخن میشود یعنی اول اتفاقا چیزی که در خیالی در دیگر  
و اولی است اصحاب اولت و دوم مناسب حاکم است اللواتی بفتح لام و  
و او الفقه و کشته و فقطه در پراین و فقطه در پراین و فقطه در پراین  
جمع لا تری ساجات ما خردست انک دفع و تشدید تا و فقطه در پراین  
باید بالقرآن متعلق بالقرآن او است و احتمال دیگر مذکور شد در کتاب الحیض و شرح  
چند سوره باین که باب مختار دم الحیض مذکور الاستحاضه است یعنی تا آخر کلام  
است و علی از آن سخن نیست **یعنی** روایت از هشام حیدنا فی از امام جعفر  
صادق ع گفت که پرسید امام را از این آیت در سرفاق که کذب کردند پس  
مذکور بود نوح و اصحاب و پس امام برای تفسیر اصحاب از این اشارت کرد  
خود چنین پرسید بگو از دو سخن را بپذیری پس گفت که ایشان زنان  
بزیان ساینده اند امام میگوید که زنان الکاف گفت بفرمانند **دوم** عن ابي  
بن جریج قال سألت ابا عبد الله ع فقال لها علی ابي عبد الله ع فاذن لها قد ظلت  
و معها مولاها فقال لها یا ابا عبد الله ع فاذن لیسید و لا تریه و لا غیر  
ما عرفت هذا فقال لها المراه اذ اللهکم یفریظ لیسید لیسید لیسید لیسید  
سلیما منسوب الی بیع العطر و هو الصید و در این اختلاف گذشت در کتاب الحیض  
در چند سوره باین که در بیان آیت سق نوح شد در کتاب الحیض و در چند سوره باین  
که باین آیه عطف علیهم نوح الله عز وجل است **یعنی** روایت از اسحق بن حریز  
که طلبه و از من زنی که طلبه حضرت کم بری و بر امام جعفر صادق ع پرسید























انما في ايشان نيکفت ايشان را چيزي پس بوفري مذكر کرد که نشان اينست  
 که چيزي بعد بوفري اينکه امام گفت که نيست چيزي مثل زمانه سیدي بوفري **ع**  
 عن علي بن ابي حمزة قال سالت عن قول الله عز وجل ولا تمسكوا بالثبات  
 قال هو الماء والكنة الله شير جيب البشر فلم تسم كما سمع **ع** **شرح** الميرزا  
 سين بنقطه و قد يدنا و نقطه در بالا و سكون ياء و نقطه در پايين و لا  
 بنقطه بغايت صاحب و بغايت برده پوشاننده ايشان بکبر سين بنقطه  
 و سكون تا و نقطه در بالا و بافتن سين مصداق بوفري شايسته **ع**  
 و طيبت انجلي از امام جعفر صادق **ع** گفت که بر سیدم امام را از قول  
 الله عز وجل در رسد و سمانه که با دست رها نديدن تا از امام گفت  
 که مراد جماع است وليکن الله بغايت صاحب شرم است دوست سيد  
 شرم را بر نام بنزد چنانچه شام نام و ميرزا **ع** **شرح** **ع** عن ابي جعفر **ع** قال  
 فاطمة الى علي صلوات الله عليهما ان يزوج ابنته لختها من بعد هذا ففعل  
**ع** **شرح** اختها عبا رقت از زينب و ابنة اختها عبا رقت از امام به بضم هم  
 و تخفيف عيم و الف و تخفيف عيم دوم بنت ابي العاص بن الربيع چنانچه  
 در کتاب لا طور در جند و الباب الکاه که باب صد و بيست و دوم است  
 ابن جعفر در تلميح گفته که زينب بنت رسول الله **ص** امر با خديجه زن و بچه  
 ابن خالتها ابو العاص بن الربيع و كانت ام ابي العاص خالدة بنت خويلد  
 اخت خديجة و كانت زينب ابنة رسول الله **ص** فولدت لابي العاص  
 عليا علي فتوفي و قد باهر الحلم و كان اديف رسول الله **ص** على ناقه  
 يوم الفتح و ولدت له امام و هي التي كان رسول الله **ص** قبل حملها صليته و اسماها

العاصل نام بديقه نيست و نيست فدا نه بقلاده كانت خديجه او خالتها فيها  
 علي بن ابي طالب و اما رسول الله **ص** فدا بقدره شديدا و قال ان رايت ان تطلق  
 لها ايضا حرة و عليها قلا و ثوبا فقالوا نعم فاحد رسول الله **ص** و تم علي العاص  
 ان علي سليل زينب اذا نصح الي مكر و بعث رسول الله **ص** و تم زينب حادثة  
 فخرها الى الميمنة قال السعي وقتها ده ان زينب ها جبر مع النبي **ص** **ع** قال لو امكن  
 في الامم و لا يصح و لم يثبت زينب سنة ثمان من الهجرة و تولى رسول الله **ص** فخرها  
 و بعد ان گفته در اولاد امير المؤمنين **ع** بن ابي طالب که و بعد از وسط امير  
 بنت ابي العاص **ع** **شرح** و طيبت از امام جعفر صادق **ع** گفت که و طيبت کرد و  
 سكون و صلوات الله **ع** اينکه طيبت خود کند امام و دختر خاله زينب **ع**  
 و طيبت او چيز کرد **ع** **شرح** **ع** سالت ابا عبد الله **ع** عن الرجل يزوج خالته  
 ابنتي له ان تطلق و تفرق الا ان انا اتقي ذلك من مملوكتي اذا تزوجت  
**ع** بر سیدم امام جعفر صادق **ع** لا از مرد که شوهر ميکند خود را با دختر  
 ميخواهد مرد را اينکه کثير بنديقت و او را امام گفت که نه و من ميخواهم از آن  
 از کثير خوني چيزي در دام او **ع** **شرح** **ع** سالت ابا جعفر **ع** عن رجل  
 الکاه من علي صلوات الله عليه في اشياء من الفروج لم يكن ياتر بها  
 ولا ينفق عنها نفقة و قوله فقلت و كيف يكون ذلك قال قد اعلمنا  
 ان النبي **ص** و حرة زينب ابنة رسول الله **ص** **ع** **شرح** **ع** سالت و طيبت حرة مائة ان علي **ع**  
 مستطاع فقلت و لم يثبت نعم يا ابا عبد الله **ع** که باب شصت و دوم است و در جند  
 اول باب و طيبت و طيبت الرجل و هي حرة که باب شصت و دوم است  
 و بايد در کتاب الف و طيبت او را با زينب الرجل که زينب **ع** **شرح** **ع**



ثم بشر بها كد باب خشتا دم لم يكن يا ايها الناس است و...  
 واخلدوا في كل حال من حال و...  
 آن مكره ای که نمی توانست به شدیدی که اگر می شد با آنست و...  
 میشود که نمی توانست مطلقا است و اگر نمی شد بهیچ وجه...  
 تا این مقامات ندارد با جلال بود آنها **سید** بر سیدم امام محمد را  
 انا بعد روایت میکند و ما از علی سلوات الله و...  
 که اگر کند با ما نمی توانست از آنها سبک شود و...  
 پس گفت که چگونه میا شد آن امام گفت که تحقیق جلاله آنها را...  
 بفرموده خداوند تعالی آنرا **قال** قلت معقل بنی الا ان یکن احدیها  
 قد خلیت الا خلیا و احدا علیا و حیما و یستی ان یعل بها فقال قدین  
 لکم افر کون فی الله و قلله قلت ما سئله ان یبین ذلک لک فقال  
 حیما ان لا یطاع و لکن ان علیا م یثبت له قدما و اقام کما جاء به الحق  
**قلت** علی علیه السلام امام الکمال است پس یعنی نفی است بعد از افعال  
 ناقص است و اینست پس از اینست و حکم است در مسئله است و خبرش...  
 بقدر عقلا بالا برده است و فرج است و مقصود اینست که سبک الله...  
 صورتی از او و خبرش او را اینست که دوایت متناهیان باشند یکی از او و...  
 فتح کرده باشد و یکی در هم اینک متناهیان بنا شدند و بنا شدند هر دو  
 و بنا شدند که خبریم یعنی از خودی از مکره متناهیان باشند و...  
 با جلال بود و خبری امام با اختیار شد و هم است و قانع اینست که نمی  
 آنکه در متناهیان نیست مگر آنکه در متناهیان نیست و...

ازان و مثل فی فرزندان خود ازان و مثل فی امام مقتدر را و...  
 ازان و فی امیر المؤمنین معلوم بود استقلال و...  
 بعیت را و انکاف بنی خود و فی فرزندان خود کرده **سید** گفت که پس با یکدیگر و حکم  
 الله تعالی در آن مسئله چیزی که باید باشد یکی ازان و وایت تحقیق متوجه کرده باشد  
 و خبری از اینست که دوایت است ثابت باشند یکی و خبری از او شود اینک علم کرده  
 شود بر دو وایت که مکرر متناهیان باشند پس امام گفت که تحقیق بیان کرد اینست  
 بر اینست و دوم را در روایتی که فی خود شریک و فرزندان و...  
 شد و از اینک بیان کند آن حکم را هیچ چیزی که برای هر یک با اینست که نمی کند  
 جمیع مردمان را ازان مثل فی خود و فرزندان پس امام گفت که فرسید که  
 اوقات کرده نشود چیزی از مردمان ضعیف فرض طاعت او کرده بودند و اگر  
 میبود اینک میبود با اختیار و میبود برای او و حکم او و حکمست برای میبود  
 کما یستحقه و حق را هیچ چیزی که چنانچه باید و میاید **سید** **عن** الحدیث  
 علیه السلام فی رجل فر علی یقتل یضرب به عصب جارية رجل فو لدت لکبار  
 من العاصی فکثر ذلک لکبار و قالوا لک علی المعصی من ذلک امر بک  
 الفاسد **سید** **قلت** از امام جعفر علی او با امام جعفر صادق  
 علیه السلام خبر کرد که او را که بر خود شیطان با حق گرفت کثیر مردی را پس  
 فرمود آن کثیر ازان مردی با حق فرزند امام گفت که بگوید آیند میشود آن  
 کثیر و فرزند سبکتر که با حق گرفته شده از او و حق او را که آن نا حق  
 و قول فرزند آنکس با حق گرفته **سید** **قلت** **عن** ابی عبد الله علیه السلام قال کان ملک فی  
 بطنی امیر و کان که قاضی و القاضی اخ و کان یخجل صدق و...

مردمان



فَدَعَا نَهَا الْأَمِيَّةَ وَأَمَّا زَادَ الْمَلِكُ أَنْ يَبْعَثَ جُلَاةً حَاجِبَةً فَقَالَ لِلْعَامِلِ الْبَيْتِ  
رَجُلًا فَقَالَ مَا أَعْلَمُ أَحَدًا أَوْلَى مِنْ أَخِي فَدَعَا لِيَبْعَثَ **فَدَعَا** عَمَلًا يَفْعَلُ مَا  
وَكُلُّهُمْ اسْتَوْجِلَ مِنْ بَيْتِ بَيْتٍ كَانَتْ صَدَقَاتُهَا وَكَانَ وَالْعَمَلُ وَوَصَفَاتُ  
الْبَيْتِ الْبَيْتِ بَيْتًا يَكْفِيهِ عَيْنٌ يَنْقُلُهُ سَائِلَةٌ وَفَقِيرٌ وَفَقِيرٌ وَفَقِيرٌ  
بِصِفَةِ بَابِ نَعَالِ اسْتَوْجِلَ عَمَلُ بَيْتٍ وَوَصَفَاتُهَا كَمَا رَدَّ بَيْتُهَا كَنْ كَفَرْتُمْ  
مَرْكَ مَعْدِلًا يَنْتَهِجُ كَيْدِي مِنْ بَيْتِهِ مَرْكَ مَعْدِلًا يَنْتَهِجُ مَرْكَ مَعْدِلًا يَنْتَهِجُ  
از امام جعفر صادق **ع** گفت که بود پادشاهی در بخارا مرده بود و قاضی بود  
برای قاضی بایزدن قاضی مرده را سزاوار بود و پادشاهی را که تحقیق نکرده بود از مرگ او  
پیچیده باینکه که بعضی بداند او بخارا بود پس خواست آن پادشاه که مرگ  
مرگ بداند که پس گفت قاضی که بداند برای من مرگ بداند که مرگ بداند که مرگ  
او بر او کار می بر قاضی گفت که ندانم چگونگی مرگ بداند که مرگ بداند که مرگ  
خواند برادر قاضی را تا فرستاد او **فَدَعَا** فَرَدَا الرَّجُلُ فَمَّا لَاحِظًا فِي الْوُجُوهِ  
أَنْ أَصْبَحَ أَمْرًا فِي نَفْسِهِ عَلَيْهِ فَلَمْ يَجِدْ مِنْ الْقُرْبَى فَقَالَ لَأَجِبَ لِي  
إِنِّي لَسْتُ أَخْلُقُ شَيْئًا أَهْمُ إِلَى مِنْ أَمْرًا فِي كَأَخْلُقُ فِيهَا وَقَالَ قَسَاوُ  
حَاجِبَةً قَالَ نَعَمْ فَخَرَجَ الرَّجُلُ وَقَدْ كَانَتْ الْأَمَلُ كَارِهَةً لِحُجْرَةِ جَدِّهِ  
فَكَانَ الْقَاضِي يَأْتِيهَا وَيَسْأَلُهَا عَنْ حُكْمِهَا وَيَقُومُ كَمَا كَانَتْ تَقَعُهَا  
إِلَى أَهْلِهَا فَابْتَدَأَ عَلَيْهِ خَلْفٌ عَلَيْهَا لَعَنَ كَيْدَهُ لِيَقْبُرَتْ الْمَلِكُ نَهَا فَدَعَا  
**بَيْتًا** فَوْشَ عَمَلٍ أَمْرًا لَمْ يَدْرِكْ وَكَفَتْ بَرَادُ بَرَادُ كَيْدِ بَيْتٍ كَمَنْ تَخَوُّشُ  
مَشْرُومِ اِيْتَا كَيْتَا كَمَنْ نَهْمَ بَيْتِ بَرَادُ الْحَاجِ كَمَنْ بَرَادُ بَيْتِ بَرَادُ  
الْبَيْتِ كَمَنْ بَيْتِ بَرَادُ كَمَنْ بَرَادُ بَرَادُ بَرَادُ بَرَادُ بَرَادُ بَرَادُ

بجز باینکه که سزاوارند پس جانیش برادر او بود و بجز باینکه که سزاوارند  
او برادرش گفت که آری میکنم پس بر سر رفت آنکه و تحقیق بود آن زن ناخوش  
شمرده بر سر رفتن او را پس بود قاضی که می آمد نزد آن زن و می رسید آن زن را  
او را بستاند کی بکشد بدلی او بستان زن خوش آمد او را پس از آن زن سزاوار  
پس آن زن ابا کرد بر او پس خرد بر آن زن که مرگ بداند که مرگ بداند که مرگ  
با که آن زن تحقیق نکرده **اصول** فَقَالَ لَسْتُ أَصْبَحَ مَا يَكُنْ لَسْتُ أَجِبُكَ  
إِلَّا شَيْءًا طَالِبْتُ خَالِي الْمَلِكُ فَقَالَ أَمْرًا لَسْتُ أَجِبُكَ وَفَدَحَقُّكَ  
عَمَلٌ فَقَالَ كَمَا الْمَلِكُ طَلَبُهَا فَجَاءَ إِلَيْهَا فَقَالَ أَمْرًا لَسْتُ أَجِبُكَ  
فَقَالَ لَسْتُ أَجِبُكَ وَفَدَحَقُّكَ لَسْتُ أَجِبُكَ فَاصْبِرْ مَا يَكُنْ لَسْتُ أَجِبُكَ  
خَرَجَ لَهَا فَرَحًا وَمَعَهُ النَّاسُ فَلَا خَلْفَ لَهَا قَدَمَاتُ رُكُلَا وَانْفَرَكَ **فَدَعَا**  
پس زن گفت که بداند که بخارا مرگ بداند که مرگ بداند که مرگ بداند که مرگ  
از آنکه طلب کردی پس قاضی که مرگ بداند که مرگ بداند که مرگ بداند که مرگ  
فداند که و تحقیق ثابت شد آن در نزد من پس گفت او را پادشاه که با که  
او را پس قاضی که مرگ بداند که مرگ بداند که مرگ بداند که مرگ بداند که مرگ  
کردن تو پس چگونگی موافقت میکنم مراد او را سزاوار میکنم ترا پس زن گفت  
که نیستم که موافقت کنم ترا پس بکن این بخارا مرگ بداند که مرگ بداند که مرگ  
پس بکن که بداند که مرگ بداند که مرگ بداند که مرگ بداند که مرگ بداند که مرگ  
و کمان کرد که آن زن تحقیق مرگ بداند که مرگ بداند که مرگ بداند که مرگ  
الْبَيْتِ وَكَانَ بَعْدَ مَوْفُوقٍ فَخَرَجَتْ مِنَ الْحَفِيفَةِ ثُمَّ مَشَتْ عَلَى وَجْهِهَا  
حَتَّى خَرَجَتْ مِنَ الْمَدِينَةِ فَانْتَهَتْ إِلَى دَيْرٍ فِيهِ دِرْزِي فَتَأَمَّتْ عَلَى بَابِ



الدیر فلما أصبح الدیرانی فتح الباب فراهها فساهاها عن قبة الخیر فترد  
 وادخلها الدیر وكان له ابن صغير لم يكن له غيره وكان حسن الجمال  
 فذادها حتى برأحت من علبها فاندملت ثم وقع إليها ابنه فكانت ترضيه  
 حتى مات ثم ولد لها ابن صغيرا فباعته فباعه بواب بقرات ديو  
 بقرات ديو بقرات ديو بقرات ديو بقرات ديو بقرات ديو بقرات ديو  
 است بر سر له فافله که بنای آن در زمان آن ترسائی شده الدیرانی بقرات ديو  
 مسکه با و راه و الف و غ و صا ج و خ و ج و ر و ج و یوشا یندان با یخ  
 که بدو نان و دو دست راه رفت تا اینکه برقی رفت ان شهر پس رسید سوگر  
 که در آن دیرانی بود پس خوابید بر در چرخ و رفتی که بفرج رسید دیرانی که در  
 چرخ یلان نزد ابر بر سید او از سر گذشت او پس چرخ اند کرد او را بجمع سر  
 پس دیرانم کرد او را و داخل کرد او را در در و بر بود دیرانی بر ابر که کوچک که  
 که نبود دیرانی را فرزند غیر او بود دیرانی ما لار بر علیج کرد او را تا آنکه  
 بکشید از چرخ و بر سر آمد آن جراحت بعد از آن سر حاکم او را بر سر  
 پس آن بود که نگاهانی میکرد آن پسر **اسل** وكان الدیرانی قریبا  
 يقوم بأمره فاجتهد فدعاها إلى فضا فابت فجد بها فابت فقا  
 لن لم تفعلی لأجهدن فی قتال فقا لت اصنع ما بد لك فعد إلى  
 القبیة فدق عنقه واتی الدیرانی فقال له عدت إلى فاجتهد  
 فخرت قد عدت إليها ابتك فقتلتها فإی الدیرانی فلما رآه قال  
 لها ما هذا فقد تعین صنعك فاجتهدی بالقصة فقال لها لیس تطیب  
 نفسی ان تكونی عندی فاجتهدی فاجتهدی لیل ووقع إليها عین

[illegible]



اعظم على منتهى خبثته من الصلابة من الموت فانما على حيث ما دبت  
من صلوات وبتداست عندنا متعلق بكان است يا متعلق بعلة  
يا متعلق بصلب ودر هر تقدیر اما چه متعلق بصلب است و ضمیر راجع بكان  
یا راجع بن موصوله است و صلیه بصیغه ماضی غایب مجهول یا بضمیر یا یا متعلق  
است بوجه اما چه صلی یا بوجه اما صلی چه مبتداست یونانی  
وذا لا یبقی بصیغه مضارع غایب مجهول یا یا متعلق است و ضمیر مستر راجع بكان  
یا بصیغه معلوم است و ضمیر مستر راجع بن موصوله است منتهی بکرم و تشدید  
نوع منتهی و غیرت **ب** پس بری رفت در شب پس بهیچ در درختی پس  
در آن ده بجلو آورده بر یکی بود و او زنده بود پس بر رسید از سر گذشت  
او بر گفتند که بر اوست فرض بیت درهم و یکی که ثبات و تحقق باشد بر او  
فرض نزد ما برای صاحبك فرض بخلق آنچه میشود تا داده شود آن فرض  
سک صاحبش پس آن زن بری آن فرض آن بیت درهم را و داد آنها سوختن و  
و گفت که کشید و این فرود آورد و از آن زن چو پرسیدند نزد کسیت  
هیچ کس نه بر من با چنان لغت از تو بجات دادی مرا از خلق او را  
و از هر کس پس من با تو ام چرا که **اصل** ففقیهنا و ففقت حق انتنا  
الی ساحل البحر ای جماعة و ففقتنا فقال لها اخیلی حتی اذهب انا اعمل  
لکم و استکم و انیکم فانهم فقال لها اخیلی حتی اذهب انا اعمل  
لکم ما فی سفینکم هذه قال لها فی هذه خیالات و جواهر و غیره و انما من  
الخیارة و اما هذه ففقت فیها قال کم یبلغ ما فی سفینکم قال لها کثیرا لا  
یحویل **شرح** اعلم و معلوف بر آن منتهی است و مرفوع میتوان بود

نزد و بعضی فتح منتهی است و در بعضی مرفوع است **ب** پس روانه شد  
و زن روانه شد تا آنکه رسید سق کمار و بر آن مرد جماعتی را و کثرتی را  
پرسیدند که کشتن تا آنکه روم منکار کنم برای ایشان و طعام کنم و آورم  
نزد یونانی پس آمد نزد ایشان پس گفت ایشان را که چیست و در این کشته شد  
که در این کشته متاعهای تجارت و جواهر است و غیرت و چیزهای دیگر آن  
متاع تجارت و اما این کشته یونانی آمد گفت که و یونانی نزد آن مرد کشتی  
شماست گفتند که بسیار عدد شنیدیم **اصل** قال فان معی شیئا ههنا  
ما فی سفینکم قالوا و ما عملک قال کثیرا لم قد ما مثلها قط قالو فینما  
قال نعم علی شرط ان یذهب بعلمک ففقتنا لهما ثم یجئنی فیسر بها و لا یعمل  
و یذهب فی القدر و لا یعمل بها حتی اعمی انا فقالوا ذلک لک فبعوا من نظر  
الک فقال ما ذات مثلها قط فاسترها من بعد و الا فی درهم و نصف  
الیر الذاهم و غیرها **شرح** آن مرد گفت که بهیچ سق کس نیست چیزی که آن  
بهتر است از آنچه در کشتی شماست گفتند که چیست با تو گفت که کثیرا که  
که نمیدمش و او هر که گفتند که بهیچ سق کس نیست گفت که آری میفرستم بر شرط آنکه  
بعد بعضی نما پس نگاه کنی سق کثیر بعد از آن آید نزد من پس خرد کثیرا و اعلام  
نگذ آن کثیرا بغیرت و هر سق من بهار و اعلام نکند کثیرا بداد و بها  
تا آنکه روم من پس گفتند که آن شرط برای هست پس فرستادند کسی که نگاه  
کرد سق آن زن پرسید که ندیدم مثل او را هر که پس خردند آن نزد آن  
مرد به هزار درهم و دادند سق او آن در همان روز و آنرا **اصل** فلما  
امعن انقوا فقالوا لها قومی و ادخلی السفینة قالت لم قالوا فادخلی



من مولاك قالت ما هو مولاي قال الله تعالى او لم يعلم ان الله قد خلقنا من  
 انفسنا الى الساهر لم يامن بغيرهم بعضنا على بعض خلقنا في السيفه التي فيها الحق  
 والحق انهم في السيفه الاخرى قد فعلوها **شرح** امعن بعين بصيرة  
 بصيرة قاض غايب معلوم بآية تعالست وظهر مستر بان مردست الامعان دور  
 شد و غایب شد و فعلها بدلا بنقطه و فاعین بنقطه بصيرة قاضی بد کرم  
 معلوم با ضمع است و غیر مستوی لجمع بصیرت است الدخ بفتح وال و سکون  
 فابشانه رفته کرد خیری **شرح** پس رفتی که آمد و و شد آمدند نزد آن زن پس  
 گفتند و آنکه بر خیز و داخل شو کشتی را زن گفت که بعد گفتند که بختی خیزید  
 ترا اما اگر نوزن گفت که نیست او اما اگر گفتند که هر کس بر می خیزد بر می آید  
 ترا پس بنفاست و رفت با ایشان پس رفتی که رسید سکون را دریا امین نزد  
 ایشان بعضی دیگر بر آن زن سر کردند و او در کشتی که در آن بود جوهر و شایع و جاد  
 و سوار شدند ایشان در کشتی دیگر پس بشتاب روانه کردند کشتی را بر داشتند لکن  
 و برای کرده باد آن و با مردون **اصل** فبعث الله عز وجل عليهم ريحا  
 فخرقهم وسحقهم و حثرت السيفه التي كانت فيها حتى انتهت الى جزيرة  
 من جزيرتي البحر و دبطت السيفه ثم دأبت في الحفرة فاذا فيها ماء  
 و بحر فبصره فقالت هذا ماء الشرب منه و لم أكل منه اخذ الله من طها  
 المذبح **شرح** غرقهم بعین با نقطه و فاعین بنقطه بصيرة قاضی غایب معلوم  
 بآیه تقطعت **شرح** پس غرقش و الله عز وجل بر ایشان باد بر سر خرق کرده ایشان را  
 و کشته ایشان را و جاد یا فکشته که آن زن بود و در آن تا آنکه رسید سکون  
 از جزیرهای دریا و آن زن بخت کشته را بعد از آن که دید در جزیره پس تا که آن

بماودة

آید بود و در کشتی بود که در آن میوه بود پس با خود گفت که این میوه ایست ای شام  
 الزمان و بیست بخورم از آن بر شش و میوه الله تعالی را در اینجا **اصل** فان قال الله عز وجل  
 يا ايها من انبياء بني اسرائيل ان يا في ذلك الملك فيقول ان في جزيرتي من  
 جزيرتي البحر خلقا من خلقى فاحض انك و من في تلك الكهنة حتى تاو الخلق  
 هذا و لفرى انك يذنبون ثم كما انك اذ لك الخلق ان يعرف لكم فان عفر  
 عفرتم لكم **شرح** پس میوه ای که الله عز وجل سو بفرست از جزیران بنی اسرائیل که آید  
 نزد آن بادشاه پس گوید از جانب شما که بدست می که در جزیره ها میوه ایست  
 مخلوق از مخلوقات من پس بر می روی و میوه که در مملکت است تا آنکه آید نزد این  
 مخلوق من و قرار کنند برای او یکنا ها و شما بعد از آن طلب کنید از آن مخلوق  
 که پیش ایشان بگذرد شما پس اگر بخنایند بگوید شما بخنایند و میوه ایست **اصل**  
 فخرج الملك اهل مملكته الى تلك الجزيرة ففرقوا امرأة فقدم اليها الملك فقال  
 لها ان قاضى هذا في جزيرتي ان امرأة اخبرتني فامرته برحبها و لم يعم  
 عيني البينة فاحاف ان يكون قد تقلمت على ما لا يحل لي فاجاب ان  
 يستعفري في فقال عفر الله الذي اقبل **شرح** قاضی بنشدید با مفتوحه  
 هذا عطف بيان قاضی است جزیره بآیه بنقطه از باب تفصیل لم یعم بصيرة  
 مضارع غایب معلوم بآیه فقال و قاضی غایب غایب بفرست و اندوز و تقلمت  
 در دم بخنایند است **شرح** پس بر ویه رفت بادشاه با اهل مملکت سکون  
 جزیره پس بدیدنی من پیش رفت سکون او بادشاه پس گفت آن زن که بدید  
 که این قاضی من آمد نزد من پس جزیره مرا که جزیره بدیدنی زن که امر کنم  
 قاضی با بنکساکر او و حال آنکه قاضی قامت نکرده بود نزد من بنده را پس

جلد







واما در باب وفاق و عتد الله عز وجل في هذه الجزيرة فقد جرى ما لفت  
 من الرجال ففعلوا وخذلوا السيف واما فيها على سبيلها وانصرف الملك  
 اهل علكة **ع** كل واحد من ارفع وبتلا است وادخل فادرجه براعتها  
 اضا في ان باه موصله است که در ضمن صفت شرط است پس در بیان کل و  
 موافقت است با هم لفظ فادرجه بری بیا رفت **ع** امام گفت که بعد از آن  
 روایت بر شهر شریف گفت که من در تمام و هر چه غنیدنی پس جز این نیست که  
 آن سر گذشت منست و نیست در حاجتی در مردان پس در دست میدارم که در اگر  
 این کشی را بجز که در امانت و در حال که مرا بر عبادت کنم الله عز وجل را در این  
 چیزه حد تحقیق می بینی آنچه را که بر خوردم از مردان پس شهر شریف بگوید که در  
 و گرفت کشی را و آنچه که در آن بود پس چرا که آن را در بر کشی با دوشاه و بعد  
 علكة **ع** عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليه السلام قال لا ما من أحد منكم  
 يسيب خطا من الزنا فزنا العيسين انظر و زنا الفلم القيلة و زنا البدين  
 الكرم منقذ الفرج ذلك انهم كذب **ع** عموم و در این حدیثی بر اکثر است  
 اضا در زنا العینین و و غیره از قبیل اضا که سبب است پس مرد زنی  
 احداث سبب عینین و هر که از صفا و کذب بیعت ما شیعیان است معلوم با تحقیق  
 است **ع** و ملکت از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام گفتند که نیست  
 هیچکس که بر جلال او در می باید بخیل از زنا پس زنا و چشم شکا حرام است و زنا  
 و در این حدیث و زنا و در دست و دست ما لایحرام است خواه موافقت  
 کرده باشد در حق از ایاضا لفت کرده باشد مرد اینست که در صورت موافقت کناه  
 انما علیهم هست **ع** و از **ع** عن علي بن عتبة عن أبيه عن أبي عبد الله عليه السلام

قال سمع يقول انظر منهم من باه ابليس منهم فكم من نظرة او ريت  
 حسرة طوبى له **ع** نظریه نوبه و سکون فاما بعد در این حدیث است **ع** و اما  
 از علی بن عقیلیم عین بنیقط و سکون فاف و اما بیکظ از زنده از امام جعفر  
 صادق گفت که شنیدم از امام مکتب که کناه حرام بخریت از شریف  
 ابلیس که زهر الدیست بر جان کناه کینه پس بسیار مکانی که باعث شود  
 حسرت در نزد در روز قیامت **ع** عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله  
 صلى الله عليه وآله و آله و آلها و سلم قال لا تجشوا و لا تاجشوا و لا تملقوا و لا تملقوا و لا تملقوا  
 لسان محمد صلى الله عليه وآله **ع** الهاشمی بکشتن با نقطه شرفی که سوزانند  
 پوست زنی را و بکرا و بر جای شرف و و مانند آن داخل میکند تا تشنه آن با  
 قیام فلان لوش و بیا و شین با نقطه بیضه اسم فاعل باید افعال شرفی که نقش  
 که در است پس در و در و قال لا يستعاضا افضل من الفاء با یا انما  
 حمله و آ و و خدایانی این صیغه منقلبتا و و نقطه در بالا شود و مدغم شود  
 در زنا افعال منقلبتا و در لفت بجهت اهل حیا منقلبتا میشود بلکه منقلب  
 میشود بجهت حرکت ما قبل چنانچه از هر دو بجهت که شرح توضیح است گفته  
 التاجش برون و بجم و شین با نقطه کسی که روش کند و بکرا و در وقت اراده  
 فریختن متاعی مثل اینکه گوید او که متاع مرا مدح کن در حضور فلان  
 تا او بدام افتد یا گوید که متاع مرا قیمت کن بفلان قیمت در حضور فلان  
 تا او بدام افتد یا گوید که بیا خسته متاع مرا بخر یا بگویند بفلان قیمت تا من  
 ندم و فلان بدام افتد المتجر شکی که روکش کرده شده باشد ما خود نیست  
 انجش بجهت حاج با عتد الله و بیک صاحب متاع یا خود میکند روکش را بر آن











پس که لام بر لقا ساکن است **یعنی** روایت از بعضی از انما امام محمد باقر  
با امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امام لا که خیریم که نزد است پس  
جا گفت از دلسر هر جا پس امام گفت که سوال کن از ما در شری که اگر بود  
پس در حوض کن صاحب درش را که خلیل کند زنا کند ما در شری که  
تا با که شود فرزند با بنی که جاعش بری تو خوب شود **نقد** سالت با جعفر  
علیه السلام عن قول الله عز وجل واخذنا منكم ميثاقا غليظا قال الميثاق بي انك  
التي عقد بها النكاح واما قوله غليظا من ماء الرجل فيفضيه الى امرأته **شرح**  
در هر ميثاق چنين است و ان اردتم استبدال في موضع مكان زوج و اقيم احد  
فقطا فلا تاخذوا منه شيئا تا خلفه بهما تا انا فاسميها وكيف تاخذونه قد  
انقضى بغيركم الى بعض خلفه منكم ميثاقا غليظا عقد بصيعة ما فميها يسجد باليمين  
است و در اين اثنا رشت با يکديگر با اجابت زنت و قبول از جانب مرد  
پس زنه ميثاق ميطلب از مرد و مرد ميکند ميثاق را و ان تمام ميشود صيغه نكاح  
خلود در زمانه الرجل يزوجها زنت و مرد ايشان که غليظ يعني بستر است و بستر  
بونه ميثاق با اعتبار ايشان که باعث حلال شدن افضال آب مني مرد ميگردد  
زن ميشود و ان باعث تولد فرزند قابل کسب سعادت دنيا و آخرت ميشود  
**پس** پس سيد امام محمد باقر را از قول الله عز وجل که زنا را شما گرفتند  
از شما بيا بستر امام گفت که کل توليت که بسته ميشود با نكاح چون چيز  
اخر صيغه نكاح است و اما قول او که بستر است پس آن با اعتبار آب مني مرد  
که ميپاشد از لسانش **نقد** **سنة** **ال** عن ابي بصير قال سالت ابا جعفر عن  
نكاح تزوج امرأة فقالت انا حيلة وانا اخذت من الرجل مائة وانا على غير

عنه قال فقال ان كان دخل بها وادخلها فلا يصحدها فان كان لم يدخل بها  
ولم يوطأها فليخبر وليست اذا لم يكن عمرها قبل ذلك **شرح** ودر زمانه نكاح  
در زمانه علي بن ابي اوست و در حوض به عيا رشت از ابو سرياد در كنار كركم  
ياد است ما يلد و ما نشد انما عقد در وقت و او از قبل عطف تفسير است  
براي اشعار با يکديگر خلق بزني در يك جماع آن زن است موافق آنچه گذشت  
در شرح حديث جابر باب الرجل يزوج المرأة فيطلقها تا اخره تا يفتاد و شتم  
است در توضيح آيت سوانا اللاتي في حجركم من نسائكم اللاتي دخلن بهن  
يقربن اليكم و در اين حديث جاي لم يدخل بها و لم يوطأها گفت که لم يوطأها  
يدخل بها و بنا بر اين شق ثالث تصويريست **يعنی** روايت از ابو بصير  
گفت که پس سيد امام محمد باقر را از امره که حجت خود که زنت را بصيغه نكاح  
پس زن نه گفت که من آستم از ديگري گفت که من خواهر توام از غير خود  
يا گفت که من عده بصره داشته ام از شوهر ديگر زني گفت که پس امام گفت  
که اگر باشد که داخل شده باشد با نكاح و ما نكاح کرده باشد با او پس بايد  
که قصد نكاح نكند زنه با بنی که التفات بغير زن نكند و اگر باشد که داخل شده  
باشد بزني و ما نكاح نکرده باشد با او پس بايد که خبر کند از زنه که حقيقت  
حال چگونه است و بايد که سوال کند ديگر از او که اگر زن راست ميگويد يا دروغ  
اگر باشد که نشناخته باشد زن را پيش از ان مراد ايشان که در هر دو صورت  
اگر معلوم شود چيزي که خدايا گذر زنه از ان معلوم شود بنا بر ان ميکند  
**نقد** **سنة** **ال** قلت لا يبيح الله عم نكاح اخذت مع امرأته بيتا فاست  
انما امرأته و اقرت انتم زوجها فقال الرجل لو اني كنت بصره لا خرم



























بر باید که نشینند در جای او و اگر تا آنکه سر شود امام گفت که و بر سینه  
بنویسند و آنکه که حبیب آرا فرزند بر او شوه که گفت که خوشبخت است  
و حناست چه بخت که حنا من از خوشبختی بوشید است **شرح** **عنه**  
ابو عبد الله علیه السلام فی الرجل یرتج الیک قال یقیم عندنا سبعه ایام **شرح**  
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در مرگ که حجت خود میکند و خبر بگوید  
گفت که در آن میکند و از یک هفته و بعد از آن شروع در حق میکند **شرح**  
عن ابی عبد الله علیه السلام فی الرجل یکن علیه المرأة فیرتج لفری لم یکن  
للمرأة یدخل بها قال نکد ایام ثم یقیم **شرح** روایت از امام جعفر  
صادق علیه السلام در مرگ که میباید شد و از آن به حجت خود میکند و دیگر که  
که خبر است چند روز پس بگوید و اند بر آن فری که دخول میکند باز در آن  
وقت امام گفت که سر و بعد از آن حجت میکند **شرح** **عنه**  
علیه السلام قال ان الکریم ایام سکة فکذا ایام سکة فکذا ایام سکة فکذا  
عند رجل قبل رسول الله فلیک رسول الله من ذلک فی الحلی فکذا  
ما هو الا کما نرا لرجال **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام  
گفت که بعد از آن که ایام بگذرد نزد ام سلمه پس گفتند و ای که ای ام  
سلمه بفرست که تو تحقیق بود نزد مرگ پیش از رسول الله پس گفتند و ای  
حکیم است رسول الله بنیت بآورد و در خلوت که جای جامع است چنان  
سلمه گفت که بنیت او مکرر است و نماز و نماز **شرح** **عنه**  
واقبل النبی ص ققامت الیه عباده فرقا ان یقول امر من السماء  
فأخبرته الخبر فغیب رسول الله ص حتی ترید وجهه و التوی

عنه القصبین عینین و شرح و هو یحیی و هو حق صعدا لمتن و یاد در  
الاضار بالسلج و امر بجلهم ان یحضر قصدا لکبر **شرح** مباد و بکبر  
بنیفته منقب و عالت فرقا یقع فافق لا یقفه و فافق صعدا لمتن منقب  
و منقب ایام در است ان یقع هر و سکون نون یقف بر من است نرید بر  
بنیفته و با یکفته و با یکفته و با یکفته و با یکفته و با یکفته  
است الزید یقع عرق الغضب بار است از مرگ که میان آن در متنی بنی است از آنجا  
بالا و در طرف آن یکی است و کشید و در وجان بنی تا می آید اسفل یکایا بر وقت  
غضب که رکود و طرف بنی می دهد و بعضی مردمان و در یکی از بنی ها شام مکرر شاهد  
شد صعدا و با از با علم است و غیر مستر و اولیاج بر سواد الله است  
جمع نام برده کنندگان و کما می مستر می شود در امر و اولیاج بکیرین بنیفته  
غیر معاندان امر می شود غایب علی مرایا بقرات و غیر مستر راجع بر  
الله است بحیثام بیا حرف و فرقه حاکم بنیفته و سکون با یکفته و سکون با  
یکفته و غیر راجع با بضارت و حیلیم عبادت است از سر را رضای که غرض  
ایشان بوده و واسطه ربط بوده میان رسول الله و ایشان برای نیایش  
فرمان واجب لافغان و کیفیت عمل با جنازه باید و شاید و در هر روز  
مهر که جهاد سازا رضایا و مستحکم و مستظهر می شود اند و امیر المؤمنین است  
ان یحضر یقع هر و سکون نون و با بنیفته و با بنیفته و با بنیفته و با بنیفته  
بصیغه مضارع غایب علی مرایا بقرات الیها اصیلم است و مراد مخصوص اینجا  
نزدیک شدن رسول الله است تا آنجا فرماید و بعد از آن و اگر کسی در رفتن  
از بعضی حاضران سر زدن غیر مستر و بعد راجع بجلهم و مراد اینست که چند



یا بر بگو منبر رفت تا خوب فهم کند عرفان رسول الله را و زود عمل بقیصا آن کند  
 بعد از آن ابو بکر و عمر بر سر رفتند از نزد ام سلمه و روانه شدند به پیشگاه  
 سلمه برخاست سگ او شتابان از ترس این که تازیانه شود چیزی از آسمان که  
 متضمن این خبر باشد پیش از آنکه او بگفت یا شد و آن باعث خجالت او شود پس  
 خبر داد و آن خبر بر عقیصا ناکشید رسول الله صم تا آنکه متوجه شد سرگی او  
 و پیچیده شد و که عصبه در میان دو چشم او تیریدگی بین صفو گذشت و گشت  
 الرکی و بعد بنیم یاب مغز الجود و النجاء که باب هشاد و یکم است و از آنجا  
 بر روی آمد و او میگوید که خود را از کمال اضطراب انداخته با لاف رفت منبر را شتاب  
 کرد قدمد کاران رسول الله با شمشیر چون آن عصبه را مشاهده کرد حد  
 و امر کرد رسول الله بر پیرانصار این که حاضر شود پس او نیز بالا رفت منبر را  
 محمد الله و انی علیه وسلم قال ایها الناس یا ایها الاقوام یتبعون عیبه  
 و یسألون عن عیبه قال الله انی لا کرهکم حبسا و اهلکم مولا و اهلکم  
 لله فی الغیب و لا یسألن احدکم عن احدکم عن احدکم فقال ام المومنین  
 رجل فقال من ای فقال فلان الداعی فقال ام المومنین فقال من ای  
 فقال فلانکم الاسود و قام الیه الثالث فقال من ای فقال الذی  
 تنسب الیه **شرح** یتبعون بصیغه مضارع غایب معلوم بای فتعالک  
 عیبه در اول یقع عین بینقطه و سکون یا و نقطه در باین و یاء یکنقطه است  
 و در دوم یقع عین بانقطه است بعد از اول عبارت از ابو بکر و عمر و  
 عبارت از عمر و عدم تخریج امام با سم ایشان منبری بر روی از تفسیر است  
 و ترفیع ثالث با الف لام اشاء رفت بر او از و بر جل و بر که مراد باین عفا

کتبات که خلفای خلافت نظیر آنست سوا افراتیم الله و اخری و متوالا الله  
 و میان شده که کتاب التوحید شرح حد دوم باقیه ابطال الزوید کتاب  
 نهم است **شرح** پس رسول الله سیاس کرد الله را و شنایش کرد برای بعد از آن  
 گفت که ای مردم ما در چیست حال جمعی چند که طلب میکنند عمار را و سوال میکنند  
 انکار اینها من بخدا قسم که بدین منی که من که امیر شما ام با اعتبار صفات حمیده  
 و پاکیزه تر شما ام با اعتبار جلال و تادکی و خالصت شما ام برای الله تعالی در حالی  
 در میان سوال میکنند باینکه از شما از پیشتر مگر آنکه خبر دادم او را پس برخاست  
 سگ او ابو بکر بر گفت که کیست بدین من گفت که فلان شبان که با ما در  
 نرا کرد و تو حاضر شد پس برخاست سگ او و عمر بر گفت که کیست بدین من گفت  
 که فلان شما که سیاحت با ما در نرا کرد و تو حاضر شد و برخاست سگ او  
 سوم آن دو بر گفت که کیست بدین من گفت که آنکه منب میثوی سگ او  
**شرح** فقال ایها الناس یا ایها الاقوام لعن عناق الله عندک فان الله بعثک  
 رحمة فاعف عناق الله عندک و کان الیه صلی الله علیه و آله اذا حکم استخیر  
 و تفرق و تفرق من الناس حیا و حیا کلهم فترک **شرح** اعف بضم  
 صفر و سکون عین بینقطه و ضم فاء است عناق از عین بکر و خود گرفتن کتاب  
 دیگر است در وقت التماس برای کتاب او و ذکر فاعف عناق الله عندک  
 بعد از اول اشاء رفت باینکه این التماس از چند کس انصار را در شد حکم  
 بصیغه ماضی غایب مجهول بای تفعل است عرق بصیغه ماضی غایب معلوم  
 بای تفرست طرقة بفتح طاء بینقطه و سکون راه بینقطه و فاء و غیر است  
 پس گفتند مدد کاران که ای رسول الله عفو کن از ما عفو کن و الله ان



بعد از آنکه که الله فرستاد تو برای رحمت پس بگویند از ما عفو که ما الله از تو  
 و بعد از آنکه که جبرئیل کفر میشد در انما من برای کسی شرم میکرد و عرق میکرد  
 و میپوشانید چشم خود را از مردمان برای شرم و در حق کسی که سخن میگفتند با او  
 پس از منبر فرمود آمد **اصول** فلما كان في السجدة عليه جبرئيل يصطفيه من  
 الجنة فيها هرقت فقال يا محمد هذه عملها لك الخور العين فكلها انت  
 وعلي و ذريتكما فاقه لا يصلح ان ياكلها غيركم فجلس رسول الله صلى الله  
 عليه وآله وفاطمة والحسن والحسين فاكلوا فاعطى رسول الله في المشقة  
 من تلك الاكله قوتاً ان يعين رجلاً وكان اذا شاء غشي بساءه كلهن  
 في ليلة واحدة **شرح** الصفه بفتح صاد و يفتح و سكن و حاء و يفتح و فا  
 كاسه عياناً نه که قدره و در آنجا که بگوید بر کعبه و بگوید هر که بگوید  
 برای خداست **شرح** پس وقتی که شد در آخر شب فرود آمد بر او و بر  
 کاسه عیاناً نه در آن شب و در آن بود هر چه پس گفت که ای محمد این هر چه بخشد  
 آنرا برای تو و جویعین بهشت پس بخور آنرا و علی و اولاد شما چه بدیدم  
 که شان اینست که خوب میشود اینک خود را از غیر شما پس نشست رسول  
 الله و علی و فاطمه و حسن و حسین پس خوردند پس داده شد رسول الله  
 و در جماع بسبب آنکه بود قوت چهل مرد پس بود که جویع میخواست  
 جماع میکرد زن از خود را هکی ایشان را در یک شب **شرح** و در آن  
 عبد الله قال من حج من المناء ما لا ينكح فزني منهن شيء قال لا  
 عليه **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که هر که فراهم آورد  
 در خانه خود از زنان آنچه را که جماع میکند پس زن را که در آنجمله آن

زن و چیزی پس که از مرد است **شرح** روایت از عثمان بن عفان  
 عن ابي عبد الله عليه السلام قال سمعت رسول الله يقول قال لا لها و لکن  
 عینة لها ما تم ذکرک ان ابنا قد کان و فیهما قتل ان یفها که فاجتنبها  
 قال لا تصدق **شرح** روایت از عثمان بن عفان که برسد و روایت را  
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که امام بر سید شاذان مروی که خنجر بر او  
 کین را پس از آنکه آن کین را و در کین زد آن کین را پس از آن کین را که کین را  
 او تحقیق بود که جماع کرده بود آن کین را پیش از آنکه بخشد آن کین را برای او پس  
 دو کین را از آن کین را امام گفت که آن کین را استکون شرمه نشود مراد اینست که اینست  
 لازم نیست **شرح** روایت از عثمان بن عفان عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت  
 لابي عبد الله عليه السلام عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت لابي عبد الله عليه السلام  
 که فو لکن عینة لها ما تم ذکرک ان ابنا قد کان و فیهما قتل ان یفها که فاجتنبها  
 ان یفها که فاجتنبها **شرح** روایت از عثمان بن عفان  
 عثمان بن عفان از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که نوشتم سوی امام ابن مسلم  
 و شما ختم خدا را در جواب پرسیدم از کینها صلی مروی که بود که  
 پدر آن مرد خنجر شده بود آن کین را برای او پس از آنکه از کین فرزند جدا از آن  
 گفت بعد از آنکه بیدار که بیدار می شود که جماع کرده بود مرا پیش از آنکه  
 بخشد مرا برای تو امام گفت که آن کین را استکون شرمه نشود جز این نیست  
 که میگوید از بدختر پس **شرح** روایت از عثمان بن عفان عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت  
 لابي عبد الله عليه السلام عن ابي عبد الله عليه السلام قال قلت لابي عبد الله عليه السلام  
 و لا صدق لها لانه الحديث كان من قبلها **شرح** روایت از امام











ثم هكنا صاحب الاختيار ما انت كذا واد هر جزير يا خافش بعد از ان راه مي رود اما  
گفت كه نيست چيزي از اين جزيره آفريده الله تعالى مكرها كذا او مي شناسد از نظيره جزيره  
نزد انزاده بر لي مسلم جماع و قرا لدوننا سل كنتم كج چيني اهدا نقلوا و كه  
ثم هكنا امام گفت كه راه نموده كلاني را سوكجفت كه رفتن جماع حرام كذا از نظيره  
مراد اينست كه هر جزيره بعد از شناختن هزاران زاده مي شناسد موضع جماع  
نظيره جزيره شرب و سر كروان نمي شود در وقت اللذ جماع **باب** **اصل** عن الحسن  
بن جهم قال رايت ابا الحسن الخصب فقلت جفوت فذاك اخفست  
فقال نعم ان التهنيت مما يزيد في عفة الناس ولقد ذكرنا النساء العفة  
بترك الزوجين التهنيت ثم قال اخبرتك ان تراها على ما تراك عليه  
اذا كنت على غير موضعك قلت لا قال فهو ذاك **فصل** التهنيت بفتح تاء و نقطه  
در بالا و سكوت ها و كير يا و نقطه در پايين و همره مصدر و قتل العين ياي  
و هجره اللام باب تفصيل راستن جزيره **باب** يعاينست از جنين جهم بفتح  
جيم و سكوت ها گفت كه ديدم امام متي كاظم عليه السلام را يا امام رضا را كه  
كه محاسن رنگ كرده بود پس كنتم كه قرايت شوم محاسن رنگ كرده پس گفت  
كه آري بعد چي كه آراسته كردن خود انچه آفست كه نيا د ميكنند و رعفت  
زنان و هر كس بجهت ترك كردن زنان بيجا عفت را مي بيند كه شوهر را  
ايشان آراسته كردن خود را بعد از ان امام گفت كه آيا خوش مي آيد عراينكه  
بين زن بر مصوفه كه زن مي بيند ترا بران اكل يا شي بر صند آراسته كردن خود  
كنتم كذا امام گفت كه پس آن اينست كه كنتم مراد اينست كه پس زن را نيز خوش  
نمي آيد و باعث ترك عفت ميشود **باب** **اصل** ثم قال من اخلاق الانبياء التلطف

والله

واللطف وحلق الشعر وكثرة الطرقة ثم قال كان ليكيان بن داود و جهم  
الف انرا و في قهر واحد ثلثا ثم ميرة و سبع مائة ميرة و كان رسول  
صلى الله عليه وآله يبعث اربعين رجلا و كان عنده سبع فتوة و كان  
يطلعون عليه من في كل يوم و ليكنه **فصل** الطرقة بضم و فتح طاء بينقطة و ضم را  
بينقطة و قاف جماع و بفتح طاء ماده كه ميساي جماع باشد بنا بر دو م مراد  
ايضا قد و شر كميان روجود و ثمره و كذا خاصه است باین فقره گذشت در جلد  
سوم باب اول المير بفتح ميم و كسر ها و سكوت يا و و نقطه در پايين و راء بينقطة  
نقح كه مراد از خراه زوجه و ايل باشد و خراه متوالير بضم سين بينقطة و ثمره  
راء بينقطة و مشد ياء و و نقطه در پايين كذا خاصه البضع بضم باء بينقطة و سكوت  
ضاد و با نقطه معين بينقطة جماع و مراد ايضا قوت جماع است **فصل** بخلاف ان  
امام گفت كه انچه ايلاد ترهاي بغير افسست يا كير كردن خود جنون و عا نندان و خوش  
كه كخورد و تر ايشان موي سر و ميساي جماع بعد از ان امام گفت كه مريد بر لي سلما  
بن داود عليه السلام هزاران در يك نفر سيمد مر كرده شده و هفصه كذا خاصه  
و بعد رسول الله ص با اين روش كه براي او بعد وقت جماع چهل مرد و بود نزد  
نزدت بود كه ميگرديد بر جميع ايشان و در هر مرد و بشي اگر ميخواست چنانچه  
گذشت در جلد چهل و يكم اين باب و مذ كور شد در شرح جلد چهارم باب  
الفرة كذا بجمع و بفتا و و بفتح است كه او را كذا نيز بوده **فصل** **باب** **اصل**  
عن خالو بن عبيد الله قال ثنا ابي عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله  
عليه السلام فقال الشوم في ثلث في المرأة و لا تارة و لا دارا و ما شوم المرأة  
ثلثه مبرها و حقم رجلا **فصل** شجج بفتح شين و كسر جيم و سكوت يا و و نقطه







خیرا فقد فرغ فی رسول الله و رغبته فی دنیا کم فقالت لها حفصة ما اقل جبالا  
 و اجرة ان و انما للرجال فقال رسول الله صلى الله عليه و آله كفى عتيا يا حفصة  
 فانما خير مني رغبته فی رسول الله صلى الله عليه و آله فليتها و فليتها  
 رغبته بصفه ما خفي ما به معلوم باجماعه في بشد يديا استعنا  
 بفتح عين و تشديد نون يعني عن ايدنا است و اين اشارت بقصة  
 و عاشد که در سوره تحریم مذکور است و ايضا اشارت بآيت سوره اعراف  
 ان الذين يؤذون الله و رسوله لعنهم الله في الدنيا و الآخرة و أعد لهم عذابا  
 و در بعض نسخها است ليترها بضم لام و سكون ميم و كسر تاء و وقفه در بالا  
 و سكون ياء و وقفه در پایین که متولد از كسر است بصفه ما خفي ما به معلوم  
 معتل العين باب نفاست عتيا بكسر عين بوقفه و سكون ياء بوقفه و كسر  
 و وقفه در بالا و سكون ياء و وقفه در بالا و سكون ياء و وقفه در بالا و سكون ياء و وقفه  
 که متولد از كسر است بصفه ما خفي ما به معلوم معتل العين باب نفاست  
 بعد از آن گفت که ای خواهر انصا بجزاها دشمنان الله تعالى از جانب رسول الله  
 بنویس چه تحقیق یاری کردند مردان شما و رغبته کردند درین زنان شما  
 پس گفت آن زن از حفصة که چه گشت شرم تو وجه با جرات تو وجه صاحب  
 تو در مردان پس گفت رسول الله و اما که باز در خود از ارامای حفصة چه  
 بدوستی که آن زن بهتر است از تو بیا این آنکه رغبته کرد در رسول الله  
 پس ملامت کردی او را و عیب کردی او را اصل ثم قال للامراة انفرق و كذا  
 الله فقد اوجب الله لك الجنة لرغبته في و تفرقت لحيثي و شروري و كذا  
 امري ان شاء الله فانزل الله عز وجل و امرت مؤمنة ان و هبت نفسها

للتميز ان اراد النبي ان يستعملها خالصا لذكره دون المؤمنين قال فاحمل  
 الله عز وجل هبة المرأة نفسها لرسول الله صلى الله عليه و آله و لا يحل ذلك  
 لعنه بعد از آن گفت زنها که بیک در رحمت کناه ترا الله تعالى پس تحقیق  
 الله تعالى برای تو بهشت را برای عفت تو درین ولادت تو دوستی مرا و خوشحالی  
 مرا و خود باشد که آید نزد تو فرمان من انشاء الله پس فرستاد الله عز وجل  
 در سوره اعراف که و حلال کردیم برای تو زنی شو که اگر بخت خود ش را برای غیر  
 اگر خواهد بغير که زنت خود کند و اگر بر وی عالی که بغير باشد برای تو بخل و ستم  
 دیگر امام گفت که پس حلال کرد الله عز وجل بخت خود ش را برای رسول الله  
 صلى الله عليه و آله و حلال بخت خود آن را بغير او بیان این گذشت در جمل احادیث  
 المرأة تهب نفسها لرجل کذا یا بیخاه و دوم است را اینجا میگویم که ظاهر این حدیث  
 اینست که آن اراد النبي تعالی بجهت است و بعد از آن رغبته نسبت **و اما**  
 عن أبي جعفر قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله انما أنا بشر مثلكم تروى  
 رنكم و اروى بكم اما فاطمة علیها السلام فان تزوجها نزل من السماء **و اما**  
 از امام محمد باقر گفت که گفت رسول الله که جز این نیست که من انسانم  
 مثل شما زن میگیرم و در شما وزن میدهم شما را مگر فاطمة علیها السلام چه بیدوستی که  
 او فرود آمد از آسمان اشارت با آنچه گذشت در کتاب الجوه و رجب هشم مولد  
 الرضا فاطمة علیها السلام پس نافات نذارد با الله گذشت در حدیث می و یوم این  
 باب **و اما** قلت لابي عبد الله ع اتی تزوجت امرأة فقال عفا  
 فیقول فيها فقال و انت لم سالت ايضا لیس علیکم التفتیش **و اما** قبل کسره  
 و سكون ياء و وقفه در پایین یعنی طعن کرده شد است ايضا اشارت



با یکدیگر کرده **عنه** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدین ستمی که من جعفر خود کردم ز  
پس حال کردم از احوال او پرسیدم کرده شد و زن پس امام گفت که تو چرا  
سوال کردی نیز نیست بر شما نقیض احوال زن شما که پیشتر چه کرده اند **عنه**  
**عنه** عن سؤیر قال **عنه** ابو جعفر ع ما بعد من یبعث عن نساء اهل  
الکفر کمال حسن یعمل فایستغفر فی امرأة ذات جمال فموضع فقلت قد اجبت  
خلفت فقلت فلا یثبت فلان بن محمد بن الاشعث بن قیس فقال کذا یسید  
ان رسول الله صلی الله علیه و آله لعن قوم ما خرجت الیهم الا لعنة فی اعتقادهم  
لا یومرون بالقیمة وکانوا اکثره ان یغیب حبسک حبسک لحد من اهل النار  
**عنه** روایت از سید بن یحیی سین بنیفته و کثیر الی بنیفته و سکون یا  
دو بنیفته در بابین و در بنیفته گفت که گفت مر امام محمد باقر ع که ای سید  
رسیدم از زنان اهل کوفه زیبا فی و یکی شوهر داری پس طلب کن  
برای من زنی صاحب زیبا فی در چای که مناسبت شد پس گفتم که تحقیق  
یافته آنرا که میخوای قریات شوم او فلان نه ثبت فلان ابن محمد بن اشعث  
قبضت پس گفت مر که ای سید بدستی که رسول الله ص لعنت که جمعی را  
پس جاری شدن لعنت در اولاد ایشان تا روز قیامت و من کراحت  
اینکه بر خود بگذرم یکی از اهل آتش هضم اشا رست با آنچه در فرج  
البلاغه است که میرالمومنین ع در منبر اخبر ع خود میگرد بین اشعث  
گفت که پس بگو که در روز قیامت من است پس میرالمومنین ع بعد از طعن بر او  
گفت که اگر ایم حق معلوم خواصند صد یا که بعد من بخدا قسم که رسول الله  
ص لعنت من بعد من الی بعد منی و گفت که بعد هر چه شیطانیت که

وینکی

میگرد و فرشته است که لعنت میکنند و میخاقت اشعث امیرالمومنین ع را **عنه**  
بر حکم شهورست و میر بین اشعث خود از قاتلان امام حسین ع است بدانکه ساقایت  
میان این چند و میان زوجیت عایشه و حفصه برای رسول الله ص و آنکه و زوجیت  
نوح و لوط زید که بسیار مصلحتی که معارضه کند با کراحت لغزوات بیخ المظفر  
و اینها منافات نیست میان این و آنچه گذشت در کتاب ما فی در حدیثم  
ابو حمزه جعفر بن محمد زید که اخراج بعضی افراد عام بدلیل منافات ندارد با  
آن عام سال تر افراد را و الله اعلم **عنه** عن جعفر بن محمد بن یحیی ع قال قال  
ص الله علیه و آله یا علی مرئیه ان لا یصلین عطلا و لو یصلین فی افنا  
سیر **عنه** العطل یضم عین بنیفته و ضم طاء بنیفته و تخفیف لام جمع عا طل  
زنان فی زوایا السیر عین بنیفته و سکون یا و دو بنیفته در بابین و در بنیفته  
ص **عنه** شنیدم از جعفر بن محمد بن یحیی ع که گفت مر امام محمد باقر ع که ای علی  
امر کن زنان خود را که غان نگذارند بر خالی که فی زوایا باشند هر چند که آنرا  
در کردن خای خود هم را مراد اینست که زن شوهر را زیاده بخالی از زوایا  
نباشد حتی در وقت نماز **عنه** عن رجل عن اصحابنا من اهل الجبل عن  
ابی جعفر ع قال ذکرک له الجویس و انهم یقولون نکاح کیکاح و لای آدم  
و انهم یخاونان یذکر فقال اما انتم فلیکاح جوکم به لما ادرک حبه الله قال  
آدم یا رب نقح حبه الله فاحبط الله عز وجل له حوله فقلت له  
اربعه عیالیه ثم رفقها الله فلما ادرک ولد حبه الله قال یا رب رفق  
ولد حبه الله فافرح الله عز وجل الیه ان یخطب الی رجل من الجن و کان  
مسلماً اربع بنات له علی ولد حبه الله ففرق حین فاما کان من جبال الیم



فَمِنْ بَيْنَ الْخَوَلَاءِ وَالْأَنْثَوَى كَمَا كَانَ مِنْ سَخْلٍ وَحَقٍّ فَمِنْ بَيْنَ الْجَمْعِ  
رَفَعْنَا بِكَ يَكْفِيهِ بِلَادُهُمْ مَقَرٌّ وَمَنْ قَرَّبَ وَاصْفَاءَ دَرْهَمًا بِمَجْرٍ خَلَّ حَسْرَةً  
بِأَدْرِ مَشْهُوَ أَتَمَّ بِرُوحٍ بَفَتْ حَرَّةً اسْتَحَاجَ خَيْرِيَّةً لِيُحْذِرَ وَتَبْتِغِي  
هَذَا كِتَابَ بَحَائِقِ تَشْدِيدِ وَتَحْقِيقِ نَوْنٍ مَيُونِ لِيُؤَدَّ مَقْصُودَ مَجْرٍ اسْتَدْلَالِ  
بِرَحْمَتِ كِتَابِ بِلَادِ خَوَلَاءِ رَاغِبًا مَانِ بَقِيَّةً مِنْ رَحْمَتِ أَيْنِ كِتَابِ دَرْهَمَانِ  
أَدَمَ أَمَّا أَنْتُمْ فَلَا يَحْجُزُكُمْ بِرَأْسِائِهِمْ شَيْءٌ أَمَّا هِدَايَتُهُمْ فَلَا يَسْتَدْلِلُ اسْتَدْلَالِ  
بَقِيَّةً مِنْ رَحْمَتِ شَرِيعَتِ وَفَقْلِ اسْتَقْبَلِ بَشِيرَتِ دَرْهَمِ أَنْ أَحْكَامَ بِلَادِ رَحْمَتِ  
ضَرَرِي بِشَوَّامِ بَعْدَ سَائِدِ لَمَّا أَدْرَكْنَا آخِرَ شَأْنِ رَحْمَتِ بَحَائِقِ دَرْهَمِ اسْتَدْلَالِ  
مَجْرٍ كَيْفَ تَقَرَّرَ مَقْصُودِ اسْتَدْلَالِ وَبَيْنَ بَائِقِ دَرْهَمِ كِتَابِ كِتَابِ دَرْهَمِ  
وَاصِلِ بِلَادِ بِلَادِ مَقْصُودِ رَوَايَتِ دَرْهَمِ كَيْفَ تَقَرَّرَ مَقْصُودِ اسْتَدْلَالِ  
اسْتَدْلَالِ وَبِهِرَ تَقَرَّرَ رَجَائِ بِلَادِ مَقْصُودِ رَوَايَتِ مَقْصُودِ اسْتَدْلَالِ  
خَلْقِ مِنْ نَفْسِ وَخَلْقِ مَقْصُودِ رَوَايَتِ مَقْصُودِ اسْتَدْلَالِ وَبَيْنَ بَائِقِ  
سَوْرَةِ حَرَاتِ بِلَادِ النَّاسِ نَاخِلَاتِ كَمْ مِنْ ذِكْرٍ لَانِ وَجَعَلْنَا كَمْ شَيْءٍ وَاقِعًا  
لَتَعْلَمُوا أَنْ أَوْكَمَ عِنْدَ اللَّهِ لَتَقْتُلُوا بِلَادِ بَائِقِ دَرْهَمِ كِتَابِ كِتَابِ دَرْهَمِ  
وَارَوَايَتِ كَرْهٍ وَتَا مَيُكُونُ كَمْ بِرَ تَقَرَّرَ مَقْصُودِ اسْتَدْلَالِ كَيْفَ تَقَرَّرَ مَقْصُودِ  
لَمَّا أَدْرَكْنَا آخِرَ حَكَايَتِ كِتَابِ بَعْقِ مَقْصُودِ اسْتَدْلَالِ بِلَادِ دَرْهَمِ كِتَابِ  
أَيْنِ بِيَانِ مَيُشُودِ دَرْهَمِ كِتَابِ لَعْقِ مَقْصُودِ اسْتَدْلَالِ خَلْقِ آخِرِ بِلَادِ رَحْمَتِ  
وَالِهَ سَمِ وَفَاطِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَنِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَيْفَ تَقَرَّرَ مَقْصُودِ  
بَقِيَّةً مِنْ رَحْمَتِ اسْتَدْلَالِ مَانِ أَمَّا أَهْلُ عِلْمِ اسْتَدْلَالِ مَانِ مَعْبُودِ رَحْمَتِ كِتَابِ  
كَمْ مَذْكُورِ كَرْهٍ بِلَادِ مَانِ كَيْفَ تَقَرَّرَ مَقْصُودِ اسْتَدْلَالِ مَانِ كِتَابِ دَرْهَمِ

خَوَلَاءِ

خَوَلَاءِ كِتَابِ مَانِ مَانِ كِتَابِ دَرْهَمِ كِتَابِ دَرْهَمِ كِتَابِ دَرْهَمِ  
شَيْءٌ مَانِ بِلَادِ مَانِ كِتَابِ دَرْهَمِ كِتَابِ دَرْهَمِ كِتَابِ دَرْهَمِ  
دَرْهَمِ كِتَابِ دَرْهَمِ كِتَابِ دَرْهَمِ كِتَابِ دَرْهَمِ كِتَابِ دَرْهَمِ  
مَنْ تَقَرَّرَ كَيْفَ تَقَرَّرَ مَقْصُودِ اسْتَدْلَالِ مَانِ كِتَابِ دَرْهَمِ  
أَوْ جَاهِ بِلَادِ مَانِ كِتَابِ دَرْهَمِ كِتَابِ دَرْهَمِ كِتَابِ دَرْهَمِ  
أَوْلَادِ مَانِ كِتَابِ دَرْهَمِ كِتَابِ دَرْهَمِ كِتَابِ دَرْهَمِ كِتَابِ دَرْهَمِ  
لَا يَسُودُ مَقْصُودِ اسْتَدْلَالِ مَانِ كِتَابِ دَرْهَمِ كِتَابِ دَرْهَمِ  
وَبِهِرَ مَقْصُودِ اسْتَدْلَالِ مَانِ كِتَابِ دَرْهَمِ كِتَابِ دَرْهَمِ  
كَيْفَ تَقَرَّرَ مَقْصُودِ اسْتَدْلَالِ مَانِ كِتَابِ دَرْهَمِ كِتَابِ دَرْهَمِ  
خَوَلَاءِ وَبِهِرَ مَقْصُودِ اسْتَدْلَالِ مَانِ كِتَابِ دَرْهَمِ كِتَابِ دَرْهَمِ  
بَقِيَّةً مِنْ رَحْمَتِ اسْتَدْلَالِ مَانِ كِتَابِ دَرْهَمِ كِتَابِ دَرْهَمِ  
لَمَّا أَدْرَكْنَا آخِرَ حَكَايَتِ كِتَابِ بَعْقِ مَقْصُودِ اسْتَدْلَالِ  
اسْتَدْلَالِ وَبِهِرَ تَقَرَّرَ رَجَائِ بِلَادِ مَقْصُودِ رَوَايَتِ مَقْصُودِ  
خَلْقِ مِنْ نَفْسِ وَخَلْقِ مَقْصُودِ رَوَايَتِ مَقْصُودِ اسْتَدْلَالِ  
سَوْرَةِ حَرَاتِ بِلَادِ النَّاسِ نَاخِلَاتِ كَمْ مِنْ ذِكْرٍ لَانِ وَجَعَلْنَا  
لَتَعْلَمُوا أَنْ أَوْكَمَ عِنْدَ اللَّهِ لَتَقْتُلُوا بِلَادِ بَائِقِ دَرْهَمِ  
وَارَوَايَتِ كَرْهٍ وَتَا مَيُكُونُ كَمْ بِرَ تَقَرَّرَ مَقْصُودِ  
لَمَّا أَدْرَكْنَا آخِرَ حَكَايَتِ كِتَابِ بَعْقِ مَقْصُودِ اسْتَدْلَالِ  
أَيْنِ بِيَانِ مَيُشُودِ دَرْهَمِ كِتَابِ لَعْقِ مَقْصُودِ اسْتَدْلَالِ  
وَالِهَ سَمِ وَفَاطِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَنِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
بَقِيَّةً مِنْ رَحْمَتِ اسْتَدْلَالِ مَانِ أَمَّا أَهْلُ عِلْمِ اسْتَدْلَالِ  
كَمْ مَذْكُورِ كَرْهٍ بِلَادِ مَانِ كَيْفَ تَقَرَّرَ مَقْصُودِ اسْتَدْلَالِ  
مَانِ كِتَابِ دَرْهَمِ كِتَابِ دَرْهَمِ كِتَابِ دَرْهَمِ

بَقِيَّةً مِنْ رَحْمَتِ اسْتَدْلَالِ مَانِ كِتَابِ دَرْهَمِ كِتَابِ دَرْهَمِ  
بَقِيَّةً مِنْ رَحْمَتِ اسْتَدْلَالِ مَانِ كِتَابِ دَرْهَمِ كِتَابِ دَرْهَمِ

بَقِيَّةً مِنْ رَحْمَتِ اسْتَدْلَالِ مَانِ كِتَابِ دَرْهَمِ كِتَابِ دَرْهَمِ  
بَقِيَّةً مِنْ رَحْمَتِ اسْتَدْلَالِ مَانِ كِتَابِ دَرْهَمِ كِتَابِ دَرْهَمِ



و در هر دو مورد مراعات اعتبار در خلالت واجب است و در هر دو مورد  
 بیان میشود در شرح و اما معنی السفاح تا آخر همین کلام بوضوح شایسته  
 باینکه بعضی از علما چون کذا و باینکه امام علی کاتر و امام رضا علیه السلام  
 لفظ از این پیش خود گفته و از امامی نقل شده که هر چه از امامی نقل شود  
 آنچه گذشت در کتاب الحجه و در چند مورد باینکه او را که در بعضی الفاظ از  
 بکافی باشد مسلم است **بجای** این با بعضی چیز نیست که حلال میشود از جمله کما  
 و بقیه حرام میشود و فرق میان نکاح و سفاح و زنا و فاحشه بودن است  
**اصل** حدیثی است که در کتاب سفاح و زنا است و لیس کل سفاح و زنا لان معنی الزنا فعل  
 حرام من کل وجهه لیس و زنی من وجهه لیس و زنا کان هذا الفعل یکنه زنا  
 من کل وجهه کان تکلیف لیس و زنا فاحشه و زنا من کل وجهه حرام حرمة الله من  
 الفروج کلها **مفسر** و بیان اینست که نیست میان زنا و سفاح بعضی  
 از امور و بعضی مطلق است و سفاح اسم مطلق است از زنا و زنا که سفاح  
 حرامیت کلام باشد و آن موقع است **بجای** حرام ما از هر جهت و آن زنا  
 بقیه حرام بر وجهی و خلالت بعضی دیگر مثل جماع زن در وقت حیض و از  
 زنا باشد و بر فرض آنکه از آن ببرد و لذا از نایست چنانچه گذشت  
 و در حدیث چهل و ششم باب سابق و مثل جماع مرد و کتبی که مشرکت میان  
 و مرد و دیگر بعضی از علما چنانچه گذشت در کتاب المعیشت و در چند مورد  
 نادانگید که از هر جهت است و مثل جماع کتبی که تحلیل غیر جماع او شده  
 باشد چنانچه گذشت در چند اول باب صد و دوازدهم و مثل فاحشه که در حدیث  
 بیست و نه و مالک چنانچه گذشت در چند دوم و سوم باب صد و بیست و دوم

بجای

۲۲۲ **بجای** نایست از این است که هر زنا سفاح است و نیست هر سفاح زنا زیرا که بقیه  
 زنا جایست باز که حرام باشد از هر جهت نیست در آن چیزی از راههای حلال  
 پس در وقتی که بود این جماع همی آن حرام از هر راهی شد این شد این است  
 هر سوا و هر سوا حرام کرد از آنکه الله تعالی از جمله فرجهای همی آنرا **اصل**  
 و آن کان قد یکنون فعل الزنا عن شراف من العباد و اجر منی و مواطاة  
 منهم عن ذلك القول فلیس ذلك التراف منی فیه اذا تراضا علیک من اعطاء الاجر  
 من المواطاة علی الموافقة خلا و ان یکنون ذلك الفعل منهم فیه عز و جعل  
 و معنی ای امر هم بر فلان کان هذا الفعل غیر ما یورید من کل وجهه کان  
 حراما کله و کان ایست زنا محض لانه معصیه من کل وجهه معروف و ذلك عند  
 جمیع الفرق و الی الله عند هم حرام محرم غیر ما یورید **مفسر** و آن است  
 و مستند بود که شرط باشد و بنا بر اولی و ثانی و فیلس برای تعلیل است و بنا بر دوم  
 برای رد جمل از غیر طاعت المواطاة بظاهر و بنقطة و بهر که کما فی منقلب الفیه  
 مسدود است معارضه ایست آن شد خلا لا غیر لیس است و طرف در نه کتبی  
 از خلا است متعلق بحلال است باعتبار تنهین معی مرضیا و ان یکنون  
 عطف است بر خلا لا و بجای و باعتبار ان یکنون است رضا بکسر و تضاد  
 بانقطة و الف که سا فتا شده بتوین بجای مرضیا است ما احریم بر معنی بزرگ  
 که جماع صحیح ما و بر معنی شد چنانچه گذشت در شرح حدیث هشتم باب سابق  
 محض بفتح میم و ممکن حاء بنقطة و تضاد بانقطة صفت زنا است و احراز  
 از اینکه زنا باشد از جهت غیر زنا باشد از جهت غیر زنا باشد از جهت دیگر  
 اینکه بعضی جماع حرام میباشد از جهت و حلال میباشد از جهت دیگر معروف



مرفوع و خبر دوم آن است مثلاً لایزاله الکفر معصیت است نه بفتح همزه بعد بر  
 لایزاله است **یعنی** هر چند که کافر میماند که آن زن از روی رضا مندی از یکدیگر  
 که صادر میشود از بندگی و عزدی معین و هداستان شد که صادر از بندگی  
 برای فواید نیست آن رضا مندی از بندگان چون راضی از یکدیگر شوند  
 بران بسبب دادن مزد بسبب هداستان شد بر جماع حلال و اینکه شود  
 آن مقرر از بندگان برای الله عزوجل مرضی یا امر کرده باشد ایشان را بر این  
 پس در شک که مقدار این فعل عیناً مورد از هر چیزی شد حرام بهمان آن و شد  
 نام زنا محض زیرا که آن کما هست از هر چیزی شمرست کما بود آن نزد  
 جمیع طوائف و اهل علم تا زیرا که آن نزد ایشان حرام بغایت حرام کرده شد  
 است عیناً مورد است **اصول** و نظیر ذلك الخ یعنی اینها را هم از آن هر یک که در آنها  
 اقامه صحت خالی است از انقضای نفی است من غیرها یا مزاج من غیرها  
 صانعاً و صانعاً و من غیرها و من غیرها و من غیرها و من غیرها و من غیرها  
 لأن کل چیز من الاثریه المسکونه فتویء مروج الحلال الحرام و من غیرها  
 منها الحرام **یعنی** مراد از اینها است مسکونه از ثلث انکس و فشرده بهم میرسد  
 بی آمیختن آن چیزی دیگر یعنی اینها از است از بنید زیرا که آنرا کما ای  
 چیزینا من بعد عنوان مجاز مثل آنچه گذشت در کما و الحی و در حد ششم  
 باین ما بفصل به بین نکاح الحی و المبطون امر الامامة که باب هشتم  
 است آنها در دو جا بکسر عزة است و اول استیفاء بیانی سابق است  
 و دوم معطوف بر اول است خالصه منقوبه و حال ضمیر مستدر در صحت  
 است یا صفت خراست که مقدم شده بران مثل عزایب سوء فین

زنا محض است

زنا محض است که در مرقه سابقه مذکور شد من برای بیسیت و برای  
 میتواند بود الحی هر چه که هر وقت چیزی با در ملا مزاج برای استیفاء  
 متعلق بصدا و مزد و م است و جمله استیفاء بیانی سابق است المزاج بکسر  
 و برای با نقطه و الف و جیم آمیخته و آمیخته شد و هر دو اینجا مناسبت من و  
 من غیرها بیانی است فتنه بفتح میم و هم سین با نقطه و سکون و او با کفقه  
 و فاء تا این مرفوع و خبر کل جنس است و تا این با اعتبار از غیره است الف  
 بفتح سین و سکون و او مصدر باب نصر آمیختن مخرج برای با نقطه و جیم مرفوع  
 و خبر یک کل جنس است و تذکره اعتبار از خود شراست الحلال الحرام و مضاف  
 الی است ظاهر سیاق این بود که یوشیحای الحرام گوید که با الحلال و یحاکم  
 منها گوید که منها پس در این کلام چند هم نکات است و اشارت است با آنها  
 اینها گذشت در شرح کلام مصنف در عنوان این باب که و بر من کلام نوی  
 و ما موافق ظاهر شرح میکنیم **یعنی** و نظیرها است خبر خود شریبان این  
 بدست که خبر مرد اهرست کننده است در کناه و بدست که خبر خبر این  
 که کرد بد برحالی که بی آمیختن بود خبر زیرا که آن منقلب شد بسبب فائق  
 بیان این الکلی آمیخته از غیر آن کرد بد خبر و کرد بد خبر را هر مسکر که غیر است  
 و نیست باقی خبر را چنان زیرا که هر جنس از شرابهاست کنند پس آمیخته  
 آمیخته حلال الحلال است و بیرون آورده شده است از آنها حرام قرار داد  
 که هر کدام آنها از ترکیب حلال الحلال بهم رسیده بخلاف خبر **اصول** نظیر  
 الماء الحلال المرفوع یا المرفوع الحلال و الذی یب او الخ فیه او الخ غیر  
 و غیر ذلک الذي يخرج من بينها شراب حرام و لیس الماء الذي



حَرَمَهُ اللَّهُ وَلَا تَقْرُؤُوا لَهُ التَّائِبَ وَغَيْرُ ذَلِكَ إِنَّمَا حَرَمَهُ انْقِلَاباً بَعْدَ انْقِلَابٍ  
 كُلُّ وَاحِدٍ بِنِجَالٍ فَحَقَّقَ غَلَا وَثَقَلَتْ وَحُجْرَتُكَ بِنِجَالٍ فَحَقَّقَ غَلَا وَثَقَلَتْ  
 حَيْثُ الْمَكْرُوفُ بِاسْمِ الْمَكْرُوفِ وَكَذَلِكَ شَارَكَ الْبِفَاحِ الْإِنْفَاحُ فِي مَعْنَى الْبِفَاحِ  
 وَلَمْ يَشَارِكْ الْبِفَاحُ فِي مَعْنَى الْإِنْفَاحِ أَنْ تَنْزِلَ وَلَا فِي أَشْيَا شَرِيحَةٍ نَظِيرُ بَعْضِ  
 مَثَلِ لَا تَعْلَفُ وَالزَّيْبُ بَوَا وَوَعْلَفُ وَنَظِيرُهَا بَوَا وَبَوَا بَوَا  
 كَذَلِكَ فِي بِنِجَالٍ مِيَانِ مَرْفُوعٍ بِمِثْوَدٍ بِنِجَالٍ فَتَرَوْهُ مَثَلًا غَيْرَ  
 أَوْ مَرْفُوعٍ وَمِثْلُهَا مَثَلُهَا لِكُلِّ الْخَلَالِ لَا تَلَا مَرْفُوعٍ مِثْلُهَا  
 يَخْرُجُ بِمِثْوَدٍ مِثْلُهَا غَايِبٌ عَلَى بَابِ تَعْلَفُ شَرَاهُ مَرْفُوعٍ وَبَدَلُ الَّذِي  
 وَجَدَ وَغَيْرُ ذَلِكَ آخِرُهَا لَا تَلَا مِثْلُهَا وَبَدَلُهَا مَرْفُوعٍ وَبَدَلُهَا مَرْفُوعٍ  
 بِأَشْدَدٍ الَّذِي صَفَتْ بِهَا شَدُّهُ وَشَرَاهُ بِمِثْوَدٍ مِثْلُهَا وَبَدَلُهَا مَرْفُوعٍ  
 هُوَ كَرَاهٍ بِنِجَالٍ الَّذِي دَرُومٌ جَمْعُ لَيْسَتْ وَلَا تَقْرُؤُوا لَهُ الْخَلَالِ لَا تَلَا  
 غَيْرُ دَرُومٍ مِثْلُهَا بِاسْمِ لَيْسَتْ صَدْرُهَا زِدْ دَرُومٌ رَاجِعٌ بِشَرَاهُ الْخَلَالِ  
 بِكُلِّهَا مِثْلُهَا فِي حَقِيقَةِ نَوْعٍ مِثْلُهَا أَنْ آبَ حَلَالٌ كَمَا تَرَوْهُ هِيَ  
 بِخَرَابٍ حَلَالٌ مِثْلُهَا بِكُلِّهَا بِأَجْوَدٍ عَلَى كَيْفِ حَلَالٍ جَمْعُ لَيْسَتْ كَمَا تَرَوْهُ هِيَ  
 أَوْ مِثْلُهَا أَنْ آبَ كَرَاهٍ حَرَامٌ هِيَ وَبَدَلُ آبَ كَرَاهٍ حَرَامٌ أَنْ آبَ تَقَا وَنَظِيرُهَا  
 خَرَابٌ وَنَظِيرُهَا مِثْلُهَا بِكُلِّهَا بِأَجْوَدٍ عَلَى كَيْفِ حَلَالٍ جَمْعُ لَيْسَتْ كَمَا تَرَوْهُ هِيَ  
 مِثْلُهَا أَنْ آبَ كَرَاهٍ حَرَامٌ هِيَ وَبَدَلُ آبَ كَرَاهٍ حَرَامٌ أَنْ آبَ تَقَا وَنَظِيرُهَا  
 تَا كَرَاهٍ وَنَظِيرُهَا مِثْلُهَا بِكُلِّهَا بِأَجْوَدٍ عَلَى كَيْفِ حَلَالٍ جَمْعُ لَيْسَتْ كَمَا تَرَوْهُ هِيَ  
 فِي حَقِيقَةِ بِنِجَالٍ شَرَاهُ هِيَ كَمَا تَرَوْهُ مِثْلُهَا بِكُلِّهَا بِأَجْوَدٍ عَلَى كَيْفِ حَلَالٍ  
 شَدُّ سَفَاحٍ زَنَا أَوْ مِثْلُهَا سَفَاحٍ وَنَظِيرُهَا زَنَا أَوْ مِثْلُهَا سَفَاحٍ وَنَظِيرُهَا

٥٠٩  
 أَنْ يَنْزِلَ بِأَشْدَدٍ حَقِيقَةٍ وَنَظِيرُهَا زَنَا **اصول** فَأَمَّا مَعْنَى الْبِفَاحِ الْإِنْفَاحُ  
 هُوَ غَيْرُ الْإِنْفَاحِ وَهُوَ مَحْقُوقٌ لِسَمِ الْبِفَاحِ وَبَدَلُهَا فَالَّذِي هُوَ مِنْ وَجْهِ  
 الْبِفَاحِ مَشْهُوبٌ بِالْحَرَامِ وَأَمَّا مَا نَحْنُ بِأَجْوَدٍ كَرَاهٍ حَرَامٌ مَشْهُوبٌ إِلَى  
 الْخَلَالِ هُوَ مِنْ وَجْهِ الْحَرَامِ فَأَمَّا كَانَ وَجْهُ مِنْهُ حَلَالٌ وَوَجْهُ حَرَامٌ  
 كَانَ أَيْضَهُ سَفَاحًا لِأَنَّ الْغَايِبَ عَلَيْهِ نِكَاحٌ تَرْوِجُ إِلَّا أَنْ مَشْهُوبٌ ذَلِكَ  
 التَّرْوِجُ بِوَجْهِ مِنْ وَجْهِ الْحَرَامِ غَيْرُ خَالٍ لَيْسَتْ مَعْنَى الْحَرَامِ بِالْكُلِّ وَلَا  
 خَالٍ لَيْسَتْ وَجْهُ الْخَلَالِ بِالْكُلِّ **اصول** فَأَمَّا مَا بَرَى تَقْلِبَتْ فَأَمَّا مَعْنَى  
 الْبِفَاحِ تَا خَرَابٍ أَفَادَةُ أَيْسَتْ كَمَا لَفْظُ سَفَاحٍ جَنَابِي مَسْتَعْلٍ مِثْلُهَا  
 جَمْعُ حَرَامٍ مِثْلُهَا وَأَنْ مَعْنَى أَعْمُ مِثْلُهَا أَنْ آبَ كَرَاهٍ حَرَامٌ مِثْلُهَا بِكُلِّهَا  
 هِيَ أَنْ مَشْهُوبٌ وَوَجْهُ حَرَامٍ بِأَشْدَدٍ وَجْهُ حَرَامٍ بِأَشْدَدٍ وَجْهُ حَرَامٍ  
 وَبَدَلُهَا بِأَجْوَدٍ مِثْلُهَا هِيَ وَوَجْهُ حَرَامٍ بِأَشْدَدٍ وَجْهُ حَرَامٍ بِأَشْدَدٍ  
 دَامَتْ كَوْنُ كَرَاهٍ كَوْنُ حَقِيقَةٍ وَنَظِيرُهَا هِيَ حَقِيقَةُ بِنِجَالٍ وَاسْطَاتِ  
 مِثْلُهَا أَنْ دَرُومٌ كَرَاهٍ بِأَجْوَدٍ كَرَاهٍ كَرَاهٍ وَبَدَلُهَا بِأَجْوَدٍ كَرَاهٍ  
 وَنَظِيرُهَا هِيَ وَوَجْهُ حَرَامٍ بِأَشْدَدٍ وَجْهُ حَرَامٍ بِأَشْدَدٍ وَجْهُ حَرَامٍ  
 بِأَجْوَدٍ مِثْلُهَا هِيَ وَوَجْهُ حَرَامٍ بِأَشْدَدٍ وَجْهُ حَرَامٍ بِأَشْدَدٍ وَجْهُ حَرَامٍ  
 وَوَجْهُ حَرَامٍ بِأَشْدَدٍ وَجْهُ حَرَامٍ بِأَشْدَدٍ وَجْهُ حَرَامٍ بِأَشْدَدٍ وَجْهُ حَرَامٍ  
 بِأَجْوَدٍ مِثْلُهَا هِيَ وَوَجْهُ حَرَامٍ بِأَشْدَدٍ وَجْهُ حَرَامٍ بِأَشْدَدٍ وَجْهُ حَرَامٍ  
 بِأَجْوَدٍ مِثْلُهَا هِيَ وَوَجْهُ حَرَامٍ بِأَشْدَدٍ وَجْهُ حَرَامٍ بِأَشْدَدٍ وَجْهُ حَرَامٍ  
 بِأَجْوَدٍ مِثْلُهَا هِيَ وَوَجْهُ حَرَامٍ بِأَشْدَدٍ وَجْهُ حَرَامٍ بِأَشْدَدٍ وَجْهُ حَرَامٍ



و در حرام شدن آن سفاح زیرا که اسم ظاهر بر آن نکاح تزویج است  
انقدر هست که آنچه است آن تزویج بر اشیاء نهادهای حرام نیست  
در حرام با کلبه نه خالص در حلال با کلبه اما آن یکنوا  
الفعل من فجبه الفساد والقصد الى امر الله عز وجل فيه من  
وجه التاويل والخطا والاستحلال بجهد التأويل والتقليد  
الذي يتزوج ذوات الحارم التي ذكر الله عز وجل يحرمها في  
القرآن من الامهات والبنات الى اخر الآية كل ذلك حلال من جهة  
التزويج حرام من جهة ما امر الله عز وجل عنه وكذلك يتزوج المرأة  
في عدتها مستحلالا لذلك فيكون تزويجه ذلك سفاحا من وجهين  
من وجه الاستحلال ومن وجه التزويج في العدة الا ان يكون جاهلا  
عز وجل لذلك **في** اين كلام تا قوله او ان يكون يعني ان معنى  
السفاح هو الزنا بلى بيان ضمني از سفاح يعني دوم است که جانیست  
بوده در آن قهرست از جانیست حرام بوده در وصف ویکو که مذکور میشود  
در قوله او که وجه آخر من السفاح تا قوله او که لا لعلة الكفر ولا لما  
يفتح بهم وتشتمل اسم کلمه شرط است ان يكون بفتح همز وسكون نون مرفوع  
محلا ومبتداست وجزء مبتدا که جواب اما است فتاواه کلمه تا آخرت  
الفعل بفتح وکسر وسكون عين مرفوع واسم یکنی است وجملة است از جانیست  
من وجه الفساد تبعیض است وطرف خبر یکنی است وجه مضاف  
والقصد نحو وروعه طفر بر الفساد است غیر محض ضد است ما موصوفه  
امر الله بتقديرا امر الله به است و غیر مقلدا بید موصوفه است ضمیر فيه

راجع بالفعل است و مراد با امر الله عز وجل فيه اجتناب از نکاح است  
فماذا انهاست من دور وجه التأويل برای سبب است و طرف متعلق  
مراد بتاويل حلالیت تخريم امهات والبنات انما بقره مراد است مثل الجنيح مراد است  
کرده اند در حق بلفح جریب که از ابو حنیفه مشهور است و مثلاً و بلی که در الانی فی  
مجموعه من شأنکم الا و حکم بهن کرده اند و مذکور شد در شرح حدیث جهاد  
باب التزويج المرأة فسطرها تا آخر که باب عدتها و هتم است و مراد بتقليد  
بیرک فتوی اهلنا و اهل خطا است مثل آنچه مقلدان ابو حنیفه میکنند  
و مثل آنچه مجوس میکنند در تزويج امهات و اخوات و بنات بتقليد  
حقه نظیر مرفوع و بدلان یکنی است و مضافت و جوی مبدل عنه و حکم  
ساقط میباشد بر قنوه و قولاً تا آخر حقیقه محلیست بر نظر اندکی و معطوفات  
بر آن غیر محلیست و مطلق به ذکر است فی القرآن بدل آن فی کتاب است  
مزدور من الامهات بیاید است جمله کل ذلک استیفاء بیانی سابقست  
ماهی مستحکم است خبر عنه راجع بکل ذلک است و کذا کما آخر برای بیان  
دیگر است که مانند مثال سابق است در اینکه بنی از آن در قرآن واقع شده  
و جویها و بلی خطا و تقلید میکنند مثل اینکه زوج اول در میان عدت طلاق  
جدید عقد نکاح میکند و جدا زان فی جماع طلاق میدهد و زوجی دیگر از آن  
میخورد پیش از انقضای عدت طلاق اول اگر این یکنی برای استثنای متصل  
و مراد اینست که اگر زوج جاهل باشد یا بیک زن و عدت است و او را تزویج  
کند و جماع کند آن جماع سفاح نیست اصلاً زیرا که مستند بنا و بلیا تقلید  
نیست یا مراد اینست که داخل حنیف اول سفاح نیست اصلاً زیرا که مستند



بنا وایا تقلید نیست یا مراد اینست که داخل صنف اول سقاج نیست بلکه در  
 صنف دوم است که مذکور میشود **نیز** اما اینکه باشد سقاج از جمله راه فنا  
 و قصد سقاج نیست امر که در الله عزوجل بآن درجاء بسبب راه تان بل  
 و خدا در آن تان بل حلال شمرده بوسیله راه تان بل و تقلید نظیر کسی که حجت  
 خود میکند زنا یا اگر محمد بن زانی که ذکر کرد الله عزوجل در کتاب خود حر  
 کردن ایشان را و در آن که مراد از آنند و در آنند تا آخر است سوره شاه جمیع آنچه  
 مذکور شد حلال است از راه ترویج شرعاً و باطل حرام است از راه ترویج شرعاً و باطل  
 از آن وجهی نیست کسی که حجت خود میکند زنا در عهد آن زن بر حالی میسر در آن  
 بنا و ایا تقلید پس میباشند آن ترویج اوسقاج بسبب راه حلال  
 شمرده که جای حلال بود است و بسبب حجت که در عهد که جای حرام بود  
 است مگر آنکه آنرا باشد جای حلال بعد از قاصد نکاح و عهد و میان حکم آن  
 شد در چندیم باب **باب المراهقه علی التفرقة** یا بهشتا و دوم است  
**مسئله** و نظیر الذي يتزوج الحلي متولداً يعلم والذي يتزوج المحصة التي  
 لها زوج يعلم والذي يتزوج المملوك كمن المقيم الذي يتزوج النسي  
 والقرينة والحبيبة وعبدته الاقربان على المسئلة الحرة والذي  
 يتقدم على المسئلة فبين زوج البهوية او غيرها من اهل الملل من وجماع  
 واما يبرأون والذي يتزوج المملوك على الحرة والذي يتزوج الامه  
 بعين او من موالها والمملوك يتزوج الكثر من حريين والمملوك يكون  
 عتقه الكثر من اربع اماره **نیز** وجماعاً صحیحاً **نیز** و نظیر مرفوع است  
 بعضی بر نظیر اولی و علم در اول برای تفسیر حجت است و لهذا گفتار آن

شده در دوم عمدتاً بقیع و کسراً و می تواند بود ذکر التی لها زوج برای ایشان  
 یا نیست که محضه که می ستعل میشود و در حال هر چند که بشود و یا شد  
 آنچه گذشت در چندیم باب **باب فيما احل الله عزوجل من النساء** که باب  
 و حقیق است و اینجا مراد آن نیست العبدۃ بقیع عین بینة و فتح یا بکشفه  
 و اما بکشفه جمع عاید بر شتر کشتگان و شاید که مراد بعبدۃ الاوثان  
 اینجا اوصاف جاهل تا بیان آنکه ضلالت باشند از اصناف مخالفان شیعه  
 اما امید به توبه و تغییر پس با عتبار از کجای اینجا در کفر و در سر سابقین  
 اوثان اینجا عبارت از الهتهم و رفقه آیند باشد مقسم بقیع میم و سکون  
 قاف و کسر سین مصدر می باشد ضرب است بیکر از صفت مومنان است المملوک  
 مرد و جای هر دو است ترویجاً و تحلیلاً و آگاه است از آن است از هر دو  
 که بعضی از چهار ملک عین باشد یا بترویج باطل باشد **نیز** و نظیر کسی که بنا  
 که بنا بر اعتقاد باطل حجت خود میکند زن آبستن را دانسته با علم باینکه  
 آبستن است و کسی که بنا بر اعتقاد باطل حجت خود میکند محصنه را که آبستن  
 شوهر با علم باینکه شوهر دارد و حکم این گذشت در حدیث یا زدهیم باب  
**المراهقه** علی التفرقة یا آخر که باب هشتاد و دوم است و کسی که بنا بر  
 اعتقاد باطل ترویج میکند کثیر از جمله عینیت پیش از قسمت و کسی که بنا بر  
 اعتقاد باطل ترویج میکند زن یهودیه را یا زن نصرانی را یا زن مجوسیه  
 یا زنان بت پرستان را بر مردن مسلمان آنرا حکم زن یهوده و نصرانیه بر  
 زن مشرک گذشت در حدیث چهارم و پنجم باب نکاح الذمیه که باب  
 سوم و سوم است و حکم مجوسیه گذشت در حدیث سوم باب مذکور و حکم



نكاح ناصیه گذشت در چند سوم و با نردم باب شایسته و انصاف و انصاف  
 بیست و هفتم است و کسی که توانا میشود بزرگ ستمگر بر اعتبار باطل  
 جفت خود میکند زن بیوه را یا عیال را از اهل ملل و بی دانی که با بیول  
 است موافق آنچه گذشت در چند اول و هفتم و نهم باب سی و سوم و کسی که  
 که بنا بر اعتقاد باطل جفت خود میکند بزرگ ستمگر از آن و کسی که بنا بر  
 اعتقاد باطل جفت خود میکند بزرگ ستمگر صاحبان شرع حکم این دو بنا  
 شد در چند سوم باب الحزین و زوج الامه که با جانی و چهارم است و غلام  
 که بنا بر اعتقاد باطل جفت خود میکند بیشتر از دوزن آزاد را و غلام که بنا  
 اعتقاد باطل میباشد شد زن او بیشتر از چهار بزرگ ستمگر و بنا بر این دو شد  
 در اجادیت باطل محلل المهر من النساء که باب صد و بیست و هفتم است  
 وَالَّذِي يَتَزَوَّجُ الْكَثْرَ مِنْ أَرْبَعِ حُدُودٍ وَالَّذِي لَهُ نِسْوَةٌ خُطْلُوقٌ وَاحِدَةٌ  
 تَقْلِقُهُ وَاحِدَةً بَابُ ثَمَّةٌ يَتَزَوَّجُ قَبْلَ أَنْ تَقْبَلَ بِكَلِمَةِ الْمُطْلَقَةِ  
 مِنْهُ وَالَّذِي يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ الْمُطْلَقَةَ مِنْ بَعْدِ نِسْءِ تَقْلِقَاتِ تَحْلِيلِ  
 مِنْ أَنْدَاجٍ وَبِحَالِ الْحَلِّ لَمْ يَأْتِ قَالَ الَّذِي يَتَزَوَّجُ الْمَرْأَةَ الْمُطْلَقَةَ بِكَلِمَةٍ  
 وَبِحَالِ الطَّلَاقِ الَّذِي أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِكَلِمَةٍ كَلِمَةٍ وَالَّذِي يَتَزَوَّجُ  
 وَهُوَ مُحَرَّمٌ وَاحِدٌ بولي احترام است از تطليقه که بعد از تطليقه  
 و دیگر باشد باعتبار اینکه اگر تطليقه سوم باشد این حکم ندارد بانه بنا بر کفایت  
 و انقضای کسب و نوقه یعنی منع فصل است و مراد اینست که در عرض فلان  
 زن چیزی از هر آنچه مراد است پس تطليقه رجوع خواهد بود و کما می  
 باشد مستعمل میشود در مقابل رجوع و آن مجاز است مطهری در مغرب

بَابُ الثَّانِي مِنَ التَّائِيَةِ الْفَتْحُ عَنْهُ وَافْضَلُ بَيْنُونَهُ وَبَيْنَا وَقَوْلُهُمْ أَنْتَ بَاشَنَ مُنْطَلَقٌ  
 كَمَا يَنْصُرُ وَمَا لَقَ وَأَمَّا طَلَقُ بَابُهُ وَطَلَّاقُ بَاشَنَ فَمَا زَوْجُهَا لِلْفَصْلِ وَبَعْضُ  
 نَصَحَ ثَانِيَةً بَنَاءً مَسْكُونَةً وَكُسْرُوتَ وَبَابُهُ وَنَقَطَهُ دَرِيَابِينَ اسْتِ وَمَرَادُ رَجْعِيَّةِ  
 بَاعْتِبَارِ رَائِدِكَ وَخَوِذْهُ أَنْ تَقْبَلَ نَفْسُ تَائِيَةٍ وَكُنْ بِحَيْثُ يَجَاءُ سَائِدُكَ وَطَلَّاقُ  
 رَجْعِيَّةٍ مَبْنِيَّةٌ نَدْبَاءُ زَوْجٍ بَاعْتِبَارِ أَنْ يَشُوْذَ كَزَنْ وَرَجْعَانِ شَوْهَرِ شَيْئِ  
 وَبِهَا وَبِكُنْزِ رَجْعِيَّةٍ مَا جَاءَ مِنْ كَلِمَةٍ كَثَرَتْ ثَانِيَةً بَنَاءً ثَانِيَةً ثَانِيَةً ثَانِيَةً  
 لِيُفْرَقَ بَيْنَهُ وَكُلُّ مَنْ بَنَى بِرِجْعِيَّةٍ بَاعْتِبَارِ طَلَّاقِ جَفْتِ خُودِ مَيَكُنْدُ بَشِيرَةً زِيَارَتِ  
 أَنْزَادِ وَكُلُّ مَنْ كَرِهَ أَنْ يَسْتَحْبِثَ بَابُ طَلَّاقِ مَيَكُنْدُ بِلِكَلِ رِجْعِيَّةٍ  
 بِنَا بِرِجْعِيَّةٍ بَاعْتِبَارِ طَلَّاقِ جَفْتِ خُودِ مَيَكُنْدُ بِلِكَلِ رِجْعِيَّةٍ بِنَا بِرِجْعِيَّةٍ  
 شَدَّ أَنْزَادِ بِنَا شَدَّ رَجْعِيَّةٍ بَابُ لَدَى عِنْدَ أَرْبَعِ نَسَقَاتٍ آخِرُهَا  
 بَابُ مَشْتَادِ وَثَمَّةٌ اسْتِ وَكُلُّ مَنْ بَنَى بِرِجْعِيَّةٍ بَاعْتِبَارِ طَلَّاقِ جَفْتِ خُودِ مَيَكُنْدُ  
 طَلَّاقِ دَادَ رَا بَعْدَ أَنْ طَلَّاقِ كَلِمَةِ تَحْلِيلِ اسْتِ أَنْ شَوْهَرِ هَاهُ كَلَامُ بَعْدَ أَنْ  
 طَلَّاقِ وَحَالِ أَنْزَادِ حَالِ يَنْشُوْذَ بِلِكَلِ رِجْعِيَّةٍ بِنَا بِرِجْعِيَّةٍ  
 در چند اول و هفتم و نهم و بیست و نهم باب لاقاة الرجل و كذا باب هشتاد و دوم  
 است و کسی که بنا بر اعتقاد باطل جفت خود میکند زن طلاق داده  
 شد را بفرزاده طلاق که امر کرده اند عز و جل باین در کتاب خود بیان این شد  
 در اجادیت بَابُ تَرْجِيحِ الْمَرْأَةِ التَّالِقَةِ عَلَى غَيْرِهَا اسْتِ كَلِمَةُ هَفْتَادِ وَثَمَّةٌ  
 وَكُلُّ مَنْ بَنَى بِرِجْعِيَّةٍ بَاعْتِبَارِ طَلَّاقِ جَفْتِ خُودِ مَيَكُنْدُ بِلِكَلِ رِجْعِيَّةٍ بِنَا بِرِجْعِيَّةٍ  
 بَاعْتِبَارِ دَادِ بِنَا شَدَّ رَجْعِيَّةٍ بَابُ هَفْتَادِ وَثَمَّةٌ اسْتِ كَلِمَةُ هَفْتَادِ وَثَمَّةٌ  
 كَلِمَةُ هَفْتَادِ وَثَمَّةٌ اسْتِ كَلِمَةُ هَفْتَادِ وَثَمَّةٌ اسْتِ كَلِمَةُ هَفْتَادِ



لم يكن ينبغي له أن يتزوج إلا من الوجه الذي أمر الله عز وجل فذلك لصار  
 سفلها مردوداً ذلك كله غير جائز للمقام عليه ولا ثابت لهم التزويج  
 بل يعرف المرام بينهم ولا يكونوا حكاماً ونزناً ولا أولادهم من هذا الوجه  
 الأول ونزناً هؤلاء مرفوع است محلا ومبتدأ وشارفت بنظر حاشي  
 که مذکور شد در قول و که نظر الی تنزیج و ذات الحرام تا آخر کلام مرفوع  
 و تا کی است تنزیج مرفوع و مبتدای دوم است حالا خبر مبتدای دوم است  
 و این جمله خبر مبتدای اول است حرام جزو دوم مبتدای دوم است و ذلک مبتدأ است  
 کلام مرفوع و تا کی است غیر خبر مبتدای است المقام بقم و فتح مرفوع و قال  
 جائز است التزويج مرفوع و فاعلاً ثابت است برایشان بهی ایشان  
 تنزیج ایشان از راه تنزیج حلال است حرام بناهت از راه دیگر بر که شای  
 اینست که بنود که سزاوار شود برای تنزیج اینک جفت خود کند مکر از راهی که اگر  
 کرد الله عز وجل پس برای آنست که شد سفاح مردود آنچه مذکور شد بهی  
 غیر جائز است در نک کر بران و غیر با بر جاست برای ایشان آن تنزیج بلکه  
 تغییر میکند امام حقیمان ایشان و نیاید اجتماع ایشان زنا و نه فرزند  
 ایشان از این راه اولاد زنا و من قدن المولود من هؤلاء الذی  
 و کذا من هذا الوجه جلد الله لأنه مولود بين زوجة و ابن  
 كان مضطراً له يجهل من الجاهل الحرة و المولود مشوباً إلى الأب مولى  
 يتزوج نكاحاً على نكاح ملة من المملوك خارج من حلال زنا و لكنه معاً  
 عقوبة العزوبة و الرجوع إلى الاستيناف بما يحل و يجوز فان قالوا  
 انه اولاد السفاح على صحة معنى السفاح لم يأتهم إلا انه يكون

يعني ان معنى السفاح هو الزنا شرح قلنا بقاف و ذالاً نقطة فاء بصيغة  
 غايب معلوم باب بصيغة است ولد و بصيغة معلوم باب ضرب است جلد بجم و  
 بصيغة بصيغة ما ضي غايب مجهول باب ضرب است و ضمير مستتر راجع بمن است الحد  
 مشبوه و مفعول دوم است الرشد بفتح و مكسر و مكسر شين ضل زنا و ان و صله  
 است ضمير مستتر در مكان راجع بمن است المحض بكسر لا مشدده است خارج محض  
 و صفت نكاح است ضمير لکن راجع بالاجل است معاقب بفتح قاف است عقوبة  
 مشبوه و مفعول مطلق است الفرق بفتح فاء و مكسر را بصيغة و قاف اسم صفة  
 مفاعله جلالي و آن مجرور و معاقب الیه است و الرجوع مجرور و يعطف بالفر  
 ضمير لکن راجع بمولود است على صحة معنى السفاح اشارت بلفظ  
 اهل اخذت مثل جوهری و صاحب قاموس و تفسیر سفاح زنا و بغير له با تم  
 از باب علم است لا برای استثنای منقطع است و هر که ولد از نكاح  
 زاده را از ایشانی که زانی از این راه زده میشود حد که هشتم و تا زانی  
 زیرا که آن فرزند الله است بنویج ضل زنا هر چند که قاذف فاسد گفته  
 باشند آن تنزیج را برای از راههای حرام کنند و آن فرزند مشوب است  
 سکه پدر یا یعنی که وارث پدر است زاده شده است بسبب تنزیج ضل  
 بر نكاح ملة از مملک که بیرون است از حد زنا و لیکن پدر عقاب کرده  
 میشود عقاب جلای میان او و معاد و بر کشتن سکه از سر گرفتن نكاح  
 بر سر که حلال میشود و جایز میشود پس اگر گوید کوبیده که پدر سکه آن  
 فرزند از حد فرزند نكاح سفاح است بنا بر معلوم بودن معنی سفاح کما  
 کار میشود لیک گناه کار میشود و در وقتی که باشد که خواهد این را معنی







کرده بر شصت خود جماع آن کمتر از بنا بر آنچه گذشت در کتاب الحی و در حدیث است  
 و بیستم آخر ابله بر تقدیری که جمیع آن مال امام حق باشد جز حلال است و در  
 تقدیر شصت اما متی بر ظاهر آنچه گذشت در حدیث یا از هم باب کمال الذمیه  
 که با جمیع سوم است و بر هر تقدیر آن جماع حرام بر مخالفان است و اما متی  
 والله اعلم و حال کسی که خوف خود کرده زنی بود یا زنی غیرانیده را یا زنی بت  
 پرست و بود آن جفت کردن در وقتی که شوهر درین ایشان بود و تنهائی  
 صحیح در جمیع اسلام لیکن بقدر هست که نشان اینست که آنجکه شدن آن تنهائی  
 صحیح فساد و بیست و پنج سکا معبودان ایشان آنانی که حلال شد ایشان  
 حلال بر خود شد و ندان ترغیب را **مسئله** فکل حق لایا اینا و هم سفاح  
 الا ان ذلک هو حق من العین الاول و لایا اینا و هم سفاح  
 ایما من فساد التوجه الى غیر الله تعالی او فساد بعض هذه الجواهر و  
 اینها من حلال و لکن محذور من حد الحلال و سفاح فی وقت  
 الفعل بلا زنا و لا تقرب بینهما اذا خلا به الاسلام و لا اعادة  
 استحلال جدید **مسئله** مشار الیه ذلک سفاح است اگر چه اینها فانی  
 از کاف در لفظ نیست الصنف الاول عبارت است از سفاحی که مذکور  
 شد در قول او که اما بکن الفعل من وجه الفساد تا قول او که  
 اما بکن یعنی معنی السفاح هو الذی اینان مبتداست السفاح خبر  
 مبتداست اما بکن هم و تشدید معنی است التوجه الى غیر الله تعالی اینا  
 باینکه استغناء کسی که متوجه از جانشان الله تعالی است استغناء از الله تعالی  
 و از استغناء از غیر متفق و استغناء از غیر او است و شرکست محرف بجا

بینه و راه بینه و فاسد اسم مقول باب تفعل است تفرق بینه  
 مقول باب تفعل است و بینه بر فتح و مجر و متون میتواند بود و بر این  
 اعاده **مسئله** بر جمیع ایشان قرین نشانان قرین نشان سفاح انداخته  
 هست که آن صنف سفاح سهیل تر است از صنف اول سفاح و خبر از  
 که جماع ایشان سفاح است یا بینه و توجه سکا غیر الله تعالی در استغناء یا سب  
 فساد بعض این راهها که مذکور شد و جماع آن زمان حلال است بر آن  
 و لیکن آن در کما رست از حد حلال و سفاح است در وقت آن فعلی  
 زمانا شد و نیست جدا از یکدیگر شد میان رنج و زوج و چون داخل شود  
 در اسلام و نه بر کرد این عقیده نشان موافق آنچه گذشت در حدیث  
 سیوم باب کمال اهل الذمیه تا آخر که باب فساد و شتم است **مسئله**  
 و کذلک الذی بر فتح یعنی هر قدر توجه جائز لا اعادة علیه و لا  
 یقرب منه و بین امرایه و هم علی تر و هم الاول الا ان الاسلام  
 یقرب من کل غیر و من کل حق و لا یبعد منه و کما جاز ان یعود  
 الى اهل الاسلام بلا تر و یجیب جیبیدا که من التوجه الى الاسلام **مسئله**  
 الا بینه هم و تخفیف لام و الف حرف تنبیه و استغناء است آن  
 بکن هم و تشدید متون مفتوح است هر یک از یقرب و یبعد بینه  
 مضارع غایب معلوم باب تفعل است و او در کما جاز بلی عطفت  
 بر مقدم بسیار است که مقام کجا نبوده که آنها ندارد نظیر او در آیت  
 سوره اعراف و لم یظروا فی ملکوت السموات و الارض و ما خلق الله  
 من شیء و مقصود اینست که خیر اسلام بسیار است مثل اینکه کناها







فنا کرد و صنف دوم سفاح است بلی که نکاح است که امر کرد الله عزوجل بآن  
 بعد از آنکه امر کرد الله تعالی که حلال شود بآن فرج که ترویج و برهانند از یکدیگر  
 برای نیکوکاری رضی شد بر آن از جمله مهرشنا ختم شده جدا کرده و نام بر آن  
 مهر و نام بر آن مقلع نکاح بر آن نکاح است حلال غیر سفاح است و نیز آمیزش  
 بر اهل از راهی که ذکر کردیم در بیان صنف اول و صنف دوم سفاح که با  
 باطنهای فساد نکاح است و آن نکاح بیغش است بیغش کرده شده است  
 پاکیزه کرده شده است جدا کرده شده است از جهت آن نکاح است  
 که امر کرد الله عزوجل بآن و نکاح است که در زمانهای سابق نکاح کردن  
 بر آن پیغمبر الله تعالی هر کدام موافق شریعت زمان خود و کردند اما ما  
 الله تعالی و صالحان مؤمنان که بر آن پیغمبر او دامان اویند  
 و اما الذي يَنْزِلُ مِنْ مَّا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنْ بَيِّنَاتٍ لِقَوْمٍ هَادٍ  
 سَرَّاهُ أَوْ خِيَانَةٍ أَوْ يَكْذِبٍ يَجِدُ أَنْ يَنْزِلَ مِنْ كِتَابٍ حَرَامٍ يَنْزِلُ مِنَ الْحَرَامِ  
 فَيَنْزِلُ مِنْ ذَلِكَ الْمَالِ تَرْكِيًّا مِنْ جِهَةٍ مَا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ  
 فَتَرْكِيًّا حَلَالٌ وَقَوْلُهُ لَكُمْ حَلَالٌ لِيُغَيِّرَ زَاوِيَكُمْ فَالْمَقَاجِ وَذَلِكَ  
 أَنْ الْحَرَامِ فِي هَذَا الْحَجِّ يَقُولُ الْأَوَّلُ مَا يَقُولُ فِي وَجْهِ الْأَكْبَرِ جَلِيلٍ  
 الْكُتْبَةُ مِنْ غَيْرِ وَجْهِ وَتَعْلَهُ فِي وَجْهِ الْإِنْفَاقِ يَقُولُ جَوْدُ الْإِنْفَاقِ  
 فِيهِ غَضَبِينَ بِنَقْلِهِ وَصَادَ بِنَقْلِهِ وَبَاءَ يَنْقُطُ بِصِفَتِهِ وَخِي  
 غایب معلوم باب صنف است و او در بیشتر برای جمع است و مراد  
 اینست که بعضی مال از آن خواست و بعضی دیگر نیز خرید یا بفروخت  
 مرقه بفتح سین بفتح فاء و کسر با بفتح و فاء مصدر باب ضرب

و متعارف

و متعارف الیه است که بیک کاف و سکون و ال با نقطه و فتح کاف و کسر  
 مصدر باب ضرب است که حرام مرکب توصیفی است فادری ترویج بصیغه  
 متعارف غایب معلوم باب تفعیل برای بیاضت و کرایم بعنوان ثالث  
 بهر چیزی که نیز نیز همین حکم دارد ترویجاً مفعول مطلق است ظرف در ظرف  
 صفت مفعول مطلق است و مراد اینست که آنکه غلط میکند در وقت ترویج  
 و کرایم میکند کرایم مال حلال مفعول است و غیره نیست که غضب کرده و نکاح  
 این تقریر معانی ندارد و بالآخر گذشت در کتاب لایزال و در چند چهارم  
 باب وضع الحرف موصوفه که باب هفتاد و سوم است و آنچه گذشت  
 در کتاب اعیان در بعضی احادیث باب لکتاب الحرام که باب جلد و نیم  
 در فتنه زان بصیغه اسم فاعلت و ظاهر اینست که بجای آن زن با بصیغه مصدر  
 باید **بینه** و اما آنکه جفت میکند بر خود از مالی که قسم گرفت آنرا  
 و بینه از آن مال که باین مال از مال دزدی یا مال خیانت و سربرده شده یا مال  
 دروغ در تجارت آن یا از کسب حرام و بیبایستی از حرام یا بیدوش که ترویج  
 میکند مثلاً از آن مال ترویج که از مال راه افست که امر کرد الله عزوجل بآن  
 پس ترویج او حلال است و فرزندان او فرزندان حلالند نیستند فرزندان  
 زن از فرزندان سفاح و آن برای اینست که حرام در این راه کار سابق  
 اوست بسبب آنکه کرد در راه کتاب که کتابا که انما الا از غیره مقرر آن  
 و کار او در راه خرج کردن کار نیست که جائز نیست خرج کردن چنانچه باقفا  
 او از مال حلال محض است **اصل** و ذلك ان الانسان انما يكون محمدا  
 او مذموا على فعله و عقوبته لا على جوارحه او جوارحه الفرج و الحلال



فِي نَفْسِهِ وَالْحَرَامُ حَرَامٌ فِي نَفْسِهِ لِقَوْلِهِ لَا يُفْسِدُ الْحَرَامُ الْحَلَالَ  
 وَالْقَوْلُ مِنْ هَذِهِ الرُّجُوهِ كُلُّهَا حَلَالٌ لَعَلَّ **قوله** التَّغْلِبُ بِقَائِلٍ وَبِأَنَّ  
 يَكْنُفُهُ مَصْلَحَةٌ بِأَنَّ فِعْلَ نَفْسٍ بِخَرَجٍ حَرَكَةٍ مِنْ حَرَكَةِ الْجَزَائِي بِجَانِبِ الْجَزَائِي مَعْرُوفٍ  
 ذَاتُ جَزَائِي أَوْ جَزَائِي الْفَرْجِ أَشَارَتْ بِأَيْتٍ أَنَّ كَيْسَ اجْتِنَابِ جَمَاعٍ كُنْدَ  
 بِلَاطٍ وَاعْتِقَادِ أَيْتٍ أَنَّ أَوَّلَ وَاعْتِقَادِ اجْتِنَابِ شَيْءٍ أَوْ شَوْهَرٍ أَوْ سَتِ  
 هَيْزِ حَكَمٍ دَارِدٍ **قوله** هُوَ وَأَنَّ بَرَأِي أَيْتٍ أَنَّ أَدَمِي جَزَائِي نَيْتٍ أَنَّ  
 مَيْبَاشِدِ سَبَاسٍ كَرْدَةٍ شَدَّةٍ يَأْتِي مَرْفُوعَةٍ كَرْدَةٍ شَدَّةٍ بَكَارٍ أَوْ مَرْفُوعَةٍ  
 نَبْرَافَتٍ وَهَرَمٍ يَأْتِي ذَاتُ فَرْجٍ وَحَلَالٍ حَلَالٌ بَاعْتِبَارِ خَرَجٍ شَرِّ حَرَامٍ  
 حَرَامٍ أَيْ بَاعْتِبَارِ خَرَجٍ بِأَيْتٍ أَنَّ كَرَارِ حَرَامٍ أَيْ نَبْرَافَتِ اجْتِنَابِ  
 فَاسِدٍ يَكْنُفُ حَرَامٍ حَلَالٍ لِقَوْلِهِ وَتَزَوُّجِ أَزْوَاجٍ هَكَذَا هَكَذَا حَلَالٌ حَلَالٌ  
 مَرْفُوعَةٍ شَدَّةٍ أَيْ مَرْفُوعَةٍ أَنَّ حَلَالٍ حَلَالٌ **قوله** وَتَزَوُّجِ أَزْوَاجٍ  
 رَجُلٍ مَرْفُوعَةٍ دَرَجَةٍ فَتَصَدَّقُ بِهِنَّ فَعْلُهُ مَرْفُوعَةٍ حَرَامٍ وَفَعْلُهُ فِي الْعَدَّةِ  
 حَلَالٌ لَا تَهْمُ بَعْلَانِ مُتَخَلِّفَانِ لَا يُفْسِدُ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ إِلَّا أَنَّهُ غَيْرُ مَقْبُولٍ  
 فَعْلُهُ ذَلِكَ الْحَلَالُ لِقَوْلِهِ مَقَامُهُ عَلَى الْحَرَامِ حَتَّى يَتَوَقَّفَ وَيَرْجِعَ فَيَكُونُ  
 مَحْذُومًا لِقَوْلِهِ فِي الصَّدَقَةِ **قوله** نَظِيرُهُ رَأَوْهُ بِخَيْرٍ مَا شَدَّدَتْ وَهَرَمٍ  
 بِخَيْرٍ خَالِصٍ فَتَصَدَّقُ بِهِنَّ بِخَيْرٍ أَيْتٍ أَنَّ أَرْوَى غُلَطٍ مَصْدَقٍ كَرْدِ بَانَ  
 وَهَرَمٍ وَبِنْدَاشْتِ أَنَّ هَرَمٍ مَرْفُوعَةٍ نَيْتٍ جَانِبِ بَيَانِ شَدَّةٍ مَرْفُوعَةٍ  
 فَتَرَاتِ سَابِقَةٍ فَعْلُهُ مَيْبَاشِدِ مَرْفُوعَةٍ مَقْبُولِ اسْتِ مَعْلُومَةٍ كَنَائِبِ  
 ظَرْفِ زَمَانٍ شَدَّةٍ حَرَامٍ جَزَائِي اسْتِ فِي الْعَدَّةِ بِخَيْرٍ فِي وَقْتِ الصَّدَقَاتِ  
 صَحِيرَانِ صَحِيرَانِ اسْتِ غَيْرُ مَقْبُولِ أَشَارَتْ بِأَيْتِ سَوَاءٌ بَقَرَةٍ أَوْ نَاقَةٍ

الْمُتَقِينِ وَذَلِكَ صِفَتُ فَعْلِهِ اسْتِ يَأْتِي مَقْبُولِ بِهِنَّ فَعْلُهُ اسْتِ وَبِنَا بِرَأَوْهُ  
 مَرْفُوعَةٍ اسْتِ وَبِنَا بِرَأَوْهُ مَقْبُولِ اسْتِ مَقَامُهُ بِخَيْرٍ مَرْفُوعَةٍ مَقَامُهُ  
 فَعْلُهُ دَرَجَةٍ مَرْفُوعَةٍ وَنَائِبِ فَاعِلٍ مَحْذُومٍ اسْتِ وَنَظِيرُهُ حَلَالٌ حَرَكَةٍ  
 كَرْدَةٍ يَدْرِجِي بِرَأَوْهُ مَرْفُوعَةٍ مَقَامُهُ مَقَامُهُ مَقَامُهُ مَقَامُهُ مَقَامُهُ  
 وَهَرَمٍ دَرَجَةٍ حَرَامٍ وَكَارٍ وَهَرَمٍ وَهَرَمٍ وَهَرَمٍ وَهَرَمٍ وَهَرَمٍ وَهَرَمٍ  
 خَلَفَ بِكَلِمَةٍ اسْتِ بِخَيْرٍ كَلِمَةٍ اسْتِ وَهَرَمٍ وَهَرَمٍ وَهَرَمٍ وَهَرَمٍ وَهَرَمٍ  
 يَكُونُ أَزْوَاجٍ وَهَرَمٍ بِأَيْتٍ أَنَّ شَدَّةٍ اسْتِ كَلِمَةٍ مَقْبُولِ وَهَرَمٍ وَهَرَمٍ  
 نَيْتٍ كَرَارٍ أَنَّ حَلَالٍ اسْتِ بِسَبَبِ قَرَارٍ وَهَرَمٍ تَأْنِيهِ تَوْبَةٍ وَهَرَمٍ وَهَرَمٍ  
 بِأَيْتٍ جَانِبِ كَرْدَةٍ شَدَّةٍ بَرَائٍ أَوْ كَرَارٍ وَهَرَمٍ وَهَرَمٍ وَهَرَمٍ وَهَرَمٍ  
 حَتَّى مَوْقُوفٍ جَانِبِ تَقَابُصٍ تَوْبَةٍ بِرَأَوْهُ مَقْبُولِ مَقْبُولِ وَهَرَمٍ وَهَرَمٍ  
 مَحْذُومٍ لِقَوْلِهِ وَكَرْدَةٍ مَقَامُهُ مَقَامُهُ مَقَامُهُ مَقَامُهُ مَقَامُهُ  
 وَكَذَلِكَ كَلِمَةُ فَعْلُهُ الْمَقَامُ وَالْكَارِ مِنْ أَعْيَالِ الْبَرِّ وَالْكَارِ مِنْ  
 مَقَامُهُ لِقَوْلِهِ حَتَّى يَكُونُ كَلِمَةً عَلَى الْأَمْرِ يَكُونُ فَعْلُهُ بِهِنَّ فَعْلُهُ  
 لِقَوْلِهِ انْزِلْ لِيخْبِرَ وَأَنَّ مَرْفُوعَةٍ **قوله** الْأَفَاعِيلُ جَمْعُ أَعْيَالٍ بِخَيْرٍ  
 وَهَرَمٍ وَهَرَمٍ وَهَرَمٍ وَهَرَمٍ وَهَرَمٍ وَهَرَمٍ وَهَرَمٍ وَهَرَمٍ وَهَرَمٍ  
 أَيْسَرِ عِبَارَتِ اسْتِ تَوْبَةٍ بِرَأَوْهُ مَقَامُهُ مَقَامُهُ مَقَامُهُ مَقَامُهُ  
 اسْتِ اسْتِ وَهَرَمٍ وَهَرَمٍ وَهَرَمٍ وَهَرَمٍ وَهَرَمٍ وَهَرَمٍ وَهَرَمٍ وَهَرَمٍ  
 مَقَامُهُ بِأَيْتٍ أَنَّ كَرَارٍ وَهَرَمٍ وَهَرَمٍ وَهَرَمٍ وَهَرَمٍ وَهَرَمٍ وَهَرَمٍ  
 الْكَارِ أَنَّ خَرَجَ كَرْدَةٍ شَدَّةٍ بِرَأَوْهُ مَقَامُهُ مَقَامُهُ مَقَامُهُ مَقَامُهُ  
 شَدَّةٍ بِرَأَوْهُ مَقَامُهُ مَقَامُهُ مَقَامُهُ مَقَامُهُ مَقَامُهُ مَقَامُهُ



اگر باشد خبر میشود جزا او غیر و اگر باشد خبر میشود جزای او شراف و شرف

**اصل باب شریف** لفظ باب اینجا در بعضی نسخ نیست و این باب یکصد و شصت

**اصل** عن عبد الله بن سنان قال قد كنت رجلا مجوسيا عند أبي عبد الله

عليه السلام فقال له فقال الرجل اني منكم امه او لخته فقال ذاك عندهم

نكاح في دينهم **شرح** روايت از عبد الله بن سنان گفت كه دست

زنا داد مردمی را كه مجوس بودند نزد امام جعفر صادق علیه السلام گفت كه این

كار كن چيز گفت آنم كه بدست مني كه او نكاح ميكند مادرش را يا خواهرش را

پس امام گفت كه آن نزد ایشان نكاح صحيح در دين ایشانست مراد آنست

كه آن زمانست بلكه سفايح است چنانچه بيان شده در باب سابق **اصل**

آخر كتاب النكاح من الكتاب الكافي والمحدثين رحمهم الله تعالى وتلقوا

كتاب العقيدة من الكتاب الكافي **شرح** اين از الحافظان كتابان

بنمايد **شرح** اين آخر كتاب نكاح است از جمله كتاب كافي و مسائل است

كه صاحب الاختيار هر كس و هر چيز است و بعد از آن می آيد كتاب عقيدة از

كتاب كافي الحمد لله والمنه كه بانجام رسيد شرح كتاب النكاح از جمله مسائل

شرح كافي ابی جعفر محمد بن یعقوب بن اسحق را می یابنی بعضی شراح ضلیل بن

الغفك القزويني عماد القزويني والديه وعن اسرته وعن جميع المؤمنين

والمؤمنات بتاريخ چهارشنبه یازدهم محرم سال هزار و هشتاد و هفت

هجری قمری هزاران درود و هزاران سلام

و بابر محمد علیهم السلام

کتاب العقيدة الفقه

مختوم



The first thing I did  
 was to go to the  
 bank and see  
 what the  
 interest was  
 on the money  
 I had there.  
 I found it was  
 very low.  
 I then went  
 to the  
 office and  
 saw the  
 manager.  
 He told me  
 that the  
 interest was  
 very low  
 because the  
 money was  
 not much.  
 I then went  
 to the  
 bank and  
 saw the  
 manager.  
 He told me  
 that the  
 interest was  
 very low  
 because the  
 money was  
 not much.  
 I then went  
 to the  
 bank and  
 saw the  
 manager.  
 He told me  
 that the  
 interest was  
 very low  
 because the  
 money was  
 not much.

The second thing I did  
 was to go to the  
 bank and see  
 what the  
 interest was  
 on the money  
 I had there.  
 I found it was  
 very low.  
 I then went  
 to the  
 office and  
 saw the  
 manager.  
 He told me  
 that the  
 interest was  
 very low  
 because the  
 money was  
 not much.  
 I then went  
 to the  
 bank and  
 saw the  
 manager.  
 He told me  
 that the  
 interest was  
 very low  
 because the  
 money was  
 not much.  
 I then went  
 to the  
 bank and  
 saw the  
 manager.  
 He told me  
 that the  
 interest was  
 very low  
 because the  
 money was  
 not much.



بسم الرحمن الرحيم وبه نستعين

الحمد لله رب العالمين في الصلوة والسلام على محمد وآله اجمعين **ورحمته**  
 امر ثواب هبوا انشرف اقدس على ما در شد باينكه ولى دوم دولت قاهر  
 خليل بن العاكر القزويني عنهما شرح كنز كتاب كا في جعفر محمد بن يعقوب  
 اسحق لازي يلقب بالزباني فارسى شرح در صافي شرح كا في نمود و با انجام  
 رسيد شرح كتاب لعقل و كتاب لتوحيد و كتاب الحجة و كتاب الاما  
 والكفر و كتاب النقا و كتاب فضل القرآن و كتاب الغفر و كتاب المطر  
 و كتاب الحيف و كتاب الجنائز و كتاب الصلوة و كتاب الزكوة و كتاب  
 الصيام و كتاب الحج و كتاب الجهاد و كتاب المعيشة و كتاب النكاح  
 آغاز نمود شرح كتاب لعقيدته را كه كتاب هجدهم است از جمله موى  
 و سبع كتابياسى و چهار كتاب كه كا في مشتمل بر آنهاست بنا بر پنج چهار  
 شنبه يازدهم محرم سال هزار و هفتاد و هفت هجرى و الله المستعان  
**اصل كتاب لعقيدته** بفتح عين بينقطة و كسرة قاف و سكون ياء و دو  
 در يابن وقاف دوم در اصل بعضى موى آدمى است كه با اوست در وقت  
 زاده شدن او و خواه در هر پايه و خواه در سكم و مستعمل ميشود در كى  
 كه زچ كرده ميشود نزد ترانشيد موى او و مراد اينجا مولود از جمله  
 آدميت و مراد بان در ياب چهاردهم كه باب لعقيدته و وجوبها  
 معنى مهم است و مراد بان در حديث دوم باب بيت و بنم كه كتاب

انه از معنى السابع فليس على الخواست معنى اولست **باب** اين كتاب  
 مولود از جمله آدميت **اصل** اخبرنا ابو عبد الله محمد بن ابراهيم  
 الغماري رضى الله عنه بهذا الكتاب في جملة الكتاب كا في عن  
 ابى جعفر محمد بن يعقوب كا في كلى رضى الله عنه **باب** اين كلام  
 مصنف نيست بلكه كلام بعضى اقلان كا في از مصنف كه مخطوط شده  
 بكا و در بعضى نسخ نيست و مقصود ايتى كه لفظ كتاب لعقيدته را  
 بعضى راويان كتاب كا في از مصنف نقل نكرده اند اينجا و بنا بران ابا  
 آيتد خبر كتاب النكاح است و بيان شده شرح كتاب لعقل كه شرح  
 طوسى و در فهرست كتاب لعقيدته را خبر كا في فتيحه و ميتواند بود كه مراد  
 اين باشد كه مجموع ابواب احاديث كتاب لعقيدته را بعضى راويان نقل  
 نكرده اند و الله اعلم **مسير** محمد در كتاب جلال وسط گفته محمد بن ابراهيم  
 جعفر ابو عبد الله القاسم لقاى المعروف بابن ربيب شيخ من اصحابنا عظيم  
 القدر شريف المنزلة صحيح العقيدة كثير الحديث قدم بغداد و خرج الى الشام  
 و مات بها و جرحه كتب منها كتاب لعقيدته رايت بالحق محمد بن على النجاشي  
 القاسم بقرا عليه و كان قرا عليه **باب** اخبرنا ابو عبد الله محمد  
 بن ابراهيم لقاى اخبرنا و بضم نون و سكون عين بينقطة رضى الله عنه بلفظ  
 كتاب كه لفظ كتاب لعقيدته است در جمله كتاب كا في از ابو جعفر محمد بن  
 يعقوب يلقب بكنية رضى الله عنه و ابن سوي و تحت باب است **اول** يا فضل  
 الولد **دوم** يا با بنه الولد **سوم** يا با فضل البنات **چهارم** يا با النقا  
 في طلب الولد **پنجم** يا با من كان له حمل فتولى ان يسمي محمد او عليا و ولد



له ذكر والدعاء لذلك **ششم** باب بدو خلق الانسان وتقليد بطن امه  
**ششم** باب كثره التولد لمرأة **ششم** باب دج لولادة **ششم** باب  
التميز بالولد **ششم** باب الاسماء ولكن **ششم** باب شوح الحلقه  
**ششم** باب ما يتخذ من نظم الحيل والفتا **ششم** باب ما يفعل  
بالمولود اذا ولد من الحقيقه وغيره **ششم** باب لعقيقه ووجوهها  
**ششم** باب ان عقيقه الذكر الاثني سواء **ششم** باب ان العقيقه  
لا تجوز على الجيد **ششم** باب ان يعق يوم السابع عن المولود في  
رأسه ويحيى **ششم** باب ان العقيقه ليست بمنزله الواحده وانما  
تجزئ ما كانت **ششم** باب لقول على العقيقه **ششم** باب ان الام  
لا تاكل من العقيقه **ششم** باب ان رسول الله صلى الله عليه واله  
عليه السلام عفا عن الحسن والحسين عليهما السلام **ششم** باب ان اياها يعق  
عن رسول الله صلى الله عليه واله **ششم** باب القليل **ششم** باب  
باب خفض الجوزي **ششم** باب انما اذا سفي السابع فليس الحلقه  
**ششم** باب انفاذ **ششم** باب كراهية القنارخ **ششم** باب القضاء  
**ششم** باب من حق بالمولود ضمان القطر **ششم** باب من يكره  
لا يكره **ششم** باب من حق بالمولود اذا كان صغيرا **ششم** باب انما  
**ششم** باب انما ولد **ششم** باب حق الاولاد **ششم** باب  
الاولاد **ششم** باب تفضيل بعضهم على بعض **ششم** باب كثره  
بالفلام وما يستدل به على بقاء **ششم** باب النواذر **ششم** باب  
اسماء نسل الولد **ششم** باب بيان فضيلت فرز قدست در اين باب

دوازده

دوازده حديث **اول** من ابي عبد الله عليه السلام قال قال رسول  
صلى الله عليه واله لا ولد الصالح رجلا نه من الله فيها بين عباد  
وارة رجلا نه من الدنيا الحسن والحسين عليهما السلام مبعوثا باسم  
سبطين من بني اسرائيل شبر وشبر **ششم** الرجاء بفتح راء بينقطه  
بينقطه وسكن ياء دو نقطه ويراين وحاء بينقطه والفاء ونون  
وتحت يطة ازاكيا هي كموخت وخوشبوست وبكده ازان وايضا  
استعان شده برى روح افراي نازك فيها ازا بضر وباب تفصيل  
متواند بود ان يكسهم وتقد يدون است رجائي باد عام ياتيه  
درا صبر منكم مفتوح است السبط بكسرين بينقطه وسكن ياء بينقطه  
وحاء بينقطه فرز نذاده وفرزند وقيل وسبطين من بني اسرائيل عباد  
ازد وشمه هرون كفرزند زاده ابراهيم واسحق ويعقوبند وبراى موسى  
فرزند زاده اند وحق هرون خليفه موسى وحق موسى فرزند اوى  
الكرج بينوا منى وفات يا فخر جهرى كفته السبط واحد الاسباط وهم  
ولدا الولد والاسباط من بني اسرائيل كالقبائل من العرب وصاحب  
كفته وبالكسر ولد الولد والقبيل من اليهود وابن ابي درخا يه كفته  
وقته الحسين سبط من الاسباط اى امة من الامم الخير والاسباط ولد  
اسمهم ابراهيم الخليل بمنزلة القبايل الاولاد اسعيل واحهم سبط بنى  
واقع على الامه واقعه عليه ومنه الحديث الاخر الحسن سبطا رسول الله  
عليه السلام هي ما تفتان وتخلعان منه وقيل الاسباط طحاة الاولاد  
وقيل الاولاد الاولاد وقيل اولاد البنا مشرفه شين نقطه وفتح با ٦







صادق امام گفت که بدستی که فلان حکایت میکرد امام از مردم  
که نام برده او را گفت که بدستی که من بودم بیرعنیت در فرزند تا  
استادم در ظرفی که گاه سگی بلوی من بود جویای میروی  
دعا میکرد و میگفت که ای صاحب اختیار من و یار  
برجت خود مادر روید برادر یار برجت خود مادر روید برادر  
انجوان با عشق عنیت من شد در فرزند و وقتی که شنیدم آن  
دعای **شمس** **صل** **عن** **ابی عبد الله علیه السلام** قال قال رسول الله  
صلی الله علیه و آله من سعادة الرجل الولد الصالح **روایت**  
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله ص که از جمله فرزندان  
مرد مت فرزند صالح **شمس** **صل** **عن** **بکر بن صالح** قال كنت الخ  
الحسن علیکم اخی اخی طلیبا لو لم یکن خسر من ذلک ان لیس  
کرم ذلک قال انه یستد علی من یتم لعله الشی قال یرى کتب  
الی اطلب لولد فان الله عز وجل یرزقهم **شمس** اجبت بحیث  
و نوبه بیک قطعه بصفتی ماضی مشکلم بجل بابا فاعلمت و غیر متکلم  
نا بیا عل و مقول است طلب بصفتی و مقول دوم است و فاعلمت و  
ایضا زنت یا الله تقا است باعتبار قضا و قدر و شر الاحباب و در کتب  
کسی را انجیری ولد هر دو جانبم را و و سکون لام است **روایت**  
از بکر بن باه بیک قطعه و سکون کاف بن صالح گفت که نوشتم سکا امام  
مقا کافم که بدستی که من دور کرده شدم از طلب فرزند از ابتدا  
بجای که صاحب شده ام و آن برای نیست که نه من کرامت کرد

از او گفت که بدستی که شان ایست که مشکل میشود بر من تربیت فرزند آن  
کسی را بچسبی یعنی پس امام امام نوشت امام علیه السلام که طلبت فرزند  
انرا چه بدستی که الله عز وجل روزی میداد ایشان **شمس** **صل** **عن** **ابی عبد الله**  
**علیه السلام** قال ان اولاد المؤمن من سوس من عین الله عز وجل و شفیع فاذا بلغوا  
السنه عشره سنة کانت لهم الحسنة فاذا بلغوا الحکم کتبت علیهم الشی  
الشفیع بین با نطقه و ما یمن بین یمنه بصفتی اسم منفع یار بفعیل مقبول  
الشفیع علیهم بضم حاء بیک قطعه و غم لام من خدام بیان میشود در کتاب تعالی  
الوصایا در حدیث **شمس** **روایت** از امام جعفر  
تمام است خواه محکم شود و خواه نشود **شمس** **روایت** از امام جعفر  
صادق علیه السلام گفت که بدستی که اطفال مسلمانان نام نهاده شد کاندنزد الله  
تعالی که امام شفاعت کننده است برای مادر و پدر و مقبول الشفاعه است  
چون رسید بدوازده سال تمام میباشند برای ایشان فواجع اعمال صالحین  
چون رسید به سن احتلام نوشته میشود برایشان کناه عملهای بد **شمس**  
**صل** **عن** **ابی عبد الله علیه السلام** ان امیر المؤمنین صلوات الله علیه کان یقر و لکن  
خفت الموالی من ولای یعنی آن که یکر که وایت حتی و حب الله که بعد  
الکبر **شمس** در حق مریم چنین است ذکر هر چه بیک قطعه ذکر یا از نادای ربه  
نلا خفیا قال زبانی و من العظم منی و اشغل الی اس شیئا و لم الی بک  
رب شیئا و اقی خفت الموالی من ولای و کانت امراتی عاقره فهدی من  
لذکر ولایا یرثنی و یرث من ال یعقوب و جعله رب نفی یا ذکر یا انما بشکر  
بخلام اسمی بخی لم یجعل له من قبل شیئا قال رب اقی بک و غلام و کانت







و آن میز علم و نبوت است نظیر اینکه در مقام فائده احاطه با تمام میگویند  
 که نزد بعضی و بعضی طرف در آل یعقوب صفت و لیا است و مراد  
 بیعقوبی بخا برادر زکیا است رضی عنی اینست که امام حواله شد باعتبار  
 اینکه امام حرم ضو جع مؤمنانست و امامت فوق نبوت است چنانچه  
 گذشت در کتاب الحی در جعفر احادیث باب طهات الانبیاء تا آخر که با حرم  
 دوم است و زکیا از اوصیای موسی بوده و بعد از او یحیی و عیسی و موسی  
 بوده چنانچه گذشت در کتاب الحی در جعفر احادیث باب طهات الانبیاء علیهم  
 السلام که باب نودم است **روایت** از امام جعفر صادق علیه السلام  
 گفت که گفت رسول الله ص و آله ع که گذشت عیسی بن مریم به قبری که  
 عذاب کرده میشد صاحبش بود آن گذشت بآن در میان آیند پس ناگاه  
 او عذاب کرده میشد پس گفت که ای صاحب کل اختیار من گذشت با حقیر  
 در میان زمان سابق و بود صاحبش که عذاب کرده میشد و گذشت بآن سالک  
 پس ناگاه او عذاب کرده میشد پس وحی کرد الله عز وجل سک عیسی که در دست  
 که رسید برای او یحیی صالح پس راست کرد راهی را برای مسلمانان و بنیاد  
 داد یحیی را پس برای این امر زیدیم برای او سبب آنچه کرد پیش بعد از آن  
 گفت رسول الله ص که میراث الله عز وجل از بنده او که موافقت فرزند  
 که عبادت کند الله تعالی بعد از آن خواند امام جعفر صادق علیه السلام  
 زکیا علیه السلام را از موسی مریم که بخش برای من از جانب تعالی بترخ  
 که دارت شود مرا باعتبار دعا و وارث شود نیز مرا باعتبار علم و نبوت  
 آن اولی بقرین از آل یعقوب باشد و کرد آن را آن اولی بخیر را

رضی عنی خواندن این آیت در این مقام اشارت با اینکه برادر زاده  
 که صاحب باشد برای کسی کار فرزند صالح میکند برای آنکه **باب دوم**  
**شیخ ابوالحسن** الشیخ شیخین با نقطه و فتح با نقطه و با نقطه و با  
 شیخ این بابیان مانند بود فرزند پدر است و این باب حدیث **باب اول**  
 عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله ص لی علی و آله من غیر الله علی  
 الرجل ان یبینه و لده **شیخ** بینه بیض مضایع غایب معلوم باب فعال  
**شیخ** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول الله ص که از جمله  
 نعمت الله تعالی است بر مرد این که باشد و از فرزندش در شکل و شمایل **باب دوم**  
**شیخ** عن ابی جعفر علیه السلام قال من سعادته الرجل ان یکن له الولد یعرف  
 فیه شیهة و خلقه و شمائله **شیخ** این معنی گذشت در کتاب الحی در  
 حدیث سوم باب الاشارة و التعلیل فی عباده تا آخر که باب شصت  
 و نهم است **شیخ** شیخین و فتح با نقطه و با نقطه و سکون و ضم  
 لام و قافست شمایل بیض شیخین با نقطه و سکون جمع شمایل بکسر شمایل  
 در زمان زکریا **روایت** از امام محمد باقر علیه السلام گفت که از جمله فرموده  
 مرتبه اینکه باشد و از فرزند برحالی که شناخته شود و در آن فرزند مانند بود  
 پدر و خوی پدر و عادت های پدر **باب سوم** **شیخ** عن ابی الحسن علیه السلام  
 قال سمعت رسول الله ص یقول سمعوا و اطعوا و لا یطعوا من غیر الله علی  
 سبعین بنی قریظ و عین بنی قریظ و عین بنی قریظ و عین بنی قریظ  
 باب علم می تواند بود امر و بیه و فتح را بنی قریظ می تواند بود و بنا بر اول و دوم  
 و او نوشته میشود الخلف بیض خا و با نقطه و فتح لام و قاف جانشین خوب من

و کتات



عبادت از آنکه مانند او باشد در شکل و شمائل **صحیح** روایت از مراد  
مراد کلام علیکم گفت که شنیدم از امام میگفت که فرزندش مراد که غرض از آنکه بیند  
جانشین را خود خواست **موم** **اصول** **باب** **فصل** **الایات** **شرع** این باب بیان فضیلت  
دختر است در این باب در زده حدیث **اول اصل** **صحیح** عن ابراهیم الکرمی  
عنه **فصل** **حدیث** **میر** اصحابنا قال تزوجت بالمدينة فقال لي ابو عبد الله  
عليه السلام كيف رايت فقلت ما رايت رجلا من خير من امراة الا وقد رايت  
فيها ولكن جاشني فقال ما هو قلت ولدت جارية فقال لعلي كرهنا  
ان الله عز وجل يقول اباؤكم وابناؤكم لا تدرون ايهم اقرب  
لكم **نفعاً** **شرع** ما نا فیلست عاشق بخاء ما نفعه والفا ونون بصیغ ماضی  
غایبه معلوم باب نصر استخفا نه کاری که خلاف متوقع باشد خواه باغیا  
مستحقیات در امانت خواه بغیر اختیار مثل برید شیر تیر در سوراخ جبین  
یوسف که الله عز وجل له لذكر مثل حظ الانثيين فان كنت من فوق اثنين وفقط  
ثلثا ما ترك وان كانت واحدة قلها البقيف ولا تجز لكل واحد منها السهم  
ما ترك ان كان له ولد فان لم يكن له ولد وولد لابیاه فلانه الثلث فان كان  
لاخوة فلا لله السهم من بعد وصية يوصي بها او دين اباؤكم وابناؤكم  
لا تدرون ايهم اقرب لكم **نفعاً** **فریضه** من الله ان الله كان عليهما حكما صلوات  
آیت می آید در کتاب الموارث در حدیث او اباب بیان الفرقان فی الکتاب  
که باب دوم است ظاهر این چند اینست که جمله اباؤکم وابناؤکم لا تدرون ایهم  
اقرب لكم **نفعاً** برای فرزندان هر دو باشد که دختر از مادر از حق ایشان بیشتر  
در لعل که معاند آنها برای رعایت جانب پدر و مادر از اکثر از نصیب

چند برای رعایت جانب پدر پس میگویم که در این آیت چند احتمال است اول آنکه  
اینکه اباؤکم مبتداست و ابناؤکم عطف بر است وجه اول آنکه درون خبر مبتداست  
بتقدیر لا تدرونم واستفهام در اتم انکار است مثل آیت سوره نوره انکم  
هذه ایمانا واقربا تعال التفضل است ومفضل علیه من محذوفت بتقدیر من  
ایهاکم وبنایکم ظرف در لکم متعلق باقرب است یا متعلق بنفع است و بنا بر  
اول لام برای تقدیر است مثلاً در لعل و نفعاً معقول است و بنا بر دوم  
لام برای صلوات و نفعاً نیز است **صحیح** روایت از ابراهیم که مخفی  
بفتح کاف و سکون را بنفعه و عا با نفعه از معنی که خبر داد او را از جمله  
یاران ما گفت که نه خواستم در مدینه برود مدینه پس گفت مر امام جعفر  
صادق که چگونه دیگر میگویم که ندیدم در هیچ یکی را در مدینه مگر آنکه تحقیق  
دیدم انرا در مدینه من و لیک خلاف متوقع کرد با من پس امام گفت که جیت  
آن گفت که فرایید دختر بر این امام گفت که شاید که تو کراهت کرده باشی  
دختر را بدینست که الله عز وجل میگوید در سوره نساء که پدران شما و پسران شما  
نیدانند ایشا ترا کدام ایشان نزدیک کنند تو ندانند ایشا ترا بقا نده آخرت او را  
و دختران **دوم** **اصول** **عن** **ابو عبد الله** **ع** **قال** **كان** **رسول الله صلى الله عليه**  
**آیا** **بنای** **شرح** گذشت در کتاب الحج در کلام مصنف رحمه الله تعالی  
در مولد النبي صلى الله عليه وآله و وفاته که در ترویج خدیجه و هو این بضع  
و عشرین سنه فولد منها قبل بعثته عیسی القاسم در حق و زینب و ام کلثوم و ولد  
له بعد المبعث الطیب و القاهر و قاسم علیهم السلام و روی ایضا انه لم یولد له بعد  
المبعث الا فاطمة علیهم السلام و ان الطیب القاهر ولد قبل بعثته و این چون در حق



گفته الانا من اولاد فاطمه بنت رسول الله ص و آلکم امرا حیکه و لدنما و قریش  
تثنی البیت قبل النبوة بخمسین و علی اصغر بنانه و ذکر کریمین بکاران اصغر  
البنات رفته و گفته زینب بنت رسول الله ص و آلکم امرا حیکه تزویجها  
خالها ابوالعاصم بن النبیح و کانت ام ابی العاصها البنت خریله لخت خند  
فکانت اکبریات رسول الله فولد لابی العاص علیها فتوفی و قد ناهز الحاد و کما  
و کان ردیف رسول الله صلی الله علیه و سلم علی ناقته یوم الفتح و ولد له  
و هی التي کان رسول الله صلی الله علیه و سلم یحملها فسلط و گفته که فیه بینه  
الله ص امرا حیکه تزویجها عتبه بن ابی لهب قبل النبوة و گفته که ام کلثوم بنت رسول  
الله ص امرا حیکه تزویجها عتبه بن ابی لهب قبل النبوة روایت  
از امام جعفر صادق ع گفت که بود رسول الله ص پدر خزان مراد است که  
همین بس است برای فطرت دختر  
عن ابی عبد الله علیه السلام قال  
ان اباکم علیکم سائل بریه ان یزرقه ایستد بیکه و شد به بعد  
تیکیه یا یکنظه و یا و زلفه در بایین از باب ضرب است تند بر بنی و قال  
بنیظه و یا یکنظه از باب ضرب است روایت از امام جعفر صادق ع  
عیدم گفت که بدین حق که ابراهیم خلیل علیه السلام طلب کرد از صاحب کل اختیار  
خود این که هر غری کند او را دزدی که دزدی کند برای او و زوجه  
کند برای او بعد از وفات او قلت لا یحیی عیدم ان فی جنات  
فقال لعلک تتقن مؤمن اما انک ان تیکت مؤمن فتن کم فوجد  
و لیکت الله عز وجل لقاء و انت عاص لم توجر بهن و جم و را  
بنیظه بصیق مضاع مخاطب مجبور اباب نصر ضرب و افعالست ماحر و

الکر

از ابر حیف نوابیا عبا رفته و ادون یا با عبا و صبر مصیبت یا عبا عبا  
اصل مصیبت بنوعی از عبا ز نظیر آنچه گذشت در کتاب الجنائز در جلد سوم  
بالولد که باب هشتاد و هم است کفم امام جعفر صادق علیه السلام را  
که بیکه که مرست دخترانی پس امام گفت که شاید که تو از زوکی مرکه  
ایشان را نگاه باش بدینکه که تو اگر از زوکی مرکه ایشان را پس مره با جور  
نیشود بسبب نفقه دادن دختران و بر میخوری الله عز وجل را در روزی  
که بر میخوری او را بر جالی که تو نگاه کاری بسبب آن زوکی مرکه دختر  
سوم **عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم**  
**الولد البنات ملطقات فحیزات مومناات مبارکات ملقیات** و گفته که  
ملطقات بضم میم و سکون لام و کسره بنیظه و فاعر فوج و غیر مبتدای محذوف  
بتقدیر هن الاما فلطفه گفت یعنی شیرین گفتا ربوبه مجزات بضم میم و فتح جیم  
و تشدیدها مکس و ذای بانقظه است التجهیز بفتح کیم و مراد اینجا قیام  
بجدهای خانه و پدر و مادر است مومناات بضم میم و سکون هزم و کسره نون  
و بین بنیظه است الانا صحرانی مبارکات بیبا یکنظه و فتح را  
بنیظه است ملقیات بضم میم و فتح لام و تشدید قاف مکس و یا و بنیظه  
در بایین است التلقیه بر خوراندن و مراد اینجا آشنا کردن بیکان بیک دیگر  
با عبا را بیکدیگر و دختران بنوهان را ده شوند باعث آشنایی بیک دیگر  
با یکدیگر میشوند **روایت از امام جعفر صادق ع گفت که**  
**رسول الله صلی الله علیه و سلم** که خوب فرزندانشند دختران ایشان شیرین گفتا  
بر او که کند کار کنند بر او انداختهای خیر و بر کنند آشنا کنند کار بیکان



35

5.

بنی ۳۴۴ که زمین بر می آرد و او را وسعت می دهد و او را وسعت می دهد  
او را و او روح افراشته است که بوی می کشد و او را بعد از آن رو آورد بریان خضر گفت  
که هر که باشد و او خضر است و هر که باشد و او خضر است و هر که باشد و او خضر است  
معدن و او هر که باشد و او خضر است و او خضر است و او خضر است و او خضر است  
باشد و او را بعد از خضر برساند و او را می بیند که خدا فرمود  
او را می بیند که خدا فرمود **وَنُفِخُ فِي سُرَّةِ الْكَافِرِ** **عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ**  
**السَّلَامُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ بَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى الْمَلَأَ**  
**الرَّقِيقِ مِنْهُ عَلَى الذُّكُورِ وَنَارُ اللَّهِ فِي جَدِّهِ عَلَى امْرِئٍ فِي بَيْتِهِ وَبَنَاتِهِ وَنَارُ اللَّهِ**  
**الْمَوْجِدُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ** **عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ** روایت از امام رضا علیه السلام گفت که گفت  
رسول الله ص که بزرگترین کلام مبارک و تعالی بر زبان رحمت است از او بر او آورد  
و نیست هیچ مرگ که در آن کند و او را بر سر زنی که میان او و میان آن زن موا  
در دین به حق باشد و او را می بیند که خدا فرمود **وَنُفِخُ فِي سُرَّةِ الْكَافِرِ**  
**عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْكِبَارُ حَسَنَاتُ وَالْبَنُونَ بَخْرٌ وَإِنَّمَا يَنْجُو عَلَى**  
**الْحَسَنَاتِ وَيَسْأَلُ عَنِ الْبَخْرِ** **عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ** مراد سوال اینها حساب است یعنی موازنه  
میان اعمال نیک و بد و میان نفعهای الهی بر او در دنیا برای اینکه معلوم شود  
شود قدر بقول الله تعالی بر او در نفعها و او این سوال غیر سوال مذکور است  
التماس است چنانچه بیان میشود در کتاب الامور شرح حدیث دوم و سیم  
و این آخر از انقدران الطام الاحسان که باب سی و سوم است **عَنْ**  
روایت از امام جعفر صادق ع گفت که دختران مادران عمل بوی صالحه اند  
و پس از آن نهند و خرمین نیست که خواب داده میشود بر اعمال صالحی و پس



میگوید از نعمت **نهم** **اس** عن النبی زید بن النضر قال قال النبی یوسف علیه السلام  
بلقیس انت وولدک ایسه فسختم ما علیک زینا وفساد وکذبت برزخا  
وقد کان رسول الله صلی الله علیه و آله ابائنا **عشر** ورایت از  
جاریه بن مسته که گفت مرا امام جعفر صادق علیه السلام که خبر رسید من که شای  
که زاده شد برای خود خردی من بخود او و نیت برقرار بیاید این اندک  
او روح افزای است که بوی که از او متبع کفایت کرده شدی روزی او  
بود رسول الله صلی الله علیه و آله و فرقی **دوم** **اس** عن النبی یوسف علیه السلام قال قال رسول  
الله صلی الله علیه و آله من عال نیک بنات او نیک اخوات و نیت که نیک  
فقیل یا رسول الله وایشان فقال وایشان فقیل یا رسول الله وایضا فقال  
وایضا **شهر** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت که رسول  
صلی الله علیه و آله که هر که نفقه داد دختر یا برادر یا برادر یا برادر  
پسر گفت شد که ای رسول الله آیا و دو دختر یا دو خواهر یا پسر گفت که و دو  
یا دو خواهر یا پسر گفت که ای رسول الله آیا و یک دختر یا یک خواهر یا پسر گفت  
که یک دختر یا یک خواهر یا پسر گفت که مریت و نیت که نفقات در حق  
وضع نیت اول گفته از قبیل انفا با قوی بود **یازدهم** **اس** عن النبی یوسف  
سعدی النبی قال وولد لرجل من اصحابنا جارية قد دخل علی ابی عبد الله  
فراه مستحفا فقال له ابو عبد الله م ارایت لو ان الله سارک و تعالی  
او ای الیک ان لغنا لک او غنا لعلیک ما کنت تعلم قال کنت اقول انما یات  
تحتا زلی قال فایه الله عز وجل قد اخذنا لکم قال ان الغلام  
الذی قتل العالم الذی کان من علیهم وهو قول الله عز وجل

فانما

فانما ان یبدلها بهم اخیر منه لک و اقرب بها ابد لها الله عز وجل  
یبرج یبرج و لک سبعین شیئا **عشر** لحم فقیل لام و سکون خا و بانقطه قبله  
ایست از حدیث من المتحد البین بنقطه و خا و بانقطه و ط و بانقطه و یس و اسم  
فانما باب تغفل بغایت دلک را یست بمنزلة استفهام و صیغه مخاطب معنی این  
است ان در دو م یقیع و سکون نون مضارع است لغا و یقیع مضارع متکلم  
معلوم باب فاعل یقال یستفهام است لغلام اسم ان است جمله بدله تا آخر جمله  
است و بیان اسم و خبر جمله معترضه است الخ فقیل لام و سکون خا و بانقطه  
روایت از حدیث بن سعید یوسف که زاده شد برای مرگ از یاران مادرش  
پسر داخل شد بر امام جعفر صادق علیه السلام دید او را بغایت دلک پسر گفت  
او را امام جعفر صادق علیه السلام که خبر مرا که اگر اینک الله بشارت می یزد سکا  
و که ای کز کم برای من باری می که برای خود چه می گفتم گفت که می گفتم که ای  
صاحب اختیار من که این یکی برای من امام گفت که پس بدستی که الله عز وجل  
تجسس کن که برای خودی گفت که بعد از ان امام گفت که بدستی که پسر  
گفت او را دانای که بود با موسی علیه السلام و ان قول الله عز وجل است در حق  
کف که می زاده که در حق هدیه و عا در او صاحب اختیار را یست  
بقرآن بر اعتبار و شوق و نذر یک بر اعتبار و پسرانی با پدر و مادر عرض  
داوید و عا در او را الله عز وجل بعضی او دختری که زاید هفتاد و پنج  
**دوازدهم** **اس** عن النبی یوسف علیه السلام قال النبی یوسف و ابائنا حسان و الله  
بنا لعل النعم و یثبت علی الحسان **عشر** معنی این موافق حدیث من این  
است **یازدهم** **اس** عن النبی یوسف علیه السلام این با بیان دعا برای طلب فرزندان



درین باب دوازده حدیث است **اول** **مس** قال أبو عبد الله إذا ابتاع علي  
 لحدكم الولد فليقل اللهم لا تقدرني فردا وانت خير الوارثين وصي  
 وحقا فيقصركم عن تفكری بکعبتی عاقبة صدق ذکرکذا وانا ما  
 وانا انا افسهم من الجنة واسكنهم من الجنة واسكنهم من الجنة  
 تمام النعمان حاج يا عظم يا عظم ثم اعطى في كل عاقبة شكر لحيته  
 منها بعضا في صدق الحديث واداء الامانة ووفاء بالعهد  
 ابوابا بكنهه وطاء بكنهه وهره بصيغ ما ضی غایب معلوم باحفا  
 لا تقدرني فردا وانت خير الوارثين مذكور است ورسا انبیا در حکایت کلام  
 ذکر امام فردا عبارت از اینکه دامن موافق او در کوریت و درین فداشته  
 باشد اعتبارا و اینکه ناخ هله ذکر میشود در مجالس و مقامات و اسرار  
 ندارد باینکه ذکر وارش داشته باشد و اینکه ذکر یا سواد داشته باشد که در  
 نباشد و موافق او نیز نباشد چنانچه بیان شد در شرح چندیم باب و اول  
 خیر الوارثین اشارت بانچه گذشت مرشد آخر باب قد که میراث الله عز  
 مزعمه المؤمن ولد بعد من بعد تا آخر وجدان بقی و او و کسرا بکنهه و کسرا  
 یا و د نقطه در باین و دال بکنهه عطف بیان فردا است و حقا بقی و او  
 و سکون و کسرا بکنهه و سکون یا و د نقطه در باین و دال بکنهه عطف  
 بیان فردا است و حقا بقی و او و سکون و کسرا بکنهه و سکون یا و د نقطه  
 بصیغ صفت شبهه ما خورست از حقه بقی و او و سکون حقا بقی  
 غناک بود و در شان بود و در خلوت بود و هر سببها مناسب است  
 فی قصه بوقا و صا بکنهه و دال بکنهه بصیغ مضارع غایب معلوم باحفا

مس

صیغ است عن تفكری بکعبتی بر اینست که غناک طول تفکر و وسوسه میدارد علی  
 عزم و بعین بینقطة و الف و کسرا ف و با بکنهه است بقیه فرزند با اعتبار  
 امید این هست که بعد از پدر باقی ماند صدق بکسرا و سکون و دال عطف و اول است  
 و مراد باین فردا فرزندیت که با طش موافق بد باشد و محض ظاهر نباشد زیرا  
 که فرزند محض ظاهر مانند دروغ نیست ذکر با عطف بیان عاقبت است انا تا بکسرا  
 است که بر سر و الف منقلب از هر وجه نون بصیغ مضارع مستکمل معلوم باحفا  
 بر مخرج است و جمله صفت ذکر او انا تا است بخلاف بر هر وجه و جابضی بر مخرج  
 بعد سالف لام النعمان علی عهد حاجیت و عبا رعاست از ذکر و الف  
 بر عبا عاید موصوفت نظیر الحاقا بیا و عظم بصیغ اسم فاعل باب تغفیل  
 از قبل قرنی الملك من تشاء بصیغ اسم مفعول میتواند بود بقیه برزگشته شده  
 بتلخیص بصیغ مضارع غایب معلوم یا و عطف و باب فعال میتواند بود من در دنیا  
 برای سببیت است و صبر باین قدرت فی بقیه مع است مثل تخرج علی قوتی و تریه  
 گفت امام جعفر صادق علیه السلام که حق در شود یکی از شما فرزند پدر باید که گوید  
 که خداوند مرا از این برحالی که تو بفرم بر من بر من بکنای ترای غنا که پس  
 کونای کند شکر من از فکر و وسوسه من بلکه بخشنی برای من فرزند راستی را از بیگانگی  
 و ما و بیگانگی را که انحراف بایشان از نعم و آرام گیرم سزا ایشان از تنهایی و شکر  
 کم تر از تمام آن سختی بقایت بخشنده ای من که ای بر من بکنای ترای غنا که پس  
 مراد هر فرزند شکر من تا آنکه بر من ای فرزند بر صای تو یا راستی  
 سخن میگوید و امانت و عقیده بود به بیان **دوم** **مس** عن الحارث  
 الشمر قال قلت لأبي عبد الله ما اتي من اهل بيتي قد انقضوا و ليس



لی وکله فقال ادع وانت ساجد یف هی لم یزل یسجد وکذا ذریه طیبه  
 انک سمیع الدعاء یعنی لا تفرق فی قرا و انت خیر الابرارین قال یحیی  
 قولی علی الحسین **شرح** بیهی مذكور است در شیخ آل عمران در حدیث  
 علام زکریا و ربی لا تفرق بیان شد در شرح جلد سابق **روایت**  
 از حارث بن یزید یفیع نون و سکون صاد بنیقظه گفت که گفتم امام جعفر  
 صادق که بدستی که من از خانه داده ام که تحقیق بر طرف شدند  
 نیست مرا فرزند من امام گفت که دعا کن بر حالی که تو در سجده باشی که  
 ای صاحب کل اختیار من بخش از برای من از اجابت تو اولادی که کرامت بدستی  
 که تو شنوای دعا ای صاحب کل اختیار من مگذار مرا یکتا بر حالی که تو بهتر  
 و ارثانی راوی گفت که پس کردم پس زاد شد برای من علی حسین **رحم**  
 عن ابی عبد الله قال من اراد ان یجیل له فلیجعل کفین بعد  
 الجعه یطیل فیها الارواح والنجود ثم یقول اللهم انی اسألك  
 بما سألک لیه ذکر یا رب لا تفرق فی قرا و انت خیر الابرارین اللهم  
 لی من الذریه طیبه انک سمیع الدعاء اللهم یا سميع استجلب  
 فی اما تیک اخذتها فان قسیت فی ریحها وکذا فاجعل غلاما  
 مبارکا وکذا ولا تجعل للشیطان فیہ شرکا ولا شیئا **شرح** جیلجا  
 بنیقظه ویا یکنقظه بمعنی مضارع غایب معلوم یا بی علم است گفت  
 که هر که خواهد که آیتش شود برای او پس باید که گزارد دو رکعت را بعد  
 ظهر چه بر حالی که دراز میکند در ایستادگی و سجود را بعد از آن میگوید  
 که خداوند بدست من طلب میکند از تو حاجت طلب کن از تو بان زکریا

که ای صاحب کل اختیار من مگذار مرا یکتا بر حالی که تو بهتر من میراث ببرد که  
 خداوند بخشش برای من از اجابت تو اولادی که کرامت بدستی که تو شنوای دعا  
 خداوند بنام تو جلالت مردم بر خود زنا و در لغات تو کفر زنا پس کفر  
 و عی در زهدان او فرزندش را پس کردان او را بسیار کرامت و مکرات برای  
 شیطان در او مشکی و نه یقینی **باب دوم** شکایات از برنش لکلی الی جعفر علیه  
 الله لا یولد له و قال علی بن شیا قال له استغفر الله فی کل یوم او فی کل لیله  
 مائه مره فان الله عز وجل یقول استغفر وارکبکم الله کان غفارا الی قوله  
 ویدوم یا من الابرارین **شرح** شکایت کرد بر شیخ یفیع نون و سکون یا یکنقظه  
 و یفیع را بنیقظه و بین یا نقظه کل یفیع کافی و سکون لازم و یا یکنقظه سقا  
 اهام محمد باقر که نشان اینست که فرزندش شود برای او و گفت که تعلیم کن مرا  
 چه امام گفت او که استغفر الله بگو در هر روز یا در هر شیوه صد بار چه بته  
 که استغفر و میگوید در حق نوح که استغفار میکند صاحب کل اختیار شما را که او  
 بغایت شمر کار را تو را و که را مصاد کند شما را با ما و هر چه واسطه می آید در حق  
 آیت **باب اول** عن سلیمان بن جعفر عن شیخ مبین عن رواد عن زید بن عن  
 ابی جعفر علیه السلام انه وفد الی هشام بن عبد الملك فابا علیه السلام حتی انعم  
 فكان له حاجب کثیر لا یولد له فذنا منه ابو جعفر علیه السلام فقال له هلاک  
 ان توصل الی هشام و اعلمک دعاء یولد له قال نعم فواصل الی هشام  
 و فعلی جمیع حاجته **شرح** روایت از سلیمان بن جعفر از پسر زاهد  
 میزد از کسی که روایت کرد از ارشد از امام محمد باقر علیه السلام اینکه امام وارد  
 سوره هشام بن الملك که از خلفای بنی امیه است پس پرسید بر امام رخصت دخول



تا آنکه امام غمان شد و بود هشام را در بیابان فرزندانش برای او پس  
 تریکی شدند نسبت آن در آن امام محمد باقر علیه السلام بگفت دیگر نه که آیا نفع  
 است برای تو اینکه مرا سکه هشام و تعلیم کنم ترا دعایی که زبانت بر آید  
 و بر آن گفت که ای پسر مرا بیدام را سکه هشام و هشام را بر او بر آید امام  
 جمیع حاجت او را **اصل** قال قلنا فرغ قال لما جئنا جعلت فداك الله  
 الذي قلنا في قلبي قل في كل يوم اذ اصبحنا واستسبحنا سبحان الله  
 سبعين مرة واستغفر عشرين مرة وخرجت من ارجل وحنم العاشرة  
 يا استغفار يقول الله عز وجل استغفروا لي اني كان غفارا رسول  
 السماء عليكم فداكم يا موالين وبنين وكنتم لكم جنات وتجعل  
 لكم انما لا فقال لها الحاجب فرقت ذرية كثيرة وكان بعد ذلك يصلي  
 ابا جعفر واما عبد الله عليه السلام راوی گفت که خبری که امام فاطمه  
 شد گفت در آن که قرآن شوم یعنی هم دعایی را که گفتی مرا امام گفت که ای  
 بگو در هر روزی چون بصره رسید و چون آخر روز رسید سبحان الله  
 هفتاد و استغفار صد و بیست و چهار و تسبیح صد و بیست و چهار و هم را با استغفار  
 میگوید استغفر و سجده و تسبیح که استغفار کند صاحب کل اختیار و شفا را  
 بدرستی که او بود بغایت آخر کار تا فرستاد بر ابرحانی که بر شتابان رفته باشد  
 و املا کند شما را باها و این و اگر زاندر برای شما باعها و اگر زاندر برای شما  
 نهها پس گفت آن کلام را در آن پس گفت که شد و دعای بسیار روان  
 در آن بود بعد از آن که هدیه میداد و امام محمد باقر و امام جعفر صادق  
 علیهم السلام را **اصل** قال سليمان فقلها وقد سئلت ابا عبد الله عليه السلام

عليه السلام فقلها اهل بيته فزقت ولدا و زعموا انهم لما سئلت  
 ان تجعلهم اذا قالوا قلها و قلها غير واحد من اهل بيته من قال لم يكن  
 يولد لهم فقلها لهم ولدا كثيرا الحمد لله **شرح** گفت سليمان که خبری که  
 آن کلام را بر حالی که تحقیق حجت گرفته بودم و خبری از خود را بر سر نه  
 بود پس من فرزند دارا و تعلیم کردم آن کلمات را بر او و خود پس بر سر نه کرد  
 شدم فرزندانی و در هر کوه آن زن اینک او هر وقت که میخواهد که آئین  
 میشود چون گوید آن کلمات را و تعلیم کردم آن کلمات را بعد کس از آل عاظم  
 از جمیع که بنود فرزند نهاده شود برای ایشان پس زاده شد برای ایشان  
 فرزندانی بسیار و بسیار است **شرح** **اصل** قال رسول الله صلى الله عليه  
 وسلم لا يولد لي فقال استغفر برك في الحرام مرة فان منيته فاقتر  
**شرح** گفت مرگ امام جعفر صادق علیه السلام را که زاده میشود برای من پس امام گفت  
 که استغفار کن صاحب کل اختیار خود را در آخر شب صد بار پس اگر فراموش  
 کنه آنرا پس فدا کن آنرا در هر روز **شرح** **اصل** عن ابي عبد الله عليه السلام انه سئل  
 اليه بعد ان لا يولد له فقال له ابو عبد الله اذا جاءك بنت فقل اللهم انك  
 ان رزقي و ذرا سئمت محمد ففعل ذلك فرزق **شرح** و ولدت از اما  
 جعفر صادق علیهم السلام اینست که حکایت کرد که او مرگ اینرا که شفا  
 اینست که زاده میشود برای او پس گفت او را امام جعفر صادق علیه السلام که چو  
 اراده جمیع کنی پس بگو که خداوند بدستی که تو را کرد کرده شد پس **شرح** **اصل**  
 عن ابي عبد الله عليه السلام قال انت على ستون سنة لا يولد لي فحييت قد خلت  
 على ابي عبد الله عليه السلام ففعلت ذلك اليه فقال لي ان لم يولد لك قلت

ولد



لا قال اذا قدمت لولان فترقع امرأة ولا عليك ان تكون سجدة  
 قال فقلت وما السجدة قال امرأة فها هي فانهن اكثر اولادها دفع  
 بهذا الدعاء فاني ارجو ان يرضى الله ذكركم وانا ناس  
 مضمون صدر این حدیث گذشت در کتاب التکلیف در عهد سوم باب کرهت  
 تزویج العاقر که با چهاردهم است **روایت** از ابو عبیده گفت  
 که آمد بر من شصت سال بر جای که زاده نشد بر من مزبور که از ارم پس  
 داخل شدم بر امام جعفر صادق علیه السلام پس شکایت کردم با فرزند زنی را سکه  
 او پس گفت مرا که آیا زاده نشد بر من تو گفتم که نه گفت که چون رسید به او  
 بر جفت خود که تو را و ضرر بر تو نیست اینک با شد زن بدوای گوشت  
 گفتم که چیست مغز به بد گفت زنی که در او بی شک باشد چه بدست  
 که زبان بد شکل بشیر بد اعتبار فرزند زان خوش شکل پس دعا کرد این  
 دعا چنانکه من می دانم که بعد از آنکه ترا الله تعالی بشارت دهد و دختران  
**احمد** واللعاء اللهم لا تدركني فردا وحيدا وحشا فبعض شكوى  
 عن تفكرى بل حبلى انسا وعافية صديق ذكركم وانا ناس اسكن اللهم  
 من الوحيه وامنهم من الوحده واشكر على تمام البعير يا  
 يا حجاب يا عظيم يا معطي اعطني في كل عافيه خير حتى تتلفه شوقا  
 عني في صديق الحديث واداء الامانة وكفاء بالعقد **روایت** واینکه  
 اینست که خداوند را نذر از مرا یک نای تنهای غنا که مرا کوفتا می کند شکر من  
 از فکر من بلکه بخشش من از ارم دل فرزند راستی را پس زنی و دختر زنی را  
 که سالک شوم سکا ایشان از وحشت و شرم بر ایشان از تنهایی و شکرم

برگای

بر مقام آن نعمتی بغایت بخشنده ای بزرگوار دهنده بدو مراد در هر  
 نیکی را آنکه رحمتی بر او فرستد و توان من با راستی سخن بجا آورد اما است  
 و عقیده بود به **هم** **روایت** عن محمد بن راشد قال حدثني هشام بن ابراهيم  
 انه سكا الى ابي الحسن عليه السلام وانه لا يولد له فامرته ان ترفع صوتها بالاذان  
 في منزله قال ففعلت فاذعها الله عنى سقى وكثر ولدى قال محمد بن راشد  
 وكنتم دائم العلة ما انقلع بهل في نفسى وجماعة حتى يعيا الى آخرى في كنت  
 ابغى خدي الى ابي الحسن فاما سموت ذلك من هشام عقلت به فاذعها  
 الله عنى وعيالى العلة والحمد لله **مضمون** این حدیث گذشت در کتاب  
 در کتاب التکلیف در عهد سوم باب بدو الاذان تا آخر که باب هجدهم است  
 التمس بسم الله وعلو قاف وصد به جسر وبقع سین وفتح قاف وصد به جسر  
 علم بیا که انقلع بها وشد بدکاف وبقع صناع وفتح علم وعلو قاف وصد به جسر  
 الخدم بفتح غاء با نقطه وفتح وال بفتح صاع خام خدمتکاران **روایت**  
 از محمد بن راشد گفت که خبر داد مرا هشام بن ابراهيم اینک او شکایت کرد که  
 امام رضا علیه السلام بیا که خود را را بیک شان اینست که زاده نشود بر من و پس  
 او را بیا که بلند او را خود را را بیک شان اینست که زاده نشود بر من و پس  
 بر طرف کرد الله تعالی از من بیا که مرا و بسیار شدند فرزندان من گفت محمد بن  
 راشد که بودم سی و سه کوفت جدا شدم از کوفت در حرم و جماعت  
 خادمه و عیال من بودند که می اندم تنهای خود و بنود مرا یکی خدمت  
 کند مرا بر وقتی که شنیدم انرا از هشام و عمل کردم بآن پس بر طرف کرد  
 بقاء از من و از عیال من کوفتا را و بسیار از الله راست **هم** **روایت** عن ابي جابر



عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ خُرَاسَانَ يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ  
فِي ذَلِكَ أَرَزَقِي وَلَكُلَّ فَقَالَ لَهُ إِذَا رَجَعْتَ إِلَى بِلَادِكَ أَرَدْتَ  
أَنْ تَأْتِيَ أَهْلَكَ فَأَقْرَأْ إِذَا رَدَدْتَ ذَلِكَ وَذَلِكَ لِقَوْلِهِ ذَهَبَ مُغَانِمًا  
فَقُلْنَا أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا أَتَى اللَّهُ الْكَافِرِينَ  
كُنْتُمْ مِنَ الْغَافِلِينَ إِلَى ثَلَاثِ آيَاتٍ فَأَبْكَتُمُ زُرْتُمْ وَلَكِنْ أَتَيْنَاهُ  
رَبَّنَا بِفَتْحٍ مُبِينٍ لَمْ يَنْقُطْ دَعْوَاهُ يَنْقُطْ دَعْوَاهُ لَمْ يَنْقُطْ دَعْوَاهُ  
مَكَدٌ وَبَقِيَ لَهُ أَنْ يَنْقُطَ دَعْوَاهُ فَقَالَ تَعَالَى آيَةُ جُنْدِ أَهْلِكَ  
أَنْ يَحْمِلَ إِلَيْكَ أَلْمُوتُ يُرْسِلُ آيَاتِهِ وَمَا جَاءَ وَمَا يُرْسِلُ  
إِلَّاهُ إِلَّا آيَاتُهُ وَوَقَّعَ مَقَادِمَ عَذَابِهِ لِمَنْ يَدْعُوهُ وَمَا خَبَرُهُ بِمَا يَدْعُو  
أَنْ يُضَاعَفَ بِرَدِّهِمْ بِهِ يُنْقِضُ حَقْمَهُ وَيُذِلُّ الْكَافِرِينَ أَتَى اللَّهُ الْكَافِرِينَ  
مُشْرِقِينَ شَدِيدَ بَرْدِ الْعَذَابِ لِقَوْمٍ يُدْعَوْنَ إِلَى الْإِسْلَامِ وَهُمْ يَكْفُرُونَ الَّذِينَ  
يَنْظُرُونَ أَنْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ وَقَدْ جَاءَهُمْ نَصْرٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَنْ عِبَارَتِ الْأَهْلَ الْأَكْثَرِ  
وَقِيلَهُ أُولَئِكَ أَشْعَرُ أَوْ دَرَانِ عَمَّا يُرِيدُ بِيَا رَجُلُكَ تَوَقُّفُ حَقْمٍ وَقِيلَهُ أَوْ  
بِرَأْيِ إِيْمَانٍ وَظُلُمَاتِ عِبَارَتِ أَنْ مَدِينِ أَوَّلِ نَصْفِ دَوْمِ شَبِّ كَدَرِ  
كَأَنَّ تَانِ كَيْفِ دَوَقِ اسْتِحْبَابِ دَعَا سَتِ جَنَانِ كَذِبِ دَرَكِ  
الْقُلُوبِ دَرَجِدِ بَيْتِ وَيَكُنْ بِأَبِ صَلَاحِ التَّوَقُّفِ كِبَابِ هَشَادِ وَجَنَامِ  
بِأَعْبَارِ رِقَّتِ اسْتِحْبَابِ شَبِّ بِأَبِ رِقَّتِ الْأَنْعَامِ كِبَابِ عَشَائِرِ  
كِبَارِ وَشَنِّ نَزْدِ صَاحِبِهَا بِغَايَةِ تَارِكِ شَوْهِ تَطْرِيفِ نَفْسِ عَلَيْهِ  
بِمَا جَعَلَ كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ بِمَعْنَى أَنْ كُنْتُ مِنَ الْقَبِيلَةِ كَذَا ظَلَمْتُ دَوْمِ  
وَأَيْنِ دَعَا وَطَلَعَ فَيُرَ إِيْمَانِ وَكُشْفِ عَذَابِ بِرَأْيِ أَنْ ظَلَمْتُ جُنْدِ

هَذَا

أَهْلُ الْإِسْلَامِ بَلَعَتْ نَفْسُهُ الْإِسْلَامَ بِرَأْيِ بِيَدِهِ وَأَوَّلُ ثَلَاثِ آيَاتِ أَنْتَ كَذِبٌ  
شَدِيدٌ وَمَا خَبَرْتَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَكَذَلِكَ نَحْنُ لِقَوْلِهِ نَوْمٌ وَكَذَلِكَ  
أَوَّلُ آيَةِ رِبْرِيقِ لَا تَنْفِرْ فِي فِرْقَانٍ خِلَافَ الْإِيمَانِ النِّعَمُ عِبَارَتِ أَنْ تَدْعُو  
تَهْنَأُ مَا نَدَى أَنْ تَقُومَ وَقِيلَهُ بِرَأْيِ أَنْ تَقْرَظَ بِطَاهِرٍ بِرَأْيِ أَنْ تَقْرَظَ  
وَدَوْمِ بِمَقَامِ طَلَبِ فَرْزِ دَوِيَانِ آيَةِ كَذِبِ كَذِبَتْ دَرَجِدِ جَنَانِ أَوَّلِ  
رَبَّنَا بِفَتْحٍ مُبِينٍ أَنْ يَحْمِلَ إِلَيْكَ أَلْمُوتُ يُرْسِلُ آيَاتِهِ وَمَا جَاءَ وَمَا يُرْسِلُ  
إِلَّاهُ إِلَّا آيَاتُهُ وَوَقَّعَ مَقَادِمَ عَذَابِهِ لِمَنْ يَدْعُوهُ وَمَا خَبَرُهُ بِمَا يَدْعُو  
أَنْ يُضَاعَفَ بِرَدِّهِمْ بِهِ يُنْقِضُ حَقْمَهُ وَيُذِلُّ الْكَافِرِينَ أَتَى اللَّهُ الْكَافِرِينَ  
مُشْرِقِينَ شَدِيدَ بَرْدِ الْعَذَابِ لِقَوْمٍ يُدْعَوْنَ إِلَى الْإِسْلَامِ وَهُمْ يَكْفُرُونَ الَّذِينَ  
يَنْظُرُونَ أَنْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ وَقَدْ جَاءَهُمْ نَصْرٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَنْ عِبَارَتِ الْأَهْلَ الْأَكْثَرِ  
وَقِيلَهُ أُولَئِكَ أَشْعَرُ أَوْ دَرَانِ عَمَّا يُرِيدُ بِيَا رَجُلُكَ تَوَقُّفُ حَقْمٍ وَقِيلَهُ أَوْ  
بِرَأْيِ إِيْمَانٍ وَظُلُمَاتِ عِبَارَتِ أَنْ مَدِينِ أَوَّلِ نَصْفِ دَوْمِ شَبِّ كَدَرِ  
كَأَنَّ تَانِ كَيْفِ دَوَقِ اسْتِحْبَابِ دَعَا سَتِ جَنَانِ كَذِبِ دَرَكِ  
الْقُلُوبِ دَرَجِدِ بَيْتِ وَيَكُنْ بِأَبِ صَلَاحِ التَّوَقُّفِ كِبَابِ هَشَادِ وَجَنَامِ  
بِأَعْبَارِ رِقَّتِ اسْتِحْبَابِ شَبِّ بِأَبِ رِقَّتِ الْأَنْعَامِ كِبَابِ عَشَائِرِ  
كِبَارِ وَشَنِّ نَزْدِ صَاحِبِهَا بِغَايَةِ تَارِكِ شَوْهِ تَطْرِيفِ نَفْسِ عَلَيْهِ  
بِمَا جَعَلَ كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ بِمَعْنَى أَنْ كُنْتُ مِنَ الْقَبِيلَةِ كَذَا ظَلَمْتُ دَوْمِ  
وَأَيْنِ دَعَا وَطَلَعَ فَيُرَ إِيْمَانِ وَكُشْفِ عَذَابِ بِرَأْيِ أَنْ ظَلَمْتُ جُنْدِ

هَذَا



ویرنه

وَلَدَكَ فَقُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ خَرَجْتَ وَمَا لِي وَلَدَكَ فَلَقِيَنِي يَا وَلِيَّ فَقَالَ  
 لِي قَدْ وَلَدَ لَكَ عَلَاءٌ ثُمَّ قُبِرَ وَقَالَ سَمِعْتُ قُلْتُ لَا سَمِعْتُ عَلَاءَ فَإِنِّي  
 كَانَتْ إِذَا أَبْطَأَتْ عَلَيْهِ جَارَةٌ مِنْ جَوَارِيهِ قَالَ لَهَا يَا فَلاَنَةُ ابْنُ عَلِيٍّ  
 فَلَا تَكَلِّتِي أَنِّي جُلُّ قَتْلِكَ عَلَاءُ مَا **شرح** روایت از محمد بن عمر روایت که  
 زاده نشد برای من چیزی هرگز و پدر من رقم شکم من و بنوه مرا فرزند من  
 بر خدیو مرا کسی پس من و او مرا بیکدیگر پس روانه شدم و داخل شدم بر او  
 و حاضر شدم در پیش من و وقتی که گریه کردم در برابر او گفتم مرا که چکنی تو و چکنی  
 است فرزند تو پس رقم فرات شوم بر او آمدن و بنوه مرا فرزند من بر خدیو  
 مرا هتلا که مراست پس گفت مرا که تحقیق زاده شدم برای تو و بر من لب  
 خنده که مرا لب شاد باینکه اگر تو ندانی من میدانم و گفتم که ای امام  
 که می آید او را گفتم که نه گفت که نام کن او را علی بن عقیله که پدرم بود که چون  
 در بیکدیگر بود که می گفتند او را استن شد و میگفت آن کثیر را که ای فلاح  
 نیست کن علی را پس آن کثیر در آن یکدیگر در آن یکدیگر استن شد پس از آن دید پس بر  
 انشا و است باینکه برکت نام علی در عمر آن پس از آن دید **روایت** عن  
 ابی جعفر ع قال اذا اردت الولد فقل عند الحاج اللهم ان رزقي  
 ولدا واحدا يقيا ليس في خلقه زيادة ولا نقصان واجعل  
 عاقبته الخیر **شرح** روایت از امام محمد باقر ع گفت که چون  
 اراده کنی فرزند را پس بگو نزد من که خداوند را و زنی کن مرا فرزند را  
 و بگردان او را بر من کار نباشد و فرزندش از زیادتی و نه کمی و بگردان  
 عاقبت و راستی بهتر است **ابن ابی عمیر** ع قال رجل قال له سیرت محمد

**ابن ابی عمیر** ع قال له سیرت محمد ع ایست که بر کبک باشد و بر حلی و بر پست  
 کند که نام کند او را محمد با علی زاده میشود برای او پس و بیان دعا برای آنست  
 در این باب چهار حدیث است **اولا** **صل** عن ابی عبد الله ع قال اذا  
 كان بامرأة احدكم حمل فاتی لها اربعة اسماء فليست قبل بها القيد وليقرأ  
 آية الكرسي وليقرأ على جنينها وليقل اللهم انی قد سمیت هذا فانه يجعله  
 علما فان و فی الاسم بارک الله له فیهِ وان رجع عن الاسم كان لله فیهِ  
 الحیا ان شاء الله وان شاترک **شرح** روایت از امام جعفر صادق  
 علیه السلام گفت که اگر زن باشد باینکه از شما استن پس بد آن زن چهار ماه بپاید  
 که در بقیه کند آن زن باید که خواند آیه الكرسي و باید که دست زن در و  
 بپوشد و باید که بگوید که خداوند بدستی که من نام کردم او را محمد بگوید  
 که الله عا بگردان او را پس بگردان او را که بگردان نام برکت میدهد  
 الله عا بگردان او را پس بگردان او را که بگردان نام می باشد  
 الله عا بگردان او را پس بگردان او را که بگردان نام می باشد  
**روایت** عن عمر بن سعید قال كنت أنا وابن غيلان الملائكي و دخلنا  
 على ابی الحسن الرضا ع فقال له ابن غيلان اصحك الله بلغني ان من كان  
 له حمل فتوى ان يسميه محمدا ولده علام فقال من كان له حمل فتوى ان يسميه  
 عليا ولده علام ثم قال علي محمد علي شيئا واحدا قال اصحك الله  
 اني خلقت امراة و بها حمل فادعوا الله ان يجعل علما فانك في الارض  
 طويل ثم رفع رأسه فقال له سميت عليا فانه اطول عمر و و خلقتا مكة



فرا فانا كما بعن المكنون انه قد ولد له غلام **سنة** شتا بفتح شين با  
وكن يا دوققه در پارس وهر مصلحه علم است بفتح خا وضم وضم  
لاستمر روايت كه اخا خود را با عينا رانجا و غمناشان نيست بلكه  
با عينا رانجا و خواهرانشان است با بفتح كه هر چه خود خواستند على هار  
خواستند و هر چه خواستند و محمد هار را خواسته و خواسته و هر چه خواست  
الطواضل الفضل است لام در او و برای بفتح است **روايت**  
از حسن بن سعيد گفت كه مردم من و ديگران بفتح عين با نقطه و كنو  
يا دوققه در پارس مدتي در داخل شديم بر امام بقاء عليتم يگفتند و را  
بغيريلا كه كاهن داد ترا الله تعالى ميگفت اينكه شان اينست كه هر كه را  
براي و آيسته ببيت كند كه نام كند او را خود زاده ميشود براي او پسري  
پس امام گفت كه هر كه را بشود براي او آيسته ببيت كند كه نام كند او را خود  
ميشود براي او پسري پس زان امام گفت كه هر كه را بشود او آيسته ببيت  
كند كه نام كند او را علي زاده ميشود براي او و ديگر زان امام گفت كه هر  
محمد است و محمد علي است بغيريلا كه بركيت بغيريلا كه گفت كه كاهن داد  
ترا الله تعالى بفتح كه من و اين كاهن زان خود را بر حال كاهن و بخواه آيسته  
پس دعا ميكنم الله تعالى كه اگر اندازد از پسر پسر امام سرافكنند سوزمين  
در زماني دراز براي استبا طحال فرزند او از قرآن بعد از پراشته  
خود را پسر گفت بغيريلا كه نام كند او را علي چه بدستي كه آن در آيسته  
ترست عمل او را و داخل شدم كه پس آمدن امكوفي زماني كه شان  
كه داده شد براي بغيريلا كه **سوم** **روايت** **عنه** **عن** **ابن** **عبد** **الله**

الحوز  
عليه

عليه السلام قال يا من يعمل له حول فتوى ان يستعمله الما كان ذلك  
ان شاء الله وقال هذا ثلثه كلام محمد وقال قال ابو عبد الله عليه السلام  
في حديث اخر يا خديجه يا يستقبل بها القبلة عند الاربعة الاشهر  
ويقول اللهم اني اسئلكم ولد له غلام فان حول اسم اخذ منه  
**سنة** مضمون اسحق بن عمار از نقل حديثيكر بيان سرفا وفت است ميا  
حديث سابق و حديث ديكر اول اينكه در حديث ديكر بيشتر از الا اين روايت هست  
كه يا خديجه يا يستقبل بها القبلة عند الاربعة الاشهر ويقول اللهم  
انني اسئلكم ولد له غلام يا يستقبل بها القبلة عند الاربعة الاشهر و حديث ديكر  
ولد لغلام استبحاي كاذكر كه در حديث سابق است سوم اينكه در حديث  
ديكر فان حول اسم اخر است و در حديث سابق ببيت پس را كه در لفظ  
نكا كه با شدا زجا نيا محو است مراد بخوبى اسم است كه بيشتر اوست  
روفا شديقه نه اخيه اي بد در حديث چهارم با بفتح هم **روايت**  
از اسحق بن عمار از امام جعفر صادق عليه السلام اينكه او گفت كه نيست هيچ  
مركه كه بر داشته شود براي او آيسته ببيت كند كه نام او را محمد  
مكنا ميشود بغيريلا كه افشاء الله وامام گفت كه در اين خانه سبب است  
كه جميع ايشان محمد و محمد و محمد است و اسحق گفت كه گفت امام جعفر صادق  
عليه السلام در حديث ديكر كه ميگردد دست زن او و بقبلة ميگردد زن را زن او  
چهار ماه و ميگردد كه خداوند بدستى كه من نام ميكنم او را خود زاده ميشود  
براي او پس را كه در اندام آن پسر گرفته ميشود از او **چهارم** **مسئل**  
قال رسول الله صلى الله عليه وآله من كان له حول فتوى ان يستعمله



مُحَمَّدًا أَوْ عَلِيًّا وَآلَهُ غُلَامٌ شَرَحَ ابْنُ طَاهِرٍ تَرْجِمَةَ سَابِقِ ابْنِ شَرَحٍ  
**باب در وصف انسان و نظایر او** **شرح** البدیع بن ابی  
 یکنقطه و سکون دال بنقطه و واو و یضیم با و ضم دال و تشدید و و یضیم با و ضم  
 دال و تخفیف و او و همزه ابتدا ظهور جزای قلب بقاء و با و یکنقطه  
 مصدرا بقدر اشغال از حال مجالی یا از جای مجالی **بینه** این باب بیان ابتدا  
 آفرینش آدم و اشغال او از حال مجالی در شکم مادر است در این باب هفت  
 حدیث **اول** **اسل** سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ  
 خَلَقَهُ وَخَرَجَهُ فَقَالَ الْخَلْقُ هُمُ الذَّرُّ الَّذِينَ خَلَقَهُمُ اللَّهُ فِي  
 صَلْبِ أَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَخَدَّ عَلَيْهِمُ الْإِثْمَ ثُمَّ لَجَرَهُمْ فِي أَسْوَاقِ الرِّجَالِ  
 لِيُزَاوَعَهُمُ النِّسَاءُ وَهُمْ الَّذِينَ كُنُوا إِلَى الدُّنْيَا كَمَا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ  
**شرح** در مروج چنین است که یا ایها الناس انکم فی ربیب  
 من البعث فانما خلقتکم من تراب ثم من نطفه ثم من مضغه  
 مخلوقه و غیر مخلوقه یعنی که و تقریر الارحام ما نشاء الى اجل مستحق خلقه صفت مجموع  
 تراب و نطفه و مضغه و منواست یا صفت مضغه است و فاصل هر دو یک است و فی  
 اینست که بنا بر و م اشغال با اینست که در وصف ایشان علقه برای خلق میگذارد  
 که در تراب و نطفه و مضغه خود خلق می شود و ما ضغی غایب و با و یضیم با و یضیم با و یضیم با  
 این است که مراد تخلیق در آیت سزاوار که باشد برای آفرینش و با و یضیم با و یضیم با و یضیم با  
 الله تعالی که صیغه امر و نه وادیه تعالی است و فاصل اینست که الله تعالی مبداء آنکه بعضی  
 ماده آدمیان سزاوار امر و نهی هست و بعضی دیگر سزاوار اینست و از اراج قسم که  
 بیان گرفته در وقتی که در مصلحت آدم بوده اند و بعضی ایشان را عرقه نام میبرد

و تکلیف میکند ایشان را در دنیا موافق آنچه گذشت در خطب کافی که معلوم  
 ذکر و مستغیر صفا منهم اهل النعمه و اللامه و صفا منهم اهل النعمه و الزمانه و صفا  
 اهل النعمه و اللامه و الزمانه و صفا منهم اهل النعمه و اللامه و صفا منهم اهل النعمه و اللامه و صفا  
 الزمانه و اللامه و صفا منهم اهل النعمه و اللامه و صفا منهم اهل النعمه و اللامه و صفا  
 در ایشان میکند و تکلیف ایشان را با آخرت می اندازد و چنانچه گذشت در کتاب  
 الجانزه و لذا در کتاب الاطفال که با بینه و چهارم است بخلاف قسم دوم الذر  
 یفزع دال با بقیه و تشدید دال بنقطه صم ذن مورچه ای بغایت کوچک که صد  
 بودند یکسان و حیست و بیاض و میثاق شد در کتاب الایمان و انکفر و شرح  
 چندی چهارم باب فطر الخلق علی التوحید که با بینه ششم است و در کتاب النکاح در  
 شرح چندی چهارم باب لغزله که با بینه صد و هجدهم است **شرح** بر سید امام  
 محمد باقر علیه السلام از قول الله عز و جل و سجد که سزاوار کرده شد و غیر سزاوار کرده  
 شده بر امام گفت که آدمیانی که سزاوار کرده شدند ایشان مورچه ای مانند  
 که سزاوار کرده ایشان را الله تعالی در ضیعت آدم گرفت برایشان بیان از دست  
 خود را بعد از آن روان ساخت ایشان را در رشتنهای مردان و زهدانهای زنان  
 و ایشانند که بیرون می آیند و سوزانند و سوزانند و سوزانند و سوزانند و سوزانند و سوزانند  
 آنرا بیان می آید که مکلف شوند بصدیق بر بوبیت که معلوم هر عاقلست  
 چنانچه گذشت در کتاب التوحید و احادیث باب الله تعالی لا یوفی الامیر کما  
 سوم است **اسل** وَ لَمَّا قَوْلُهُ وَ خَرَجَهُ خَلَقَهُ فَصَمَّ كُلَّ شَيْءٍ لَمْ يَخْلُقْهُمُ اللَّهُ  
 عَزَّ وَ جَلَّ فِي صَلْبِ أَدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ خَلَقَ الذَّرَّ وَ خَلَقَ عَلَيْهِمُ الْإِثْمَ وَ هُمْ  
 النُّطْفَةُ مِنَ الْعَرْوِ وَ السَّقَطُ قَبْلَ أَنْ يَفْجُرَ جِنْدُ الرِّيحِ وَ الْخَبَرُ وَ الْبَقَا



شعر القدر بفتح ذوق وفتح سین بینقطه و تخفیف بم مردم و مراد اینجا است  
 مردم است بنوعی از مجازات اشارت باینکه داخل غیر غلظه و مراد از الناس  
 که مخاطبند در آیت سوره بنوعی از مجازات است پس ارجاع ضمیر هضم  
 مخلقه بنوعی از مجازات است لم یخلقهم از باب تفعیل است خلق بصیغه  
 ماضی فاعله یابحی باب تفعیل تفعیل می تواند بود المخلق بضم نور و فتح  
 طاء بینقطه و فاعله نظر آنها می و مراد اینجا غلظت است که این علقه نشد  
 من برای سبب است الغزل بفتح عین بینقطه و سکون زای با نقطه بختر  
 منور در بر فرج زن و السقط بکسر و فتح و ضم سین بینقطه و سکون قاف و طاء بینقطه  
 مرفوعت بعطف بر المخلق و الحیو مجرور است بعطف بران بنوعی همچنین است  
 والبقاء **بینه** و لما قول و کفر غیر او را کرده شده بلو شیان هر مردی اند  
 که او را نکرده ایشانرا الله عزوجل درشت آدم علیه السلام در وقتی که او را پیدا کرد  
 و کوفت بایشان بپانزده وایشان نظرها اند که علقه نشد و بی عذر و انقار  
 از شک ما دارند پیش از آنکه دمیده شود در آن روح و زندگانی و مانند  
 ظاهر این نیست که کسی که از شک ما در افتاده باشد بعد از نفخ روح در او  
 و پیش از حیات و بقا و اجل مسی که مذکور شد در آیت سوره که و قرآن الا  
 ما نشاء الی اجل مسمى و ان نه ما فیمنه بعد است غالباً مانند منی از غلظت  
 پیش از حلول روح است در این که پیمان و بر او گرفته نشده در صلب آدم  
 پس تکلیف متعلق باو نمی آید و در آخرت و الله اعلم **دوم** **اعلم** عن احکام  
 علیکم السلام فی قول الله عزوجل یعلم ما تحیل کل انشی و ما تحیل  
 الارحام و ما ذکر و اد قال العیض کل حیوان و حیوان شیء و ما تحیل

و ما ذکر و اد

قال العیض کل حیوان و حیوان شیء و ما ذکر و اد قال العیض کل حیوان و حیوان شیء  
 انشیر کلک را کت لمرأة الدم المالیع و حیوانا و ما ذکر و اد بعد الایام  
 الیه را کت فی حیوانا من الدم **شعر** مراد بینه شهر نه ماه است که بعد  
 شد و در نه ماهی در رحم است موافق آنچه می آید در حدیث نجم این باب  
**بینه** روایت از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام در قول الله  
 عزوجل و من بعد که میداند آنچه را که برسد او در هر ماه و بینه را که  
 کم میکند زهدانها و آنچه را که زیاد میکند امام گفت که کم کرد هر ماه است  
 کمترین نه ماه است و آنچه زیاد میکند هر چه هست که زیاد میکند نه ماه  
 هر وقت که بگذرد حق خالق را در آیت خذ و بریدستی که آن زن زیاد  
 میکند بعد از نه ماهی که دید در آیت خذ از حق عاقل **دوم** **اسل**  
 عن الحسن بن الجهم قال سمعت الرضا علیه السلام یقول قال ابو جعفر علیه السلام  
 اربع النطفة تلک فی الرحم اربعین یوما ثم یضم علقه اربعین یوما  
 ثم یضم علقه اربعین یوما فاذا کمل ان یوم اشهر بعث الله عزوجل  
 ملائکة ثلاث فیقولون یا رب ما تخلق و کذا او انشی فیوم مران  
 فیقولون یا رب شیئا او یسعدا فیوم مران فیقولون یا رب ما تخلق  
 و ما یزدد و ما کل شیء من خال و بعد من ذکر اشیاء و یکتب ان المیثاق  
 بین عینیه فاذا کمل الله المجل بعث الله مکتبا فترجوه رجوع  
 من فخرج قد نسی المیثاق **شعر** مضمون بعض این گذشت در کتاب  
 الجنان در حدیث اول باب لعل فی عمل المیت عند الجنان که راجع می  
 و دوم است و بیان شد و بعضی می آید در کتاب الدیاب راجع







اول این باطنیه که بیان ربوبیت گفته شده در سوره که هر یکی که پیش از غیر خود  
 وجوه و بقایا قطع شده باشد ضربه راجع با الله تعالى است غیر از این که راجع با  
 وند که بر عباد رفق است و از اتم نوعی از نماز است مثل وادجای یکی از خلق  
 آن نوعی هم و سکون نون که مکتوب بالقاء سالکین است معصوم است خلق  
 رقتا و قد یخافون خلق و معنی و مقتدیست **یعنی** رواج است از اهل  
 محرابی که گفت که بدین معنی که الله عزوجل چون خواهد که آفریند نطفه را  
 که آن از جلا است که گرفت بر او بیان را در پشت آدم یا از جمله است  
 که بدین شود برای الله تعالى در آن و که اند آن نطفه را در زهدان بخیر  
 می آورد مرد را برای جمیع و وحی میکند سکن نهادن که بشود در آن را نهاد  
 شود در روح مخلوق من و معنی من بقضا که در مقتدی من پس می کشاید  
 قدرت را تا داخل شود در روح مخلوق من و معنی من بقضا **نهادن** در  
 پس میرسد نطفه سکن نهادن **اعلم** فتقرء فی ذلک من صلاتهم  
 بقدر علفه از معین یوم ما ثم یقصر یقفون و یحییون یوما ثم یقصر  
 الحاکم یقصر یقفون یقفون ثم یبعث الله ملکین خلایفین یلقان  
 الخادم ما یشاء الله فیقحان فی بطن المراه من خم المراه فیصل  
 الی اتم غیر الروح القدیم المنقذ که فی اتم المراه لرجا و از  
 النسا فینفلحان فیها روح الحق و البقاء و یثقلان که اسم  
 والبصر و جمیع الجوارح و جمیع قاطن بطن باذن الله **نقطه** فتقرء فی ذلک  
 ضارح غایب معلوم یا ب تغفل بحدف یکنایا بجهل یا ب تقیلت  
 صغیر نیر راجع بیاب است و این اشارت با اینکه حق نهادن نطفه

تمام معنی نکرده در آن حرکت اند که صواب در زهدان بیرون می آید المشتبه فیها بقوله  
 و یا یکنفذه بصیغه اسم فاعلا یا افعالا که اگر گذشت ما تنبیح فی حقان  
 بقاف و عا بینفذه بصیغه مضارع غایب معلوم یا یفعل افعلاست بر عیث  
 الاقحام داخل جری شد باشتن الروح القدیم عباد رست از آنچه در صورت روح  
 که یکپارده در سلب آدم بدین در آن وقت شعور داشته و بعد از آن بی شعور شد و در  
 برای نیست و ضمیر راجع بالروح القدیم است روح الحق و البقاء و یثقلان  
 از الروح القدیم و این اشارت با اینکه آن روح در حقنی که در سلب آدم بود  
 باعث زندگانی بنده و با عشق باقی بقیض بنده و در زهدان آن دو ملک آن  
 روح قدیم روح الحق و البقاء میکنند و سید بران گوشت که با عرق است غنی  
 مانند که اگر در بدین و بقایا هاست که بیان شد در شرح خیر اول این باب  
 پس این شایع باید و از تربیت پس بعنوان سالت و اگر بر او اتم از اتم پس  
 مایه و از تربیت و الله اعلم **یعنی** پس مدور میکند در باب زهدان جمل  
 بعد بعد از آن میشود حق بستن جمل و بعد بعد از آن میشود مانند که گوشت  
 و جمل روز بعد از آن سو میشود گوشتی که جاری میشود در آن و کما فی اتم که  
 بعد از آن میفرستد الله تعالى دو فرشته بنایت تدبیر کنند که که تدبیر میکنند در  
 آنچه را که بخود الله تعالى پس داخل میشود بر زهدان و از راه دهان زن پس  
 میرسد سکن نهادن زن بر عاالی که در زهدان روحی که در پشت آدم بوده  
 نقل کرده شده است در پشت های مردان و زهدان های زنان پس میدهند بسبب  
 روح در بدین طریقی و زندگی و عادت را میشکافند برای او گوش و چشم را جمیع  
 مفصل اعضا را و غیر میکند جمیع آنچه را که در شکم است بر حضرت الله تعالى



ثم يوحى الله الى الملكين الكتاب فمضى في مقدري فاما قد اقرى واشطر  
في البدء فيما كتب ان يقولان يا ربنا ما نكتب قال يوحى الله عز وجل انهما  
ان افعلا فمضى الى البرية فمرعا ان رؤسها قال اللوح يفرع جبهة امته  
فيظن ان فيه فيجذ ان في اللوح سورة وزيتته وجاهد فمضى في شقيا او  
سجدا وجميع شانه شرح وانظرها بصيغة امر باب ففالت واشترط  
بداوى الله تعالى ان اينت كمرنوخ كس باعت وجوب سابق احوال او  
تيسر باينج كبا وجود ان مقد الله تعالى است تغيرتها موافق الخجده كذبت  
در كتاب التوحيد وبحث اول باب الجبر والقدر والامر بين الامرين كذا  
كه نظر انه كان فضا حقا وقد لا انما تاخران بفتح حرفه وسكون نون بفتح  
بفسها الر قبل استعماله است مثل قلوكا اذا برى مغالطة او  
الوح رفوع ومبتداست بفتح بقاف ولا بينقطه وعين بينقطه بفتح  
مضارع غايه على باب منع است لرفع كوفتن وروايت كه لوح او  
شده انجاب سراد روملا صوبيشا في ما دراست بر جين ما دراست  
حركت ده لوح ميكويديشا في واجبه بفتح جيم وسكون باء بينقطه  
ومفعول بفتح است و اين جله مبتداست زيشه بكسري باء نقطه  
باء و نقطه در باين ونون بفتح حاليه است وعبارة است از شانه  
كس كه در قبالات نوشته ميشود و ميثاقه بفتح معاملة او بايمان  
دويست شقيا بتقدير سوكان شقيا است بعد از ان و سجي  
الله تعالى سوكان دوفتر شده كه بنويسد براو حكم مر و تدبير لا يوق سر ولا  
فرمان مر و شرط كند برى من اختيار لا درامنا وعدم امضاي لخبه

ميتويد

ميتويد بر سوكان ميتويد كه صاحب كل اختيار چه خير بزييم امام گفت كه ميتويد  
ميكند الله عز وجل سوكايشان كه برادر ميد سرهاى شلالا سوكا سراد  
بر بر ميلا رند سرهاى خود را پس ناگاه لوح ميكويديشا في ما دراست پس  
نظر ميكند در ان لوح پس ميلا بدوان لوح شكل اول و حليه اول و عمر اول  
و معامل بيمان او را خوا شقيا بشد يا سعيد و جميع حال اول  
قال فيجب احد ما على صاحب فيكتبان جميع ما في اللوح و بشرط ان  
فيما يكتبان ثم يختمان الكتاب و يجعلان به بين عينيه ثم يقيما فيه  
قائما في بطن امه قال قرنا عينا فاعلم ولا يكون ذلك الا في كل طار  
او اريد فاذا بلغ او ان خرج الولد تاما او غير تام او حى الله الى الرحيم  
ما ان اتى بابا كجى كجى خطه الى ارضي فيفقد فيه امرى فقد بلغ او ان  
خرج جبر شرح على بصيرة مضارع غايه معلوم باب ففالت الاملا خالدا  
كه بنسخه را بر ويكى تا بنويسد بختمان از باب شرط است عتابعين بينقطه  
وتاء و نقطه در باء والى الف منقلب زوا بصيفه ما ضا غايه معلوم باب  
العين بفتح عين وضم تا وقتيد و او تاء و هذا از حد تركه واستعمالها ضى  
باختيار سبق كتابه ملكين عتوا وراست مشار اليه لك مصداق نقل است  
الما در بران بينقطه و ذال بينقطه بصيفه اسم فاعل باب بفر و حسن متكرران  
مر فوج و فاعلت تام عبارة است از نه ماه و نه روزه زياد بران و غير تام  
عبارة است از كثر از ان موافق آنچه گذشت در حديث دوم اين باب  
يفقدون و فاعل با نقطه بصيفه مضارع غايه معلوم باب بفر  
منصو است بفتح امام گفت كه بر ميلا نديكي از ان دوفتر شده بر ايش

فصل



پس نویسنده جمیع آنچه را که در آن لوح است و شرط میکند بدو را برای الله تعالی  
 و بگوید بنویسند بعد از آن هر یک از آن مکتوب را بیکدیگر استناد در میان  
 دو دفتر بعد از آن و باید اندوا استاد در هر یک مادی را نام گفت که چنانچه  
 که عتق کرد شده باشد پس بگویند شود و بنیاد آن سر کون شد مگر در هر  
 عتق کننده یا مکتوبی پس چون رسد وقت بر سر آمدن فرزند بر عالمی که تمام  
 یا غیر تمام باشد و می میکند الله تعالی سو زهدان که بکشد در دنیا تا بر سر آید  
 مخلوقی از سر کون زمین من و گذار شود در روزمان من چه تحقیق رسید  
 بر سر آمدن او **اصل** قال فتقع الرحم باب الولد فيبعث الله اليه  
 ملكا يقول له راغب فزجوة زجوة فتخرج منها الولد ينقلب فتمر  
 رجلاه مفرقا من راسه في اسفل العين فيسبل على المرأة وعلى  
 الولد الخرج قال فاذا احتبس زجوة الملك زجوة اخرى فيخرج  
 منها صبغ الولد الى الاربع با كفا فاعلم ان الزجوة **شرح** امام گفت  
 که پس میکشاید زهدان در فرزند را پس میفرستد الله تعالی سوز او را  
 که گفته میشود او را بصبغ هنده و پس نسیب میدهد او را یک نسیب پس  
 مضطرب میشود و این نسیب آن فرزند پس سر کون میشود پس میگوید  
 در پا عا و بالمشترک و سر او را این شک تا آسان شود برهنه و فرزند  
 بر سر آمدن امام گفت که پس چون فرزند بند شود نسیب میدهد او را آن  
 فرزند را نیز میگوید پس مضطرب میشود از آن پس می افتد فرزند سو  
 زمین که کفان مضطرب از آن **نسیب** **اصل** سالت ابا جعفر  
 عن الخلق قال ان الله تعالى لما خلق الخلق من طين افاضوا بها

كافاف الخلق فخرج المثل فجعله سفيدا وجعل الكافر شقيا فاذا  
 الشقة نفعها الملائكة فتصوروها ثم قالوا يا رب اذكر او اتى فيقول  
 الرب جل جلاله اني ذكركم فافقوا لان ببارك الله احسن الخلق  
**شرح** الخلق بفتح خاء با نفقه وسكون لام مخلوقان وافر وبلک است که  
 که را اصل مصدر است لافلام برای عهد خارجیت و مراد مردمان است  
 تنویر من طین برای تنکیر است و مراد اینست که هر قسمی از مردمان از الطین  
 آفرید که غیر طین و دیگر است و بعد از آن آن طینها را مخلوط بیکدیگر کرد و موافق  
 آنچه گذشت در کتاب الایمان و الکفر در چندین مقام باطل و الا فاضله  
 بر هم زدن اجزای چیزی را آن متعدی بنفس می باشد و متعدی بحرف  
 جرم می باشد صاحب قاموس گفته و افاضا القداح و بها ضمیر الجمع بالخلق است  
 و تانیث باعتبار معنی جمعیت القداح بکفر فاف و ذال بنقطه و الف و حاء  
 بنقطه جمع قدح بکفر فاف و سکون ذال بترهای بی پروایگان که برای قمار  
 یا رافا است این اثر در ریاضیه گفته که در حدیث ابن عباس را خارج الله  
 ذریه آدم من ظفر فافاضهم افاضه القدح هی القرب به و لجانة عند القمار  
 و القدح انهم واحد القداح الی کانوا یقامرون بها و وقت برا و وقاف  
 بصیق معلول است و مراد بوقوع فرود آمدن از غیبت بیدار شدن از غفلت  
 در حق ما درست تلفظ بقاف بصیقا و اضی قایمه معلوم معتل اللام باب  
 تفعل است التفعیل استقبال چیزی برای خود رسیدن بان صورها بشا  
 بنقطه و لاف بنقطه بصیقا و اضی معلول باب تفعلت التحویل و التحوین  
 چیزی که بجا نیاید و معار و ان تصور است صاحب قاموس گفته که فی



تصور می سقط ضربه بر تنه در فیه قولان سنی بر اینست که مراد بلاد آنکه جنسی  
 ملائکه است و فعل منسوب ایشان صادر از دو ملک میباشد چنانچه  
 صادر از یک ملک نیز میباشد مثل و ناد تر الملائکه شایر اینکه منادی جبرئیل  
 بوده **پیوسته** بر سیدم امام محمد باقر را از مردمان که چون آفریده  
 میشوند امام گفت که بدستی که الله تعالی وقتی که آفرید مردمان را از کلبی بر  
 همزد ایشان مانند بر هم زد قیرهای بیرون و پیکان پس از آن بپرسد آورد  
 مسلمانان پس که چنانکه از ایشان سعادتمندی و کفر اندک آفرید ایشان  
 متفاوت بر چیز فرود آید نظریه نیست از بعد استقبالی میکنند از ایشان  
 پس عاقلان از ایشان بجانب پایین بعد از آن میکنند که ای صاحب کمال اختیار  
 آیا نرسیده اماده پس میکند صاحب کمال اختیار جل جلاله که کدام آنرا که خیر باشد  
 میکند که بقیات صاحب خیر و برکت بهترین آفرینندگان **اصل** ثم توضع  
 في بطنها فترة دسعة ايام في كل عرق ومنه منها وللرحم ثلثة اقطاب  
 فقل في اعلاها وعلی اعلى المرأة من الحيات الامين والقلل الاخر  
 وسطا والقلل الاخر اسفل من الرحم فتوضع بعد تسعة ايام  
 في القليل الاعلى فيمكث فيه ثلاثة اشهر فعند ذلك يفتتق المرأة  
 حيث التفص والفتق **ثم** توضع بصيف مجلج غايب باب منق  
 نرة و بصيف مجلج غايب باب تفعل است یا بصيف معلوم باب تفعل  
 مجذوف یکنایا است تنق منقبول است مراد بعرق و مقبل زن و کما  
 و بندها زهد است که در شکم زن است و هر کدام مناسب کی و بنده  
 الرجل سایر بدن آن زن است الا فاعال بفتح همز و سکون قاف و فاعج فقل

بسم قاف و سکون فاء که شریک و مراد اینجا خزان است باعتبار اینکه فعل  
 خزان میباشد و سطرها منقبول و مرفوع میشود بر وجهش بضم خاء با نقطه  
 و سکون باء یک نقطه و ثاء سه نقطه است نفس بفتح نون و سکون قاف است  
 التثنية بعین بین نقطه مصدر باب تفعل اراده در کردن **پیوسته** بعد از آن نظریه  
 فرود آورده میشود سوخته از اینها تر بر درنگ میکنند در آن سه ماه و نواق که  
 در امت محل جمع رکهای کرد که در رکهای زن بهی که آنها از آن نافی داخل  
 میشود طهام که در آنجا میگذرد که از آن در رکهای زن بعد از آن فرود آورده  
 میشود سوخته از این پایین تر بر درنگ میکنند در آن سه ماه پس آن نه ماه است  
 بعد از آن بر میخیزد و زنا در زن پس هر بار که در رک میکند برده میشود  
 از رکها زن از نافی که در کبریا میخیزد و زنا آن در و دست که در نواق  
 تا آنکه فرود آید سو زمین بر حالی که دست و کشاده است پس میباشد  
 او در این وقت از دهنش **ثم اصل** قلت لا یحییق علیکم جعلت قدما  
 الرجل یدعو لبعده ان یجعل الله ما فی بطنها ذکر سويا فقال یدعو  
 ما بینه و بین اربعة اشهر فانه اربعین لیلة نطفة و اربعین لیلة علقة  
 و اربعین لیلة مضغة فذلك ثلث اربعة اشهر **پیوسته** گفته امام بخود  
 عیون را که قریب است شوم مرد دعا میکند برای زن آبتن اینکه کرد اندک الله تعالی  
 آنچه را که در شکم او است نره رست اعضا چگونه میکند پس امام گفت که دعا  
 میکند در میان اوقات ایستنه و میان چهار ماه چه بدستی که آنچه در شکم  
 او در جهل است نفوذ است و در جهل شب خون بسته است و در جهل شب  
 مانند کوشش جا وید است پس آن کار چهار ماه است **اصل** ثم



الله ملکی خلق فقولان یا رب ما خلق ذکر اگر او انشی شقی  
او سعید اقبال ذکر لیکه لا یا رب ما زود و ما لیکه و ما مذکته  
فقال ذکر و میسنا و بین عین نظر الیه فلا يزال منشیان یظن امیه  
حتى اذا ونا حرجه بعث الله عز وجل الیه ملکا فنحرجه رجلا  
فخرج فیسئ الیشاق **شرح** بعد از آن میفرستد الله تعالی دو فرشته را  
که بغایت تدبیر کنند که اندیش میگویند که ای صاحب کل اختیار چه چیز را  
تدبیر کنم زیرا ما داده را شقی یا سعید را پس گفته میشود آن پس میگویند که ای  
صاحب کل اختیار چیست روزگار و چیست سبب بر سرید عمر و چیست  
مقت زلفها او پس گفته میشود آن و همان ربوبیت که از او گرفته  
شده در میان دو چشم او است نظر میکند سو آن پس پیوسته استاده  
در شکم مادرش تا آنکه چیزی نزدیک شود بر او آمد او میفرستد الله عز وجل  
سکا و فرشته را پس تنبیه دهد و انبی پس بر او میاید پس فراموش کنید  
بهمان ربوبیت را **بسم الله الرحمن الرحیم** انا حق علیکم یقول اذا و وقت  
الظلمة فی الرحم استقرت فیها اربعین یوما و تكون علقه اربعین  
یوما و تكون مضغه اربعین یوما ثم یبعث الله ملائکته خلادین  
فقال لهما اخلقا کما یرید الله ذکر اگر او انشی جود لای کتابا لیکه  
و زنده و منینه و شقی او سعید و انشاء الله المیثاق و المذی  
اخذ علیهم فی الذرین عینی کما اذا ونا حرجه من یظن امیه بعث  
الله الیه ملکا یقال که راجع فیرجوه فیخرج فرعا فیسئ الیشاق  
و یقع الی الارض یکی من رجلة الملک **شرح** ذکر اگر انفق دوم صو

که مقدم

که مقدم شده او انشی عطف بر ذکر است جمله و کتابا لیکه و زنده و منینه  
معترف است و شقی عطف بر ذکر است اخذ بعینه معلوم و محمول  
بود **شرح** شنیدم از امام عجلای عهده میگفت که چون افتد نطفه در رحم  
فراموش کرد در آن چهل روز یا بیست که منقلب میگردد و دیگر نمیشود و شبها  
خواب نیست در چهل روز و میاشد مانند کوشش جگر و در چهل روز بعد  
میفرستد الله تعالی دو فرشته را که بغایت تدبیر کنند که اندیش میگویند  
ایشان را که تدبیر کنی چه چیزی میگویند الله تعالی زیرا ما داده ضرر دهی  
و نویسد اجلش را و روزش را و مرگش را و صور دهد او را شقی یا  
و نویسد بر که الله تعالی بیا یرا که گرفت بر او در میان مورخا در زک  
آدم در میان دو چشم او پس چیزی نزدیک شود بر او آمدن او از شکم مادرش  
میفرستد الله تعالی سکا و فرشته را گفته که تنبیه میشود او را تنبیه  
پس تنبیه دهد او را پس عطف میشود اضطرار الیه پس فراموش میکند بیا یرا  
و می افتد سو زمین که می کند از تنبیه فرشته **این مقام اول باب است**  
**باب اول شرح** ما موطو است عیال رشت از عده اولاد که در رحم  
توأم میشوند قل یبقو بر تله است **نقص** این باب بیان بیشتر  
عمده که میرا بر آن زده در یک شکم در این باب دو حدیث است **اول حدیث**  
عند الله قال لا اله الا الله الرحمن الرحیم فی سبیل فی ای سبیل سلک فیها الما و کا  
منه الولد واحد و اثنا و قلنا لا و اربعه و لا یكون الی سبیل  
الکثر من واحد **شرح** تا یث مذکور در سبیل از ترست و اربع سببی  
بر اولاد و ضمیر منه منی بر دم است در فی ای از زیاد



کتابها و احد مرفوع و فاعل فعل محذوف است بقدری بتولد و جمله است  
 بیاسا بقیت الی سبیل جز یکی است کفر مرفوع و اسم یکی است **شرح**  
 روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پدری که زهدناست  
 چهار ماه راه برای دخول خانه هر کدام راه که رفت در آن آب نمی میاشد  
 میباشند از آن راه فرزند بیان این آنکه بتولد میشود و در یک شکم یک فرزند  
 و دو فرزند و سه فرزند چهار فرزند و میباشند متولد شود که یک راه بیشتر از  
 یک فرزند **اصل** **عن ابی عبد الله** قال قال الله عز وجل خلق الله  
 أربعة أوعية فما كان في أول فلان و ما كان في الثاني فلان و ما  
 كان في الثالث فلان و ما كان في الرابع فلان **شرح** یعنی بعض  
 بعض من تکفیفیم اول و سکون و اوجیم است خزانة بعض خانا بلفظهم  
 هم متقلان و اول و سکون و اوجیم خالات **یعنی** روایت از امام  
 جعفر صادق علیه السلام گفت که پدری که الله عز وجل آفرید برای جهان چهار خزانة  
 پدر فرزندی که در خزانة اول و سکون و اوجیم یا یعنی پدرت یا یعنی  
 که در شکل و غماز مانند پدر میشود غالباً و هر فرزندی که در خزانة دوم  
 پدر که مادر است یا یعنی و هر فرزندی که در خزانة سوم پدر که عمو یا  
 و هر فرزندی که در خزانة چهارم است پدری غالباً است **باب بیستم اصل**  
**باب بیست و نهم شرح** این باب بیان ادب و آداب است درین  
 باب یک روایت **اصل** **عن ابی جعفر** علیه السلام قال کان علی بن  
 الحسین علیهما السلام اذا خرجت ولادة المرأة قال اخرجوا من فی البیت  
 من النساء لا یکون اولی ناظره الی عورته **شرح** اخرجوا بیعت

امریاء و اما الحسین لکن بیعت فی منایع غایب معلوم باین مرفوع است و خبر  
 مستتر را باین جمله است و اما حال است و آنست که و خبر یکی است ناظره بیعت  
 اسم فاعل یا خبر و در وقت ایستادن عبارت از عورت مولود و این یعنی  
 برستار رفت که چون مولود فرو آید هر که حاضر است نظر در عورت او میکند و او  
 که بیعت یا دختر است و مقتضای اینست که در خانه آن زن را نگذارند بلکه غالباً  
 با و کنار دریا اول ناظره سکون و اوجیم یا باشد **شرح** روایت از امام محمد  
 علیه السلام گفت که پدر امام زین العابدین علیه السلام با پدرش که چون حاضر  
 میشد زانیدن میکرد که پدری که در خانه است از زنان برحالی  
 که بنیاد آن زن اول نظر کند سکون و مولود **باب بیست و نهم اصل الله عز وجل**  
**شرح** التبیان یعنی تاء و دو نقطه در بالا و سکون ها و کسره ها و سکون یاء و همزه  
 تفعلیل یا که با کسره یا خذ است از حیث دفعه ها و کسره ها و سکون یاء و همزه  
 یعنی آنچه در آن مشفق باشد **یعنی** این باب بیان مبارک و کسره بیعت  
 در این باب بیعت **اول اصل** **قال رجل** لا یحب الله ما رآه و لا غلام  
**قال** لا یحب الله ما رآه و لا یحب الله ما رآه و لا یحب الله ما رآه و لا یحب الله ما رآه  
**الله** **شرح** بلغ بیعت و غایب معلوم باین عبارت و خبر مستتر الیهم  
 است از حدیثی که در بعضی نسخ و تشدید الی بیعت و کسره و اوجیم  
 بکنفله و تشدید الی بیعت فرمان برداری پدری پدر و مادر **یعنی** گفت  
 که امام جعفر صادق علیه السلام که زاده شد برای من خبر بپدر امام گفت که سر و رخ  
 گناه ترا الله تعالی شکسته و برکت گناه برای تو در جنته شده و رسا و آن  
 برین کار جزو و بدو گناه ترا الله تعالی و آن برداری که آن پدر و دم اصل











عذاب يقال بيله وويلك وويلي في الندبة بيله قال الامشي وويلك وويلي  
منك يا رجل الزرقاء بفتح زاي با نقطة وسكون لا ينقطع وقاف والفت مدوده  
زن كود جنم وكود جنم نشان نيم بود نشت واني انبار نشت از جود مر  
كه زن ان فاحشه در خانه او فرو می آمدند با علم و زنا كاران يا غا آمد نشت  
ميكرد اندر زن ان جاهليت و باغه بفتح و ال ينقطع و تشديد باه يك نقطه  
و تشدين با نقطه مجرد و صفت الزرقاء است الاوم بضم هم و ضم و ال ينقطع  
و تخفيف بضم ج اوم بفتح هم و كسر ال بوسنها و بفتح هم و فتح و ال اسم جج است  
و و باغت بوسنها نشان بستی مرتبه است **بفتح** روايت از عبد الرحمن  
بن محمد غزيري گفت كه عامل كرد معوي مروان بن حكم را بر مدينه و امر كرد او  
كه ساليان قرار دهد بر جوانان قريش بر قرار او را براي ايشان پس گفت  
امام زين العابدين عليه السلام بن الحسين عليه السلام كه پس آمد نزد مروان پس گفت كه  
نام تو كه نام علي بن الحسين پس گفت كه حبيب نام برادر تو گفت كه علي گفت كه  
يكی علی است و دیگری علی است بخواند بدهد كه و انذار و بیکبار از پیشتر مي  
انكه نام كره باشد و با علی جلالتان قرار داد بر د من پس بر كنم سر بده  
پس خبر اوم اول پس گفت كه بلای من بر من بر من قرار داد باغه بوسنها با و اگر زاده  
میشد بر من صد پسر آید دوست میداشتم كه نام نكنم يكبار از ايشان  
مكر علی **شهر** سمعت ابا الحسن عليه السلام يقول لا يدخل الفقر بيتا فيه  
محمد او حمدا و علي او الحسن او الحسين او جعفر او علي بن ابي طالب و عبد الله  
وفاطمة من النساء صلى الله عليهم اجمعين **شهر** شنيدم از امام رضا يا امام  
موسى كاظم عليهم السلام ميگفت كه داخل ميشود بنا رندي خانه را كه در انست نام

محمد يا احمد يا علي يا حسن يا حسين يا جعفر كه نام برادر امير المؤمنين است يا طالب  
كه نام برادر ديكر امير المؤمنين است يا عبد الله كه نام پدر رسول الله است و فاطمه از جمله  
زنان صلى الله عليهم اجمعين **شهر** عن ابي عبد الله عليه السلام قال جاء رجل  
الي النبي فقال يا رسول الله ولد لي غلام فماذا اسميه قال سمه يا حب  
الاسماء الي حمره **شهر** روايت از امام جعفر صادق ع گفت كه آمد مرگ  
سك بن ميم جيس گفت كه اي رسول الله زاده شد بر من پسري پس چه نام كنم  
او را گفت كه نام كن او را محبوبي تر تا ما سك بن ميم كه حمره است **شهر** عن ابي  
عبد الله ع قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله اسميوا اسماءكم  
فانكم تدعون بها يوم القيمة قم يا فلان بن فلان الي نور كذا قم يا فلان بن  
فلان لا نور لك **شهر** روايت از امام جعفر صادق ع گفت كه گفت  
رسول الله ع كه نيكو كنيد نامهاي شما را چه بد رختي كه شما خوانده ميشويد بارها  
در روز قيامت كه بر خيزاي فلان بن فلان سك نور تو بر خيزاي فلان بن  
فلان بن نوري **شهر** عن معمر بن خنيم قال قال لي ابو جعفر  
عليه السلام ما كنيت بعد و ما لي من ولد و لا امرأة و لا  
جارية قال فما يمنعك من ذلك قال قلت حديث بلغنا عن علي عليه السلام قال  
هو قلت بلغنا عن علي عليه السلام انه قال من اكنيت و ليس له اهل فهو ابو  
جعفر فقال ابو جعفر ع سورة الحسن هذا من حديث علي عليه السلام انا لكني  
اولادنا في معيهم مخافة البزاة ليخوفهم **شهر** معمر بن ميم و فتح عين ينقطع  
و تشديد ميم مفتوحه است با بفتح ميم و سكون عين و تخفيف ميم مفتوحه است  
خنيم بفتح خاء با نقطه و سكون ياء و دو نقطه و بر اين و فتح ثاء سه نقطه است



بنون ولف نقلنا بصيغة مضارع غائب مجهول بابتداء الفعل الكنية بصيغة مضارع مجهول  
 باب فتعالست بعد بفتح باء وسكون عین بنی برقم است ما در خاسته است  
 منزلی سبب مشارک به ذلک بود فرزند و نیز است الفی بصیغه ماضی غایب  
 باب فتعالست المجرع بفتح جیم وسکون عین بنقطه و با بنقطه مرکب منقطع شده در  
 سون بفتح سین بنقطه وسکون و او و هو و تا تا نیست منقبوب و با تون است بتقدیر  
 یا سوا لهذا الخ و این در مقام نفیر منقارفت نظیر حقا لاصحاب لتعیر کنی  
 بصیغه تنکیم مع الغیر معلوم بابتداء فعل است بخا فاعل هو است و مضارع المنز  
 بفتح نون و فتح باء بنقطه و ذی بنقطه لقب وسکون با مصدر باب ضرب لقب جید  
 نهاد ان یلق بفتح بزم وسکون نون و صیغه مضارع غایب معلوم با علم بدل  
 اشتغال التیزت **عنه** روایت از عین ختم گفت که گفت مرا امام محمد باقر  
 علیه السلام که چه کینت کرده میشود گفت که کینت برای خود قرار ندادم هنوز و نیت  
 مرا هیچ فرزندی و نه فرقی و نه گزینی امام گفت که هیچ چیز منع میکند ترا از کینت  
 بسبب بنود آنها را وی گفت که گفت که نافع حویث نیست که سید عالم را علی  
 علیه السلام امام گفت که وجبت آن گفت که سید عالم از علی علیه السلام امام گفت اینکه  
 او گفت که هر که کینت برای خود قرار داد برحالی که نیت او را اهل بیرون  
 بدید هر کس است پس گفت امام محمد باقر که ای پدی برای این چند نیت  
 این از جمله حدیث علماء بدیدستی که ما هر آینه کینت میکنم فرزندان خود را  
 در کوچکی ایشان از ترس لقب بد که لاحق شود بایشان **و از او هم**  
 عن جابر قال اراد ابو جعفر ع ان یکتب الی بعض شیعیته لیقولوا فتعال  
 یا جابر الحق فی تتبعه فلما انتهى الی باب الدار خرج علینا ابن

که گفت

له جعفر قال که ابو جعفر ما ایستد فقال محمد قال فیما کنی قال لعلی فقال  
 که ابو جعفر علیه السلام لقد اخطرت من الشیطان اخطارا شديدا ان  
 الشیطان اذا سمع منا و یا بنی ادری یا محمد یا علی ذاب كما ذاب الرصاص  
 حتی اذا سمع منا و یا بنی ادری یا سم عدو من أعدائنا اهتز و الخال **عنه**  
 احتضرت بجاء بنقطه و ظاء با نقطه بصیغه ماضی غائب معلوم یا جابر فتعال  
 اهتز بتشدید ذی یا بنقطه بصیغه ماضی غایب معلوم یا با فتعالست اختا  
 بخاء با نقطه و الف بصیغه ماضی غایب معلوم یا با فتعالست **عنه** روایت  
 از جابر گفت که اراده کرد امام محمد باقر سوار شد ترا سوار بشود خود تا  
 بر مشن بیاری کنی و او بر گفت که ای جابر از بی من بیای پس زنی او قسم  
 بر وقتی که رسید سک در سراج آمد و بیرون آمد بر ما پس از آمد که کوچک  
 بر گفت او را امام محمد باقر که چیست نام تو بر گفت که محمد امام گفت  
 که پس چنانم کینت کرده میشود گفت که بعلی مراد اینست که کینت من  
 ابو علی است پس گفت او را امام محمد باقر که هر که آینه تحقیق در حصار  
 شک از شر شیطان در حصار شد سخت بدترستی که شیطان چو شنود  
 ندا کننده را که ندا میکند که ای محمد یا علی کلاخه میشود چنانچه کلاخه میشود  
 قلع با خسر تا آنکه چو شود ندا کننده را که ندا میکند بنام دشمنی از دشمنان  
 ما حرکت میکند و میخورد **بیر و هم اصل** عن صفوان رفته الخ ای جعفر  
 علیه السلام او ای عبد الله قال هذا محمد اذن لهم فی التسمیه من اذن  
 لهم فی تسمی التسمیه و هذا اسم التسمیه **شرح** روایت از صفوان  
 بلایه جابر را سک امام محمد باقر یا امام جعفر صادق گفت که این محمد



رضعت داده شد بدلی مرده و در نام نهادن آن پس که حضرت داد بدلی مرده  
درین که در اول سوزان سوخته است امام بیضا را نهادن بآن نام  
و حال آنکه آن اسم نبی است صلی الله علیه و آله اینست که محمد و قیس هر دو اسم  
الله است و در اول حضرت شده که مرده آن نام کنند و در دوم نشد  
پس نام نهادن بآن خلایق واجب است **چهارم اسم** عن حماد بن عثمان  
عن ابي عبد الله عليه السلام قال ان رسول الله صلى الله عليه وآله دعا بحفنة  
حين حضر الموت يريد ان يسمي عن اسماء يتسمى بها فقبيح ولم يسم  
منها الحكم وحكم وقال له و لا تدع انما سميت او سميت بها لا يجوز  
ان يتسمى بها **شرح** یعنی هر دو جای سمیت مضایع غایب بحول باب تفعل  
است و ذکرنا آخر کلام حماد است از شکل و بیت **شرح** روایت از  
عثمان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدین معنی که در اول وقت که صبیغه  
در حق که حاضر شد او را مر که بخواند که تا کند بی کنایان می چند که نام نهاده  
میشود بآنجا پس گرفته شد از دنیا نام نبرد آنها را از جمله آنهاست حکم بقیع  
و قیع کاف و حکم بقیع حاء و کاف و قال له و ما لک و ما لک نام ذکر کرد که آن نام را  
شمار است یا هفت است از جمله آنجا نیز نیست که نام کرده شود بآنجا **ان**  
**اسم** عن ابي عبد الله عليه السلام ان النبي صلى الله عليه وآله من اربع كنى عن ابي عبد الله  
ابي الحكم وعن ابي مالك عن ابي لقاسم اذا كان الامم مؤمدا **شرح**  
روایت از امام جعفر صادق علیه السلام اینست که بدین معنی که از آنجا که کنیت نبی  
از ابی عیسی چون عیسی بدینداشته و نبی که از ابی الحكم بقیع حاء و قیع کاف  
و نبی که از ابی مالک و نبی که از ابی لقاسم چون با شد نام محمد مراد اینست

که

کعب بن اسلم و کنیت ابوالقاسم جاز نیست **ششم اسم** عن ابي جعفر  
عنه قال ان بعض الاسماء الى الله عز وجل حارث و مالك و خالد  
**شرح** در تفسیر علی بن ابراهیم در آخر سوزان اعراف مذکور است که حارث اسم ابی  
**شرح** روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بدین معنی که بیغض و خورشت را مرده  
سکه الله عز وجل حارث و مالك و خالد است **سوم اسم** عن ابي جعفر  
عليه السلام يقول ان رجلا كان يغشي علي بن الحسين عليه السلام وكان يكنى ابا مرة  
فكان اذا استاذن عليه يقول ابو مرة بالياب فقال له علي بن الحسين  
يا عبد اذا جئت الى ثابيا فلا تقولن ابا مرة **شرح** یعنی بغض و خورشت  
و شین با نقطه و الف مشددا زیا بصیغه مضارع غایب معلوم با ت علم  
مره بضم و فشدید را و بنقطه است و در اصل یعنی یک تلخ است و بآن  
اعتبار بود که بدین معنی است **شرح** ششم از امام محمد باقر علیه السلام میگفت که بدین معنی  
که مرده بود که می آمد نزد علی بن الحسین علیه السلام و بود که کنیت کرده میشد ابا  
مره پس بود که چون طلب حضرت دخول میکرد بر او میگفت که ابو مره در خانه است  
پس گفت و از علی بن الحسین که بخدا قسم که چه ای سکه مره ای دیگر پس  
مکرر التماس را **شرح** **اسم** عن ابي عبد الله عليه السلام ان النبي صلى الله عليه وآله بين بنقطة  
و كرو و يا و دو نقطه و بر این مصداق با تفعل بر برگرد و مصداق مضارع  
بمعقول است الحاق بکثرة با نقطه و سکون لام و قاف نوعی از آخریش **شرح**  
این باب بیان بر برگردن الله تعالى است فریض فرزند را با فریض اکثر  
مرده و در این باب یکصد و شصت **اسم** كان علي بن الحسين عليه السلام اذا بشر  
بالولد لم يقل الا اذ كرهتم اني حتى يقول اسوي فان كان سكران  
هو

هو



قال الحمد لله الذي جعل مني شاة شاة **شرح** ينبغي بانقطة وشن بانقطة  
بنقطة بصيغة فاعية غايية نحو باب تفعل است التوكيف مع بنقطة وكذا  
وقد يد باب بر المنة بنين بانقطة بصيغة اسم مفعول باب تفعل زشت  
كروه شاة **شرح** بود علی بن الحسن علیهم السلام که چو فرود داده شد بفرزدی  
نیز سپید گویا نرسا ویا ده تا آنکه گوید که آیا بر او سبک اکثر مرد ما پس اگر میبوی  
بر او میگفت که بسیار است راست نکرده فرید از من چیزی زشت کرده شده  
**باب دوازدهم اسوایا ما یجوز تعلم الجلی والنقش** **شرح** تعلم بصيغة مضارع  
غاییه معلوم یا مجهول باب فاعالت و بر هر تقدیر الجلی و النقش امر فرغ  
**شرح** این باب بیان چیز است که مجزئت که خورده آنرا زن آبتن وزن  
نوزائیده در این باب هفت حدیث **اولا اصل** **شرح** جلیل بن مسلم  
قال فی المرأة الحائض کما کمل الفرج حل فان الولد یكون اقیب ویکاف واصفی  
لوقایه شرح جلیل بن مسلم بنانقطة وفتح لا بنقطة و سکون حا بنقطة وکسرا  
بنقطة و سکون یا و دو نقطه در این باب غیر منقوش و شاید که از روایات  
امام زین العابدین یا امام محمد باقر یا امام جعفر صادق علیهم السلام باشد  
**شرح** روایت از شرح جلیل بن مسلم گفت در زن آبتن که میخورد به ساجده  
بیکه که فرزند بسیار شود و شتر باعتبار ربه و صافتر باعتبار ورنه **دوم اصل**  
قال ابو عبد الله و نظر الى غلام جلیل یسبح ان یكون ابو هذا الغلام  
اکمل الفرج حل **شرح** و نظر جلیل حال است بقدر و قد نظر اکل بهر و اکت  
کاف است و مراد صاحب عادت بخورد بهر است **شرح** گفت امام جعفر  
صادق ع بر حالی که نظر کرده بود سگی بری زبانه که شاید اینک باشد بر این

بهر رتبه به **سوم اصل** **شرح** عن ابی عبد الله ع قال قال امیر المؤمنین صلوات  
الله علیه و آله و سلم ان یزیدکم البرقی قالوا وناکم فی نقاسن یخرج الولد ذکرا  
حلیما **شرح** بر بنقطة یا بنقطة و سکون را بنقطة و کسرون و نشید یا است  
صاحبه قاسم و گفته البرقی ترجمه و معراج صدر بنیک علی الحلی الجید یخرج غایا  
بانقطة و لا بنقطة و جیم ساکنه که مکسور با لقا ساکنین شد بصیغه  
مضارع غاییه معلوم یا مجهول باب تفعل یا باب فاعالت و ضمیر مستتر راجع  
بالبشر است و لولد منصوب است یا از باب نظر است و لولد مرفوع  
است و مراد بخروج برآمد است ذکرا بنقطة ذال بانقطة است **شرح**  
روایت از امام جعفر صادق ع گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات  
الله علیه که بهر روایات شایسته است پس بخوانند آنرا بزبان دوزخ یا **سید**  
ایشان تا بر او در فرزند خوش فرزند منند **چهارم اصل** قال رسول الله  
صلی الله علیه و آله لیکن اول ما تاكل النفس الرطب فان الله قال  
لیریم قلبها التیم و هنری الیل یجمع الفحله شاقط علیک بطباک  
جنیبا **شرح** گفت رسول الله ص که باید که یا شد و لا یخیر بخورد زن  
نوزائیده بطبیعتی که الله تعالی گفت یریم علیهم را در سون تم که  
و جنیان سق توفقه درخت خوار را تا بوزد سق تو رطبی چیده را  
**اصل** **شرح** یا رسول الله فان لم یکن انیام الرطب قال سبع ثم رأت  
من ثم رأت المریة فان لم یکن سبع ثم رأت من ثم رأت ثم رأت  
الله قال و خیر فی و جلدی و عظمی و ارتقاع مکانی لا تا کل  
نفساء یوم تلد الرطب فیکون غلاما ان کان حلیما و ان کان



چایه کانت جمله **نسخ** گفته شد که ای رسول الله پس گویا شد در وقت و ب  
 جگه کند گفت که خرد هفت خرم را از انزها که مدینه پس گویا شد انزها  
 خورد هفت خرم را از انزها که شمشل مک و طایف وین چه بدست  
 که الله تعالی گفت در چند قدسی که قسم بخت من و بی توکی من و بزرگی من و بیکدی  
 مرتبه من که نیست این که خورد زن تو لیسید در هر که که میزاید و بی ربط  
 پس شود بیکدی که میشود مرد خرد و اگر باشد خردی میشود زن  
**نسخ** معنی است یا عبد الله علیکم یقول اطهر البرقی شایسته که در بیضا  
 حکم اولادکم **نسخ** حکم یا بنقطه بیضا مضارع غایب غایب  
 معلوم یا بحسن مجزوم است **یعنی** شنیدم از امام جعفر صادق  
 هم میگفت که بخور این خرمای بخور از زبان شما در نزد یسای ایشان تا آخر  
 مندا شود فرزندان شما **نسخ** **اسل** عین الحسین بن علی علیه السلام  
 قال قال رسول الله ص اطهر احب الایام فان القتی اخرا  
 عذی فی یمن امه باللبان اشتد قلبه و زید عقیقه و ان  
 یکن ذکر کان شجاعا و ان ولدت اثنی عقلت عجیز شایسته  
 بدلا که عید زوجهما **نسخ** حبابی بفتح حاء بنقطه و باء یکنطقه  
 و لام و الف جمع حلی بضم حاء و سکون باء و لام و الف است اللبا بضم  
 لام و کسف باء یکنطقه و الف و نون کنند و آن جمع و رخی است  
 و غایب میشود غنی بضم باء نقطه و ذال با نقطه و باء بیضا ماضی  
 غایب مجهول یا بفتحی است نید بزل یا نقطه و باء دو نقطه و باین  
 و ذال بنقطه بیضا ماضی غایب مجهول یا بضم و ب است نظری

نایب

نایب علت الیه بفتح عین بنقطه و کجیم و سکون یا و دو نقطه و باین و نری  
 با نقطه و ب خطی یا بنقطه و باء با نقطه و الف بنقطه و باء بیضا مضارع  
 غایب معلوم یا علم است الحظ بضم و کجیم و سکون یا صاحب مرتبه شد  
 یعنی روایت از امام حسن بن امیر المؤمنین علیه السلام گفت که گفت رسول الله  
 صلی الله علیه و آله که بخور این دندان آستین شما را کند چه بدست که کوه که چون  
 غدا ده شود در شکم ما و در شکم قوی میشود **نسخ** او پس صاحب لا و  
 و زیاد کرده میشود در خرد و اگر باشد خردی میشود شجاع و اگر زاده شود و  
 بزرگری او پس صاحب عزت میشود بیست نزد شوهرش **نسخ** **اسل** عین الحسین  
 علیه السلام قال قال رسول الله ص اطهر احب الایام فان یکن فی بطنها غلام خرج  
 و انی القدیما لما شجاعا و ان یکن جاریه حسن خلقها و خلقها و عقلت  
 عجزها و عقلت عید زوجهما **نسخ** ذکر بفتح ذال با نقطه و نفع کاف  
 بنقطه یعنی نری یا بفتح عین است از حال عین بفتح عین عین عین است  
 بزرگ باشد **نسخ** روایت از امام رضا گفت که بخور این دندان آستین  
 شما را کند بزرگ را باشد در شکم زن بزرگ بزرگی پیدا کند و انا  
 شجاع و اگر باشد خردی بزرگ میشود و او شکلا و بزرگ شود بزرگ او و حیا  
 عزت میشود نزد شوهرش **نسخ** **اسل** یا بفتح یا مولود او و لام و الف  
**نسخ** یعنی بیضا مضارع غایب مجهول یا بضم است التحیک یا بنقطه  
 و نون مصدر یا بضم جزئی ما الی کم کام بالای کوه و ماضی در  
 گفته التحیک المیسان الخرق تحت الحک و هو ما تحت الذن عن الجهر  
 و عن عبد بن الاعراب الحک الاسفل و العنم الاعلی من الغنم و عن المعن



الحکیم علی الفم ومنه تحید القبی وهران تنفع تر الویژه ثم تدلک بحکمه داخل  
بنی این باب بیان چیزیت کرده میشود تا فرزند چون زاده شود که تحید غیر  
است در این باب شرح حدیث **اول** **اصول** عن ابی جحی الرزینی عن ابی  
عبد الله ع قال اذا ولدکم المولود ای منی تصنعون به قلت لا  
ادری ما اصنع به قال خذ عذسه جا ویشتر قدیفه عا و ثم فکرها فی الفی  
فی الحی المبین فکرتین فی المفسر فکرة واحدة واذن فی اذین الفی  
واقم فی البصر ففعل به ذلك فقل ان تقطع سرته فانه لا یخرج الا  
ولا یضیبه ثم الصیان **شرح** ای بقیع حمزه وشدیدیا مقبول وشنا  
است ما استقرایه و مومول میتواند بود عدد بقیع عین بنیقطه و فیه  
وال بنیقطه و بین بنیقطه منقبض و مفتوح است و بتقدیر قدر عدد ستارست  
جا ویشتر عجم و الف و فیه و او که شین با نقطه و سکون یاء و بنیقطه در این  
و یاء بنیقطه مفتوح فی تنوین است و آن نوعی از صمغ درخت است که بجا  
شود زین عطارد در کتاب اختیارات گفته جا ویشتر یا سی جواشیر حل اند  
و کا ویشتر نیز گویند بشاری جا خوشی گویند و آن صمغ درختیست که ساق  
کونا دارد و بیکان ببر که انجیر مانند کرد و نوک چکر و کونند و ورق وی بورق  
زیتون مانند و قولی اولی صمغ است که بر آن که دیگر زیتون و رازوق ساق و گی  
مانند خیارنه کشید بود و کل کا خوشبو و نیز فرود سرنک بود و صمغ آن  
چنان کیند که ساق و شکو کند تا صمغ بیرون آید و بهتر آن بود که بدو  
نقحران بود و نان وین بود و نود در آب حل شود و اول که از ساق و سی  
آید شغید بود و چون خشک شود زنده کرده و چون با آب بکند از بر یک شیر بود

و اگر سیاه و رنگ بود معشوب بود و غسل با شاق و صوم کند و گفته که از جگر صمغ  
و اما الصبیان نافع بود و یقه و ال بنیقطه و یاء و بنیقطه و یاء و بنیقطه امر با  
تفصیلست فکری بقاء و یاء بنیقطه و یاء بنیقطه امر با تفصیل است لکن  
بقیع صمغ و سکون نون و فیه خاء با نقطه و یاء بنیقطه بصیغه اسم مکان باب صمغ  
و بکسره بصیغه اسم مکان باب صمغ و یاء و دوم کاهی هم نیز مکتوب میباشند  
بنی **شرح** روایت از ابو جحی الرزانی امام جعفر صادق ع گفت که چون زاده  
شود برای شما فرزند که نام جزایم کنید یا او گفته که بنی نام که بکنم یا او اما  
که بگوید که بکسره یا ویشتر پس چون از آب بعد از آن بیکان در برینی و در  
دست دو قطره و در هر دو قطره چوبیقطه و اذان بگوید در گوش راست او و اوقات  
بگوید در گوش چپ بیکان یا او ترا پیش از آنکه بریده شود ناف او چه بدرستی که  
نیشود هر که بر بخورد او را ام الصبیان که شمی اصرع است **دوم** **اصول** عن ابی  
عبد الله ع قال امرؤ القابل و بعض من یلین یقیم الصلوة فی اذنه الموی فکذا  
یکسبه لهم و لا یأخذ ابدا **شرح** منافات نیست میان امر با قامت در برینی  
که انجاست میان استحباب اذان در برینی و قامت در برینی که گذشت در  
سابق و می آید در چند ششم این باب نیز که زنا را بیدار مد اذان و قامت  
نیباشد مطلقا ای گذشت در کتاب الصلوة در حدیث بیستم و نود و جم باب  
بدو اذان تا آخر کتاب هجدهم است پس در صورتی که خودش را بیدار نشد  
و محتاج شود بامر دیگر خفیف بهتر است و قامت اهم از اذان است یعنی اشرف  
از سبک است فلا یسبیه منقبض است اللهم بقیع لام و فیه سم اوله و را کوی و مانند  
آن تا بقیع و بنیقطه و یاء و الف و بکسره یا بنیقطه و عین بنیقطه است و







که عقیقه باعث دفع بلا از فرد است غالبا **مس** عن محمد بن زید قال  
 قلت لأبي عبد الله ع ای والله ما أدري لا أجد عن عني أم لا قال فإني أبو  
 عبد الله ع فعقب عن نفسي ولا شئ وقال عمر بن الخطاب ع  
 عليكم يقول كل امرئ منكم بعقيقته والعقود من وجع من العجوة  
 الفرج يفتح مناديا نقلا وكما ينطقه وتثنا يا دونقطة ويا من ويا في سجن  
 در عید قربان **ع** روایت از محمد بن زید گفت که گفتم امام جعفر صادق  
 علیه السلام را که بگفته ام من بخدا قسم بدانم که بود پدرم که عقیقه کرده انجا است  
 یا نه و عمر گفت که پدر هر که را امام جعفر صادق علیه السلام بعقیقه کردم از  
 خود من پروردم و گفت عمر که شنیدم از امام جعفر صادق ع می گفت که  
 هر که در گروست بعقیقه او و عقیقه واجب است از قربانی سحر و  
 اینست که تا کید استجاد و عقیقه بیشترست **مس** عن أبي عبد  
 الله قال كل مولود منهن بعقيقته **شرح** این ظاهرست از شرح  
**مس** عن أبي بصير عن أبي عبد الله ع قال سألت عن العقیقه  
 اولیجیه می قال نعم وایجیه **شرح** روایت از ابو بصیر از امام  
 جعفر صادق ع گفت که پرسیدم امام را از عقیقه که آیا است مؤکد  
 آن امام گفت که آری سنت مؤکدست **شرح** **مس** عن أبي عبد الله  
 بن بکر قال كنت عند أبي عبد الله ع فبأه رسول الله ع عبد الله بن  
 علي فقال كقولك الحمد انا طلبنا العقیقه فلم نجدها فما ترى  
 نقصد منها فقال لا ان الله يحب الطام الطام وایرا كذا الیاء  
**شرح** روایت از عبد بن بکر گفت که بودم نزد امام جعفر صادق

علیه السلام بر آمدند و از استاد محمد بن عبد الله بن علی بن الحسین پرسید امام را که  
 میگوید پدری تو که بدستی که حاجت و جودم عقیقه را پس یافتیم  
 آنرا چه میبینی یا نقد کنی بیجا آن پرسید امام گفت که نه بدستی که الله  
 دوست میدارد خود را بیک خود را که او را چنین خوانند و عقیقه قربانی و  
 آنها را دانست که قضای عقیقه بهترست **مس** عن أبي عبد الله  
 علیه السلام قال العقیقه واجب **شرح** این ظاهرست **مس** عن محمد  
 بن قال لا یجوز عقیقه غلامان جمعا فامر زید بن علی ان یتری  
 که خبر وین للعقیقه وکان زید غلام فاشتری که واحد و عمر  
 علیه السلام فقال لا یجوز عقیقه فمد عمر علی ع الاخری فتصدق  
 بشها فقال لا اطلبها حتی تقدر علیها فان الله يحب اهلای الذیاء  
 واطعام الطعام **شرح** الجزیة مع جمیع وضم زای با نقطه و سکون و او را  
 بی نقطه شتری که بر لیکن باشد و آن و زیومی باشد عما لبا غلام بفتح  
 غین با نقطه و الف مدوده مصدر باب غریست تانیت واحدة و نظائر  
 باعتبار عقیقه است عشره بصیغه ماضی غایب معلوم باب علم و حشر  
 فتصدق بفتح ذوق و فتح تاء و دو نقطه در بالا و تخفیف صاد بشیقه  
 مصارع مشکم مع العیض معلوم باب تفعل بتقدیر اسمها مست و بعض  
 فتح بفتح تا بمصاد و ادغامست اطلبها یفعل امر باب غریست **عنه**  
 روایت از محمد بن مسلم گفت که زاده شد برای امام محمد باقر ع و  
 دیگر روز پدر هر که زید بن علی را بیک خر برای او و بیشتر را بیک عقیقه  
 و بود زمان که زید بن محمد را بیک و او را بیک و دیگر بیک گفت

فلهذا



امام محمد باقر علیه السلام را که شکل شد بر من دیگر عا یا بر تو شد کیم بها فیض من  
 که طلب کن آنرا تا انکه قادر شو بر آن چه بگفته که الله تعالی دوست میدارد  
 بختن خرنه را و خود ایند خوراک **سوم** **شرح** عن ابی عبد الله علیه السلام  
 قال الغلام رهن بها بعد یکنس یمنی و یعوق عنه و قال ان  
 فاطمة علیها السلام خلقت اینها و تصدقت بوزن شعرها **شرح**  
 روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بر کوه دست برود هفت نفر  
 نام نهاده میشود و هفتم و عقیقه کرده میشود از جانب او و امام گفت  
 که بدینتر که فاطمه علیها السلام سرش میدهد و بر خود را و تصدق کرد بوزن موهای  
 ایشان **باب نهم** **شرح** **ابن** **عقیقه** **الذکر** **والانثی** **سواء** **شرح**  
 این باب بیان اینست که عقیقه در دختر برابرست در این باب چهار حدیث  
**اول** **شرح** **ابن** **سما ع** **قال** **سألت** **عن** **العقیقه** **فقال** **فی الذکر** **والانثی**  
**سواء** **شرح** روایت از سماعه که راوی امام جعفر صادق علیه السلام است  
 کاظم علیهما السلام است گفت که پرسیدم امام را از عقیقه پس گفت که در وجه  
 و دختر برابرست **دوم** **شرح** **عن** **ابی عبد الله علیه السلام** **قال** **العقیقه**  
**فی الغلام** **والبیضاء** **سواء** **شرح** این ظاهرست **شرح** **سوم**  
**عن** **ابن** **سکانه** **عن** **ابی عبد الله علیه السلام** **قال** **سألت** **عن** **العقیقه**  
**فقال** **لعقیقه** **البیضاء** **والبیضاء** **کثیر** **کثیر** **شرح** روایت از عبد  
 بن مسعود بن سکنون سید بنی نقطه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت  
 که پرسیدم امام را از عقیقه پس گفت که عقیقه دختر و پسر یکوچ  
**چهارم** **شرح** **عن** **ابی عبد الله علیه السلام** **قال** **لعقیقه** **الغلام** **والبیضاء** **کثیر**

عقیقه این موافق سابقست **باب نهم** **شرح** **ابن** **عقیقه** **الذکر** **والانثی** **سواء** **شرح**  
**ابن** **عقیقه** **الذکر** **والانثی** **سواء** **شرح** این باب بیان اینست که عقیقه در  
 نمیشود بر کسی که تنگدست است در این باب دو حدیث است **اول** **شرح** **سألت**  
**ابی الحسن علیه السلام** **عن** **العقیقه** **على** **المؤسر** **والمعسر** **قال** **لیر علی من لا یجد**  
**شئ** **شرح** پرسیدم امام محمد کاظم علیه السلام را از عقیقه که آیا بر صاحب فرزند  
 و صاحب تنگدستی است امام گفت که نیست بر کسی که تنگدست است چیزی از این  
 عقیقه **دوم** **شرح** **عن** **ابن** **سما ع** **عن** **ابی** **ابراهم** **علیه السلام** **قال** **سألت**  
**عن** **العقیقه** **على** **المعسر** **فقال** **لیر علی من لم یجد شئ** **شرح** این  
 از شرح سابق **باب نهم** **شرح** **ابن** **عقیقه** **الذکر** **والانثی** **سواء** **شرح**  
**ابن** **عقیقه** **الذکر** **والانثی** **سواء** **شرح** **ابن** **عقیقه** **الذکر** **والانثی** **سواء** **شرح**  
 این باب بیان اینست که شان اینست که عقیقه کرده میشود در روز هفتم از زاده  
 زاده شده و تراشیده میشود سر او و نام نهاده میشود در این باب دو حدیث  
 حدیث است **اول** **شرح** **عن** **ابی عبد الله علیه السلام** **قال** **عن** **عنه** **و احلق**  
**لک** **یوم** **السابع** **و تصدق** **بوزن** **شعر** **فقط** **واقطع** **العقیقه**  
**جذعا** **و اطبخها** **واضع** **علیها** **نقطا** **من** **المسکین** **شرح** **عن** **بضم** **فین**  
 و فشدید قاف مفتوحه و مسکون و مضمر بصیغه امر باب نهار است احلق  
 بصیغه امر باب جرح است فتنه مضمر و تفرزه است الجذول بضم جیم  
 و ضم و الینقطه جمع الجذع بضم جیم و مسکون و ال اعضای جدا از یکدیگر و  
 استحقاقهای جدا از یکدیگر و هر دو اینجا مناسبت و الجذع باطبخه و بینه و باط  
 یکنقطه و غایب با نقطه بصیغه امر باب نحر و منع است **شرح** روایت از امام







کرده میشود یعنی روزی که او فراق میدهد و میگوید که ما ما را چه بای عقیقه باکو  
 ران بخانه میشود چنانکه مسلم بر میخورند و ما میکند برای پدرش و نام را  
 میشود و این را در روز هفتم است **مسئله** قال ابو عبد الله علیه السلام انما عقیقه  
 وخلق رأسه وحوارین سبعة ایام و یوزن شعره و یصلح یوزن  
 شعره ذهباً وفضة و یغتم القابلة الرجل و الاورک و قال العقیقة بدیهة  
 او شاء **شرح** مضمر این ظاهر است از شعر چند سوره این باب **مسئله**  
 عن ابی بصیر عن محمد بن عبد الله علیه السلام قال اذا ولد للکلام اولاد بریهة  
 فغتم عنه یوم السابع شاء او جزوا و کلها و الختم و هم و الخلق رأسه  
 یوم السابع و تصدق یوزن شعره ذهباً و فضة و اعطى القابلة طابعا  
 من ذلك فای ذلك فعلت فقد اجر ان **شرح** الطائفة بلاء و بقیة و  
 و کسره و فای اسم جنس طایفه بعض مشار الیه که هر دو بجا قدر مشترک میان  
 و فقه است فادری برای تقریر نیست **مسئله** روایت از ابی بصیر از امام  
 جعفر صادق علیه السلام که گفت که چرخ زاده شود برای تو پسری یا دختری  
 پس عقیقه کن از جای زاده روز هفتم کی سفند برایش را شست و از آن و بوی  
 و نام کن و بر او شربت در روز هفتم و تصدق کن به روزی که او طلوع یافت  
 و بده ما ما را چه را بعضی از آن بر هر کدام از آن که کردی پس تحقیق کن که باشد  
**مسئله** سالت ابی عبد الله علیه السلام عن الصبی المولود منی حیة  
 عنه و یخلق رأسه و تصدق یوزن شعره و شیخی فقال کل ذلك  
 فی یوم السابع **شرح** بر سیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از کوه زاده شده  
 که کذبح کرده میشود از جانب او تراشیده میشود سر و تصدق کرده میشود

عقیقه

به روزی که او نام نهاد میشود پس امام گفت که آن که آن در روز هفتم است  
**مسئله** عن عمار بن محمد عن ابی عبد الله علیه السلام قال و سالت عن العقیقة  
 عن المولود کیف هو قال اذا انزل المولود سبعة ایام یسیر بالاسم  
 الذی سماه الله یرسم یخلق رأسه و تصدق یوزن شعره و ذهباً  
 او فضة و یذبح عنه کبش و ان لم یوجد کبش لجزاء ما یحک  
 فی الاشیة و الا فکل اعظم ما یکن من حلل النبی **شرح** بالاسم  
 الذی سماه الله اشارت باینکه الله تعالی دانسته که هر مولود چه نام  
 خواهد شد با اشارت باینکه گذشت در کتاب الحجة در بحث باینکه  
 و نشان دهم مولد التمسح که اسم او نشان و کافران تا روزی که است  
 شعر الاشیة بضم هر و سکون شاد با فقه و کسره و بقیة و فقهید یا  
 و بقیة در این قضای در عقیقه و در هر دو آن گذشت در کتاب الحج  
 و لعلیت با بیا نیست من الخدی و ما یجوز منه و الا یجوز منه که باب  
 صد هشتاد و یک است المولد بضم طاء و سکون می و صلی بفتح طاء و بقیة  
 و فتح می بر کان **مسئله** روایت از عمار بن محمد عن ابی عبد الله علیه السلام  
 گفت که بر سیدم امام را از عقیقه از جای زاده مولود که کجاست است آن اما  
 گفت که چون آمد مولود را هفت روز نام کرده میشود بای که نام کرد او را  
 الله تعالی آن بعد از آن تراشیده میشود سر و تصدق کرده میشود به روز  
 که او طلوع یافت و ذبح کرده میشود از جانب او قوی و اگر یافته نشود  
 قوی که نیست او را آنچه کافیت در قریای قریب و اگر آن نیز نباشد  
 میر کافیت بر که نیز کتب بر کان آن سال باشد **مسئله** و تعقی القابلة



بها وان لم تكن قابلة فلا تبه تعجب من شاك وخلق منه عشرة مرات  
 فان زاد على الف الف واما كل منة والعقبة لازمة ان كان غنيا او  
 فقرا اذا ليس لان لم يعق عنه حتى ينفق عنه فقد اجترأه الامنية  
 وقال ان كانت القابلة بغيره لا كما كل منة بجهة المكين اعطيت  
 ربح الكسب **شرح** ضمير مستر يعطى وتعلم در كل راجع بام است وضمير  
 منه در وراجع برع است واین قضیه میکند اما در حق خود ما در آن که  
 مذکور میشود در باب بیستم بقول که قابل باشد **شرح** و داده میشود اما  
 ربح عقیده را که باشد اما چه پس از داده مولود است پس از آن ربح هر که  
 خواست باشد و داده میشود از آن ربح ده کس از مسلمانان را پس اگر زیاد باشد  
 بر آن فاضل است و داده میشود از آن ربح و عقیده لازم است اگر بپایان  
 بینا از این از مندرجی فرخنده شود و اگر عقیده کرده شود از جانب  
 مولود تا آنکه در آن کرده شود انجا بنا و پس کاویت و از قرانی و امام  
 که اگر باشد اما چه بعد که بخیر از ذبیحه مسلمانان داده میشود و بجا  
 ربح آن قبیح **شرح** عن ابي عبد الله عليه السلام في المولد قال سميت  
 في اليوم السابع ويعق عنه ويخلق رأسه ويصدق في يومه  
 شعرة منة ويحس الى القابلة بالرجل مع الولد و تكلم منه  
 في صدق **شرح** تعلم بعينه مضاعف غایب معلوم و باید علم است و ضمیر  
 مستر راجع بقابل است بر این قیاس است تصدیق **شرح** روایت  
 از امام جعفر صادق علیه السلام در مولود گفت که نام کرده میشود در هر روز  
 هفت و عقیده کرده میشود از جانب مولود و تراشیده میشود سر او

و صدق کرده میشود بهوزن سکا و فقره و فرساده میشود سکا ما با  
 عقیده با کشت لان و اما چه بخیر و از آن و صدق میکند **شرح** عن  
 ابي عبد الله عليه السلام قال لا يقبضه يوم السابع ويعطى القابلة الرجل  
 مع الولد ولا يكسر العلم **شرح** روایت از امام جعفر صادق  
 علیه السلام گفت که عقیده در روز هفتم است و داده میشود اما چه پای  
 عقیده با کشت لان و شکسته میشود استخوان عقیده **شرح** و از امام علیه السلام  
 علیه السلام گفت که القابلة ان لا يدع عن عنه ويخلق رأسه و صدق  
 يومه الشعر و اهدى الى القابلة الرجل مع الولد و يدعى  
 فقرا من المسلمين فبا كل و يدع عن للسلام و يسمي يوم السابع  
**شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که کود که چون زاده شود  
 عقیده کرده میشود از جانب او تراشیده میشود سر او و صدق کرده  
 بهوزن آن موی کشیده کرده میشود سکا اما چه پای عقیده با کشت  
 لان و صدق کرده میشود جمیع از مسلمانان بر بخیر و داده میکند  
 برای هر مثلاً و نام کرده میشود همگی آنها در روز هفتم است **شرح**  
**شرح** ان العقبة ليست بشرة الاخرة و اما الخبز و ما كانت **شرح**  
 ما استفادته و منقولات محلا و جرات است که مقدم شده **شرح**  
 این باب بیان اینست که عقیده خیرت مانند قرانی را اندک عقیده **شرح**  
 هر چه باشد مراد اینست که مثل شاخ شکسته و خایه کشیده و کوفت  
 بریده در عقیده کاویت بخلاف آنچه در این باب دو حدیث **اول**  
**اصل** قلت لا يعبى الله عليه السلام ان اصحابنا يطلبون



۷۶۹  
العقبة اذا كان ايانا تقدم الاعراب يجيدون الفحولة وان كان  
غير ذلك الامان لم توجد فعلم فقال انا هي شاء لم ليست بغير  
الاضحية يجزي منها كل شئ **شرح** الامان بكونه وشدته بانقله من  
وان رفيع ومنا في جملة است تقدم بصفة مضاع غير معلوم باب علم  
است الاعراب رفيع وفاعلت الفاعل بضم فاء وضم حاء ببنقله جمع محل  
يقع فاء وسكون حاء فوجا بغير كوفند ان خايرها كشده تفرعين بنقله  
وتشديد نون بانقله بصفة مضاع غير معلوم باب علم است وضهير  
مستراح بفتح لام است **شرح** كتم امام جعفر صادق ع را كيد شوق كيان  
ما طلب كتم عقبة احيى با شدم مامك صراحتنا ان عرب ك كوفند  
براي فروختن عا وند بر عا بند كوفند خاير كشته را و كراشد  
غير ان مكرم يافت نيشون دين يا مام شود برايشان چنان كند مام كفت  
كفر اين بشت كعقبة كوفند كشتا است بخت ما نند فاني كافيت  
از جمله عقبة چربا شد را اينست كه من ظهور كوفند عقبة جساك  
كشت كوفند خاله باقى شرط احيى فاشد با شد و خوله نداشته با  
**دوم** **شرح** عن ابي عبد الله عليه السلام قال العقبة ليست بمنزلة الهدى خيرها  
استها **شرح** روايت از امام جعفر صادق عليه السلام كفت كعقبة  
ما نند هدا كهد كوست در است سؤ بقره فاستبصر من الهدى بيان اين  
بقره عقبة و بر تر كشت **ما نند دهم** **شرح** **القول على العقبة شرح**  
اين باب بيان كلاميت كه كفته ميشود بر عقبة در وقت خروج آن در اين  
باب شرح بدست **اول** **شرح** عن ابي عبد الله عليه السلام قال تقول

على العقبة

على العقبة اذا عرفت لسم الله وبالله اللهم عتق من قلبي  
بسمه ودمها يدمه وعظيمة يعظيمة اللهم اجعله وفاء **شرح** اولي محمد عليه  
واله السلام **شرح** عتقت بصفة ما مضى فاجاب معلوم باب ضربت بسم الله  
متعلق بفعل عتقت بتقدير ايترا كرا ما نند ان وتقدم بتر كرا بسم الله ودمها  
بافتحلي ما شادقت باينكه اسم الله تعالى غير مسمى است يا نغز كه بهجكلام انما  
علم بدست بلكه جميع انما انقبيل شفاقت چنانچه كذشت در كتاب الجود  
در الحاشية باب معالي الاسماء واشتقاقها كباب شادقتهم است لحيها  
بلونه تا آخر اشارت باينكه مولود در كر وعقبة است چنانچه كد  
در حديث دوم باب العقبة ووجهها كباب چهاردهم است يا در بسم  
ونظا نغز ولى بدلت است مثل النخ ورفيع البلاد خطبه كاوليها  
اينست كه جامع الاكوفت كه اما والله لو ددت ان لي كم الف فارس مني  
فارس من غنم ضمير غايب اجعل لاجع بولود است الوفاء بفتح واو وتخييف  
فوالف حمد وده مصدر يا جعرب درست داشتن بهان وشد يدقا  
بغايت درست دارن بهمان وفاضل وديكت زيرا كه محل مصدر را بى الف  
است **شرح** روايت از امام جعفر صادق ع كفت كه يسكنون بر عقبة  
چون عقبة كنى كبريت مجرم بنا خا و بخدا وندا اين عقبة است از جانب  
فلان مثلا كشت آن عوض كشت اوست وحق آن حق اوست  
ولا تخشون آن عوضا سخوان اوست خداوند را بركه فلا تر ابغايت  
كند بهيما برلى آل محمد عليه وآله السلام **دوم** **شرح** عن ابي جعفر ع  
قال اذا دجيت فقل بسم الله وبالله والله اكبر يا ابا الله







وَقَتْلُ الْمَوْلَى وَبِأَجْرِهِمْ قَدْ جُزِيَ **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون اراده کنی که در حق کسی عقیده را بیکوئی موافق کلام ابراهیم علیه السلام درستی آنرا که ای قوم بدرستی که من جدا گانم از آنچه شرکایان الله تعالی میکنند بدرستی که من راست کردم روی خود را برای آنکه اختراع کرد آسمانها و زمین را برحالی که میخواهم و من عدم و بنیتم من از شرکان بدرستی که غنا از من و عبادت من و تقیه بران زندگ کنی و آنچه مان بر روی الله است که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است نیست شریکی او را و بیان مامور شدم و من زحل تو حیدم خداوند این عقیده از دست و برای رضای من بکت پیغمبر بنام الله و الله بزرگترست خدا و خدا درود کن بر محمد و آل محمد و بگو این عقیده را از فلان بن فلان مثلا و نام پیغمبر مولود را بنامی که مقرر میکنی برای او بعد از آن دفع میکنی **نجم اصل** عزیر کنی عبد الله قال یقال عند العقبة اللهم منك ولك ما وجبت و انت اعطت اللهم فتقبل منا عیاسته نبیک صلی الله علیه و آله و ستقبلنا بیا الله من الیوم الرجیم و حتی و قد جُزِيَ و تقول لك سخطك الدنيا لا شريك لك الحمد لله رب العالمین اللهم احس البطان الرجیم **شرح** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفته میشود نزد دفع عقیده که خداوند از دست برای رضا نیست آنچه بنشیندی و تو دای خداوند پس بگو کن از ما بر طرف بقت پیغمبر صلی الله علیه و آله و طلب پناه میکنی یا خدا از شدت لعین و نام میری مولود را و دفع میکنی و میگوئی که برای رضای تو ریخته شد این خون فانیست شریکی ترا و سپاس الله راست که صاحب کل اختیار هر کس و هر چیز است خداوند دفع کن شیطان لعین **نجم اصل** عن ابی عبد الله قال فی العقبة اذا

ذبحت تقول و حتی و حتی الذي فطر السموات و الارض حنیفا مسلما و ما انا من المشركین ان صلواتی و نسی و حیای و حما فی الله تعب العالمین لا شریک له اللهم منك ولك اللهم هذا عن فلان بن فلان **شرح** این ظاهرست از شرح حدیث چهارم این باب **باب بیستم اصول بیان اهل من العقبة** **شرح** این باب بیان ایت که مادر بخیزد از عقیده و این باب سجده است **اول** عن ابی عبد الله قال لا تأکل المرأة من عقبة و لدرها و لکها و لکها یان تعظیرا الجار الخناج من اللحم **شرح** تعظیرا بیضه منافع محال است و غیره یا ز راجع بالمراة است و متفقا و لک الجار و غیره منفعول و هم تعبیر است از آنچه با کوشش عقیده جری شود و مزه از کوشش گرفته مثل برنج و نخود و محتاج بجای بی نقطه و جم مشور و منت الجار است و متفقا آن بر تنخیر معنی اخذست پس مراد چیز است که در خور خورده شد محتاجت سوکوشت و غیره گرفته خور خور را از کوشش بجوشید با کوشش **معنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بنیود زن عقیده فرزندش و نیست مردی باینکه دهی مادر را پسایه کوشش که محتاج باشد سوکوشش برجا که فرزند باشد مزه را از کوشش **دوم اصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا تأکلوا من عیال من العقبة قال و للفايلة الذل من العقبة فان كانت الفایلة ام الرجل و فی عیالیه فلیس لها منھا شیء و یعمل اعصاء ثم یعطوا و یقسطها و لا یعطوها الا اهل الولاة و قال یا کل من العقبة کل احد الا الامة **شرح** ضمیر و راجع بیدر مولی است منافات نیست میان ثلث که اینجا مذکور است و میان ربع که مذکور شد







سرهای ایشان را در روز قیامت بصدق کرده بهیچ وجه موافق و نام گفت که بود مردمان  
که آلوده میکردند سر خود را باین عقیده و بود بدیدم که میگفت که آن شرکست یا  
این میشود و میشدند **سوم** از عوام طائفة قال سمعت ابا عبد الله ع  
یذكر عن ابيه ان رسول الله صلى الله عليه وآله عن عن الحسن عليه  
السلام عن الحسن عليه السلام و اعطى القابلة شيئا و خلق رؤسها يوم سابعها  
و ذرّن شعرا فصدق بوزنه فنهت قال فقلت له ايوخذ الدم  
فلجأ به لاسر الصبي فقال و ان ذك فقلت سبحان الله ذك فقال لو لم يكن ذك  
فانه كان يعمل في الجاهلية و اني عنه في الاسلام كوزيغم كاف و سوك  
و او قلنا نقطه قيل ايت لو بلى نقي است لم يكن بضم كاف و سكون نون  
مشا و اليه ذاك الخ بدیدم است مراد باي حلی زبان قره است که میان عیسی و  
رسول الله ص بوده و چنانچه بیان شد در کتاب العقول در شرح چند حقیقت  
الردی الی کتاب التمهید تا آخر که با وجیت و یکم است و در کتاب النسخ در شرح  
چند شتم با جمل النسخ که با وجیت و یکم است **روایت از امام**  
کوفی گفت که شنیدم از امام جعفر صادق ع و نقل میکرد از پدرش که رسول  
الله صلی الله ع علیه و آله عقیقه کرد از حسن علیه السلام بقوی و از حسین ع بقوی و واد  
ما با چه لجزی از عقیقه و تراشید سرهای ایشان را در روز حقیقت ایشان  
و کشید سر ایشان را بر صدق کرده بهیچ وجه آن نفور و اوی گفت که پس  
گفتم امام را که اگر میشنوی عقیقه پس آلوده کرده میشود بان سر که  
بر امام گفت که آن عمل شرکست بر کفم از روی تعجب که سبحان الله آیا شرکست  
بر امام گفت که کاش هرگز نمیداد این عمل چه بدیستی که آن بود که کرده

میشود در زمان جا علیت و نهی کرده شد از آن در اسلام مقصود اینست که مراد  
منشکست عمل اهل بیعت در نیست زیرا که آن قبیضه شرکت چنانچه مفهومی میشود  
از آنست سنی بر که گفتند و الجارهم و رهبانهم را با یا معز و بن الله و بیان  
شد در کتاب عقود و رجوع اول و سوم با تقلید که باب نوزدهم است **باب**  
**سألت أبا عبد الله ع** عن العقیقة والحلق والتسبیح یا تبارک **أ** قال یسبح  
ذکر الله فی ساعة واحدة یخلق ویذبح **و** یسبح ثم ذکر ما صنعت فاحسبه  
علیکم یوم لکمها ثم قال یوم من النحر ویسجد فی یوم ذر فیة **س** مثلان  
سال گذشت در جرد دوم باینکه یعقوب یوم السابع تا آخر که باب فقدم است  
و بیان شد و اینجا میگویم که مراد تسبیح یا نام نهادن بنام دوم است در صورت  
که پیش از ذبح نامی نراده باشد و او خواهد که تغییر حد موافق آنچه گذشت  
در جرد چهارم باب لا اسم الا لله و الله که باب دهم است پس منافات ندارد با الحاق  
که مشتمل است بر اینکه تسبیح پیش از ذبح است زیرا که مراد در اینجا تسبیح نام اولست  
مثل آنچه گذشت در حدیث نهم باب فقدم و مثل احادیث باینکه بقول علی  
العقیقة که باب نوزدهم است **س** بر رسیدیم امام جعفر صادق علیه السلام را از  
عقیقه و سر تراشیدن و نام نهادن که بگویم امام انما ابتدا کرده میشود امام گفت  
که بعل آورده میشود آن بهی که آن در کساعت سر تراشیده میشود و در حج  
کرده میشود و نام نهادن میشود بعد از آن امام برای بیان اینکه تسبیح  
منقول نیست ذکر کرد آنچه ذکر بعل آورده فاعلم علیها السلام با فرزندش و معذرت  
در جرد دوم این باب بعد از آن امام گفت که کشیده میشود سر و صدق  
کرده میشود بهر زن آن نفقه **س** **عن ابی عبد الله علیه السلام** قال



سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَسَنًا وَحُسَيْنًا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَوْمَ سَابِعِيَا  
فَقَعْنِي عَنْهَا شَاةً وَجَعُوا بِرَجُلٍ شَاةً إِلَى الْفَائِلَةِ وَنَظَرُوا مَا عِثَرَهُ فَكَافَرُوا  
بِهِ وَاحْدًا إِلَى الْخَيْلِ وَحَلَقَتْ فَائِلَةُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ رُؤُسَهُمَا وَنَقَدَتْ  
بِوَدْنٍ شَرَّهَا فَضَحَتْ **ع** نَظَرُوا بَنُو وَفَاءً بِمَا نَفَقَتْ وَخَفِيفَةً بِصِفَتِ  
مَا تَجَمَّعَ مِنْ ذُرِّيَّاتِهِمْ بَابُ نَفَرَاتِ النَّظَرِ وَكَرْهِي كَرِهَةٍ وَابْتِغَاءُ عِبَارَاتِ  
الْزَيْجَةِ وَصَاحِبِ مَا مَوْصُولُ اسْتِخْرَاجِ خَيْرِ مَبْدَأٍ مَعْدُومٍ وَتَبْدِيرِ مَوْجُودٍ  
شُلُوحًا سَوَاءً وَخَيْرُ رَاجِعٍ بِرَجُلٍ اسْتِ بَاعْتِ رَأْيَكُمْ مِنْ مَقُولَاتِ أَهْلِ دَوَائِجِ  
وَالْبَيْقَةِ اسْتِ **ع** رَوَيْتُ أَنَّ أَمَامَ جَعْفَرٍ صَادِقٍ عَمَّ كُنْتُ كُنْتُ  
نَهَادَ رَسُولَ اللَّهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ رَادِرُ رُوَيْدِ عَقْمِ إِيشَانِ وَعَقِيقَةِ  
كَرَةِ إِيشَانِ كُوَسْتُ كُوَسْتُ كُوَسْتُ كُوَسْتُ كُوَسْتُ كُوَسْتُ كُوَسْتُ كُوَسْتُ كُوَسْتُ  
وَبَحْتُ وَمَا خُتِنَ لَاحِظُهُ لَاحِظُهُ لَاحِظُهُ لَاحِظُهُ لَاحِظُهُ لَاحِظُهُ لَاحِظُهُ لَاحِظُهُ  
هَلَا يَكَا وَتَرَا شَيْدَ فَاظٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَعَايِ إِيشَانِ وَصَدَقَ كَرَهُ بَهْرِي سَكَا  
نَقَرُ **ع** عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا الْحُسَيْنِ الرِّضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ  
عَنِ الْقَهْنِ بَارَكَ لَهُمَا فَقَالَ إِنَّهُ لَمَّا وَلَدَ الْحُسَيْنُ بَنِي عَالِي صَلَوَاتِ  
اللَّهِ عَلَيْهِمَا هَبَطَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَآلِهِمَا بِالنَّبِيِّ فِي  
الْيَوْمِ السَّابِعِ وَأَمَرَهُ أَنْ يَمِيَهُ وَيَكْتِبَ وَيَحْلِقَ رَأْسَهُ وَيَقِيقَ عُنْدَهُ  
وَيَنْتَبِ أَوْ نَهْ وَكَذَلِكَ كَانَ حِينَ وَلَدَ الْحُسَيْنُ أَنَّهُ فِي الْيَوْمِ الْإِلَهِيِّ  
فَأَمَرَهُ بِغُلِّ ذَلِكَ **ع** رَوَيْتُ أَنَّ حُسَيْنَ بْنَ خَالِدٍ كُنْتُ كَرَهُ بَهْرِي سَكَا  
رَضَا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ لَاحِظُهُ لَاحِظُهُ لَاحِظُهُ لَاحِظُهُ لَاحِظُهُ لَاحِظُهُ لَاحِظُهُ  
كَرْشَانِ اسْتِ كَرَشِي كَرَزَادَ شَدَحْنِي عَلَى صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمَا فَرَزِي

أوردَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَبَارِكًا كُنْتُ رَادِرُ رُوَيْدِ عَقْمِ وَامْرُكَةِ نَبِيٍّ كَرَامِ  
أَوَّلَهُنَّ وَكُنْتُ نَهَادَ ابْنِ مُحَمَّدٍ وَتَرَا شَيْدَ وَوَعَقِيقَةِ كُنْتُ إِيشَانِ  
كُنْتُ كَرَشِي وَوَجَانِ بَرُو دَرُوقِي كَرَزَادَ شَدَحْنِي عَلَيْهِمَا السَّلَامُ  
أَمَزَادَ رَادِرُ رُوَيْدِ عَقْمِ بَرُو كَرَزَادَ **ع** قَالَ وَكَانَ كَرَامِ  
وَرَبَانِ فِي الْقُرُونِ الْكَافِرَةِ وَكَانَ الْمُتَّقِي الْأَذْنَ الْيَمْنِي فِي تَحْمِيلِ الْأَذْنَ  
وَقَالِ الْبَسْرُ فِي عَالِي الْأَذْنَ فَالْقُرْطُ فِي الْيَمْنِ وَالشَّفْ فِي الْبَسْرِ وَقَدَرُ  
أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَرَكَ كَرَامِ ذَوَابِيْنِ فِي وَسْطِ الْأَرْضِ وَبَنِي  
وَبَنِي الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ **ع** صَغِيرُ مَشْدُوقٍ رَفَالِ رَاجِعِ بَابِ أَمَامِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ  
بَابِ رَاجِعِ حُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ وَبَنِي رُومٍ وَقَدَرُ كَرَامِ الْخَرِ كَلَامِ رَاوِي  
أَنْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ وَبَنِي رَاوِي وَكَانَ كَرَامِ تَا آخِرُ نَقْلِ رَوَايَتِ خَالِفَا  
نَظَرُ الْيَمْنِ كَرَشِي وَكَانَ الْخَرِ وَبَنِي رَاجِعِ بَابِ نَوَادِرُ كَرَامِ  
وَقَدَرُ مَاتَ وَقَدَرُ كَرَامِ أَمَامِ اسْتِ وَوَدَّ بَرُو اسْتِ الدَّوَابِ  
بَنِي وَآلِ بَابِ نَقَطَ وَبَنِي وَآلِ بَابِ نَقَطَ كِيُوَانِ قَدَرِيَّتِ مَعْدُومِ  
سَكَا كَرَامِ نَوَادِرُ مَاتَ مَاتَ مَاتَ مَاتَ مَاتَ مَاتَ مَاتَ مَاتَ مَاتَ  
بَيَانِ مَاتَ وَرَاوِي بَابِ كَرَامِ لَقَا نَزَعَ كَرَامِ بَابِ نَقَطَ وَبَنِي  
بَنِي فَافٍ وَكَانَ رَاوِي مَاتَ مَاتَ مَاتَ مَاتَ مَاتَ مَاتَ مَاتَ مَاتَ  
شَاخِلَا وَرَاوِي بَنِي فَافٍ وَكَانَ رَاوِي مَاتَ مَاتَ مَاتَ مَاتَ مَاتَ  
شَبِي بَابِ نَقَطَ وَكَانَ رَاوِي وَكَانَ رَاوِي بِالْأَذْنَ فِي وَسْطِ الْأَرْضِ  
بَرَانِيَّتِ كَرَامِ كَرَامِ كَرَامِ وَبَنِي رَاوِي بَنِي رَاوِي بَنِي رَاوِي  
رَاوِي رَاوِي بَنِي رَاوِي **ع** أَمَامِ كُنْتُ وَرَاوِي نَقْلِ خَالِفَانِ كَرَامِ











که بگوید که منی که نزد ما نشاندن فقرای محال می شود که بدین معنی که ابراهیم خسته  
که خرد شریک در قدم بیای و کوه در پس امام گفت از شما بگویم که بیایا الله  
نیت جانم می کند دروغ بپوشد بر ابراهیم بر کفتم که چنان است بر  
امام گفت که بدین معنی که بیخبران علیهم بود که می افتاد از ایشان غلافهای اضافی  
با نامهای ایشان در روز هفتم پس وقتی که زاده شد برای ابراهیم و از هاجر که مادر  
اسمعیل سر زنی که در سال هاجر بیاید سر زنی که در پیشانی آن کینان  
فیکت هاجر و خاندن و یک علیها فلما استعمل علیها لیکن هاجر و فلما  
ابراهیم علیهم فقال ما یبکیک یا اسمعیل فقال له ای سنان عجزت ای  
یکتا و کذا فیکت فیکت لیکن هاجر و فلما ابراهیم علیهم ای مصداقه منابر  
منه ریده و سأل ان یلقی ذلک عن هاجر قال الله عنها ظاهر  
ایست که اگر اسمعیل و گفتگوی او در اوایل ولادت او بوده و از جوی خرق  
عادت بوده زیرا که لاد رفا و لذت قاضی ایضا از جوی می کند و قادر  
فیکت و در فلما لها و در فلما الذی یز قاضی ایضا اما جملها بعد میکند  
و ایضا اسمعیل سر زنی که با مادرش منقول می شود و در شام  
می شود و جانم بیان شد در کتاب الحیج در شرح خدایا و با حج ابراهیم  
تا آخر که با هفتم است **ب** پس کریم که هاجر و سخت آمد آن اندوه هاجر  
پس که دید و اسمعیل که کریم میکند که کریم است او پس داخل شد  
ابراهیم و بر گفت که چه چیز می یافد ترا ای اسمعیل بر گفت او را که در  
که سان سر زنی که مادر را بچین و چین بر کریم که بر کریم که  
بیب که بر او پس خواست ابراهیم و سگیای نما خرد پس مناجات

در اینجا صاحب کل اختیار خود را و طلب کرد از او که اندازد آن اندوه را و انهای  
انتخت از الله تعالی از هاجر **اس** فلما ولدت سائلا فاحی  
و کان الی الی الی سقطت عن اسمعیل منته و لم تنقط عنه غلظت عجزت  
منته و لیسان فلما دخل ابراهیم علیه علیها قالت له یا ابراهیم ما هذا الحاد  
الذی یجذب فی آل ابراهیم و اولاد الانبیاء هذا لیسان اسمعیل قد سقطت عنه  
سرت و لم تنقط عنه غلظت فلما ابراهیم ای مصداقه فاحی و قال  
ما هذا و ذلک الذی قد جذب فی آل ابراهیم و اولاد الانبیاء هذا لیسان اسمعیل قد  
سقطت عنه سرت و لم تنقط عنه غلظت **ب** جرت بیضا و جرت  
معلو یا یسم است **ب** پس وقتی که رسید سان اسمعیل و شد روز هفتم  
افتاد از اسمعیل و افتاد از او غلاف او پس قطاری کرد از آن سال  
پس وقتی که داخل شد ابراهیم علیه بر سان گفت او را که ای ابراهیم چیست این  
حادث که بر رسید آل ابراهیم و فرزندان بیخبران این بر تو تحقیق افتا  
از اوقات او و افتاد از غلاف او پس برخواست ابراهیم و سگیای نما خرد  
پس تلغات کرد صاحب کل اختیار خود را و گفت که ای صاحب کل اختیار  
چیت این حادث که تحقیق بر رسید آل ابراهیم و فرزندان بیخبران این  
من اسمعیل تحقیق افتاد از اوقات او و افتاد از او غلاف او **اس** فاحی  
الله الیه ان یا ابراهیم هذا لما عجزت سائلا هاجر قالت انما اسقطت ذلک  
عن لیسان و اولاد الانبیاء لیسان هاجر فاحی اسمعیل قد سقطت عنه  
و آخره جرت الحزین قال فحسنت ابراهیم علیه علیهم بالحدید و جرت الحزین  
بالحزین و اولاد اسمعیل علیهم بعد ذلک **س** ان یقع هجره و سکون







مناجی غایب و علی بابا خالت بطریق بصره محرم است اما بقدر ضرورت  
مستحب است **در سیدم** امام محمد باقر علیه السلام را از دختر که گرفته میشود از زمین  
نگه داری تا اینکه بر طریقه می شود برای او کسی که خشکند و بپسندند  
نیز در بر سر که حقیقت کند بر امام گفت که آگاه باشی سنت مستحب و در خانه زنی  
و نیست بر زبان **در سیدم** امام محمد باقر علیه السلام قال خاتن الغلام من السنة  
و خفف الجارية لیس من السنة **در سیدم** امام محمد باقر علیه السلام انما یخرج ما یومر به  
عن ابی عبد الله علیه السلام قال خفف الجارية مکرمة و لیس من السنة و لا یشتا و اجبا  
و انی شیء افضل من المکرمة **در سیدم** امام محمد باقر علیه السلام المکرمة یقیم و سکره کاف هم لا یقفه  
**در سیدم** امام جعفر صادق علیه السلام گفت که خست کردن و شرفیت نیست  
از جمله است سمره و نه جزو که و لیس باشد و کدام جزو فاضل است از شرفی می آید  
که شرف فضیله است که بعد از ادای فرائض است پس منصرف فرائض و ما فوق  
**در سیدم** امام جعفر صادق علیه السلام قال الخاتن الرجل سنة و مکرمه فی النساء  
**در سیدم** امام جعفر صادق علیه السلام گفت که خست کردن در مردان سنت  
مستحب است و شرفیت برای زنان در بعضی هست و در بعضی نیست **در سیدم** امام  
محمد باقر علیه السلام قال کانت امرأة یقال لها ام طیبة خفف  
الجاری فدعاها رسول الله ص فقال لها یا ام طیبة اذا انت خففت  
المرأة فاشفی و لا تخفی فانه اصفی للذن و اخطی عند البعل **در سیدم** امام  
ابن جابر علیه السلام گفت که خست و دکن با المعنیه و خجسته با هم  
و شتم که با کمال شط و الحافض است **در سیدم** امام جعفر  
صادق علیه السلام گفت که بودنی که گفته میشود و امام طبرستان میگوید دختر از

خویش را

خویش را و رسول الله ص گفت که ای ام طریح تو خسته  
زنی پس بویان و مبالغه ممکن چه بدستی که آن بویان صاف کنند  
نزد رسول و بر منند کنند ترست زنی از زنی شوهر **در سیدم** امام  
علیه السلام قال لما حاربت النساء الى رسول الله ص ما حاربت فیهن امر  
یقال لها ام حبیب و کانت خافضة فحفص الجواری قلما راکها رسول  
الله ص قال لها یا ام حبیب اعمال الذی کان یندیکو هو فی یدک الیوم قالت  
نعم یا رسول الله انما ان یتکون حراما فیه فی عنده قال لا بل حلال فاد  
یخرجی اعلیک قالت قد نزلت منه فقال یا ام حبیب اذا انت فعلت  
فلا عی شکی الی لا شکی و انشی فانه اصفی للزوج و اخطی عند  
الزوج **در سیدم** امام محمد باقر علیه السلام گفت که خست و دکن با المعنیه و خجسته با هم  
باب که الحاشطه و الحافضه **در سیدم** امام جعفر صادق علیه السلام  
ع گفت که وقتی که از مک آید زنان مسلمان رسول الله ص در مدینه  
آمدند میان ایشان نگی که گفته میشود و امام حبیب بود خست کنند  
خست میگوید دختر از پدر و وقتی که بدید و رسول الله ص گفت او را که ام  
آیا کار که بود در دست توان در دستت امر و گفت که آری ای  
رسول الله ص اگر اندک باشد حرام بپوشی کنی مرا از آن گفت که نه بلکه حلال  
پس نزد دیگر شومنت بمن تا تعلم کن توازن گفت پس نزد یک شدم با و کس  
که ای ام حبیب چو تو کنی پس مبالغه ممکن یا نه یعنی که بخیر ممکن و بویان  
چه بدستی که آن صاف کنند ترست و رسول و بر منند کنند ترست  
شوهر باب حبیب **در سیدم** امام محمد باقر علیه السلام انما یخرج ما یومر به



این باب بیان اینست که چنانکه گذشت روز هفتم بیست و نه تراشید و در این باب  
روایت **اصول** عن ابی عبد الله علیه السلام عن جعفر عن اخیله علیه السلام  
علیه السلام قال کان من مولود یخلق رأسه بعد یوم السابع فقال اذا مضی  
سبع ايام فلیس علی خلقه **غریب** روایت از علی بن جعفر از پدرش امام موسی  
کاظم علیه السلام گفت که برسدیم امام را از زاده شده که تراشید میشود سر بعد از روز  
هفتم هر گفت که چنانکه گذشت هفت روز بیست و نه تراشیدنی **دوم**  
عن ابی عبد الله علیه السلام فی العقیقه قال اذا جاء سبع ايام فلا عقیقه له  
**فیه العقیقه یقتل فی خلق العقیقه** است مراد بعیقه اینجا معنی اصلی آنست  
و آن موی مولود است که بآن زاده شده خوار و در یک شعله خوار و در یک بقرینه  
آنچه میاید در خد سوم یا بیست و نهم که و امر بر الله تعالی شوالین  
و بیان این شد در شرح عنوان کتاب العقیقه یعنی که سفید که در یک کرد  
میشود نزد تراشید موی مولود بعد از هفتم بیست و نه تراشیدنی  
العقیقه و وجهی بها که چهارم است **روایت** از امام جعفر  
صادق علیه السلام در تراشید موی مولود گفت که چنانکه گذشت هفت روز بیست  
تراشید موی مولود **باب بیست و ششم اصول** **باب نوا و نثر** این باب بخدا  
غریب است در این باب بیست و ششم **اول اصل** سالت ابی عبد الله علیه السلام  
یولد یفوت یوم السابع هل یعق عنه فقال ان کان مات قبل الظهر  
لم یعق عنه و ان کان بعد الظهر یعق عنه **ششم** برسدیم امام جعفر  
علیه السلام را از زاده شده که زاده میشود بر سر میخ در روز هفتم یا در هج عقیقه  
میشود از او پس امام گفت که اگر باشد که مرده باشد پیش از ظهر در هج عقیقه

نشد از او و اگر مرده باشد بعد از ظهر در هج عقیقه میشود از او **دوم اصل** عن ابی  
هرون مولى الجعدة قال كنت جلیلاً لا فی عبد الله علیه السلام بالمدينة ففقدت  
ایاماً ثم اتی حیث الیه فقال لیلم ان کن منذ ایام یا یا هرون فقلت ولدی  
فلازم فقال یا کذا الله لک حنیه فاحسبه قلت سمیت محمداً قال فاقبل حنیه  
فما لا رضی و اقبل وهو یقول محمد محمد محمد حتى کاد یلحق حنیه یا لا رضی  
**نکته** را قبل برای بیان استمراریت یا صواب و یبقی و قاف بقیه متعارف  
غائب معلوم یا بعد یا با ج فعال مرفوعت و بنا بر اول خدا مرفوعت و بنا  
روم منقبوست **یخبر** روایت از ابو هرون مولى الجعدة بقیه و مکرر  
عین بقیه و قال بقیه گفت که بردهم بنشین برای امام جعفر صادق علیه السلام  
پرسید مرا چند روز بعد از آن بدستی که من ایدم سکا و پرس گفت مرا که ندیدم  
ترا چند روزی را هر پرس گفتیم که زاده شدی من صبر می کردم گفت که گشت  
کند الله تعالی تو را و پرس چه نام کردی و لا گفتیم که نام کردم او را محمد را  
گفت که پرس متوجه کرد که خود را بیایان نه و متوجه کرد بر حالی که او گفت  
که محمد محمد محمد تا آنکه زدی بود که چسبید که او بر زمین **اصول** ثم قال یقضي  
فی مولود فی اهل یوم و یا اهل الارض کلهم جمیعاً الفداء لرسول الله  
علیه و آله لا سبیه و لا قریبه و لا سبی لیه و اعلم انه لیس فی الارض ذل  
فیها اسم محمد الا و هی تقدس کل یوم ثم قال لی عقیقت عنه قال فامسک  
قال قد رجعت انما حیث اسکت حتی انی لم افعل **ششم** بنصیحه مبتدئ  
که مقدم شد الفداء مرفوع و مبتدأ است لا سبیه بین بقیه و تقدس  
یلقیه بقیه نه باب نثر است و ضمیر منقبوست راجع بعلام است لا سبی



بین بینه و هم بصیغه فی محل الیجب انما است تقدیر بصیغه مضارع  
بحرف با معلوم یا بفعول است تقدیر بک کذا از عیب یا که شمرده از عیب  
بصیغه ماضی تکم معلوم یا بفعول است تقدیر بقراردادن چیزی در آن خود  
امام گفت که بخودم است و نیز ندان من و یا جل من و بعد و مادر من و یا  
زمین بهای ایشان جیغاسرا برای رسول الله صدامده آن بر سر او و من  
او را بکشد من سوار و بداند که شان اینست که نیست که در زمین سرای که در آن  
باشد نام محمد مگر بهائی که آن پاک کرده میشود از عیب هر روز بعد از آن  
گفت مرا که یا عقیقه کرده از او راوی گفت که پس جواب ندادم راوی  
گفت که یا خواجه قرار دادم که او جواب ندادم که آن که این را که عقیقه  
نکردم **مس** فقال یا مصادف اذن منی فوالله ما عقلت ما قال له انی  
کلنت الله فکما مر فی حقی قد هبت لا اقوم فقال لی کما انت یا یا هر و  
فما فی مصادف و کلنت و نا یتر فوضوها بین یدی و قال یا یا هر و  
فاشته کلین و استمنها و اذبحها و کل و اکلیم **شرح** مصادف بکسر طال  
اسم خادم امام جعفر صادق عا است مادر او را فداست و در دوم  
استفایده است کما انت تقدیر کن کما انت علی است و بیان اختلاف در این  
ترکیب در کتاب الکلیح در شرح عقیق یا بصدق لیس الفحل که یا بصدق دوم  
است کما اشارت باینکه میدانم که عقیقه کردی بر این تبرع است برای  
تعظیم اسم رسول الله ص و آن **مس** پس امام گفت که ای مصادف نزد یکش است  
بمن پس بچند قسم که ندانم که چه گفت مصادف را مگر آنکه من کلان کردم  
اینرا که او تحقیق امر کرد برای من چیزی پس رفتم که بر خیزم پس امام

مرا که

مرا که یا شریانی تو بلای ای با هر قیاس کند نزد من مصادف یا در میان رطلای بکشد  
انها را در پیش من و امام گفت که ای با هر من بر و بچند و قیاس را و فرجه  
بخران دورا و فرجه کن آن دورا و بخر و بخران **مس** عن سماعة  
قال سالت عن رجل یعوق عن ولده حتى کبر فکان غلاما شایبا او غلاما  
قد بلغ قال اذ اضحی عنه او ضحی الی لکد عن نفسه فقد اخرا عنه  
عقیقه و قال قال رسول الله ص الولد مر من عقیقه فکله ابراه او  
ترکاه **شرح** روایت از سماعة که راوی امام جعفر صادق و امام  
مس کاظم علمه است گفت که پرسیدم امام را از مردی که عقیقه نکرد  
از پسرش تا آنکه پسرش بزرگ شد پس شد پسر جوان یا هر که تحقیق رسید بحد  
کار مردان امام گفت که چیزی بد قرآن کن از جانب پسر قرآن کند پس از آن  
خودش تحقیق بخری شد از او عقیقه را و یا یعنی که آن بجای عقیقه است  
و امام گفت که گفت رسول الله ص که فرزند در گروست بعقیقه او خور و بیرون  
آورده از گرو او را بدو خور یا و گذارد او را **باب بیست و نهم اصل باب کریمه**  
**المنافع** **شرح** که از بیف کاف است القناع بیف قاف و تخفیف نون  
نون و کسر یاء نقطه و عین بیف جمع قرع عین قاف و سکون نون و هم را  
با نقطه و بیف قاف و فتح زای کا کلفا و الف لام برای عهد یا رعیت و مراد  
کا کلفا بی است که بجا انها اندک است چنانچه بیف رفت میان اجلا  
این باب بیان ناخوشی و این کا کلفا است در این باب **شرح**  
**اول** عن ابي عبد الله ع قال قال امیر المؤمنین صلوات الله  
علیه لا تخلقوا الصبیان الفرج و الفرج ان تخلقوا موضعاً و تلج

شت  
۸۴







100

۱۰ رضع

مختصر

نفر یعنی نبی است که تنه آخر نفسی بیائست بقرینه آنچه یادید در حدیث دوم بجا  
و یکم که با بصره از حق بالولد اذکان صغیر است لایض بفتح می جمع مرصع بصیرت افهم  
نایضا علی بابا فعل زمان شیر هندی مادر ما مصدیر است و مراد بابا لغا است و رفع  
چنانچه گویا که محذوق شده اند از دفع مثالی که مثل میگویند نزد ما بحسب یا بنحو  
که احسان میگردان یا ضار بفتح میزد و سکنی نون بدل ذکات **نحوه** روا  
از بابی القباح بفتح میا بفتح و غشود یا یا یکنطقه کنایه بکثرت و نون و  
ونون از امام جعفر صادق گفت که پرسیدم امام را از قول الله عز و جل و رسول  
بقره که یاید که یا ضار زمانه اداری جیب فرزندش و فریدریب فرزندش  
چرا امام گفت که بودند زمان شیر هندی از اینکه دفع کند یکی از ایشان مرد را چنانکه او  
کند جاع را میگفت که نکند از من تراید یعنی من میترسم که آیین شوم پس گفتم این  
فرزند من که میترسم او را و بود مرد که میخواست او را زن پس میگفت که میترسم که جماع  
کنم تراید که من فرزندم را پس گفتم این میکند است او را و جماع میکند او را پس نه کرد  
الله تعالی و جز از آنکه در هر سال شش مرد زن را زن مرد را **نظم اصل**  
عَنِ الْحَلِيِّ عَنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنِ اللَّهِ عَنِ وَ أَمَا قَوْلُهُ وَ عَلَى الْوَارِثِ مِثْلَ ذَلِكَ  
ذَلِكَ فَإِنَّهُ نَوَاقِصُ بِنِصَانٍ أَوْ بِنِصَانٍ أَمَّا فِي رِضَائِهِ وَلَيْسَ لَهُ أَنْ  
أَنْ تَأْخُذَ فِي رِضَائِهِ فَوْقَ حَالَتِهِ كَمَا لَمْ يَنْ قَانِ أَنْ أَرَادَ أَضْلَاعَهُ تَوَاضَعُ  
مِثْلَهُ وَ تَشَأْ وَ يَرْجُو ذَلِكَ كَأَنَّ كَسَاءَ الْفَضْلِ هُوَ الْفَضْلُ **شرح** نویسنده  
مصدق و مرتب است ان بنقدیر عن ان است ضمیر مترجم رضاء و ارجع بوارث  
است و مراد به ارث ولی چند که در است بعد از وفات پدر که در بابی  
برای سبب و مقصود نه و ارث است از مضاره مادر که در یکدیگر است



مثل اینکه او را داده شود و چون بگوید بعد از انقضای عهد وفات شود اول و او را  
مانع او شود بیسبب خرق ضایع شد که در و مثل اینکه بگوید یا جرة المثل انشی شود  
و او ندهد و بیضا را به از شک او است و اما مقبول است و حاصل هر دو یکی است  
زیرا که در اولی آن مقدر است و در دوم با بقی مقدر است رضا و غیره داخل مشکوک  
خبر نیست و مراد تا فی مده رضا است و لیکن همان تاخذ رضا غیره  
خویش کاملین اشارت شود باینکه از جمله مسائل ام بیب که در تداوت اجزای  
رضاع است در مثل خویش بخلاف بعد از حیوان و فشا و اشارت با سبک  
تراضی پدر و مادر نظام پیش از حیوان اگر باعث ضایع شد که در و مثل آنجا  
نیست **روایت** از حلی از امام جعفر صادق ع ما متذجد سابق  
در این زیاده که و اما قولی که در غیره مثل سابق بوقه بوقه که و بر سبک  
مثل آنجا بر پدر بود بر پدری که آن نمی و پدر که در است از اینکه خبر است  
بیب که در امام گفت که خبرها نداده و که در را در متذجد خود که در و  
مادر را اینکه بگوید نزد پدر را در متذجد خود که در که در را و پدر و مادر  
پیرا که پدر و مادر و خاندن و فی از روی خویشی از پدر و حیات و سبک  
بیبی پیش از دو سال اهلادی میباشد خوب و مراد بقضای از شیر پر که در است  
**ششم** **اسل** عن ابی عبد الله ع رجل ما من و من لا امر الله و مع ما منه و له  
فألفته علی خادم لها فأرضعته ثم جاءني فطلب رضاع الغلام من  
الرجل فقال لها اجري مثلها و ليس للرجل أن يخرج من حجرها حتى يلد  
و يذفع اليك ما له **نهم** اجري مثلها مثلها است برده و اضاف اولی آنجا  
اجری بنزد هم اضافت مجموع مضایف و مضایف الیه بضمیر نظیر حب رمانک

که بخاطر رمان میباشد و یکجایان باشد **روایت** از امام  
جعفر صادق ع در موردی که وفا یافت و گذاشت زعفران را آن زن از او پرسید  
پس از آنکه آن پسر را بگری که آن زن را برده پس آن کثیر شیر داد پس بعد از آن  
آن زن آمد طلب میکند اجرت شیر خوردن پسر را از وصی آن مرد پس امام گفت  
که برای آن زن نیست اجرة المثل او نیست و وصی را آنکه بپرسد که پسر را از کجا داد  
تا آنکه با نفع شود و داده شود سو او را نش **نهم** **اسل** عن سعد بن سعد  
الاشعری عن ابی الحسن الرضا ع قال سألت عن الصبي هل يرضع أكثر من  
سنتين فقال لعائنه قل فان زاد على سنتين علي أبيه من ولدك شي  
فألا لا **نهم** يرضع بعينه مضارع قايب مجزئاً بما فعلت فرق میان سنه  
و عام اینست که اکثر استواء سنه در سال شمسی است و آن سید و شصت  
و پنج روز و یکی است و اکثر استواء عام در سال قمری است و آن کثرت است  
از سال شمسی و روز و یکی و این اشارت بتفصیل خویش کاملین که در سوره  
بقرة است باینکه اگر در سال قمری است زیرا که مناطح و عمر و روز و عرض  
و اعتدال آنهاست و فطرت هر یک نزد عام نیز بخلاف سال شمسی که اول و آخر  
و او مناطح آنهاست میباشند و پس **روایت** از سعد بن سعد  
اشعری از امام رضا علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از کود که آیا شیر داده  
میشود در شیر از دو سنه پس امام گفت که شیر داده میشود در دو عام گفتیم  
که پس اگر کود که زیاد کند شیر خورد و نوبت برسد و سنه نیز با نفعی که خرشت بسیار کند  
اگر شیر ندهند بعد از دو سال آیا بر پدر و مادر او از آن چیزی از گناه است  
امام گفت که نه **نهم** در اکثر نسخ اینجا حدیثی دیگر هست موافق آنچه می بیند







۲۱۵  
 شروه دارد پس امام گفت که غنائن مکن اولاد و لیکن غنائن که کسی را کثرت دارد مراد  
 یهود و نصرانیت **مسلم** قال ابو عبد الله علیه السلام اذا انصفتکم فاما  
 منقوص من شریک منکم **مسلم** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که چنان زنان اهل  
 کتاب بشیر دهند برای شما پس منع کند ایشان از شریک منکم **مسلم** سالت ابا  
 عبد الله علیه السلام عن یحیی بن النعمان ان ترشح له اليهود یترکوا لقریبته و  
 والمنکره قال لا بأس قال استغوص من شریک منکم **مسلم** پرسیدم اما  
 جعفر صادق علیه السلام که آیا ضرب میشود برای مرد اینکه بشیر دهد برای او زن  
 یهود و زن نصرانی و زن بت پرست امام گفت که نیست بروای و گفت  
 که منع کند آن تا از او بشیر بخرد **مسلم** عن ابی جعفر علیه السلام قال لیس  
 اليهود یترکوا لقریبته و الا یحیی بن النعمان ان ترشح له یحیی بن النعمان  
 لا یسئ باسایه لیس الا اذا جعل مولی الجاریه الذی یجوز بالجاریه  
 فی حلی **مسلم** روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بشیر یهودیه و نصرانیه  
 مجوسیه محبوبتر است سکن من از بشیر ولد الزنا و امام بود که ننیدید  
 بروای بشیر ولد الزنا چنانچه کرد و انصاف بکنیز کسی را که زن او بکثرت در حیات  
 موافق این گذشت در کتاب الکناح در حجت دوازدهم و بشیر دهم باب  
 الزنا یحل جاریه لا یختار اخر که باب صد و دوازدهم است **مسلم** سالت ابا  
 الحسن علیه السلام عن غلام لی و بنت علی یا کثیر لی فاحکما فی کتف و اجبتا  
 الی کثیرا فانه احکمت لهما ما صنعنا ان یطیب لکنا قال نعم **مسلم** پرسیدم  
 امام موسی کاظم علیه السلام را از غلامی از من که جفت بر کنیزی از من بپوشان  
 کرد و او را پس ندید و محتاج شدیم بشیر او پس اگر حلال کنم برای آن دو لکنه

۲۱۶  
 که کرد آیا پاکیزه میشود بشیر زن که از امام گفت که آری **مسلم** عن ابی جعفر  
 علیه السلام فی المکره لیکونه لکما الخادم قد خرجت محتاج الی کثیرا قال امرها فحکمتها  
 بطیب لکین **مسلم** محتاج بصیغه مضارع غایب معلوم یا یا فحکمت و معین  
 راجع برای است فحکمتها متعین بطیب بصیغه مضارع غایب معلوم باب خروج  
 است و جمله استیاضی بیانی سابقست **مسلم** روایت از امام جعفر صادق  
 در زن که بیاض شد و لا کثیر رجالی که تحقیق آن کثیر را که آن زن محتاج بشیر  
 سکن بشیر از امام گفت که امر کن آن زن را پس حلال کن آن کنیز را بیان این آنکه  
 پاکیزه میشود بشیر **مسلم** عن ابی جعفر علیه السلام قال قال رسول الله  
 الا تدرست فضعوا الحقاق فان اللبن یغلی و ان الغلام ینزع الی اللبن  
 یغلی الی اللبن فی الریح و الخوف **مسلم** بعدی بعین بنیقله و لا بنیقله و لا  
 بنیقله بصیغه مضارع غایب معلوم باب تفعل است ینزع بنوع زای  
 بانقله بعین بنیقله بصیغه مضارع غایب معلوم باب ضرب است  
 الترویع بضم زین مانند شد یعنی الی النظر کلام امام است فی الریح الخوف  
 کلام هر دو میتواند بود الریح بضم زای بنیقله و بعین بنیقله و نون مصداق  
 باب نصر و علم و حسن سستی در کارها بیست و نهم برای الحق بضم حاء بنیقله و کذا  
 و همیم مصداق علم و حسن کوفی **مسلم** روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت  
 گفت رسول الله ص که بشیر دهند کوفه که خود میکنند کوفه که راجع بدین  
 که بشیر سرت میفرماید اخلاقی را و بدین سستی که بشیر اند میشود سستی بشیر سستی  
 و ابی بلاد سستی و کوفی **مسلم** عن ابی عبد الله علیه السلام قال کان امیر المؤمنین







در دفعیم مکتوبه استغاثیه یا موصوات و بنا بر آن از جنس استغاثیه  
در موضع جواب استغاثیه است مثل همان الذکر که در جواب استغاثیه در حکم مفرد است  
غیر از قضایا باشد با نظیر الحاله الفاعله و غیره و بنا بر دوم احق بتقدیر هر دو  
است **بخ** این باب بیان ایت که در سزاوارست بفرز خود باشد که در این  
باب **بخ** **مس** **قلت** لا یحب عبد الله الرجل الحق یؤلو أم المارة  
فقال لا إلا إذا قال فان قالت المارة لزوجها الذي ظلمها أنا ارضع اینی بخیل  
ما یجد من یرضع حق الحق **بخ** **نعم** امام جعفر صادق علیه السلام را که از او پرسید  
است بفرزندش زبان بگفت که در سزاوارست امام گفت که پس اگر او  
زبان خود را که طلاق داد او را که من شریعیم بفرزند را بنده ای می باشد که  
که شریعه را و زبان پس زن سزاوارست **بخ** **مس** **عن** ابی عبد الله  
قال لا یطلق الرجل امراته و هی حیة الا یفک علیها حتى یفک حکما و اذا ار  
ان یفک اعطاها اجرها و لا یفکها الا ان یفک من هذا از حضرت جعفر  
علیه السلام روایت شد که هرگاه مردی از خودی حق تعالی **بخ** **لا** یفکها  
بشددید راه مفکر و مفکره میتواند بود موافق دو قرات که در سزاوارست  
و ظاهر این ایت که آنچه مذکور شد در غیر این ایت در سجد ششم باب بیستم  
که باب الضلع است بعنوان مثال تقطع از باطن است **بخ** **روایت**  
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون طلاق دهد مرد زنی خود را بر جای که او  
باشد تقطع جاری سازد بر او تا آنکه گذارد با خود را و چون شریعه آن  
فرزند را بطلان او امره شروع فرماید تا آنکه زن را بکشد و فرزند او را و مگر آنکه  
کسی که او را زن را بخشد اعتبار از او پس اگر او را ضعیف شود یا آن مرد از زن ترس

۱۵۲

او سزاوارتر است بدین خرقه تا المکذبین بران کرم او را **سوم** **صلی الله علیه و آله**  
 علیه السلام عن الرجل یطوق امرأته ویتربها ولداً ایها الحق بالولد قال المکره الحق  
 بالولد ما کم من نرجس **چهارم** بر سید خدامام جعفر صادق ۴۴ از مردی که  
 به حد فحش و درصافه ایشان فرزندیت کلام آن دو سزاوارترند  
 بآن فرزند امام گفت که زن سزاوارتر است بآن فرزند خدا تا که شهو و دیگر  
 بدانکه منافات نیست میان این چش و دو چش سابق زیرا که هر کلام محض  
 دیگریست و حاضر هم و نیست که در وقت رضاع مادر سزاوارتر است بدو شرط  
 اول اینکه مادر رضاعی با جبر که دیگری بآن راضی نبوده دوم اینکه مادر شوهر  
 دیگر کند زیرا که اعتدال ضرر و فساد می شود بوی احوال در بر سزاوارتر  
 ضایع شد نیز آنست که در وقتی که مدت رضاع نباشد یا یکی از این دو شرط تحقق  
 نباشد بدین سزاوارتر است و ممکن است هیچ یکی این چش بدو شرط و چش نباشد  
 بر سید الله اعلم **چهارم** **صلی الله علیه و آله** عن داود بن الحصین عن ابي عبد الله ۴ قال  
 قال الولد برئ من اولاد حنن قال ما دام الولد فی الرضاع فیسو  
 بین الموی و بالتموی فاذا اطمع قال لا یحق **پنجم** **صلی الله علیه و آله** قال ما دام  
 الاب کالام **ششم** **صلی الله علیه و آله** قال و کذا الاب من رضاعه و جریه و  
 قال **صلی الله علیه و آله** لا یسوی فی الرضاعه و الریح فانه که ان یکره فیها المکره  
 ذلک خیر له و ان قوی به ان یموت مع امته **هفتم** حسین نفع جاء بنی قیظه  
 صا و بنی قیظه با نعم جاء و نفع صا و سکی بیا و بنی قیظه و بیا است ضعیف  
 و اولی راجح بیا و داست و در دوم راجح بانام است بالتموی عیار  
 از اینست که بدین سزاوارتر است بوجهی و مادر سزاوارتر است بوجهی و دیگر و بیا



۲۱۹  
معتاق که دو سال فرزند است بماند این که اگر او در این وقت فوت شود یا بجز که در این وقت فوت شود  
مادر و سرور او در است اینست مراد از آنست سو بقره و اولاد است بر مضع اولاد و مضع  
کاملین بر آنکه خزان و المانع است و مانع میشود بامر پدر یا بکلیه مال و المانع و اگر او فوت  
نشود یا آن اجرت پس بر سر او است چنانکه در مطلق است که در آن تعارض است  
در آخری فقه بصیغه غایب بر بیا به حیات است بصیغه عین بنقله فقه مصادیق  
و فتح باه بکفقه خویشان بکسر آن بر کفقه پدر و سرور و مضع مضاف غایب است  
باب نفقه ذلالت **فقه** رعایت از او بر حقین از امام جعفر صادق  
ع گفت از سو بقره که او در آن شیر شد فرزندان از امام گفت که چند آنکه فرزندان  
خود است پس او میان پدر و مادر است برابر بر سر او از فرزند شود پس پدر و مادر  
با و از مادر بر سر او میرد پس مادر و سرور او است بر فرزندان از خویشان پدر چه  
جای خویشان مادر چه اگر باید بد کسی که شیر دهد و لیکن مادر هم مثلا و کون  
مادر که شیر ندهد هم و لیکن هم در هم مثلا پس پدر و مادر که از ترست پدر را اینکه  
چند آنکه او را در این قدر هست که آن بهتر است بر سر فرزند و مضاف ترست  
بر فرزند اینکه و گذاشته شود با مادر و شوهر یا یکی گذاشت و چنانکه اولاد است  
که با بیست و ششم است **فقه** سالت ابی عبد الله علیه السلام عن امیر المؤمنین  
نکحت عبدا فاولدها اولاداً ثم امة طلقها فام یومع من اولادها و اولادها  
فلما بلغ العبد انها تزوجت اولاداً ان یأخذ و لکة منها و قال انما اخبر  
بهم منک ان تزوجت فقال لیس للعبد ان یأخذ منها و لکة و ان تزوج  
حتى یعقوبهم الحق یولد حاشیه ما دام مملوکاً فاذا اعتق من الحق  
هم منها **فقه** لم یعم بصیغه مضاف غایب معلوم باب فاعلستان تزوجت

۲۲۰  
فقه بر سر و سرور و مضع و مضاف بقدر که آن تزوجت است **فقه** بر سر  
امام جعفر صادق علیه السلام را از فرزند که شوهر کرد غلام را پس باید آن زن  
فرزندانی بعد از آن بدست که آن غلام مطلق داد آن زن را پس آن زن صبر کرد  
با فرزندانش و شوهر کرد پس وقتی که خبر رسید بسلام اینک او شوهر کرد از او که  
که بیکه فرزندان خود را از او و گفت که من سرور او را بایشان از تو بیا بیا  
شوهر کردی پس امام گفت که چنانکه غلام را اینک بیکه از آن زن فرزندان را  
چند که شوهر کرد باشد تا آنکه آزاد کرده شود میان این آنکه آن زن سرور او را  
بر فرزندان خود از آن غلام چند آنکه او مملوک است بر سر او آزاد شود پس او را  
بر فرزندان خود از آن غلام چند آنکه او مملوک است بر سر او آزاد کرده شود پس  
سرور او را است بر فرزندان از آن زن مناسب است گذشت در کتاب النکاح ذکر  
ششم باید اولاد از آنکه احد این مملوک را از آخر که با بصد و بی و ششم است  
**باب بی و دوم اسرار الشفاعة** التوفیق فقه التوفیق فقه و ضم غیر مضاف و مضمون  
و او مضمون مسدود مضاف و ضم بر مضاف **فقه** این باب بیان میکند که اگر  
در عرض این باب است **فقه** **ابن** عن عیسی بن زید رفعه الی ابی  
عبد الله علیه السلام قال یخیر الفلام لیح سین و یومر بالصلوة لیح و یوق  
بهم فی المساجح لغیر یحکم لامر عشر سنه و مشی طوله الی اثنتین  
و عشرین سنه و مشی عقلا الی ثمان و عشرین سنه الا انما رعت  
**فقه** این چند می آید در کتاب اولاد یا در چند ششم آخر ابواب و در اینجا  
لاحد و غیرین سنه است بجای الی اثنتین و عشرین سنه و مضاف است  
زیر که مدخل الی خارج است از حکم ما قبل بخلافی و دخول لام پس سرور



طول آخریت و یکم و آل بیت دوم است شفره یون ثانی بنقطه و غیره بنقطه و آ  
 بنقطه بیضی مضاعف غایب معلوم بنا افعال است یا بشکله ثانی از باب افعال  
 و یون بنقطه لیسع صافات نداید آنچه گذشت در کتاب الجواهر و در حدیث  
 دوم یا در عمل الاطفال و العیال و افعال معلوم که با بیضی مضاعف دوم است  
 که قلت متوجه لیسع علی افعال اذا کان است سین و افعال الصیام  
 اذا کان و آنچه گذشت در کتاب لیسع و بیضی اول و با بیضی الصیام  
 و بیضی و خنجر با کباب شمس و است و آنچه مرصیا بنا افعال اذا کان  
 بنقطه سین و فاصبا نکم با لیسع اذا کان و بیضی سین و نیز که لیسع  
 صیال مختلف می باشد و نیز که در کلام در بیضی است یفرق بیضی مضاعف  
 غایب معلوم یا بیضی است لیسع بنقطه ثانی و بیضی در باب اوجیم و الف و الف  
 بنقطه و یا بنقطه جم و نیز که در کلام در بیضی است یفرق بیضی مضاعف  
 باعتبار تعدد النوع است و آن منبج است با شش متصل و مشتق  
 آن عقلاست و این اشارت باینکه عقل بر دو قسم است اول ذاتی که بیست  
 و هشت سال منتهای قیام اول است بخلاف قسم دوم **روایت از عیسی**  
 بن زید بالبرج چند راسخ امام جعفر صادق علیه السلام گفت که دندان می اندازد  
 در هر هفت سال و امر کرده میشود بنماز برای هر سال و تقریر کرده میشود  
 در آن درختی که اهلها برای ده سال هر چند که یکی از ایشان ده سال باشد و  
 کمتر باشد محکم میشود در هر بار چارده سال و کمال دانی چهل و بیست و دو سال  
 است و کمال خرد او تا بیست و هشت سال است مگر کار از مودنها **دوم**  
 عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

که اینها تا آخر

صادق  
 عَلَى سِتَّةِ أَرْبَعِ أَصَابِعٍ بِأَصَابِعِ نَفْسِهِ **روایت از امام جعفر**  
 علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که بلند میشود که در هر بار بعد  
 چهار انگشت یا انگشتان خود شمرده است که هرگاه در وقتی قد بلند کردی  
 از عرض انگشت خود شمرده باشی یا عینا و انگشتان نیز زیاد خواهد شد و محض  
 و این تا بیست و دو سال است **سوم** عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ  
 قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَكَيْفَ رَجَعَ إِلَيْهِمْ يَكْفِي بَقَا  
 و جاء بنقطه بیضی مضاعف غایب معلوم یا با افعال است یفرق بیضی  
 مضاعف غایب معلوم یا با بیضی است التفک که شد الله و بیضی ثانی بنقطه  
 و کون و ال بنقطه و یا و بیضی در بابین و بیان بیضی بین بنقطه  
 بنقطه و عین بنقطه بیضی مضاعف غایب معلوم یا با بیضی است الطرح  
 بضم سین غایب شد الی بیضی و کون و کبریا بنقطه و یا بنقطه  
 بقل **روایت از امام جعفر صادق علیه السلام** از پدرش علیه السلام گفت که در هر بار  
 بیست و اندک که در شش دوستان او و نمایان شود بوی دویج بقول **و ابی**  
**سوم** **روایت از امام جعفر صادق علیه السلام** این باب بیان از بیاض و سفید و فرزند  
 با بیضی حقیقت **اول** **روایت از امام جعفر صادق علیه السلام** قال دَعَا ابْنَهُ يَلْعَبُ  
 سِتَّةَ سِنِينَ وَكَانَ مَعَهُ سِتُّ سِنِينَ قَانَ الْكَلْبُ وَكَانَ مَعَهُ الْخَيْلُ  
**یلعاب** زبا بیضی معلوم است از امام جعفر صادق علیه السلام افعال است المركب  
 از حرف ط و حرف فقی است **روایت از امام جعفر صادق علیه السلام**  
 گفت که بکرا در هر بار که بانی کند در هفت سال قرع و جدا کند و از خود  
 سال قرع بوی دین و او بیاض و سفید پس اگر بر سر راه شد خوب و اگر نشد پس

و این تا بیست و دو سال است  
 و این تا بیست و دو سال است  
 و این تا بیست و دو سال است















گفت در کتاب التاج در حد اول و دوم بابت نادیده شدن کلاه صیقلی و  
 است من لها صیقله مناع غایب معلوم باید فعالیت الخوف بضم غین  
 و قو را بنقطه و قاصع غزف بضم غین و کون له بالآخانه ای که در وقت برجا  
 یکانه السج بفتح سین بنقطه و له بنقطه و ما بنقطه اسم مصدر یا بنقطه  
 روانه نرانت که در خبر ماضی و در شان و بنکو کننا مشرک و تعلیم کننا و اقران  
 و ختن کننا و لا و تعلیم کننا و لا سق موز که منع از نرنا و بجای می کنند و تعلیم  
 نکند و لا سق یوسف که چکار زینجا در آن مذکور است و جانا نهدا و لا در  
 بالآخانه و بنسباف کند روانه کرد و او را سق خانه شوهرش آگاه باش  
 چه نام کرد او را فاطمه پسر دستانم مده او را و اهن مکمل و لا و من  
 او را **باب فی صیقله** **در شرح** بر یکبار بنقطه و نشد  
 و بنقطه است **باب** این باب بیان میکند بابت نرانت در آن باب  
 نه حدیث است **از لاسل** **عن ابی عبد الله** قال قال رسول الله صلی  
 علیه و آله و سلم **کتب الله** که حسنه و من حسنه و من حسنه و من حسنه  
 القیمه و من علیه القرآن و منی بالابوین فکیسا خلقی یضی من نور  
 و جوه اهل الجنة **در** **صیقله** ماضی غایب بجو باب مفرات  
 ضمیر متر راجع بیز است باد بالابوین بفتح مع است کسیا بضم سین  
 و باد و بنقطه در باین صیقله ماضی غایب بجو باب مفرات  
 و ضمیر راجع بابوین است و ترک کرد کسی خود شریعتا را نیست که  
 آن بطریق اولی است اما الما بضم حا بنقطه و تشدید لام لیا س  
 فآخر که آست دارد **باب** **روایت** از امام جعفر صادق ع

گفت

گفت که گفت رسول الله ص که هر که بکشد فرزندش را بنویسد تقا برای و حسنه کرد  
 در نما که گفت فرزندش را خوشحال میکند و الله تقا در هر روز قیامت و هر که بگوید  
 فرزندش را قرآن خوانده میشود باید دعا در هر روز بشت برین بشود و بنقطه و بنقطه  
 فآخر که تابان میشود از روی شنی که نمازهای احدی بشت **در** **باب** **عن ابی**  
 طالب علیه السلام قال قال رسول الله ص **من** **لا یضار من امر** قال و الله  
 قال قد مضی قال یز و لذلك **در** **من** استغفار است ابریا بنقطه و بنقطه  
 راه مفرات و کسی صیقله ابریا صوب و علم است **باب** **روایت** از امام  
 علی بن ابی طالب علیه السلام که از امام جعفر صادق ع گفت که گفت امام را  
 مرگ از اهل معینه که گرانگی کم امام گفت که او در و بدتر گفت که تحقیق از دنیا  
 رفتند امام گفت که بنی کن فرزندان را **در** **باب** **عن ابی عبد الله علیه السلام**  
**قال** **رسول الله صلی الله علیه و آله** **لا یجوز القیام** و از جویم و از او عذرتهم  
 شکر ففوا لهم فاهم لا یرون الا انکم نزلت قونهم **در** **باب** **ابو الجحاف بنقطه**  
 و تشدید با بنقطه صیقله ابریا فعالیت ارجوهم صیقله ابریا علم است قوا  
 بضم فاصیقله ارجوهم صیقله ابریا و عقل الام با بنقطه است فاهم تا آخر است  
 با بنقطه است از خلاف و بعد بیشتر آرزو میشود از بزرگان زبول که بنید  
 که در و دهنده صیقله دیگریت **باب** **روایت** از امام جعفر صادق  
 علیه السلام گفت که گفت رسول الله ص که دوست دارید کودکان خود را و در  
 کنید ایشان را بکار سانی ایشان و چون وعده کنید ایشان را بکار سانی ایشان  
 و چون وعده کنید ایشان را چیزی پس وفا بوعده کنید بایشان و بنقطه  
 که ایشان نمی بینند مگر این که شما روزی صیدید ایشان را **در** **باب** **قال**



اینکه المؤمنین من کان له ولد سببا **شرح** صبا بعد از بی نقطه و با و یک نقطه  
والف تعقل از و بی نقطه غایب معلوم باب مفرات و غیره یعنی است  
الصوتی صا و سکون با و و ضم صا و ضم با و و تشدید او کوه که اندر سکون که  
**شرح** گفت ای المؤمنین ما که هر که باشد و از فرزندی کوه که اندر سکون میکند  
یا او **تیمم اسیر** عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال الله لی رحم العبد لیس فی حیه  
لو لم ی **شرح** رعایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پدرم که الله تعالی  
بر او رحم میکند بنده را باری بسیار دوستی و فرزندش را **تیمم اسیر** عن  
یونس بن بابویه عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه  
وآله واهل عیله و سلم قال قلت کیف یغنیه طریقه قال یغنی بینه  
وینجا و قد من مصونه و لا یحقیق و لا یحقیق فلیس بینه وینجا ان یغنی  
فی حینه من حدود الکفر الا ان یدخل فی عقوق او فیکفیه **شرح** باب  
بکره بی نقطه و تحقیق با و یک نقطه مطا بی نقطه است هر یک از مسود و معص  
مانند محقق است در این یک کای معقول یعنی فاعل است و مراد آسان و  
است و کای مصدرت و مراد آسانی و در شواریت فرق است که آن  
انباریه و است و دوم از باب علم و حاصل است و سوم از باب نص  
و این دو لفظ گذشت در کتابا لدعا و یحذف می سوم از باب  
و چون گفته که در المعرفه المیسور و هما مصدران و قال سبق هما  
صفتان و لا یعنی حینه المصدرة و من معقول الیه وینا وک قولهم فی  
المیسور و المعقول و یقول کانه قال دعا فی امری و یزیر برهقه و با و بی نقطه  
وقاف بی نقطه مضارع غایب معلوم باب غیض با و با و فاعل الیه

رحم الله من

کرا که آید که آن کرم و الارهاق تکلیف کسی کار مشکل لا یحقی بخا و با نقطه و با  
بی نقطه وقاف بی نقطه مضارع غایب معلوم باب حلت ضمه بر راجع بکذا  
قادر فلیس فی بیان است و تیمم کلام امام است ضمه بر راجع بولاست  
**شرح** و راست از یونزین باط از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت رسول  
الله ص که رحمت کند و الله تعالی کسی که مدد کند فرزندش را بر فرمان بر ماری  
پدر را وی گفت گفت که چکنی مدد میکند او را بر فرمان برداری پدر را  
که قبول میکند کارسان فرزند و در میکند از کار و شوار فرزند او که  
کنا و میکند فرزند و در خوی میکند با و جنت میان فرزند و میان  
اینکه که در در کنای از کنا بها کفر مکر اینکه داخل شق آن فرزند و خالفه  
با پدر و ماه برهقه خویشتا و **شرح** ثم قال رسول الله ص اجته طریقه  
طریقه الله و علیک بیکر ما توجد یکر ما من طریقه الکفر عام و لا یجوز ریح  
الجنة عانی و لا فایح ریح و لا مری الا از ان خیلده **شرح** این سخن  
گذشت در کتابی لایمان و الکفر و یحذف ششم باب لعقوق که باب و حکم  
و ششم و این الفاعل است بجای الف عام که اینجا است و هر دو در مقام مبالغه  
تعارفت و در اینجا دفع منافات بوجهی و کوشا المری به بی نقطه و با و  
با نقطه بی نقطه فاعل بابی فاعل الحینه کنند الا از بکره و با و با نقطه  
و با و بی نقطه مکر بند و مانند آن خیدا بقم تا با نقطه و قی با و دو نقطه  
در بیان و الف معذره مصدر بکره است یعنی خود بستنی و آن معقول  
و معقول له است **شرح** بعد از آن گفت رسول الله ص که گفت با کفر آت  
با کفر کرد و الله تعالی و با کفر کرد و با کفر آت میشد و کفر آن از شت



دو هزار سال و در غایت بد بگوشت را نافرمان بردار و دریا بپوشد و بر زمین خویش او  
و نه از آنکه گشتن مثل از روی خود بپند **مفسر** **اس** عن ابي عبد الله عليه السلام  
قال جاء رجل الى النبي صلى الله عليه وآله فقال ما قبكت صبيبا قط فلهذا  
وقى قال رسول الله صلى الله عليه وآله قال له هذا رجل غيبوى انى غيبوى  
التاريخ **مفسر** مابعد ماضى غايب علم باب تفصيل است **مفسر** وروایت  
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که آمد مردى سق بنى **مفسر** بپرسیدم  
که کیلیم که بر من و من کیست که ایند گفت رسول الله **مفسر** که این مردیت که  
نزد من نیست که او از احدی است **مفسر** **مفسر** من کلید الصیدا و یقول  
قال لى بوالحسن اذا و عدم الصبیان فقولهم فانهم یرون افهم الله  
یرتقونهم ان الله عز وجل لیس یغیب شیئ کغیب البیت و الغیب  
**مفسر** کلید بضم کاف و فتح لام است صیدا و یفتح صاد و یقف و سکون یاء و یاء  
در این و حال بنقطه و الف و و منقلب از هم است صاحب قاضی گفته  
که و الصیدا الارض الغلیظه و بلاد الجبل الشام و آخر جهات و لغز صدا  
اسم رکیب مرآت شیب را ذوالرقه و جمان بعد منها القدوس و الصیدا بضم  
اسد و معنی الخیر انما موافق کتاب حال است **مفسر** وروایت از کلید صید  
گفت که گفت مرا امام موسی کاظم علیه السلام که چو و عدو کند که از این قاضی  
کند برای ایشان چه بگوید که ایشان بپندارند که شما ایشانند که روزی صید  
ایشان را بدید که الله عز وجل بپست که غصبتان شود بولی چیزی از حد  
و عدو ما ننشد غصبتان بولی خلاف و عدو زبان و کوه که مراد بیان فتح خلد  
و عدو با زبان است در صفتی که در طبع نماند باشد برود پس منافات ندارد

باب

باب الحجه گذشت در کتاب ایمان و الکفر و شیعیان باب کذب که باب صحت  
و نه است **مفسر** **اس** عن ابي عبد الله عليه السلام قال الولد فتنه **مفسر** لطفت  
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که فرزند فتنه است از جانب الله تعالی اینست که  
رعایت حقوق فرزند اشکالی دارد غافل نماید شد **باب سی و ششم**  
**اس** باب تفصیل بعضی علی بعض **مفسر** **مفسر** این باب بیان ترجیح بعض  
فرزندان بر بعضی دیگر است در این باب یکصد و یک **اصل** سالت ابا الحسن  
الرضا ع عن الرجل یكون بغض و له حب الیه من بغض و یقدم بغض  
و له علی بغض فقال نعم قد فعل ذلك ابو عبد الله علیه السلام یحل محله و یحل  
ذلك ابو الحسن علیه السلام یحل محله فقلت انما یحل محله فقلت جعلت  
فذلك الرجل یكون یسأل عن حب الیه من عید فقال البنات و البنون  
و ذلک سأل انما هو یقدم یترفع الله عز وجل منه **مفسر** **مفسر** نعم بکون و کون  
عین و فتح میم مثل مدحت ما یفتح نون و فتح عین و سکون میم حرف بفتحه  
و بنابر اولی که صفت اولی است زیرا که الف لام آن برای عید هنی  
بسر در کوه است و بنابر دوم بکون بتقدیر استقام است انحط  
بنو و حال بنقطه بصیغه ماضی غایب معلوم باب نظر است شیخ معین  
در ارشاد گفته که موسی و اسحق و عیسا امام و امام ولد و گفته که و کان  
عمر بن جعفر میم سخا عا و کان یصوم یوما و یطرب یوما و یری یوما و یری  
و الخرج بالتحف تا آخر و گفته که و کان احد بن موسی کویا جلیلا و عا و کان  
ابو الحسن موسی ع حبه و یقدم و و حب الیه من عید و قد الیه و یقال  
ان احمد بن موسی رضی الله عنه حق الف مملو کتا الخرج تر بکسره یا بنقطه و سکون



راه بنقطه بصیغه ما ضعیف معلوم معقل المعین باب فعلی است و ضمیر منصوب  
 راجع بنفی است که عبارت از با عنیت و مراد اینست که بهتر کردم آن باغرا  
 از سایر باغرای بدیم صاحب قیامی گفته که خاویز صیغه و در آخره و الرجل  
 علی غیر خیر و خیر فصله علی غیره و التثنی انشاء کثیر مراد اینست که آیا د  
 کردم آنرا ما میسر است و از هم بصیغه مضارع غایب معلوم باید انفاست  
 پی رسیدم امام رضا را از مردی که میباید بعضی فرزندان او محبوب  
 شود او از بعضی دیگر ترجیح میداد در بخشش کلام بعضی فرزندان را بر بعضی  
 دیگر میباید گفت که خیریت تحقیق کرد این امام جعفر صادق علیه السلام بخشیدند  
 آنچه خواست و کرد و این امام موسی کاظم علیه السلام بخشیدند آنچه از باغرای  
 پس ایستادگی کردم من آن باغرا تا آنکه بهتر کردم آن باغرا را بر یکی از بعد  
 که بفرمانت شوم مرد میباید بخشند و از این پس او را از این پس پس امام  
 گفت که خیریت و در این دوران چهار ترجیح بر این ترجیح نیست که آن ترجیح  
 بقدر نیست که جایگاه ایشان از آنکه عز و جل از دایره خوله و خوله پس  
**باب سی و پنجم اسرار و اسرار من اللام و ما یستعمل علی التقریر**  
 و این بنقطه و این بنقطه مصدر باب فعلی در بیان حال کسی خواهد بود که باشد  
 و خواه بداند آنچه به یقین نوبت و جیم و یا بنقطه مصدر باب فعلی در بیان  
 این باب بیان در بیان حال نیست و بیان آنچه استدلال کرده میشود  
 بان بر کلامی بود در این باب دو حدیث **اول اصل** عن ابي عبد الله  
 ع قال کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه یقول اذا کان الغلام  
 ملتاثا لاربعه صغیر الذکر کان النظر من یمن یرجی خیر و من

کثیر

نجا بنشر

نشر

شیر قال و اذا کان الغلام شیدا لاربعه کثیر الذکر کان النظر من یمن  
 یرجی خیر و لا یؤمن شیء **شرح** الملتاث بالالف منقلب ذوات  
 و ثانی بنقطه بصیغه اسم فاعل باید انفاست لاربعه کثیر و سکون زای  
 با نقظه و لا و ثانی و واحد یکامل و بصیغه مصدر شویی باب نصر یعنی از حق  
 و اینجا عبارت از خصله اعتبار اینکه آن اصل مراد از اصل تو را بدو نقل  
 است یا باعتبار اینکه آن قوت جامع میباشد **شرح** روایت امام  
 جعفر صادق علیه السلام گفت که بود امیر المؤمنین صلوات الله علیه که میگفت  
 که چون باشد پسر است خایه کوچه که آنکس نگاه پس از جمله آنست  
 که امید داشته میشود یکی او فضا طرح کرده میشود از بدی او گفت  
 که و چون باشد پسر است خایه کوچه که آنکس نگاه پس از جمله آنست  
 که امید داشته میشود یکی او فضا طرح کرده میشود از بدی او **و دوم**  
 عن صاحب بن عقیل قال سمعت العبد الصالح علیه السلام یقول یحب  
 علامة العبدی صور لیکون حلما فی کبر ثم قال ما سغی ان یكون الا  
 هكذا و یحب ان الکنس المسیب ان اشد هم بغضا للکتاب **شرح** عقیله  
 بنعم عین بنقطه و سکون قاف و یا بنقطه است الامة یعنی عین و راه  
 بنقطه مصدر باب نصر و ضرب و هم و حسن شویی الکتاب بنعم و شدید  
 تا و بنقطه و یا بالالف و یا بنقطه مکت و آن جای تو لعل خط باطل  
 و یک کاف و تحقیق آنچه نوشته و خوانده میشود **شرح** روایت  
 از صاحب بن عقیل گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام که  
 ع میگفت که محبوبتر است شویی کو در هر کجایی او تا باشد هموار







در این بیضاوی متکلم معلوم باب نفوس است **یعنی** بودم نشسته نزد امام  
صادق و وقتی که داخلش بود بن یعقوب پس در بوم یونس که او میگفت  
پرسید که او را امام جعفر صادق علیه السلام که چیست مرا که می بینم ترا که آه  
میگویی بهی که پرسید او را امام جعفر صادق علیه السلام که ای یونس چرا در این  
مخدوم می آید از این از جدم رسول الله صلی الله علیه و آله اینک چیزی ترا نازل شد برای  
برخالی که رسول الله صلی الله علیه و آله میگوید که پرسیدند پس گفت چیزی که که میگوید  
الله تعالیست مرا که می بینم ترا که میگوید پس گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که ای  
از برای دو طفل که مرا راست اند و هذا کشفیم بیه که ایشان **اس**  
فقال لهم من یأخذ فانه سیجئ لهما لای القوم شیعة او انکی  
أخذهم فیکافؤ لای الله الی ان یأقی علیه سبع سنین ما إذا  
الشیع فیکافؤ استغفار لوالدیه الی ان یأقی علی الخد فافاجاز الخد  
فأفی من حسن فلو لایله و ما فی من سینه فلا علیها **س** مبلغ  
سیم و سکن ها اسم فعلت یعنی مگویند فی حقیقت نیست بلکه از برای  
محض تسلی است سیف بیا بکنفله و عین بکنفله و تاء سه فکله  
بصیقه معایب غایب محیی باب منع استماع بعث برانگیزش و مراد  
ایجاد کند کردن و بیرون آوردن مثل من بچش من مرقدنا ههنا  
القوم اشارت بحسن و حسین و امثال ایشان از ائمه اهل البیت  
علیهم السلام زیرا که طفلین عبارت از ایشانست شیعه بکسرین یا بفتح و مکن  
یا دو نقطه در این است و استعجال شود در گویند که شیعه اسمیه

انقر

ازین بیان ظاهر است **یعنی** پرسید چیزی که مگوئی محمد جده الله  
که نشان اینست که بعد از این بیضاوی نشانی این جماعت پس وانی این  
کریه کند در گوئی که از ایشان پرسید که او شوالیه الله که الله را مدعی بیه  
و عا در اوقات آنکه آید بر او هفت سال قرع پس چون گذشت آن کرد که از  
هفت سال پس که او استغفار است برای پدرش و مادرش تا آنکه آید  
بر حد بلخ پس چون گذشت گذشت از آن حد پس آنچه کند ازین یکی پس  
از مادر و پدرش است با اینکه که برای ایشان نذر مثل ثواب و هفت و آنچه  
کند از پدرش نیست برایشان **کناهی ششم** **س** عن حماد بن اسحق  
قال کان فی ابن و کان تضییع الحاة فیقول الحسن که علاج الک  
ان یقطه فیطیه فأت فقال الشیعة شکرک فی دم ابیک قال  
فکتبت الی ابی الحسن صاحب العسکر علیه السلام فوقع صلوات الله علیه لحد  
لیر علیه فاما فعلت شیئا التبت الدعاء و کان أجله فاما فعلت  
**س** الحاة بفتح ط بکنفله و تخفیف صا بکنفله و الف و تاء و قد  
سک متان که کای لای بول را میگویند بکنفله و تشدید ط  
بکنفله بصیقه مضارع محاط به معلوم باب نشر و ضمیر الجمع بوضع حصا **است**  
بطیقه از قبیل ابی الی از و حرف تضعیف بیا است ذکر احادیث  
حماد اشارت باینکه اینرا نام خود کن چون بهرست موافق آنچه  
گذشت در حدیث ششم باب لا سما و الکتی که باب دهم است و نظیر  
این گذشت در کتاب الحجة در حدیث چهارم مولد ابی الحسن علی  
علیه السلام **یعنی** روایت از حماد بن اسحق گفت که بود مرا یکی



و بود که بر بخت او وارد شد و متناهی بر گفته شد و در آن وقت که بخت او را  
 مکر اینک شکاف ایجا را و سنگ را بر سر او و بر شکافم از این بر سر او بخت  
 شیعه را که شکر شکاف و بخت را وی گفت که پس نوشتیم سوگند امام علی  
 که ساکن عسکرت ۴ بر نوشت او صلوات الله علیه که ای احمد نیست  
 بر تو و بختی که در چرخ از کناه جبر این نیست که طلب کردی و دارا بود  
 ابد آن بر لبه کردی **مقدم** **۱** قال ابو عبد الله عليه السلام اذا بلغ  
 الصبي اربعة اشهر فاجعله في كل شهر في القرة فانها تحف لطف  
 و تهبط الحوان من كسبه و جسد **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**  
 بصیفه مراب بصره و فیلست القرة بقم نون و سکون قاف و راء  
 بنقطه کو بر کردن و مراد ایجا میان دو شان است که متصل  
 بان کو خفف بجم و و فاف بصیفه مضارع غایبه مطلق مراب بقیل  
 و بعضی نسخ جای با نقطه است تهبط بباء و یکنقطه و طاء بنقطه  
 بصیفه مضارع غایبه مطلق مراب بقیلست **۱** گفت مراد امام جعفر  
 صادق ۴ که چو رسد کو بر چهار بار این حجامت کن او را در هر یک  
 در نزد کو بر کردن زیرا که آن حجامت خشک میکند لعاب دهان  
 اگر بدان شده باشد و فراموش باشد که بر او از بلوی و بخت او  
 اصحاب رسول غلامین فی بطن ففناه ابو عبد الله عليه السلام ثم قال انما  
 البر قال لا يخرج او لا فقال ابو عبد الله عليه السلام الذي يخرج  
 آخر هو اكبر اما تعلم انها حلت بذان او لا فان هذا دخل  
 على ذاك فلم يمكن ان يخرج حتى يخرج هذا قال الذي يخرج آخر

هو اكبر **۱** **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**  
 امام جعفر صادق ۴ بعد از آن امام گفت که کدام آن دو بزرگتر است  
 امر و گفت که اندک سیر آمد اول بزرگتر امام جعفر صادق ۴ که اندک  
 بیرون آمد و از بزرگتر است آیا بعد از این که زن آتش شد یا اینکه آخر آمد  
 اول و این که اندک اول آمد داخل شد یا اینکه آخر آمد پس ممکن نشد از  
 که آخر آمد اینک سیر آمد سیر آمد آنچه اول آمد پس اندک بیرون آمد آخر  
 او بزرگتر آن دو است مراد نیست که اولی بزرگتر است و نماز و روزه و غیره  
 اگر فوت شده باشد و بجای آورد اگر دیگری بزرگتر از او نباشد عقی  
 غاند که این منافات ندارد با آنچه گذشت در حدیث اول باب  
 اگر مانند الما که با بخت است که دو طفل در یک خانه از جمل چهار  
 زن در رحم نباشد زیرا تعدد در منافات ندارد با سر راه گرفتن یکی و یکی را  
**اسلام** **۱** **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**  
 من الكتاب كتاب كافي في الحديث و رواه الامام علي بن ابي حمزة الثمالی  
 الطیبن الظاهرین و هم تسلموا **۱** **۲** **۳** **۴** **۵** **۶** **۷** **۸** **۹** **۱۰** **۱۱** **۱۲** **۱۳** **۱۴** **۱۵** **۱۶** **۱۷** **۱۸** **۱۹** **۲۰** **۲۱** **۲۲** **۲۳** **۲۴** **۲۵** **۲۶** **۲۷** **۲۸** **۲۹** **۳۰** **۳۱** **۳۲** **۳۳** **۳۴** **۳۵** **۳۶** **۳۷** **۳۸** **۳۹** **۴۰** **۴۱** **۴۲** **۴۳** **۴۴** **۴۵** **۴۶** **۴۷** **۴۸** **۴۹** **۵۰** **۵۱** **۵۲** **۵۳** **۵۴** **۵۵** **۵۶** **۵۷** **۵۸** **۵۹** **۶۰** **۶۱** **۶۲** **۶۳** **۶۴** **۶۵** **۶۶** **۶۷** **۶۸** **۶۹** **۷۰** **۷۱** **۷۲** **۷۳** **۷۴** **۷۵** **۷۶** **۷۷** **۷۸** **۷۹** **۸۰** **۸۱** **۸۲** **۸۳** **۸۴** **۸۵** **۸۶** **۸۷** **۸۸** **۸۹** **۹۰** **۹۱** **۹۲** **۹۳** **۹۴** **۹۵** **۹۶** **۹۷** **۹۸** **۹۹** **۱۰۰**  
 تمام شد کتاب عقیقه و لاحق میشود آنرا کتاب طلاق و انشاء الله  
 از جمله کتابهای بسیار است که صاحب اختیار هر کس در هر چیز  
 و در و کند الله تعالی بر محمد و آل او که با کان و با کفر کانند و تسلیم کنند  
 سلمی بسیار رخ الشاح ابو المظفر خلیل بن الغانی القزینی من کتاب  
 العقیقه جزء کتاب الفکر ابو جعفر بن یعقوب بن اسحق الرضا عنهم يوم  
 التاسع عشر من شهر ربيع الاول سنة ثمان و ثمانين و ههزاران سلام زیار  
 محمد و آلش تمام

کروانت







185

186







بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي يريد بعباده الخير لا يريد بهم العسر صلى الله عليه وسلم  
**بعد** جود حكم نواب طه بون اقدس على خلد الله تعالى ملكه وسلطانه  
واقاض على العالمين عدله ودينه واحسانه صاد رشدا ينكر داعي ورام دون  
قاهر خليل بن الفانغا القريني شرح ما يد كتاب كافي جعفر محمد  
يعقوب بن اسحق الزائدي الكوفي رحمه الله تعالى بغير انه رايزيان فارسي  
وبانجام رسيد شرح كتاب لعقل وكتاب لتوحيد وكتاب الجحيم وكتاب  
الايان والكفر وكتاب النعا وكتاب فضل القرآن وكتاب العشر وكتاب  
الظهار وكتاب الحيف وكتاب الجنائز وكتاب النعا وكتاب فضل  
القرآن وكتاب العشر وكتاب الظهار وكتاب الحيف وكتاب الجنائز وكتاب  
الصلوة وكتاب الزكاة وكتاب الصيام وكتاب الحج وكتاب الجهاد وكتاب  
العيشه وكتاب النكاح وكتاب لعقبة شريع شدد شرح كتاب الطلاق  
كه كتاب فوزه هم است انجلوسو سد ياسي وچهار كتاب كثر كافت  
بتاريخ يكشيتيم صفر ما افرار هفتاد و هفت هجری والله المستعان  
وعلى التكل **اصل كتاب الطلاق** الطلاق بفتح طاء مصدر باب مفرح  
رها شدن زن از شوهر بر سلطان زن شوهری در این کتاب هشتم  
دو باب است **اول** باب كراهية طلاق الزوجه المواقفه **دوم** باب  
المرة غير المواقفه **سوم** باب ان الناس لا يستقيمون على الطلاق **رابع**  
**جاء** باب من طلق لغير الكتاب السنة **خامس** باب ان الطلاق لا يقع

المجلد اذ الطلاق **ثامن** باب ان لا طلاق قبل نكاح **تاسع** باب رجل  
يطلق امراته **عشرون** باب تفيط طلاق السنة والعدو وما يجب لطلاق  
باب ما يجب ان يقول من اذ ان يطلق **واحد** باب من طلق ثلثا على امره فزوج  
بجلس او اكثر منها واحدة **ثاني** باب من طلق و فرق بين الشهود او طلق  
بجسه فم ولم يقل لهم شيئا **ثالث** باب من طلق على طلاق امره فطلقه  
واحدة **رابع** باب الاشهدا على الرجعة **خامس** باب ان الرجعة لا  
الما لمواقفه **سادس** باب ثا **سابع** باب **ثامن** باب **تاسع** باب  
زوجا غير **عشرون** باب ايدم الطلاق وما لا يدم **واحد** باب  
يقدم من غير فيطلق عند ذلك لا يقع الطلاق حتى تحيض ونظر **ثاني**  
باب ان لا يطلق على كل حال **ثالث** باب طلاق الغاي **رابع** باب  
**دوم** باب طلاق التي لم تبلغ والتي قد بلغت من الحيض **سابع** باب التي  
تحيض حيضا **ثامن** باب لوقت الذي يمين منه المطلق والذي يكون  
فيه الرجعة ومتى يجوز لها ان يتزوج **ثاني** باب معنى الاقرار **ثالث**  
باب عدة المطلق واين تعدد **رابع** باب الفرق بين طلاق على غير السنة  
وبين المطلق اذا خرجت وهي في عدتها او خرجها زوجها **سابع** باب  
في تأويل قوله تعالى لا يخرج من زوجتين ولا يخرج من **رابع** باب  
طلاق المستتر **دوم** باب طلاق المنة تكلم حيضا **سابع** باب  
التي تحيض كل شهر وثلاثة **رابع** باب عدة المستتر **سابع** باب  
النساء يصدقن في العدة والحيف **ثامن** باب المستتر بالجلد  
**عشرون** باب بقاء الحمل المطلق **سابع** باب ان المطلق ثلثا لا سكني

باب طلاق الحامل  
باب طلاق التي لم تبلغ







نه گفت بر گشت با و بنی ۴۴ بر گفت که آیا زن که رفتی بر گفت که آری بعد  
گشت با و بر گفت که چه کرد زن تو بر گفت که طلاق دادم او را گفت که آیا  
ببخش گفت که بخش **اس** ثم ان الرجل تزوج فتزويجها فقال انك  
فقال نعم ثم قال له بعد ذلك ما فعلت امرتك قال طلقها قال من غير شيء  
فقال من غير شيء فقال رسول الله ص ان الله عز وجل يفض او يلعن  
كل فتاقي من الرجال وكل ذواق من النساء **شرح** بیعتی باء بکفته  
وعین با نقطه مضاد با نقطه بصیغه مضارع غایب معلوم با یاء  
اوازشکلا ویت بلعن از باب منع است الذی یلق بفتح ذال با نقطه وشد  
ما ویا بخنده و مراد کسیت که در کجاست مانند کیشد که در خونه  
طعامهای کفای کن گفتا بخشد کند **بنی** بعد از آن بدستی که آن مرد زن  
گفت بر گشت با و بنی ۴۴ بر گفت که آیا زن که رفتی بر گفت که آری  
بعد از آن گفت آن مرد را بعد از آن که چه کرد زن تو گفت که طلاق دادم  
او را گفت که آیا بخش گفت که بی بخشش بر گفت رسول الله ص که بدستی  
که الله عز وجل دشمن میدارد یا لعن میکند هر بسیار خشنه از مردان را  
و هر بسیار خشنه از زنان را **دوم اس** عن ابي عبد الله ع قال ما من  
شیء احل الله ابقض الیه من الطلاق قال ان الله یفرض الطلاق الله  
**شرح** من طلاق زنانه است برای ناکید عوم و در عوم شیعیان است  
و در عوم تشیعیه است ابقض مقل التفصیل برای موقوف است و متعین  
است بعضی آنچه جلالت عبارت از کراهت مغلط آن المطلقا کما  
وسکت طلاق بی نقطه بسیار طلاق دهنده زنان **بنی** روایت از امام

جعفر ص گفت که نیست هیچ چیزی از جمله آنچه حلال کرد آنرا الله تعالی ص  
سواء ان طلاق فی غیره و بدستی که الله تعالی ص میدارد بسیار طلاق و خدا  
بسیار خشنه **دوم اس** عن ابي عبد الله ع قال ان الله عز وجل یحب  
البیت الذی فیله العشر و یفرض البیت الذی فی الطلاق و ما من شیء ابقض  
الی الله من الطلاق **شرح** العشر برضم عین بی نقطه و سکن و ضم راه بی نقطه وین  
بی نقطه تزویج و طعام تزویج و هر دو اینجا مناسبت **بنی** روایت از امام  
جعفر ص گفت که بدستی که الله عز وجل دشمن میدارد خانه را که  
در آنست تزویج و دشمن میدارد خانه را که در آنست طلاق و نیست هیچ  
از جمله حلال بمغفور تر رسول الله ص از طلاق فی غیره و **دوم اس** عن ابي  
عبد الله ع قال سمعت ابا عبد الله یقول ان الله یفرض کل مطلق و فراق  
**شرح** این ظاهر است از شرح حدیث دوم این باب **بنی اس** عن ابي عبد  
الله ع قال یخلف النبی ص ان ابی ایوب یزید ان یطلق امرأته فقال رسول  
الله ص ان طلاق ام ایوب لم یحب ای انتم **شرح** النبی خصوص است ام  
ایوب کینت زن ابویزید است لم یحب بفتح لام است المحب بفتح و ضم حاء  
بی نقطه و سکن و او یاء بی نقطه مصدر باب نصر کناه کار شد **بنی** روایت  
از امام جعفر ص گفت که در سید بنی ص اینکه ابویزید رضای  
میخواهد که طلاق دهد زنش را بر گفت رسول الله ص که بدستی که طلاق  
ام ایوب رضای میخواهد هرگز خوب است یعنی کناه است **باب دوم اس**  
**باب تحقیق الیه من الطلاق** این باب بیان طلاق دادن زنیت که ملا فخر  
نیت و این باب شرح حدیث **اول اس** عن ابي جعفر ع انه کان علیه



۲۸۲  
 امره نجه و كان لها حيا فاصح يوما وقد طلقها فاقسم لذلك فقال له  
 بعض من اهل بيته فقال لم طلقها فقال في ذلك كرهت عليها صلوات الله  
 عليه تنقصته فكرهت ان الصق جرة من حجرهم بحلدي **سنة** نجه  
 بصيغة مضارع غايته معلوم باه فاعالت تنقصته بنون وقات وضا  
 ينقله صيغة ماضية غايته معلوم باب تفعل استخرج جمع وسكون ميم  
 ولام ينقله جمع جزم اخراها في قوله **سنة** روايت انا امام محمد بن  
 عيسى بن ابيك شان ايت كه بود نزد او زني كه خوشي آمد و او بود آن زن  
 دوستانه برين صبح رسيد و بگوي كه تحقيق طلاق داده بود او را پس  
 اندوخت كه شد بولي آن پس گفت امام را بغير خلاص او كه قرائت شوم  
 چرا طلاق دادي او را پس امام گفت كه بدترين كس من مذکور كردم علي  
 صلوات الله عليه پس زمتم كرد او را پس خوش داشت اين كه متصل كنم نظري  
 از انكه هاي جنم را بسويست خود بغير ورت **سنة** عن خطاب بن مسلم  
 قال كانت عتيدة امرأة تصف هذا الامر وكان ابوها كذا وكذا كانت سنية  
 الخلق وكنت اكن طلاقها لمؤخرى يا يمانا يا يمانا فلقيت يا الحسن  
 مؤخرى عليكم وانا اريد ان اسلك من طلاقها فقلت جعلت فداك ان اتي في  
 اليك حاجة فتاذن لي ان اسالك عنها فقال ايتني عند صلوة الظهر **سنة**  
 خطاب بن محمد نا بها نقطة وفتش بدطا ينقله است **سنة** بفتح ميم وفتح  
 لام يا بضم ميم وكرام است مثالا لهذا الامر من شيعه اماميه است **سنة**  
 بتقدير استقام است ايتني بوجهه وسكون يا دو نقطه در بين وكس  
 دو نقطه در بالا بصيغة امر من الفاعل اللام باب ضحيت صلوة

۲۸۳  
 مستوفى بخلاف زمانت بدل بعضا است **سنة** روايت ان خطاب  
 سنية گفت كه بود نزد من زني كه بيان و مصديق ميكرد اين كار را و بود  
 همچنان كه زن بود بدتر بودم كه ناخوش و شرم طلاق او را بولي شناخت  
 من ببيان او ببيان بدتر پس بر خوردم امام من كاظم را بر مالي كه من  
 ميخواستم كه سوال كنم او را از طلاق آن زن پس گفتم كه قرائت شوم بدترين  
 كه مرست سكه تو حاجت او را پس رخصت ميدهي مرا كه سوال كنم ترا از ان پس  
 امام گفت كه بيا نزد من ضرورت وقت كز او نماز ظهر **سنة** قال فلما  
 صليت الظهر ايتته فوجدته قد صلى وحلر قد خلت عليه وجلت  
 بين يديه فابتداني فقال يا خطاب بن مسلمة كان آبي زنجري ايتني عزم  
 لي وكانت سنية الخلق وكان آبي مريبا اعلق علي وعلىها الباب رجاء  
 ان الفاعل فاقسكو الخابط واخرج منها فلما مات آبي طلقها فقلت الله  
 اكبر لجا آبي والله عز وجل حاجتي من غير **سنة** رجاء بفتح راه منصوب  
 وفعول است اسلوق بين ينقله بصيغة مضارع متكلم معلوم باب تفعل  
 است اهو را بيا بضر است **سنة** راوي گفت كه پس رفتي كه كز ارم نما  
 ظهر آمدم نزد امام پس رفتم او را كه تحقيق كز ارمه بود نماز ظهر را و نشسته  
 بود پس داخل شدم براو و نشتم در برابر او پس امام پيشي گرفت مرا بانيروش كه گفت  
 كه اي خطاب بن مسلمة بود پدرم كه نزد من كرد بمن خبر عمو از مرگ بود بدترين  
 پدرم كه بسا كه ببت بر من و بر او در برابر ما ميدينيكه بر خوردم آن زن را پس بولي  
 مي رفتم و او را ميكرختم از ان زن پس رفتي كه مرد پدرم طلاق دادم او را  
 پس با خورده گفتم كه الله اكبر حاجت من را بخدا قسم از حاجت من بولي **سنة**



عن خطایین مسلمة قال دخلت علی عی بالحسن مؤمن علیهم وانا اری ان کثر  
 الیه ما الفی من امری من سوء خلقی فابینانی فقال ان ابی کان زوجی  
 مره اراة سینه الخلق فکون ذلک الیه فقال لیا ینکح من طلاقها قد  
 جعل الله ذلک لیک فقلت فیما بین و بین نفسی قد رجعت حتی روایت  
 انضاج بن مسلمة گفت که داخل شدم بر او میفرمود امام شیخ کاظم علیه السلام را  
 برحالی که من میخواستم که شکایت کنم سکا آنچه را که بر من فرمود اندون من کریدی  
 خوی است بر امام شیخ گفت مرا این روش که گفت که بدترستی که بگو  
 بود که تزییع کرد بمن بایک نفری که بدخو بود بر شکایت کردم از اسوی  
 بدتم گفت من که چیزی منع میکند ترا از طلاق او تحقیق کرد ایند الله تعالی  
 از امام فخر رازی نویسم که در میان من و میان خودم که تحقیق کناد  
 دادی از من اندوه را **مسلم** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان علیا  
 صلوات الله علیه قال فمرو علی المنیر لکن فوجوا الحسن فابیه رجل مطلقا  
 فقام رجل من همدان فقال لابی و الله لئن رجعت و هو ابن رسول الله  
 و ابن امیر المؤمنین صلی الله علیهما فان شاء الله انک فان شاء الله طلق  
 روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدترستی که علی صلوات الله علیه  
 گفت برحالی که او بر من نبوده که تزییع میکند با امام حنیفه بدترستی که او را  
 بسیار طلاق دهند برخواست مردی از قبیل همدان بسکون میم و دال  
 بنیفته بر گفت که بدی بخند اقم که هرگز تزییع میکنم الهی او را و او بدترستی  
 الله است و بدترستی تو من است صلی الله علیها بر اگر خواهد نگاه دارد و اگر  
 خواهد طلاق دهد **مسلم** امثال این از قبیل فی حقیقت نیست بلکه نوعی

برای

برای و بعد خواست برخواست آن میتواند بود که مستجاب شد زیرا که آن  
 نوع از برای است و ایضا منافات نیست میان فانه رجل مطلق و حد  
 دوم و چهارم با و تونی که مطلق بر و قسم است اول آنکه ذوات  
 و بی سبب طلاق میکند او و بیغض است دوم آنکه رعایت مسلمانها میکند  
 و او بیغض نیست **مسلم** عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان الحسن بن علی علیه السلام  
 طلق حنین امرأه فقام علی علیه السلام فکفر فقال لا معشر اهل البیت الا  
 تنکحوا الحسن فابیه رجل مطلق فقام الیه رجل فقال لابی و الله لئن کنت  
 کابیه ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و ابن فاطمه فان اعجب الله  
 و ان کره طلق **مسلم** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدترستی  
 که حسن بن علی طلاق داد بخواجه زن را بر من برخواست علی در کوفه بر گفت  
 که ای کز اهل کوفه انکاح میکند حسن را چه بدترستی که او مردیت بسیار  
 طلاق دهند برخواست و مرد بر گفت که بدی بخند اقم که هر چند انکاح  
 میکنم حسن را چه بدترستی که او بدترستی رسول الله است و بدترستی است بر اگر  
 خوش آمدی اول نگاه دارد و اگر خواهد طلاق دهد **مسلم** عن ابی عبد الله علیه السلام  
 عن ابی عبد الله علیه السلام قال سمعت رسول الله علیه و آله یقول انک لکن فوجوا الحسن فابیه رجل مطلقا  
 فقام رجل من همدان فقال لابی و الله لئن رجعت و هو ابن رسول الله  
 و ابن امیر المؤمنین صلی الله علیهما فان شاء الله انک فان شاء الله طلق  
 روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدترستی که علی صلوات الله علیه  
 گفت برحالی که او بر من نبوده که تزییع میکند با امام حنیفه بدترستی که او را  
 بسیار طلاق دهند برخواست مردی از قبیل همدان بسکون میم و دال  
 بنیفته بر گفت که بدی بخند اقم که هرگز تزییع میکنم الهی او را و او بدترستی  
 الله است و بدترستی تو من است صلی الله علیها بر اگر خواهد نگاه دارد و اگر  
 خواهد طلاق دهد **مسلم** امثال این از قبیل فی حقیقت نیست بلکه نوعی

برای











که با بصیرت و فهم استنباط کردی که این کتاب است و بر این تحقیق است الزامی  
راقیب در جوابی بر هر دو دنیا گذاشت در کتابی که عقود و عقاید و از دست  
باب اول و در هاشم نصب الحق تا آخر که در علم الامم و باقی و بیانات شد و این  
اثر در نهایت گفته که تحقیق علی بن ابی طالب است و در کتاب عالم و بیست و الی القرب  
زیاده الالف و الثون و فی القرب و فی القرب و فی القرب و فی القرب و فی القرب  
بمقام علوم و کتابها و در بابی فی العلم العالم العلم و فی العلم و فی العلم  
برای عطف اخبار و برای عطف افکار و می تواند بود اخبار و جمع خبر که در فتح  
حار و سکره با عالمی بقدر مقتدر اخبار کتابی که در تحت عبارت از شوق  
در حکم خدای که گذشت در کتاب نیست و در حد دوم و چهارم باب تحت که باب  
چهارم است حاصل است که امام ایست که در این باب و اخبار و مسائل و بیست و شش  
از این قول و عمل و اگر نمی کنند شما بد عمل خدای و ایشان بد صنع خودند  
و بد صنع بدتر است از بد عمل زید که صنع عملیت که مقارنه علم صاحبش باشد  
و قبیح عالم بدتر است از قبیح جاهل موافق آنچه گذشت در کتابی که عقود و عقاید  
باب شانزدهم که باب انهم الحق علی العالم و مقتدر الامر علی است پس اگر  
نمی کنند موافقت شما نیز بدتر از بدتر خواهند بود و اهل کتب جاهل نقل  
کرده اند که عمر بن خطاب مذهبی بود و داشته که قایلند بخوار فتنی و گفته  
از آنکه این روایت از عمر بن خطاب از امام محمد باقر علیه السلام گفته که  
گفتم امام را که رسید بن اینکه تو می گویی که هر که طلاق داد بیست و چهل  
که موافق طریقی روایت بدست که تری بنو طلاق و از خبری که گفت  
امام محمد باقر علیه السلام که شنیدیم آنرا از پیش خود بلکه الله عز و جل میگوید آنرا

باز شنیدیم که اگر می بودیم که فتوی دهیم شما را بر یک طعن هر آینه می بودیم بدتر از شما  
زید که الله عز و جل میگوید در سوره مائده که اگر نمی کنید اهل طعن و اختلاف  
از همدان و عالمان از گفتن ایشان فتوی ناحی را می دانی جمیع این آیت را  
**دوم** **عن ابی جعفر** **ع** قال **کل شیء خالف کتابا لله عز و جل رد الی کتاب**  
**الله و السنة** **شرح** روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که هر چیزی از طلاق  
و غیر آن که مخالف باشد قرآن را بر گردانیده میشود سگی قرآن و طریقت رسول  
مواظف است که معروف است از آیت سوره عدا فن یعلم انما انزلنا لیکم من  
الحق من امری اعتبارا لیکم مقابل حق باطل است **سوم** **قلت** **لا یجوز**  
**علیه** **الرجل یطلق امراته و هو حائض** قال **الطلاق علی غیر السنة باطل**  
**قلت** **فان الرجل یطلق نخله** **شرح** معقود قال **یرد الی السنة** **شرح** گفتم امام جعفر  
علیه السلام که هر که طلاق میدهد زن را بر حالی که آن زن حائض است امام گفت که  
طلاق بر غیر طریقت رسول باطل است گفتم که پس مرد طلاق میدهد سطلای و در یک  
مجلس امام گفت که هر که دایند میشود سگی طریقت رسول صلی الله علیه و آله **چهارم**  
**عن ابی جعفر** **ع** **قال من طلق لغير السنة یرد الی کتاب الله و ان رعنم**  
**انقه** **شرح** رغم الله گذشت در حدیث دوم باب سابق **عن ابی جعفر**  
از امام محمد باقر **ع** گفت که هر که طلاق دهد بیست و چهل که موافق طریقی  
است بر گردانیده میشود سگی قرآن هر چند که حال او شروع و نیل و **شرح**  
**عن عبد الله بن سنان** **عن ابی عبد الله** **ع** **قال ان سألته عن الطلاق**  
**اذ لم یطلق للعدة** **قال یرد الی کتاب الله عز و جل** **شرح** عدم طلاق  
برای عطف اخبار و از آنست که مقتضای اعدا زن صاحب که کذب سبب



در مجلس است از عید بن سنان بکسری از امام جعفر صادق علیه السلام گفت  
 که پرسیدم امام را از سبب طلاق داده نشود برای عدل طلاق امام گفت  
 که هرگز دینده بشود سق و آن مثل آیت سق طلاق که فطلقوهن بعد نهض  
**اسر سالت** اما عبد الله علیه السلام عن رجل طلق امرأته وهي حائض فقال  
 الطلاق لغيره بطل **شرح** این ظاهر است از شرح حدیث سوم این  
**شرح** قال ابو جعفر علیه السلام من طلق ثلاثا في مجلس واحد فله ان يكره شيئا  
 ايما الطلاق الذي امر الله عز وجل به فخر خالف لم يكن له طلاق  
 وان ابن عمر طلق امرأته ثلاثا في مجلس واحد فامر النبي صلى الله عليه وآله  
 بنكحها ولا يعتد به الطلاق قال وجاء رجل الى امير المؤمنين علي بن ابي طالب  
 الله عليه السلام فقال يا امير المؤمنين اني طلقته امرأتي قال لا كنية قال لا  
 فقال اغرب **شرح** على غير ظاهر اشارت باینکه اگر در مجلس باشد میتواند بود  
 که یکی از آنها صحیح باشد مثل اینکه در مجلس جماعت باشد الذي خبره جابر  
 امر الله عز وجل به اشارت بآیت سق طلاق اذا طلقتم النساء فطلقوهن  
 احدهن وبيان میشود در جلد دوم باب فی طلاق النساء واما  
 یجب الطلاق که با چشم است بینه عبارت از دو کوه عاد لا غریب  
 بین بینقطة و زلی با نقطه و با یک نقطه بصیغه امر باب بفر و جرات  
 یعنی دور شو از من و مراد اینست که طلاق تو صحیح نیست موافق آیت  
 سور حلاق و اشهدوا ذوی عدل منکم **شرح** گفت امام محمد باقر علیه السلام که هر  
 طلاق داد بطلاق در یک مجلس اندک زن پاک از حیض داشته باشد یا  
 طلاق او چیزی جز این نیست که طلاق صحیح است که امر کرد الله عز وجل

بأن دسوق طلاق سر که مخالفت کند یا شد بر او طلاق و بدین معنی که عبد الله  
 ع طلاق داد و زفره سه طلاق در یک مجلس حال آن زن حائض بود پس امر کرد  
 او را بینه ای که جماع کند آن زن را و حائض نکند آن طلاق را امام گفت که آمد مردی  
 سقا امیر المؤمنین علیه السلام الله علیه بیکر گفت که ای امیر المؤمنین بدین معنی که من طلاق  
 دادم زن خود را گفت که آیا تراست و مشاهده گفت که نه پرسید که در دو مجلس  
**شرح** سالت اما جعفر علیه السلام عن امرأة طلقها زوجها امرأته وقلنا انهم  
 اهل بیت ولم یعلم به أحد فقال ليس فی **شرح** طلاق برای غیرت بیان  
 شد در شرح خود اول این باب غیرت انهم لجمع بنوع وامرأة واما لا یشانت  
 ضمیر بر لجمع بطلاق است و در اکثر نسخ بجای آن بهم است و آن خوب نیامد  
**شرح** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام از زنی که طلاق داد او را شوهر او بلی و غیره  
 رسو و کنیم که ایشان خانه داده اند و خبر در نشانی طلاق که اینها که ایشان  
 دو عادل بگویند بر امام گفت که نیست طلاق او چیزی **شرح** سق اما عبد الله  
 علیه السلام يقول طلق ابن عمر امرأته ثلاثا وهي حائض فقال لعمر رسول الله  
 فامر ان يراجعها فقلت ان الناس يقولون انما طلقها واحدة وهي حائض  
 فقال فلاقني سأل رسول الله صلى الله عليه وآله ان هو لم يراجعها كذبوا ولكن  
 طلقها ثلاثا فامر رسول الله صلى الله عليه وآله ان يراجعها ثم قال ان ثبت طلق وان ثبت  
 فامسك **شرح** ان الناس تراش اشارت بر روایت مخالفان مثل احمد و ثقیف  
 میگوید در حدیث شانزدهم و بیستم این باب موافق ظاهر آنچه در کتاب  
 بخاری و کتاب مسلم است که هر عبد الله بن عمر علیه السلام طلاق امرأه له و هي حائض  
 فذكر له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ففقط في السجدة و لا و لم ثم قال ليراجعها ثم



ثم قال ان ثبت فطلق وان ثبت فامسك **شرح** اه انما من انكراشا رقت  
 برایت محالاً مثل آنچه منقول میشود در حدیث شریف و چه در این باب  
 ظاهر آنچه در کتاب فاکر و کتاب مسلم است که عن عبد الله بن عمر بن الخطاب  
 له وحي قال نزل في رسول الله صلى الله عليه وسلم فتعظيظ منه رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم قال  
 الميراجعوا ثم يسكنها حتى تظهر ثم تحيض فتظهر فان بدا لها ان يطلوها فليطوها فان  
 بقوا فيها فذلك لعدة الى امر اخر ان تطلق لها النكاح ورواية مروية في  
 ثم يعلقها كما هو الحال فلا تفي حتى نأخر حتى يابست که این عریضه شده بود  
 ان طلاق و جان میخواست بری بر کرد ایضا و آنچه در روایات مخالف است  
 که تعظيظ فی رسول الله صلى الله عليه وسلم و انه و لم قرينه ثلث است زیرا که تعظيظ بغير کمال  
 خصما کتب و ظاهر اینست که آن بیبیک و نه مشروع باشد **شرح** شنیدم  
 از امام جعفر صادق ع می گفت که طلاق داد پس نرسد به طلاق بهر حال  
 که زن حاضر بود پس رسید رسول الله صلى الله عليه وسلم و آله را پس امر کرد او را باینکه  
 بر کرد و نداد پس گفت که بدست من که مرد مان میکند که زن است که پس  
 عی طلاق داد آن زن یک طلاق بر حال که آن زن حاضر بود پس امام گفت  
 که پس بری چیزی رسید رسول الله صلى الله عليه وسلم را چون بود او را گفت بر کرد اینست آن  
 دروغ گفت و لیکن طلاق داد آن زن یک طلاق پس امر کرد او را رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم باینکه بر کرد و نداد و بعد از آن رسول الله گفت که اگر خواهی پس طلاق  
 ده و اگر خواهی پس نکاح دارد **مسئله** عن أبي عبد الله أنه سئل عن امرأة  
 سعتان رجلا لثريا و محمد ذلك فقيم معه قال نعم فان طلاقه بغير  
 شهيد ليس بطلاق و الاطلاق لغير العدة ليس بطلاق ولا يحل له ان يفعل

نسخه

فيطلقا بغير شهيد و لا يخلو العدة الى امر الله عز وجل كما **شرح** روایت از امام  
 محمد باقر علیه السلام اینکه او پرسید شد از منی که خود شنیدم اینرا که مردی که شوهر او طلاق  
 داد او را و از شوهرش جدا شد آیا با وجود آنکه خود صیغه طلاق را شنیده درنگ میکند  
 یا آنرا امام گفت که آنرا چه بدستی که طلاق او بی شاهدست نیست طلاق  
 صحیح و طلاق بری غیره نیز صحیح است و حال اینست بری آن مرد که گفت  
 پس طلاق ده و از این شاهدان و بری غیره که امر کرد الله عز وجل بری آن  
 درستی طلاق و اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن و بیان میشود در حدیث  
 دوم باب ششم **مسئله** عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليه السلام انهما قالاهما اذا طلق  
 الرجل في ذم النكاح و طلقها بعد ما يسهل فليس طلاقاً ايهاا بطلاق و  
 لا نكاحاً في استقباله عدتها طاهر من غير حرج و لم يشهد على ذلك رجلين عليه  
 فليس طلاقاً ايهاا بطلاق **شرح** گفتاب از نفا سر با عتبا را نیست که  
 حکم حیض معلوم میشود بطریق اولی و در این اشاعت باینکه نفا سر قسمی از  
 حیض است پس باقتدای این بنقطة بعین مضاف غایب معلوم با حکم  
 است الاستقبال از آنکه در و و مصدر اینجا مضاف بقا علت ذکر استقبالا  
 باکی از حیض بری ما لغیر و نفی صحت طلاق بی اشهادست زیرا که زن  
 در اول طهر و در وقت ان حیض از وسط و آخرش و با وجود آن طلاق او  
 صحیح نیست به استیفاء و طاهر باطمان بنقطة حال ضرر عدتها است و حال ازضا  
 الیجا ترست نزد جمیع انجمنان و اسقاط علامت تا نیک باعتبار اینست که  
 مراد صدق نفا سر است و ذکر آن آخرت است از زمان آخر حیض که اندکی  
 پیش از آن طهر است زیرا که کاهی قبل از آن نیز زمان استقبال عدتها مینامند



این فقره می آید و چند دوم باید گفت که بایست شصت قسم است و مناسب  
اجماع و دیگرست و بیان میشود **بیعی** روایت از امام محمد باقر و امام  
جعفر صادق علیه السلام اینک ایشان گفتند که چون طلاق دهد مرد در وقت  
خواب باید با طلاق دهد و بعد از آنکه جماع کند آن زن را برینست طلاق  
آن زن نه طلاق صحیح و اگر طلاق دهد در وقت بیداری و باکی او چنانچه  
برحالی که آن زن داخل طهر شده باشد بی جماع و کلام دیگر در بیان طلاق و در  
عادل و برینست طلاق او از نه طلاق صحیح **روای دوم اصل** عن ابي بصیر عن  
عن ابی ابراهیم علیه السلام قال سالت عن رجل یطلق امرأته فی غیر منة یجماع ثم یزنی  
من یوم ثم یطلقها تبین منه ثلاث تطلیقات فی غیر منة فاحدی فقال خالفه  
السنة قلت فلیس یصحی که افاضه بالجوع ان یطلقها لکن فی غیر منة فقال  
نعم قلت حتی یجامع قال نعم **سنة** شیخین باید یک نقطه زیاد و منفذ در بیان  
بسیور مضاع غایب معلوم باید غریب بتقدیل ستفهام استغفار السنة  
اشارت باینکه طلاق دوم و طلاق سوم او را طالت و بیان میشود  
در حدیث چهارم باب قسم که در آن طلقها التلیق الثانیة فی غیر الاول و لا یستفی  
الطلاق الاول و بعد از آنکه می آید در احادیث باب چهارم که بایست  
المراجع لا تکن الا بالمواقة است **بیعی** روایت از امام محمد بن عمار از  
امام حسن کاظم عا گفت که پرسیدم امام را از مردی که طلاق میدهد زنی  
در بایک جماع بعد از آن بر میگردد و از مردی که در همان روز بعد از آن طلاق  
میدانند از آنکه میگوید آن زن از آن مرد بر طلاق که در میان آنها  
دو بر کرده است واقع شود در یکبار یکی از خضیص امام گفت که مخالف است

مرد

کوه طریق است و الله تعالی در طلاق دوم و طلاق سوم کفر که آیا بشمار او اینست برای  
 او چنین است که اگر از آن زمان زن را باطلای داد و طلاق دهد تا از آن مرد را یکی دیگر امام گفت که  
 آنرا کفر که شواهر اینست و در یکی دیگر تا آنکه جماع کند و یکی سابق طبع بعد از آن  
 امام گفت که آری **سین و جم** **اصول** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من طلق بغير شهود  
 فکفر یسخر **شرح** روایت از امام جعفر صادق ع گفت که هر طلاق دهد  
 شاهدان بر بنیت طلاق و چیزی **جماد دوم** **اصول** عن محمد بن مسلم قال قدم  
 رجل امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله و آله فکفر فقال فی طلاق امرأتی بعد  
 ما طهرت من حیضها قتل ان اجابها فقال امیر المؤمنین صلوات الله علیه  
 اشهدت برکبیت و کعبه علیها امرأت الله عز وجل فقال لا فقال اذهب  
 فان طلاقک لیس یسخر **شرح** روایت از محمد بن مسلم که او را امام محمد باقر  
 و امام جعفر صادق علیه السلام است گفت که آمد سر کسی امیر المؤمنین صلوات  
 علیه و آله در کوفه بر کف کعبه و کفر طلاق داد من خود را بعد از آنکه با یک  
 شدا بخیض پیش از آنکه جماع کنم او را بر کف امیر المؤمنین صلوات الله علیه  
 که آیا کفر کرده و مرد صاحبان عدالت را چنانچه امر کرد ترا الله عز وجل در  
 طلاق که شهادت دادی عدل منکر بر کف کعبه بر کف کعبه و وجهه بر کف کعبه  
 طلاق تو بنیت چیزی **با** **جماد دوم** **اصول** عن ابی عبد الله علیه السلام قال من طلق  
 امرأته ثلثاً فی مجلسین حی حائض فلیس یسخر و قد روى رسول الله ص و آله طلاق  
 عبد الله بن عمر ان طلق امرأته ثلثاً فی مجلسین فکفر قال رسول الله ص علیه  
 و آله الطلاق قال کل شیء خائف کتاب الله عز وجل و روى انی کتابا لله  
 عز وجل قال لا طلاق الا فی عدل **شرح** ضمیر و قال در دو جا و الجمع بر سر



[illegible]

جعفر صافی

جعفر صادق علیه السلام را که در طلاق و دوزخ و لیکن طلاق و دوزخ را برحالی  
 که آن زن عاقر است و عاقر برحالی که عاقر است پس و اکثریت میر کرد  
 آن زن بر کفم که تحقیق کفم و این آن سخن بر کفم امام جعفر صادق علیه السلام  
 که عیون عیون کفم بر او را دعت الله تعالی بلکه طلاق و دوزخ را بر طلاق  
 پس که و این دوزخ را بر کفم بر کفم که نگاه دارد با طلاق ده یا بر طریقت مقرر  
 اگر خدای که طلاق دمی **مسلم** عن ابی جعفر قال کل طلاق لیغیر السنة فلیس  
 بطلاق ان یطلقها وی حاضراً و فی دم نفاسها او بعد ما یقشها بقل ان یخض  
 فلیس طلاقاً بطلاق و ان طلقها بالعدۃ اکثر من واحدة فلیس الفسخ علی الحلی  
 بطلاق و ان طلقها بالعدۃ بغير شأ حدی عند فلیس طلاقاً بطلاق و لا یجوز فی  
 شهادة النساء **مسلم** روایت از امام عیون علیه السلام کفم که بر طلاق که مستند  
 بغير طریقت برحالی که است برین طلاق صحیح بیان این آنکه اگر طلاق  
 دهد زن را برحالی که آن زن عاقر است یا دوزخ نفاس خود است یا بعد از آن  
 که جماع کند آن زن را پیش از آنکه جماع شود برین طلاق و آن زن طلاق صحیح  
 و اگر طلاق و دوزخ در وقت طلاق جماع بیشتر از یک طلاق برین طلاق زیاد بر یک طلاق صحیح  
 اشارت نمایند که طلاق صحیح است چنانچه می بود از احادیث باب دهم که با بیان  
 طلاق ثلاثاً آخرت و اگر طلاق و دوزخ در وقت طلاق جماع بی دو کوله عدالت  
 طلاق آن زن طلاق صحیح روایت در طلاق که او سه سال زن **مسلم**  
 عن زکوة عن ابی جعفر علیه السلام قال کت عندی از مرتبه نافع من ابی عمر فقال  
 له ابی جعفر علیه السلام انت الذی ترجم ان ابن عمر طلق امراته واحدة و هی حاضرة  
 فامر رسول الله صلی الله علیه و آله یأمره بالرجع احوال نعم فقال له کذبت و الله الذی  
 ان رجوعها

المعروف















والمعنى والاصل استان مني دوم مقصود در اين باب تفصيل  
 بيان هر دو معنی است و در جلد اول دوم و سوم و چهارم بيان معنی  
 اول شده و در جلد ششم و هفتم و هشتم و نهم بيان معنی دوم شده و طلاق العدة  
 عبارتست از طلاق که طلاق دهنده در آن مقصد جبر و دعه داشته باشد  
 و مقصودش تخریب و دفع اصلاح زن باشد و آنرا طلاق العدة می نامند باینکه  
 اینکه منکر بر آنها در برده است و اگر زن دعه یا طلاق مرد طلاق و این قسم  
 طلاق است که ما مورد است در آیت سو طلاق که فاذا طلقتم النساء فطلقن  
 العدة فمن العدة بنا بر اینکه امر برای استحباب و لام برای تعیل باشد  
 و كما هو طلاق العدة مستعمل میشود یعنی طلاق بجای طلاق موافق آنچه می آید  
 و بخدا اولیا با یکدیگر نزد هم که باب جنون است و كما می مقصود از طلاق العدة  
 ابقاع طلاق غیر مطهرت برای قطع امید زن میباشد و آنچه می آید  
 و بخدا اولیا با یکدیگر نزد هم که باب جنون است و كما می مقصود از طلاق العدة  
 عبارتست از لزوم مشترک بیان طلاق التمس و طلاق العدة مثل اینکه در  
 سوم حرام میکند نکاح را مگر آنکه زن شوهر دیگر کند پس بوجوب تنقیص بوجوب  
 و الطلاق مرفوع و فاعل بوجوب است این باب بیان حقیقت طلاق  
 التمس و طلاق العدة است و بیان آنچه لازم میکند آنرا طلاق در این باب  
 حدیث **اول** عن ابن مسعود عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام قال  
 طلاق التمس بطلاق يعني على ظهر من غير جماع بينها كرهه شاهدين  
 ثم يبعها حتى ينقض اقرارها فامنت اقرارها ففقدت منه وقد  
 خاطب من الخطاب ان شاء الله و ان شاء الله فلا شك مسكان

بهم

بهم و مسكون بين يديه في غير وقت بطلاق بتقدير ان يطلقها است پس  
 منقول و مرفوع می شود و بقرینه شاهدین کلام راوی است و اشارت بجمله  
 مشترک است بیان طلاق التمس و طلاق العدة و امام علیه السلام از آن ساقط  
 نموده تا آخر عطف است بر بطلاق و برای بیان قصد طلاق دهنده است  
 منافات ندارد با اینکه بشمار شود از این مقصد رجوع کنند و مع هذا للاق  
 التمس باشد چنانچه مذکور شده شرح عنوان این باب و ظاهر میشود از فقره  
 آینده و تفسیر اقراء که عده طلاق است به طریقی بعد از اقرار و این باب  
 که باب بیعت و هفتم است و ذکر اقراء بعنوان مثال است زیرا که شوهر برای  
 حکم اقراء و در چنانچه می آید در آخر باب طلاق لای تمییز و لای قد نیست  
 من المجهول که باب بیعت و چهارم است و در باب طلاق التمس که باب سوم  
 است و گذشتن اقراء عبارتست از انقضای عده **یعنی** روایت از عیال  
 سکن از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که طلاق التمس یعنی انقضای عده است  
 که مرد طلاق دهد و آنرا طلاق امام بخواند و آنرا که بر طهر جماع بکراهی و کفر  
 باشد بعد از آن و اگر از روزی تا آنکه منقضی شود عده او بر چه منقضی  
 شد عده او بر تحقیق جدا شدن شوهر و آن شوهر خواستگاریت از حمله  
 خواستگار آن اگر زن خواهر شوهر خود را میکند و او را که خواهر او نیست  
**اصل** که آن از آن بر اجزاء استند علی وجهی قبل از انقضای اقراءها  
 فیکون عندك علی التلقین الماضیه قال و قال أبو بصیر عن ابي عبد الله  
 علیه السلام هو قول الله عز وجل الطلاق عزنا فانسان يعرف في اقل  
 فیرجع باحسان التلقین الماضیه الشرح باحسان **یعنی** و ان ارادنا







بعد از طلاق دو چیز بر او کفایت میکند اول بیخبر و تحقیق جدا شده باشد از آن  
شهر مردانیت که قطعه اول از حیض سوم از طلاق علامت نفقاه است  
مواضع آنچه می آید در احادیث با بجا الوقت است پس در مطلقه آخر کذا  
بیت و ششم است و باشد آن شهر خواستگار آنجله خواستگار آن  
خواهد بخت غرض کند او را و اگر خواهد بخت نکند او را و هر دو است نفقه زن  
و جایگاه او بعد از آنکه در عده خردست و ایشان می آید از یکدیگر جدا شدن آنکه  
برای عده زن **مسئله** قال و اما طلاق العدة قال الله تعالى و تطلقون  
العدة و احصوا العدة فان اراد الرجل ان يطلق امرأته طلاق  
العدة فليست بطلاق حتى يخرج من حيضها ثم يطلقها بطلاق من غير  
جماع يشهد شاهدان عدلين **شرح** امام گفت که و اما طلاق العدة  
که گفت الله تعالی در طلاق که بی طلاق و عده ایشان را برای عده ایشان  
و بشمار عده را تا بجا که عاقل شود و عده منقضی شود و آنکه شمار رجوع  
کرده باشد پس رجوع کرده کند مرگ از جمله شما اینرا که طلاق دهد زنش را  
طلاق که برای عده و بقصد رجوع در عده است پس باید که انتظار بکشد باز  
که جماع کرده او را تا آنکه حیض ببیند و بیرون رود از حیضش بعد از آن طلاق  
او را یک طلاق جماع بگویم و کوه عادل **مسئله** و بر اجعها من یؤید  
ذلك ان احب او بعد ذلك بايام و قبل ان تحيض و يشهد على رجوعها  
و بر اجعها حتى تحيض فاذا حاضت و خرجت من حيضها طلقها بطلاق  
اخرى من غير جماع و يشهد على ذلك ثم يراجعها ايضا متى شاء قبل  
ان تحيض و يشهد على رجوعها و يوافقها و تكون مؤمرا الى ان تحيض

الحیض الثالثة فاذا خرجت من حيضها الثالثة طلقها بالطلاق الثالثة **جماع**  
و يشهد على ذلك فاذا فعل ذلك فقد بانث منه ولا يحل له حتى تنكح زوجا غيره  
**شرح** و میگوید آن زن را در همان روز او را خواهد جدا از آن روز بخند و  
پیش از آنکه حیض ببیند مردانیت که لازم نیست که رجوع در او خواهد یا  
و کوه میگوید بر یکدیگر آن زن و جماع میکند آن زن را تا آنکه حیض  
ببیند پس حیض ببیند و بیرون رود از حیض طلاق دهد او را طلاق دیگر  
رجوع در عده جماع و کوه میگوید بر آن طلاق نیز بعد از آن بر یکدیگر  
زن را غیر همکار خواهد پیش از آنکه حیض ببیند و کوه میگوید بر یکدیگر آن زن  
و جماع میکند او را و عیاشا شد از زن با او تا آنکه حیض ببیند حیض سوم پس رجوع  
کند از این تحقیق جدا شدن زن از او مردانیت که طلاق سوم طلاق  
العده نیست بخلاف دو طلاق سابق و حلال میشود آن زن برای او  
تا آنکه زن نکاح کند شوهر غیر او را مقصود بیان مثالی برای طلاق العده  
و حقیقت طلاق العده بیان شد در شرح عنوان این باب و می آید  
در احادیث با بجا الا شاهد على الرجوع که باب سیزدهم است اینکه استناد  
بر رجعت شرط رجعت نیست بلکه مسجست بخلافی شاهد بر طلاق  
قبل فان كانت من حیض ففانكحها قبل ان تحيض و تطلقها و السنة  
شهره اشارت باینکه طلاق السبعی حیض مخیر نیست در طلاق از آن  
که حیض ببیند زیرا که غیر مرد و خلیها هر چند که حیض ببیند حکم دارد  
گفته شد امام را که پس اگر زن یا شاهدان جدا از آنکه حیض ببیند اصلا مثل  
صغیر و مثلاً نسکه عده ندارد بگویند میشود طلاق او پس امام گفت



وگذاشتن زن مطلق داده میشود طلاق التسهیلا که طلاق بقصد رجوع در حد  
در او ممکن نیست **مس** عز زنه قال سمعت ابا جعفر ع یقول احب  
للرجل الفقه اذا اراد ان يطلق امراته ان یطلقها طلاق التسهیلا قال نعم  
قال وهو الذي قال الله تعالى لعل الله یحدث بعد ذلك امرای یعنی بعد  
الطلاق ولا یقضی العدة التزوج بها من قبل ان یتزوج رجعا غیر  
قال وما اعد له ووسعها رجعا ان یطلقها علیها من غیر رجوع یطلقه  
بشروط ثم یدعی حتی یلوکها ثلثة اشهر وثلثة افرق ثم یكون خا طبا  
من الخطاب **مس** احبنا بنیة وشدیدا یکنفه افعی القفیل  
برای مفعولست وحبی لایجا یعنی جریت که کراهت آن کمتر از آن باشد  
مثلا آنچه گذشت در کتاب الفقیه در بحث نهم باب سوام که بایع من یکر  
لبن و من یکره است که لبن البور ویرط القرینه و المحبوسه احب من لبن  
ولان امراد بقیه کسوت که اشارت قرآن و اندام منقوض الط  
یا کسی که امام تعلیم کرده باشد و یومقود اینست که طلاق التسهیلا یعنی جزی  
برای کسی که دانسته باشد لعل الله یحدث بعد الذکر را باعتبار اینکه از آن مفقود  
میشود جز آنکه رجعت در حد سهلترست از طلاق التسهیلا که کسی که انشا  
آنها اند و بجهت بیان جزای آن از رسول الله ع انفا کنند و در آن قال ابراهیم  
است یا برای تراخی زمانت یعنی تا غیر کلام زاده است و بنا بر اشارتی  
که بیان کردیم حاجت نیست باین توضیح که محل تعجب است و معانی دارد  
بالنجه می آید در حد آخر باب عده المطلقه و این تعقد که باب بیت ششم  
است ما اعدله صیغه تعجب است و اوسع عطفت بر اعدله بر تقدیر و

است بعد از آن که آن نیز صیغه تعجب است و ضمیر مقبول جامع بطلاق التسهیلا  
ان یطلقها الاخر لکن بر مذهب است و رسول طلاق چنین است یا ایها النبی اذا  
طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن و احصى العدة و اتقوا الله ربکم لا تخرجوهن  
من بیوتهن و لا یخرجن الا ان یتن بها حاشه سبیه و تله حدود الله و من  
یتعد حدود الله فقد علم نفسه لا تدری لعل الله یحدث بعد الذکر  
**مس** جمعی از این چند ترجیح طلاق التسهیلا بر طلاق العده میفهمند موافق آنچه  
در جمیع البیان است در تفسیر طلاق و الله اعلم **مس** روایت از  
کفت که شنیدم از امام محمد باقر ع می گفت که محبوبترین برای مرد فقیه  
چون اراده کند که طلاق دهد زنش را اینکه طلاق دهد او را طلاق التسهیلا  
عز فقیه زاده کفت که عجب که امام کفت که محبت طلاق التسهیلا است که کفت  
الله ع در حق الطلاق شاید که اتفاقا خلاف کند بعد از آن که بایع من یکره  
که احلاف کند بعد طلاق اگر عده ترجیح را بآن زن بنظر آنکه جفت  
کند شوهر و امام کفت که و چه مستقیم است طلاق التسهیلا و چه وسیع  
آن برای زن و شوهر هر که اندک طلاق دهد زن را بر آنی از حیث جمیع طلاق بکوه  
بعد از آن و گذارد آن زن را تا آنکه بکوه عده او که سه ماه است یا سه و نیم  
بعد از آن اندک باشد خواستگار از جمله استکاران **مس** **مس** عن یحیی  
ابن عبد الله علیه السلام قال سالت عن طلاق التسهیلا قال طلاق التسهیلا یطلق الرجل  
امراته یدعی ان کان قد عدل بها حتی یخفی ثم ینظر فی اطرقت طلقها  
و لجهت بیها و الشاهدین ثم یرکها حتی یعد ثلثه افرق و فیه فاذ سمعت ثلثه  
افرق فقد باتت منه بواحیه و کان زوجها خا طبا من الخطاب ان شاء







بعد از آن برگرداندان زن را و جماع کند و اول بعد از آن انتظار کشید بان زن باکی  
از حیض بیرون نیفتد و یا آن شود که او را بر طلاق و دیگر بعد از آن  
برگرداندان زن را و جماع کند و اول بعد از آن انتظار کشید بان زن باکی از حیض  
بیرون نیفتد و یا آن شود که او را بر طلاق سوم بعد از آن حلال  
نشد آن زن برای او هرگز نکاح نکند شوهر غیر او و باین وقت  
اینکه نکاح دارد و شرط از روی که طلاق داد و اول طلاق سوم **امرو** فان  
طلاقا واحدة علی شرطه بود ثم انظر بها حیض و نظر ثم طلقها قبل  
ان یراجعها لم یکن طلاقا لثانیة طلاقا لانه طلق طلقا لانه اذا كانت  
المراة مطلقه من زوجها كانت خارجة من ملكه حتى یراجعها فاذا راجعها  
صارت فی ملكه لم یطلق الثانیة فاذا طلقها الثانیة فقد  
خرج ملكا لرجوعه من یك **ثانیة** فی حیضات و صفت مطلق مطلق  
محدوف بتقدیر الطلیقة الثانیة لا طرقت بتقدیر المدة انما یرجع ملكه  
فتح و كرمه و كونه لام مستعمل مشهور و در و معنی اول مصدر باید خبر بهی  
تقری نام در جزی دوم ملکی که بهی آنچه تقری نام متعلق بان باشد و در و  
اینجا مناسب فاد و فاذا طلقها برای بیافت **یعنی** پس اگر طلاق دهد  
زن را یک طلاق بر بانی از حیض برگرداند بعد از آن انتظار کشید بان زن تا آنکه حیض  
بیند و یا آن شود بعد از آن طلاق دهد زن را پیش از آنکه برگرداند آن زن را بیاف  
طلاقا و طلیقة دوم طلاق صحیح زیرا که او طلاق دهد طلاق یافته را زیرا  
که شان اینست که چنانچه شدن طلق از شوهر می باشد بر آن ملک و یا  
آنکه برگرداند زن را پس چنان برگرداندان زن را میگرد آن زن در ملک او

الحکم

آنکه طلاق نداده باشد طلاق سوم بیان این آنکه حیض طلاق دهد و اول طلاق  
سوم بر تحقیق بیرون نرفت و در ملک برگرداند آن دست او مراد اینست که بعد از  
طلاق دوم فی الجملة اگر هست زیرا که مال برگرداند اینست هست بخلاف بعد  
طلاق سوم **امرو** فان طلقها علی شرطه بود ثم انظر بها حیض و نظر بها  
الطهر من غیر موافقة فی صحت و طهرت ثم طلقها قبل ان یدنسها بموافقة  
بعد الرجوع لم یکن طلاقا لثانیة لانه طلقها الثانیة فی  
الاولی و لا یفقد الطهر الا بموافقة بعد الرجوع **ثانیة** فادرفان برای  
تعیین است و این شروع در بیان مسئله دیگرست بدینها بدل این نقطه  
و نون و سین بنقطه بصفت مضارع غایب معلوم باید تفعل است قبل  
ان یدنسها بموافقة بعد الرجوع کیدقاسی می تواند بود و بنا بر دوم مراد است  
که بعد از حیض و طهر نیز جماع نکند و اگر میکرد و اشیا بعضی و طهر دیگر کشید  
طلاق او صحیح میبود **یعنی** پس اگر طلاق دهد زن را برای آنکه از حیض برگرداند  
بعد از آن برگرداندان زن را و انتظار کشید و یا آنکه از حیض بیرون نیفتد  
بیند و یا آن شود بعد از آن طلاق دهد او را پیش از آنکه برگرداند آن زن را  
یحای بعد از برگرداندن طلاق او آن زن را طلاق صحیح زیرا که او  
طلاق داد آن زن را طلاق دوم و در طهر طلیقة اولی و آخر میشود طهر  
یحای بعد از برگرداندن مراد اینست که وجود آنکه حضور میان آن  
دو طهر واقع شده آن دو طهر یک طهر حساب میشود جای آنکه حیض  
در میان واقع نشده باشد موافق آنچه گذشت در حد و از دهن  
چهارم که باید مطلق لغو الکتاب و انس است و بیان میشود در رجاء



ان المراجعة لا تكون الا بالمراجعة كما يجب اذ هم است **اصل** وكذا لا  
لا تكون التلقية الثالثة الا بمراجعة وموافق بعد المراجعة ثم حقيق  
وطهر بعد الحيز ثم طلاق بشروط حتى يكون لكل تطليقة طهر من تدبير  
الموافق **ن** حتى يكون تأخر شأنته بانك فقه لكل تطليقة تأخر  
منقوض مشروط من رضا الله من برلى ابتدأت كاستعانة به  
خلف غلات سوا فقه ولا تجدوا من مقام ابراهيم مصلى قدس بتقدير طهر  
تدبير است باو بشروط برلى مديت است الكيلى آن واوحي بايد **ن**  
وحيث انبساط طلاق سوم مكر بركر ايند وجامع بعد از بركر ايند  
حضر وطره بعد انبساط بعد از ان طلاقا شاهدان انك با شديلى هر  
باشاهلى في انك با شديلى هر طلاقا طهرى كرسن زطره جامع است با كرها  
**ن** عن الحسن بن زياد عن ابي عبد الله عليه السلام قال سالت عن طلاق السدة  
كيف يطلق الرجل امرأته فقال يطلقها في طهر قبل عدتها من غير جامع  
يشود فان طلقها واحدة ثم تركها حتى حملوا اجلها فقد باتت منه و  
هو خائب من الخطاب **ن** قيل بركر قاف وفتح باء بكفله بفتح عندت  
وفتح قاف وفتح باء بفتح اول جزييت وهر و ايجامنا است و بركر  
منقوضت بظرفيت و ظرف صفت طهر است و ابرو اشارت بانك  
عدن آن زن سوطه است كه طلاقه در طهر اول از جمله آنهاست فان طلقها  
تا آخر برلى بيان ما به الامتياز بين طلاق السنة و طلاق العدة است  
بعد از بيان ما به الامتياز كى بيان آن دو و مراد اينست كه طلاق السنة  
طلاق است كه قصد بركر ايند و عدن باشد **يعنى** روايت آن

زياد از امام جعفر صادق عليه السلام كرسيد امام لا از طلاق السنة كه حقيق  
طلاق ميشود و زنى ابرو امام كرسيد كطلاق ميشود و زنى ابرو امام كرسيد  
او است جماعى باشاهلى قبل كطلاق و عدن كطلاق بقصد انك بعد از ان  
آن زن را تا انك بركر ايند او بركر حقيق جدا شدن زن انرا و بعد از عدن او  
و ابرو است كرسيدت از جماع است كرسيدت **اصل** وان رجعا فوجعه على  
تطليقة ما صيغة و كرسيدت بطلاق فان طلقها الثانية ثم تركها حتى حملوا  
اجلها فقد باتت منه وان هو شرد على رجعتها قبل ان يخلوا اجلها فوجعه  
على تطليقتين ما صيغة و كرسيدت واحدة فان طلقها الثالثة فقد باتت منه ولا  
يخلو كرسيدت رجعا غير و كرسيدت و كرسيدت ما كان له عليها رجعة من الطلاق  
الاولين **ن** ما صيغة است و مصدق بظرف زمانت **ن** و ابرو  
عدم قصد بركر ايند در وقت طلاق بركر ايند و زنى ابرو بركر ايند  
بركر طلاق كه گذشت است و با قماند و طلاق و اكر طلاق دهد آن زن را  
يك طلاق دوم قصد بركر ايند بعد از ان و اكر او را تا انك بركر ايند  
او بركر حقيق آن زن جدا شدن او و اكر او بعد از طلاق دوم كرسيدت  
بركر ايند آن زن بركر ايند بركر ايند عدن او از طلاق دوم بركر ايند زن تر  
او بركر طلاق گذشت است و با قماند يك طلاق بركر طلاق داد آن زن را  
طلاق سوم بركر حقيق آن زن جدا شدن او و محلال ميشود برلى او تا انك  
آن زن نكاح كند و كرسيدت او و آن زن ميراث بركر و ميراث بركر ميشود  
او را با شديلى زن بركر ايند از و طلاق سابق **ن** سالت  
ابا الحسن عن رجل اطلق امرأته بعد ما غيبها بشهادة عدلين فقال



ليس هذا بطلاق فقلت جعلت فداك كيف طلاق السنة فقال يطلقها  
 اذا طهرت من حيضها قبل ان يغتسل بشا هذين عليهما كما قال الله عز وجل  
 ما مصلد است عيشها بعين بانقطة وشين بانقطة ويا وبقطة ويا بين  
 بصيرة ما غيب معلو باع علم است مراد بطلاق التناهي بمعنى علم است  
 چنانچه مذکور شد در شرح عنوان این باب بطلاق بتقدير ان يطلقها است  
 ومرتفع است بانقطة كما قال الله اشاعت بآیت من طلاق وانشاء وادق عدل  
 منكم وقرن علی بن هاشم علی بن است زیرا که انشاء وقوع طلاق در طهر غیر  
 موقوف معلو لصريح قرآن نیست چنانچه مذکور شد در شرح عنوان این باب  
 ردی که ما بالله یعنی آیت که طلاق باطلا است چنانچه بیان میشود در باب  
 الفرق بین من طلق علی غیر التناهی آخر که باب بیست و نهم است **بیست و نهم** بر سیدنا  
 امام رضا علیه السلام و از مرکه که طلاق دوازده مرتبه بعد از آنکه جماع کرد او را بگوید ای و  
 عاد و لبر لام گفت که بیت این طلاق صحیح بر کفتم که قرآن است شوم چنانکه است  
 طلاق صحیح امام گفت که ای طلاق دهد و چنانچه بیان شود از حیثش بهتر از آنکه  
 جماع کند او را بعد از کوه عاد و لبر لام گفت ای و جعل در کما بخود بر او  
 مخالفت کند از بر کرد اینده میشود سق کما بالله عز وجل **فقلت**  
 لا فان طلق علی طهر من غیر جماع یا شاهدین فقال لا تجوز شهادة  
 الشاهدين في الطلاق وقد يجوز شهادة اثنين مع غيرهما في الذم اذا حضرته  
 فقلت اذا شهد رجلين ناصيين على الطلاق بعد ان يعرف منه خبره  
 حضرت بجاء بینقطة وضاد بانقطة ویا بینقطة ویا بینقطة ما غیب منی  
 غایب معلو باب نظرت مراد بناصیت شمن اهل بیت عصو بین علیهم السلام

فان  
 انما طلاقها قبل ان يغتسل  
 على الطهر من حيضها قبل ان يغتسل  
 على الطهر من حيضها قبل ان يغتسل

وان كذا

وان كذا است که بعد از طلاق بر حجت قرآن که در آنجا نواز اختلاف از کلمه  
 ظن صحیح شد بخوبی گفتن علی بود نه نافی از امام مقتضی لظاهر کما لم  
 یجرح کلام باشد تا بر حجت من و لا علی الفطرة عبارت است از هر کلفی باشد  
 یا نیکو اصل در هر کلفی است که مذکور شد و امامیه داشته باشد بنا بر آیت  
 و در هر فطرة الله الی فطرة الناس علیها و آیت سوره اعراف و لا اخذنا من  
 بن آدم مفرط و منهم ذریتهم و انزلهم علی انفسهم است بر کف قالوا بل و منی  
 تعارض من ظاهر کلامی اصل معتبر است کای ظاهر معتبر است و طلاق از قسم است  
 اجزیت بحکم و لا بانقطة بصیغه ما غیب معلو مقتضی الی و ی باب بیست  
 تعرف بصیغه امر مختطط معلو یا غریباست خبر عبارت است از صلاح ظاهر  
 و تقبیح است در آیت و انشء و ادق عدل من و در این کلام دلالت است  
 بر اینکه شهادت ناصیه معلوم الخیفاست معلو الفسق کای بیت **بیست**  
 بر کفتم امام را که در کمال طلاق دهد بر کفتم جماع بیک مرد کوه و در وزن  
 چنانکه است چنانکه امام گفت که گذشت بشود که کوهی زبان در طلاق بنا بر آیت  
 و انشء و ادق عدل من و کای گذشت بشود شهادت زبان با غیر ایشان  
 در کشتن چنانچه مشاهده کردیم باشند از بر کفتم که چنانچه کوه کرد و مرد را  
 بر طلاق یا میباید طلاق صحیح بر امام گفت که هر که زاده شد بر خلقت  
 نوصی الله تعالی در بین بقیه گذرا میکند کوهی او را بر طلاق بعد از آنکه نشاء  
 از و صلاح ظاهر **ختم** **اس** عن ابی جعفر علیه السلام انه قال ان الطلاق  
 الذکر امر من وجعل به و الذکر من رسول الله و الله ان محلی  
 الرجل من المرأة فاذا حاضت و کلمته من حیضها انشء رجلین عدلین

و ان

است



۲۹۵  
 علی تطلیقه و فی طاهر من غیر حرج و هو الحق بر جعها ما لم  
 تلذ فرقه و كل طلاق ما خلا هذا فباطل ليس بطلاق **نحو** الذي امر الله  
 عز وجل في كتابه بعد ردت از طلاق العدة كبرياء شدد و شرح عن  
 ابن باب و اشارت بآيت سق الطلاق اذا طلقتم النساء و فلقوهن  
 بعد ثمن و الذي من لسان الله تعالى ردت از طلاق العدة باعتبار  
 اشتغال آن بر شرطی که در صرح قرآن نیست بلکه بسبب اشتغال باین  
 که و این عطف از قبل علم و وصفت یکدوم و شوق بر یکدیگر است نظیر  
 آیت سق من من الذين هم صلواتهم خاشعون و الذين هم من اللغو و هم  
 من بلاد یست و الذين من منی اعم است از دو معنی که ذکر شد  
 عنوان این و بجای آنرا با نظر بصیغه مضارع غایب علم باید تغییر است تطلیق  
 بنا و تحداث یا بضم غایب است كل طلاق محض صرامت بطلاق العدة بر آن  
 که خیر بیند ما مصداق است و مصدر و مضمرات محلا و هذا لیس بمضمر  
 محلا نظیر قول العبد المکلفی ما خلا الله باطل این هشام در معنی البیاب  
 که ما هنه مصدق قد حرمها بغير العلة و موضع ما خلا مضرب فقال  
 الشيخ علی الحال كما يقع المصکة الصحیح فی نحو ارسلنا العاصم و قبل علی  
 علینا بها و صلها عن الوقت و غیره فاما ما خلا زید علی او و اقاروا  
 خالین عزید و علی الثانی فاما وقت ظهورهم عزید و یستو اندوه  
 که ما برای ابراهیم باشد مثل آیت بطلنا ما خلا من غیره باشد و هذا محرم  
 باشد محلا **یعنی** روایت از امام محمد باقر علیه السلام ایضا و گفت که  
 بطلنا که طلاق که امر که انفسه قبل در کتاب و غیره درین الطلاق

قرارداد

قرار داده اند پس اینه است که اگر مرد از زن را از حق سیدیه باشد پس چنانچه  
 میداند که اگر از حق خود که او کرده و مرد عادل را بر طلاق بر جای که آن زن پاک  
 بجای و از مرد را بر ترست بیکدیگر زن چند آنکه منقضی نشده باشد مطلق  
 و طلاق برای عده که اگر نیست مثل طلاق در حیض و مثل طلاق در طهر موقت  
 بطلان نیست طلاق صحیح **مسئله اول** **عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ اللَّهُ**  
**إِذَا طَلَّقَ الرَّجُلُ الْمَرْأَةَ فَطَلَّقَهَا وَاحِدَةً مَكَانَ نَهْزِهِ عَنِ جَمَاعٍ فَهُدَى عَلَى طَلَّقِهَا فَإِذَا**  
**أَرَادَ أَنْ يَرْجِعَهَا أَشْهَدَ عَلَى الْمَرْجِعَةِ شَرْعاً طَلَّقَ لَمْ يَجِرْ وَيُدَى عِدَّتِ**  
 بتقدیر هذا و مقصود بیان طلاق التبیح اعلم که بیان شد عنوان  
 این باب **یعنی** روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که این بیان طلاق التبیح  
 مثل حق پاک از هر چه بسیار که طلاق دهد او را یک طلاق هر آنجائی طلاق  
 میکند به طلاق آن زن و رجوعی اراده کند بیکدیگر زن را که او میکند و بران  
 بگوید **مسئله اول** **عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَبُو بَكْرٍ الْمَدَنِيُّ**  
**إِذَا أَرَادَ الرَّجُلُ الطَّلَاقَ فَلْيَقْرَأْ فِي قَوْلِهِ عِدَّةً فَإِنْ جَاءَ كَانَتْ إِذَا طَلَّقَهَا وَاحِدَةً**  
**ثُمَّ تَرَدَّدَ فِي بَيْتِهَا أَوْ جَاءَهَا أَنْ شَاءَ أَنْ يَجْلِسَ مَعَ الْخَطَّابِ فَقُلْ فَإِنْ رَجِعَهَا**  
**بَعْدَ أَنْ يَجْلِسَ أَجْلَاهَا وَاحِدَةً كَانَتْ عِنْدَهُ عَلَى طَلِيقَةٍ** **بِقَوْلِهِ** **تَرَدَّدَ**  
 در شرح چند تخمین باید دانست و فائده ای بقیاس است او بعد از بیعت بعد از بیعت  
 است برضای طرفین **یعنی** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت  
 امیر المؤمنین اگر چه اراده کند مرد طلاق را طلاق میداند زن از نزد بانی اوبی  
 جلع بر بستر که او چنان طلاق دهد و زن را یک طلاق بعد از آن و اگر زن آن زن را  
 گذرد عده زن اگر خواهد که خواستگار کند با خواستگار آن میکند پس اگر







ظاهر است از حدیث سابق **عنه** عن **ابن جعفر** علیه السلام قال الطلاق للعدّة ان  
 یطلق الرجل امرأته عند طهر برسل النکاح ان اعتدی قارّة فلا ینکح  
 طلقاً قال وهو ملک برجع ما ینقض عدتها **شیخ** الطلاق للعدّة عبارت  
 از طلاق که مذکور است در آیت سوّم المآذی که مطلق من بعد تن چنانچه  
 بیان شد در شرح عنوان باب ما یقع عند طهر برسل است و مقدم شده  
 و این جمله حال مقدمه است از فاعل یطلق و بجواب این ارسال شاید که  
 باشد از تن آیت که و یعود الی العدّة کل طهر عبارت است از طهر دوم و طهر  
 ان یقع نیز و مکنون نون مضارع است چنان ارسال متضمن معنی قول است  
 محقق نماید که چون طلاق العدّة بقصد تادیب میباشد غالباً بخلاف  
 طلاق التبرّی این ارسال واجب است برای زیادتی تادیب در صورتی  
 که رجوع نرود نیز برای حاجت زیادتی تادیب **بعینه** روایت  
 از امام محمد علیه السلام گفت که طلاق که برای عدّه است اینست که طلاق  
 مرد زنی را برحالی که معتد باشد یا کند و هر قدر فرستد سکن آن زن شخصی  
 که گوید که عدّه نگاه دارد چه بدست خود که فلان که طلاق داد ترا امام گفت  
 که او مالک است بر آن زن چنانکه اگر منقضی نشد عدّه آن زن  
**چهارم** حمید بن زیاد عن ابن سماعه عن حمید بن زیاد عن عبد الله بن سنان  
 عن ابي عبد الله ع قال یُرسل الیها فیقول له رسول الله قارّة فلا ینکح  
**شیخ** روایت کرد حمید بن زیاد از حمید بن سماعه از حمید بن زیاد از عبد الله  
 بن سنان از امام جعفر صادق ع گفت که طلاق دهند بطلاق عدّه میسر  
 شخصی سوزن بر میگویند آن شخص که عدّه نگاه دارد چه بدست خود که

والمصداق

فلا ینکح

فلا ینکح **شیخ** کرد از حدیث **کتاب** **احمد** قال ابن سماعه واما معنی قول رسول  
 الله قارّة فانکح یعنی الطلاق انّه لا ینکح فرقة الا بطلاق  
**شیخ** یعنی تکرار معنی است از حدیث نیز بقدری لازم است یا بکسر هنر استیفاء یا  
 بفت و حاصل هر دو یکست **عنه** گفت حسن بن سماعه که و خبر این نیست که  
 میفرماید آن شخص که عدّه نگاه دارد چه بدست خود که فلا نکس یعنی جدا  
 کرد از تو میفرماید طلاق از بر که شان اینست که شبها شد جدا می کند بلفظ  
 طلاق موافق این می آید از خبر این باب **شیخ** حمید بن زیاد عن ابن سماعه  
 عن ابن الحنفی الطاهری قال الذی اجمع علیه الطلاق ان یقول انت طالق  
 او اعتدی و کوانه قال حمید بن ابی حمزة کیف یشدّ علی قارّة اعتدی  
 قال یقول انک عدّه و اعتدی **شیخ** طاهری یعنی طاهر بن یقظه و الف تنقلب  
 از راه بینقطره و فتح ط و بینقطره تخفیف راه بینقطره و یا نسبت است  
 صاحب کتاب من گفته و طاهر موضع الثام و صاحب بیضا ح گفته که الطاهر  
 یعنی الطاهرین المهلین می باشد که یوشیا یا بقا اما الطاهر اجمیع بصفت  
 قایم مجمل باب فاعل است و مراد جمیع علیه السلام مشهور در روایت است  
 موافق آنچه گذشت در کتاب العقل و رجحان و از هم با اختلاف آنچه  
 که باب بیست و دوم است **عنه** روایت کرد حمید بن زیاد از حمید بن سماعه  
 از علی بن حسن طاهری گفت که اجماع علیه السلام در صحت طلاق اینست که مرد  
 گوید بوقت طهر یا گوید که عدّه نگاه دارد و علی بن حسن من کور کرد ایتر که او گفت  
 حمید بن ابی حمزه را که چنانچه کوه میگوید بر قول خود که عدّه نگاه دارد گفت که  
 میگوید کوهان را که کوه باشد و میگوید زن را که عدّه نگاه دارد **کتاب**







بود که رسیدن از تو و از پدر به تو نیکو ایشان میکنند که طلاق دهد یکبار یا باند  
 پنج باینست که آن یکست پس امام گفت که آن سخن چنانست که رسیدن شما **باب**  
**یا زعم امیر یا نه** و فرقی بین **الشهد** و **الطلاق** و **فرق** و **لم یقل** **اشهد** و **اشهد**  
 این باین بیان که کسیست که طلاق داد و نفری که در میان کراهان یا طلاق داد و نفری  
 جمع و گفت ایشانرا که کراه باشد درین باب چهار حدیث **اول** **اصول** **سالت**  
**ابا الحسن علیه السلام** عن رجل طلق امرأته علی طهر من غیر جماع و اشهد اليوم رجلا  
 ثم سکت حسنة ایام ثم اشهد اخر فقال ایما امر ان یشهد حیما **ثانی** **سالت**  
 امام رضا علیه السلام را از مرکه که طلاق داد و نفری را بر حاکمی جماع و کوله گرفت امروز  
 مرکه را بعد از آن سالت شد در روز بعد از آن کوله گرفت و دیگر را پس امام گفت  
 که جز این نیست که ما مویشی باینکه کوله گرفته شد آن کوله ها بر حاکمی که باید یک  
 باشند **و دوم** **عن** **علی بن احمد بن شیم** قال سالت عن رجل طهرت امرأته  
 من حیضها فقال فلانة طالق و قد تم یتعون کلامه و لم یقل لهم اشهد و ایق  
 الطلاق علیها قال ثم هو شهادة افترک معلقة **ثانی** **روایت** از علی بن  
 احمد بن اشیع یقع این و سکون شین یا بقطعه و فتح باء و فقهه در بیان این باب  
 این و فتح شین و سکون باء که از روایان امام رضا علیه السلام است که رسیدن  
 امام را از مرکه که یکا که شد و نفری از حیضش بر گفت که فلانة طالق است  
 میشود سخن و لا و نکست ایشان را که کوله باشد یا واقع میشود طلاق  
 بر آن زن امام گفت که اگر آن حال عدم کوله شدت مراد اینست که چیزی  
 آن شهادت و سبب کلام آن مرست پس و شهادت کرده ایشانرا آیین  
 آن زن و گذاشته میشود مانند و بخت در دیوانه معطل که بعد از مرکه

مکتب

شهر و مانند **سوم** **سالت** **ابا الحسن علیه السلام** عن رجل طهرت امرأته  
 طهرت من حیضها فجاء الجاعة فقال فلانة طالق یتع علیها الطلاق و لم یقل  
 اشهد فقال ثم **ثانی** **این** ظاهرست از فتح سابق **باب چهارم** **عن** **صفوان**  
**بن یحیی** عن **ابی الحسن الرضا علیه السلام** قال سئل عن رجل طهرت امرأته من حیضها  
 فقال فلانة طالق و قد تم یتعون کلامه و لم یقل لهم اشهد و ایق  
 علیها قال ثم هو شهادة **ثانی** **این** نیز ظاهرست **باب دوم** **روایت** از **اصول**  
**اشهد** **عن** **طلاق** **امرأتی** **تطلق** **واحدة** **سالت** **این** باب بیان کجاست که کوله  
 گرفت بر طلاق و وزن یک طلاق در این باب یک حدیث **اصول** **قلت** **لا یجوز**  
**علیهما ما تقول** **ی** **عن** **رجل** **احضر** **شاهدا** **ین** **عدلین** **واحدة** **امرأتی** **که** **و** **صها** **طاهر**  
**ایق** **الطلاق** **قال** **ثم** **ثانی** **کفتم** **امام** **محمد** **یا** **قوله** **علیه السلام** **که** **و** **میگویی** **در** **مرکه**  
**که** **طاهر** **کرده** **و** **کوله** **عاد** **لا** **یجوز** **که** **دو** **زن** **از** **خود** **و** **آن** **دو** **زن** **با** **کند** **از** **حیض**  
**جماع** **بعد** **از** **آن** **گفت** **که** **کوله** **باشد** **بدرستی** **که** **این** **دو** **زن** **من** **طاهر** **است**  
**با** **کند** **یا** **واقع** **میشود** **طلاق** **امام** **گفت** **که** **آری** **باب** **سوم** **اسلام** **باب** **شهادت**  
**عن** **احمد بن محمد** **روایت** **را** **اسم** **مصدق** **باب** **نکاح** **یعنی** **این** **باب** **بیان**  
**کوله** **گرفتن** **بر** **یک** **زن** **از** **طلاق** **در** **این** **باب** **بیان** **حدیث** **اول** **اصول**  
**عن** **ابی عبد الله علیه السلام** **فی** **الذي** **یراجع** **و** **لم** **یتعد** **قال** **یشهد** **احب** **الی** **و** **لا**  
**ان** **ی** **الذي** **صنع** **یا** **سأ** **ثانی** **روایت** **از** **امام** **جعفر** **ص** **ما** **وق** **م** **در** **کسی**  
**بر** **یک** **زن** **از** **طلاق** **و** **کوله** **نکرت** **امام** **گفت** **که** **اشهد** **کوله** **کرده** **محبوب**  
**سکون** **و** **یعنی** **بنیم** **با** **خبر** **کرد** **بر** **فرمان** **را** **دوم** **اصول** **عن** **ابی جعفر** **علیه السلام**  
**فی** **تعد** **رجلین** **اذ** **طلق** **واذا** **راجع** **فان** **جعل** **قهرضا** **فلیشهدا** **لان** **علی**

رجح بود



مانع و امر آنرا قان کان لم یثبت جنین کلمی فلیس طلاقه یجوزی **شیخ** روایت  
 از امام محمد باقر علیه السلام گفت که مرد کوه سیکرد و مرد را جوع طلاق دهد و چون  
 بر گرداند اگر جاهلی کند یا نجفی که در وقت مراجعت کوه نگیرد پس باید که کوه  
 گیرد در این وقت بگوید که و از زن از دست پس اگر باشد که کوه نکرده باشد  
 در وقتی که طلاق داد پس نیت طلاق او چیزی **سوم** **مسئله** عن ابی جعفر علیه السلام  
 قال ان الطلاق لا یکن بغير شهود و ان الرجعة بغير شهود و یجوز و لکن  
 یشهد بعد من فاضل **شیخ** روایت از امام محمد باقر علیه السلام گفت که بدست  
 که طلاق نیاید شدی که او بدستی که برگردانیدی که او جاهل برگردانیدی  
 است ولی باید که کوه گیرد بعد از آن پس آن کوه گرفتن فاضل است **چهارم**  
 سئل ابو جعفر علیه السلام عن رجل طلق امراته طلاقاً ثم رجع بها قبل ان تنقضي  
 عدتها قال لم یثبت علی رجعتها و لیس امراته ما لم تنقضي عدتها فقد کان یبغی  
 له ان یثبت علی رجعتها فان حمل ذلك فلیس بجنین و لم ولا اری بالذی  
 صنع باسأوان کثیر من الناس ان کله و امن رجعا و لا اری بالذی صنع  
 الیذی علی ناکحهم الیوم لم یجدوا احد یثبت الشراة علی ما کان من امرهما  
 و لا اری بالذی صنع باسأوان یثبت هو الحسن **شیخ** یثبت بناءً علی  
 و بام یکنفط و بام و یکنفط و بام لا یصح منار غایب معلی یا بام فاعاصت  
 احداست الاثبات شناختن چیزی جایز باید و مقصود فرقت میان آنها  
 در نکاح و شهادت در طلاق یا بیک اثبات اول بخت شکایت زیرا  
 که مرکب است از دو شهادت یکی از جانب زوج و دیگری از جانب زوج  
 و ایشان در وقت نکاح شریکین بسیارند بخلاف اثبات شهادت در طلاق

زیرا که آن بیعت و انجابت زوج تنهاست و زوج در وقت طلاق شریکین نیست  
**پنجم** روایت از امام محمد باقر علیه السلام از مردی که طلاق داد و زن را یک طلاق  
 بعد از آن برگردانید و از پیش از آنکه منقضی شود عده او کوه نکرده برگردانید  
 زن امام گفت که او زن اوست چنانکه منقضی نشده باشد در وقت  
 گردانیدن او عده او و تحقیق بود که زن او را بر او و این کوه گیرد پس  
 گردانید زن پس اگر ندانند زن او را پس باید که کوه گیرد در وقتی که در آن  
 و نمی بینم با چیزی که برگردانید و عده که بسیار است از مردمان اگر بخیر استند بدین  
 بر نکاح ایشان در این روزگار نمی افتد کسی که شناسد چنانچه باید آن  
 بر وجهی که واقع شد از کار زوج و تحقیق بین بلخی زوج کرده و وقت برگردانیدن  
 بر او کوه گیرد پس آن بهتر است **ششم** **مسئله** عن محمد بن مسلم عن احمد  
 علیه السلام قال سألته عن رجل طلق امراته و ارجعها قال هو المملک بر جعتها  
 ما لم تنقضي العدة قلت فان لم یثبت علی رجعتها قال فلیس بجنین قلت فان  
 الحمل من فلک قال فلیس بجنین یذکر و اما جعل الله و مکان المیراث  
**شیخ** روایت از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام جعفر صادق علیه السلام گفت  
 که بر سیدم امام را که از مردی که طلاق داد و زن را یک طلاق امام گفت که  
 او المکتر است پس برگردانید زن چنانکه منقضی نشده عده گفته که پس اگر کوه  
 نکرده برگردانید زن چگونه میشود امام گفت که پس باید که کوه گیرد گفت  
 که پس اگر فاسد شود از آن چگونه میشود امام گفت که پس باید کوه گیرد در  
 وقتی که بیاید آورد و جز این نیست که گردانیده شدند کوهان بر او بود  
 میراث **این چهارم باب در طلاق و الرجعة و الا بالمال و غیره** **شیخ** این باب بیان



اینست که برکردن این زن که صحیح طلاق دیگر شود **نویسند** که رجوع درین  
 دیگر شود بنیاسند که رجوع درین باب پنج حدیث است **اول** **عنه** عن ابی عبد الله  
 علیه السلام قال لا رجوع فی الجماع ولا فانیها رجوع **شرح** روایت از امام  
 جعفر صادق علیه السلام که برکردن این زن در جماعت و اگر جماع نباشد پس طلاق  
 بیکت مرد اینست که طلاق بعد از مراجعت بی جماع صحیح نیست اگر چه مراجعت  
 صحیح است و باعث مراجعت بعد از انقضای عدّه نیز میشود **دوم** **عنه** قال لا رجوع  
 علیکم فی قول یطلق امرأته که بر رجوع و قال لا یطلق التکلیف الاخری  
 حتی یسأله **ثالث** گفت امام جعفر صادق علیه السلام مردی که طلاق میدهد زن را که  
 جایز نیست او را اینکه برکردن او را در عدّه رجوعی امام گفت که اگر در طلاق  
 بنده طلاق دیگر کند آن زن بعد از مراجعت **چهارم** **عنه** عن ابی عبد الله علیه السلام  
 علیه السلام یقول اذا طلق الرجل امرأته وابتعدت عن عدته فلیس لهما  
 فلیس لهما ان ینقضوا حتی یتفقوا علی ان یراجعوا **پنجم** **عنه** یقول عدتها  
 بیان شد در شرح حدیث هم باینست که باینست که طلاق است تا آخر است و اگر  
 این حدیث در تحت عنوان این باب اشارت باینکه مرد باینست که رجوع این جماع  
 برکردن این جماعت موافق است می آید در حدیث او باینست که ما بعد از طلاق  
 و ما لا یدوم که باینست که صحیح است و قرین این است که اگر مرد محض برکردن  
 رجوع میداند حتی تنقضی عدّه تا خوب نبوده زیرا که برکردن این زن شرط است  
 در طلاق دیگر خواه پیش از انقضای عدّه یا شد و خواه بعد از آن بعد  
 و اگر جدید باشد **ششم** **عنه** از امام محمد باقر علیه السلام می گفت که رجوع  
 مرد زنی را و گواه کرد و گواه عادل را در زن همان روا آوردن عدّه زنی

جایز نیست

جایز نیست او را اینکه طلاق دهد آن زن را خلاصه دیگر تا آنکه تنقضی شود عدّه نه مگر آنکه برکردن  
 برکردن آن زن را رجوع کند **هفتم** **عنه** عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا رجوع فی الجماع  
 قال لا رجوع فی الجماع و لا فانیها رجوع **شرح** روایت از امام  
 جعفر صادق علیه السلام که برکردن این زن در جماعت و اگر جماع نباشد پس طلاق  
 بیکت مرد اینست که طلاق بعد از مراجعت بی جماع صحیح نیست اگر چه مراجعت  
 صحیح است و باعث مراجعت بعد از انقضای عدّه نیز میشود **دوم** **عنه** قال لا رجوع  
 علیکم فی قول یطلق امرأته که بر رجوع و قال لا یطلق التکلیف الاخری  
 حتی یسأله **ثالث** گفت امام جعفر صادق علیه السلام مردی که طلاق میدهد زن را که  
 جایز نیست او را اینکه برکردن او را در عدّه رجوعی امام گفت که اگر در طلاق  
 بنده طلاق دیگر کند آن زن بعد از مراجعت **چهارم** **عنه** عن ابی عبد الله علیه السلام  
 علیه السلام یقول اذا طلق الرجل امرأته وابتعدت عن عدته فلیس لهما  
 فلیس لهما ان ینقضوا حتی یتفقوا علی ان یراجعوا **پنجم** **عنه** یقول عدتها  
 بیان شد در شرح حدیث هم باینست که باینست که طلاق است تا آخر است و اگر  
 این حدیث در تحت عنوان این باب اشارت باینکه مرد باینست که رجوع این جماع  
 برکردن این جماعت موافق است می آید در حدیث او باینست که ما بعد از طلاق  
 و ما لا یدوم که باینست که صحیح است و قرین این است که اگر مرد محض برکردن  
 رجوع میداند حتی تنقضی عدّه تا خوب نبوده زیرا که برکردن این زن شرط است  
 در طلاق دیگر خواه پیش از انقضای عدّه یا شد و خواه بعد از آن بعد  
 و اگر جدید باشد **ششم** **عنه** از امام محمد باقر علیه السلام می گفت که رجوع  
 مرد زنی را و گواه کرد و گواه عادل را در زن همان روا آوردن عدّه زنی

جایز نیست



باب هجدهم **بیست** روایت از ابو حمزه که فرمود از امام جعفر صادق علیه السلام  
گفت که پرسیدم امام را از نفی که حقش کرد بر شوهرش این که طلاق داد او را  
با طلاق طلاق رجعی طلاق جمعی طلاق بکر یا کی از جعفری جاعت و کوله گرفت  
برای آن زن که او را از طلاق بعد از آن انکار طلاق کرد آن شوهر مرد  
اشهاد بر امام گفت که اگر باشد انکار او آن طلاق را پیش از انقضای عده پس  
ببر سرش که انکار او طلاق را بعد از بر سر گردانندست آن زن را اگر باشد که انکار  
کرده باشد آن طلاق را بعد از انقضای عده ببر سرش که امام است اینکه تقریب  
کنند میان آن دو بعد از کوهی دادن آن کوهان بعد از آنکه زن عده خود  
برای انکار مرد طلاق را بعد از انقضای عده است و آن مرد خواست که  
از جهل خود استکار **دوم** **ار** سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن رجل قال  
قال لا بأس بعتدي فقد خليت سبيلك ثم اشهد على رجعيها بعد ذلك  
بأيام ثم غاب عنها قبل أن يجي معها حتى مضت لذلك شهر بعد العدة أو  
أكثر فكيف تأمر قال إذا اشهد على رجعيها في رجوعه **سنة** پرسید  
امام رضا علیه السلام را از مردی که گفت زنت را که عده نگاه دارد بر حقش زنها  
کردم ترا بعد از آن که گرفت بر سر گردانید آن زن بعد از آنکه عده و زنا بعد  
غایب از آن زن پیش از آنکه جاعت کند آن زن را تا آنکه گذشت برای آن بیکاه بعد  
انقضای عده یا بیشتر از یکماه پس چگونه امر میکنی او را امام گفت که چه کوه گرفت  
بر سر گردانید او پیش از آن رجوعی است اگر چه زن انکار کند **سوم** **احمد**  
عن أبي جعفر أنه قال في رجل طلق امرأته و اشهد شاهدين ثم اشهد على  
رجعيها ثم اشهدوا و انكروا ذلك الشهود فلم يعلم المرأة بالرجوع حتى انقضت

عدها

عدها قال كتمان المرأة وإن شاءت رجعا وإن شاءت خيرة ذلك وإن تزوجت  
قبل أن تعلم بالرجوع التي اشهد عليها زوجا فليس للذي طلقها عليها سبيل رجوع  
المعترض **أحق بها** **سنة** الشهود من حق تحت رجاءه بانقضاء عدها بين وراه بينقطة  
بصيف مضاعف فابعد رجوع باب تقبيل است قادران ببيان است رجوعا  
مضاعف فابعد رجوع باب تقبيل است در اول بفتح زای بانقضاء و سکون و او منقبوات  
غير منقبوات است شالیده که رجوعا است و جزای هر دو شرط محذوف است **تقدیر**  
که آن جایز رجوع میان این و اینی گذشت در حد سابق که اذا اشهد على رجعيها  
يجل إلى گذشت بر صورتی که زوج مقدسینان داشتن رجعت از زوجه نداشته  
باشد عده زوجه رجعت را داشته باشد و عده نداشته باشد **بیست** روایت  
از امام رضا علیه السلام که گفت در مردی که طلاق داد زنت را و کوه گرفت و کوه  
بعد از آن کوه گرفت بر سر گردانید آن زن بر عاقلی که برهان بود از آن زن طلب  
پوشانید آن که از کوهان پس کاه بافتند بر سر گردانید تا آنکه شفقت  
شد عده زن امام گفت که چه کرده میشود زن بیان این انکار خواهد  
شوهرش را میشود جا نزو که خواهد فرار میشود جا نزو که شوهرش را بگوید  
باشد بعد از آن قضای عده پیش از آنکه آگاه شود بر سر گردانید که کوه گرفت  
بر آن شوهرش پس نیست برای انکار طلاق داد او را بر و راه نرفته و شوهر دوم او  
سزاوارست و **باب شانزدهم** **سنة** **شرح** این نیز با بیست و بی  
عن ابن درین باب یکصد و بیست **اول** **سنة** عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال  
يطلق امرأته بثلثة ثم يبعثها حتى يتيئله أو يبرأ أو يموت ثم يراجعها  
في مجلس ثم يطلقها ثم مقرر ذلك في آخر الثلثة أو شهرين قال فقال إذا جاز











باین طلاق برای شوهرش را نکاح کند شوهر خود را بر جفت خود کرد  
 آن زن را بچرا که محکم نشد و جماع کرد و امام گفت که کافی نیست آنکه  
 بالغ شود خواه با خلام و خواه بغیر آن پس تو شوم سوگ امام که جیت  
 حد بلوغ چه گفت که آنکه واجب ساخت بر مومنان حدود را مثل حد زنا حد  
 بر سر آب عیدم **اسرار باب ما یهدم الطلاق و ما یهدم** ما هر دو جای موقوف عیار  
 از طلاق است بدم بصیفه مضارع غایب معلوم با جبریات الطلاق منقصر  
 و منقصر بر است و مراد بدم طلاق سابق را نیست که باعث این  
 میشود که طلاق سابق معدوم نشود از جمله سبب طلاق که سبب حرام شد  
 بی نکاح زوج دیگر میشود **عنه** این باب بیان طلاق است که میشود  
 سابق را و طلاق که میشود از ادراک این باب چهار حدیث **اول**  
**عن ابی عبد الله** رجل طلق امراته ثم یراجعها حتی حاضت ثلث  
 حیض ثم یراجعها ثم طلقها فکرها حتی حاضت ثلث حیض من غیر  
 ان یراجعها یخیر ما قال له ان یراجعها ما لم یراجع و یس **عنه**  
 روایت از امام جعفر صادق علیه السلام در هر که که طلاق داد زنش بعد  
 برنگردانید و انا انکه حاضر شد محض با نیفقه که هر سوم منقصر شد  
 بعد از آن جفت خود کرد او را بعهده و هر تان بعد از آن طلاق داد  
 او را برنگردانید و انا انکه جعفر یسد حیض انکه بر کرد او را  
 میخورد اینرا که جماع کند او را امام گفت که جائز نیست او را اینک جیت  
 خود کند او را همیشه چندا نکند نشد اینک بر کرد او را و جماع کند  
 مراد اینست که هر طلاق که بعد از برگردانیدن و پیش از جماع باشد طلاق

مجاور

سابق را میشکند پس آن سابق یکی از چهار طلاق مقرر شده میشود **دوم** **عن ابی**  
**عمر** عن ابی عبد الله عن شعیب بن خالد عن المولى بن خنیس عن ابی عبد الله علیه السلام فی  
 رجل طلق امراته ثم یراجعها حتی حاضت ثلث حیض ثم یراجعها ثم طلقها فکرها  
 حتی حاضت ثلث حیض ثم یراجعها ثم طلقها فکرها حتی حاضت ثلث حیض من غیر  
 ان یراجعها یخیر ما قال له ان یراجعها ما لم یراجع و یس **عنه** روایت  
 از ابی عبد الله علیه السلام از شعیب بن خالد عن المولى بن خنیس عن ابی عبد الله علیه السلام  
 از امام جعفر صادق علیه السلام در هر که که طلاق داد زنش برنگردانید و انا  
 حیض یسد حیض بعد از آن جفت خود کرد او را بعد از آن طلاق داد او را برنگردانید  
 او را انا انکه بعد از حیض بعد از آن جفت خود کرد او را بعد از آن طلاق داد او را  
 بی نکاح جماع کند او را انا انکه جعفر یسد حیض بعد از آن جفت خود کرد او را  
 او را اینک جفت خود کند او را همیشه چندا نکند نشد اینک بر کرد او را و جماع کند  
**اس** فکان این بگوید و یخیر ما قال له ان یراجعها ما لم یراجع و یس **عنه**  
 قال قلت لمرزبان فکذا قال قلت لمرزبان فکذا قال قلت لمرزبان فکذا  
 عن ابی عبد الله علیه السلام انما قال قلت لمرزبان فکذا قال قلت لمرزبان فکذا  
 رجل ثم طلقها ثم یراجعها الا ان ذلك یهدم الطلاق الا **عنه** این کلام  
 این ابی عبد الله علیه السلام قبل بکاف و یخیر ما یسقطه است رفاعة بکسر یا یسقطه وفاقین  
 بیهضه است و روایت رفاعة میگوید در حدیث آئینه روی بصیفه معلوم است  
 و ضمیر مترایج بر فاعل است آن بکسر و نشدید و نه مفتوحه ابتدای کلام است  
 بن مؤخر است و استیفا فی سابق است و مقصود شرا نیست که سخن در این  
 صورت نیست **عنه** پس بود عید بن بگوید او را او که میشکند این سخن روایت



بن خندقی راجع بود از عیسی بن یحیی بیان میفرمود که گفتند این بیکدیگر که از این است  
این را بر این بیک گفت که گفتیم آنرا از جانب روایت رفاعیه بیان این آنکه روایت کرده  
از امام جعفر صادق علیه السلام اینرا که طلاق لاحق که در جماع باشد میسکند طلاق  
گفتند او را که پس بدین روایت رفاعیه گفت در روایت خود که طلاق داد و زن را بعد از آن  
جفت خود کرد آن زن را مرد بعد از آن طلاق داد و آن زن را بعد از آن جفت  
خود کرد آن زن را مرد و اول بیان این آنکه بدین روایت که آن میسکند طلاق اول را بر  
اینست که اشهاد و توبه روایت رفاعیه طلاق است زیرا که یعنی بر قیاس است و آن جای  
بیت و آنچه در محبت در قول توبه روایت معنی است **سوم** از حدیث  
زیاد بن عمار بن سماعه عن محمد بن زیاد و صفوان عن رفاعیه عن عبد الله بن عبد الله بن  
قال سالت عن رجل طلق امرأته حتى باتت منه ولا نفقت عديتها ثم تزوجت  
نكحاً آخر فطلقها ايضاً ثم تزوجت زوجها الاول فله ان يهدم ذلك الطلاق  
الاول قال نعم روایت کرده حدیث زیاد از ابن سماعه از محمد بن زیاد و  
از رفاعیه از امام جعفر صادق رفاعیه گفت که بر سیدم امام را از مردی که طلاق  
داد و زن را تا آنکه آن زن جدا شد از او و منقضی شد عده آن زن بعد از آن  
جفت خود کرد شوهری دیگر را پس طلاق داد و آن زن را نیز بعد از آن جفت خود  
کرد شوهری دیگر را آیا میسکند آن توسط مرد دیگر مطلق حق طلاق او را  
امام گفت که آری **اسل** قال ابن سماعه وكان ابن بكير يقول المطلق  
اذا طلقها تزوجها ثم تزوجها فاما هي حرة على طلاقها  
قال و ذلك لعنه بن هاشم انه سأل ابن بكير عنها فاجابته بعد الجواب فقال  
كسعت في هذا شيئاً فقال لي رفاعية فقال لا رفاعية رفاعية و إذا دخل

بنها

بنها رفاعیه فقال له رفاعیه و غير رفاعیه سأل فقالت سمعت في هذا شيئاً  
فقال لا هذا مما روى الله من الرواية قال ابن سماعه و ليس بالحديث  
يقول ابن بكير فائدة الرواية اذا كان بينهما زوجة گفتند ابن سماعه که  
بیکدیگر گفت که زن طلاق داده شده چون طلاق داد و او را شوهری بعد از آن  
گذاشت و او را تا آنکه جدا شود با نقضای عده بعد از آن جفت خود کرد و او  
پس از این بیت که آن زن نزد او بر طلاق است یا نه جفت خود کرد و او  
سابقاً او شک شده و مطلقاً از او بر سیدم ابن سماعه گفت که و مذکور کرد  
حسین بن هاشم ایتر که او بر سید این بیکدیگر از آن مسئله جواب داد او را  
باین جواب که مطلقاً او شک شده و بر حسین گفت و را که آیا شکی در این  
چیزی که منقول از امام باشد پس این بیک گفت که شنیدم روایت رفاعیه  
پس چنین گفت که بفرماید که رفاعیه در روایت خود گفت که چون داخل شود  
میان زن و شوهر یا میان تزویج اول و تزویج دوم شوهری دیگر پس این  
بیک گفت که داخل شد تزویج دیگر و غیر آن نزد من بر اینست پس گفتم که آیا شنید  
در این بر این وجه بود چیزی را پس این بیک گفت که نه این از جمله خبریست که روایت  
کرده الله تعالی از جمله خبری گفت ابن سماعه که و بیت اینکه عمل کنیم بقول ابن  
بیکدیگر بفرماید که روایت رفاعیه نیست که چون باشد میان آن دو شوهری دیگر  
بیان این شده در شرح ذیل حدیث سابق **سوم** از حدیث محمد بن ابی عبد الله  
عن صفوان بن حکیم عن عبد الله بن المغيرة قال سالت عبد الله بن بكير  
رجل طلق امرأته واحدة ثم تزوجها حتى باتت منه ثم تزوجها فاك  
هو معه كما كانت في التزوج قال قلت فان رواية رفاعية اذا كان بينهما







كان في سفر فلما دخل المرقا معه يشاهدت فلما استقبلته امرته على ان يمشيها  
على اطلالها قال لا يصح بها طلاق **شرح** برسيم امام جعفر صادق عليه السلام في الزمر  
كعبه در سقري بسوقتي كه داخل شد شهر را آورد با خود دو كواه را بر مقي كبر  
شدا و از شهر در خانه كواه گرفت آن دو كواه را بر طلاق آن زن بايخته كه از شاه  
طلاق گرفته اندك داند كه زن او حاضر است با پاكت چنانچه در سفر جا نرود امام  
گفت كه واقع ميشود بان زن طلاق در وقت **يوم** **عنه** عن ابي عبد الله عليه السلام  
قال اذا غابا اقبل عن امرائهم او نسبي او اكثر ثم قدم و لا بد طلاقها و كانت  
خاتما تركها حتى ظهر ثم يلقها **شرح** روايت از امام جعفر صادق عليه السلام  
گفت كه چون غايب شود مرد از زن و يكسال يا بيشتر بعد از آن آيد و اريد  
كند طلاق آن زن را يا بشد آن زن حاضر ميگردد آن زن را تا آنكه باز شود بعد  
طلاق ميگردد او را روايت است كه حكم سفر و دور از كردن صحيح است طلاق را  
هر چند كه موافق حيفي فند در اين وقت بر طرف ميشود **باب بستم اسباب**  
**ان الله يلقن على كل حال شرح** اين باب بيان زنانيت كه طلاق  
ميشود بر هر حال كه دارد در اين باب سه حديث **اول** **عن ابي جعفر**  
عليه السلام قال خير يطلق الرجل على كل حال الخا ميل و التي لم يدخل بها زوجها  
والغائب عنها زوجها و التي لم تحض و التي قد ينس من الحيض **شرح** روايت از امام  
عمر باقر عليه السلام كه چون زن طلاق ميگردد اين از او مرد بر هر حال كه دارد از  
آبستن **يوم** زني كه در خانه نكره با و شوهرش **يوم** زني كه غايب است از او  
شوهرش **يوم** زني كه حيفي نديده هرگز **يوم** زني كه ناسيد شد از حيف  
**يوم** **عنه** عن ابي عبد الله عليه السلام قال لا بأس بطلاق حصة على كل حال الغائب

عنها زوجها و التي لم تحض و التي لم يدخل بها زوجها و التي قد ينس من الحيض **شرح**  
اين ظاهر است از شرح سابق **يوم** **عنه** عن ابي جعفر عليه السلام قال خير يطلق  
على كل حال الخا ميل و التي لم تحض و التي قد ينس من الحيض  
طالقه لم يدخل بها **شرح** اين ظاهر است با بيت **يوم** **عنه** **شرح**  
اين باب بيان طلاق مرد غايب است در اين باب سه حديث **اول** **عن ابي جعفر**  
قال ان الله يلقن على كل حال الخا ميل و التي لم تحض و التي قد ينس من الحيض  
**شرح** روايت از ابي بكر كه گفت كه در اين ميلم امام محمد باقر عليه السلام كه من شنيدم از  
او ميگفت كه غايب طلاق ميگردد با هم را روايت است كه اگر ابتداي سفر او  
از امام عايد باشد بعد از يكماه عايد طلاق ميگردد و بعد از يكماه عايد آن زن  
ميشود اگر آبستن باشد بعد از آن سه ماه رجوع ميشود نكاح و اگر در اثنای ماه  
عايد باشد بعد از يكماه عايد كه سه شبانه روز است طلاق ميگردد و سه ماه عايد  
را از زمان عايد آن زن ميشود **يوم** **عنه** عن ابي عبد الله عليه السلام قال الغائب اذا  
اراد ان يطلق امرأته شهر **شرح** روايت از امام جعفر صادق عليه السلام كه گفت كه  
غايب چنان اراد كند اينكه طلاق دهد زن را ميگردد او را و يكماه عايد يا عايد  
اين شد در شرح سابق **يوم** **عنه** عن ابي عبد الله عليه السلام قال الغائب اذا اراد  
ان يطلق امرأته شهر **شرح** اين موافق سابق است **يوم** **عنه** **شرح**  
عنه عليه السلام من رجل طلق امرأته و هو غائب في بلد و اخرى فاستد على طلاقها  
ثم اتر راجعا قبل انقضاء العدة و لم يشهد على الرجوع ثم اراد ان يزوجها بعد  
انقضاء العدة و قد تزوجت رجلا فامرسل اليها اني قد كنت راجعا قبل  
انقضاء العدة و لم اشهد **شرح** برسيم امام جعفر بن محمد عليه السلام را از



که طلاق و زنی را بر حال که او غایب است و در غیره دیگر است که او فوت طلاق  
او و مرد را بعد از آن بدست که او بگوید ایند از زنی پیش از انقضای عده و کراهت  
بر آن بگوید ایند بعد از آن بدست که او بگوید ایند از زنی بعد از انقضای عده  
برعالی که تحقیق جفت خود کرده از زن مرد بر این بیام فرستاد سو آن زن که  
مردم که بگوید ایندم نزد پیش از انقضای عده و کراهت نکرم **اس** فقال لا  
سئل له عليها لانه قد اقر بالطلاق و ادعى الرجعة بغير بينة فلا يسئل له  
عليها و لا يملك بينة من طلاقه ان يشهد فكن راجع ان يشهد على الرجعة كما انشد  
على الطلاق فان كان ادعاه قبل ان ترجع كان خارجا من الخطاب **س** پس  
امام گفت که نیست له بقره او را بر آن زن زیرا که او تحقیق اقرار کرده بطلاق  
و عده کرده بر کرده ایند از زنی بدست را او را بر آن زن و بری ادعت که از  
بلای خود طلاق داده ایند که او بگوید و بری کسی که بگوید ایند ایند که او بگوید  
بر بر کرده ایند چنانچه کراهت بر طلاق و اگر آن مرد باشد که دریافت شد از زنی  
پیش از آنکه جفت خود کرده باشد دیگر میشود از زنی خواست که از جمله خواستگان  
مراد اینست که در انقضای عده مرد مقبول نیست **س** سالت ابا عبد الله  
عليه السلام عن رجل طلق امراته و هو غائب و اشهد على طلاقها ثم قدم فاقام  
مع المرأة اشهر ثم بعها بطلاقها ثم انة المرأة ادعت الحمل فقال الرجل قد  
طلقتك و اشهدت على طلاقها فقلت قال يلزم الولد و لا يقبل قوله **س**  
حبل بفتح حاء بينقطة و فتح باء بكفظة مصدر باء علم است يلزم بصيغة مضارع  
غائب مجوز ليل فاعلت و ضمير مستتر باء فاعلت و باء بر جلات الولد  
منقبض و فاعلت و ضمير مستتر باء فاعلت و باء بر جلات الولد

فرزند ندارد

فرزند ندارد **س** پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که طلاق داد و زن را  
برعالی که او غایب است و کراهت بر طلاق آن زن بعد از آن آمد پس در نزد کرد با  
زن در چند ماه اعلام نکرد آن زن بطلاق بعد از آن بدست که آن زن و عده  
کرد ایند از زنی که تحقیق طلاق و اقامه ترا کرده که هم بر طلاق تو امام  
گفت که لازم کرده میشود آن مرد بفرزند و مقبول نمیشود سخن **اس**  
قلت لا يبيح الله ما تقول في رجل له أربع نسوة طلق واحدة منهن  
و هو غائب عنهن من غير بينة ان يزوج قال بعد سبعة اشهر و بينهما اجلاء  
فادخل الحرة و قال الحرة **س** مراد بتعاشر نه ماهت که ابتدای آنها  
وقت جماع او با آن زنست و شاید که عدم ذکر نه روز از جماع استقامت  
باشد نظیر آنچه گفتند در کتاب المعقود در چند دوم باب بدو خالق الانثى  
تا آخر که باب ششم است بقرینه آنچه گذشت در حدیث پنجم باب مذکور در  
برای سبب است و در رفع و بدل تفصیل اعلان است و مصدر نایب ظرف  
زمانت و مضارع است بسبب زیرا که هر یک از جنس و محل نشیاء و تزویج آن مرد  
بر کدام در اجلی و این اشارت باینکه چون انقضای نه ماه و کسی بعد  
جماع کامی بیند از انقضای نه ماه بعد از طلاق میباشد و از زوج آن مرد  
بیست زن در بعد اجلین است **س** گفت امام جعفر صادق علیه السلام که  
کسی بگوید در مردی که او را است چهار زن طلاق داد و یکی از ایشان را که  
که در او خال آینه هست برعالی که آن مرد غایب است از ایشان چه وقت  
جایز میشود برای آن مرد ایند جفت خود کند زنی دیگر را امام گفت که  
بعد از نه ماه و اگر از ابتدای وقت جماع او با آن زن و بیست زن و دوازده







روایت تمام محبا علیهم گفت که طلاق زن آیتن یک تعلیق است پس چرت  
کذا شایع که در شک است پس تحقیق جدا شد با نقضای عهد **باب دوم** **ع** اری  
عبد الله علیه قال الخی انطلق تطلیقه واحد **شرح** این موافق اول این باب  
است **باب سوم** **ع** اری جعفر علیه السلام قال طلاق الخایم واحد فاذا وضعت  
ما فی بطنها فقد بانت منه **شرح** این موافق سوم این باب است **باب چهارم**  
قال ابو محمد علیه السلام طلاق الخی واحد واجلها ان تضع حملها **شرح** گفته  
جعفر صادق علیه السلام که طلاق زن آیتن یک تعلیق است و اخر عده او اینست که گفت  
کذا در بار خود را **باب پنجم** **ع** اری عبد الله علیه السلام قال طلاق الخی واحد  
واجلها ان تضع حملها وهو اقرب المحلین **شرح** این ظاهر است از  
**شرح** جلد دوم این **باب ششم** **ع** اری عبد الرحمن بن الحجاج  
عن ابي الحسن ع قال سالت عن الخی او اطلقها زوجها فوضعت بیضا ثم  
اؤلم ثم اودعته مضغه قال كل شیء وضعت فیمنه ثم حمل ثم اؤلم  
ثم فقد انقضت عده ثم اؤلم ثم اؤلم ثم اؤلم **شرح** روایت از عبد الله  
بن حجاج بن یحیی عام بنیقه و قدیم و جمیع اولی از امام موسی کاظم علیه السلام گفت که  
پرسیدم امام را از زن آیتن چون طلاق داد او را شوهر بر سر او از شکم انداخت  
بچه که تمام اعضا شده بود یافته بود یا گذاشت با خود در برهالی که مانند  
کوشک یا بیده بود امام گفت که چیزی که از شکم گذاشت از برهالی که ظاهر  
اینکه آن باریستی است خواجه تمام شده باشد و خواجه نشده باشد پس تحقیق  
آخر شده او و چند که وضو باشد مثلا **باب هفتم** **ع** اری عبد الرحمن بن البقره عن  
ابی عبد الله علیه السلام قال سالت عن رجل طلق امرأته و هی حبلى و کان

سنة

في بطنها اثنتان فوضعت واحدا و یغی واحد قال قال ابن عباس لا یؤلم ولا یحمل  
للاولاد حتى تضع ما فی بطنها **شرح** روایت از عبد الرحمن بن البقره که باریکی گفته  
از امام جعفر صادق ع گفت که پرسیدم امام را از مردی که طلاق داد زنی  
را برهالی که زن آیتن است و بعد در شکم او و طفل بر سر او انداخت  
و او گفت که امام گفت که آن زن از عده بیرون می آید با ولد یا بنیخه که وضو  
رجوع می تواند کرد و حلال میشود برای شوهر آن دیگر آنکه زاید بخد که در شکم  
است **باب هشتم** **ع** اری جعفر علیه السلام قال لا طلاق لمراة و هی حامل فاذا جالها  
ان تضع حملها و ان وضعت غیر ما فیها **شرح** روایت از امام محمد باقر علیه السلام  
گفت که چون طلاق داده شود زن برهالی که آیتن است پس عده او وضع  
حلال است هر چند که وضع حمل کند در آن ساعت **باب نهم** **ع** سالت ابا جعفر  
علیه السلام عن طلاق الخی فقال یطلقها واحدة للعده بالشهر و بالشهر قلت  
که قلد ان یراجعها قال نعم و هی امرأته قلت فان راجعها و متها و اراد  
ان یطلقها تطلیقه اخری قال لا یطلقها حتى یغیها بعد ما متها شهر **شرح**  
یطلقها بصیغه مضارع غایب معلوم بای تفعلیل جز یعنی امر است موافق  
آیت سئل طلاق که فطلقوهن لعدتهن یا یبقی بر قد یطلقها است و ضمیر  
مستتر راجع بزوجه است که مفهوم است از سابق و واحدة احتراز است از سه  
طلاق یا دو طلاق و دیگر که مجلسی هم در لعده بلی تعلیل است چنانچه بیا  
شد در شرح جلد دوم باب هفتم که باب تفسیر طلاق التمه و لعده و ما فی  
الطلاق است براه بنیقه اشارت با آنچه مذکور است در اینجا و لا یطلقها  
حتى یغیها بعد ما متها شهر **شرح** پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از طلاق















است نصف هر که تعیین کرده شد برای ایشان و بقیه بعد برایشان ازان شوهر  
**شرح متن** الحرة بکسر و فتح حاء بین نقطه و فتح باء یک نقطه و واو بین نقطه و فتح زحای  
 بمن تو میجر از بیضا و اضافت عام بخاطر است **پرسیدم** امام جعفر صادق  
 علیه السلام را از مردی که جفت خود کرد زنی را هزار درم پس بیع و آن زن را غلامی زنی  
 که گزیده بود و جامه چیز هزار درم که هر کرده او را پس امام گفت که چنان زن را  
 شود بان غلام باشد که تحقیق شناخته باشد که چنین او را بیع می کند که  
 چو زن را بیع می شود بان غلام باشد که تحقیق شناخته باشد که چنین آن  
 غلام را بیع نیست بر وی چنان زن جفت کند جامه یا بیخ که جامه نیز کم کند  
 نباشد و راضی شود بان غلام که گزیده که بیع کرد طلاق دهد آن زن را پیش از آنکه  
 جماع کند با او چنان میشود امام گفت که نیست هر برای آن زن و آن زن را  
 بر شوهر یا نصف درم یا و میا شد غلام ازان زن **پرسیدم** امام جعفر صادق  
 را اینکار باشد بجای فلا نظر موافق آنچه می آید در چند حکم با وجود علم **پرسیدم**  
 امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که جفت خود کرد زنی را و کرد اینده را و او را  
 بدو شربا بر شرط اینکه زن بر کرد و اندر شوهر هزار درم را بعد از آن که بدو شربا  
 از او شد و هزار درم را بر کرد و اندر مرد طلاق داد زن را پیش از آنکه جماع  
 کند با او چه سزاوار شد می شود برای زن که بر کرد و اندر مرد و بجز این نیست که  
 برای زن نصف مهر است و بدو شربا بر شرط که بجای او یا نصف درم است و مرد  
 میگوید که اگر عایت حاجت شما نبیند نیز بفرستم او را هزار درم مقصودش  
 اینست که بعد هزار درم می آید و بر هزار درم دیگر بکردن امام گفت که  
 التفات کرده میشود در سخن مرد و بر کرد اینده میشود بر او چیزی بنابر

برای او زیاد بر هزار درم چیزی نیست تا نصف داشته باشد **شرح متن** حرة  
 از بیضا و اضافت عام بخاطر است و تقدیم طرف برای افاده حلف  
 و مراد اینست که من ترا بسیار دوست تر از درم میدارم **پرسیدم** جعفر صادق  
 علیه السلام را از مردی که جفت خود کرد زنی را به هزار درم و داد آنها را سکه آن زن  
 پس بخشید آنها را با و پس زن گفت که من در حق عبت میکنم بی طلاق داد او را پس  
 از آنکه جماع کند او را پس امام گفت که رفع بر می کرد بر زن یا نصف درم یا بیخ  
 که یا نصف درم از زن میگرد **شرح متن** حرة حرة ظاهر اینست که قوت با بیع برای  
 نه تنها موافق آنچه می آید بدان میشود در شرح چند هم باب جمیع آنها را یکسره  
 یا دو نقطه در این راجع بجهنم است و درم است و لجز عطف بر است **پرسیدم**  
 جعفر صادق علیه السلام را از مردی که جفت خود کرد زنی را با بیع و شربا او را هزار درم  
 و داد آنها را سکه زن پس زن بخشید برای او یا نصف درم را و بر کرد اینده یا  
 درم را بر مرد بعد از آن طلاق داد آن زن را پیش از آنکه جماع کند با او امام گفت  
 که زن بر می کرد و اندر مرد یا نصف درم یا قیامه را زنی که حال و قیامت که چنین  
 نیست که بود برای آن زن یا نصف درم بیان این آنکه بخشید آن زن برای آن مرد  
 آن یا نصف درم را و برای خود بر مرد **شرح متن** حرة حرة ظاهر است از شرح  
 متن چند سوم **شرح متن** حرة حرة **پرسیدم** امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که طلاق  
 داد زن را پیش از آنکه جماع کند با او امام گفت که را و شربا نصف هر را باشد که تعیین  
 کرده باشد برای زن چیزی از مهر او اگر نباشد که تعیین کرده باشد برای آن  
 چیزی پس باید که بر مند کنند زن را بر مانند آنچه بر مند کرده میشود بان  
 شد آن زن از جمله زنان **شرح متن** حرة حرة **پرسیدم** امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که طلاق

ششم







بن حیض نفی که تحقیقنا امیلا از حیض بسبب سال داری و این باب پنج حدیث  
 و کلام مصنف است که مثلث است بخند یک که حدیث ششم این باب میتوان شد  
**اول** **عنه** عن احمد بن محمد بن عمار عن رجل يطلق الصبية التي لم تبلغ ولا تحمل  
 شيئا وقد كان دخل بها المرأة التي قد نبتت من الحيض وارتفع حوضها  
 فلذلك يلد منها قال ليس عليها عدة وإن دخل بها **شرح** روایت از امام  
 محمد باقر امام جعفر صادق علیه السلام در مردی که طلاق میدهد دختر را که نرسیده  
 به حیض و آئین نمیشود سال او و تحقیق بعد که دخول کرد آن دختر  
 و نیز که تحقیقنا امیلا از حیض و بر طرف شد حیض و بر غریب میدهند سال  
 او امام گفت که بنسبت بر او دو نوبت عده هر چند که مرد دخول کرد باشد  
 بایشان **دوم اصل** **عنه** عن عبد الله بن عوف عن أبيه عن حماد بن عمار عن عبد الله بن جابر عن علي بن  
 فضال عن أبي بصير قال عده التي لم تبلغ النفر ثلثة أشهر و التي قد نبتت من الحيض ثلثة  
 أشهر **شرح** و تحقیق روایت کرده شد بنابر این که زمان که نا امید از حیض باشند  
 یا حیض ندیده باشند عده است چون شوهر دخل کرده باشد بایشان بیان این  
 روایت که حدیث بن زیاد از ابن سماعه از عبد الله بن جابر از علی بن ابی حمزه از سیر که  
 روایت امام محمد باقر امام جعفر صادق علیه السلام است که عده نفی که نرسیده  
 سه ماهت و عده که تحقیق قروفت از حیض سه ماه است **اصل** و کان  
 ابن سماعه یا خذلهما و يقولان ذلك في الأبرار لا في البرية إذا لم يكن بكنة الحيض  
 كما أن الحرة في كنفه في القرآن يقول الله والله لا ينس من الحيض من نسائكم أن  
 تعدن ثلثة أشهر و الذي لم يحض و كان معي بن حكيم يقول ليس عليهن  
 عدة ولا تحج بهن ابن سماعه قال الله عز وجل إن ازبتم فلما ذلک انوار

نفی حیض ندیده و سال او حیض نمیشود و گفت که نفی که وجبت حدان زمان  
 که حیض آید باشد و کمتر از سه سال و دوم نفی که دخول نشده باشد با و موسم  
 نفی که تحقیقنا امیلا از حیض و سال او حیض نمیشود گفت که وجبت حدان  
 امام گفت که حیض باشد و انجام سال تفصیلی که گذشت در کتاب حیض و عده  
 و موسم و چهارم باب در نفی بر نفی طهنا تا آخر که باید بیت و یک است **شرح اصل**  
 عن محمد بن مسلم قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول في التي قد نبتت من الحيض قد نبتت  
 شه ولا عدة عليها **شرح** روایت از محمد بن مسلم گفت که شنیدم از امام محمد باقر  
 سخن میکند در نفی که تحقیقنا امیلا از حیض که تحقیق جد شدن شوهرش  
 بطلاق و نیست عده بر او نفی کلام مصنف **اصل** و قد ليك ايضا ان علي بن  
 العدة اذا دخلت من حديد بن زياد عن ابن سماعه عن عبد الله بن جابر عن علي بن  
 حمزة عن أبي بصير قال عده التي لم تبلغ النفر ثلثة أشهر و التي قد نبتت من الحيض ثلثة  
 أشهر **شرح** و تحقیق روایت کرده شد بنابر این که زمان که نا امید از حیض باشند  
 یا حیض ندیده باشند عده است چون شوهر دخل کرده باشد بایشان بیان این  
 روایت که حدیث بن زیاد از ابن سماعه از عبد الله بن جابر از علی بن ابی حمزه از سیر که  
 روایت امام محمد باقر امام جعفر صادق علیه السلام است که عده نفی که نرسیده  
 سه ماهت و عده که تحقیق قروفت از حیض سه ماه است **اصل** و کان  
 ابن سماعه یا خذلهما و يقولان ذلك في الأبرار لا في البرية إذا لم يكن بكنة الحيض  
 كما أن الحرة في كنفه في القرآن يقول الله والله لا ينس من الحيض من نسائكم أن  
 تعدن ثلثة أشهر و الذي لم يحض و كان معي بن حكيم يقول ليس عليهن  
 عدة ولا تحج بهن ابن سماعه قال الله عز وجل إن ازبتم فلما ذلک انوار



الربيع ان قد يفسر اوله بفسر فاما اذا جاء الحد وان وقع النكاح فاعتد  
بكتبت اوله بفسر بفسر فاعتد فليس بفسر عدل **باب** خبر بهار راجع است  
بروایتی که موقوفه و عیاریست از حدیثی که در فقه سابقه مذکور شد  
مشا را فی کما نرا حدیث است که مذکور شد درین باب بفسر بیا بکشفه  
وراء بفسر بیا و وقفه در باین مقول از فقه بفسر مضارع جمع مؤنثات  
محمود بیا بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر  
معلومه و فی الواقع بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر  
بکشفه بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر  
بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر  
که تا تو میانی در حدیث است بیان این آنکه در فقه کفریه شود مثلا استدلال  
کره نیست و چون بیا شد که رسید با شد بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر  
در قرآن است میگویند بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر  
از حدیثان شما اگر شک کنید بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر  
دیده بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر  
بأن کرد این ساری بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر  
که اگر شک کرد بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر  
نا امید شده اند یا نا امید شده اند بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر  
سالت بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر  
که رسید با شد بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر  
ششم آخر ابواب بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر

کلام بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر  
علم بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر  
است بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر  
فان علم بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر  
است که در التی قد رتفع بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر  
**باب** خبر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر  
در این باب بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر  
عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سألت أبا الحسن  
عليه السلام عن رجل تزوج امرأة من أهلها وهي في سكران هل طهرها  
يطلقها وليس يصح لها أن تطلقها إذا طهرها ولا يعلم طهرها إذا طهرها  
فإنها إذا طهرها بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر  
راه بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر  
بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر  
و بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر  
الغايه که باب بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر  
گفت که بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر  
از حدیثان زن و آن زن در سکران خود است بفسر بفسر بفسر بفسر  
که طلاق دهد او را و بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر  
ببیند و بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر  
مثل کس است که غایت از زن او بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر بفسر



**اسل** قلت ارايت ان كان يصل اليها الاحيان والحيات لا يصل اليها  
 فيعلم حالها كيف يطلقها قال اذا مضى له شهر لا يصل اليها فيه يطلقها او انما  
 المدة الشهر الاخر فهو ويكتب الشهر الذي يطلق فيه ويثبت على كلا طرفي  
 رجلين فاذا مضى ثلثه اشهر فقد باتت منه وهو خارج من الخطاب وعليه  
 نفقة في تلك الثلثة الا شهر التي تعتذر فيها **شرح** الحيان هو وجب منقوب  
 وفقره زمانت فممن منقوبات **شرح** كتم كخبره مرا كه اياش كرسد كان  
 زن در وقتي بود وقتي رسد او چنانچه حال او را چنانچه طلاق ميدهد  
 او را امام گفت كه چنانچه كذره برلى او يكماه كه نرسد او در ايام طلاق  
 ميدهد او را چنانچه نظر كنند سى اول ماهي ديكر بگوها ميتوانيد ماهي را طلاق  
 ميدهد او را در آن تا فراموش نشود و كوله ميكره بر طلاق او در مرد را بايخه  
 كه كوله كوفتن زن كافي نيست چنانچه گذشت در جده هفده باب من طلق  
 لغير الكتاب والعتد كباب چهارم است و در حديث ششم باب نفقة طلاق  
 السنه تا آخر كباب ششم است بوجوه كذره سياه بوجوه تحقيق آن زن جدا  
 شدن او و خواستگاريت از جدايى استكار زن و برادر مرد است نفقه  
 زن در آن سياهي كه زن عدله نگاه ميدارد و در اين باب **ميت و ششم اسل**  
**باب لو قتل الزوجين في الحلق والذى يكون في الرجعة ومضى بعد طلاقها**  
**استرخ** اين باب بيان وقتيت كه جدا ميشود در آن زن طلاق داده  
 و بيان وقتي كه ميياشد در آن برگرد اين زن از طلاق و بيان اينكه  
 چنانچه ميشود برلى آن زن اينكه شوهر كند اين باب يازده حديث و كلام  
 مصنف در حديث نهم **اول اسل** عن زلانه عن ابى جعفر عليه السلام

٤٤٤ قال قلت له اصل الله جل طلق امره على طهر من رجاء بشاوة عدله فقال  
 اذا دخلت في الحقة الثالثة فقد انقضت عدتها وحلت لادخاج قلت له  
 اسلم الله ان اهل العراق يرون عن علي صلوات الله عليه انه قال  
 الحق برجعتا ما لم تقبل من الحقة الثالثة فقال فقد كذبوا **شرح** روايت  
 از زنده از امام محمد عليه السلام كه گفت كه نعم امام را كه نگاه دارد و ترا الله تعالى مرد طلاق  
 ما و زنت را بر ايكى جماع بگوها و در اول بلى امام گفت كه چنانچه آن زن داخل شده و در  
 سوم بر تحقيق بر سبعة او و طلاق شد برلى شوهر آن كتم او را كه نگاه دارد  
 ترا الله تعالى بيشه كه اهل عراق از حديثي القار روايت ميكنند از علي صلوات الله  
 عليه ايضا و گفت كه كذره سياه اول ترست بيشه كذره سياه اول ترست بيشه كذره سياه اول ترست  
 بر امام گفت كه چنانچه تحقيق در وقت كتم بيشه كذره سياه اول ترست بيشه كذره سياه اول ترست  
 بيشه بر ايت كه ثلثه قرو و در ايت سق بقره و الحقات من نفس با نفس  
 ثلثه قرو بيشه چنانچه در اين عالفا هراين ايت زيرا كه در بعضى كمال انظاف  
 ران در وقت ميانشه بيشه كه در بعضى حلقا و في مطلقا يكسان است چنانچه  
 اينك جماع در آن وقت حرام است و ايضا في حقيقت است در طهره در جيفه چنانچه  
 بيان ميشود در حديث باب كينه و ايضا سخن ايشان منقوب بر ايت كه زن بعد از  
 پاكي از جيفه و بيشه عدله بيشه بيشه حقيقه و اين باطلت **دوم اسل** عن زلانه  
 عن ابى جعفر عليه السلام قال المطلقه اذا رأت الدم من الحيض الثالثة فقد باتت منه **شرح**  
 اين ظاهر است از حديث سابق **دوم اسل** عن زلانه عن ابى جعفر عليه السلام قال  
 المطلقه حين عتد اول قطرة من الحيض الثالثة قال قلت بلفظه ان رجعة  
 الرائي قال من رايها حين عتد اول قطرة فقال كذب ما هو من رايه



أَنَا هُوَ شَيْءٌ بَعْدَهُ عَنْ عَمَلِي عَلَيْهِ **س** رُبْعَةُ الرَّايِ بَقِيَّةُ رَامٍ بِنَقْطَةٍ وَكَسْرُ يَاءٍ  
بِنَقْطَةٍ وَكَسْرُ يَاءٍ وَوَقْفَةٌ دَرَّ يَاءٍ وَهِيَ بِنَقْطَةٍ وَفَتْحٌ رَاءٍ بِنَقْطَةٍ وَوَقْفَةٌ  
هَمْزٍ وَيَاءٍ وَوَقْفَةٌ دَرَّ يَاءٍ أَوْ عِلْمًا عَلَى الْفَتْحِ وَاسْتَادَ أَبُو جَعْفَرٍ اسْتِثْنَاءَ  
رُبْعِهِ بَنَ غَمَامٍ الَّتِي الْفَرَسِيُّ الْمَذْفُوسُ وَنَسَبَ أَبُو بَرٍّ يَاءَ غَمَامٍ رَأَيْتُ كَ  
اجْتِهَادٍ وَبَرٍّ كَظَنٍّ خَوْفٍ مَكْرُوهٍ وَابْنُ ابْنِ رَجَاءٍ مَعَ الرَّاسِ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ  
هَوَايُ جَعْفَرٍ رُبْعُ بَنَ عَمَلٍ بَنَ عَمَلٍ بَنَ عَمَلٍ بَنَ عَمَلٍ بَنَ عَمَلٍ بَنَ عَمَلٍ  
عَبْدُ الْغَزِيِّ بَنَ عَمَلٍ بَنَ عَمَلٍ بَنَ عَمَلٍ بَنَ عَمَلٍ بَنَ عَمَلٍ بَنَ عَمَلٍ  
أَزَامَ جَعْفَرٌ صَادَقَ عَلَيْهِ كَقَوْلِهِ مَطْلَقٌ جَدِيدٌ يَشُودُ نَزْدَ أَوَّلِ قَطْرِ ابْنِ جَعْفَرٍ سَوْمٍ  
كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ سَيِّدُ بَنَ عَمَلٍ كَقَوْلِهِ ابْنُ بَنَ عَمَلٍ كَقَوْلِهِ مَطْلَقٌ جَدِيدٌ  
يَشُودُ نَزْدَ أَوَّلِ قَطْرِ بَنَ عَمَلٍ كَقَوْلِهِ بَنَ عَمَلٍ بَنَ عَمَلٍ بَنَ عَمَلٍ بَنَ عَمَلٍ  
بَنَ عَمَلٍ كَقَوْلِهِ بَنَ عَمَلٍ بَنَ عَمَلٍ بَنَ عَمَلٍ بَنَ عَمَلٍ بَنَ عَمَلٍ بَنَ عَمَلٍ  
عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ كَقَوْلِهِ رَجُلٌ طَلَّقَ امْرَأَةً قَالَ هُوَ أَحَقُّ بِرَجْعَتِهَا أَمْ  
بَعْدُ فِي الدَّمِ مِنَ الْحَيْضَةِ **س** رَأَيْتُ أَنَا سَمِعْتُ جَعْفَرًا بَنَ جَعْفَرٍ وَكَسْرُ  
عَيْنٍ بِنَقْطَةٍ وَفَا أَمَامَ مُحَمَّدٍ قَوْلُهُ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ  
أَمَامَ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ  
بِأَشَدِّ دُخَانٍ ابْنِ جَعْفَرٍ سَوْمٍ **س** عَنْ زَيْنَةَ عَنْ أَحَدِهَا عَلَيْهِ  
قَالَ الْمَطْلَقُ نَزْدَ وَفَتْحٌ حَتَّى تَرَى الدَّمَ الثَّالِثَ فَإِذَا رَأَيْتَهُ فَقَدْ انْقَضَ **س**  
رَأَيْتُ ابْنَ زَيْنَةَ ابْنَ أَمَامَ مُحَمَّدٍ بَقِيَّةُ رَامٍ بِنَقْطَةٍ كَقَوْلِهِ  
مَدْحُولٌ بِأَيِّ لَفْظٍ مَرَّةٍ وَفَتْحٌ مَرَّةٍ مَشْهُورٌ أَنَا كَقَوْلِهِ جَعْفَرٌ سَوْمٍ  
بِجَوْنٍ وَبَدَأَ بِسَبْعَةٍ شَدَارَتِ مِثْلَانِ **س** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ

عَمَلٍ قَالَ أَوَّلُ دَمٍ لَكُنْ مِنَ الْحَيْضَةِ فَإِذَا تَقَدَّاتِ مِنْهُ **س** أَوَّلُ مَرْتَجِعٍ  
مَشْدُودٌ عَزُوفٌ تَقْدِيرُ لِمَنْ تَقَرَّرَ وَابْتِغَاءُ لِيَكُنْ لِي جَدِيدٌ بَلَى تَقْدِيرُ مَقُولٍ  
سَوِيٍّ جَعَلَتْ كَقَوْلِهِ لَمَّا تَقَرَّرَ يَقِينٌ بَانْقَضَ مِنْهُ قَرْنٌ بَانْقَضَ مِنْهُ قَرْنٌ  
مَقُولٌ بِرُبْعٍ بَنَ عَمَلٍ بَنَ عَمَلٍ بَنَ عَمَلٍ بَنَ عَمَلٍ بَنَ عَمَلٍ بَنَ عَمَلٍ  
جَعْفَرٌ سَوْمٍ فَادْرَقَ قَدْرَ بَلَى تَقْرِيعُ اسْتِثْنَاءِ مَرْبُوعٍ سَبَبٌ اسْتِثْنَاءِ  
بِأَوَّلِ **س** رَأَيْتُ ابْنَ أَمَامَ مُحَمَّدٍ قَوْلُهُ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ  
سَوِيٍّ وَفَتْحٌ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ  
أَنَّ ابْنَ زَيْنَةَ **س** عَنْ زَيْنَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ كَقَوْلِهِ يَقُولُ الْمَطْلَقُ  
تَبَيَّنَ عَمَلٌ أَوَّلُ قَطْرِ مِنَ الدَّمِ فِي الْقَرْنِ الْآخِرِ **س** رَأَيْتُ ابْنَ زَيْنَةَ ابْنَ أَمَامَ مُحَمَّدٍ  
بِأَقْوَمٍ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ  
ابْنُ زَيْنَةَ وَفَتْحٌ سَوْمٍ مَرَّةً مَتَصِلَةً بِخَطِّ سَوْمٍ **س** عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ  
الرَّجُلُ يَطْلُقُ امْرَأَةً قَالَ هُوَ أَحَقُّ بِرَجْعَتِهَا أَمْ بَعْدُ فِي الدَّمِ الثَّالِثَ **س** ابْنُ زَيْنَةَ  
ابْنِ زَيْنَةَ ابْنِ أَمَامَ مُحَمَّدٍ **س** عَنْ زَيْنَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ  
الَّتِي سَمِعْتُ رُبْعَةَ الرَّايِ يَقُولُ إِذَا رَأَيْتَ الدَّمَ مِنَ الْحَيْضَةِ الثَّالِثَةَ بَانَ مِنْهُ  
وَأَمَّا الْقَرْنُ مَا يَكُونُ الْخَيْضِينَ وَدَعَمَ أَنَّهُ إِنَّمَا اخْتَدَ ذَلِكَ بِرَأْيِهِ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ  
عَلَيْهِ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ  
لَامَ وَفَتْحٌ عَيْنٍ بِنَقْطَةٍ **س** رَأَيْتُ ابْنَ زَيْنَةَ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ  
كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ  
جَدِيدٌ ابْنُ زَيْنَةَ ابْنِ أَمَامَ مُحَمَّدٍ وَفَتْحٌ وَفَتْحٌ وَفَتْحٌ وَفَتْحٌ  
جَدِيدٌ بَنَ عَمَلٍ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ كَقَوْلِهِ

است

برجعة



۹۲۷  
 قمر بنی هاشم گفت ترا با جها و خور و لیا و فریاد گفت از علی علیه السلام **اصل** قال  
 قلت له و ما قال فیها علی علیه السلام قال کان یقول لوان اجد الدم من الحيض لكان  
 فقد انقضت عديتها و لا يسئل له علمها و اما الفقه ما بين الحيضين و ليس  
 لها ان تترجح حتى تغتسل من الحيض الثاني **شرح** راو و گفت که گفتیم  
 امام را که وجه گفت در مطلق علی علیه السلام امام گفت که بود که می گفت که چون مطلق  
 خون را از حیض سوم بر تحقیق می کند معده او و نیست له بر کرد و ایند شوهر را  
 بر او و جز این نیست که در میان دو حد است و نیست آن زن را که شوهر کرد  
 کند تا آنکه غسل کند از حیض سوم **کلام مستفاد** للرحمن محمد بن سماعه قال کان  
 جعفر بن سماعه یقول یسئل عن عده و لفظه من الدم و لا یحل الا نزع  
 حتى یغسل من الحيض الثاني و قال الحسن بن محمد بن سماعه یسئل عن عده  
 اول قطرة من الحيض الثاني ثم ان شاءت تزوجت و ان شاءت لا قال  
 علی بن ابراهیم ان شاءت تزوجت و ان شاءت لا فان تزوجت لم یحل  
 بالحق یغسل **شرح** حسین بن محمد بن سماعه گفت که بود جعفر بن سماعه  
 که می گفت که زن مطلق جدا می شود نزد اول قطره از حیض و جدا می شود بر او  
 شوهر ان باعتبار دخول او تا آنکه غسل کند از حیض سوم و گفت حسن بن محمد  
 بن محمد بن سماعه که جدا می شود نزد اول قطره از حیض سوم بعد از آن اگر خوا  
 جفت خود می کند دیگر بر او اگر خواهد می کند و گفت علی بن ابراهیم که اگر خوا  
 جفت خود می کند دیگر بر او اگر خواهد می کند پس اگر جفت خود کرد دیگر بر او  
 نمی کند بآن زن تا آنکه غسل کند از حیض سوم مقصود از نقل این سه قول اینست  
 که این سه کس هر یک را که گذشت در چند سابی که در اینها است

۹۲۸  
 محمد بن محمد بن الحنفیه ان الله برکاهت تزوج پیش از غسل پس منافات ندارد با آنچه  
 می آید در چند آیه این باب **در مسأله** سألک ابا عبد الله علیه السلام عن المرأة  
 اذا طلقها تزوج متى تكون في ملك نفسها قال اذا رأت الدم من الحيض  
 الثاني في امكان ينقضها قلت فان عجل الدم عليها قبل ايام قروها فقال لا  
 كان الدم قبل عشرة ايام من امكانها و هو من الحيض طهرت منها و ان كان  
 الدم بعد العشرة ايام من الحيض الثاني و هي امكان ينقضها **شرح** پرسیدیم  
 امام جعفر صادق علیه السلام را از زن چون طلاق دهد او را شوهرش می باشد او را  
 بخود شوهر امام گفت که چون در حیض از حیض سوم پس آن زن ما کمتر می شود  
 گفت که پس اگر نجس کند خون بر آن زن پیش از انقضای ایام طهر او که عادت  
 داشت چگونه بشود بر او امام گفت که چون با شد آن خون پیش از ده روز از ابتدا  
 مهر سوم شوهر با آنکه است بآن زن و آن خون از حیض است که با آنکه از آن  
 مرده است که حیض بعد از حیض خواهد است یا ضایع شد و آن در صورتی که  
 ابتدا حیض دوم ده روز نگذشت باشد و اگر با شد آن خون بعد از  
 ده روز در ابتدا مهر سوم پس آن از حیض سوم است و آن زن ما کمتر  
 بخود شوهر **در مسأله** عن محمد بن مسلم عن جعفر علیه السلام قال سألته عن المرأة  
 يطلق امرأته متى ينقض منه قال عین یطلع الدم من الحيض الثاني ملك  
 نفسها قلت فلما ان تترجح في ملكها الا ان نعم و لكن لا تكون من  
 لغیرها **شرح** نظر من الدم **شرح** یطالع حیض مضایع فای معلوم می آید که  
 است ممکن حیض مضایع غایب معلوم باب تفهید است نظر حیض  
 مضایع فای معلوم باب نفوس یا باب تفهید فای بکتاب

اگر نشد با شد از حیض  
 در صورتی که از آن  
 حیض دوم ده روز



روایت از محمد بن مسلم از امام محمد باقر علیه السلام گفت که رسیدم امام را از رخ که کلام  
 میزد نشنیده و وقت جدا میشود از او امام گفت که وقتی که ظاهر میشود خوان  
 از حیض سوم ماک میشود و در خود شرط گفت که اگر جایز است برای زن آنکه جفت  
 خود دیگر بعلت حال حیض امام گفت که آری و یک تمکین نمیکند شوهر شرط  
 انقضای شرط آنکه یک شود انقضای **باب بیت** **رحمتم اصل ابی منی الاقران شرح**  
 الاقران جمع هم و سکون قاف و لام بنقطه و الف مدوده و مع قرین فتح و هم قاف  
 و سکون راه و هم قرین که مذکور است در آیت سبی بقره که قال المطلقا یمن  
 بانفسهن ثلثة قرین و این بقول شایع است با بدل قول صحیحی که میکنند بنا قرین  
 قرین جمع حیض است و قرین جمع قرین بنظر طهر است **رحمتم** این باب بیان معنی اقران  
 که بعد مطلق است در این باب چهار حدیث **ابن عباس** عن زید قال سمعت  
 ربیعہ الرازی یقول ان من کذب الاقران لیس فی الله عز وجل فی القرآن  
 انما هو الطهر فاما بین الحیضین فقال کذب لم یقل برأیه و لکنه انما یلغ  
 عن علیکم فقلت اصلک الله اکابر علی صلوات الله علیه یقول ذلك فقال  
 نعم انما القران الطهر فیری فیہ الدنم فیجمع قافا جاء الحیض فکثر یقری بقا  
 و لام بنقطه و لام بصیف مضارع غایب معلوم باب افعال استیفاء بیانی  
 و ضمیر مستتر راجع برحم است که مکان خون حیض است الاقران ساکن کون  
 و از آن ماخوذ است قرین جمع هم و مکان توطن جمعی است جوهری گفته  
 و اقرت الجمل علی طهر الفری لانهم و این اثر در نظایر گفته که و منه بنیای  
 من الانبیاء امر بقر الخ فاحرق فی مسکنها و بنیای و لمح قرین و الف قرین  
 المکان و الامید و الضمیر و قد تطلق علی الما ضمیر فی راجع بالظن است

شرح

تقریب یا تعقیب است بمعنی جمع و عین بنقطه بصیف مضارع غایب معلوم باب بیت  
 است و ضمیر مستتر راجع برحم است و ضمیر را نیز راجع بالدم است بخلاف زنا است  
 یا مستند و ناس زنا است دفعه بدال بنقطه و فاقاف بصیف مضارع  
 معلوم باب ففر و فرج است الفوق یخفق و در بعض نسخ بعین بنقطه بجای  
 قاف است و از باب شمع است و بر هر قدر ضمیر مستتر راجع برحم است و ضمیر را نیز  
 راجع بالدم است حاصل آیت که چنانچه حیض در اصل است یعنی سیالات  
 قرین در اصل است یعنی جمع است و چون خون در ایام طهر سیلان ندارد بلکه  
 ساکن است جمع خون میکند رحم زرد را ایام و چون زمان حیض شود برین میخیزد  
 آنرا بر اینیکه قرینه کثرت لفظ باشد میان طهر و حیض باطل است که چه میشود است  
 و بنابر این استعمال قرین در حیض مثل آنچه گذشت در کتاب الحیض در حدیث سق  
 باب المرأة تری الصغرة تا آخر که باجماع است مجاز است **رحمتم** روایت  
 از زید گفت که شنیدم از ربیعہ الرازی میگفت که بعد حق که از جمله برای من آیت  
 که اقران که نام برده الله عز وجل در قرآن در سوره بقره که والمطافات بتربصن  
 ثلثة قرین این بیت که آن طهر میان دو حیض است پس امام گفت که دروغ گفتی  
 این آنکه گفت آنرا برای خود و لکن آن جز این نیست که رسید با و او علی علیه السلام  
 پس گفت که انکاه و الف ترا الله تعالی اکابر علی صلوات الله علیه میگفت آنرا این  
 امام گفت که آری جز این نیست که قرین بنظر طهر است بیان این آنکه زهدان  
 ساکن میکنند در زمان طهر خون را بر جمع میکنند آنرا بر این چون آید زمان حیض  
 میخیزد آنرا **دوم اصل** **عن ابی جعفر علیه السلام** قال الاقران ما بین الحیضین  
 این ظاهر است از شرح حدیث سابق **رحمتم** **عن ابی جعفر** علیه السلام قال الاقران

شرح



ما بين المختصين **شرح** این ظاهرست از شرح حدیث سابق است **باب** عمن انما  
 جعفر علیه السلام قال لا تزني الا بها **باب** این نیز ظاهرست **باب** بیعت و حشم **باب**  
**باب** اجماع المطلق **باب** این حدیث نیز این باب بیان و عده زن طلاق داده شده است  
 و بیان اینکه رجوع نكاه میدارد و در این باب چهارده حدیث اولی از حدیث  
 ابو عبد الله علیه السلام قال لا ینقض المطلق ان ینقض رجوعا حتی ینقض  
 ثلثة قریه او ثلثة اشهر ان لم یخص **باب** ظاهر این حدیث اینست که بیعت با مختص اذن است  
 در خصوصیات شلج فریضه موافق آنچه می آید در باب آینده در کلام فضیل  
 شافان است **در چهارم** ان لم یخص اشارت باینکه او در ثلثه سده است  
 بتفصیل که ظاهر میشود از آنچه گذشت در احادیث باب طلاق ای که لم یبلغ المطلق  
 قدینت من الموضع که با بیعت و چهارم است و آنچه می آید در باب بیعت الموضع  
 در کل شهر ثلثه که با بیعت و سوم و اگر جعفر بن محمد عده او را به سطر است **باب** رقا  
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که زن او را بیعت برای مطلقه بجعل میکند بیری رود  
 مگر رجعت شوهر تا آنکه بدو عده او که سطر است یا سده است اگر رجعت بیند  
**در پنجم** عن ابی عبد الله علیه السلام قال عده المطلق ثلثة قریه ثلثة اشهر ان  
 لم یخص **باب** این ظاهرست از شرح سابق **باب** عن ساعد بن  
 مهران قال سأل عن المطلق ان یعتد قال لا یعتد الا فی بیتها لا یخرج و ان اراد  
 زیارة حرجت بعد ثقیل الی الی و لا یخرج منها الا کثیرا ان ینحج حتی تنقضي  
 عدتها و سأل عن المتوفی عنها زوجها کذاک هو قال نعم و نصح ان شاء  
 لا یخرج مرد و با مرفوع و مجزوم میتوان بود و این جمله بر استحباب ترک  
 خروجت با وجود اذن زوج در خصوصیات شلج فریضه موافق آنچه

می آید در باب آینده در کلام فضیل بن شافان می آید در باب بیعت بر استحباب است  
 که مکرر شد و لا یخرج منها الا کثیرا بلی تفسیر حجت بعد نصف اللیل و مقصود  
 که بعد از طلوع فجر پیش از طلوع آفتاب بیرون رود و نظایر این بیان میشود و در  
 حدیث ششم و نهم باقی المتوفی عنها زوجها المخرج بها تا آخر که با بیعت و ششم  
 است المتوفی عنها زوجها عبارت از مطلقه رجوع که در شأنی عده شوهر مرد  
 است متوفی آنچه می آید در حدیث نهم باقی المتوفی عنها زوجها المخرج بها تا  
**باب** روایت از سماعه بن مهران بکیریم که از امام جعفر صادق و امام  
 کاظم علیه السلام است گفت که پرسیدم امام را از مطلقه رجوع که کجا عده نگاه میدارد  
 گفت که در خانه که در آنجا می رود بیرون نیرود و اگر خواهد دیگر که باذن شوهر  
 بیرون رود بعد از نصف شب و بیرون نیرود در روز بنا بر اینست مطلقا اطلاع  
 و خیالها فاسد ایشان در روز بیشتر است و بیعت او را اینکه حج گزارد تا آنکه  
 برسد عده او پرسیدم امام را از متوفی عنها زوجها که با بیعت او امام  
 که آری و حج می گذارد اگر خواهد **باب** عن محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلام  
 قال المطلق یعتد فی بیتها و لا یخرج منها الا کثیرا ان ینحج حتی تنقضي عدتها  
 ثلثة قریه او ثلثة اشهر ان لم یخص **باب** این حدیث از کلام امام است  
 یا از شکر او است و بنا بر اولی آن که نکلی غیر یحیی ان لم یخص است که بنا  
 شد در شرح حدیث اول این باب و بنا بر دوم حاصل مرد و بیعت بیکت  
 هر قدر بحدیث مرفوع است **باب** روایت از محمد بن قیس از امام محمد باقر  
 گفت که مطلقه رجوع عده نگاه میدارد در خانه که آنجا می رود و سزاوارست  
 او را اینکه بیرون رود تا آنکه بدو عده او عده او سطر است اگر رجعت بیند



یا سحر ما هست اگر خیر نبیند **فصل** عن سعد بن ابی خلف قال سألت  
 أبی الحسن ع<sup>ن</sup> عن ثور بن الملاح فقال إذا طلق الرجل امرأته  
 طلاقا لا ملك فيه الرجعة فقد بادت منه ساعة طلقها وملك نفسه  
 ولا سبيل له عليها وعتق حيث شاءت ولا نفقة لها **شرح** روایت  
 از سعید بن ابی خلف گفت که پرسیدم امام ع<sup>ن</sup> کاظم علیه السلام را چیزی از احکام  
 طلاق پرسیدم که چون طلاق دهد مرد زنی را طلاق که مالک نباشد و زن بر او  
 را بر تحقیق زن جدا میشود از او در ساعتی که طلاق داد او را وزن صحیح  
 میکند خود شرب و بیت راه تفرغ او را بران زن و عده نگاه میدارد  
 که خراص و بیت نفقه برای آن زن **اسل** قال قلت لأبي الحسن ع<sup>ن</sup>  
 يقول لا يخرج من بيوتهم ولا يخرج قال فقال إنما عني  
 بذلك إلى تطلق تطلق بعد تطلق فتلك إلى لا يخرج ولا يخرج  
 حتى تطلق الثالثة فإذا طلق الثالثة فقد بادت منه ولا نفقة  
 لها ولا المرأة التي يطلقها الرجل تطلق ثم يدعها حتى يخلوا أحدهما  
 وهذه أيضا تعد في منزل زوجها ولها النفقة وإن كان حتى تنفقه  
 عدتها **شرح** در مسئله طلاق چنین است یا ایها الله إذا طلقتم النساء  
 فطلقوهن بعد ثلث واحصوا العدة واتقوا الله ربكم لا يخرجن من  
 بيوتن ولا يخرجن إلا أن يأتين بفاحشة مبينة تطلق تطلق  
 تطلق عبارت از اینست که در طلاق بر یک کلام واقع شوند با مخرج  
 که حاجت بقصد جلد بهر چیزی نباشد بر طلاق اول و دوم خراب و در  
 طلاق دوم نیز جوی می باشد غالباً و آن در صورتیست که زن بجد یا س

در وقت طلاق دوم نرسیده باشد و خلع و ما ننذا آن نشد باشد لکن  
 وصفت مطلق مطلق وقت **شرح** روایت گفت که گفت که آیا بیت  
 الله عز و جل میکند در صورت طلاق که میری میکنند آن زنان مطلق را از  
 ایشان و باید که ایشان بیرون نروند و ای گفت که بر امام گفت که چیزی  
 نیست که خواسته بان زن را که طلاق داده شود تطلیقه بعد از تطلیقه  
 بر او است بلکه میری کرده میشود و بیرون نرود و در ایام عده تا آنکه طلاق  
 داده شود تطلیقه سوم پس چون طلاق داده شد تطلیقه سوم پس تحقیق  
 جدا شد از آن شوهر و بیت نفقه برای او و زنی که طلاق میدهد او را هر یک  
 تطلیقه ابتدای بعد از آن میکند و او را تا آنکه گذرد عده او پس این زن  
 نیز نمیشد در منزل شوهرش و برای اوست نفقه و منزل تا آنکه برسد عده  
 او خاص اینست که لا یخرجن من بیوتهن و لا یخرجن و طلاق رجعت  
 و در طلاق غیر رجوعی جای نیست **فصل** عن ابی عبد الله علیه السلام قال یفتن  
 المطلقه فی بیوتها و لا یفتن فی بیوتها و لا یخرجها و لا یخرج **شرح** روایت  
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که عده نگاه میدارد مطلق رجوعی و خانه که  
 آنجا میبود و منزل و اربیت برای شوهرش بیرون کردن و بیرون نرود و او **فصل**  
 عن ابی جعفر علیه السلام قال المطلقه کوفی لزوجها ما کادک علیها رجوع و لا  
 یستأذن علیها **شرح** حقوق بین بنیفا و قاف بصیغه مضارع غایب  
 معلوم باب نفقات التوق بغير سین برای بری آنچه در پیشتر باشد و مرد  
 اینجا که بانوی و پوله بودن نظام خانه است و بیای بیان این مراد و ک  
 اینجا در تحت عنوان این باب شده ما مصدر را بظرف زمانست











۵۹  
 عربی شهادت برکت که تحقیق قیاس بر او کرده بر مولا امام میگذرد که در فقه  
 مکرر این کتاب پس روایت شود عده مکرر بر این کتاب **فقال** معنی  
 بن حکیم و آنکه فاجره بگوید عفو یا معونه لیس العده شد الطلاق  
 و بیما فرقی و ذکر آنکه الطلاق فعل المطلق فاما فعل خلافی الکتاب  
 و ما لم یبره فلما که ارجع الی الکتاب و لا فایده الطلاق و العده  
 لیس فعل الرجل لا فعل المرأة ایما می آید می خیزد بحث  
 لیس من فعل و لا من فعلها ایما هو فعل الله شاکر که و خالی فلیس بقا  
 فعل الله بعبید و فعلها فایده عصیت و خالی ففقد عصیت العده و بیا  
 بایم الخلاف و لو كانت العده فعلها لما او فاعنا علیها العده کما لم یقع  
 الطلاق فایده خالف بر سر سیدم مؤثرین حکم را که از علمای شیعه است  
 است از ان و غیر ادم او را بگوید عربی شهادت برکت معنی و در جواب  
 ترک نیست عده ما نند طلاق و عیا آن دو فرقی و آن است که طلاق کا طلاق  
 و عده است پس چون که مخالف کتاب را و مخالف آخر ما سر غیب آن در  
 سوره طلاق که مطلق من بعد من کفتم او را که بر کرد سنی کتاب و اگر بر کرد  
 بر واقع میشود طلاق و عده زن نیست کار مرد و ترکانه جز این نیست  
 که عده زن در ترک نیست که میگذرد و حیض است که عده زن میشود از جمله  
 کار مرد و نه از جمله کار زن و جز این که آن کار الله تبارک و تعالی است پس نیست  
 اینکه قیاس کرده شود کار الله تعالی بکار مرد و کار زن و حیض زن عیسان  
 کند پس تحقیق گذشت آن عده و آن زن بر گشت بکناء مخالف و اگر میبود  
 عده کار زن هر آینه واقع نمیکردیم بر او عده را چنانچه واقع میشود طلاق

چون مرد

۶۰  
 عربی مرد مخالفت کند **فقال** الفصل بن شاذان در جواب باب **المسألة**  
 در کتاب الطلاق و ذکر ابو عبید الله بعض اصحاب الکلام قال ان الله عز وجل  
 حین جعل الطلاق للعده لم یخیرنا ان من طلق لغير العده کان طلاقاً عنه  
 سابقاً و لكنه شئ یعید به الرجل کما تعید النساء بان لا یخیرن من یتین  
 ما دس تعینه و اما آخرنا في ذلك المعصية فقال و تلك حدود الله  
 فمن يتعد حدود الله فقد ظم نفسه من المصيبة في الطلاق انما كان  
 المعصية في خروج المعتدة من بيها الستم ترون ان المرأة مجحفة على  
 ان المرأة المطلقة اخرجت من بيته اياماً ان تلك الايام محسوبة لها  
 في عدتها و ان كانت لله فيه عاصية فكذلك الطلاق في الحيض محسب على  
 المطلق و ان كان لله عاصياً **فقال** آخر كلام حدان فلا شبهة بكلام  
 حسين بن محمد و كلام مصنفات ابو عبید بضم عين ينقطه و فقه بال  
 يكفله و يكون يا و ينقطه و را بين و ال ينقطه قاسم بسلام از علمای  
 مخالفان و نقلاً بنفسيار و اورد و فاقش و رسال دويت و بنسب  
 بحری برون کتاب الطلاق تصنيف فضل بن شاذان است و ذکر ابو عبید الله  
 معنی و الاست اصحاب الکلام انما عیال رفت از مختولان باعتقاد ابو عبید  
 الطلاق للعده اغا رفت بآیت سق طلاق که مطلق من بعد من کفتم او را که بر کرد سنی کتاب و اگر بر کرد  
 مخالف اینست که لازم بر این توفیق است و عده بعض طهر است بخلاف آنچه مذکور  
 شد در شرح حید دوم باین شتم که باب طلاق السنة تا آخر است عقید مرد  
 بعین ينقطه و ال يكفله و ال ينقطه بعينه ما ضعیف یا بیجور یا بیفعل  
 است و ترک علامت تا اینست در دوم بر این است که فاء اسم جمع است و

کتاب النساء



بود که مرد و بیست و مضارع بگویند یا غایبه یا بفعیل یا شد التیید بند که فرمود  
 هل من العقیبة من ذلسم برای استفهام انکار است ترون بفتح لا ینقطع و  
 و ابیضه مضارع جمع مذکر تخاطب هو العین و معنی اللام با ی منع است جمع  
 بضم یسم فاعل یا بفعال است **ف** و گفت فضل بن شاذان در جوابی که  
 جواب داد بان ابو عبید که کتاب الطلاق و ذکر کرد ابو عبید این که بعضی بخوان گفت  
 که بکنم که هر چه جل و قی که کرد و این طلاق را در وقت طهر بخواند ما را یا اینکه هر که طلاق  
 داد در وقت حیض شد طلاق او از او باطل و لیکن طلاق در هر چه جزیت که مکلف  
 شد زن باینکه برین ترون و نه از نهائی که آنجا بود چند آنکه نگاه میدارند  
 و غیر این نیست که هر چه او را در آن طلاق و حیض نگاه چه گفت که و آنها حدیث  
 است که آنجا و نکند و حدود الله بر تحقیق ظلم کرد خود شر را بغير عذر اجتناب  
 بر آن است که آنکه در طلاق و مکلف نگاه و بر برین رفتن یعنی که نگاه میدارد  
 از آنکه آنجا بیست و یا نیستند که میبایستند که شایع و دارند بر این که زن طلاق  
 داده شد و برین بود از آنکه شوهر چند و یا اینکه زن و نهها حجاب کرده  
 است برای آن زن در عده او هر چند که باشد برای الله در آن میرفتن عیال  
 کننده بر همینان طلاق و حیض حجاب کرده شده است بر طلاق و در عده هر چه  
 که او برای الله عیال کننده است **ف** قال الفضل بن شاذان اما قوله  
 ان الله عز وجل ما جعل الطلاق للعدو لم یخیرنا ان من طلق لغير العدة كان  
 الطلاق عنه ساقطاً فلیعلم ان مثل هذا إنما هو تعلیق بالشرع یقال لهم ان  
 امر الله جل و عز بالشرع هو ان عن خلافه و قد لا بد ان جل و عز حیث اباح نکاح  
 أربع زوجة لم یخیرنا ان اکثر من ذلك لا یجوز و حیث جعل الکعبة قبله ثم

لا

ان فی الکعبة لا یجوز و حیث جعل النکاح فی فی الحجة لم یخیرنا ان النکاح فی  
 فی فی الحجة لا یجوز و حیث جعل الصلوة رکعة و یجوز ان رکعتین  
 و ثلاث یجوز لا یجوز و لولاه انما انما ترتج لک حشر و لک کاحه  
 الخامسة باطلا و لو اتخذ قبله غیر الکعبة لکان ضالاً غلطاً و جازیه و کما  
 صلوة غیر جازیه و لو خرج فی غیر الحجة لم یکن حائجا و کان فعله باطلا و لو جعل  
 صلوة بدلا لک رکعتین و ثلاث یجوز لک ان صلوة فاسدة و کان  
 غیر متصل لان کل من تعذر ما امر به و لم یطلق له ذلك کان فعله باطلا فاسدا  
 و جازیه و لا یقبل فکذلک الامر و الحكم فی الطلاق کما ترینا و الحمد لله  
**ف** قال الفضل بن شاذان کلام فضل بن شاذان خود شر است و در این است  
 باینکه بعضی اصحاب الکلام که ابو عبید مذکور کرده عبارت از خود شر است برضیه  
 قوله راجع بابو عبید است ما در ما جعل معذرات و مصلد یا یظرف زبات  
 بر بعضی جمع جعل است و در آنکه در هیچ جای آن لست فلیعلم بضم مضارع غایب  
 مجعول یا معلوم مجزات الکعب بفتح سین ینقطع و را ینقطع و یا ینقطع  
 تا می آید و مراد اینجا عذر و قریب است و ذلک بضم و نظیره کاست ذکر اباح و رانجا  
 اشارت باینکه امر بخیر میانه و کل که در آیت سوء نشاء است فانی  
 ما طاب لکم من النساء منی و ذلک و بر ابع شملت بر اباح کل و آن لازم دارد  
 اباح هر چه را و او در و لولان حال است لکن نکاحه الخامسة باطلا یعنی  
 که آن باطل است بدلت همین آیت و بر این قیاس است سائر نظائر که کوی  
 که این مثلا نظیر طلاق و حیض نیست نیکو که از عبادا داشت و طلاق و از  
 ایقاعات و نه از عبادت مستلزم فساد هست بخلاف نه از غیر آنکه



که طلاق برای همه وقت اراده طلاق مامور است در آیت سوط طلاق است  
اینکه نکاح مامور است در آیت سوتنا و هر ما من عبادت اگر بقصد  
مواقت امر باشد لا فلا و در این فرقه نیست میان طلاق و نکاح خطی  
با نقطه و طاء بنقطه و یا دو نقطه در میان منقلبند و بصیغه اسم قال  
یا علی فعلا است الاحتیاط قدما کردن چیزی را بعد از آن در چیزی و مرکب  
آن چیزی غیر منقلب و مفعول مختص است لم یطلق بصیغه مضارع غایب محلی  
باب فعلا است ذلک یا یفا علست و شادمت بصدور بعدی **بج** گفت من  
شادان و بجا بودم که ما قول ابو عبید که بدست که الله عز وجل و حق  
که کرد الله طلاق در وقت خیر شد طلاق از او ساقط پس باید که دانست  
که مثل این جز این نیست که آن تسکست بنمودنی بود گفته میشود آن اصل  
تسکلا که بدست که امر الله جل و کرم بحری آن نه است از خدا آن خیر  
و نظر آن است که الله جل و عز در جای که مباح کرد نکاح چهار مرتبه از خیر نداد  
ما را باینکه اگر از آن روایت و در جای که دانست که قبل از خیر نداد ما را باینکه  
استقبال قبل که بگوید باشد روایت در زمان و در جای که دانست که در  
ذی الحجه خیر نداد ما را باینکه حج و غیره ذی الحجه روایت و در جای که دانست  
جز عده نماز را مگر یک رکوع و دو سجده خیر نداد ما را باینکه در رکوع مثلا  
و دو سجده مثلا روایت فعلا لا اگر میبود این که شخصی حجت خود کند پنج  
زهر آینه میبود نکاح او بطلان و اگر شخصی میگوید قبل از آن که عده  
باشد بر آینه میبود که از آن نکاح کنند چیزی را که غیر رواست برای او میبود  
نار و غیر صحیح و اگر شخصی میگوید در غیر ذی الحجه عین خود که از آن میبود که

اوایل موافق آیت سوتنا الذی زیاده و اکثر و اگر شخصی میگوید این که ما خود را  
هر رکوع و دو سجده هر آینه میبود نماز او بنیاد و میبود غیر نماز نکاح زیرا که  
هر که بخواند و در چیزی که مامور شده بآن و رخصت داده نشده باشد  
برای او آن عمل شد آن عمل او بر بنیاد نار و او را و نه قبول کرده شده پس آن  
زمان و حکم در طلاق مانند سایر چیزها نیست که بیان کردیم و پس الله  
است **اصل** و اما قوفیم ان ذلک شیء یقید به الرجاء لکما یقید به التنا  
الکثیرین ما من یعتدون من یعتدون فاجزا ذلک لکن با المعصیه  
وهذا المعصیه فی الطلاق لکما المعصیه فی خروج العتده فی عدها  
فلخرجت من بینهما ایاما لکان ذلک محسوبا لها و كذلك الطلاق فی النکاح  
و محسوب و ان کان لله فی غایبها فیقال لهم ان هذه شبهة و ان  
علیکم من حیث لا تعلون و ذلک ان الخروج و الاخراج لیس من غیر ربط  
الطلاق کالعده لان العده من شرط الطلاق و ذلک لانه لا یجوز للمراة  
ان تخرج من بینهما قبل الطلاق و لا بعد الطلاق و لا یجوز للرجل ان یخرج  
من بینهما قبل الطلاق و لا بعد الطلاق فالطلاق و غیر الطلاق فی حکم  
ذلک متعین واحد و العده لا تقع الا مع الطلاق و لا یجوز الا باطلاق  
و لا یجوز الطلاق لدخوله یا قاعده کما قد یكون خروجا و اخرجها  
بد طلاق و لا عده فلیس بشبه الخرج و الاخراج العده و الطلاق فی هذا  
ضمیم و در قوفیم و غیر بعض الفاظ اشارت باینکه مضمون این قول را غیر این  
عبید نیز از بعد از الفاظ گفته بلفظ دیگر که مذکور میشود ما در کما موصوله  
و مصدق می تواند بود و بنا بر این نظر صرف دوم شوالست و ضمیر راجع



۹۶۵  
 بماست والا فیه ہر وقت بدلام کہ مرکب است از آن ناصب و لای ناصب بد  
 با عطف بیان ماست و بنا بر دوم کما ظرف لغو متعلق بتجدد است و نیز  
 راجع بالآخر جز است و احتمال اولہ کہ یک است باعتبار رفع و احتمال دوم کہ یک  
 است باعتبار لفظ اجزا بصیغہ ماضی غائب معلوم میاید فعلاست و لکن مرفوع  
 است محلا و فاعلت و مشارالین تکلیف بعدم خروج و عدم اخراج است  
 من درین شرط و در اول ابتدائید است و ظرف قیام مقام خبر است کہ محذوف  
 بتقدیر مخرج و جا و آخر جا من غیر انبط الطلاق و در دوم تعضیہ است پس  
 بدلی بیان مثال غرابط الطلاق است و مراد بعد اینجا طهر است و ذکر آنکہ  
 تا آخر استکمال است بر اینکہ خروج و اخراج از خانه شود متضمن خروج و اخراج  
 از غیر طلاق نیست لکن متضمن لا شریعت است و او در مقدمہ حال است  
 اشارت باینکہ طلاق غیر موقوف بہا در جریض صحیح است موافق آنچه گذشت  
 و حدیث اول باجل النساء الا یطلق علی کل حال کہ باب بیستم است ضمیر  
 مستتر و قد یکنون راجع است بخروج و اخراج و مراد بخروج و اخراج است  
 انجا خروج و اخراج است **عنه** و اما قول ابو عبید و مثالا و انما لفان  
 کہ بکسر کہ آن طهر جزیت کہ تکلیف کرده شد اند بر عایت آن مردان  
 مانند آنکہ تکلیف کرده شد اندیان زنان کہ بیرون نروند چندانکہ عدہ نکاح  
 میدانند از آنہای کہ با آن میباشند پس خروج و اخراج ما را آن تکلیف بدلی آن زنان  
 بعضیان اگر بیرون نروند و یا است عصیان در طلاق مکرر مانند عصیان  
 و بیرون رفتن زن عدہ نکاح دارند در وقت عدہ او پس اگر آن زن بیرون  
 میرفت از خانه کہ با آن میبود و بعد برونہا نرسیدہ بود آن حکم کرده شد

۹۶۶  
 برای آن زن و همچنان طلاق در غیر حساب کرده شد است و چند کہ طلاق  
 برای آن مردان علی عاصی باشد پس گفته میشود علی لغاذا کہ بدین معنی کہ این نسبت  
 کہ داخل شد بر شما از جای کہ بنیدایند مراد اینست کہ ایستد بلیغ کرده بر شما و آن  
 برای اینست کہ خروج زن و اخراج مرد از زنا نیست خروج و اخراج از غیر طلاق و مثل  
 طهر نیز کہ بعد از چنانکہ طلاق است و آن برای اینست کہ خلال <sup>شان</sup> کہ میشود برای زن اینکہ  
 بیرون رود از خانه کہ با آن میبود پیش از طلاق و نہ بعد از طلاق و محلا میشود برای مرد  
 بیرون کند و از خانه کہ با آن میبود پیش از طلاق و نہ بعد از طلاق پس طلاق و غیر طلاق  
 در حرام کردن آن وضع آن بر اوست و طهر نیز میشود مکرر طلاق و واجب بر عاصی  
 نمیشود مکرر طلاق و نیز خلع طلاق برای زن مدخل بہا بر عاصی کہ بنا شد بر چنان  
 خروج و اخراج کاہی میباشند خروج و اخراج منوع غنیہ فی طلاق و فی طهر نیست  
 اینکہ مانند خروج و اخراج طهر طلاق و این باب **مسو** و اما قیاس المخرج  
 و المخرج کہ محل دخول و انقضاء بهم فخر فیہا فخر عاصی و دخول الذکر و صلوات  
 بلان ذلک لیس من شرط الصلوٰۃ لانه منہ عن ذلک صلی اولم یصل و لذلک لوان رجلا  
 عصب رجلا نوبا و اواحدہ فلیسہ یخرجہ فیہ فصلی جنبہ لکانت صلوات جازین و  
 کان عاصیا فی لبسہ ذلک الثوب لان ذلک لیس من شرط الصلوٰۃ لانه منہ عن ذلک صلی  
 اولم یصل و لذلک لوان لبس ثوبا غیر طاهر و لم یطهر نفسه اولم یتوجه نحو القبل لکان  
 صلوات فاسد و رجلا ن لان ذلک من شرط الصلوٰۃ و حدودہ لا یجوز الا للصلوات  
**مسو** و اما قیاس المخرج و المخرج تا آخر منہ بر تقدیر جواز عمل بقیاس نیست  
 بلکہ مقصود اینست کہ بر تقدیر تسلیم جواز عمل بقیاس نیست بلکہ مقصود اینست کہ  
 بر تقدیر تسلیم جواز عمل بقیاس نیز از قیاس نیست بلکہ آنچه صحیح است نزد اهل س



قیاس خروج و خروج بر خیزد و از بدن و عصب و ما متداخ است و صحیح بود  
 نماز در این مقبول بنا بر اعتقاد مخالف است بنا بر وجهی که مذکور میشود و این  
 منافات ندارد با اینکه نماز داخل حوائط باشد بنا بر اینکه استقرار یکگاه یکسان  
 و بر شایسته عویض از شرط نماز باشد هرگاه از نماز بقدر عصب می شود  
 بر اینست بخلاف نماز خود و الله اعلم لکن در دم نکلان است پس وقتی شرط  
**بجای** نیست که قیاس خروج از اینست آن مانع حال مرد است که داخل  
 شد ای جمیع بر رخصت ایشان پس نماز گذارد و در آن پس دعا صواب است در آن  
 شد آن سرفراز و است با اعتقاد مخالفان زیرا که آن نیست از شرط نماز  
 زیرا که او منتهی است از آن داخل خواهد نماز گذارد یا نکرده و همچنین اگر اینکه مرد عصب  
 میکرد از مرد جامه یا بر می داشت تا بر می شد از رخصت او پس نماز  
 میگذارد و در آن هرگز نیاید سجده نماز او را و اعتقاد مخالفان و او میباید عاصی  
 در پیشگاه آن جامه زایل که نیست آن از جمله شرائط نماز زیرا که او منتهی است  
 از آن خواه نماز گزارد یا نکرده و اگر اینکه میباید جامه را گذاشت یا پاک  
 نکرد بکلیت یا تسبیح میشود سبب آن هرگز نیاید سجده نماز او بتاء نار و از برای که  
 آن از شرط نماز و حدود نماز است واجب میشود مگر برای نماز **اصل** و لکن لو کف  
 فی شهر رمضان و غیره بآن بعد از آن چه کذب من ایمان لکان عاصیا  
 فی کذب ذلک و لکان صوابا از آن منتهی عن الکذب صام او افطار ولو ترک الصوم  
 علی القوم و جامع لکان صوابا سلبا لعل من ذلک من شرائط القوم و حد  
 لا یجب له مع الصی **و** همچنین اگر آن مرد دروغ میگفت در ماه رمضان  
 بر حال که او در روزی دار باشد شرط اینکه نماز او را دروغ و از ایمان هرگز

میباید عاصی دروغ او میباید روزی او را و از برای که او منتهی است از دروغ خواه  
 روزی دارد یا افطار کند و اگر ترک میکرد قصد روزی را یا جامع میکرد هرگز نیاید  
 روزی او بتاء و تا چیزی بود که آن از شرط روزی و حدود روزی است واجب  
 مگر با روزی **اصل** و لکن لو کف فی شهر رمضان و غیره بآن بعد از آن چه کذب من ایمان لکان عاصیا  
 فی کذب ذلک و لکان صوابا از آن منتهی عن الکذب صام او افطار ولو ترک الصوم  
 علی القوم و جامع لکان صوابا سلبا لعل من ذلک من شرائط القوم و حد  
 لا یجب له مع الصی **و** همچنین اگر آن مرد دروغ میگفت در ماه رمضان  
 بر حال که او در روزی دار باشد شرط اینکه نماز او را دروغ و از ایمان هرگز



روا شد آنها را می بجزر فاء و نقطه در بالا و الف صقلی را با بیغیه ماضی فاء می بجزر  
 با بیغیه است حد بکثره بنقطه و تحقیر و اربعه و ثانی است معدد  
 معن الفاء و ای با بیغیه است الفاء لم القوم برای عهد خارجیت و مرد  
 علی کما الفاء است مثل ابو عبیدان یلبسوا بیغیه مضارع غایب معلوم با بیغیه  
 است موافق است سوره بقره که ولا تلبسوا الحق بالباطل و تکتموا الحق و انتم  
 تعلمون **مثنوی** و هر چه باشد واجب بر فرض الله تعالی بعد از آن بر نیست  
 آن از شرط فرض زیرا که آن واجب مدجول از فرض و فرض رواست علی  
 آن واجب **حجه** واجب شد مکلف فرض و برای فرض بر نیستی که آن از جمله  
 شرط فرض است و روایت شود فرض مکلفان واجب بر نفع آنچه بیان کردیم  
 در مثلها و لیکن ابو عبید و امثال او نمیشناسند این دقیقه را و نمیکنند  
 میان حق با طاعت و میخوانند که پوشانند حق را با طاعت **مسئله** فاما اثرات  
 الخروج و الاخراج قبل جیل القوه و مع العده و قبل الطلاق و بعد الطلاق  
 و لیکن هو من شرط الطلاق و لا من شرط العده و العده جائزه معه  
 و لا تجب العده الا مع الطلاق و من اجل الطلاق فهو من حدود الطلاق  
 و شرائطه علیها مثلنا و یبای و هو فرض و نفع و الحذیقه **مثنوی** صهی و عده  
 واجب بخروج و اخراج است و انقضاء بذكر جواز عده با خروج و اخراج آن  
 قبل انقضاء بفرخه است که متنازع فیه است زیرا که طلاق نیز جائز است  
 با خروج و اخراج با بیغیه که اگر زن ناستند با شد از خانه شوهر بیرون  
 یا شد بیرون او یا مرد عاصی یا شد با اخراج او از خانه خود طلاق و در آن  
 حالات صحیح است حاصل اینست که ترک خروج و اخراج مانع از نفقه است **مسئله**

از لزوم نکاح است و طلاق را فاعل آن نیست تا انقضاء عده اگر چه لا یتق  
 بعد از انقضاء عده **مسئله** بر ما ترک خروج و اخراج بر واجب است پیش از طهری که  
 طلاق در آن واقع میشود و با آن طهر و پیش از طلاق و بعد از طلاق تا انقضاء  
 طهر و نیست آن ترک خروج و اخراج از جمله شرط طلاق و سه شرط طهر و طهر  
 رواست با وجود خروج و اخراج و واجب میشود طهر مکرر با طلاق و برای طلاق  
 بر آن طهر از حد و طلاق و شرط طلاق است بر نفع آنچه بعنوان آن  
 ذکر کردیم و بیان کردیم و آنچه گفتیم فرقه طهر است میان طلاق در طهر و  
 سه طهر با وجود خروج و اخراج و سه طهر است **مسئله** و بعد فایعلم  
 ان من الخرج و الاخراج الی غیره ان تخرج المرأة الی ایها او تخرج فی حاجه  
 لها و فی حق یا ذی زوجها مثل ما تم او ما اشبه ذلك و اما الخرج و الاخراج  
 ان تخرج المرأة او یخرجها زوجها مره و هذا الذي هو الله عز وجل عنه فلو ان  
 لبراه استاذنت ان تخرج الی ابویها او تخرج الی غیره لم یقل انها خرجت  
 من بیتها انما یقال ذلک ان کان ذلک علی الرقم و التحذیر و علی انما الاثر بعد  
 العده الی بیتها و اما کما عدا ذکره و فیما بیننا کفا **مسئله** بعد منی برضمت  
 فلیعلم بیغیه مضارع غایب مجهول بخروج و فاعل آن بر تقدیر ما است المأم  
 بفتح میم و سکون همزه و فتح ناء و نقطه در بالا بیغیه مصدر مییم با هم مکلف با بیغیه  
 اجتماع با محل اجتماع و مانند زن نازدنی که صاحب مصیبت است  
 المأمور به بنقطه و غین با نقطه مخالفت لم یقل یطاق بیغیه مضارع غایب  
 مجهول معن العین باب نصر است انما یخرج است السخه بهم بین بنقطه و  
 وضم خاء با نقطه و یفتح سین و فتح خاء کما فی ما کما مرفوع و مبتدات

بیند











مخرج في عتقها فخرج ذلك وابن في غير المعجزة عن ابراهيم انه  
 قال في المطلقة فلما اخرج من بيت زوجها في حجة في عبادة من بعض  
 اوقافها او امر لا بد منه ما لك عن نافع عن ابن عمر انه كان يقول لا عتق  
 البتة والمتوفى عنها زوجها الا في بيتها وهذا يدل على انه رخص لها  
 في الخروج بالنفار **و**روایت کرد حسن از حبيب بن ابی ثابت از ابا  
 اينکه مرکه از اصحابي خاص پيرسيده شد از زن مطلقه که آیا بر می رود در  
 خود بر آن رخصت داد و این بیرون رفتن و روایت کرد ابن بشير  
 از مخيم از ابراهيم اينکه او گفت در زن مطلقه سه بار اينکه بیرون نبرد  
 از خانه شوهرش مگر برای حق برای بر سر نهادهای یا برای خویشاوندی یا برای  
 کار که بنا شد جان از آن روایت کرد ما که از نافع از عبد بن عمر اينکه او  
 که ميگفت که شب بر روی آورده زن مطلقه و زن شوهر مرده مگر در خانه  
 که با ميسوعه و این دلالت میکند بر اينکه ابن عمر رخصت داده برای زن مطلقه  
 در بیرون رفتن در روز **اصول** و قال اصحابنا لاری لوان مطلقه فی  
 منزل لیس معرافیه رجل تخاف علی نفسها او متاعها كانت فی سعة من  
 الثقله وقالوا كانت بالواد فطلقها زوجها هناك فدخل عليها خوف  
 من سلطان او غير ذلك كانت فی سعة من دخول المعبر وقالوا لا مطلقه  
 ان تخرج في عتقها وبتت عن بيت زوجها وكذلك قالوا ايضا في البتة  
 المطلقة **و** نقل بعض تون و سکون قاف اسم مصدر لاج فتعالت تبت  
 بیا به بکنقه ویا به دو نقطه در پایین ویا به دو نقطه در بالا بصيغه مضارع  
 غایبه معلوم را جرح است و قد یسألون عن تبصير مع عدول

مراد جبین نه ساله است اید است که قول با و شده **و** گفتند اخباری که  
 اگر زنی مطلقه در منزل که دیت با و در اینجا می رسد بر خود شراب بر تاعش  
 ميسوعه در وسعت از انقال و گفتند که اگر زن ميسوعه در روزنا بیرون  
 میداد و از شوهرش و از ابا جبر و اخل میشد بر او قوسی از کمالی و آن ميسوعه  
 در وسعت از داخل شد شهر و گفتند که جائز است برای ميسوعه مطلقه این که بر  
 رود در عده خود و شب بر روی آورده در غیر خانه شوهرش بماند گفتند  
 نیز در صیغه مطلقه مراد اینست که بر یک زن امه و ميسوعه محتاج میشود با انها  
 غالباً و در انصاف انقال جائز است **اصول** قال وهذا كله يدل على ان  
 خلا الخرج غير الخرج الذي نفي الله عنه و جعل عنه و اما الخرج  
 الذي نفي الله عنه و جعل عنه هو ما قلنا ان يكون خرجها على الخط  
 المراجعة و هذا الذي يجوز في القرآن يقال فلانة خرجت من بيت زوجها  
 و ان فلانة اخرج امرأتها من بيته و لا يجوز ان يقال لسا من الخرج  
 الذي ذكرنا عن اصحابنا لاری و لا نرى في الشيع ان فلانة خرجت من بيت  
 زوجها و ان فلانة اخرج امرأتها من بيته لان السعل في القرية هذا  
 الذي وصفنا و یا لله التوفيق **شرح** خبر مشهوره الاجماع بفسخ شانت  
 و ذکر این برای اخبار اینست که فضل بن شاذان روایات اصحاب الشیع  
 نیز ذکر کرده و اینجا منقول شده برای اینکه موافقت با آنچه گذشت در بعض  
 احادیث با بعة المطلقة و این تعقد که باب بیت و هشتم است مشار الیه  
 الخرج بیرون رفتن زن برای حاجت یا بر رخصت است ان يكون بدلا فلنا  
 و ان بکسر نون عطف است بر فلانه باعتبار اینکه اخرج بنا بر سخط لازم و











بازرد ماه **باب** جمع میا ایچد و اما ایچد اولیای کینه میوند بود که بعد  
 ایچد بر استیجاب بشد والله اعلم **باب سی و چهارم اصول باب سی و ششم**  
**المستأنف** مستأمن بر بیفقه و الفقه و بیکفقه بیفقه اسم مفعول بایا استقام  
 بخر زنی که شک در ایستی او شده بیستیا اخر حیض و از وقعی و این برود و هم  
 اول ایچد آن زن نیز شک داشته باشد دوم ایچد آن زن دعوی ایستی کند و دیگری  
 شک داشته باشد و این باب برای بیان قسم اولست و باب بعد از آنکه برای  
 بیان قسم دوم است **باب** این باب بیان عده طلاق زینت که خود نیز  
 شک در ایستی خود دارد در این باب یازده حدیث **اول** عن ابن ابی  
 عمیر عن جابر عن جابر عن ابی جعفر علیه السلام قال امر ان ایها نسوت  
 بانت هذا المطلقة الشرائع تستریب الحیض ان مرتة بها ثلثة اشهر یفرق لیس  
 فیها دم بانت بر و ان مرتة بثلث حیض لیس بین الحیضین ثلثة اشهر بانت  
 بالحیض **ثانی** بیض یکبار بیکفقه و سکویا و ونفقه و بریا بین وضا و بانفقه  
 جمع ایض مرفوع و مجرور میوند بود **سینه** روایت از ابن ابی عمیر  
 از جابر بن وراج بضم و الینفقه و تشدید لاء بنفقه و جم از زاده از امام  
 عقیبا قرع لیکت که دو کار هر کدام آنها که سابق شد جدا شد حبس باین مطلقه  
 مستأنف که احتمال ایچد حیض را بیان این الکه اگر گذشت با و شده سفید  
 و در آنرا خون جدا شد بسبب آن مرور و اگر گذشت با و سفید که بیت  
 میان دو حیض از آنرا سوا جدا شد بیک حیض **اسل** قال ابن ابی  
 عمیر قال حیض و نفقه لکان مرتة بها ثلثة اشهر الا یوما فحاضت ثم مرتة بها  
 ثلثة اشهر الا یوما فحاضت ثم مرتة بها ثلثة اشهر الا یوما فحاضت فحاضت و نفقه

مقتد بالیض حیض لکان مرتة بها ثلثة اشهر و ان مرتة ثلثة اشهر بقیض الحیض  
 فیها فحاضت **ثانی** گفت ابن ابی عمیر که گفت حیض که تغییر این حیض است که اگر گذ  
 بان زن ماه مکرر در حیض دید بعد از آن گذشت با و سوا مکرر و در حیض  
 دید بعد از آن گذشت با و سوا مکرر و در حیض دید پس این زن عده نگاه میداد  
 بچهار ماه بر این وجه عده نگاه میداد با حها و اگر گذشت سوا سفید حیض  
 در آنجا بر تحقیق جدا شد **دوم** **اسل** عن محمد بن حکیم عن عبد صالح بن حکیم  
 قال قلت لک صلووات الله علی الجاریة القاتبة التي لا حیض و عثها فحاضت  
 نفقا قال عده ثلثة اشهر **شرح** روایت از محمد بن حکیم بضم طاء و فتح  
 کاف از امام حسن کاظم علیه السلام گفت که گفت امام باصلوات الله علیه که دختر جوانی  
 که حیض نمیدید و مثل او آیت میشود طلاق داد او را شوهرش حکیم میشود و اما  
 گفت که عده او ماهست **سوم** **اسل** عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال  
 عده التي لم تحض من النکاح عده التي لا تحض ثلثة اشهر و عده التي تحض و یستقیم  
 حیضها ثلثة قریة و الا فجميع الدم بین الحیضین **شرح** روایت از ابی  
 بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که عده طلاق زنی که حیض نداد و مستحاضه  
 که باکی نمیدید و ماهست و عده طلاق زنی که حیض میداد و رات میشود  
 حیض و باینجه که حیض او مختار از طهر میشود و آنچه بصفت حیض است کمتر  
 از سه روز زینت و زیاد برده روز زینت سقر است و قرآن باینجه جمع نیست  
 در میان دو حیض بیان این شده را حدیث **باب** معنی الاقرار که باب بیست  
 و هفتم است **باب** **اسل** عن ابی الصالح الکنافی عن ابی عبد الله علیه السلام قال  
 سألته عن التي تحض کل ثلثة اشهر مرة کیف تعتد قال تنظر من قریتها



۹۸۰  
التي كانت تحضر فيه في الاستقامة فالتفتد ثلثة فروع ثم تنزع ان شاء  
خبر فيه راجع بنو است وفرضت لاجل ما زنت وعبادت انما قال  
خبر اخر طر موافق اني كذبت در چند هفتم باب الوقت الذي بين فيه  
تا آخر که باب بیست و ششم است من زوج مجرم و مرفوع میتواند **روایت**  
از ابی الصباح بقع صاد بنقطه و تشدید باء یکنفیه کنایه بکفر کاف و در وقت  
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از زنی که حیض میبیند در  
ماه یکبار چکنی عنه طلاق میداد امام گفت که انظار میکند در مثل هرگاه  
او که بود حاضر میشد در وقت استیضای حقیر او باید که عدل دارد در هر طهر  
بعد از آن شوهر کند اگر خواهد که اینست که عدل او زن نیز مثل عدل زینب  
که هم ماه حیض میبیند در اینکه هر طهرت و قیامت که زمان طهر او زن و در  
ترت از زمان طهر آن زن **مسئله** عن محمد بن مسلم عن احمد بن محمد بن عمار  
انه قال اني كنت في كل شهر مرة او في سنة في سبعة اشهر و الحائض  
والتي لم تبلغ الحيض و التي تحيض مرة و يرضع مرة و التي لا تطلق الولد  
و التي قد ارتفع حيضها و زعمنا انها لم ينام من قال اني ترى النصف من حيض  
ليس بمستقيم قد كان علق هو لا كلين ثلثة اشهر **مسئله** اني كنت في كل  
ثلثة اشهر مرة بانفخ است که در میان دو حیض و سه ماه تمام واسطه میشود  
برضا فاق ندارد با انی کذبت در چند اولین باب و بعد که میان حیض  
اول بعد از طلاق و حیض دوم سه ماه تمام فاصله است استیضای مجرور است  
لم تبلغ ببقی مضاعف غایب معلوم باب مضاعف الحیض لم تبلغ الحیض مضاعف  
از زنی که بین حیض که سه سال رسیده و هنوز حیض نپدید و ریب حیض

۹۸۱  
جانبی کذبت در کدام مصنف در چند نیم با طلاق الهی لم تبلغ تا آخر که باب  
بیست و چهارم است من زوج بنی ایماست ضمیر مستتر در لیس راجع بحیض است  
و مراد اینست که پیش از این حیض میبیند بی استقامت و در این وقت بجای آن  
زنی که میبیند آن نیز استقامت ندارد **روایت** از محمد بن مسلم از امام  
عباد و امام جعفر صادق علیه السلام اینکه امام سخن گفت در هفت زن اول زنی  
که حیض میبیند بعد از هر ماه یکبار یا در شاه را در هفت ماه دوم زنی که  
که استاضه دارد بیوسته نیمه زنی که پرسید با شد حیض **روایت** زنی که  
حیض میبیند گاهی در طرف میشود حیض او گاهی بقدر سه ماه تمام با عین  
زنی که نا امید شد از زنی **مسئله** زنی که حیض بر طرف شد حیض او  
کرد که او نا امید نشد **مسئله** زنی که میبیند زنی را عرض حیض که بیست  
مستقیم بر امام اگر در کعبه طلاق آتزان به یکی ایشان سه ماه حیض  
در آنها نمی بیند **مسئله** عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال لا  
یطلقها زوجها و حیض کل ثلثة اشهر حیضه فقال اذا انقضت ثلثة اشهر  
انقضت عدتها حیض لها کل شهر حیضه **مسئله** من حیض کل ثلثة اشهر  
حیضه بیان شد در شرح چند سابق **روایت** از ابی بصیر از امام  
جعفر صادق علیه السلام اینکه او سخن گفت در زنی مدخل بها که طلاق میدهد  
او را شوهر او را و حیض میبیند در سه ماه یک حیض بر گفت که چو بر آمد  
سه ماه بی حیض بر آمد عدل او بیان این آنکه حساب کرده میشود بر او  
بسیب **مسئله** عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال لا یطلقها  
علیه عن رجل طلق امراته بعد ما ولدت و طهرت و هي امرأة



واما ما دامت ترنج ما عدتها قال ثلثة اشهر **ترنج** ترنج بصيغة مضارع غائبه  
 معلی باید تعالت **ترنج** روایت از ابوالعباس فضل بن عبدالملاک گفت که در  
 امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که طلاق داد و نفقه بعد از آنکه زاید و بامان شد  
 و او زنیت که نمی بیند خونی چند نکند و بیست و یکست عده اطعام گفت که **ترنج**  
**ترنج** غیر الحیض عن ابی عبد الله علیه السلام قال عده المرأة التي لا تحيض و المستحاضة  
 التي لا تظهر ثلثة اشهر و عده التي تحيض و یستقیم حیضها ثلثة وربع **ترنج** روایت  
 از حلیه از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که عده طلاق زنی که حیض نمی بیند آنست  
 که طهر غایب باشد یا حیض که تیز نکند سه ماهت و عده زنی که حیض می بیند و ممتاز  
 میشود حیض او انقضای سه ماهت **اسل** قال و سألته عن قول الله عز وجل  
 ان انبئتم ما الریبة فقال ما زاد علی شهر فوریة فلتعد ثلثة اشهر و لفرقة  
 الحیض و ما كان فی الشهر لم تزوج الحیض علی ثلث حیض تعد ثلثة اشهر **ترنج**  
 در سوگند چنان است و الا یز من الحیض من جاء کم ان یقیم فعدت ثلث  
 ثلثة اشهر و الا لم یحضر ما در او استقامت الیه بیکبار و بیفته و سکن با و  
 دو نقطه و بر این شکا در دم موصول است و عبارت از طهر و ریسبه  
 بجهت و بر باعث ریاست الحیض و اول بکراه و فتح یا است یا بفتح حاء و سکن  
 یا است و در دوم بفتح حاء و سکن یا است و در سوم موصول است و عبارت  
 از حائض و مراد بالشهر گاه است لم تزولی یا بفتح و اول بفتح حاء و سکن یا است  
 غایب معلی معتل العین با جرح استیفا یا فی سابقست و غیر متردد  
 بجائز است غیر علی الرجح بالشهر است ثلث و اوله منقب و قائم مقام مقام  
 منقب مطلق الحیض است و در دوم مرفوع و غیر مستیست حیض هر دو جایز است

و فتح یا جرح حیض است و در دوم مرفوع و غیر مستیست حیض هر دو مراد است  
 که ای زن بعد از طلاق در یکماه رجیضی بیند زیرا که اقل وید رجیض در سبب  
 و شش روز و یک لحظه است می باشد و اقل انقضای سه ماه در سبب و شش روز و یک  
 لحظه سابق می باشد پس اقل زمان مجموع آنهابست و شش روز و دو لحظه  
 می باشد بدین منی بر اینست که اقل حیض سه روز باشد و اقل طهر سه روز باشد  
 راوی گفت که درین سیدم امام را از قول الله عز وجل در سوگند طلاق که  
 اگر شک کند در آنست یا در یا رجیض آن شک درین امام گفت که هر طهر که زیاد  
 شد بر یکماه پس آن باعث شک است پس باید که مطلقه عده نکاه دارد و در  
 اقل آنست که ظاهر شود و باید که واکند در حساب حیض را و هر زن حاضر شد  
 حاضر در یکماه بیان این آنکه زیاد نکرد و رجیض بر یکماه رجیض بر عده طلاق  
 آن حاضر رجیض است **ترنج** عن زرارة عن ابي عبد الله عليه السلام قال انی  
 لم اری من سبق الیها فقد انقضت عدتها ان مرت ثلثة اشهر الا انی لم اری من  
 فقد انقضت عدتها ان مرت ثلثة اشهر فقد انقضت عدتها **ترنج** این ظاهر  
 از شرح حکما و این باب **ترنج** عن زرارة قال اذا نظرت لم تحب  
 الا ان ثلثة اشهر فاذا كانت لا یقیم لها حیض حیض فی الشهر الا فان عدتها  
 عده المستحاضة ثلثة اشهر فاذا كانت حیض حیض مستیفا فعدتها کل حیض  
 بین کل حیضین شهر و ذکر الف **ترنج** نظرت بنون و ظاهر یا بفتح و اول بفتح  
 بصیغه ماضی مخاطب معلی مراد نظرت النظر بفتح نون و فتح ظا تا مل و فکر  
 در حقیقت جزئی بعد از اطلاع بر صورت آن لم تجد عیم و اول بفتح حاء و سکن یا است  
 مضارع مخاطب معلی معتل الفاء و اوی باب طرف جزای شرطت و در بعض







عیبا و عیبت گفت که طهر حیض را زن است بیرون زن دعوا کند که حیض دیدم  
 تصدیق کرد. میشود **باب دوم** در بیستم **باب اول** در بیستم **باب اول** در بیستم  
 الجمل بیفج حاء. بیفقه و فح یا بکلفه مصداق علم آیتنی **باب** این باب بیان  
 عدّه طلاق زینت که شک کرده شده است در آیتنی او بیست و نوبت را در این  
 باب پنج حدیث **اول** **اسلام** عن عبد الله بن عمر بن الخطاب قال سمعت أبا هريرة  
 علیه السلام يقول إذا طلق الرجل امرأته فافتت حلالاً استبرأ منه استبرأ منه استبرأ منه  
 والا اعتدت ثلثة أشهر ثم قد بات منه **شرح** انظر بعبق جمل و معلوم  
 میشود بود و بنا بر اول و ثانی و فرقی و نایب فاعلت و بنا بر دوم منقبول است  
 و فاعل ضمیر مستتر از محرم بر جاست **باب** روایت از عبد الله بن عمر بن الخطاب  
 گفت که شنیدم از امام معی کاظم علیه السلام میگفت که چون طلاق دهد مرد زنی را  
 پس زن دعوا کند آیتنی را انتظار کشد میشود انقضای نه ماه پس اگر زاید  
 عدّه او بر آید و اگر نه رسید عدّه نکاح میآورد و در سه ماه بعد از آن تحقیق جدا  
 شدن شوهر و زنی میفهمی که شوهر رجعت نمیتواند کرد بدانند که میتوانند بود  
 که مرد این باشد که کاشف برسد که سه ماه اول از جمله نه ماه عدّه آن  
 زن بود. پس نه ماه شوهر رجعت کرده باشد آن رجعت فی اعتبار میشود و این  
 در صورتیست که زن در آنشای نه ماه خواب ندیده باشد موافق آنچه گذشت  
 در کتابا لعقیده در بیست و دوم **باب** ششم که باب بدو خلق الانسان  
 و نقله بقرینه است در تقریر است سق بعد و ما تقریر الارحام و ما تقریر  
 و شیخ زین الدین در شرح شرایع جمل بر معنی کرده و آن ممکنست  
 در صورتی که زن در آنشای نه ماه حیض دیده باشد موافق آنچه میگوید

آیند و الله اعلم **باب دوم** **اسلام** عن محمد بن حکیم عن ابي الحسن علیه السلام قال قلت له  
 المرأة الثابتة التي تحيض بطنها بطنها و زوجها غير يقع عليها عدتها قال ثلثة  
 أشهر قلت فانها ادعت الحمل بعد ثلثة أشهر قال عدتها ستة أشهر قلت فانها  
 ادعت الحمل بعد ستة أشهر قال انما الحمل ستة أشهر قلت تزوج قال انحاط  
 بثلثة أشهر قلت فانها ادعت بعد ثلثة أشهر قال لا یستبرأ علیها تزوجت ان  
 شاءت **شرح** روایت از محمد بن حکیم فح حاء و فتح کاف از امام معی کاظم  
 علیه السلام گفت که کفیم امام را که زن جوانی که حیض میدهد سال و طلاق  
 میدهد او را شوهرش پس مرد فراموش میشود حیض او چند است عدّه او امام گفت که  
 سه ماه است گفتیم که پس بدینتر آن زن دعوا کرد آیتنی را بعد از سه ماه امام گفت  
 که بر این تقدیر عدّه او نه ماه است گفتیم که پس بدینتر آن زن دعوا کرد آیتنی  
 بعد از نه ماه نیز امام گفت که چهار ماه است که آیتنی زنی که خون نمیند در آنجا  
 نه ماه نه ماهست مراد اینست که بعد از نه ماه نفقه و سکینه بر شوهرست گفتیم  
 که آیا آن زن بعد از نه ماه شوهر میکند یا وجوب دعوی آیتنی امام گفت که لا حیاء  
 میکند بجهت نامهربانی که در آنجا نه ماه خواب ندیده باشد و فراموش کرده باشد  
 بنا بر دعوی آیتنی را گفتیم که پس بدینتر آن زن دعوا کرد آیتنی را بعد از سه ماه  
 احتیاط نیز امام گفت که نیست شکی بر آن زن بعد از یک سال شوهر میکند اگر  
 خواهد مراد اینست که آیتنی زنی که خون ندیده باشد در آنشای نه ماه زاید بر یک سال  
 نباشد **باب** **اسلام** عن محمد بن حکیم عن ابي ابراهیم و ابنه علیه السلام انه قال في  
 المعلقة بطنها زوجها فتكثرت سنة قال ان جأت به لاكثر  
 من سنت لم تصدق ولو ساعة واحدة في دعواها **شرح** در اکثر نسخ آن



بنو است و در حضرت خنیا دو نقطه در میان است و آن ساجیه بنی بابت  
 و ابضا عیدین حکیم در کتب رجال شهره از زوایان امام رضا علیه السلام عرضه شد  
 و الله اعلم و لو وصی است ساجیه بنی بنوع خاص است بقدرت و لو کان الاثر  
 بساجیه **پیوسته** روایت از عیدین حکیم از امام رضا علیه السلام اینکه او سخن  
 گفت در مطلق که طلاق میگردد او را شوهرش بر سر میگذارد که من آیتم بر سر میگذارد  
 میگذارد که گفت که اگر او در فرزند در بیشتر از یک سال صیغه کرده میشود و چند  
 که بیشتر بود یک است باشد و بعضی آن که این فرزند از شهریت که در طلاق  
 داده **چهارم** **پیوسته** حکیم از عیدین الصالح قال قلت له المرأة ان ابنتی  
 تحض ثلثی یلکث فی زوجها فیرفع ثلثها ما عندنا قال قلت اشهر فک جعلت فداک  
 فانها تزوجت بعد ثلث اشهر فبیت بها ما بعد ما فکلت علی زوجها فاجابها  
 قال هی باک من ذلک **پنجم** بنی بیا یک نقطه و دو نقطه در میان بیضا  
 ماضی غایب معلوم بایب تفعلات ماضی است حیاتیات فعلت یعنی بعد  
 و غیره سراج باه زنت مشارالیه و لکن ارتفاع ریه حمل و ثقیل انقضای سیه  
 و حمله بعد از طاعت **پیوسته** روایت از عیدین حکیم از امام رضا علیه السلام  
 گفت که گفتم امام را که زن جوانی که حیض میبیند سال و طلاق میگردد او را شوهر  
 بر طرف میشود حیض واجب عند او امام گفت که ماه است که گفت که قرابت  
 شوم بر بدست آن زن شوهر که بعد از سیه بنظر هر چند با و بعد از داخل  
 شد او بر خانه شوهرش اینک او آیتن بوده از شهرت امام گفت که دوست  
 آن زن از این گفتی **سوم** یا بن حکیم رفع الکلی مرابا ایام کماله من حیثه  
 فقد خل لها المذی و لیس بحال و اما حامله من حیثه من ثلثه اشهر لکن

القول

۴۹۲  
 انک حر و جعل و جعل وقتا یسین فی الحمل **سوم** رفع یغیر و سیه فامر رفع و  
 و سیه منی برای مضطرب بقدر ارتفاع اما دو جا بکره و نشاندیم است  
 حیضه بیا و حمله است و مرد بضا و از حیضه خروج آن از حالت طبیعی است  
 آنست مثل انقلاب آن بخون است یا انقلاب آن بخونی که از بینی آید و مانند  
 آنها صیغه سراج بر این وجه است با در حامل برای بلاست است مثل  
 یزید و اما در دوم نیز بخیر است بعطف بر او پس بقدر دانستن رفع  
 بحال است و معاویه و اما باعتبار اینست که و پس بحال عطف بقصر فدا  
 من حیثه صیغه سراج بله اشهر است و تذکره اعتبار و قنات و این اشار  
 بایست سوا طلاق و الا یسین من الحیض من است انکم ان اربتم بعد من ثلثه  
 اشهر **چهارم** ای بر حکیم بر طرف شد حیض و وقت است مابین شدنی ناشی از حیضه  
 بر تحقیق خلال شدند در این قسم برای آن شهرت دیگر و بیت رفع طهر  
 با آیتن یا رفع طهر با آیتن است بر آن قسم ظاهر میشود در سیه زیرا که الله  
 عزوجل تحقیق کرد ایند در سیه طلاق سیه را که ظاهر میشود در آن آیتن  
 اگر باشد **سوم** قال قلت فانها اصابته قال عدها ثلثه اشهر قلت  
 لکنها اصابته بعد ثلثه اشهر قال ایما جعل حیضه اشهر قلت ففترق حج  
 قال کتات ثلثه اشهر قلت فانها اصابته بعد ثلثه اشهر قال لیس علیها  
 ریه تر و حج **سوم** راوی گفت که گفتم که بر بدست آن زن شوهر آیتن  
 خود کرد و در سیه اول امام گفت که عده او نه ماه است که گفت که بر بدست  
 که آن زن شوهر آیتن خود کرد بعد از نه ماه نیز امام گفت که خبر این است  
 که آیتن زنی که در نه ماه خود ندید با شدند و ماه است که گویا بر شوهر



امام گفت که احتیاط میکند بقاء دیگر که مجموع یکا ل شود گفت که پس بدستی  
که آن زن فاسد را بستی خود کرد بعد از آن سهوا نزل امام گفت که نیست بر  
شکی در بستی در این صورت شوهر میکند بیان این شد در شرح جلد دوم این باب  
**مسئله** عن محمد بن حکیم عن ابي عبد الله عليه السلام او ابی الحسن علیه السلام قال قلت  
لک جعلتک امرأته قالاً کتبت ثلثة اشهر اذعت حبلاً قال یستلزم بها بینه  
اشهر قال قلت فانها اذعت بعد ذلك حبلاً فقال حبلاً کتبتاً وکتاباً وکتاباً  
یرفع الکتاب من فیها یا حبل بین واما کتبتاً وکتاباً وکتاباً  
ثلثة اشهر بعد **مسئله** روایت از محمد بن حکیم از امام جعفر صادق علیه السلام  
یا امام محمد بن عیسی گفت که گفتیم امام را که مرکه طلاق داد زنش را پس رفتی  
که گذشت سهوا دعوی کرد آیت را امام گفت که اقلار کشیده میشود بان  
زن انقضای نهواه را وی گفت که گفتیم که پس بدستی که آن دعوی کرد بعد از  
نهواه نیز آیت را بر امام گفت که در دست جز این نیست که بر طرف میشود  
حیف میب و وقت بر طرف کننده یا آیت ظاهر است به شادی از خود حیف  
ولیک آن زن احتیاط میکند بقاء بعد از نهماه **مسئله** و قال انما قاله  
کانت ثلث ثم یرفع کتبا سه کتف تطلق فقال تطلق یا شهید  
منیر مستدر قال لا جمع با امام علیه السلام است و بتقدیر کلاماً است فی التمییز  
فی جواب الخ است زیرا که لایق مبتدات و کیف تطلق خبر مبتدات  
و مضمون جمله که از مبتدا و خبر مدخول حرف جر است نظیر است که بلا آله  
الله تطلق بقاء بتنقید و نهاده سه نقطه بیست و مضارع غایبه مطلق  
نفر و هم است شهید بر این نقطه است **مسئله** و امام سخن گفت نیز در

ایکون

اینکه زنی که بود که حیف میزد بعد از آن بر طرف حیف او در یکا ل چگونه طلاق  
داده میشود بعد از یکا ل بر امام گفت که طلاق داده میشود بقاء  
**مسئله** فقال ابی بعض من قال اذا اراد ان یتلفها و هی لا تحض و قد کان  
یتلفها اشهر ایا بان یکتبتا ثلثة اشهر من الوقت الذی تبین فیهِ  
المطقة المستفیضة الثالث **مسئله** این کلام در بیان اخبار کلام امام در  
آمدن برای نقل فقیر اهل مجلس کلام امام را بعضی من قال اشارت باینکه  
جمعی از اهل علم بر تفسیرهای مختلف کردند و تفسیر بعضی را از امام پسندید و آن  
اینست که مذکور میشود من بیانیه است **مسئله** پس گفت را بعضی سخن گفتند  
برای تفسیر کلام امام که چون مرد خواهد که طلاق دهد آن زن را بر حالی که او در  
حیف نبوده و تحقیق بود که جماع میکرد او را در آن یکا ل را پس بستی آن زن را  
باینکه و شر که نگاه میداد خود را از آن زن در طلاق که زمانست که جدا میشود  
در آن زن مطلق که حیف مستقیم است باینکه که در طلاق یکا ل میبندد **مسئله**  
فان ظهر بها حبلاً و انما کتبتا ثلثة اشهر فان کتبتا ثلثة اشهر  
فقد بان بر حبله وان اراد ان یتلفها ثلث تطلق فان کتبتا ثلثة اشهر  
را حبلها ثم طلقها ثانیة ثم امسکها ثلثة اشهر فیهما فان ظهر بها حبلاً  
فلیس له ان یتلفها الا واحدة **مسئله** این تمهید کلام امام است جلد بیستم  
خا و فتح با مصدرا جلد است جزای فان ظهر بها حبلاً در اول محذوف است  
بتقدیر فارها واضح و مراد اینست که در وقت که آیت ظاهر شد طلاق  
داد و احتیاج با شارب سهوا نیست چنانچه گذشت در باب بیستم که بابی است  
الکلا یطلق علی کمال است و عده او وضع حمل است مراد ثلثه تطلقا



مطلق عقد است که با غلبه شود که حلال نشود برای او که نیکه نکاح کند شوهر  
 دیگر و مطلق عقد بیاشد شرح عنوان باب هشتم که بای طلاق التام و احوط  
 و ما یوجب الطلاق است ترکها شش بعنوان مثالست زیرا که کمتر از  
 یکماه نیز کافیت است آنجا بیک تعلقه ثانیه بنا بر اینست که تعلقه ثالثه نیز  
 بر آن قیاس است فلیعلم ان يطلق بالاولیة عبارت از اینست که طلاق دوم  
 عدم طلاق اول میکند نظیر آنچه بیان شد بر باب هجدهم که باب ما یعدم الطلاق  
 و ما لا یعدم است یا عبارت از اینست که طلاق دوم صحیح نیست و الله اعلم  
 پس اگر ظاهر شود بآن زن آئینه بر کار او واضحست و اگر ظاهر شد طلاق  
 میدهد او را یک طلاق بدو کوه پس اگر بعد از آن طلاق ترک کرد آن زن غیر آئینه  
 در ماهه بر تحقیق جدا شد بیک تعلقه از جمله تعلقه است تعلقه و اگر  
 خواهد که طلاق دهد سه تعلقه عدیه ترک میکند و بعد از طلاق یکماه مثلا  
 بعد از آن بر میگردد و او را بایا حرام بعد از آن طلاق میدهد او را دوم بار و برین  
 قیاس است سوم بار بعد از آن نکاه میدارد خرد از او در ماهه بر حالی  
 که مکرر میکند او را امر و اینست که رجعت نمیکند تا مبادا که آن زن آئینه  
 نباشد و آن طلاق سوم باشد بر حاکم بطلان باشد پس اگر ظاهر شرح بیان  
 زن آئینه بر نیست امر و را این طلاق دهد آن زن را مکرر یک تعلقه **باب سیم**  
**اسماء بنه الحلی المطلق** این باب بیان نفقه زن آئینه طلاق داده  
 داده شده است در این باب چهار حدیث است **اول اصل** عن محمد بن قیس عن  
 جعفر عن عیسی قال قال الحلی المطلق ان تنفق حملها و علیها نفقة العرق و حتی  
 تنفق حملها **روایت** از محمد بن قیس از امام محمد بن عیسی که گفت که زن آئینه طلاق

که زن آئینه بعد طلاق قبل از اینست که گذرد بار خرد را و مرد است نفقه او آنچه  
 لایق است تا آنکه گذرد بار خرد را **دوم اصل** عن ابی الصباح الشافعی عن  
 عیسی بن عیسی قال اذا طلق الحلی المطلق المرأة و هو حی و نفق علیها حتی  
 تنفق حملها و اذا انقضت اعطاه اجرها و لا یبطلها ان یجد من  
 هو ارحم من اجرتها فان هو یضیت بذلك الاجر فهو الحق یا برها حتی  
 تنقذه **این حدیث** گذشت در کتاب البیعه در حدیث دوم باب بر حاکم  
 یا لولا انک اصغر لکی با بوی و هم است لا یبطلها و ما یبطلها نفق و لا یبطلها  
 بابت سون بقول لا یبطلها و لا یبطلها لیس بولک تنقذه بقا و ما یبطلها  
 بعبه مضاعف فایب عدم با بوی و است **روایت** از ابی الصباح که فی کفر  
 و در بنی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چه طلاق داد زن بر حالی که او  
 آئینه است نفقه بجا نرساند و تا آنکه گذرد بار خرد را و چه شیر دهد او  
 میدهد او را و در شیر دادن و ضرر بجا نرساند زن را بیک مرتبه از او مکرر آنکه  
 باید که اگر او را در سرست یا عیبا و مرد از آن زن پس اگر آن زن را حلی شود  
 بآن مرد از آن مرد بر آن زن سزاوارست پس خود تا آنکه او زیارت کرد او را  
**سوم اصل** عن الحلی عن ابی عبد الله قال قال الحلی المطلق تنفق علیها حتی  
 تنفق حملها و هی الحق یولد لها ان تنفق یا مقبل المرأة الخ و ان الله  
 عز وجل یقول لا یفشاء بالذکر بعد لها و لا مولود له یولد و علی الوارث  
 مثل ذلك **روایت** از الحلی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که زن آئینه طلاق  
 داده شده اتفاق کرد میشود بر او تا آنکه گذرد بار خرد را و او را در سرست بقول  
 اگر رضاع کند او را بیک که قبول میکند آنرا فی دیر بر سرش که الله عز وجل میگوید



















و لم یجع من الاكل و شئ **فصل** راجع از باب خبر است و گاه لازم و گاه غیر  
شکلی باشد و بنا بر اول باد و بنصف برای تعدی است و بنا بر دوم برای تقویت  
**روایت** از ابن ابی عمیر از ابن بکر از عید بن زرارة گفت که گفتیم امام جعفر  
صادق علیه السلام را که هر چه خنجر کرد زنی را بر سر عهد که غنیمت بعد از آن را نبرد  
زن آن کی سفند از بعد از آن طلاق داد آن زن را پیش از آنکه جماع کند با او و تحقیق  
زایش آن کی سفندان بگویند میشود امام گفت که اگر با سفندان کی سفندان که ایشان  
شده باشند نزد امر بر میگردد اند نصف کی سفندان را نصف اولاد آنها را و اگر نشد  
باشد آئینی نزد امر بر میگردد اند نصف کی سفندان را و بر میگردد اند از اولاد جزیر  
**فصل** عن ابن مسعود عن ابن بکر عن عید بن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلام  
شیء الا انه قال ما فی الیها قما و رقیقا فو کذبت القم و ان حق **فصل**  
الرقیق یفقد بینه و کما فی جمیع رقیق و سفند و قد ذکره فی بیان فلاما  
و کثیرا **فصل** روایت از ابن فضال بقیع فاما و سفند شاد با نقطه از ابن بکر از  
عید بن زرارة از امام جعفر صادق علیه السلام مثل سابق مکرر این فضال در روایت  
خود گفت که زوج را اندک توجه که سفندانی و عملی را بر سر نایدند که سفند  
و عملی که مراد اینست که هر دو مرکب زکو سفندان و عملی که مراد بر سر غیره و الله  
بر این قیاس است **فصل** در بعضی نسخ کانی بعد از حدیث پنجم و ششم از حدیث ششم این  
باب چنین است من هذا فی آخر هذا الباب قد تقدم عمر بن محمد بن عمر بن  
عبد بن ابن بکر عن ابن ابی عمیر عن زرارة عن ابی جعفر علیه السلام فی الرجل یتزوج المرأة انما  
والیها ریح الیک یطلقها ساعة فخل به فقال لها ان یظن الله من یوشی به  
من النساء فان کن علی حاکم کا ا دخلن علیه فان هن نصف لصدیق الیک

و حرطها و لا یطلق علیها منه و سفند این مؤلف است با حدیث اول خود که سفند و باری  
در حدیث اول خلا و راجع لم یفعل یا که با بیعت و بعد از آن است **فصل** عن  
الفضل بن دین قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل تزوج امرأة بائنا و نسیم  
فانما ما عدا له انما و بر ذریعة یا لا لک لک اصد لها فقال اذا رخصت  
یا العبد فکانت قد عرفت فلا بأس إذا جمعی فکانت لزوج و رخصت العبد  
قلت فان ملکها قبل ان یتخل بها قال لا یزکها و قد ذکره فی جملة ما ذکره  
و یكون العبد لها **فصل** این حدیث با اندک تغییر در لفظ گذشت در کتاب النکاح  
در حدیث غم باب نوا و فی المهر که با جمیع و هشتم است البر و نسیم یا یک نقطه و کون  
یا بینه و مال بینه و جاد و نسیم جاد و نسیم یا فتم که جمیع بندگان پوشیده  
میشود و نسیم یا بینه و نسیم یا یک نقطه و مال بینه و نسیم یا فتم که جمیع بندگان پوشیده  
این که اجازت است و در هر دو جز از قبیل امان و مطلق بقید است **فصل** روایت  
از فضیل بن عیاض راجع یا و دو نقطه در پارس و تحریف بین بینه نقطه گفت که بر سر  
امام جعفر صادق علیه السلام را از امری که گفت خود که زنی را بر سر هر مرد هم بر سر او  
زنی را بینه که فرخت بان زن غلامی آقا که کچن بود و بعد از خبر باریان هزار و دهم  
که هر کرد او را بان بر امام گفت که چن زن را می شد بان غلام و بود که تحقیق  
میشد غلام را بعید یا بینه و این که کچن است بینه است بر مای چون  
آن زن قبض کرد یا باشد جاد و راضی شده باشد غلام گفت که پس اگر طلاق  
دهد آن زن را پیش از آنکه جماع کند با او چگونه میشود امام گفت که نیست مهری  
آن زن را و بر میگردد نزد بر زوج یا بینه و نسیم یا بینه یا بینه یا بینه یا بینه یا بینه  
که دارد **فصل** عن ابن ابی عمیر قال سالت ابا عبد الله علیه السلام



[illegible][illegible]



قوله

الرجل يتزوج من ابنته **والاصول** عن ابي بصير عن ابي عبد الله (عليه السلام) في رجل تزوج ابنته  
 في رجل تزوج ابنته على عهد فاعتربه فبأنها ابنته فاعتقها ابنته العبد  
 عند المراءاة ثم قالوا فبأنه يدخل بها قال ان كان فمهرها عليها بقرم  
 من وجهها فانه يعقوب العبد المراءاة في بيتها ثم ينظر ما يفي من العتية  
 اليه ثم وجب عليها فترد عليها المراءاة على الزوج ثم يعطى الزوج العتية  
 مما صار اليه **شرح** در شرح قول بعض مفسرين است و ظاهر هر دو بها بقرم  
 نیت است موافق حدیث هشتم صفحه که مفعول و بیان شد در باب عتاق العتیه  
 لم يدخل بها کی با بعت و سیوم یا بطلاق التمهید دخل و مقصود اینست که اگر  
 منظور است از مهر وقت غلام و کثرت در روز تزویج و آنچه منظور است در  
 و این دادن وقت غلام در روز و این دادن پس اگر وقت غلام نیل شده باشد  
 فانه آن بر سر مهر و اگر کم شده باشد نقصان آن زن بر سر مهر موافق حدیث  
 می آید در حدیث باب آید و امام علی (ع) بیان شریف دیگر کرده و میشود بود که بی آنکه  
 قاعده کلی باشد پس اگر تقویم نکرده باشد متاع واقع قبل قول یا بعد از آن  
 کثیرتر اگر مرد اثبات کند زیاد و یا قبل قول یا بعد از آن باشد در وقت غلام  
 و دیگر اثبات کند تفاوت را و اندک **شرح** روایت از اخی بر عمار از امام علی (ع)  
 که کاهم علی (ع) در مرد که جفت خود کرده زنی را پس هر غلامی و کثیر از آن غلام است  
 پس زن آن در هر روز زن پس وفات یافت زن غلام نزد آن زن بعد از آن  
 طلاق داد زن پیش از آنکه جماع کند با و امام گفت که اگر مرد باشد که وقت گرفته  
 باشد آن غلام و کثیر از آن زن در روزی که جفت خود کرده آن زن را پس بدین  
 کسان است که قیمت گرفته میشود آن غلام یا بقرم ندهد بقیه نفس بعد از آن

عنه

الرجل يتزوج من ابنته که چه مانند از قیمت که مرد جفت خود کرده آن زن را زن وقت پس بر میگردد  
 آن زن بر آن شرط آن غلام را و آن با بقرم ندهد را بعد از آن میدهد آن زن را شوهر  
 آن بچه رسیده سزا و غنایا که این در صورتی که زن را مایه بکر سولی غلام  
 نباشد و الا و الا غلام لازم نیست بلکه دادن قیمت غلام کافیست بقرم نیت  
 آید و این دادن و و این گرفتن تقدیر است و حساب کافیست **شرح**  
 علی بن ابراهیم عن ابي عبد الله (عليه السلام) عن ابي عبد الله (عليه السلام) ان ابراهيم بن  
 صلوات الله علیه قال في المرأة تزوج على الوصف فيمكن عند ما يزوج  
 او ينقص ثم يطلها قبل صلاته ان يدخل بها قال عليها نصف قيمته يوم تزوج  
 اليها لا ينقص في زيادة ولا نقصان **شرح** روایت کرده است ابراهیم از پدرش  
 از قول اخی یعنی و تزوج فاذن سکنی بقرم پس از امام جعفر صادق علیه السلام اینک ابر  
 الحامین صلوات الله علیه تم سخن گفت در زن که تزویج کرده میشود بر نیت پس  
 بر نیت میشود نزد آن زن پس زیاد میشود یا اعتبار قیمت یا کم میشود بعد از آن طلاق  
 میدهد آن زن را پیش از آنکه جماع کند با و گفت که بر نیت نصف قیمت آن باشد  
 در روزی که داده شد سزا آن نظر کرده میشود در زیاد و قیمت و در هر یکی **شرح**  
 و بعد از آنکه زن و در الرجل يعقوب امته فيجعل عتقا مائة ثم يطلها قبل  
 ان يدخل بها قال تزوج على نصف قيمتها شحها **شرح** روایت است که  
 از امام جعفر صادق علیه السلام در که اعتناق میکند که خود را بر سر میگرداند آن را که  
 او را مرد بعد از آن طلاق میدهد او را پیش از آنکه دخول کند با و امام گفت  
 که بر سر میگرداند بر آن مرد نصف قیمتش را پس فرموده میشود در آن حصه قیمت  
 که بر سر میگرداند و تسلیم کند **شرح** **باب ما لو جيل الشتر** **شرح** کلاه بقرم















واقع شده باشد و الله اعلم **رواه** عن زرارة عن محمد بن مسلم ویرید بن مقفع عن ابی جعفر علیه السلام قال قال في الغالب اذا طلق امرأته انما تعتد من اليوم الذي طلقها **شرح** انما بكسر هاء است و بارقه طهرت ان خرج سابق **مسند** عن زرارة قال سألت ابا عبد الله عليه السلام عن رجل طلق امرأته وهو غائب عن نفسه فقال اذا قامت لها بيعة انما طلقت في يوم يعلق شهره من نفسه فلو اعتد من يوم طلقت وان لم تحفظ في أي يوم وكل شهر فلو اعتد من يوم يعلقها **شرح** اين نیز ظاهرست **مسند** عن ابی جعفر عن ابی عبد الله عليه السلام انكسر عن المطلقة بطلتها زوجها فلم تعلم الا بعد شهر فقال اذا طلقها بعد شهر فلا تعتد وان لم تعتد من يوم يعلقها **شرح** روایت از ابی عبد الله امام جعفر صادق علیه السلام اينکه او پرسیده شد از مطلقه که طلاق ميکند اول شوهرش مردن ايندا نمک بجا و بکمال بر امام گفت که اگر آید و نکوه عدل بچند نگاه ميکند و اگر نيايد پس بايد که عدل نگاه دارد از روزی که خبر ميرسد **مسند** عن محمد بن مسلم قال قال ابو جعفر عليه السلام اذا طلق الرجل امرأته فليهد على ذلها فاقضى ثلثه اقرا من ذلك اليوم فقد انقضت عدتها **شرح** روایت از محمد بن مسلم گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام که چون طلاق دهد مرد بر حالي که غایبست پس بايد که کواه کرد بران پس چون گذر سه طهر از آن روز پس تحقيق آفرشد عدل آن زن **مسند** عن ابی جعفر عن ابی الحسن الرضا عليه السلام قال في المطلقة اذا قامت البيعة انما طلقتها شدة كذا اذا كانت عدتها فقد انقضت فقد بان **شرح** روایت از محمد بن محمد بن ابی خرا از امام رضا علیه السلام گفت در مطلقه که چون راست شد کواه معبر بر اينکه بيج تحقيق طلاق داد او را و راست

چنين و چنين پس شدة او که تحقيق آفرشد باشد پس تحقيق جدا شدن از آن شوهر **مسند** عن زرارة عن ابی جعفر عليه السلام قال اذا طلق الرجل امرأته وهو غائب فقامت البيعة عدل كذا فعدتها من يوم طلق **شرح** اين ظاهرست از شرح حديث اولين باب **مسند** عن ابی الصباح الكنازي عن ابی عبد الله عليه السلام قال اذا طلق الرجل وهو غائب فقامت لها البيعة انما طلقتها شهر كذا وكذا اعتدت من اليوم الذي كان من زوجها في الطلاق وان لم تحفظ ذلك اليوم اعتدت من عليت **شرح** اين نیز ظاهرست **مسند** عن ابی جعفر عن ابی عبد الله عليه السلام انكسر عن المطلقة بطلتها زوجها فلم تعلم الا بعد شهر فقال اذا طلقها بعد شهر فلا تعتد وان لم تعتد من يوم يعلقها **شرح** روایت از ابی عبد الله امام جعفر صادق علیه السلام اينکه او پرسیده شد از مطلقه که طلاق ميکند اول شوهرش مردن ايندا نمک بجا و بکمال بر امام گفت که اگر آید و نکوه عدل بچند نگاه ميکند و اگر نيايد پس بايد که عدل نگاه دارد از روزی که خبر ميرسد **مسند** عن محمد بن مسلم قال قال ابو جعفر عليه السلام اذا طلق الرجل امرأته فليهد على ذلها فاقضى ثلثه اقرا من ذلك اليوم فقد انقضت عدتها **شرح** روایت از محمد بن مسلم گفت که گفت امام محمد باقر علیه السلام که چون طلاق دهد مرد بر حالي که غایبست پس بايد که کواه کرد بران پس چون گذر سه طهر از آن روز پس تحقيق آفرشد عدل آن زن **مسند** عن ابی جعفر عن ابی الحسن الرضا عليه السلام قال في المطلقة اذا قامت البيعة انما طلقتها شدة كذا اذا كانت عدتها فقد انقضت فقد بان **شرح** روایت از محمد بن محمد بن ابی خرا از امام رضا علیه السلام گفت در مطلقه که چون راست شد کواه معبر بر اينکه بيج تحقيق طلاق داد او را و راست



اذا قرئ قال المتوفى عنها زوجها يا ايها النبي لا تشاهد علي **عنه** توفي  
بصيرة ما في علمه و معلوم با حقه فعل ميتا اند بود مستحق بصيرة اسم مطلق يا ايها  
است غدا بماء بيقطر و تشديد ال بصيرة ضارعة غايه معلوم باب **نصف**  
است الحد بفتح حاء و الحدا و بكسر هاء انما رزن اندوه و در عده و فوات شوهر بر  
آوايش **عنه** و روايت از زهرا و محمد بن سم و بر پدر بنم باه يك خط اين معني از  
محمد بن قيس بن ابكر و كذا و كذا غايه است از او شوهرش چنين شوهر و فوات  
كوفي كه فوات بايد شوهرش را مرده نگاه ميدارد از روزي كه خبر مرگ  
با و زيرا كه آن زن در عده انظار اندوه ميكند بر شوهر **يا ايها النبي** من الحسين  
عز الله بن عبد الله بن محمد قال في المولاة اذا بئلتها نفي زوجها قال نعم من يوم  
يلقونها انما تريد ان تحك **عنه** النعي بفتح نون و سكوت عين بيقطعه معده  
باب منع خبر مرگ و النعي بفتح نون و كسر عين و تشديد ياء خبر مرگ بركت  
و كذا هم معني مصدر مستعمل ميشود **عنه** و روايت از حسن بن زياد از  
امام جعفر صادق عليه السلام سخن گفت در زن چنين رسد با و خبر مرگ شوهرش  
گفت كه عده نگاه ميدارد از روزي كه ميرسد با و بيان اين انكه بديهي است كه آن  
زن بخير اهد كه انظار اندوه كند بر شوهرش در عده **عنه** **عنه** مني  
قال سالت ابا عبد الله عن المتوفى عنها زوجها و نعتها مني نعمت فقال  
يوم يلقونها و ذكر ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال ان احد ليكن  
كذلك المولاة فارق زوجها ثم تزوج بغيره و رآها **عنه** و ذكر كلام رسول الله  
و روايت تمام بر شوهر مرده است در عده نگاه داشتن بعد از رسيدن  
چركا نكاح اخيار است از زمان شريعت عيسى عليه السلام موافق آنچه مي آيد

حديثهم بعد مني هم با حقه و ششم بيان ميشود و روايت اشعار است  
در زمان شريعت عيسى عليه السلام يكيف عده و فوات تشديد نبوده و روايت شريعت  
سهولت و ساحت واقع شده موافق آيت سوره اعراف و بفتح هاء امر هم و موافق  
آنچه گذشت در كتاب لايمان و انكدر و رخصه و لايمان و لايمان و لايمان و لايمان  
است و آنچه گذشت در كتاب النكاح و حديث اول باب كه اهدت الرجلان  
و ترك المياحة كبا و صدقه و فتم است كه بر سر سلفي اهدت باره جايان و لكن بعثني  
بالخبر المله الشقي العبر بفتح باه يك نقطه و سكوت عين بيقطعه و لا بيقطعه  
يك خطي شقي و بفتح باه يك نقطه و سكوت عين بيقطعه و لا بيقطعه  
و محنت كشدن از اجابت شوهر سابق بنا بر تشييع شوهر و بفتح باه يك نقطه و سكوت عين  
بخلق مود و اول عده كه مي آيد در حديث ششم هم با حقه و ششم بديهي است  
ابراهيم در تفسير خود و صحيح بيكر ميگويد كه عده و فوات در عده و فوات يكسال  
بوجه بنا بر يك سوره بقره و البته يتوفون منكم و يندقي از و ايا و صبر لازم  
منها الى الله عز وجل فان خرجت فلا جناح عليكم فيما فعلت من انفسهم من عذر  
و الله عز وجل حكيم و ان مستخرج شده بابت بنا بقره و تلاقي در سوره بقره و البته  
يتوفون منكم و يندقي از و ايا يتوفون بانفسهم اربعه اشهر و هذا صحيح ايمان  
در تفسير اولي گفته كه اتفق العلماء على ان هذه الاية من شجرة و لا بوجه عبد الله  
عليه السلام كان الرجل اذا طامات اتفق على امره من طيب المال حرام اخذت بلك  
ثم نكحها آية الريح و اتفق على امره من طيبها و عده عليه السلام قال في نكاحها  
بانفسهم اربعه اشهر و هذا و نكحها آية الموارث و بياض و بياض و بياض و بياض  
گفت كه نگاه و لا و لا اسلام ثم نكحها المدة بقوله اربعه اشهر و هذا و



كان متقدما في الفقه وهو متاخر في الترويض والبرهان على انكسار التباين  
 الذي يمتد بالاشد في عرفان خبره بالشد في خبره واضح بانواعهم است وان  
 شملت برعايد ويدر في خبره ان باشد كدرمیان اهل خود وایکذا اند آن  
 زنان یکی از دو سبب اولی که نکاح آن زنان داعی باشد پس باعث برآورد  
 آن زنان انکار و غیر آن باشد چنانچه است در آیه نایز دوم اینکه نکاح آن  
 زنان بعقد نباشد و وصیت بعدم اخراج آن زنان و دادن نفقه الیه  
 انزال شوهر شده باشد حبیب فرزندان ایشان و مانند آن چنانچه ظاهر است  
 در آیه اولی و لولا انما شاعل تعدد و غیره و قد باشد و وجه و خصوصیت و قد باشد  
 باشد و لازم است و وجه باشد و قد باشد و وجه و خصوصیت و قد باشد  
 واجب فیه باشد فی انقال از خاند شوهرهایی دیگر و غیره و قد باشد  
 منکر الیه و قد باشد فی آیه و قد باشد که اگر شوهر وصیت کند که جدا  
 دلاست که متعین است مثلا و قد باشد و قد باشد و قد باشد و قد باشد  
 شما و انفق و جدا و از مال غیر منکر الیه و قد باشد و قد باشد و قد باشد  
 نمی آید و قد باشد که آن میراث و قد باشد و قد باشد و قد باشد و قد باشد  
 عاقل و قبول است و آن در روایت نفقه بالمعنی است از این جهت خیال اینکه کانت  
 نکاح است از حد این شریعت ظاهر روایت که معتد به است و قد باشد  
 که در جمله بعد از انما گفت که و قد باشد و قد باشد و قد باشد و قد باشد  
 شد و ای ایده و حدیث هم و قد باشد و قد باشد و قد باشد و قد باشد  
 زیرا که ظاهر است در عدم خیر آنست و ایضا و قد باشد و قد باشد و قد باشد  
 و چنانکه خیال ایشان از خالفان در هر یک است اولی نقد بر آنست که یک که

آنقدر و کلام و اساطیر و تائید است کرده تا ما با او که آن است و دلالت بر جواز است  
 کند و دیگران از این سخن فاضل شده اند و ما علم روایت از روایات دیگر  
 بنقطه و فاضل بنقطه گفت که بر میباید امام جعفر صادق علیه السلام را از این  
 که وفات یافت از سر و شوهرش بر حال که او غایب است که چه وقت عید  
 نگاه میدارد پس امام گفت که در روزی که خبر وفات میرسد یا و امام مذکور که  
 اینرا اگر ایستاد الله صلی الله علیه و آله گفت زنان شوهر مرده را که بدست و یکی از غایبان  
 در زمان شریعت علیه السلام که در یک روز در یکا ایستاد و وفات می یافت شوهر  
 او بعد از آن می انداخت یک شکل غیر از عقیقه خود **عنه** عن ابن  
 عمر ای جعفر علیه السلام قال ان مات عتیا غیره و هو غایب فقامت لبعثه علی  
 مؤنه فعدت فماتت یوم یا بنها الخیر لبعثه امه و غیره لان یکنان ان نکاح  
 علیه الموت اربعة امه و غیره افقک من الممل و الطیب الاصاب **عنه**  
 و غایب کلام زنان است اربعة امه و غیره و چنانچه است بحکایت  
 لفظ قرآن در سوره بقره و میتواند بود که در اول متعین بقرنیت باشد و میتواند  
 بود که اربعة در اول مرفوع و در دوم مجرور باشد و غیره و چنانچه است  
 شک بیهیض مضاعف غایب معلوم بران فعال متعین در مرفوع میتواند بود الاصاب  
 بفتح همه جمع صیغ بکسر و سکون و فتح باء یکفله و غیره یا نقطه خبرهایی که  
 و نکاح متعین میشود مثل و غیره برای ابرو و خابری دست و قد باشد و قد باشد  
 آید و در حدیث چهارم و ششم با جمل و ششم که و تائیدش با مصبر و در حدیث  
 سیزدهم باب مذکور که و لا تحجب **عنه** روایت از زنان از امام محمد باقر  
 علیه السلام گفت که اگر زوج میرد از غیر امام میگوید اینرا که بر مالی که زوج چنان







نیز و تقدیر بسم حق تعالی است و متوجه می فرماید که خداوند از آن لازم  
ما موصول و مفعول است و مبتداست در اینجا و این فاء است  
بجمله هر اینست که تقدیر فائیه ایلا باشد نظیر فاما الذین است و هر چه  
اکثر بود که تقدیر فاعل لهم که تم است و خبر مبتدا باشد و مفعول و خبر دوم  
زیر که بعد از این فاعل فاعل ما باشد مفعول و خبر ایلا مفعول می آید  
و معنی اللام باید فاعل قسم خود مرد برای هر جمیع زن در بیشتر از چهار ماه  
از روز برای تعدیل است فاعل برای مفعول است که می خردیم و زای با نفقه  
میباشد مضارع غائب ملحق باب تعدیل است ضمیر آن را جمع بر یکبار  
است این فائیه مبتدا من الرجل یا بنحو است که در زیاد بر چهار ماه آنرا میکند  
غایب است در صورتی که زن اندوخته نباشد بصیبت شهرها است اینست که تعقیب  
بصیر زیاد از چهار ماه واقع شود و اگر اندوخته نباشد من است که در شب  
روز که اکثر متوجه است برای رعایت حق شوهر آنرا کشد و بجهت بیست و چهار  
معلوم باید فاعل تقدیر را وجه الفتره ایام است اما آن شرط کرد و برای زنان  
پس بدین که آن در ایلا است چهار ماه است چه میگوید الله عز وجل و رسی بقره  
رایجی که قسم می بخشد که در آن کشد از زنان خود اینست که انظار کنند زنان  
ایشان در چهار ماه پس الله تعالی نمی بوی از شوهران بیشتر از چهار ماه را  
در ایلا برای علم الله تعالی که اگر اینک انظار از چهار ماه نهایت خبر نیست در روز  
از مرد مراد اینست که تکلیف می رود روزی زنان نکود و اما آنچه شرط کرد بر آن  
پس بقره که الله تعالی امر کرد زن را تا یک ماه نگاه دارد چنانچه مرد شوهر از چهار  
ماه رده باشد نه بر همان گرفت از زن برای شوهر نزد مرد شوهر آنچه را که

بیان گرفت از شوهر برای زن و در نزدیکی شوهر در ایلا شوهر بیان این انگشت  
الله عز وجل و رسی بقره که زن شوهر رده انظار میکند یعنی نشان انقضای  
چهار ماه رده باشد نه بقره که زن شوهر رده انظار کند که آن رده روزی در عدله مگر آن چهار ماه  
و اینست که نهایت خبر است آن چهار ماه است در هر جمیع زن و از اینجا است که زن  
بناخت رده باشد بعد از رده و در عدله و برای زن در ایلا و **مفسر** اینست  
که چهار ماه مشترک میان ایلا و عدله و فائیه بنا بر اینکه زن را در آن مدت  
از روی نیست و اما انظار زیاد بر آن بقدره روز که با او موفقی زمان  
حقیق میباشد مختلف شده و عدله و ایلا بصیبت الله و عدم عدله و **باب**  
**در بیان سبب این حد** **در بیان سبب این حد** این با بیان عدله زن  
اینست که در وقت یا فتره شوهر از شوهر بیان نفقه آن زن در این باب  
حدیث است **در بیان سبب این حد** **در بیان سبب این حد** **در بیان سبب این حد**  
آن که چنانچه است اربعه شهر و غیره و لم یقنع فان عدتها الى ان یقنع و این که  
نقض حدیثی است که تم لحا اربعه شهر و غیره و بعد ما یقنع تمام اربعه  
شهر و عدله و **در بیان سبب این حد** **در بیان سبب این حد** **در بیان سبب این حد**  
و در سیوم متعاقب است و عقب آنرا حکایت لغلا قرابت در سبب بقره  
و نظیر این بیان شده در شرح حدیث ششم باب چهل و سیوم **در بیان سبب این حد**  
در حدیث و تحقیق هم که راوی امام جعفر صادق و امام حسن کاظم علیهما السلام است  
گفت که امام گفت که زن وقت یا فتره از شوهر ترک آتش باشد انقضای  
عدله او از حد و انقضای عدله است بیان این انگشت که زن باشد آتش پس منقضی  
شد چهار ماه رده باشد نه بقره و وضع حد نکرد پس بدین که عدله آن زن ناقص



18-10

428











عیشم در آنکه نرسد که وفات یافت از سر و شوهر را با کج میکند و عاقل میشود  
حقوق مثل بر شوهرها گفت که آنی **عن ابی نعیم** قال قال المتوفی  
عنه **زوجها** قال لا تحمل الزینة ولا تطیب ولا تلبس ثوبا مستورا ولا  
تخرج ثوبا ولا تلبس عن یسرها قلت أرأیت ان أراد ان یرجع الی حیة  
کیف یفعل قال یرجع بعد یسرها للیل و یرجع عشاء شاید که  
بعد نصف اللیل ایجابا رفت با شدان زمانی که میان طلوع غروب و طلوع  
آفتاب است بقرینه مقابلان با عشاء بکسین ببقعه وین با نطقه و آن  
مردود که عبا رفت از زمانی که میان غروب و آفتاب و غروب بیا ص صبح  
و نظیر این گذشت در حدیث سوم با جعده الملقه و این نعت که باب بیست  
و هشتم است وی آید در حدیث دهم این باب **روایت از ابی نعیم**  
فضل بن عبد الملك گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام که نرسد وفات یافت  
از سر و شوهر را با کج میکند امام گفت که می نیکش برای آرایش و خوشبو  
بکار نگیرد و پیشی جامه رنگین را بر تن نبرد از مسکن خود در رفته شب بیا  
بیرون از مسکن خود گفتم که چرا که اگر خواهد که بیرون رود مسکن خود  
تغیر بر شوهرها بکن میکند گفت که بیرون میرود بعد از نصف شب و بر  
در میان شام و خفتن **عن عبید بن ریان** عن ابی عبد الله علیه السلام  
قال سأله عن المتوفی منها زوجها خرج من بیت زوجها قال یرجع من بیت  
زوجها و یخرج و یستقل من منزل الی منزل **روایت از عبید بن ریان**  
از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که رسیدم امام را از نرسد که وفات یافت  
از سر و شوهر را که آیا بیرون میرود از خانه شوهرش گفت که بیرون میرود و آن

شوهر که آیا بیرون میرود از خانه شوهرش و کج میکند و اشتغال میکند از  
سکونت **عن عبد بن مسلم** عن احمد بن علیهم السلام قال سأله عن المتوفی  
عنه **زوجها** این نعت قال حیث شاءت و لا یبیت عن یسرها **روایت**  
از محمد بن مسلم از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام گفت که رسیدم  
امام را از نرسد که وفات یافت از سر و شوهر را که کجا عده نگاه میدارد گفت  
که هر کجا که خواست و شب بیا تدبیر و از مسکن خود **روایت از ابی نعیم**  
عن ابی عبد الله علیه السلام قال عن المتوفی منها زوجها نعت فی بیت ملک بن  
شهره او قل من شهره او کثر ثم نحو ل منه الی غیره نکت فی المنزل الذی  
عن ل الی منزل ما نکت فی المنزل الذی نزلت منه کذا یجوز حتی یفعل  
عدها قل یخرج ذلک لها و لا یأسی **روایت از مردی از امام جعفر**  
صادق علیه السلام گفت که رسیدم امام را از نرسد که وفات یافت از سر و شوهر  
آیا عده نگاه میدارد و خانه که درنگ کند در آن بگاه یا کمتر از بگاه یا بیشتر  
بعد از آن اشتغال کند از خانه شوهرش آن چنان درنگ کند در منزلی که اشتغال کرد  
سکات مثلا بجز درنگ کرده در منزلی که اشتغال کرد از آن چنین است کار او  
تا آنکه منقضی شود عده او امام گفت که باینست آن برای او و نیست بر او  
**روایت از عبد بن مسلم** قال جاءت امرأة الی ابی عبد الله علیه السلام فاستفتت  
فی البیت فی غیر یسرها و قد مات زوجها قال ایة اهل البها هذیه از امام  
زوج المرأة احکمت علیه امرأة انشی من شهره قلنا نعم الله عز وجل الله  
علیه و الی رحم ضعفه ففعل عده نعت البیت شهره و عده و انش لا  
تکون علی هذا **روایت از عبا رفت از مسکن زن خانه شوهرش باشد**











در این باب از حدیث **اول** **مسند** **عنه** **عن** محمد بن مسلم **عن** ابي  
 جعفر علیه السلام **عن** الرجل یؤتی و تحته امرأة لم یدخل بها قال لها نصف المهر و لها  
 الميراث کاملة و علیها العدة کاملة **مسند** **عنه** **روایت** از محمد بن مسلم از امام  
 جعفر باقر امام جعفر صادق علیه السلام در موردی که میرد بر جای که در نکاح دائمی  
 اوست زنی که جماع نکرده با او گفت که برای آن زنت نصف مهر و برای آن  
 زنت میراث زن که در جماع با او است بهی که بپایه زنت عده و وفات که در جماع  
 ماه و ده شبانه روز است بهی **مسند** **عنه** **عن** محمد بن فضال **قال** سألت  
 ابا عبد الله علیه السلام **عن** رجل تزوج امرأة و لم یدخل بها قال ان ملک او  
 حالک او ملکها فلما التحف و علیها العدة کاملة و لها الميراث **مسند** **عنه**  
 عطف بر جزی زنی است بلکه عطف بر جلد مرکب از جلد زنی و غیر است  
 و مقصود اینست که نصف عده و نصف میراث برای آن زن است در صورتی  
 که مرد مرده باشد بلکه کل عده و کل میراث است **مسند** **عنه** **روایت** از محمد بن  
 فضال گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که بخت خود کرد  
 زنی را جماع نکرده با او امام گفت که اگر زن میرد یا مرد میرد یا لای دهنده  
 بر برای زنت نصف مهر و امام گفت که بر این زنت عده و وفات بهی که  
 آن زنت میراث در صورتی که مرد مرده باشد **مسند** **عنه** **عن** محمد بن علی بن  
 علیه السلام **عن** المتوفی بها زوجها و لم یدخل بها ان لها نصف المهر و لها  
 الميراث و علیها العدة **مسند** **عنه** **این** ظاهرست از شرح حدیث سابق **مسند** **عنه**

عن ابی جعفر

عن ابی جعفر علیه السلام **قال** ان لم یکن یَدْخُلُ بِهَا و قد فرغ من جماعها  
 نصف ما فرغ منها و لها الميراث و علیها العدة **مسند** **عنه** **و** ذکر این حدیث در بحث  
 عنوان این باب بنی بر اینست که خبری مشهور در اینست که در جماع بشوهریت  
 که در جماعت یافته بفرزند و لها الميراث **مسند** **عنه** **روایت** از جلد از امام جعفر  
 صادق علیه السلام گفت که اگر بنا شد که دخول کرده باشد زن و تحقیق تعیین کرد  
 باشد برای زن مهر بر این برای زنت نصف مهر که تعیین کرده اشارت  
 باینکه اگر تعیین نکرده باشد متبع است موافق آنچه گذشت در حدیث اولیایا  
 ما للملک الی لم یدخل بها من الصداق که باید علم است و برای آن زنت  
 میراث و بر اوست عده **مسند** **عنه** **عن** زرارة **قال** سألت عن المرأة توفت  
 قبل ان یَدْخُلَ بِهَا او یُوجِبَ الزوج قبل ان یَدْخُلَ بِهَا قال ایها مات  
 فلما نصف ما فرغ منها و ان لم یکن فرغ منها فلا مهر لها **مسند** **عنه**  
 از آن که در این باب امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام است گفت که  
 پرسیدم امام را از زن که میرد پیش از آنکه جماع کرده شود با او یا میرد پیش  
 پیش از آنکه جماع کند با او امام گفت که هر کدام آن دو که مرد بر برای زنت نصف  
 مهر که تعیین کرده برای او و اگر بنا شد که تعیین کرده باشد برای او و برست  
 مهر برای او این منافات ندارد با اینکه متبع باشد موافق آنچه بیان شد در  
 حدیث سابق **مسند** **عنه** **عن** ابی عبد الله علیه السلام **قال** ان امرأة توفت  
 قبل ان یَدْخُلَ بِهَا لها من المهر و نصف المهر و قال اذا کان قد فرغ منها  
 صداقها فلما نصف المهر و هو بر ثاوان لم یکن فرغ منها اذا کان قد فرغ منها  
 صداقها فلا صداق لها و فی رجل قتی قبل ان یَدْخُلَ بِهَا اربعة قال ان

عن ابی جعفر



كان قد خلعها ثم اقامها نصف المهر في ثوبه وان لم يكن قد خلعها لم يخلعها  
 لها **مسألة** ما در طلاق استغناء است و بعد از وقت الزمان و رجوع او مثل طلاق  
 پس طلاق است و بر ائمه است که طلاق را بر مرد و بر زن و بر اولاد و بر  
 تفهیل است **مسألة** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت در طلاق  
 که وفات یافت پیش از آنکه جماع کرده شود با و کجاست برای او از جمله مهر و  
 است و از برای او و شوهر که در حق شوهر باشد که تحقیق تعیین کرده باشد برای  
 او مهر پس برای او است نصف مهر و شوهر مهر از او و اگر نباشد که تعیین  
 کرده باشد برای او مهر پس مهر برای او و در هر دو که وفات یافت پیش  
 از آنکه جماع کند بشرکت که اگر باشد که تعیین کرده باشد برای او مهر پس برای  
 آن زن نصف مهر و آن زن مهر از او اگر تعیین کرده باشد برای او مهر پس  
 پس نیست مهر برای آن زن **مسألة** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت  
 قلنا لا یؤید الله علیکم ما تقولون فی رجل تزوج امرأة ثم ماتت عنها  
 فزین العتدای قال لها نصف العتدای و من ثمین کل شئ و ان ماتت فموت  
 کذلک **مسألة** ظاهر من کل شئ است که زن انعام و زمین و مانند آنها میراث  
 برد و این منافات ندارد با اینکه واجب باشد بر زن و بر ختن انعام و باقی  
 و در بعضی از آراء باشد و در بعضی این می آید در کتاب المهریه و در شرح الحاشیه  
 بابلان النساء لا یرث من العتدای کما جبت و هم است **مسألة** روایت  
 از عبید بن زریان و تفهیل که گفت او ابو العباس است گفتند که گفتیم امام جعفر  
 صادق علیه السلام که چه می گوید در هر دو که حقیقت خود کرده زنی را بعد از آن و وفا  
 یافت از مهر و تحقیق تعیین کرده بود مهر امام گفت که برای آن زن است

نصف مهر و بعد از میراث از مهر چیزی را که زن می رسد پیش و هر چه است **مسألة**  
 عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله عليه السلام قال فقولوا لغيره من صلوات الله  
 عليه المتوفى عنها زوجها و لم يمتها قال لا تنكح حتى تعتد اربعة اشهر و عتد  
 عتد المتوفى عنها زوجها **مسألة** روایت از عبید بن سنان از امام جعفر صادق  
 علیه السلام گفت که حکم کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر زنی که وفات یافت از  
 شوهرش بر حالی که جماع نکرده بود او را گفت که آن زن شوهر نکند تا آنکه عدت  
 نگاه دارد چهار ماه و ده شبانه روز که عدت هر زنیست که وفات یافت از شوهر  
 شوهرش **مسألة** عن عبید بن زریان عن ابي عبد الله عليه السلام في المتوفى عنها زوجها  
 و لم يمتها قال هو بمنزلة المطلقة التي لم يمتها قال لا تنكح حتى تعتد اربعة اشهر  
 نصفه و هر چه زن و آن لم یکن سخی لها مهر فلا مهر لها و فی ثوبه ثلث و اربعة  
 قال کف عن هذا **مسألة** گفت بنیم کافی و تفهیل که گفت در بعضی از روایات  
 روایت از عبید بن زریان از امام جعفر صادق علیه السلام در زنی که وفات  
 یافت از شوهرش بر حالی که جماع کرده نشد با و امام گفت که آن زن  
 مانند مطلقه است که جماع کرده نشد با و در مهر و این آنکه اگر شوهر  
 باشد برای او مهر پس برای او است نصف آن مهر او و مهر میراث از شوهر  
 و اگر نباشد که تعیین کرده باشد برای او مهر پس مهر نیست مهر برای او و  
 میراث از شوهر که گفت که و یا عدت او مانند عدت مطلقه است امام گفت که نگاه  
 دارد و در این مراد است که عدت او مانند عدت مطلقه نیست بلکه او در  
 نگاه میدارد و مطلقه عدت نگاه میدارد **مسألة** عن الحسن الصقلی فی  
 العیاس عن ابي عبد الله عليه السلام في المرأة يموت عنها زوجها قبل ان ينكح



[illegible]

که طلاق او قرار بخشد که در زمان آن بنا شد بر طلاق او و چنانچه است  
از مرد خورایا باشد و غیره و بنا شد موافق آنچه محمّد و شرح حد  
نخج باب لایله که باب پنجاه و هفتم است و این مناقات ندارد با اینکه  
باین مستعمل شود و ضد این معنی نباشد و در حد دوم باب طلاق که باب شصت  
و سوم است **در روایت** از جلیل بن وراج از بعضی یاران ما که در وی امام  
محمد باقر یا امام جعفر صادق علیه السلام که او در عده خروست گفت که عده  
نکاح میدارد بدو روزه و شد که بیان شد در شرح سابق **در حد** حسین  
زیاده عن ابن عباس سماعه عن محمد بن زیاد عن عبد الله بن سنان عن عمار  
عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله رجل طلق امرأته  
ثم تزوجها بعد من قال قوله وان تزوجت و هي في عده فانه يبرأ  
و قال لا يجزئها برئت من ذنبه صريحه ما لم يقتل أحدهما الآخر **در حد** ما عده  
است و بعد از این ظرف زمانست مثلاً است سوره بقره که ان طلقتم النساء  
ما لم تنهوهن و بیان شد در شرح حد سوم باب طلاق که باب  
سوم و هفتم است **در روایت** که محمد بن یحیی و در فتح مهم باب طلاق حاکم و کسیر  
زیاده از حسن بن سماعه از محمد بن زیاد از عبد الله بن سنان بکسرین از امام جعفر  
صادق علیه السلام گفت که حکم کرد امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله که طلاق  
رجوعی و از زنی را بعد از آن وفاق یافت بر حاکم که آن زن در عده خود  
گفت که زن میزنی میرد از او و اگر زن وفاق یابد بر حاکم که او در عده خود  
ببرید که در رفع میزانی میرد از زن و هر کدام از زن دو که باقی ماند میزانی  
میرد از او و سزاوارد و وقتی که نکشته باشد یکی از زن دو و یک را **در حد** و زیاد







روایت از حسن بن محبوب از عیسی بن زکریا که پرسیدم امام  
 جعفر صادق علیه السلام را از مردی که آیا رواست او را ایضا طلاق دهد  
 در آن حال عرض امام گفت که نه و لیکن است او را اینکه جفت خود کند و بی  
 اگر خواهد بیل الحجام کند بآن زن بیرون میرود زن از او اگر جماع نکند با او  
 نکاح و ادب است **باب** **در** **اس** و باسناده از عن ابن محبوب عن ربعی الاصح  
 عن ابی عبد الله الخ و ابی الحسن علی بن ابی حمزة و ابی جعفر علیه السلام  
 قال اذا طلق الرجل امراته تطليقة في مرضه ثم ماتت في مرضه حتى انقضت  
 عذتها فانها تهره ما لم يترج فان كانت تزوجت بعد انقضائها العدة  
 فانها لا تهره **باب** و ما لك عطف بربيع كليها عبارت از این عیسی و ابی  
 و بسند حدیث سابق روایت از ابن محبوب از ربعی که از ابی عبد الله گفتند  
 فانما لك بن عبد الله ابو الورد و ابی عثمان از امام محمد باقر علیه السلام که  
 طلاق داد مرد زن را یک طلاق در بیماری خود بعد از آن در آنکه در بیماری  
 خود تا آنکه آخر شد عده زن پس بیرون رفتی که زن بیرون میرد از او چند تنه  
 نکرده باشد پس اگر باشد که شوهر کرده باشد بعد از آنکه عده زن بیرون رفتی  
 که آن زن بیرون میرد از او **باب** **در** **اس** عن عبد الله بن ابن الحجاج عن جعفر  
 عن ابی عبد الله علیه السلام في رجل طلق امراته وهو مريض قال ان مات في مرضه  
 و لم يترج و رثته فان كانت تزوجت فقد رثته يا الذي صنع فلا  
 يبرأ لها **باب** روایت از عبد الله بن الحجاج از کسی که خبر داد او را از امام  
 جعفر صادق علیه السلام در مردی که طلاق داد زنش را برحالی که او بیمار است  
 گفت که اگر مرد در بیماری خود برحالی که زن شوهر نکرده باشد میراث

میرد از آن شوهر و اگر باشد که شوهر کرده باشد پس تحقیق راضی شد با آنچه  
 شوهر و اگر کرده پس نیست میراثی برای او **باب** **در** **اس** عن عیسی بن زکریا  
 عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا يجوز طلاق المریض و يجوز بكائه لا یبرأ  
 منافات خدا و روایت یازدهم این باب چنانچه ظاهرست از شرح حدیث  
 اول این **باب** **در** **اس** روایت از عیسی بن زکریا از امام جعفر صادق  
 علیه السلام گفت که اگر را بر منده بخشود طلاق بیمار و گذاشته نکاح او پس  
 بعد از رضای هر دو است **باب** **در** **اس** عن عیسی بن زکریا عن ابی عبد الله  
 علیه السلام قال سألته عن رجل طلق امراته عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته  
 عن رجل طلق امراته وهو مريض حتى مضى اليك سنة قال تهره اذا كان  
 في مرضه الذي طلقه ما لم يترج **باب** **در** **اس** روایت از عیسی بن زکریا  
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که طلاق داد زنش  
 برحالی که او بیمار است تا آنکه گذشت برای آن بیماری یکسال امام گفت که  
 آن زن میراث میرد از او چه باشد مرد او در مرضی که طلاق داد آن زن را  
 در آن برحالی که صحیح شده باشد در میان آن بیماری **باب** **در** **اس** عن ابی عبد الله  
 عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت لا رجل طلق امراته وهو مريض تطليقة  
 و قد كان طلقها قبل ذلك تطليقة قال فانها تهره اذا كان في مرضه  
 قال قلت و ما حد المریض قال لا يزال مریضا حتى يموت و ان ماله ذلك الى  
 سنته **باب** روایت از ابی عبد الله بن الحجاج از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم  
 امام را که مردی طلاق داد زنش را برحالی که او بیمار است یک طلاق و تحقیق  
 بود که طلاق داده بود او پیش از آن در طلاق امام گفت که بعد از سستی







که فرموده اند زن را برای اینکه تنگ بر ایشان در این باب یکدیگر نیست  
 عن الحلی عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یفتر الرجل امرأه الا طلقا فیه شیء علیها  
 حتی تشق قبل ان یفترها فان الله قد نهی عن ذلك وقال ولا تشاؤن  
 البتة فقولوا علیکم **در سو طلاق** چنین است اسکن من من حیث سکتم وعلیم  
 ولا تشاؤن وحق لفتیق علیهم وضمیر جمع مشرابع است بطلاق العدة  
 که بیان شده در شرح عنوان باب پنجم و در حکم ایشانست هر مطلقه طلاق رجعی  
**روایت** از علی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که باید که مریز برساند  
 مرد زنی را که طلاق رجعی داد او را برای اینکه تنگ بر او نباشد و در او از  
 مرد بیشتر از آنکه لغزش داده او چه بگوید که الله تعالی تحقیق نمی کند از آن عملی که  
 در سو طلاق که مریز برساند آن زن را برای اینکه تنگ بر ایشان **باب پنجم**  
**در سو طلاق** در این باب بیان طلاق در این باب پنج حدیث  
**اول** عن معاوية قال سألت عن طلاق الغلام لم یحکم وصدقه فقال إذا  
 طلق للثیة وقرض العلقه في موهونها وحقها فلا بأس وصرح جابر **در سو**  
 یحکم بصدقه مضاعف غائب معلی باب افتعال صدق الغلام است زیرا که این  
 لام آن برای عیبه یعنی است پس در حکم نکاح است اختلاف از آن خود رجوع  
 مراد با لست اینجا سخن اعم است از عیبه و در حق کبیاشه در شرح عنوان باب پنجم  
 که باب طلاق الثیة والعلقه و ما یرجع بطلاق است اذا طلق للثیة نکاحیت  
 از اینست که در کذا فی طلاق او شرط استحقاق عقل او پس اگر از روی تنگی  
 باشد گذراست و الا فلا **روایت** از سماعة که دلالی امام جعفر  
 صادق و امام موسی کاظم علیه السلام است گفت که پرسیدم امام را از طلاق پسری

که هم

که هم نشد و از قصه او چه نام گفت که چون طلاق داد از تو طریقت و لیس الله  
 و گذشتت تسلفا در جای لایق آن در وقت مناسب پس نیت بر رانی و  
 تفرق او نکاح است **در سو** عن ابی الصباح الکنازی عن ابی عبد الله علیه السلام قال لیکن  
 طلاق القبیح یفنی **در سو** در سو بیاض و در سو بیاض و در سو بیاض و در سو بیاض  
 در این باب و **روایت** از ابی الصباح کنازی از امام جعفر صادق علیه السلام  
 گفت که نیت طلاق در چیزی **در سو** دفع منافات میان این روایت و  
 روایتی که مراد بصدقه اینجا پسری است که فدیگی ندارد چنانچه اکثر مفسران میباشند  
 و اگر کسی که سبب بینه و فتنه باشد و در نقطه و در این باشد یعنی مثل جبر و هم  
 منافات نمیشود زیرا که مراد این خواهد بود که طلاق در برابر طلاق غیر نیست  
 بنا بر اینکه در حکم و صحت طلاق در هر حال عقل او معتبرست بخلاف غیره  
 در این قیاس است اگر کسی بقیع سبب بینه و فتنه باشد و در نقطه و در این  
 سکون و عیبه باشد یعنی فاسد **در سو** عن ابی حمزة عن ابی عبد الله  
 علیه السلام قال لا یجوز طلاق العیبه ولا النکاح **در سو** **روایت** از علی بن ابی حمزة  
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که کذا یعنی طلاق پسری نه طلاق است  
 مراد پسریست که مانند مس باشد در آن فدیگی پس منافات ندارد با حد  
 اول کتاب **در سو** عن ابی عبد الله علیه السلام قال یجوز طلاق الغلام  
 اذا کان قد عقل ووصیه وصدقه واین لم یحکم **روایت** از محمد  
 بکر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که کذا میشود طلاق پسری باشد که تحقیق  
 خردمند و فدیگی شده باشد و گذرا میشود و صحت او و تصدیق او  
 که هم نشد باشد **در سو** در بعضی دفع چنین است لا یجوز طلاق الغلام



روایت و قد ان لم یحل و فی ذلک من الذین یشرحون شرح اولی الامر علیه السلام  
 عن ابن ابی عمیر عن بعض رجاله عن ابي عبد الله علیه السلام قال یحیی طلاق القبیح و الذل  
 عشرین **روایت** از محمد بن ابی عمیر از بعضی شیخ از امام جعفر صادق  
 علیه السلام گفت که کذا میشود طلاق بر چهار سبب سه سال تمام **مناجات**  
 بیت میان اجابت این باب زیرا که حاصل جمیع آنها اینست که اگر مرد از زوجه  
 عقل و عیق و مصلحت اندیشی طلاق داده باشد طلاق او کذا میشود و قال  
 سن عقل و مصلحت ده سالست در رعیت و اگر از زوجه تا فیه یک طلاق داده  
 باشد مانند است بر آن طلاق کذا میشود هر چند که سزاویز باشد و در  
 باشد و الله اعلم **باب دوم** استیفاء طلاق المهر **طریق اولی**  
 المهر بفتح میم و سکون عین بنقطه و ضم ناء و یقف در آن لا و سکون و او و  
 شریک شده و عقل **این** با بیان طلاق شوهر و طلاق دیوانه و طلاق  
 صاحب اختیار هر کدام از جای ثابت است در این باب هفت حدیث **اول**  
 عن ابی مالک القاسم قال قلت لابی عبد الله علیه السلام الرجل الا حق الزاویه  
 العقل یخرج طلاق ولیه علیه السلام قال لم لا یطلق هو قلت لا یؤمن **این** طلاق  
 هو ان یقول عذام اطلق او لا یحیی ن یطلق قال ما اری و ایضا لا یحیی  
 الشک ان **شرح** لهما بفتح قاف و فتنه میم و طاء بنقطه و و شده و طاء  
 بکسره و تخفیف میم و ان جا به است که کوه در آن پیچیده میشود پیش از  
 کوه **روایت** از ابو خالد قات گفت که گفت امام جعفر صادق  
 علیه السلام را که مرد که عقل از سر گرفته ای یا کذا میشود طلاق صاحب اختیار  
 او بر او امام گفت که وجه اخذش نمیدهد گفت که ما معنی میشود اگر طلاق کند

الکذا

اینکه کذا و اگر طلاق ندادم با حق میتوان کذا طلاق کذا امام گفت که تو قسم حقا  
 اختیار او را نمیکند امام را و اینست که این قسم کی عیق و عیق او مانند امام عرف  
 در ستم او میکند بر طلاق و کذا کذا است **روایت** از ابی مالک القاسم  
 قال قلت لابی عبد الله علیه السلام رجل یعرف را بر حق و یکن لشری یخرج طلاق لی  
 علیه قال ما له هو لا یطلق قلت لا یعرف هذا الطلاق و لا یؤمن علیه ان  
 طلاق ای ان یقول عذام اطلق قال ما اراه الا بقرینه الامام یخبر القوی  
 یعرف بینه و مضاعف غایب حکم مع الغیر معلوم باو ضرب است و بر این بنا  
 است ینکه که از این مقامات و روایت که گاهی معقول میگردد و ظاهر  
 تا معقول میگردد و ضعیف تر نمیداند که چگونه مادی را و استقامت  
 و در دم نایب است فی الری کلم ابو خالد است برای تفسیر ضعیف میشود  
 در آن مضمر این شرف است **روایت** از ابی جعفر و ابی عبد الله  
 علیه السلام ان المدینه لیس که طلاق و لا یحق حق **المدینه** الی بنقطه  
 و ما یستقام معقول باب تغیل شوهر **روایت** از زید و یکن و  
 عبد و سلم و بریدیم باه بنقطه و فیض بن یسار و اسمعیل از ان و معمر بن  
 یحیی از امام عیاق و امام جعفر صادق علیه السلام اینک شوهر نیست او را طلاق  
 و نه از زوجه او از ادیت با نیغ که بطلاق او عازاد کردن او کذا است  
**باب** غیر الحلیه قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن طلاق المعتوه الذاهب  
 العقل یخرج طلاق **قال** لا و عن المأثور انکذا کذا **روایت** از ابو خالد قات  
 قال لا **روایت** از جلیه گفت که بر سیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از  
 از طلاق شوهر و عقل از سر گرفته که آیا کذا میشود طلاق او گفت که نه و بر سیدم

روایت از ابو خالد قات گفت که بر سیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از طلاق شوهر و عقل از سر گرفته که آیا کذا میشود طلاق او گفت که نه و بر سیدم











است و همچنین **الثانی** روایت از منصور بن یوشی که پرسیدم  
 امام سجاد علیه السلام را بر طایفه او و فرزندانش که گفتند او را که قرابت  
 شوم بشمار که من و بغداد جفت خود کردم زنی را بود که دوست بسیار  
 مراود رکوب جفت خود کردم بر سر او دختر خالی خود را و متحقق بود مرا از  
 زن بغداد به فرزندش بر گفتم سوگند بغداد پس طلاق دادم زن بغداد  
 یک تعلقه بعد از آن برگرداندم او را بعد از آن طلاق دادم او را تعلقه  
 دوم باینکه که جماع واسطه شده بود موافق آنچه گذشت در بعض  
 احادیث با ما بودم الطلاق و با ما بودم که با ما هیچی هم است بعد از آن  
 برگرداندم او را بعد از آن برگرداندم از زن بغداد به بر طایفه که  
 اراده داشتیم این سفر را **۳** حتی آنکه با کوفه ارادت نظر  
 الی اینکه خالی فقال اخي و خالي لا تنظر اليها و الله ابد اخي و خالي  
 فقلت فقلت و بكم والله ما لي الي طلاقها سئل فقال لما جئت ما  
 شاك ليس لي الي طلاقها سئل فقلت جعلت فداك انما كانت  
 لي بها اینه و كانت ببغداد و كانت هذه يا لک و خرجت من عید  
 فقلت لک يا ربع **۴** لا تنظر بعینه و غیر مضاع مخاطب معلوم یا ربع  
 است فقال لما آخر این فقره معترضه است میان حکایت آن قضیه  
 هوایع امام علیه السلام است ما استغفامیه ست و غیر عندها و ارجع ببغداد  
 است شارح را به ذلک تکلیف بطلاق است اربع عبارت اینجا ر شبانه  
 روز است و مراد اینست که هنوز یکماه نگذشته بود از ابتدای سفر من  
 تا طلاق صحیح باشد موافق آنچه گذشت در بعض احادیث با ما بودم

القالب

القالب یا بیعت و بکم است **۵** تا آنکه چون شدم در کوفه اراده کرد  
 نگاه داشت در خالی و من بر گفتم خدا هر من و خدا من که نگاه نخواهی  
 نگاه و خدا هم هر که تا آنکه طلاق دهی فانه را جی گفتم که ای عجب ما خدا هم  
 که نیست مرا سوگند طلاق و راهی بر گفتم مرا امام علیه السلام که بیعت حال تو که  
 نیست ترا سوگند طلاق او را می پرس گفتم که قرابت شوم و سبب دارد  
 او را اینکه بدین حق که قصه اینست که بود مرا از زن بغداد به دختر و دادم  
 اینکه او بود و بغداد و این بود در کوفه و بیرون از زن بغداد به پیش  
 تکلیف بطلاق و بجا ر شبانه روز **۶** فابو علی ایضا تعلقا و لا  
 والله جعلت فداك ما اردت الله و ما اردت الا ان اوارتم غرض  
 و قد امتد قلبی من ذلک فقلت طوبی لمن قام رفع راسه الی و هو  
 سقیم فقال اما یبکد و یبکد الله فلیس یبکد و لیکن ان قد موت الی السلام  
 آیه را اینک **۷** ضمیر او را جی جی نشان زن کوفه است علی بن جعفر و غیر  
 معلوم است ما اودت الله باینکه است که قصد طلاق واقعی که مقبول الله  
 است که قصد نکردم او را م بدل بینه و بینه و بینه و بینه و بینه و بینه  
 تکلیف با ما مفاعله است مکش خوی و تبسم برای عجب است از این سوال بجا  
 زیرا که قول امام که ما شاک لیس لک الی طلاقها سئل برای تنبیه بر اینست که چرایی  
 را میداد و با جبر آن سوال یکسری است از آن نیز غافل شده اطراق  
 سر در پیش افکند قدس مک از باب تعلیل است **۸** جی یا و امتاع کردند  
 بر من سوگند طلاق و دادن زن بغداد به با سوگند طلاق و نه بخدا هم قرابت  
 شدم که قصد نکردم بان طلاق سوم الله تعالی و قصد نکردم مکر اینرا



که مدافعه کند ایشان از خودم و تحقیق برآوردن شده پس بلیک طلاق  
سوم و چهارم در نکاح و زانی برعکس که در پیش از آن بوده بعد از آن مرد  
بر خود را سزاوارتر بداند که بگوید که اگر ایستاد و نوبت آن  
تغایر طلاق نیست چیزی با اینچه که آن طلاق سوم باطلست و لیکن اگر  
پیش برسد ترا سزاوارتر مخالفان جدا میکنند بعد از آن **فصل** غرض  
عبدالله بن الحسن ابو عبد الله علیه السلام قال سمعته يقول لا يجوز الطلاق في استكراه  
ولا في بغيره في مكلف و لا في شيء من معصية الله ولا يجوز من في استكراه  
من خلف أو خلف على شيء من هذا و فعله فلا شيء عليه قال و لا في الطلاق  
ما اراد به الطلاق من غير استكراه و لا اضطرار على العدة و المستحب على من يغير رجوع من  
خالق هذا فليس للامانة و لا يمينه بشيء برده و لا إلى كتاب الله عز وجل  
الاستكراه غير كونه كشيء كان من قبله من امر الطلاق و النسيان و ما استكره  
عليه خلفه و اقله بيمينه معلوم باج ضرر است و در دم بینه مجهول با قیاس  
است مشارالیه هذا شق اوله است و كن شامل قیل و یترکت زیرا که از قبل  
ذکر عام بعد از خاص است من غیر استکراه و لا اضطرار بغير ارادة الطلاق است  
و مراد باضطرار طلاق بجماعت بقصد محروم کردن از عیارت موافق آنچه گذشت  
در بینه هم باجهل و هم که باج طلاق المریض و کما حد است یا مراد باضطرار احدا  
جزیت از جماعت الله تعالی که با عتق خروج کلام از اعظام شرع مندرج شود  
که گذشت و احادیث باب طلاق المتفق تا آخر که با عتق و دوم است  
ملهم بجماع و شاهد بر تقی علی العده و السنه است پس مراد بعد طهر و نوبت  
است جزء از عوارض طهر است که عده طلاق است برده بینه معناع غایت

باب غرض استیفاء یا استیفاء بقت و ضمیر مترایع بمراسات یا رایع بمسکرات  
موافق این گذشت در جمل احادیث باب من طلق بغير كتاب الله السنه که باب  
جماع و توضیح یافت در باب بیت و هم که باب الفرق بین من طلق تا آخر است  
و روایت از یحیی بن عقیق بن الحسن از امام جعفر صادق علیه السلام گفت  
که شنیدم از امام می گفت که گذار میشود طلاق در رجوع و گذار میشود حتی  
در بریدن پیوند خویشاوندی و نه در چیزی از جهل برکنی از حکم الله تعالی و گذار  
نمیشود از ارادی در هر چه هر که قسم خورده بر خدای خود یا عجز بر برکتش شد بر چیزی  
از این و کرد از این پس نیست چیزی بر او با اینچه که مخالفت آن قسم میشود کرد و  
کفایت ندارد امام گفت که و جز این نیست که طلاق صحیح لفظی است که قصد  
کرده شد بان طلاق به چیزی و بی ضرر رسانیدن بی برعکس که بجهت برعکس  
باشد یا بر و شر که در یکی از حیض به جماع در آن باشد و در حضور دو کراه  
پس هر که مخالفت کرد اینرا که مذکور شد پس بیت طلاق او منه قسم او چیزی  
بیان این اندک بر کرد آمدند میشود سو قرآن **فصل** عن اسمعيل المصنف  
قال قلت لأبي جعفر عليه السلام إنني طلقته و لم يسمعها قال فليس له طلاق فان حلفت  
و كذا كذا و إن لم أحلف له فليس مني و قلت فقال أخلف فقلت فإني حلفت  
بأن أخلفه بالطلاق فقال أخلف له فقلت فإني حلفت فإني حلفت فإني حلفت  
فقلت ما أخلفك إن رسول الله صلى الله عليه وآله رد طلاق ابن عمر  
وقد طلق امرأته فقلت نعم ما تقول فلم يرده رسول الله صلى الله  
عليه وآله فقال نعم بتقديره حلف من است و بعد حلف بغير يمين



دفع ایشان بکفر است و جعل ایشان باقی ما بولست و مقصود بیان اینست  
که هر طلاق که گفته اند آنست باطل است و طلاق این و موافق آنچه گذشت در  
احادیث بابین طلاق از کتاب و السنه که باب چهارم است و خروج یافت در  
الفرق بین طلاق و کفر که باب سیم و نهم است **باب** روایت از اسماعیل جعفی  
بن جهم و سکنی عن بیقه و قال گفت که گفتیم امام محمد باقر علیه السلام را که میکنم بر احد  
عترت و یا مست مالی بر قسم میخورم بر او میگذارم و مرا میخورم و قسم نمی  
برای او نمیخورم میگوید من میگویم بر او قسم میخورم که قسم نمیخورم که قسم نمیخورم  
که او قسم میخورم بر طلاق بر او قسم میخورم که قسم نمیخورم که قسم نمیخورم که  
مال دنیا شد بر از من امام گفت که قسم نمیخورم و در قسم من که از مال بر او قسم میخورم  
بگفته که رسول الله صلی الله علیه و آله بر او انداخته طلاق و بر او بر مالی که تحقیق  
طلاق داده بود زشت را بر او تعلیم بر حالی که او سابق بر آن بود بدان طلاق را  
رسول الله صلی الله علیه و آله **باب** روایت از اسماعیل بن محمد بن ابی حمزه که در باب بیان طلاق مرد  
گفته است در این باب چهار حدیث **روایت** از محمد بن محمد بن ابی حمزه قال  
سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن الرجل يكون غيباً ثم يبعثت فلا  
يترك قال يكون امره بثلث ثم يعلم منه بعقر لا مرد و کراهیه لها یعوذ  
أن يطلق عنه وليه قال لا ولكن يكتف و منعه على ذلك قلت لا يكتف  
ولا يبيع كيف يطلقها قال لا الذي يعرفه من غيرها مثل ما ذكر من  
کراهیه و بعینه لها **باب** روایت یسار و بیقه و قال و وقتله و را لا  
بیغه مضاعف غایب معلوم باب نفراست که گفته فصح کاف و تحقیف

۱۰۱۰  
یا و وقتله در این مصداق علم است و بیغه مضاعف غایب معلوم باب نفراست  
و تحقیف و بیغه مضاعف من بری تعریف است افعال و سکون عین کاف  
منه بیغه مضاعف مطلق است **روایت** از محمد بن محمد بن ابی حمزه که  
بر سیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که میگوید که او زن جدا از او ساکت میشود  
او را بر سیدم امام گفت که که میگوید که که گفتیم که آنی و دانسته میشود از او  
زشت را و قدر است و را که که میگوید که که میگوید که که میگوید که که میگوید که که  
او امام گفت که که و لیکن آن که که میگوید که که میگوید که که میگوید که که  
که میگوید که که میگوید که که میگوید که که میگوید که که میگوید که که میگوید که که  
شناخته شود آن از جمله کاف و یا نه شناخته شد آنی که که میگوید که که میگوید که که  
او و شناخته آن زن است **باب** روایت از محمد بن محمد بن ابی حمزه قال سألت أبا عبد الله  
عليه السلام عن رجل طلق امرأته قال يكف فباعها على راسها و كذب **باب** روایت  
بیغه مضاعف غایب معلوم باب نفراست که گفته فصح کاف و تحقیف  
لون و عین بیقه و بیغه مضاعف و را که که میگوید که که میگوید که که میگوید که که  
مضاعف غایب معلوم باب نفراست که گفته فصح کاف و تحقیف **روایت**  
از ابان بن عثمان گفت که بر سیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از طلاق گفت  
که میگوید که که میگوید که که میگوید که که میگوید که که میگوید که که میگوید که که  
مثلاً از من چون اراده رجوع کند **باب** روایت از محمد بن محمد بن ابی حمزه قال طلق امرأته  
أن يأخذ مائة دينار و يبيعها على راسها و كذب **باب** روایت از محمد بن محمد بن ابی حمزه قال  
و فتح نون قس از بر پوشیدن که که میگوید که که میگوید که که میگوید که که میگوید که که  
اسمعیل بن ابی حمزه سکون و بیغه مضاعف غایب معلوم باب نفراست که گفته فصح کاف و تحقیف

و تحقیف و بیغه مضاعف











صدقه خزان با علم فراموشی و با عیبه است و نایب ظرف زمانت  
 العلم الامر به انرا در عهدنا رجیت و اشارت با آنچه در آیت سوان  
 بقوله است و الذین یؤمنون من انفسهم تریدوا ان یقرضوا فان الله غفور  
 رحیم و ان عزموا الطلاق فان الله سميع عليم پس اگر مرد و عیبه از ایست زبیرا  
 که صدقه العلم جمع مضاف الیه است و وقف بقاق و فایبینه ماضی غایب  
 بحول بایب فعلست التوقیف ایستاده کرد کس را نزد حاکم برای طلب حرج از انکس  
 اما هر دو با یکدیگر و قدیم یعنی بی نقطه و زای با نقطه بیسقه مضارع  
 غایب معلوم یا ماضی است یعنی غایب با نقطه بیسقه مضارع غایب معلوم یا ماضی  
 مرفوع تقدیر و منسوب لفظی می تواند از اقراء مرفوع و مرفوع می تواند از اقراء  
 اول صفت ثلث است و بنا بر دو مضاف الیه است و تکرار الف لام برای تاکید  
 عهد خارجیت نظر آنچه گذشت در کتاب بیصام و در شرح سید سوم با ج  
 کفارة الیهین که باب پنجاه و هفتم است **روایت** از برهوی بن بزم باب  
 یک نقطه معنی گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام می گفت در ایلا که  
 قسم خورده مرد که نزد یک نفر زنی را و جماع نکند سرخورد و بر او دایر یکبار  
 پس از مرد و روایت جدا که نگذاشته آن چهار ماه که در آیت سوان بقوله  
 است پس چو گذشت چهار ماه ایستاده کرده کرده میشود پس ایست که بر  
 کرده پس جماع کند زنی را ایست که قرار دهد بر طلاق پس و می کند از زنی  
 تا آنکه حق ما نفوذ شود و یا که شود از جعفر خور طلاق میدهد او را یک خطبه  
 پیش از آنکه جماع کند او را و بعد از آن از مرد و زنی و اگر ترست بر کراهت  
 آن زن جدا که نگذاشته باشد آن سه طهر که عنه مطلق است **در این** معنی

الحیة قال ما انت ابا عبد الله علیه السلام عن الرجل یجوز له من غیر طلاق و کلامین  
 سقنه لم یقرضها قال لایات اهل و قال انما رجل الی من لیراة و الی  
 ان یقرضه و اهلها لایسک کذا و کذا و یقول و الله لا یمکن ان یقرضها فانه  
 یقرضها ان یقرضها ثم یخذ بعد الا یقرضها ثم یقرضها ثم یقرضها ثم یقرضها  
 و در این نقطه بیسقه مضارع غایب معلوم باب یقرض باب فعل است لم یقرض باب  
 علم است و از شما بگویم است لایق بیسقه مضارع غایب معلوم و معنی العلم  
 یا ماضی است اصل و مشتق است الی یقرض و الف از باب فعل است و قد  
 آن بر یقرض من یقرض بعد است کذا و کذا لغیر است از برای که زیاد بر چهار ماه است  
 ما و در و یقول یقرض است لا یطیق یقرض لام و یقرض با نقطه و ما و در نقطه  
 و قد با نقطه و قد با یک نقطه یا بی نقطه و کما یقرض بیسقه مضارع مستعمل معلوم باب  
 یا باب یقرض باب فعل است و هر سه یک معنی است یقرض یا یقرض یا یقرض  
 و قد با نقطه و یا یک نقطه بیسقه مضارع غایب معلوم باب یقرض باب فعل است  
 یقرض بیسقه مضارع غایب معلوم باب یقرض فعل است و ضمیر مستتر راجع باقما  
 یقرض بیسقه مضارع غایب یقرض باب یقرض یا یقرض فعل است **روایت**  
 از حلیه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مرد که ترک میکند زنی  
 بیعت و بهیچ در یک سال بیان این آنکه نزد یک نفر جدا می شود از زنی  
 امام گفت که باید که با آنکه نزد زن خود و امام گفت که هر مرد که ایلا کرد  
 در دو روز از زنی و ایلا ایست که گوید که نه بخدا قسم که جماع نکنم ترا چنین  
 می گوید که بخدا قسم که هر آنکه خسته که میکنم ترا بعد از آن ناهلای کند با  
 زن پس بگو که او انتظار میکند از آن چهار ماه بعد از آن گرفته میشود



بعد از آن چهار ماه بر ایستاده که می شود نزد حاکم **فان فاء و الا بقا**  
**ان يصلح احله فان الله غفور رحيم** و ان لم يفرج على الملاق و الا  
 يقع بينهما طلاق حتى يوفق و ان كان ايضا بعد الاربعه اشهر بحسب  
 على ان يبقى او يطلق **جزا فان فاء** محذوف است بتقدير ترك و الا بکسر  
 و تشدید لام و الف مرکب است از آن شرط و لا نه فیه نظر آنچه می آید در  
 باز دهم این باب بقا و بقا بصیغه مضارع غایب مجهول باب فاء تعالی است لافا  
 برگردانند ان يصلح بتقدير لان يصلح است فاء و فان برای تعلیل است  
 و می شود ندیده که جزا فان فاء محذوف بنا شد و الا بقا مصدر معتل الفاء  
 و مسئل الام باب فاء تعالی باشد و مبتدا باشد و ان يصلح خبر مبتدا باشد  
 و فاء و فان را بطرفه شرط باشد و الا بقا ان يصلح احله و شرطه  
 بیان شرط و جزا باشد و اشارت بابت سور الفح که درین اونی با عا  
 علیه فی سنی اجعل علیها بیان اینکه ایضا بعد الفح باید فاعل است  
 بعد از چهار ماه و ترک عهدی در اقامه سال است سو بقوم فامساک بمرور است  
 او ترجیح با حسان که اشارت بآن میشود در چند قسم این باب مقدم است  
 بر قسم اول که این احتمال منافیه آئینه نیست باعتبار او و يطلق عند ذلك  
 والله اعلم لم یبق بکفر فاء و سکون نیز بصیغه مضارع غایب معلی معتل الفاء  
 ضریب است جبریم و یا یکلف بصیغه مضارع غایب مجهول باب فاعل است یوق  
 بصیغه مضارع غایب مجهول باب فاعل است و ان و حمله  
 ضمیر مستتر و کان راجع بطلاق است بصیغه مضارع غایب مجهول باب  
 فاعل است و این جمله استثنای فیه است برای بیان لایق تا آخر و مقصود

است که حاکم شرع یا ولی آن مرد طلاق نیتواند گفت از جانب آن مردی که او بطلک  
 میباید بگوید که آن مرد را بر رجوع یا طلاق چنانچه مستفاد میشود و او بخود هم و یا  
 این باب **جزا** برگردانند و سکن و ان گذاشته میشود و اگر بگوید برگردان  
 میشود بهنویس طبعی ان جزا اندیش برای اینکه معلی کند با آن خود چه بدست  
 که الله تعالی آنرا کار رحمت کند است برای صاحب رجوع و یا عتیر و اگر برگشت  
 نه از پیش خود و نه متوسط معلی اگر کرده میشود بر طلاق و واقع میشود  
 آن رجوع و در هر دو مکرر یکبار آمده کرده شود هر چند که آن طلاق با است  
 بعد از آن چهار ماه بیان این اگر آن مرد برگردان میشود بر اینکه برگردان  
 از آن یا خود نش طلاق که بدخواه با ارفاع صیغه طلاق و خواهر بگوید و اگر می  
 آنجا گذشت در بعضی احادیث باب سابق **سوم** **عن ابی بصیر قال**  
**ابا عبد الله علیه السلام** قال قال الرجل من امرائه و المراه ان یقول ان و لا  
 لا انما یسک کذا و لا یقول و الله لا یسکون ثم یخافها ثم یترجس بها الله  
 اشهر فان فاء و الا بقا ان يصلح احله او يطلق عند ذلك و الا یصح بینما  
 طلاق حتى یوفق و ان کان بعد الاربعه اشهر حتى یقی او یطلق **فان فاء**  
 در غم تیرین از زیادتی کاتبان می نماید و بنا بر وجود شرطه فان فاء تا آخر  
 جزای شرط او است و در او و يطلق در اول فاء ضمیر مضارع است یعنی ان و ان  
 و در دوم غایب است مثلاً لا یسکون مصدر مضارع است و مقصود اینست که  
 اگر در ان ایام برگردانید صیغه طلاق خبر و شرطه را گوید حاجت برگردانیدن  
 نیست که حتی تا آخر بدست یوق تا آخر است و مقصود این موافق  
 حدیث سابق است **عن ابی بصیر** عن ابی بصیر عن ابی بصیر عن ابی بصیر

در این باب  
 در بعضی احادیث  
 در بعضی احادیث



وینست کناه و در نگاه  
و استن خود از زن در راه  
چهار نگاه

تجديد















40.

ایمان و اقامه مولایم و هوای علم الحکیم و در این چند احتمال از احوال اینکه استقام  
در این عمر بر این پنج نیست بلکه برای شرف نیست زیرا که بنی حرم ما را بر برای  
ضرورت و دفع ضرر ازواج از خود کرده بوده و آن را واجب بوده بنا بر  
وجوب نفقه و رجوع آن نائل شده و در تحلیل ما را بعد از تحريم بر احتمال ضرر  
بر طرف شده و زنان او را معذور داشته اند و این شیخ خجسته است اگر چه  
شیخ نیست و محله عیسی بای تفهیل است بخجسته و اینجا عبادت است اگر چه  
زیرا که میگوید که قسم را بر قسم که قول است و جلد در سوختن اینست  
که بنی حرام میگوید که جلال کرد الله تعالی برای تو آخر پس کرد اینست  
حرم کفان را بر ما گفت که بنی حرام کرده بود بر خود کینه  
خود ما را و قسم خورده بود که جاع نکند او را پس بنی حرام است که کرد اینست  
بر بنی کفان را در قسم نکرد و این را بر و در حرم اینست که حرم و در قسم  
است اول اخبار از حرام بودن دوم حرام کردن بقسم و اول کذب است و کفان  
ندارد و دوم از قبل انشاء است و کفان و او را از قبل قسم دوم است ایضا بنی حرام  
باز گفت که مذکور شد و بایا لایلا که بایا پنجاه و هفتم است بنا بر قول  
معلق در قواعد که و ان رفعت امرها الى الله انظره اربع اشهر لیفرقه امر  
فان و طی الزمه الکفان تا آخر و قول محقق در شرایط که کفان و لایلا مثل  
کفان الیهین و شیخ زین الدین در شرح آن گفته که لان الایلا الیهین خاصه  
و هو خلف علی که و طی الزوج علی ما سیاق تفصیل و اما بنی حرام عن مطلق الیهین  
ما حکم محقق لما الکفان فواجبه و تحقیق مقام می آید در کتاب لایلا  
و الذور و الکفان و در شرح چند دوم با الیهین الذی تلزم صاحبها



الکفان انما الله تعالى **اصح** عن زرارة عن ابي جعفر عليه السلام قال قلت له  
 ما تقول في رجل قال لامرأته انت علي حرام فانما تروني بالواق ان عليا  
 عليكم جعلها ثلثا فقال كذبوا لم يجعلها ثلاثا ولو كان لي عليكم سلطان  
 لا وجعت رأسه ثم اقول ان الله جعلها لك فاذقوها عليك ما زوجت  
 علي ان كذبت فقلت لئن احل الله لك ان حرام **شبه** نروي بصيغة مضارع  
 متكلم مع الغير نحو لو ان فعلنا بالماضي فالتزير والارواء كمن راوي  
 كردن بفتح شواهد سخی برای اینکه روایت کند بديكران **شبه** روايت است از  
 زرارة از امام محمد باقر عليه السلام گفت كه گفت امام را كه چه ميگوي در مرده كه گفت  
 زعفران كه تو برين حرام چه بدتر از ما شنوايند ميشوم و در كوفه اينكه  
 علي عليه السلام كرايند آن كرايه سبطيه پس امام گفت كه دروغ گفتند نكره از  
 حلاله و اگر مسيوع من ابرو و سلطنتي هر چه بدتر از او درم سر و زبان زبانه بعد  
 ميگفتم كه بدتر از مني كه الله تعالى حلال كرد او را بر من چه حرام كرد او را  
 بر تو زياد نكردى بدينكه دروغ گفتي يا اين روش كه گفتي چيزي را كه حلال كرد  
 انرا الله تعالى بر تو كه بدتر از مني كه آن حرام است **اصح** عن ابي محمد الحج  
 عن ابي عبد الله عليه السلام قال ما لي بشيئ من عقابي بكنفي انك تسمي ان من قال  
 ما احل الله علي حرام انك لا تروني ذلك شيئا قلت اما قولك احل الله علي حرام  
 فهذا امير المؤمنين الوليد جعل ذلك في امر مكرمة امرأته واذن بيت  
 يستقي احل الحجاز واهل العراق واهل الشام فاختلفوا عليه فاخذ  
 يقول احل الحجاز ان ذلك ليس بشيئ **شبه** مخلة بضم م وقع خاء باسطة و  
 تشديد لام مفتوح وواو بسقطه است يا بفتح ميم وكونها و تخفيف

ام  
 طبع

لام است شبه بفتح شين بافتله و تشديد باء يكسفته است فقال بفتح عين  
 و تشديد قاف ترجم برای بافتله و عين يكسفته از باب نفاست ان بفتح هاء  
 و تشديد نون مفتوح حاست احل الله عبا و هت از زوجة علي عرف **شبه**  
 متكلم است و مخرف متعلق بحرام است انك بكنفي حرام است و اين جمله خبر از آن  
 و در آن تغليبك بكنافه حال محلي است زيرا كه امام بغير متكلم گفته بودند و اين  
 قيام است لازمي شارايله ذلك قوله است پس متكلم بر عايد است اما بفتح  
 بضم و تشديد ميم برای تفصيل است پس بفتح كلام اينجا منقول فشد الحلال  
 بكنافه يكسفته و تشديد لام لانه حلال باشد و اينجا عبا و هت از زوجة علي  
 مبتدأ است جمله خبر از آن خبر مبتدأ است و مجموع مركب از مبتدأ و خبر خبر هو كل  
 ذلك اينجا نیز متكلم بر عايد است انك بكنفي حرام است بفتح قاف حال فاعل مبتدأ است  
 عبا و هت از آنكه است ان بكنفي حرام است **شبه** روايت است از ابو محمد عليه السلام  
 از امام جعفر صادق عليه السلام گفت كه گفت مرا شنيه بن عقاب از خديجه خاتون گفت  
 بمن انك حلال و بكنفي حرام كه گفت كه زوجه من بوس حرام است بدتر از مني كه تو  
 بكنفي حرام و بكنفي حرام بكنفي حرام كه گفت كه ان كنان نكرو كنعان اما قول الله  
 انك زوجه من بوس حرام است پس اين را وليد كه از خلفاي بني عباس است كرايند  
 آن قول او را و شك و زفن و بدتر از مني كه او كمر فرستاد استقامت كنر و فقرای حجاز  
 و فقرای عراق و فقرای شام را پس خلاصه كردند و فتوى براو بر عمل كرد  
 يقول فقرای حجاز كه بدتر از مني كه آن سخن نيست چيزي **اصح** عن ابي عبد الله عليه السلام  
 قال قلت لابي عبد الله عليه السلام جعل قال لامرأته انت علي حرام فقال ليس عليه  
 كفان و لا خلاف **شبه** اما روايت از محمد بن مسلم گفت كه گفت امام

بنقطه



جعفر صادق علیه السلام که که حرکت گفت زنت را که تو هر روز از او نام گفت که نیست  
بر او کفاه و نه طلاق **باب ششم فیما یقال فی الزنا و البیعة** **شرح** الحاکم فیفتح  
حاکم با نقطه و کلام و تشدید و دو نقطه در پایین و با نقطه و بیفتح با یک نقطه  
و کلام بی نقطه و سکون یا و دو نقطه در پایین و هم که کاهی منقلب یا میشود  
جدانک البیعة بیفتح یا یک نقطه و تشدید یا دو نقطه و در الامتلاء بیان اینها  
شد در شرح جلد اول و ابی یحیی ای یقول عن ابی ان یقول که ابی نعم است  
این باب یا خلیج برید و در است در این باب رجعت **باب اول** **شرح** عن محمد  
سالم قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن الرجل یقول لا امرأة انیت فی حلیة او بریئة  
او بیعة او حرام فقال لیونحی **شرح** و یستلزم محرمه مسلم گفت که  
بر سیدم امام محمد باقر علیه السلام از من که میگویم زنت را که تو از من فاشی اجد  
یا بریده شده یا حرامی میگویم گفت که نیست چیزی حرامی است که هیچکدام اینها  
طلاق را منع نیند و مستلزم کفار نیست **باب دوم** **شرح** عن سماعه قال سألت  
عن یحیی قال لا امرأة انیت فی این و انیت فی حلیة و انیت فی بریئة قال لیونحی  
فی **شرح** این یعنی جدا گانه است و اختلافات تا نیست اینجا مثل حلیه و بریئه  
است و باقی ظاهر است از شرح جلد سابق **باب سوم** **شرح** عن الحاکم عن ابی عبد  
علیم قال سألت عن رجل قال لا امرأة انیت حلیة او بریئة او بیعة او حرام  
فقال لیونحی **شرح** این نیز ظاهر است **باب ششم فیما یقال فی الزنا و البیعة**  
**شرح** الحاکم بر کفاه با نقطه و تشدید و دو نقطه در پایین و با نقطه  
مصدد یا یا فتعال بر کز زنی یکی از جمله طلاق و شوهر را **بیفتح** این باب  
اختیار و اقترار است در این باب چهار حدیث است **باب اول** **شرح** عن محمد

[illegible]



و مراد اخبار از جبر نیست که بخلاف آنرا از خبری خبر نیاورد اخبار از جبر نیست که بخلاف آنرا  
اختیار خدا و رسول و غیره نظیر آنکه الهی را که زبان سخنان عباد و تدبیر اعتقاد  
فاسد شود که باین معنی بر نقل از اخبار است ما الناس و اخبار و بیان دور  
مردمان از اخبار است تا باینکه کسی که خیال خود کند **در** روایت است از اخبار  
بن مسلم گفت که گفت امام جعفر صادق علیه السلام که بدیدم که من شنیدم از پدرم  
میگفت که بدیدم که رسول الله صلی الله علیه و آله اخبار را در زان او را خبر اختیار  
کردند و الله تعالی را و رسولش را و بگاه داشت آن زمان را بر حلی که بر طلاق  
باشد و اگر آن زمان اخبار میکردند خودشان را هر چند جدا میشدند پدر امام  
گفت که این سخنان است که بود که روایت میکرد آنرا پدرم از او شنید و جبر نیست  
مردمان از اخبار و جبر نیست که این اخبار جبر نیست که عرض کرد الله تعالی  
یا آن رسول الله صلی الله علیه و آله **سلام** عن عیسی القاسم بن ابراهیم علیه السلام  
علیه السلام قال یا الله عن رجل من ائمه فاختارک مقتضایات منته قال  
لا انا هذا شیء کان لیس فی الله صلی الله علیه و آله خاصه امر به انک  
فقط و لو اخرت انفسهم المطلقین و هو قول الله عز وجل  
قل لا اراکم ان کنتن تردن الحقیق الدنیا و زینتها فتعالین استعینوا  
واسترجعوا سرکم اجیل **سلام** و روایت است از اخبار جبر نیست که اینها  
القی قول لا اراکم ان کنتن تردن الحقیق الدنیا و زینتها فتعالین استعینوا و استرجعوا  
سرکم اجیل **سلام** و روایت است از اخبار جبر نیست که اینها  
اعتقاد است که امر عظیم المطلقین بفتح لام و صیغه ماضی جمع متعینا  
مجرول یا معلول باب فاعیل است و بنا بر اول مراد اینست که اختیار را نیست

بجای طلاق و بیعت و بنا بر دوم مراد اینست که ایشان طلاق خودشان میکنند  
برکات و این منافات ندارد با اختصاص جواز آن توکل علی الله تعالی  
چنانچه ظاهر میشود در حدیث آخر این باب و در بعضی نسخ المطلقین است  
مثلاً اختصاص بنماید و الله علم **سلام** و روایت است از عیسی بن قاسم از امام جعفر  
صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که گفتار او در نفس این  
زن اختیار کرد خود را آیا جدا میشود از آن مرد امام گفت که خبر این نیست  
که بود برای رسول الله صلی الله علیه و آله و آله و انبیا و اوصیای خودشان خبر پس کرد و اگر  
زنان او اختیار میکردند خودشان را هر چند طلاقات میشد و این سخن  
قول الله عز وجل است در حق اعراب که بگویند آن تر که اگر باشد که را ده  
باشیدند که دنیا را و آفرینش را پس بایید که هر چند کتب شما را و در هر  
شماره را و در هر کتب **سلام** عن یحیی بن یحیی بن ابراهیم علیه السلام علیه السلام  
قلت له ما تقول فی رجل جعل امر امراته بیدها قال فقال ولی الامر  
من لیس اهله و قال فی السنة و لم یجوز الفکاح **سلام** جعل امراته بیدها  
عبارت از اینست که زن را وکیل کرد و در طلاق خود را بپوشد که زن را  
تجربه و خبر و عدلین کرد که انما لای علی صیغه ماضی غائب مفعول علیه  
تفصیل الامر متقی و مفعول دوم است که مقدم شده بر مفعول اول  
لم یجزم فیها فاعیل بفتح ضارح غایب علی مفعول العین باب فاعیل  
الفکاح متقی است **سلام** و روایت است از عیسی بن قاسم از امام جعفر  
علیه السلام گفت که پرسیدم امام را که بگوید که اگر او بگوید که از نفس این زن  
روایت گفت که این امام گفت که صاحب اختیار کار کرده کسی را که نیست اهلاً کار







५५

८३ (१०५)

زینا

228

10

44



[illegible]

ما راجع

[illegible]

12.







بکم ایضا نهجی از او هر که در وقت میل در وقت از او هر که در وقت  
و نهجی بود نهجی کام می آید که در وقت خلق پیدا شود و نهجی از او هر که  
بسیار بود نهجی از او هر که در وقت خلق پیدا شود و نهجی از او هر که  
از او هر که در وقت خلق پیدا شود و نهجی از او هر که در وقت خلق پیدا شود  
آن خلق که از او هر که در وقت خلق پیدا شود و نهجی از او هر که در وقت خلق پیدا شود  
گفت که ای سرور من که در وقت خلق پیدا شود و نهجی از او هر که در وقت خلق پیدا شود  
که اگر میوه و شکوفه است سر ما آن که در وقت خلق پیدا شود و نهجی از او هر که در وقت خلق پیدا شود  
میوه و شکوفه است سر ما آن که در وقت خلق پیدا شود و نهجی از او هر که در وقت خلق پیدا شود  
لا یحل لرجل ان یخلف عن الحق الا ان یرد من الله ولا یخلف عن الله  
ولا یخلف عن الله من حیث ان یرد من الله ولا یخلف عن الله من حیث ان یرد من الله  
و نهجی از او هر که در وقت خلق پیدا شود و نهجی از او هر که در وقت خلق پیدا شود  
اشکفت و نهجی از او هر که در وقت خلق پیدا شود و نهجی از او هر که در وقت خلق پیدا شود  
یا خدایا که در وقت خلق پیدا شود و نهجی از او هر که در وقت خلق پیدا شود  
بصیرت من فاعلم ان یرد من الله ولا یخلف عن الله من حیث ان یرد من الله  
منع است عدم بصیرت من فاعلم ان یرد من الله ولا یخلف عن الله من حیث ان یرد من الله  
بصیرت من فاعلم ان یرد من الله ولا یخلف عن الله من حیث ان یرد من الله  
اینست که اگر کسی برهان کند که در وقت خلق پیدا شود و نهجی از او هر که در وقت خلق پیدا شود  
که در وقت خلق پیدا شود و نهجی از او هر که در وقت خلق پیدا شود و نهجی از او هر که در وقت خلق پیدا شود  
است هم تا اگر کسی برهان کند که در وقت خلق پیدا شود و نهجی از او هر که در وقت خلق پیدا شود  
جانب از او هر که در وقت خلق پیدا شود و نهجی از او هر که در وقت خلق پیدا شود

الباب فی بیان کشفه و خلقه و نهجی از او هر که در وقت خلق پیدا شود و نهجی از او هر که در وقت خلق پیدا شود  
بصیرت من فاعلم ان یرد من الله ولا یخلف عن الله من حیث ان یرد من الله  
منع است عدم بصیرت من فاعلم ان یرد من الله ولا یخلف عن الله من حیث ان یرد من الله  
بصیرت من فاعلم ان یرد من الله ولا یخلف عن الله من حیث ان یرد من الله  
اینست که اگر کسی برهان کند که در وقت خلق پیدا شود و نهجی از او هر که در وقت خلق پیدا شود  
که در وقت خلق پیدا شود و نهجی از او هر که در وقت خلق پیدا شود و نهجی از او هر که در وقت خلق پیدا شود  
است هم تا اگر کسی برهان کند که در وقت خلق پیدا شود و نهجی از او هر که در وقت خلق پیدا شود  
جانب از او هر که در وقت خلق پیدا شود و نهجی از او هر که در وقت خلق پیدا شود



[illegible]

وہ

و شد شوهر خواستگار و از جمله خواستگاران زن بیخ و تان **عمر** را  
 الصبح اکثرا عمر بن عبد الله علیه السلام قال اذا خلع الرجل امراته ففی  
 واحدة یابین وهو غایت من الحماقة لا یجوز له ان یعلم احقی تكون  
 فیما فی قلبه ذلك منه من غیر ان یضربها و حتی یقول لا ینزلک حکما  
 ولا اعزلک لک من حیاتی و لا یخلف و حتی یقول لا ینزلک حکما و لا  
 اعزلک منک من نکر و لا یمن و لا شک و لا اثم حدود الله فیک فادرا  
 کان فذلک ما فقد علیک ما احذرها **نور** صیحه روح سبیل است و لطف  
 بخیر یکانه و یحقت است باین فقیر و لحد است بنابر اینکه واحدی  
 بعد یک سبب شده و را اینجا آن بیت بفرمایا بقتل و تخلف را و بعد از  
 میتواند بود و بنا بر اول بصیغه مضارع غائب معلوم برآید فقال یا یای  
 فخر است و یا یای فخر است و یا یای فخر است و یا یای فخر است و یا یای فخر است  
 است نکر بصیغه مضارع مخاطب معلوم برآید علم است **نور** روایت  
 از ابوالصباح که می گفت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حجی ملا می  
 خیزد طود مرز و نشن را و چون آن زن یکانه میخفت است و آن مرد حق است  
 از جمله خواستگاران و حلال میشود بر آن مرد و اینکه ملا میخیزد و دهد  
 مگر آنکه باشد و اگر ملا کند آنرا از مردی آنکه مرد ضرر میخیزد و آن مرد  
 زن که بود که ایضا بیکم برای تو فخری و فصل بیکم برای تو از جنابانی و  
 داخل بیکم در خانه تو کسی که کنایه و هر یک یای کوب بیکانه میگویم  
 خوابگاه ترا و برای غیبت دارم و اولاد داری و الله تعالی و در حق تو  
 پس چه میسازد و ندان گفتگو از زن پس تحقیق باینکه شد بلی شو



آنچه گفت از آن **عن ابی حمزه عن ابی عبد الله علیه السلام قال لیکن**  
**یحمل علی ما یقول** از آنجا که در کتب ما ذکر آنجا که **قال ابی**  
**عبد الله علیه السلام** و قد کان یخص النساء و ما هو و ما کان یخص  
 از آنجا که در کتب ما ذکر آنجا که **قال ابی عبد الله علیه السلام**  
 با **ما یخص** و کان یخص و لا یکن الکلام **قال ابی عبد الله علیه السلام**  
 ثم قال لیکن الامر لیس بیکون المطلق الا بالقرائن **قال ابی عبد الله علیه السلام**  
 ما ذکر آنجا که **قال ابی عبد الله علیه السلام** و قد کان یخص النساء و ما هو و ما کان یخص  
 و قد کان یخص و لا یکن الکلام **قال ابی عبد الله علیه السلام**  
 عیادت از آن واسطه که مذکور شد و بعد از آن **قال ابی عبد الله علیه السلام**  
 مصنف اشارت باینکه **قال ابی عبد الله علیه السلام** و قد کان یخص النساء و ما هو و ما کان یخص  
 شد اما در آنجا که **قال ابی عبد الله علیه السلام** و قد کان یخص النساء و ما هو و ما کان یخص  
 و ابی حمزه در نقل آنجا که **قال ابی عبد الله علیه السلام** و قد کان یخص النساء و ما هو و ما کان یخص  
 صادق علیه السلام نکرده در نقل آنجا که **قال ابی عبد الله علیه السلام** و قد کان یخص النساء و ما هو و ما کان یخص  
 خلا و اینها در نقل باینکه **قال ابی عبد الله علیه السلام** و قد کان یخص النساء و ما هو و ما کان یخص  
 حجت اولی بر این وجهی که آنرا غلط فهمیده بجای آنجا که گفته که وقت  
 بر تصور آنجا که **قال ابی عبد الله علیه السلام** و قد کان یخص النساء و ما هو و ما کان یخص  
 تا آخر بقصد نقل آنجا که **قال ابی عبد الله علیه السلام** و قد کان یخص النساء و ما هو و ما کان یخص  
 خارجیت و انوارت بطلاق و حبس و اینها که **قال ابی عبد الله علیه السلام** و قد کان یخص النساء و ما هو و ما کان یخص  
 آنچه بیان شد و شرح **قال ابی عبد الله علیه السلام** و قد کان یخص النساء و ما هو و ما کان یخص  
 و بعد از آنجا که **قال ابی عبد الله علیه السلام** و قد کان یخص النساء و ما هو و ما کان یخص

خلی **قال ابی عبد الله علیه السلام** و قد کان یخص النساء و ما هو و ما کان یخص  
 مثل که مذکور شد و اینها که **قال ابی عبد الله علیه السلام** و قد کان یخص النساء و ما هو و ما کان یخص  
 در آنجا که **قال ابی عبد الله علیه السلام** و قد کان یخص النساء و ما هو و ما کان یخص  
 حکام بنی امیه که حضرت خلع داده نیستند برای زنان و در چیزی که آن کلمه  
 از این بود پس **قال ابی عبد الله علیه السلام** و قد کان یخص النساء و ما هو و ما کان یخص  
 زن و حلال شد برای شوهرش آنچه گفت از زن و آن زن شده شوهرش برود  
 بطلاق یا فایده و شد غلام بکطلاق و بیانشد یعنی که باعث غلام شود و  
 از این زن بعد از آن امام گفت که اگر سیوه و عکوت سق ما نبود آن  
 طلاق که در مقابل گفتی که سق سق بطلاق **قال ابی عبد الله علیه السلام** و قد کان یخص النساء و ما هو و ما کان یخص  
 عن ابی حمزه علیه السلام قال لیکن الامر لیس بیکون المطلق الا بالقرائن **قال ابی عبد الله علیه السلام**  
 او نیز میفرماید که **قال ابی عبد الله علیه السلام** و قد کان یخص النساء و ما هو و ما کان یخص  
 و سکون میم و بعد از آنجا که **قال ابی عبد الله علیه السلام** و قد کان یخص النساء و ما هو و ما کان یخص  
 طلاق و طلاق بی حیض است و این احراز است از صورتی که این سخن  
 از آنجا که **قال ابی عبد الله علیه السلام** و قد کان یخص النساء و ما هو و ما کان یخص  
 باینکه لا طبع لک امراد و احتمال دارد و هر دو احتمال معنی طلاق است اول  
 اینکه طرفی حال امر را باشد که مقدم شده باشد و مراد با مراد و این وجه  
 دوم نیز می باشد و هم اینکه طرف متعلق با طبع باشد و امر معنی و مراد امر  
 بر عایت زوج و حق زوج را باشد **قال ابی عبد الله علیه السلام** و قد کان یخص النساء و ما هو و ما کان یخص  
 از امام علیه السلام گفت که **قال ابی عبد الله علیه السلام** و قد کان یخص النساء و ما هو و ما کان یخص  
 شکم برای تو برای آنکه حلال شد برای زوج آنچه گفت از زن و اینست



برای هر مردی که **نیم** و کاسه از من ایستاده اند **قال الخ**  
والبارة فله حقها **قال** وهو خا طيب من الخفاف **قال** مباره مصدر باب  
مفاعلة است وحقیر آن می آید در نسخ عنوان باب کین تعلیق معنای است  
ایجاب و تانج است و مراد اینست که بیب هر یک در خلع و مباره زوج  
بیکار و پیش و پناه زوج بیکار و زوج میشود و غیر هر دو است بیکار است  
**نیم** و بسته شد سابق روایت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که خلع  
و مباره یک طلاق مرد بیکار است و اگر خواستگار است از اجابت خواستگار  
**نیم** هر مردی که **نیم** عن ابي جعفر علیه السلام قال اذا قال لک الله و الله لا اطيع  
لک امره فشر او غیر شره لک ما احدثت لک علیها **نیم** مقرون  
این حدیث موافق حدیث ششمین باب است **نیم** عن الحسن بن محمد بن سنان  
عن جعفر بن سماعه ان جبلا شهيدا جعفر اصحابنا وقد اراد ان یسلم  
ایسته من بعض اصحابنا فقال لک الله لا اطيع لک امره فشر او غیر شره لک ما احدثت لک علیها  
انکذت و ترکها قال ثم فقال لهم جبیل فما قالوا لک الله لا اطيع لک امره  
فشر او غیر شره لک ما احدثت لک علیها **نیم** و این حدیث با راجع به بعض اصحاب  
است از جمله اصحاب است از راجع بقول بصیقه غایب است و حدیث  
بصیقه غایب بایستاقم بقدر استقام است ابو علی گفت که جبیل لیس بقول  
استقام است و غیره **نیم** راجع بر جلال است یا غیر شایسته بنیوی برای  
با نقطه و بار و نقطه و باین و در ال بنیقه بصیقه غایب معنی غایب معنی  
یا و خیر است و غیره **نیم** راجع بر جلال است یا غیر شایسته بنیوی برای  
و یا یک نقطه و غیر بنیقه بصیقه غایب معنی غایب معنی یا جلال است

و غیر

و غیره **نیم** راجع بر جلال است و غیره یا **نیم** راجع بر جلال است و غیره یا **نیم** راجع بر جلال است  
مقبول دوم است **نیم** روایت از جعفر بن محمد بن سماعه از جعفر صادق علیه السلام که  
جبیل بن دلج که از امام جعفر صادق علیه السلام کلامی که از امام جعفر صادق علیه السلام  
علی بن ابی حمزة است جعفر بن محمد بن سماعه از امام جعفر صادق علیه السلام که از امام جعفر صادق علیه السلام  
در خیر و از جعفر بن محمد بن سماعه از امام جعفر صادق علیه السلام که از امام جعفر صادق علیه السلام  
که فرموده و الا نشی زوج را زوج گفت که آنی هر گفت که او را هر جبیل که بر خیزد پس  
کوهان گفتند که ای ابو علی ایست که زیاد کند یا بنی و ش که الحاق کند یا بنی  
طله را جبیل گفت که نه **نیم** و کان جعفر بن سماعه یقول یتبعها الطلاق **نیم**  
و یخرج بر و یستحب بکرم عبد الصالح علیه السلام قال قال علی علیه السلام المختلعة  
یتبعها الطلاق ما دامت في العدة **نیم** این کلام حسن بن محمد بن سماعه است و مقرون  
در معنای غایب میان قول جبیل و قول جعفر بن سماعه است بنا بر اینکه متبعها  
هر دو با در این فقره بصیقه غایب معلوم با جمل یعنی بلزرها و غیر راجع  
بمختلعة است و الطلاق مرفوع و فاعله است و مراد اینست که خلع فسخ از طلاق است  
که لازم است در خروج از ان جایز نیست در عده چه جای بعد از عده **نیم** حرکت  
که بود جعفر بن سماعه که میگفت که لازم میشود مختلعه طلاق در عده و استدل  
میگرد و روایت مقرون بکلام امام حسن کاظم علیه السلام گفت که گفت علی علیه السلام که  
مختلعه لازم میشود و او را ملاق چند کند و عده است چه جای بعد از عده **نیم**  
عن ابن ابی عمیر عن بعض اصحابنا عن ابي عبد الله علیه السلام قال في المختلعة انما لا تخل  
حتى تزوج من قولها الذي قال في عند الخلع **نیم** لا عدل بصیقه غایب  
معلوم با بصیقه بلای شایسته حرام بود است بنا بر اینکه آن قول از کبر معنی







محمد بن محمد

کندنی شود و نیز این که مبارات یکتلفه است انجمله سطلقه و آن شوهر  
خواستگاریت انجمله خواستگاران یا یعنی که در عده رجوع می تواند کرد **حاشیه**  
عن سالت ابی عبد الله علیه السلام عن امرأة قال لزوجها لکذا و کذا و خل سلی  
فقال هذه المیاراة **حاشیه** مشار الیه هذه امراة است المیاراة بصیغه اسم مفعول  
است و مقصود اینست که این قسم زنی مباراه می تواند بود و جمله می تواند  
بود یا یعنی که کذا و کذا عبارت از مرد می تواند بود زیرا که در صحت خلع  
و گرفتن زیاد بر مهر شرطست خلع و گرفتن کلام که در اول حدیث باب سابق مذکور  
روایت از محمد بن مسلم گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را زنی  
گفت شوهر مرا که بر او شش چیدن و بین و روان مرا پس امام گفت که این  
مباراه کرده میشود و فسخ کرده نشود **حاشیه** عن ابی بصیر عن عبد الله  
علیه السلام قال المیاراة تقول المرأة لزوجها لک ما علیک و اترکی او یجعل له  
من قبلها اثنا عشر کاهلا لانه یقول فان رجعت فی شیء فانا املک  
بضعک و لا یجوز لزوجها ان یأخذ منها الا المهر فاد و **حاشیه** المیاراة  
بفتح الراء بصیغه مصدر و مبتدأست تقول بصیغه مضارع غایبه معلی یا یعنی  
بیتقدیران تعلی است پس یقول و مرفوع می تواند بود و خبر مبتدأست و می تواند  
بود که بقول بیاء حرف و صیغه مصدر باشد یجعل یقدر ان یجعل است و معطوف  
بر تقول او بر قول پس یقول و مرفوع می تواند بود و بعد از یک قاف و فتح با یک نقطه  
فترکها یقول و مرفوع می تواند بود **حاشیه** روایت از امام جعفر صادق علیه السلام  
گفت که مبارات مثل اینست که گوید شوهر مرا که از تو باشد آنچه بر دست  
و واکذا مرد در صورتی که چیزی بر دست شوهر داشته باشد یا که اند برای شوهر

از زنی و نیز در صورتی که در دست شوهر چیزی نداشته باشد پس در هر دو صورت  
و واکذا در شوهر زنی نقد هست که میگوید بزبان قال یا حال که پس کردانی چیزی  
پس من سزاوارتر و بهتر در تو در عده و حلالیشی برای شوهر شایسته کرد از او  
مگر مرا پس آنچه کمتر از مهرست مراد اینست که خلع این قسم زنی صحیح نیست منافات  
میان این و حد دوم این باب با بر این که گرفتن قدر مهر کرده و حلال باشد **حاشیه**  
**حاشیه** عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام قال المیاراة تقول لزوجها  
لک ما علیک و اترکی فترکها قال قلت فیقول لکها فان رجعت فی شیء فانا املک  
بضعک لک **حاشیه** روایت از عبد الله بن سنان از امام جعفر صادق علیه السلام  
گفت که زنی که مبارات کند میگوید شوهر مرا که برای تو باشد آنچه بر دست  
کن مرا پس و سزاوارتر از تو راوی گفت که گفت که آیا میگوید آن زن که پس اگر  
بر کردی چیزی پس من سزاوارترم بقریه امام گفت که آری **حاشیه** **اسل**  
عن محمد بن اسمعيل قال سالت ابی الحسن الرضا علیه السلام عن المرأة و ثیاری زوجها  
او یجعل منه دینا هدی عن علی بن محمد بن جرجان هل یبین منه فقال اذا کان  
ذلک علی ما ذکر فیتم قال قلت لک قدر وی لنا انما لا یبین منه حتی یبصرها  
الکلائی قال لیس الا اذا خلع فقلت تبین منه قال نعم **حاشیه** بتاری بصیغه  
مضارع غایبه معلی باب مفاعله است تخلع بصیغه مضارع غایبه معلی باب  
اقفال است تبین بتاء یک نقطه و یاء دو نقطه در میان بصیغه مضارع غایبه  
معلی باب مرفوع است البین بفتح باء و سکن یاجدا شد و یسکان شد و هر دو  
ایضا سانس است مشار الیه لک در اول عبارت و خلع است ماذکرت بصیغه  
تخالع بابتدأست انحضرت شاهی بن و هر جرجان نعم بفتح نون و فتح عیر و سکن

فلیس الا اذا خلعها



مست است تبعها تا ۲۰ و نقطه در الاویا. یک نقطه و عین بین نقطه بصیغه مضارع  
 غایب علی بابا فعالست و ضمیر مستر واجب بزوجه است و ضمیر بار زرج بصیغه  
 و اله بر مفارقت زوجه از زوج است که خالی باشد از لفظ طلاق و الاطلاق  
 و معنای دوم است مثالی که در دوم نایب علی است از این تنوع است  
 و بجز وقت است و مخالفت علی خلع بصیغه ماضی غایب معلوم باب منع است  
 بدانکه ظاهر سیاق این حدیث است که در خلع اینجا بعنوان مثال است پس مبادی  
 نیز همین حکم دارد و بعضی گویند که مبادی این حکم ندارد و در جمیع احوال برای این کفر  
 اند و شیخ زین الدین در شرح شرایع مضایقه در حق این دعوی اجماع کرده و شیخ  
 این دعوی اجماع کرده و منع حالات روایات بر مضمون آن کرده پس مقتضای حدیث  
 که اشراط اتباع طلاق در جای دیگر است مثل لفظ انت باین و مانند آن چنانچه  
 گذشت در احادیث باب الخلیه و البره و البینه که باب شتم است در بعضی نسخ خلعا  
 بضم خاء و سکون لام منصوات و بنا بر آن مثالی که در دوم بصیغه و اله  
 بر مفارقت است و تذکره اعتبار خبرت و از این است بجز در این هنگام  
 و ماصول در ویکت **حدیث** روایت از محمد بن اسماعیل گفت که پرسیدم  
 امام رضا علیه السلام را از آنکه عبارت میکند شوهر را یا خلع میکند از او بدو  
 که بر پای از جعفر بن جماع در آن باکی ایجاب میشود از شوهر و امام گفت که چون  
 باشند مبادی یا خلع باین آنچه ذکر کردی پس گری راوی گفت که  
 گفتیم امام را که تحقیق روایت کرده شد بری ما از بدین نقایص که زن جدا  
 میشود از شوهر هر گاه الحاق کند بصیغه و اله بر مفارقت طلاق را امام گفت  
 که نیست آنچه روایت کرده شده در وقتی که خلع کنند مثلا پس گفتیم که ایجاب میشود

از شوهر

از شوهر در مبادی و علی اتباع طلاق امام گفت که گری **حدیث** غریب است  
 بن الحجاج قال سألت أبا عبد الله عليه السلام هل يكون خلع أو مبارأة أو بطلان فقال لا يكون  
 الا بطلان **حدیث** روایت از عبد الرحمن بن حجاج گفت که پرسیدم امام جعفر صادق  
 علیه السلام را که آیا میشود خلعا یا مبارأة یا بطلان یا بکی از حیض بر امام گفت که بیا شد مگر  
 یا بکی از حیض بر او نیست که در آنها نیز شروط طلاق میباشد پس چرا که طلاق  
 یا بکی صحیح نیست آنها نیز صحیح نیست **حدیث** روایت از محمد بن مسلم عن ابی عبد الله  
 علیه السلام قال لا طلاق ولا خلع ولا مبارأة الا على طهر من غير جماع و **حدیث** التیم  
 بخاء با نقطه و دو بار و نقطه در باین و در این نقطه جبر امام مولی را بر اختیار طلاق  
 یا رجوع تفصیل گذشت در بعضی احادیث باب الایلا که باب نجات عقوبات  
 ترک و در خلع اینجا بر طهر اشراط است با مبارات موافق حدیث آیند **حدیث**  
 روایت از محمد بن مسلم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیست طلاق و  
 اختیار دادن و نیست مباراتی مگر بر پای از حیض و جماعی در آن یا بکی با کواحا  
**حدیث** روایت از محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال قال لا طلاق ولا خلع ولا مبارأة  
 ولا خيار الا على طهر من غير جماع **حدیث** مضمون این ظاهر است از شرح حدیث سابق  
**باب شتم و تهم السرايات و في الخلق ما لا لا و تحقیق و اعتبار شرح**  
 این باب بیان عدت غنایه بکلام و مباراتی بکلام و نفقه آن دو و جاد  
 آن دو است و در این باب حدیث **حدیث** روایت از ابی بصیر عن ابی عبد الله  
 علیه السلام قال عدت المتلاع مثل عدت المطلقة فعلموا طلاقا **حدیث** روایت  
 از ابی بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که عدت غنایه مانند عدت مطلقه  
 و خلع او طلاق او است مگر اینست که خلع صحیح از طلاق است و اتباع آن



۱۱۱۱ طلاق لازم نیست چنانچه گذشت در جملہ مقیم با سابق **در باب** **عن الحلی**  
**عن ابی عبد الله علیه السلام** قال لا تنح المخلقة **شرح** لا تنح بناءً ووقفه در بالا  
 وبعین بنقطه بیست و منافع غایب بجل باب تفصیلات التبع بهر مند  
 کرد و مراد اینجا نفقه دادن زنت و ایام عده یا مراد بهر مند کردن زنت  
 در وقت بیرون رفتن او از خانه شوهر چنانچه گذشت در احادیث باب  
 منع المطلقه که باقی و هم است و اول مناسب است بعنوان این باب **باب**  
**روایت از جلی از امام جعفر صادق** گفت که نفقه داده میشود مطلقه را  
**عده** **عن الحلی عن ابی عبد الله علیه السلام** قال المخلقة لا تنح **شرح** این ظاهر  
 از شرح جلد سابق **باب** **عن زلفه** قال سالت ابی جعفر علیه السلام **عن عده المخلقة**  
**کم فی قال عده المطلقه و لکن فی بیترها و المبالاة بمنزلة المخلقة** **شرح** روایت  
 از زلفه گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از عده مطلقه که چند است آن گفت  
 که موافق عده مطلقه است و باید که عده نگاهدارد در خانه خود نه در خانه  
 شوهرش و بمباراق کرده شده مثل مطلقه است **باب** **عن عبد الله بن سنان**  
**عن ابی عبد الله علیه السلام** قال عده المخلقة عده المطلقه و خلوها طلاقها قال و لکن  
 هل تنح منی قال لا **شرح** روایت از عبد بن سنان از امام جعفر صادق  
 علیه السلام گفت که عده مطلقه مثل عده مطلقه است و طلاق او است و او را  
 گفت که و پرسیدم امام را که آیا بهر مند کرده میشود بگری گفت که نه **باب**  
**عن داود بن سرجان عن ابی عبد الله علیه السلام** قال فی المخلقة قال عدها عده  
 المطلقه و یقتد فی بیترها و المخلقة بمنزلة المبالاة **شرح** روایت از داود بن  
 سرجان از امام جعفر صادق علیه السلام سخن گفت و در مطلقه گفت که عده

۱۱۱۲ او مثل عده مطلقه است و عده نگاه میدارد در خانه خود نه در خانه شوهر و مطلقه  
 مانند بمباراق کننده است و اینکه در خانه شوهر عده نگاه میدارد باین  
 عکس تشبیه مذکور در حدیث چهارم است و هر دو صحیح است زیرا که هر کدام از مطلقه  
 و بمباراة را در اترست از دیگری نگاه داشتن عده در خانه شوهر با اعتباری اما مطلقه  
 باعتبار شد که اوقات او از شوهرش چنانچه ظاهر شد در حدیث اول با مطلقه که باب  
 شصت و سوم است و اما بمباراة باعتبار که اوقات شوهر از او که چه که اوقات  
 او از شوهر کمتر باشد از که اوقات مطلقه از شوهر چنانچه ظاهر شد در حدیث چهارم  
**باب سابق** **عن رفاع عن ابی عبد الله علیه السلام** قال المخلقة لا تنح  
**و لا نفقه** **شرح** روایت از رفاع از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که زنی که  
 او و جی بیست **باب** **عن ابن ابي عمیر عن ابی عبد الله علیه السلام** قال قال المیزان  
 صلوات الله علی کل مسلمة متغیة الا المخلقة فانما اخرجت نفقها **شرح** روایت  
 از جعفر بن میزبان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات  
 علیه و آله که برای هر مطلقه بهر مند کردن است مگر مطلقه بدستی که او و جی  
 خود را بداد و مال بداد از این تعلیل ظاهر میشود که بمباراة کننده و جی مطلقه  
 است و بیان منوط مطلقه شده در احادیث باب منع المطلقه که باب سی و نهم است  
**باب** **عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام** قال سالت عن رجل اخلعت  
 منه امرأته اخلک ان یطلب اختها من قبل ان تنقض عده المخلقة قال  
 نعم قد برئت عصمتها منه و لکن علیها رجوع **شرح** روایت از ابی بصیر  
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که طلاق خلعی  
 گرفت از او زن را حلال میشود او را اینکه خلعی سکای کند خواه زن نشو و یا پیش



از انفصاله مختلفه امام گفت که آری بیا این که تحقیق جدا شدنک همدار او از شو  
 ویت شوهر را بر او برگردانند **باب شصت و هشتم** **اسماء با الشوز شرح**  
 الشوز بضم نون و شین با فقهه و سکون و او فزنی با نقطه مصله باب نفوذ و قرب  
 قصد طلاق و بریزدن زن از قعران شوهر و در اینجا بجهت اولت **بخش**  
 این باب بیان قصد طلاق زن راست در این باب سجدیست **اول**  
 عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ امْرَأَةٍ مَلَاحَظَةٍ  
 خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نَشْوَراً أَوْ لَعِناً أَوْ قَالَ إِنْ كَانَ كَذَلِكَ فَهِيَ بَطْلَانٌ فَقَالَتْ  
 لَمْ أَصْنَعْ وَادَّخِرْتُ بَعْضَ مَا عَلَيَّ وَأَهْلَكَ مِنْ يَوْمٍ وَكَيْفِي حَلٍّ لَهُ ذَلِكَ وَلَا  
 جُنَاحَ عَلَيْهَا **بخش** در شوهرنا چنین است و آن امراة خا کلقت من بعلها  
 نشورا و لعنا فلا جناح علیها ان یصلها بینهما صلیاً و التصلی حیره و احقرت  
 الاصلیة و ان غشوا و متفوا فان الله کان بما تعملون خبیراً از جمله احکام است  
 این آیت است که اگر از اینجا بجا رفت از طلاق پس و اگر از برای اینست  
 که خوف زن از شوهرش که باعث جوار صلی است دو قسم است اول خوف این که  
 قصد طلاق کند دوم خوف ايقاع طلاق بعد از علم زن بر وقوع طلاق **بعضی**  
 معلوم بجا با فاعل است بینهما ظرف بصلی است یا مطلق به بصلی است و بنا بر  
 اولیها اضر است از اصلاح بنو سبط دیگران مثل آنچه در آیت سنی است  
 که قابضوا حکما من اصله و حکما من اهله و بنا بر دوم بینهما یعنی از میان آنها  
 و عبارت از صلح بی بنو سبط دیگران پس مقصود صلح بنو سبط دیگرانست  
 و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای بیان این مقصود است فی الجمله بیا این که کای شیخ  
 مانع صلح بی بنو سبط دیگران میشود پس صلح بنو سبط دیگران نیز خوب خطاب

دروان غشوا و متفوا سوجه دیگر است و برای منع این است از جناب کبری افر  
 و تقریباً در وقت بنو سبطیان زن و شوهر برای اصلاح ضرورت در کار راجع بر شو  
 است مثلاً اگر کنگ بود زوج بر شوهر است که زن از شوهر او را اخراج و ترسد فهم  
 بجز عطف و صیغه ماضی نماید علی مضاعف باب بفرست فادر فاعل یق  
 عاطفه است امکنی بصیغه امر یا با فاعل و او در واقع حال است پس قبل  
 عطف خبر را نشانیست حل امر یا با فاعل و بنو سبطی در منزلت **بخش** روایت  
 از علی بن ابی حمزه گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از قول الله عزوجل  
 در سنی نشاء که اگر زنی ترسید از جناب شوهرش قصد طلاق را باطل است  
 امام گفت که چون شوهر باشد چنان بصر ببنده بطلاق زن پس زن گوید  
 او که نگاهدار بر برعالی که او کدام بعضی آنچه را که ترست و حلال کنم ترا  
 از روزی بنو سبط خود و شب نوبت خود حلال میشود برای شوهر آنچه زن و کلام  
 بطلاق کرد و نیت کنایه بر آن **دوم** **اصول** **عن الحلی عن ابی عبد الله علیه السلام**  
 قَالَ سَأَلْتُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنْ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِنْ بَعْلِهَا نُشُوراً أَوْ لَعِناً أَوْ لَعِناً  
 فَقَالَ هِيَ امْرَأَةٌ يَكُونُ عِنْدَ الرَّجُلِ فَيَقُولُ لَهَا إِيَّيَّيْكَ أَوْ لَعِناً  
 فَقَوْلُكَ لَا تَعْمَلُ فِي الْكَرِّ أَنْ تَنْتَبِذَ فِي وَكَلْنِ أَنْظِرْ فِي لَيْلَتِي فَأَصْنَعْ رَيْباً  
 مَا شِئْتُ وَمَا كَانَتْ مِنْ شَيْءٍ فَنُكِّلْتُ وَدَعْنِي عَلَى مَا لِي مِنْ قَوْلِهِ وَلَا جُنَاحَ  
 عَلَيْهَا أَنْ يَصْلَحَ بَيْنَهُمَا صُلْحاً وَصَوَّهَذَا الْقَوْلُ **بخش** نیت بینهما و بنا  
 دو نقطه در بالا بصیغه مضارع مخاطب معلوم باب فاعل انظر بنو و خامه با نقطه  
 و را بصیغه بصیغه امر یا با مضارع مضارع مع سکن معلوم باب فاعل است  
 انظر بضم نون و فتح ظا تا مل و جزئی و الا نظر را مل و در قرأت این



این کتبه و ابو عمر و این عام و تافع بقلی بشتی صا مشقه از باب قضا است بقیه  
تابیاد و ادغام و بنا برین بنما طرف است پس در قرات عام و حمزه و کسائی  
صلی ابی بکر صا و از باب قضا است **چون** روایت از حلیه از امام جعفر صا  
علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از قول الله عزوجل و جعل در سق نشاء که و اگر نشاء  
از جانب شوهر شر قصد طلاق یا طلاق را بپس امام گفت که آن زمینت که میباید  
نزد مرد پس بنویسد آن زن را پس میگوید زن را که بدین سخن که من میخواهم که طلاق دهم  
ترا پس زن میگوید یا او که من بیکم که من میخواهم که باعث شهادت دشمنان  
من شو و یک نفر کن در نوبت من پس بکن یا آن هر چه خواستی را بگوید باشد غیر  
آن هر چه باشد و بعد از حق و صحت پس آن از دست روا گذار مرا بر حال خود پس  
آن صفت قول الله تعالی است که نیست کنایه بر آن دو روایت با یکدیگر صلح کنند  
در میان خود نوعی از صلح و آنچه نعم این صلح است که مذکور است و این آیت  
**سوم** عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألت عن قول الله عزوجل  
و ان امرأه غائبة من بعد ما نشأ الا و امرأها قال هذا یكون غیبة المرأة لا  
نجه فیرید طلاقها فتقول له استکفی و لا تطلقنی و ادع لک ما علیک منک  
و اخلیک ما من مالی و اخلک من یومی و لیلیه فقد طاب ذلک له **شماره** لا  
تجید بیسقه مضاعف غایبه معلوم باب نعال جمله حال است یا صفة المرأة  
چون الف لام آن برای عید هت است و در حکم نکره است **چون** روایت از  
ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از قول الله عزوجل  
در سق نشاء که و اگر نشاء از جانب شوهر شر قصد طلاق یا طلاق را  
تا آخر آیت امام گفت که این شوهر میباید شد نزد او زن برحالی که خوش نمی آید

آن شوهر را

آن شوهر را پس بنویسد طلاق آن زن را پس زن میگوید اول که نکاح از مرد و طلاق  
مرد را بر حالی که و اگر از مرد برای تو آنچه را که باریست بر پشت تو مثل نفقه و دهم ترا  
چیزی دیگر از مال خود و حلال کنم ترا از دزد نوبت من و شب نوبت من پس بنویسد که  
شد آن بیشتر و تحلیل برای شوهر **باب شصت و بیستم اصل باب الحکیم و الشقاق**  
**شماره** حکیم بفتح حاء بیسقه و فتح کاف و فتح میم ثنیه است شقاق بکسر شین با  
و در قاف مصدر و معا عد است **چون** این باب بیان دود و در نزاع میان زوج  
و زوجه است در این باب پنج حدیث **اول** اصل عن علی بن ابی حمزه قال سألت  
العبد الصالح علیه السلام عن قول الله عزوجل و انکم خفتم شقاق بینهما فابغوا  
حکما من اهلکم و حکما من اهلها فقال فیشرط الحکمان ان نشاء افرقا و ان نشاء  
اجعوا ففرقا او جمعا **ز** بشرط ینین یا نقطه و را بیسقه مضاعف  
غایب معلوم باب نعال نشاء بکسر شین و سکون نون و صیغه ثنیه است و این جمله  
منسوبة لعلاء بن مقبل و بشرط است فرقا هر دو جایز و را بیسقه و قاف بیسقه  
ما فی غیبه معلوم باب تفعیل باب بفر است فرقا بتقدیر قاف فرقا است  
و حذفان فخرید و مقام تنویر متعارفت مثل از هب زید نشاء او ای که بگوید  
ان نشاء است **چون** روایت از علی بن ابی حمزه گفت که پرسیدم امام موسی کاظم  
علیه السلام را از قول الله عزوجل و جعل در سق نشاء که و اگر نشاء عداوت میان زن  
و زوجه را پس بکنز بد و اید از جماعت زوج و او را بر از جماعت زوجه  
پس امام گفت که بپایان میکنند عداوت و از آنج و زوجه را نیز که اگر و دانی  
خواهند تفریق کنند طلاق را و اگر خواهند صلح کنند بدستور العمل میان  
زوج و زوجه پس اگر تفریق کنند یا اصلاح کنند گذار میشود **سوم** عن ابی حمزه



[illegible]

17

[illegible]







۱۱۲۱  
 کاتره قبله ان بر بصره فیه امراته و هم یمنده علی تکلیفین و ان انقضت العدة  
 قبل ان یجئ او یراجع فقد حلت للزوج ولا سبیل له علیها **شرح** الاستقبال  
 بقاء و یا بدقه از مرکز چیزی مری در بصره گفته که استقبله اذا استأنف و ابتدا  
 و بعد از آن مضافت بفقو و این دفع تو هم اینست که چیزی از چهار سال گذشته  
 بخانه شده و نظیر این گذشته و حدیث یا زده یاب و هم با هم من طلق لغير  
 انکتابه و انشد که یاب بهارم است و معنی دیگر برای آن بیان شده **شرح** و اگر نباشد  
 برای مفقود مالی گفته میشود ولی که اتفاق کن از مال خود بر زن پس اگر زن  
 را هر برای زن سوا اینکه شوهر کند چنانکه ولی اتفاق کند و اگر در استماع کند از  
 اتفاق کند بر زن چه میکند ولی احکام بر اینکه طلاق دهد یک طلاق در استماع و بعد  
 طلاق بر مالی که زن پا را از حیز باشد پس یکدم و طلاق که یک حکم است بجای  
 طلاق شوهر بر اگر آید شوهر و پیش از آنکه آخر شود عد او از زنی که طلاق  
 او را پس بیاطر رسد شوهر را که برگرداند زن را پس از آن است و او نزد آن تصویر  
 آید یا برگرداند زن را پس تحقیق آن زن حلال شد برای شوهر آن دیگر و نیست راه گفتاری  
 برای شوهر و لبر آن زن **شرح** عن ابی القباچ ان فی عن ابی عبد الله علیه السلام  
 فی امراته فاحصنها زوجها أربع سنین ولم یتفق علیها ولا بدری لشیء هو اثم  
 میت ایحیی و ایته علی ان یتلقا قال نعم و ان لم یکن له ولی یتلقا المسلمان  
 قلت فان قال الرجل انا اتفق علیها قال فلیخیر علی طلاقها قال قلت ارایت  
 ان قال انا اريد ما تريد النساء ولا اصر ولا اعد كما انا قال لیس لها  
 ذلک ولا کرهت اذا اتفق علیها **شرح** روایت از ابوالقباچ که تا از امام غیر  
 صادق ۴ در زنی که غایب شد از او شوهر بر چهار سال قری و اتفاق نکرد

۱۱۲۲  
 بران زن و دانسته نشود که آن زن است او یا مرد است ایامی میشود ولی  
 بر اینکه طلاق دهد آن زن را امام گفت که آنی را که نباشد او را ولی طلاق میدهد  
 آن زن را حکم کنم که پس اگر گوید ولی که من اتفاق میکنم بران زن چگونگی میشود اما  
 گفت که پس ولی بخود ریشود بر طلاق آن زن را وی گفت که کنم که خبر ده مرا که اگر  
 آن زن گوید که من میخواهم آنچه را که میخواهند زنان و میر بینیم و نمی بینیم چنانچه  
 می بینیم چگونگی میشود امام گفت که نیست زن را آن تسلط و نیست رفیق آن زن را چون  
 اتفاق کرده میشود بران زن **شرح** عن سماعة قال سألته عن المفقود  
 فقال ان عقلت انك زوجة او من غير شرط انك اياها حتى ياتيها مائة او ياتيها  
 طلاقه فانه لم يعلم اين هو من الارض كلها و لم ياتها مائة كتاب ولا خبر  
 فانها تاتي الامام فيأمرها ان تنظر أربع سنين فيطلب في الارض **شرح** روایت  
 از سماعة که راوی امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است گفت که  
 پرسیدم امام را از مفقود پس امام گفت که اگر آن زن و آنده اینرا که در سر  
 میانی است پس او را انتظار کشیده است او را همیشه مگر آنکه آید و اگر مرده مفقود  
 یا آید او را خبر طلاق مفقود و اگر نداند که در کجاست مفقود از چهار زمین تمام  
 و نیاید آن زن را از جانب شوهر مکتوبی و خبری پس بدینست که آن زن میگوید  
 نزد امام پس امام امر کرد که یکصد و اربعه سال انتظار کشند در چهار سال قری پس مفقود  
 طلاق کرده میشود در دو زمین **شرح** فان لم يعلم له اثر حتى يغني الاربع سنين  
 امرها ان عند اربعة أشهر وعشراً ثم تحلل للزوج فان قدم زوجها بعد  
 ما تنقضي عده ثمة فليس عليها رجعة فان قدم و هي في عدها اربعة أشهر ثم  
 فوفاً أملاً يرجعها **شرح** قدم مرد و یا بیوف یا حق یا بی علم است ماضی است







از کسی که گواهی داد پس بر کرداریند بشود آن مهر بر شوهر دوم و شوهر اول را طلاق است  
 بآن زن و عده نکاح میدارد از شوهر دوم و جماع میکند آن زن را شوهر اول تا آنکه  
 آخر شود عده او **مسلم** عن محمد بن قیس قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن رجل  
 حبس أهله أنه قد مات أو قتل فمكثت امرأته وتزوجت سرية أو لث  
 كل واحدة منهما من زوجها فجاء زوجها الأول ومولى السرية قال فقال ياخذ  
 امرأته فهو الحق بها ولا يأخذ سرية ولا لها أو يأخذ وصفا من مائة **مسلم** رواته  
 از محمد بن قیس گفت که پرسیدم امام عباد را که اگر مردی که گمان کرد قدمش  
 که او تحقیق مرد یا کشته شد پس شوهر کرد زنتش و شوهر کرد ام ولدش و زاید هر یک  
 از آن دو از شوهرش بر سر کند شوهر اول زن و صاحب ام ولد و حق گفت که پس مال را  
 گفت که اگر و میگیرد زنتش را پس او را طلاق است بآن زن و میگیرد ام ولد خود را و حق  
 یا میگیرد بقدر خوشنودی از بیای آن فرزندی **مسلم** عن أبي بصير عن  
 أبي عبد الله عليه السلام أنه قال في شاهدين شهدا على امرأة بان زوجها مات  
 أو مات فتزوجت ثم جاء زوجها قال فيجب له المهر الذي كان المهر الذي  
 للزوج بما عراه ثم تعتد وتزوج إلى زوجها الأول **مسلم** رواته و ما در بیان  
 صحیح است و مراد اینست که این حکم در صورتیست که معلوم شود باقرار  
 شاهدین یا بهینه اینکه ایشان دامنند دروغ گفته اند و می دانند که معنی  
 این حدیثی که در کتاب النکاح است در تحت عنوان باب من شهد ثم رجع  
 عن شهادته که باجماع است و بیان میشود **مسلم** رواته از ابی بصیر و غیره  
 از امام جعفر صادق علیه السلام اینک از سخن گفت در و کلاه که بدو رخ گواهی  
 دادند بر زن یا اینکه شوهرش طلاق داد او را یا مرد پس شوهر کرد بعد از آن

و شوهرش

آمد شوهرش امام گفت که آن دو کلاه زده میشوند حدیثا و ضامن کرده میشوند و هر یک را  
 شوهر دوم بسبب اینکه با زنی او را بعد از آن زن عده نکاح میدارد از شوهر  
 و بر میگردد شوهر اولش **مسلم** عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال إذا نكح  
 الرجل المرأة اجترعها أنه قد طلقها فاعتد ثم تزوجت فجاء زوجها الثاني  
 قال الأول الحق بها من الأول دخل بها أعلم بدخل بها و لها من الأول المهر  
 من غيرها **مسلم** این ظاهرست از شرح حدیث اولین باب **مسلم** رواته  
**مسلم** عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال إذا طلق رجل امرأته  
 این باب بیان زینت که بدو رخ میزند با شوهرش شوهرش را طلاق او پس شوهر  
 میکند پس عیدشوهرش او را و شوهرش را طلاق میکند آن دو شوهر از آن زن همگی در  
 دو حدیث **مسلم** عن زرارة قال سألت أبا جعفر عليه السلام عن امرأة نكحت  
 زوجها فاعتدت فتزوجت فجاء زوجها الأول فقال لها و فاعرفها الأول  
 كم تعتد لها سر قال ثلثة فرج **مسلم** رواته از زرارة گفت که پرسیدم امام  
 عباد را که عیدش را از زنی که آورده شد سکا و خبر کرد شوهرش پس عده نکاح داد  
 پس شوهر کرد پس بعد شوهر اولش پس طلاق داد او را و او را نکاح داد  
 دیگر از چند عده نکاح میدارد برای مردان دیگر امام گفت که سه **مسلم** و اما تفسیر  
 رجها بثلثة فرج بجهلها لئلا ينكحها قال زرارة و ذلك أن ناسا قالوا تعتد عده  
 من كل واحد عده فأتى ذلك أبو جعفر عليه السلام وقال تعتد ثلثة فرج فدخل الرجل  
**مسلم** رواته از ابی بصیر مرگب زن که برای تحقیق و ناکیدست و ما معتد پس مرفق  
 رسم الحد اینست که جدا نشود شود تفسیرا بصیغه مضارع غایبه معلوم باب  
 استفعال است و ضمیر مستتر راجع بامرأه است و حرف مضبوط است بجهلها

جمعا شرح

انما











الله علی کتابا اقوی من ذلک وانا الکره ان الکون من المظلمین فقلت  
بکی وفتنی ما بها الخ الله والی رسولی صلی الله علیه و آله واسمعت کسم الله عجا  
ودر بار رسولی فی زجرها و ما شکلت لیه ظاهر انزل الله تا آخر است که وقتا  
رسول الله عجزی از شریعت عیسوی از منیع آن شریعت جا میسروده و هر چند که مثلاً  
آن نازل نشده باشد زیرا که رسول الله پیش از مبعوث شدن خود بشری دیگر از او سبک  
عیسوی چنانچه گذشت در کتاب الحجة در شرح چند هجدهم مولد البقی صلی الله  
و آله و وفاته که باب صد و دوم است پس هیچ احکام شریعت عیسوی امید داشت  
التکلف بصفة اسم فاعل باب تفعل کسی که از روی اجتهاد ظنی حکم کند مادر او را و این  
است و مستحق است محلا و در دوم مفید است ضمیر الیه راجع بر رسول الله و آج  
بالله تعا میسراند بود **بقره** بر گفت رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود فرستاد  
الله تعالی من انبی از قرآن که در بیان کم بان میان تو و میان شوهرت و من  
دام اینرا که با شتم از اصل حکم از روی ظن و اجتهاد پس زن شروع کرد که بر سر کرد  
و شکایت میکرد آنچه را که با او بود از دوما ندکی سکا الله و رسول او صلی  
علیه و آله و بر گشت پس نشیند الله تعا گفتگوی زن را برای رفتی در حق شوهر خود  
و شکایت او را سکا رسول **سور** فامر الله عز و جل یدک و انا یم الله  
الرحمن الرحیم قد سمع الله قول النبی عما دله فی زوجها و نشکی الی الله و الله  
عجا و نکاح عیسی عجا و قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی زوجها ان الله  
سبح فیما الذین یظلمون و یمسکون ما هم ما هم انما هم انما یظلم  
الا الله و لکنهم و احکم الحق لکن منکر من القول و تورا و ان الله لعفو  
غفور **سور** عیسی عجا و دعها تفتر قول النبی است یا تفریضه عجا و کلا

و می تواند

و می تواند بود که تفسیر عجا و نکاح باشد باعتبار خبر اخیر برای یک عجا و بعضی عجا  
یا شد و جواب آن بعد از جواب رسول الله از کدام اول زن واقع شد عیسی  
پس فرمود فرستاد الله عز و جل بان حکم خبری از قرآن را که بم الله الرحمن الرحیم  
تحقیق شنید الله سخن زن را که گفتگو میکند با تو در شوهر تو و عجز حال بد خود  
میکند سکا الله تعا و الله میشود گفتگوی شما را بگوید عیسی زن را برای رسول  
صلی الله و آله در شوهر تو که الله شمای بینا است جمعی که در کتاب **بقره**  
است علی حرام الظاهر ای میکند از زنان خود نیستند آن زنان مادران ایشان  
بیان این آنکه نیستند مادران ایشان مگر زانی که زانیه ایشان را خواهد زانیه  
مجموع ابدان ایشان و آن ظاهر و معروف است خواه زانیه یا غیر از ابدان  
و آن در صورت رضاع جامع شروط مقرر است چنانچه گذشت در کتاب **النکاح**  
در باب حد الرضاع الذی عمر که باب هشتم است و بدین جهت که ایشان  
هر آینه میگویند قیاس از سخن را و در غیر او بدین استی که الله هر آینه عجا و زانیه بگو  
است **سور** فبعث رسول الله صلی الله علیه و آله و آله الی المأثور فاستنه  
فقال لها عیسی بری فاستنه بر فقال له اقلعت لایمراک هذه انت عیسی  
حرام کفر ای قال قد قلت لها ذاک فقال له رسول الله صلی الله علیه و آله  
و آله قد انزل الله فیک و عیسی عجا و قرآن **سور** پس کس فرستاد رسول الله  
صلی الله علیه و آله سکا آن زن پس نه آمد نزد او و پرسید زن که بسیار شوهر را  
پس آمد نزد او و شوهر را پس گفت شوهر را که آیا گفتی این زن را که تو بر سر  
ماند نیست مادرش شوهر **سور** گفت که تحقیق گفتم و این سخن پس گفت  
رسول الله صلی الله علیه و آله که تحقیق فرمود فرستاد الله در حق تو و زن تو خبری



از قرآن **اسم** فقر علی ما انزل الله من قوله قد سمع الله قول الذين يجادلون  
الله الخ قوله الله لعنوا مشركهم ثم انزلنا اليك فانك قد فلتت منكلا  
من القول ونورا فدفعنا الله عنك وعقر لك فانك قد فلتت من القول  
نادم علی ما قال که مرا توبه **بهر** خاند بر شوهر بچه را که فرستاد و الله از  
قول او که قد سمع الله قول الذين يجادلون الله الخ لعنوا مشركهم  
کن زک ترا سزاوارتر بچه بگفته که تو بجهت حق گفتی چیزی از جمله سخن را و دروغی را  
چنانکه و الله از تو و پشیمانند برای تو پس یکی بگو پس برو گشت آنکه بر جا  
که او پشیمان بر بچه گفت زشت را **اسم** فكن الله ذلك للذين جحدوا انزلنا  
عز وجل والذين يكفرون من بيننا ثم يعوذون لما قالوا بعتنا قال الله  
الاول والمرآة انت علی حرام کفر ای قال من قالها بعد ما عفا الله وعفرت  
للرجال الاول فان علیه تجوز فیه من قبل ان یتماسا بعد عفا الله و عفو  
جبه و الله ما عفو خیر من لم یجد ضیاع ثم یترک من یستألف من قبل ان  
یتماسا من لم یستفح فاطعام ستر میکنند **اسم** که بیغضبا خفا میعلف  
باب فتمیلات النکرة تا خوش کردن کا ویر برای کسی با لام کفار و بر گشت  
در این کار مستدالیه ذکر ظاهر است بعدد را اول منی بر ضم است فادر فاند  
برای بیامت در سوره مجاد اجتناب است والذین یظاہر من سناء حم  
ثم یعوذون لما قالوا فخر بر رقة من جهة من قبل ان یتماسا تا آخر و درین  
جند احتمالت ان یجحدوا بعد یحیی اقرار بکفر باشد یا بخی که و الله بعد  
و فی قصد توبه یا بخی فاند رسانند باشد مثل آنرا و کردن بنده و لام  
در ملا برای جنت باشد و یا موصول باشد و فخی بر رقة مقبوضه

باشد مشرک و اگر کفر بخود ما ثانی آخر برای تفسیر کن قول و بیان فتح است عیسی  
از ما تا هر شود پس خصوصیت قائل و مقصود لها منظور نیست تفاوت میان مرد  
او و دیگران اینست که ظاهر مرد اول پیش از انزال حکم و ایجاب کفار و ظاهرا است بخلاف  
ظاهر دیگران پس اگر در آن وقت و کس یا کسی مثلا ظاهر میکردند مانند مرد اول  
میبود **اسم** و تا خوش کرد و الله آن سخن را برای مومنان بعد از ظاهرا مرد اول یا نیز  
که فرستاد و الله عز وجل در سوره مجادل که و جی که ظاهرا میکنند از زنان خود بعد از آن  
عود میکنند بران ی آنچه گفتند میخوانند سخن منکر و زور را که گفت مرد اول  
که تو بر من مرا میماند نیست فادر من امام گفت که پس هر که گفت ان کار بعد از آنکه  
عفو کرد و الله و بخلافش کرد برای مرد اول پس بدست کسی که بر او است آزاد کردن  
بند یعنی از آنکه رسد میخوانند جماع زن را آن آزاد کردن بنده فادر میخوانند  
و الله یا بخیه میکند بخر است پس هر کس یا فیت پس بر او و زن دوماه و در پی است  
پیش از آنکه بر سر بند پس هر که قولنا فی مذات بر بر او و خود اینک شعیت میکنند  
بدانکه تفسیر برای مومنین یا بخی را کفار و ظاهرا میخوانند کتاب لایان و الله و در  
در حدیث ششم آخر باب **اسم** فجعل الله عقوبة من ظاهرا بعد ان یحیی هذا و قال  
ذلك من قبل ان یحیی و رسول و تلك حدود الله فجعل عز وجل هذا حد انظر ا قال  
حران قال ابو جعفر علیه السلام ولا یكون ظاهرا فی بین ولا اخر و لا فی غضب ولا یكون  
ظاهرا الا علی ظاهرا بجماع بشهادة شاهدین مسلمین **اسم** پس هر که ایند الله عفو  
کسی که ظاهرا کرد بعد از تنای ظاهر را اینکه مذکور شد و گفت که آن برای اینست  
که شما کردید با الله و رسولش و انما قرار داد های الله تا است پس هر که ایند الله  
عز وجل اینرا قرار داد ظاهر و گفت حران که گفت امام محمد باقر علیه السلام که و شیبا



ظاهر موجب کفان در قیام آنچه می آید رجوع چهارم و هشتم و بیست و چهارم این باب  
 و در هر رساله مثالی که پنج دیوانه شده باشد موافق آنچه گذشت در شرح  
 حدیث چهارم باید ملاحظه المصنف و المکرر که باب پنجم و چهارم است و مثل صورتی  
 که زوج عیور باشد موافق آنچه می آید رجوع ششم و هفتم این باب و در هر حالت  
 ختنه ای و نیایشها موجب کفان مگر بیانی از حیض و جماع در آن باکی بکوی  
 در کوه سلمان **روایت** عن جید بن زید عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا طلاق  
 الا ما ارید به الطلاق ولا ظهار الا ما ارید به الظهار **روایت** از جید بن زید  
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیت طلاق صحیح مگر آنچه قصد کرده شود بان  
 انشاء طلاق و نیت ظهار موجب کفان مگر آنچه قصد کرده شود بان انشاء ظهار  
**روایت** عن زرارة قال سألت ابا جعفر علیه السلام عن الظهار فقال هو من كل  
 ذي عروء ايم او اخت او خالة ولا يكون الظهار في عين فقلت فكيف له  
 يقول الرجل لامرأته و هي طاهرة في رجوع انت على حرام مثل اني او اختي و نحو  
 يريد بذلك الظهار **روایت** از زرارة گفت که پرسیدم امام عیبا و علیه السلام  
 از ظهار پس امام گفت که آن سبب هر شخص است که صاحب حرمت باشد که مادر یا خواهر  
 یا عمه یا خاله است مثلا و نیایشها موجب کفان در قیام آنچه می آید رجوع ششم و هفتم این باب  
 که میگوید مرد زنی را بر حالی که زن یا از حیض است یا جماع که تو بر من حرامی مثل پیش  
 مادر من یا خواهر من بر حالی که او قصد میکند بان انشاء ظهار در **باب** **روایت** عن جید بن زید  
 قلت لابي الحسن عليه السلام اني قلت لامرأتي اني اظهار ابي او اختي من باب  
 الحجة فخرجت فقال ليس عليك شيء فقلت اني قولي علي ان اظهار فقال ليس عليك  
 شيء فقلت اني قولي علي ان اظهار لعمري قال ليس عليك شيء فقلت

اولم تقو **روایت** از مردی گفت که گفت امام عیبا و علیه السلام را که بدستی کن  
 گفت زن خود را که تو بر من مانند پیش مادر منی اگر بر من زنی از رجوع بر من  
 رفت پس امام گفت که نیست بر تو چیزی از کفان پس گفت که بدستی کن من توانا ام  
 بر اینکه کفان دهم پس امام گفت که نیست بر تو چیزی پس گفت که بدستی کن من توانا ام  
 بر اینکه کفان دهم یک بنده را و دو بنده را امام گفت که نیست بر تو چیزی خواه توانا  
 باشی یا توانا باشی **روایت** عن ابن فضال عن ابن عباس عن ابی عبد الله علیه السلام قال  
 لا تكون الظهار الا على مثل موضع الطلاق **روایت** از حسن بن علی بن فضال  
 که خبر داد او را از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که نیایشها موجب کفان  
 مگر بر مانند جای طلاق صحیح را نیست که شرط صحت طلاق معتبر است در رجوع  
 کفان ظهار **روایت** عن جید بن زید عن ابی عبد الله علیه السلام قال تزوج حمزة بن خنيس  
 بکبري فلما اذ ان يدخل بها قال له النساء نسنا ندخل عليك حتى تحلف لنا  
 و نسنا نحن ان تحلف لنا ان لا نغزو لك الا نراة نسنا و لكن الحلف لنا باظهار  
 و ظاهر من امرنا ان اولادك و جوارك ظهارهم منهن ثم ذكر ذلك لابي عبد الله  
 عليه السلام فقال ليس عليك شيء ارجع اليهن **روایت** از جید بن زید  
 با جعفر است تذکره قال و دوم باعتبار اینست که نسنا را هم جمع امرأه است  
 باعتبار لفظ مذکر است نظیر و قال نسق في المدينة تحلف هو و جابصفه مضارع  
 عن ابي بصير عن ابي جعفر است حلف بعق اینست که گوید که اگر طلاق و جماع  
 بنده آزاد کن احلف جیبه امری یا جیبه است حلف بظهار یا بیاعتبار است از  
 انشاء ظهار بخلاف آنچه می آید رجوع ششم و هفتم این باب پس ها و در ظاهر امری  
 عطف تفسیر **روایت** از عبد الله بن مغیره گفت که جفت خود کرد حمزه



خفراق

قار

[illegible]







عن محمد بن حران قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن المراءى عليه وقلنا قال عليه  
 السلام ما على الخو من شيء وليس عليه كفارة من صدقة ولا عتق **روايت**  
 از محمد بن حران بنضم جاء بيقظه وسكون من كفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام  
 را از غلام که آیا براوست کفارة ظهار بر امام گفت که براوست نصف آنچه برازوست  
 که موقوف بکما است و نیست بر او کفان از صدقه و نه از ذکر **در حدیث** عن الحسن بن  
 قال سألت أبا عبد الله عن رجل ظهار من امرأته ثلث مرات قال يكفر ثلاث مرات  
 فإن دأب بثلث أن يكفر قال يكفر الله ويكفر حتى يكفر **روايت** از محمد بن  
 گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که ظهار کرد از زنی بر امام  
 گفت که کفان میکند بعد از کتم که چهل گنجاء کند پیش از آنکه کفان کند چگونه  
 میشود امام گفت که استغفار میکند و نگاه میدارد و خرج را انجم تا آنکه  
 کفان کند **در حدیث** عن أبي جعفر عليه السلام قال سألت عن المراءى  
 عليه وقلنا قال يكفر ما على الخو من العتق ولا كفارة صدقة ولا  
 عتق **روايت** از ابی جعفر علیه السلام بيقظه و تخفیف از امام محمد باقر  
 علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از غلام که آیا براوست کفارة ظهار امام گفت  
 که براوست نصف آنچه برازوست از روزی و نیست بر او کفارة صدقه و نه  
**در حدیث** عن جعفر بن الجعفی عن أبي عبد الله و أبي الحسن عليه السلام في رجل كان  
 له عشرة جوار فظاهروهن كلهن جميعا بكلام واحد فقال عليه السلام كفارة  
**روايت** از حفص بن محمد از امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیه السلام  
 و در حدیث که بود او را ده کثیر بر ظهار کرده از ایشان بهی ایشان فرامی یک کلام  
 بر امام گفت که براوست ده کفارة **در حدیث** عن أبي بصير عن أبي عبد الله

عليه السلام قال إذا وقع المرأة الثانية من قبل أن يكفر فعليه كفارة أخرى  
 ليس في هذا اختلاف **روايت** از ابو بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام اینکه  
 او گفت که چون ظهار واقع شود در باجدوم پیش از آنکه کفان کند پس براوست  
 کفان دیگر نیست در این حکم میان ما و مخالفان ما اختلافی **در حدیث** عن  
 سيفنا قال قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام الرجل يقول لأمرأته أنت علي كظهر  
 الحنثي أو حنثي أو ثاقي قال فقال إنما ذكر الله الأمرات وإن هذا الحرام **روايت**  
 روایت از سيف خرمافروش گفت که گفتم امام جعفر صادق علیه السلام را که مردی  
 ز قشر را که بوی برین مانند داشت خواهر من یا عمو من یا خاله منی را می گفت که  
 بر امام گفت که بجز این نیست که ذکر کرد الله تعالی در سوره مجادله مادر از او که ماهن  
 انما تعلم ان امها تم الا الله اولدتم و بعد از آن که این نیز هر آینه ظهار حرام است  
 ظهار حرام است مثل ظهار بعد از آن **در حدیث** عن علي بن زيد قال قال كتب عبد  
 محمد بن أبي الحسن عليه السلام جئت فذاك ان بعض موليك يزعم ان الرجل إذا حكم  
 بالظهار وجبت عليه الكفارة حيث أوفى حيث يقول حنثه كلامه بالظهار  
 وإنما جعلت عليه الكفارة عقوبة لكلامه وبعضهم يزعم ان الكفارة لا تكون  
 حتى حنث في النبي الذي حلف عليه فإن حنث وجبت عليه الكفارة وأما فلا كفارة  
 فوقع عليهم عليه السلام لا يكفان حتى يحل حنث **در حدیث** حنث بجماع بيقظه و نزل و نزل  
 برفقه بصیر ما شیخ ابی عبد الله علیه السلام است الحنث بجماع و سكون نور مخالفت  
 قسم و مانند آن حنث بصیر ما شیخ ابی عبد الله علیه السلام است الحنث بجماع است الحنث کسی را مانند  
 حانث کردن یا بکراهت و سكون بون مرفوع و مبتلا است و وجوب حنث بقول اراده  
 جماعت موافق آنچه گذشت در حدیث و هم این باب **روايت** از عقیق



میزبان گفت که تو غصبی بن محمد اهوازی سوا امام تو کاظم علیهم السلام که فرمایند شوم  
بدرستی که بعضی خلعتان بفرمان میرزا که مردی نیک کند بفرا و واجب میشود بر  
کفان حواغی گفت کند یا غفلت نکند و میگوید که در حکم حاشا کرده او را نیک  
او بفرا و خراسان نیست که گردانیده شد بر او کفان برای عقوبت **سید**  
او که منی عنه و غفلت شرط اقیست و بعضی خلعتان تو کمال میرود اینرا که کفان  
لازم نمیشود و اما آنکه غفلت کند در چیزی که پیمان کرده بران پس اگر غفلت  
کنند بجای واجب میشود بر او کفان و اگر حجاج نکند بر پشت کفان بر او پس  
نوشته امام علیهم السلام بخط خود که واجب نمیشود کفان تا آنکه ثابت شود در  
او قصد غفلت بجای **سید** سال الحین بن میرزا ابی الحسن الرضا علیه السلام  
علیه السلام عن رسولنا هر من أربع نسوة فقال لیکن اکل واحدة منها کفارة  
و سأل عن رجل یحلف من امرته و جارية ما علیه قال لیکن واحدة منها کفارة  
عنه رقیة او میام شهر من ستاین او اطماع ستر مسکین **سید** او برای تمیز  
بلکه برای تقسیم است **سید** بر سید حسین بن مران بکرم و سکون ها و این نقله  
امام رضا علیه السلام از مردی که ظهار کرد از چهار زن بر امام گفت که کفان میکند بر  
هر یک کفان و بر سید امام از مردی که ظهار کرد از زنش و نیزه شرک چیت بر او اما  
گفت که برای هر یکی از آن دو کفان است از او کردن بنده است یا روز و دوما  
فی دی است یا خورایند شصت مسکین است **سید** عن الفضیل بن یسار  
قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن رجل یحلف من امراته فقال لی لیکن  
ظهار و لا ایلاء حتی یتدخل بها المملک بیعة اسم فاعل یأب فقال کسی که عقد نکاح  
برای خود کرده **سید** روایت از فضیل بن یسار بفتح یا و دو نقله در این مرقع

مبین بذقنه گفت که رسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی عقد نکاح کرده که ظهار  
از زنش بر امام گفت مرا که نیاید شد ظهار بر او کفان و نه ایلاء و جویجا که بر طلاق و با رجوع  
بعد از چهار ماه مگر آنکه دخول کند بر **سید** عن معمر بن وهب قال سالت ابا عبد  
الله عن رجل یحلف من امراته علی کفر فیه قال لیکن رقیة او میام شهر من ستاین  
او اطماع مسکینا و اگر چه بخیرتی عنه صحت میم و لیکن فی الا ایلاء **سید** روایت  
از یونس و هب بفتح و او سکون و فتح ها گفت **سید** بر سید امام جعفر صادق علیه السلام  
از مردی که میگوید زنش را که او بر مرد مانند پشت مادرش است امام گفت که واجب  
کردن بنده است یا روز و دوما فی دی است یا خورایند شصت مسکین است  
و بنده کافی میشود از او کردن از جمله آنکه داده شده باشد در اسلام **سید** عن  
ابراهم عن ابي عبد الله بن ابي حمزة عن ابي بصیر عن ابي عبد الله عن ابي عبد الله  
الظاهر عن ابي الحسن سئل عن الکفارة قال علی بن ابراهیم ان طلق امراته و اخرج مکن  
من لیکن قبل ان یواضعا فلیس علی کفارة الظهار و الا کایرا رجوع امراته او برده مملوکه  
یوم اما فارقا فمقدد لک فلا ینبغی له ان یقر بها حتی یتکفر **سید** المکلف و کفر و هم  
و سکون لام معتد بر این ضرب در تفرق تام خود و در حدیثی بر اینها مافوق فعل  
دوم است و طرف فعل اول است بقرینه آنچه می آید و حدیث سی و سوم این باب  
که اگر بعد از انقضای عقد بر کرد از زن یا بعد از جدید کفان لازم نمیشود **سید**  
روایت کرد علی بن ابراهیم از پدرش از محمد بن ابی عمیر از حلیل و راج و عبد بن  
وحداد بن عثمان از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که ظهار کند چه علقاق و حدسا  
میشود از او کفان ظهار گفت علی بن ابراهیم در تفسیر این حدیث که اگر ظهار کند بر  
کفان ظهار مکرر آنکه بر کرد از زنش در حدیث یا بر کرد از زنش در حدیث و در حدیثی از



پس چون کند آنرا بر این منبر و از نشود برای او اینک جماع کند مگر آنکه کفانه کند  
**سنة چهارم** عن القاسم بن محمد بن ابراهيم قال قلت لابي الحسن عليه السلام اني ظاهرت  
 من امرأتي فقال كيف قلت قال قلت انت على الظاهر اني ان تملك كذا وكذا  
 فقال لا تخش عليك ولا تعذر **سنة** روایت از قاسم بن محمد و عن زینب فروش  
 گفت که گفتم امام رضا را امام موسی کاظم علیه السلام را که بدستی که من ظاهر کردم از  
 خود بر امام گفت که چگونه گفتی او می گفت که گفتم که تو بر من مانند بدست مادر من  
 اگر چنین و چنین را امام گفت که بدست چیزی باز کفانه بر تو دیگر ممکن **سنة پنجم**  
 عن ابی بصیر عن الرضا علیه السلام قال انما لا یقع الغضب **سنة** روایت از ابی بصیر  
 محمد بن ابی نصر از امام رضا علیه السلام گفت که ظاهر رجوع کفانه واقع نشود رجوع شما  
**سنة ششم** عن حماد بن محمد عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن الرجل یزنی  
 قال الذی یزنی به الرجل انما یزنی به **سنة** الواجب ثابت و مراد اینست که لغو  
 و باعتراف نباشد **سنة** روایت از عمار بن موسی از امام جعفر صادق علیه السلام  
 گفت که پرسیدم امام را از آنکه با غیر نفو امام گفت که گفت که داده میکند آن مرد  
 ظلم را بعضی میگوید با آنچه که داده می باشد بدست و از روی غضبانی بدست و از روی  
 جبریت و معلی بر سر بدست **سنة هفتم** عن الشکر بن محمد عن ابی عبد الله علیه السلام قال  
 قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه اذا قال المراه زوجی علی کفر ای فدا کفانه  
 علیها قال و جاء رجل من المؤمنین یخبر ابی رسول الله صلی الله علیه  
 و آله فقال ان ظاهرت من امرأتی فواضعا قبل ان اکفر فقال و ما حملک علی  
 ذلك فقال رأیت بری خلفا لها و یأخذها فکفر بها ففعلت فقال که ایعنه لها  
 حتی یفر و امره بکفانه و ان یتغفر الله **سنة** روایت از سکونی

از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که چون کردی نزد  
 شوهر من بر من مانند بدست مادر من بدست کفانه بر آن زن امام گفت که و آنکه  
 مرگ از اهل بیت از قبیل بنی النجار و بنی نوف و قسند یحیی سکن رسول الله صلی الله علیه و آله  
 پس گفت که بدستی که من ظاهر کردم از زن خود بر جماع کردم او را پیش از آنکه کفانه  
 کنم بر گفت که وجه جبر باعث شد ترا بر آن جماع پس مرد گفت که دیدم در خشت  
 خلفا لشرا و سفید ساختن پدر ما هتای پس جماع کردم او را پس گفت که او را که  
 دور کن از او آنکه کفانه کنی و امر کرد او را بیک کفانه و باید که استغفار کند الله  
**سنة ثامن** عن یعقوب الحائری عن ابی عبد الله علیه السلام فی رجل ظاهرت ثم طلق قال  
 سقطت عنه الکفارة اذا طلق قبل ان یغادر و لا یجوز فیل فانه راجع  
 قال ان کانت انما طلقها لا یجوز الکفارة عنه ثم راجعها فارق الکفارة لا یجوز  
 له ابدا و اذا عاودها مکررا و ان کان طلقها و هو لا یتوب شیئا من ذلك فلا  
 بأس ان یراجع و لا کفارة علیه **سنة** روایت از بعضی یاران از امام جعفر  
 صادق علیه السلام در مردی که ظاهر کرد بعد از آن طلاق داد گفت که ساقط شد از او کفانه چون  
 طلاق داد پیش از آنکه بر گرداند جماع را گفته شد که بدستی که شوهر بعد از طلاق  
 بر گردانید ترا چنان میشود امام گفت که اگر باشد که طلاق داده باشد مگر  
 استقامت کفانه از خود بعد از آن بر گردانیده باشد زن را بدستی که کفانه داده  
 میشود بر او و پیش چون بر گرداند جماع را و اگر باشد که طلاق داده که کفانه داده  
 باشد بر او که او قصد ندارد چیزی از بر گردانیدن را بدست بر او می باشد  
 بر گرداند بدست کفانه بر او بداند که این چند تخفیف میکند حدش و موسوم  
 این باب **سنة** عن زرارة قال قلت لابی جعفر علیه السلام انی ظاهرت



من ايام وليد بن عثمان وفتت عليها ثم كبرت فقال هكذا يصنع الرجل الفقيه اذا وقع  
 كثر مراد ببقية النجا كسب كسب من متعلقه بواقعه لا كدريمانت از امام  
 خود فدا گرفته باشد خود در تفسير قرآن وخواه در قرآن روايت از ذلك كفت  
 كه كتم امام عبا بن عثمان را كه بدو سعي كه من غلبا كردم از كنيز خاصه كه مرگست بعد  
 جماع كردم اول بعد از آن كه ان كردم بر امام كفت كه چنين ميكنم مرد و انبالم و بش  
 ما بيان اين انك چي جماع كند كفان ميكنم مراد اينست كه كسي كه دانا باشد با خود  
 ما در تفسير است سواي اوله كه و الذين يظاهرون من ذلالتهم ثم يعودون لما قالوا كتم  
 رقية من جلال تماشانا انهم ميدانند كه فلان ذلالتهم شامل اموات اولاد نيست  
 و ميدانند كه كفان در ذلالت بيش از جماع است و در اموات اولاد بيش از جماع و بعد از  
 جماع ميتواند بود بپوشش شروع احكام جماع اموات اولاد در بر اموات جماع  
 حرام نيست پس احوط اينست كه تاخير كند كفان را تا مساوا كه بشمار شود از قصد  
 جماع **رواه** عن زرارة قال قال لابي عبد الله عليه السلام رجل طاهر ثم واقع  
 جده ان يكفر فقال لي او ليس هكذا يفعل قال اني حكايت عن النقيض **رواه** ابن  
 طاهرت از شرح جده سابق **رواه** عن الحسن بن علي قال سالت ابا عبد الله  
 عن الرجل يظاهر من امراته قال فليكفر قلته فانه واقع قبل ان يكفر قال اني  
 حذرت من جده الله عز وجل فليست بغير الله وليكفر حتى يكفر **رواه** الايمان  
 برهم زدن چيزي مثل اني الله بنيانم من القواعد ليكن بشديد فاه مفتوحه  
 ببيضاير غايب معلوم بواجب نفاست **رواه** از حسن بن جواد ما سئله كفت  
 پرسيدم امام جعفر صادق عليه السلام را از مرد كه خطا ميكند از ذوق امام كفت كه پس  
 بايد كه كفان كند كتم كه بر پدر سعي كه او جماع كرد بيش از انكه كفان كند امام كفت

كه برهم زده قرار داد بر ان قرار ده اي الله عز وجل بپايد كه استغفار كند الله تعالى  
 و بايد كه باز دارد خود را از جماع تا آنكه كفان كند **نقل** محمد بن يحيى عن عبد الرحمن بن  
 الحجاج قال قال لابي عبد الله عليه السلام كفان قبل المواقعة والاخر بعدة قال لا  
 يكفر من المواقعة الذي يقول انت على كذا يعني ولا يقول ان فعلت بك  
 كذا وكذا والذي يكفر بعد المواقعة هو الذي يقول انت على كذا يعني  
 قريبته **رواه** عبد الرحمن بن اسحق بن ابي اسحق بن عمار بن محمد بن عثمان بن  
 وهيب بن محمد بن اسحق بن عمار بن محمد بن عثمان بن وهيب بن محمد بن اسحق بن  
 دارد بالچند كذا شد در حديث اولين باب كذا وكذا كذا يت از جماعت قريبه  
 از ابا عبد الله است **رواه** عبد الرحمن بن الحجاج بن عمار بن محمد بن عثمان بن وهيب بن محمد بن اسحق بن  
 عمار بن محمد بن اسحق بن عمار بن محمد بن عثمان بن وهيب بن محمد بن اسحق بن  
 جماعت بر كسي كه كفان ميكند بيش از جماع كسي است كه ميگويد كه تو بر من مانت  
 ما در مني و ميگويد كه كذا كتم بنو حنين و حنين و كسي كه كفان ميكند بعد از جماع او كسي  
 كه ميگويد كه تو بر من مانت ديشت ما در مني كه جماع كتم ترا **رواه** محمد بن اسحق بن عمار بن محمد بن عثمان بن وهيب بن محمد بن اسحق بن  
 عن صفوان عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سئعت ابا عبد الله عليه السلام يقول اذا  
 حلف الرجل لغيره ان يكفر فليكفر الكفان قبل ان يواقع فان كان منه الظاهر  
 في غيرين فانما عليه كفان بعد ما يواقع قال معونه وليس يصح هذا على من  
 انظر الاثر في غير هذا الاثر ان يكون الظاهر لان اصحابنا ذكروا ان الكفان  
 لا يكون الا بالله عز وجل وكذلك تنزل بها القرآن **رواه** نقل مصنف از حد  
 و در اين باب بر اين است كه بعضي خيال كرده اند كه باين جماعت ميان احيا و  
 ميتوان كند و عدم صحت آن منافات ندارد بالچند در خطبه كفت كه بايلا

جده منافق است  
 الحجاج



الصغیر زیرا که در کلام میگوید برادر یا است که این حد از آنرا صحیح و معتبر نیست پس  
 کسی در اثبات غیبت حلف قطعا اینجا مثل اینست که کسی گوید که آن رکت الحاقا از رکعت  
 علی بن ابي طالب بصیغه ماضی غایب بعد از این علم است و حث حلف باین رشت از این جهت  
 نقل که علی بن ابي طالب در آن شده ان یکنی انما یرفع بمنزله و سکون و فعل نام بود  
 هذا است و گفتند نزد ابی القریان انما یثارت با مثل اینست که در این حد شهادتی  
 بالله و آیت سوره انفجر جهار بجا و جاده و جایی غیبت بالله و آیت سوره  
 منافقین بالله علم الله سوله **یعنی** روایت از معتبرین حکیم بقیم کافی و فتح کاف  
 از صفوان از عبد الرحمن بن حجاج گفت که شنیدم از امام جعفر صادق علیه السلام  
 میگفت که چون قسم خورد مردی بر ظاهر و باطن گفت قسم کند بر او است کفایت پیش از آنکه  
 جماع کند بر آن محقق شود از آن مرد ظاهر و دیگر قسم بر جز این نیست که بر او است  
 که بر او بعد از آنکه جماع کند گفت معنی که و نیست اینکه صحیح شود معنی این حد شهادتی  
 رعایت جایب فکر و آیت سوره انفجر که من یثارت باینما و دعا بیت جایب حد  
 از امام علیهم السلام و دیگر این حد اینکه محقق شود ظاهر و باطن قسم بظاهر از آن که یاران ما  
 روایت کرده اند از امام علیهم السلام این که در قسم است عقیدت باشد مگر بالله عز و جل و جنان  
 نازل شده بضمها قرآن **سی و بیستم** عن یزید بن ابی العاص قال سألت ابا جعفر علیه السلام  
 عن رجل طاهر من امرأته ثم طلقتا فثلیقه فقال اذا طلقا فثلیقه فقد بطل  
 النکاح و هدم الطلاق النکاح قال قلت له فله ان یراجعها قال نعم هی امرأته  
 فان یراجعها وجب علیه ما یجب علی المطلق من قبل ان یتامسا **روایت**  
 از یزید بن ابي بصیر با یکقطه و فتح راه بنقطه کنایه بضم کافی و تقصیف نون و مستخرج  
 گفت که پرسیدم امام محمد باقر علیه السلام را از مردی که طلاق کرده از زنش بعد از آن طلاق

داد و از اینکلام پس امام گفت که چون طلاق دهد او را بطلاق پس تحقیق باطل شد  
ظلم را و بر غیر طلاق ظلم را و او گفت که پس کفم امام را که آیا پس او راست است اینکه  
بر کرده اند و تراود بعد امام گفت که آری زن او است پس اگر برگرداند زن را واجب  
میشود بر او آنچه واجبست بر ظلم را کند و بی طلاق پیش از آنکه جماع کند بتفصیلی  
که گذشت در محدث بیست و هشت این باب **اصل** قُلْتُ كَانَ تَرْكُهَا حَقًّا قِيلَ  
لَيْسَ بِهَا وَتَرْكُهَا بَعْضُ ذَلِكَ وَلَيْزِمُ الظَّاهِرُ أَنَّ بَيْتَهَا  
فَالْأَقْبَرُ أَنَّ بَيْتَهُ وَمَلَكَتْ نَفْسًا قُلْتُ كَانَ ظَاهِرُهَا أَنَّهُ يَسْتَأْذِنُهَا وَغَرَّكَ أَنَّهَا  
أَلَا إِنَّ بَيْتَهَا مُجَرَّدٌ مِنْ غَيْرِهَا يَسْتَأْذِنُ بَيْتَهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ هِيَ امْرَأَتُهُ  
وَلَيْسَ بِغَيْرِهَا مَعَهَا وَلَكِنْ يَجِبُ عَلَيْكَ أَنْ تَسْأَلَ الظَّاهِرَ بِتِلْكَ الْأَمْرِ  
وَهِيَ امْرَأَتُهُ **مسألة** لا يبرأها ما تقدمت است و مراد اینست که مقتدا این دارد که هرگاه  
جماع نکند او را بشی عبا رست از کناه می امراته تا آخر اشارت باینکه کناه  
دارد زیرا که حق زوجیت تقاضای این میکند که در بیشتر از چهار ماه ترک جماع نکند  
و نگردد و می امراته برای تا یکده ماه کار بود و هست **مسألة** کفتم که پس اگر او گذارد و زن را  
تا آنکه منقضی شود و بعد از آن و صاحب شود و حق شراب بعد از آن بخت خود کند و زن را  
بعد از آن تقاضای عدل ایما لازم میشود که او را ظلم را پیش از آنکه جماع کند زن را امام  
گفت که نه بیان این آنکه تحقیق زن جدا گانه شد از او و صاحب خود شد  
کفتم که پس اگر ظلم را از زن پس جماع نکند او را و گذاشت زن را بعد از آنکه که هرگاه  
جماع نکند او را اگر آنکه او ببیند زن را برهنه بی آنکه جماع کند او را ایما لازم میشود  
او را در آن قصد چیزی از کناه پس امام گفت که او زن او است و نیست حرام کرده  
شده بر او جماع آن زن و لیک واجب میشود بر او آنچه واجب میشود بر ظلم را کند











عنه رسول الله صلى الله عليه وآله فاقترعت الرجل وكان ذلك الرجل هو الذي  
 اتفقوا عليه ومن اورا **شرح** روايت از عید الرحمن بن عجاج گفت بصرفی که عیبا  
 بفتح عین بیقظه و تشدید یاء یقظه و ال یقظه بصرفی یکبار یقظه از عید الرحمن  
 رسید امام جعفر صادق علیه السلام را به حال که من حاضر بودم که چگونه میکند مرد زنا بگفت  
 امام جعفر صادق علیه السلام گفت که بدینستی که هر که از مسلمانان آمد نزد رسول الله صلى  
 علیه وآله پس گفت که آمدی لیسای الله خبر ده مرا که اگر مرد داخل مسجد منزلش را پس  
 یافت باز نش مرد را که جاع میکند و را چه میجو که کند امام گفت که پس و اگر داند  
 از او لیسای الله صلى الله علیه وآله پس بگفت آن مرد و بود آن مرد مبتلا شد بود بان  
 اندیش **اس** قال قتال بن العاص بن عمنه الله عز وجل یا محمد فیما قال رسول الله  
 فی ذلک الرجل قد عاه فقال له انت الذی کانت مع امریک زنا قال نعم قال  
 له اظلم فانتی یا محمد فای الله قد امرک اللهم فیکفینها و قال فاحضرها و  
 فانقر رسول الله صلى الله علیه وآله **شرح** امام گفت که پس فرمود آمد و حی از الله  
 عز وجل یکم در آن دو کس پس که فرستاد رسول الله ص سلامتی پس از او را پس  
 گفت او را که آیا توانی آنکه دیدی بازت مردی را گفت که آری گفت او را که روانه  
 شو پس بازت مردی رفت را چه بدین حق که الله تعالی تحقیق فرود فرستاد حکم را و حق  
 و در زن امام گفت که پس حاضر کرد زنا شوهرش پس امتیاده کرد آن زن نزد رسول الله  
 علیه وآله **اس** ثم قال للزوج انشد اربع شعرا و انزل بالله انک لمن الکفان  
 فیما ریسنا بر قال شهید ثم قال انزل الله فان لعنة الله شریکه ثم  
 قال له انشد الخاریة لعنة الله علیک ان کنت من الکاذبین قال  
 شهید فامر به ففی ثم قال لک **شرح** انشدی انج شها و انزل بال الله

ان زکریا

ان زکریا من الکاذبین فیما ریسنا بر **شرح** بعد از آن گفت شوهر را که کوهی  
 بد چهار کوهی با الله که بدستی که تو هر یک از چهار استخوانی در کلاهی که نسبت  
 بزنا وادی زنا بان امام گفت که پس کوهی داد بعد از آن گفت او را که برهیز کن  
 از عذاب الله تعالی چه بگفت که لعنت الله تعالی است بخت است بعد از آن گفت او را که کوهی  
 بد کوهی پنجم که لعنت الله تعالی است بخت است اگر باشی از جلد و عقل و ایمان امام گفت که پس  
 داد و پس از آن مرد برین و وروده شد بعد از آن گفت زنا که کوهی بد چهار کوهی  
 با الله تعالی که بدستی که شوهر تو هر یک از جلد و عقل و ایمان است در کلاهی که نسبت بزنا  
 داد و زنا بان **اس** قال شهید ثم قال لک اسکی فو عظام ثم قال لک انزل الله  
 فان عذب الله شهید ثم قال لک انشدی الخاریة لعنة الله علیک ان  
 کان زکریا من الکاذبین فیما ریسنا بر قال شهید ثم قال فافترق بینها و قال لک  
 لا تجتمعان یکن ابدا بعد ما تلا فترقا **شرح** امام گفت که پس زنا کوهی داد بعد از آن  
 گفت زنا که هیچ مگو پس بداد زنا بعد از آن گفت زنا که برهیز کن از عذاب الله تعالی  
 چه بگفت که لعنت الله تعالی است بخت است بعد از آن گفت زنا که کوهی بد پنجم کوهی که  
 الله تعالی بدست اگر باشی شوهر از جلد و استخوانی در کلاهی که نسبت بزنا و داد ترا  
 بان امام گفت که پس زنا کوهی داد پس تقریر کرد میان زن و شوهر و گفت ای شاهر  
 که هیچ میشود بکسی هر که بعد از آن که هر دو لعنت کردید **شرح** **اس** ثم قال انزل الله  
 فی زکریا و انزل الامام العابد شهید شها و من ثم کل و الذب فنه بعد ان  
 یفرع من الکاف قال یلحد الاذین لا یفرق بینهم و بین امراته  
**شرح** تکلیف بود بپیغمبر ماضی غایب معلوم و باقی تقریر است بفرع بقا و او را  
 میقتضی و غیره با فقه بصیغه غایب مجری باب نفر و منع و علم است من الکاف

صهیبه



نائب فاعلت وذكروا ان يقع من العمان اشارت بانك انك كذبت بقول  
مثالث بول كرجل انج شهادت مرد وچهار شاهدت زن وبيش از شهادت  
نیم زن باشد نیز عمل سالت ببلد بمیل سماع غایب بجهت باب غریب است  
وچون ستر بقول اول غایب فاعلت حد منقول و منقول دوم و منافات  
از عباد بفتح من بقطعه و شش باء بکشفه این است بفتح صاد بکشفه و فتح هاء الزا  
جعفر صادق علیه السلام در مرکه که استاده کرد اول امام بر این لغات پس که بود  
دو کلام بعد از آن میرا زنده و در و غلو شد خود شرا پیش از فرج از لغات  
امام گفت که زنده میشود حد قاذق که حشمتا دانا نیا نراست و تغریق کرد پیش  
میان او میان زنش **سهم** **عن الحسن بن الحسن بن محمد بن عیسی** قال اذا قد  
الرجل امراته فانه لا يلاعنها حتى يقول كذا **سهم** **عن الحسن بن الحسن بن محمد بن عیسی** قال اذا قد  
قال وسئل عن الرجل يقذف امراته قال لا يلاعنها ثم يعرف بينهما فلا يلعن  
فان اخر على نفسه قبل الملاءمة جلد حقا **سهم** **عن الحسن بن الحسن بن محمد بن عیسی** قال اذا قد  
انجلت از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حق نسبت زن را داد مرد زنش را  
پس بدستی که او لغات نمیکند نخواهد کرد که بدیم در میان دو پای زن  
مرد را که زنای کرد زن را وی گفت که امام پرسید شد از مرکه که نسبت  
زن می شد زنش را بدستی که او گفت که لغات میکند زن بعد از آن نفر  
کرده میشود میان آن دو پس آن زن حد حلال میشود بر او هر که بپوشد  
بدروغ کند بر خود شریک از مقام شد لغات زنده میشود حکم و از آن  
**سهم** **قال وسئل الله عن المرأة التي يلعنها زوجها وهو مملوك قال**  
**لا يلاعنها وعن الحسن بن الحسن بن محمد بن عیسی** قال لا يلاعنها قال كذا

صحيحة

الملاءمة

الملاءمة التي يربها زوجها وتنفق من ولدها ولا يعنها زوجها ثم يقول جلد  
فذلك المملوك الذي يلعن نفسه فقال اما المرأة فلا ترجع اليه وكما لو كان  
فان في ان لا يلاعنها او عاها ولا ادع ولده ولا لغيره ثم بعد ذلك  
لو ان يكون ميراثه لخوااله فان لم ينعها عنه ابوه فان اخواله يرقونه ولا  
يرثهم فان دعا له احد ابن القرابة جلد الحقة **سهم** **عن الحسن بن الحسن بن محمد بن عیسی** قال اذا قد  
که ملاعن نکذیب غرض خود کرده باشد بعد از ملاعنه پس این الملاعنه نظیر ولد  
الزنا شود که میراثی نمیرد از کسی و از میراث میراثی بچند کسی آید و کتاب الموارث  
در باب میراث ولدا الزنا که باب پنجاه و پنجم است پس منافات ندارد با اینکه اگر ملاعن  
نکذیب خود کند بعد از لغات و بعد میراث از احوال مرد باعتبار اینکه بمقت کفر میشود  
چنانچه بیان در کتاب الموارث در شرح خنده ششم باب میراث این الملاعنه که باب  
و سیوم است **سهم** **راوی** گفت که پرسیدم امام را از زن آزاد که نسبت زن را  
میده اول شوهرش را حال که او غلام است امام گفت که لغات میکند زن را و اگر  
از مرد آزاد که بسیار شد در حال او که زن و پس نسبت زن میدهد آن کزن را امام گفت که لغات  
میکند آن کزن را را وی گفت که پرسیدم امام را از زن لغات کند که نسبت زن نماید  
اول شوهرش و بتر میکند از فرزندش و لغات میکند آن زن را و جلد میشود از آن زن  
بعد از آن میگوید که فرزند نیست و در بیع کو بیشتر خود شرا بر امام گفت که اما زن  
پس نمیکند در سکا او و اما فرزند پس بدستی که من بر میگذازم او را سوزاند و چون در  
کند فرزند را و او نمیکند فرزندش را بر حال که نباشد برای آن فرزند میراثی از زن  
و وارث میشود آن پدر بد او وارث نمیشود آن پدر بد پس بسیار شدن پدر  
خالوین او باشد پس اگر بدستی نکند آن پدر بد بدستی که خالوین او باشد

مملوك







در پیش خود و بجهت خود و برادر خود را بکشد ببرد و در این میان بعد از آن بخت که  
با امر حاکم واجب شود بر او سنگ انداختن سنگی اندازد در پشت قبله و سنگ انداختن  
در دو مرتبه زیرا که تا زمانه زدن و سنگ انداختن میبندد و زده میشوند بر پشت و  
پهلوی آنها سوازی و **روایت** از محمد بن ابی نصر قال سالت ابا الحسن الرضا  
عنه السلام قال كيف الملاعنة قال فقال يقول الامام و يجعل  
الامنة و يجعل الرجل عن يمينه و المرأة عن يساره **روایت** از محمد بن  
محمد بن ابی نصر گفت که پرسیدم امام رضا علیه السلام را گفت اول که نگاه دارد و از آن  
معه چنان است لعان را می گفت که بر امام گفت که بشنید حکم و میکردند  
پشت خود را سنگ قبله و میکردند مرد را در جانب دست راست خود و زن را در  
جانب دست چپ خود این منافقان نداده با اینکه هر دو بر ابر حاکم باشند  
**روایت** از محمد بن جعفر عن اخيه ابی الحسن عليه السلام قال سالت عن رجل  
امرأته فحلف اربع شهاوات بانه لم يمسها و جعلت المرأة عن يمينه و جعلت  
عن الخائفة فمراة و جعلت و ان تكلمت المرأة عن ذلك فذلك لا يثبت  
عليها فعليه ما قبل ذلك **روایت** از محمد بن جعفر از برادرش امام موسی  
کاسم علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مردی که لعان کرد زنی را پس قسم خود  
چهار کوهی بآبته بعد از آن سبزه زد و بر او بچشم امام گفت که اگر سبزه زدن از شماست  
پس او زن اوست و مرد حشمت و تا زمانه زده میشود خود را که بر زدن زن از آن  
چون باشد قسم بر او پس بر زدن مثل آن مرد حدست و آن اینجا در وزن رجیم است  
**مسئله** قال و سالت عن الملاعنة فاما يلاعن ام فاعل قال الملاعنة و اما  
اشبهها من قيام قال و سالت عن رجل طلق امرأته فجد ان يدخل بها

فلاعت

فادعت اقاها بل قال ان قامت المينة على اخيه اني اخيه ثم انكر الولد  
لاعتها ثم قامت حنة و عليه المهر **روایت** از محمد بن محمد بن سیدم امام  
از لعان که آیا صاحبش ایستاده لعان میکند یا نشسته امام گفت که لعان  
واجب مانده لعان است از تزلزل میان روح و روحه در وقت ایستادن است  
و ای گفت که پرسیدم امام را از مردی که طلاق داد زنی را پیش از آنکه جماع کند  
بزنه پس زن دعوی کرد که او با من است از مرد امام گفت که اگر راست شد  
کوه مقبول بر اینکه امر او انداخت ببرد و او در خلوت با زن و با وجود آن  
انکار کرد و زن در لعان میکند و تا بعد از آن حیدر کانه میشود از مرد  
انقضت عنده و بر مرد است مهر بجهت **روایت** از محمد بن محمد بن سیدم امام  
عليه السلام عن رجل عن امرأته و هي حبيبة قد اشبهت حنكها و انكر ما في  
بطنها فحلفا و سعت ادعاء و اكرير و قد علم انه منه قال فقال يرد  
اليه و له و يردنه و لا يجلد لان اللعان قد مضى **روایت** از  
محمد بن محمد بن سیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از مردی که لعان کرده  
بر حاکم که زن آستان است تحقیق ظاهر شد آستان او مرد انکار کرده و زن گفت  
که در شکم اوست پس وقتی که زایید عمو کرد مرد فرزند را و قرار کرد ابرو زدن و عمو  
کرد اینرا که آن فرزند از دست راوی گفت که بر امام گفت که بر کفایت میشود  
بسی که او فرزندش و فرزند دارد میشود او را و تا زمانه زده میشود زیرا که  
لعان تحقیق واقع شده **روایت** از محمد بن محمد بن سیدم امام جعفر صادق علیه السلام  
انه سئل عن عبد قد فارق امرأته قال يلعن ان كان يلعن عن الاحرار **روایت**  
روایت از محمد بن محمد بن سیدم امام جعفر صادق علیه السلام را



امام گفت که نیاید شد لعان و عمو مشاهده مکرر سبیل انکار فرزندگی و امام  
 کثیر نسبت بر داد و مردنش را یاد عمو مشاهده لعان میکند زنش را هر چند که  
 با انکار فرزند باشد **عن ابن ابی عمیر** عن ابی عبد الله علیه السلام  
 لا یلعن الرجل المرأة التي تمسح منها **روایت از عبد الله بن ابی عمیر**  
 از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که لعان میکند مرد و زنی که تمسح میکند با و مرد  
 اینست که شرطست در لعان اینکه کتاج بوقصد منقطع نباشد **عن**  
**ابی بصیر** قال سئل ابو عبد الله علیه السلام عن رجل قد فارق امراته بالزنا و هي حرمته  
 صما لا یصح ما قال قال ان كان لها بینه فثبتت عنده امام جلد الحذف  
 بینه و غیرها ثم لا یحل له ان یتزوجها بینه فبیح ما علیها انما  
 معز ولا یتزوجها بینه **روایت از ابو بصیر** و در ما اقام مصدق  
 و صدق باین طریق زناست **روایت از ابو بصیر** گفت که پرسیده شد اما  
 جعفر صادق علیه السلام از مردی که نسبت داد زنش را بر زنا با عمو مشاهده بر حالی  
 که آن زن کند گرسنه نشود آنچه را که مرد گفت امام گفت که اگر باشد برای  
 آن زن شاهد قبول الشهادة پس کوی دهد نزد امام که قدح زنا از مرد صما  
 نه زنی میشود آن مرد مشتاد تا زیاده و تفریق کرده میشود میان آن مرد و آن زن  
 بعد از آن حلال میشود برای او هر که را بپایند برای زن شاهد قبول  
 پس از آن حرام است بر او چند اندک در یکند با آن زن و نیست کنایه بر آن  
 زن از اجابت مرد **عن الحسن** عن بعض اصحابه عن ابی عبد الله  
 علیه السلام في امرأة قد فارق زوجها و هو اصم قال یفرق بینها و بینه و لا  
 یحل له ابدا **در نسخ قدح بیبغیه ماضی غایبه معلوم بر باب ضرب**

معاور

و اگر کجا آن قدحها بیبغیه ماضی غایبه معلوم و غیر مؤثر را جمع با مرأه میبود  
 مناسبتر میبود بعنوان این باب زیرا که قدح بر قدح دارد و ماضی بقرین  
 منسوخ میکند و الله اعلم **روایت از حسن بن محبوب** از بعضی از انصار از امام  
 صادق علیه السلام در آنکه نسبت بر داد عمو و نورا بر حالی که شوهر گرسنه  
 امام گفت که تفریق کرده میشود میان زن و شوهر و حلال نمیشود برای او  
**عن** عن محمد بن مرسل عن ابی عبد الله علیه السلام في امرأة الحرساء کیف یلحقها  
 زوجها قال یفرق بینهما و لا یحل له ابدا **این ظاهرست از شرح حدیث**  
 بعد از این باب **عن** عن رجل عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یحل لرجل  
 حتى یزعم انه قدما **مضمون این ظاهرست از شرح حدیث ششم و باز در**  
**این باب باب هفتم در بیع اصل و فروع و بیع المهر و المهر که تحت المهر**  
 این باب بیان طلاق زن آزادست که در نکاح غلام است و طلاق کنیزی که  
 در نکاح مرد آزادست در این باب پنج حدیث است **روایت از زرارة** عن ابی جعفر  
 علیه السلام قال سألته عن امریئة امه ان عبدت حرة ثم طلقها و لم  
 یعتقها فقال السنة في النكاح في الطلاق فان كانت حرة فطلاقها نکاح  
 وعتقها نکاح و اگر آزادان کان حرة امه و طلاقها نکاح و عتقها  
 نکاح **عن** عن عبد بن روه و موطوف بطن النکاح است السنة مبتدا است في النکاح  
 خبر مبتداست ظرف در الطلاق منقبض محلا و حال ضمیر مبتدا و خبر مبتدا  
 که راجعت بالسنه و مراد اینست که منظور حال از وجه است نه حال از وجه  
**روایت از زرارة** از امام محمد باقر علیه السلام گفت که پرسیدیم امام را از آزاد  
 که در نکاح اوست کنیزی یا غلامی که در نکاح اوست زن آزاد که چندست طلاق



آن زن که بایست حرام شد شود مکر یا غلام و چند است عدل آن زن پس امام گفت اگر بقت  
 و سوائه قرار یافته و زن را در حالی که آن طریقت در طلاق باشد پس اگر زن باشد  
 آزاد پس طلاق او سه تعلقه است و عدل اوست طهرست خواه شوهر او آزاد باشد  
 و خواه بنده و اگر باشد برده آزاد و در نکاح او کثیری پس طلاق آن کثیر و تعلقه است  
 و عدل آن کثیر و دو طهرست چه جای یک شوهر غلام باشد **و اما** عن حماد  
 بن عیسی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال امیر المؤمنین علیه السلام اذا كانت المرأة  
 تحت العبد فالتلاق والعقة بالثبوت تعلقها فلا تأو ثقتك ذلك حیث  
**در من** تعلقها بصفة مستند این بران منطبق و مفعول بفحواست و تعدد بیعت  
 آن تعدد است بر منطبق و مفعول نمیتواند بود و الا ظاهر بطلان بقیقه مناج  
 است حیث یکبار و نه یا سه حیقه و این بایستار است که حیقه سوم غلام  
 انقضاع است و جز عدل نیست بر عدل سطر خواهد بود حقیقه **در** نکاح  
 انحداد بن عیسی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام  
 گفت که گفت امیر المؤمنین علیه السلام که چون باشد زن آزاد در نکاح غلام پس طلاق  
 و عدل زن آن است حیث اهدا یترا که شوهر طلاق دهد شوهر آن زن است تعلقه  
 و این که آن زن عدل نکاح دارد سه حیقه **و اما** عن حماد بن عیسی عن القاسم قال قال  
 ابن شبرمه قال قال اللؤلؤة قال قال ابو عبد الله علیه السلام الطلاق للثبوت  
 و یقین و لکن ان العبد لکن تحت الحرة فیکون تعلقها فلا تأو ثقتک من تعلق  
 تحت الامانة فیکون طلاقها تعلقه **در** روایت از حماد بن عیسی بن عقیله  
 و سکون یا و دو نقطه در پایین و ما و بین نقطه این قاسم گفت که بقیقه که این  
 بنبره بقم شیر یا نقطه و سکون یا یا یک نقطه و ضم را بین نقطه از جمله نکاح گفت

که طلاق بر آن دو بیعتیه مرد است پس گفت امام جعفر صادق علیه السلام که طلاق  
 و بقیه زن آن است و بر همان آن است که غلام میباشد و نکاح او زن آزاد پس  
 در نکاح او زن آزاد پس میباشد تعلق آن زن سه تعلقه و میباشد مرد آزاد و نکاح او  
 کثیر میباشد طلاق آن کثیر و دو تعلقه **و اما** عن حماد بن عیسی عن ابی عبد الله علیه السلام  
 علیه السلام قال قال اللؤلؤة قال قال ابو عبد الله علیه السلام اذا كانت المرأة  
 تحت العبد فالتلاق والعقة بالثبوت تعلقها فلا تأو ثقتک من تعلق **در** روایت  
 عن حماد بن عیسی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال اللؤلؤة اذا كان عند  
 تعلقه فان طلاق الحرة اذا كانت تحت المملکة **در** این نیز ظاهر است  
**و اما** عن حماد بن عیسی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال اللؤلؤة اذا كان عند  
 این بایستار طلاق غلام است چون حیقت گرفته باشد بر حقت صاحبش در این  
 صحت حدیث **و اما** عن حماد بن عیسی عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا  
 كان العبد ذمیرا له لرجل یجوز ان یأخذها اذا شاء و اذا شاء و اذا  
 فقال لا یجوز طلاق العبد اذا كان هو و امرأته لرجل واحد الا ان یتکون  
 العبد و امرأته لرجل واحد و یأخذها و یأخذها و یأخذها فان طلق  
 و هو یفقد المنزلة فان طلاقه جائز **در** امرأته ششای منقطع است  
 و میتواند بود که بر او ششای منقطع باشد یا بر او یکن یعنی طلاق **در** روایت  
 از ابی الصباح کنانی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که چون باشد غلام که  
 از یکم بر یکم که صاحب میکند کثیر یا از غلام چون خواهد و حاجت طلاق  
 و چون خواهد بر یکم کثیر یا از غلام این مضمون گذشت در کتاب نکاح و در  
 احادیثی که از ابی عبد الله علیه السلام آمده است ششایها که با جسد و بیعت و دو قسم



وامام گفت که اینست طلاق غلام یعنی باشد غلام و زنی از او که با غلام از مرد  
و نه از مرد و کو غلام جفت خود کرده باشد مثل برخصت صاحب خود و برخصت  
زن پس اگر طلاق بعد بر جای آید این حالت است پس بفرمود که طلاق او رواست **اصول**  
عن لکث المراتی قال سالت ابا عبد الله علیه السلام عن العبد هل یجوز طلاقه فقال  
کانت لک فلا اذن الله عز وجل یقول العبد ملک ولا یقدر علی شیء وان کانت لک  
قوم آخریة او حره جاز طلاقه **نسخه** روایت از لکث مرادی گفت که پرسیدم  
امام جعفر صادق علیه السلام را از غلام خود که آیا رواست طلاق او و پدر امام گفت که  
که اگر باشد فسخ کن و پدری که الله عز وجل میگوید رسولی مثل فرید الله مثل عیسی  
و الله تعالی را غلامی ملک را که قدرت ندارد بر چیزی و اگر زن باشد که سحر شود  
یا آزاد رواست طلاق او **نسخه** عن ابی بصیر قال سالت ابا جعفر علیه السلام عن  
العبد یأذن لعبد ان یرفع الحره او لکة قوم الطلاق الی السید و الی  
العبد قال الطلاق الی العبد **نسخه** روایت از ابی بصیر گفت که پرسیدم امام  
عبد باقر علیه السلام را از مرد که رخصت میکند غلامش را که جفت خود کند زن را  
یا کثیر جمعی را که آیا طلاق مفوض و صاحب یا سو غلام است امام گفت  
که طلاق مفوض و غلام است **نسخه** عن عبد بن سنان عن ابی بصیر  
علیه السلام قال سالت عن رجل یرفع غلامه جاز حره فقال الطلاق یبطل  
الغلام فان تزوجها بغير اذن مولاه فالطلاق بیذا **نسخه** روایت از  
عبد بن سنان بکسیدم از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که پرسیدم امام  
از مرد که جفت میکند غلامش و حر را آزاد را و پدر امام گفت که طلاق بدست  
غلام است پس اگر غلام جفت خود کند آن دختر را بغير رخصت فسخ

خود بطلاق بدست صاحب حر را نیست که اختیار دفع دارد موافق آنچه شد  
در کتاب النکاح و رخصه و م و سیم باید المملوک که تزوج بغير اذن مولاه که باید  
و نوزوم است **نسخه** عن علی بن یقطين عن العبد الساج علیهم قال سالت عن رجل  
یرفع غلامه جاز حره فقال الطلاق یبطل الغلام قال و سالت عن رجل  
رفع امته رجلا حره قال الطلاق یبطل حره و سالت عن رجل یرفع غلامه  
جاز حره قال الطلاق یبطل المولود و سالت عن رجل اشترى جاز حره لها زوج  
عبد قال یرفع المولود **نسخه** روایت از علی بن یقطين از امام موسی کاظم  
علیه السلام گفت که پرسیدم امام را از مرد که جفت میکند غلامش و دختری آزاد را  
پس امام گفت که طلاق بدست غلام است راوی گفت که پرسیدم امام را از مرد  
که جفت کرد که زن را آزاد امام گفت که طلاق بدست امه از دست و پرسیدم  
امام را از مرد که جفت کرد غلامش که زن را امام گفت که طلاق بدست صاحب  
و پرسیدم امام را از مرد که خرید کثیر را که او را است شوهر غلام امام گفت  
که در حق آن که طلاق او است موافق این گذشت در کتاب النکاح و رخصه  
امام دینت باید از پدری یا جاز حره و لها زوج حر و عبد که باید صدق  
و جهاد است **نسخه** عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت  
لک الرجل یرفع امته من رجل حر ثم یرید ان یرفعها منه و یأخذ  
منه نصف العبد قال ان کان الذی یرفعها منه یرفعها منه یرفعها منه  
و یکن یرفعه ان یرفعها منه و یأخذ منه نصف العبد لانه قد  
تقدم من الذی یرفعه ان ذلک لیس و ان کان الذی یرفعه لا یفرق صلتا  
فمن جعفر و الذی یرفعه المولود علی ما یقال یرفعه ففقد تقدیم علی







**باب طلاق الامه وعتقها في الطلاق** این باب بیان طلاق کثیر و عتق کثیر و طلاق  
 است در این باب پنج حدیث **اول اصل** عن محمد بن قیس عن ابی جعفر علیه السلام قال  
 سئوته یقول طلاق العبد لامه تطليقتان واجله حیضتان ان كانت حیض  
 وان كانت لا حیض فاجله شهر ونصف **شرح** ذکر العبد یعنی آن مائت را  
 که بر بنده آن حکم دارد چنانچه گذشت در احادیث بابت طلاق الحرة تحت المملک  
 والمملک تحت الحرة با وجهی است حیضتان باعتبار اینست که حیض علامت  
 انتصافه است و جزعه بنت بیره کثیر و دو طهرست فی الحقیقه نظیر آنچه گذشت  
 و رجعه دوم بابت بقی طلاق البنت تا آخر که باب ششم است **روایت** از  
 قیس از امام محمد باقر علیه السلام گفت که شنیدم از امام می گفت که طلاق غلام کثیر را دو  
 است و عتق کثیر و حیض است اگر باشد که حیض نبیند و اگر باشد که حیض نبیند و عتق  
 حیض را بشمارند او یکبار و بنیم است **دوم** عن ابی جعفر علیه السلام قال سئوته  
 علیکم من طلاق الامه تطليقتان **شرح** این ظاهرست از شرح سابق  
**سوم** عن ابی اسامه عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال عمر بن الخطاب یقول  
 یا اعیان محمد فی تطليق الامه فکجه احد فقال ما تقول یا صاحب البدر المظلم  
 یعنی امیر المؤمنین صلوات الله علیه فاینها و سید تطليقتان **شرح** برود بضم باء  
 یکنفقه و سکون راه بنفقه و در این بنفقه جامه است مطلق که رواست و معارف  
 بفریم و معین بنفقه و کفر و راه بنفقه شریعت یا بدیه قیله است ازین **نوا**  
 از ابی اسامه زید شام از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که گفت عمر بن الخطاب که میگوید  
 ای اعیان محمد و طلاق کثیر بر جواب نداد او را کسی پرسید که چه میگوید ای صاحب  
 برود معارف یعنی است امیر المؤمنین صلوات الله علیه یا بر امیر المؤمنین صلوات

ایشان کرد و بدو انکنت دست خود کرد و طلاق است بر خطاب قایل خطاب بود **مهمان**  
**اول** عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال امة حیضتان و قال اذا لم  
 تکون حیض فحیض عتق الحرة **شرح** این نیز ظاهرست **سوم** عن ابی جعفر علیه السلام  
 علیه السلام قال قال قتیب بن المومنین صلوات الله علیه امة طلقها زوجها تطليقتان  
 ثم وکع علیها بخله **شرح** جلد بجم و در این بنفقه حیض حاضر غایب معلوم است  
**دوم** روایت از جلدی از امام جعفر صادق علیه السلام گفت که حکم کرد امیر المؤمنین صلوات  
 علیه و آله و آری که طلاق داد او را شوهرش تطلیق بعد از آن جماع کرد باین کثیر بن  
 زده شوهر را بدو که میتوان بود که این دو صورت باشند که هیچ علم باشد بجم و از آن  
 نخواهد بود بلکه شاع خواهد بود موافق آنچه گذشت در کتاب النکاح در باب  
 باطل من النکاح و باین و الفرق بین النکاح و النکاح و الزنا و باین کلام باین  
 که باطل من النکاح و باین است **باب عقاب و عتق الامه الشرعیة و جوابا**  
**شرح** این باب بیان عتق کثیر است که وقت یافتن از شوهر و از این باب  
 دو حدیث **اول** عن زید بن اسلم عن ابی جعفر علیه السلام قال امة و الحرة کلنا ضایع  
 اذا مات عنها زوجها سواء فی العدة الا ان الحرة تحدد و الامه لا تحدد **شرح** کلنا  
 مبتدات سواء خبر مبتدات و این جمله قائم مقام جزای جمله شرطی است که متوط  
 شده میان مبتدات و خبر و افراد ضمیر در عنها از جوابا بنا بر اینست که لفظ کلنا خبر  
 مثل کلنا الحرة است آت اکلهما و جمیع این دو جمله خبر است و در بعضی نسخ کلنا خبر  
 و بنا بر این تا کید العبد و الامه است و افراد ضمیر در عنها از جوابا بنا بر اینست و این  
 حدیث می آید و بعد از آن خبر باین و در اینجا در ضمیر عنها از جوابا بنا بر اینست  
 حدیث با بنفقه و قشد بدو و این بنفقه بیضه مضارع غایب معلوم باین **نوا**











از امامت مولاها ان بعد از آن اربعه اشهر و عشره من يوم يوم سيدنا اذ كان شبا  
 يقاها قيل له ما ارجل يفتي مكرهه قبل موته بساعة او يوم ثم عوف قال فقال  
 عليه السلام لا خير في ذلك فمروا من يوم اعتقها سيدنا **وقه** بفتح واو  
 وتشديد قاف شهرست در كتاب فرائد المديرة جيفة اسم مفعول باب تفعيل كزري  
 كه مالک و ميت باز آيد او کرده باشد يوم و اول يوم معناه قبل است الية  
 ورويه حتى برآيت كه الرضا في روضه جعفر بوده عدا او سبب است و اگر در  
 مذهب سده است و ميت اند بود كه بنويستد او باشد **روايت** از او  
 روى از امام جعفر صادق عليه السلام در كزري مديرة جوفه ميرد صاحبش اينكه عدا او باشد  
 و ده شبانه روز است از روزى كه ميرد صاحب او چون باشد صاحب او كه جراح  
 ميگردد باشد او گفته شد امام را كه پس مرد از او ميگردد كزري خود را بيش از مرد خفي  
 بساعتى يا روزه بعد از آن ميرد چكيه ميگردد اوى كه كفت كه پس امام كفت كه اين  
 كزري عدا نموده ميگردد بسبب خيسه يا سبب اندوى و از او كزري او صاحبش **ام**  
 عن ابي يعقوب قال قلت لابي عبد الله عليه السلام الرجل يكون عتبه الزينة له و قد و لوت  
 زينة و مات و له غلام يعقوب قال لا خير له الا ان يتركه حتى يفتي عتبه الزينة  
 اشهر **روايت** از ابو يعقوب كفت كه كذا امام جعفر صادق عليه السلام را كه مرد  
 مييا شد در زندان و كزري خاص را و بنحوي ناسيد از او و وفات يافت فرزندش  
 بعد از آن از او ميگردد آن كزري را چكيه ميگردد امام كفت كه حلال ميشود بولي او كزري  
 اينكه شوهر كند تا آنكه بگويد عدا او كه شاعت مثلا **روايت** عن و سبب جعفر  
 عن ابي عبد الله عليه السلام قال سالت عن رجل كانت له ام و له من و جارين  
 قال و له غلام ثم اقر الرجل ما فرجعت الي سيدتها الله ان يملكها

عند من الرج اربعة اشهر و عشره ايام ثم يطاها بالملك يعقوب كذا **روايت**  
 از و سبب بفتح و و و سكون ها و ابن عبد الله بن سريج كذا او را سريج بن سريج  
 كزري پس بعد از آن بدست كزري و وفات يافت مير كزري ملكست سوا صاحبش يا  
 جاز است صاحبش را اينكه جراح كند آن كزري را امام كفت كه آن كزري عدا نموده  
 از شوهر او را و ده شبانه روز است شب بعد از آن جراح ميگردد آن كزري را مالك  
 بود **روايت** كذا **باب شهادت اهل البيت و اهل البيت و اهل البيت**  
 اين باب بيان مرد است كه مييا شد در نكاح او كزري پس طلاق ميدهد آن كزري را بعد  
 ميخورد او را در اين باب چهار حديث **اول** عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد  
 الله عليه السلام قال قال رجل كانت عتبه امه فطلقها على البتة ثم بانت منه ثم اشترىها  
 بعد ذلك قيل ان تنكح رجلا غيرك قد فتى امير المؤمنين صلوات الله عليه في هذا الحكم  
 اية و من غير الغرض و انانا عتبه فبصره و و لذي **ثاني** طلقها على البتة ثم بانت منه  
 بايعه است كه و طلاق داد او را بروشى كه هر كدام جامع شرع و بايعت است و  
 بعد و رفت چنانچه بيان شد در احاديث **باب ما يهدم الطلاق ما يهدم كذا**  
 صحيح است آيت محله عبارات است از امثال آيت سورة الخراب و ما ملكت يبيد و  
 سورة المؤمنين و سورة الماحج او ما ملكت يا نعم فانهم قريه ما بين راي و عتبه عبا  
 از آيت سورة البقرة فان طلقها فلا تحل له من بعد حتى تنكح زوجا غيره و نظر اين كذا  
 در كتاب النكاح در حديث پنجم **باب** الرضا كه **باب** هشاد و هفتم است و در حديث  
 اول **باب** المودة بشرعها الرجل و هي جوفه **باب** حد و شارة دم است و در حديث  
 هفتم **باب** انوار كه **باب** حد و نودم است **روايت** از عبد بن سنان از امام  
 جعفر صادق عليه السلام اينكه او كفت در مرگ كه بود در نكاح او كزري پس طلاق داد او

قال











شود بعد از آنکه شوهر طلاق داد و او را و بیتر از انقضای عده او چنانکه میشود  
 پس امام گفت که چون آن زن مسلمانی شود بعد از آنکه شوهر طلاق داد و او را و بیتر  
 از انقضای عده او پس بدین معنی که عده او در حق است که مسلمانی کنم که پس اگر شوهر  
 میرد از آن زن برحالی که آن زن ترسا باشد و از ترسا باشد پس چنانچه عده  
 از مسلمانان اینرا که عفت خود کند و او را چگونه میشود امام گفت که عفت خود نیکند  
 او را مسلمانی آنکه عده نگاه دارد از شوهر ترسا چهار ماه و ده شبانه و روز عده  
 زن مسلمانی که وفات یافت از شوهرش **مسئله** قلت که عفت عده زن  
 اگر طلاق عده الامه و بیعت عدها اقامات عده الحرة المسلمة و انت تدکر  
 انهم نمازیک الامام فقال ليس عده في الطلاق شوهرها و انت تدکر  
 ثم قال ان عده الامه و الحرة و اقامات عدها و شوهرها سواء في العدة الا  
 ان الحرة تحده الامه لا تحده **مسئله** بيان ان الامه و الحرة تا آخر کذاست در شرح  
 جده اقل باب قضاء و هشتم **مسئله** قلت امام را که چگونه کرد ایندی که عده آن زن را  
 چون طلاق داد و شوهر عده که از طلاق و کرد ایندی عده آن زن را چون شوهرش میرد  
 از او عده زن از مسلمان و عده آنکه مذکور میکند اینرا که اول و ده شبانه و روز که امام  
 اند پس امام گفت که عیت عده که در طلاق شوهر عده که چون وفات یابد از شوهرش  
 بعد از آن امام در بیان این گفت که بدین معنی که اگر زن از او برکلام آن و چون  
 میرد از شوهرش بر برست و عده که چهار ماه و ده شبانه و روز است و عده  
 اینست که زن از او ترک را پیش میکند و اگر از او پیش میکند **مسئله** عن اسعید بن  
 مزروع بن یونس قال قال عده العجیزه اذا اسلمت عده المطلقه اذا ارادت ان  
 تخرج **مسئله** العجیزه العجیزه که عده و مسکون که و عده زن که ترسا یا

یا که باشد ترنج چیده مضاعف نماید و عده باب عده است بعد از آنکه زن را  
 از اسیرین مرد برنجیم و شد بعد از آنکه عده او از شوهرش عده الحرة گفت که عده  
 گفت که عده زن در عده چنانکه مسلمان شود پیش از شوهرش عده زن در عده است که  
 مطلقه باشد چنان خواهد که شوهر خود کند عده او شوهر **مسئله** عن یعقوب  
 الراسی قال سالت ابا عبد الله عن عده الحرة ما عدها و شوهرها و هو غرق ما عدها  
 قال عده الحرة المسلمة اربعه اشهر و عشر **مسئله** روایت از یعقوب بن سراج  
 گفت که پرسیدم امام جعفر صادق علیه السلام را از عده زن ترسا که وفات یافت از شوهر  
 شوهرش برحالی که شوهر ترسا بود که عیت عده آن زن امام گفت که تا عده زن  
 آزاد مسلمانست که چهار ماه و ده شبانه و روز است **مسئله** عن حماد بن عمار عن ابی جعفر  
 عده ام و کذا لفرقی اسلمت ابی ترجم المسلم قال نعم و عدها من النکاح اذا اسلمت  
 عده الحرة المطلقه ثلثه اشهر و ثلثه فروع فاذا انقضت عدها فلیترجمها ان شاء الله  
**مسئله** روایت از امام محمد باقر علیه السلام که از عده آن که از مسلمان شد یا عیت  
 خود میکند او را از مسلمان امام گفت که اگر عده آن که از مسلمان شد یا عیت  
 شود تا عده زن او را مطلق است که سه ماه است اگر عیت بیند یا سه ماه است  
 اگر عیت بیند یا عیت منقضی شود عده او پس باید که مرد مسلمان عفت خود کند و اگر  
 اگر خواهد **مسئله** عن کتاب الطلاق من کتاب لابی جعفر محمد بن یعقوب بن یحیی  
 فقد الله برحمته ان سکنت بحیث عدها و قبلت کتاب العتق والتدبیر و الکتابه  
 ان شاء الله **مسئله** عن ابن الحنفیة قال بعض کتبات **مسئله** قام شد کتاب طلاق  
 از او کتاب کاف از ابی جعفر محمد بن یعقوب بن یحیی برساناد او را الله تعالی بر حمت خود  
 رسا کن کتا و او را در ساجت و متصل میشود بان کتاب العتق والتدبیر















